



Türkyä
Cumhuriyeti



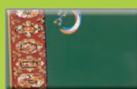
Azərbaycan
Cumhuriyeti



Kirgizistan
Cumhuriyeti



İran
Cumhuriyeti



Türkmenistan
Cumhuriyeti



Özbekistan
Cumhuriyeti



Kazakistan
Cumhuriyeti

فرهنگ نامهای ترکی



K. Kıbrıs Türk
Cumhuriyeti



Altay
(Milli Bayrak)



Tataristan
(Muhtar Cumh)



Balkar
(Milli Bayrak)



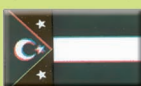
Saka
(Muhtar Cumh)



Başkurdistan
(Muhtar Cumh)



Nogay
(Milli Bayrak)



Batı Trakya
(Tarihi Bayrak)



Kumuk
(Milli Bayrak)



Batı Türkistan
(Tarihi Bayrak)



Kırım
(Muhtar Cumh)



Çeçenistan
(Muhtar Cumh)



Karakalpak
(Milli Bayrak)



Çuvaşistan
(Muhtar Cumh)



İdil - Ural
(Milli Bayrak)



Doğu Türkistan
(Tarihi Bayrak)



Irak
(Milli Bayrak)



Hakas
(Milli Bayrak)



Afganistan



Gagauz
Cumhuriyeti



Hazar
(Milli Bayrak)



Tuva
(Milli Bayrak)



Karaçay
(Milli Bayrak)

کتاب دوم

تورکجه اینسان آدلاری

ایکینجی کیتاب

تألیف: فرهادجودی

(عبداله اوغلو)

فرهنگ نامهای ترکی

(نام و نام خانوادگی)

کتاب دوم

تورکجه اینسان آدلاری

(آد و سوی آد)

ایکینجی کیتاب

مجموعه نام ها و نام های خانوادگی برگزیده از لهجه های مختلف :

ترکی باستان : سومری ، عیلامی ، کاسی ، اورارتوئی ، لولوبی ، کوتی ، هوری ، مغولی و ...

ترکی معاصر : ترکمنی ، قشقایی ، آناتولی ، اویغوری ، ازبکی ، باشقیرتی ، بلغاری ، تاتاری ، قزاقی ،

مجاری و آذربایجانی

تألیف :

فرهاد جوادی

عبداله اوغلو

بو اثرى

اوغوز-تورك يوردو ، گنبدكاوس و تركمن صحرا

بۇلگە سىندە ياشايان سۇيداش توركمن خالقينا

و

«تورك دىللى» اورتا اوگول

و

بىلى يورد اويره نجى لرينه

سونورام

موارد استفاده این کتاب :

در انتخاب نام فامیلی ، نامگذاری نوزادان ،
مؤسسات خصوصی و غیر خصوصی اعم از
تجاری ، بازرگانی ، شرکتها ، کارخانجات ،
کارگاهها ، فروشگاهها ، مغازه ها ، نامگذاری
محصولات تولیدی کارخانجات و ...

به نام خداوند جان و خرد

بیبیک تانگرتینگ آدی بیلن

ترک مدنییتینگ عزیز مشتاق لاری!

تاریخی معلومات لارا گوره ، غوجامان یرینگ اوستیندأ کی ، اینگ قدیمی خلق لر، ترکمن لر بیلن تُرک لردیر و اولار اوغوز نامه — قورقوت آتا و گور اوغلی یالی اپوس لارا (حماسه لارا) ایه دیرلر و دنیا مدنییتینگ خازاناسینگ بایلا شما قینا اولی، قوشانت قوشان اول ایکی خلق دیر. بویکی خلقینگ : خوجه احمد یساوی - جلال الدین رومی - یونس عمره - قره جه اوغلان - نظامی - نسیمی - فضولی - مختومقلی - شهریار و سهند یالی دُردانه اثرلری بیلن اوزلرینه و خلق لارینا عمرلیک یأده گأرلیک دیکلدن اگیرت اولی شاخیرلاری باردیر وییگریم بیرینجی عاصرینگ باشینده هم تُرک خلقینگ عقلدار و پایخسلی اوغلی، «فرهاد جوادی عبدالله اوغلو» ترک ادبیاتینگ بیرپوداغنی اونگات صورت ده کتاب ادیب چیقاریپ اونی ترک مدنییتینگ و ادبیاتینگ مشتاق لارینا - هودی رلاپ دیر. اونینگ شوکتا بینی اوواقپ کوپ ، کوپ قووانیپ بگندیم و شوسباب دن آشا قدأکی مقالانی فارس دیلینده یازما قچی بولدیم. شومقالانی قبول ادمنیگیری آرزو ادیأرین.

گروهی از سخنوران زبان فارسی ، بر این قولند که : زبان فارسی شکر است و گروهی از سخنوران ترک زبان اهم نظر بر آن دارند که : زبان تُرکی هنر است ، و هر یک از این دو گروه تاکنون در خصوص اثبات نظریه خود مقالات و رسالات متعدّد نوشته اند و دلالی نیز ارائه داشته اند که بحث جامع در مورد این دو نظر در حدّ توان این مقال نیست ، با اینحال ناگفته نماند :

در طول متجاوز از یک هزار و دویست سال در زبان فارسی آثاری با سلاست و با حلاوت و با درون مایه بسیار غنی بوجود آمده است که نیازی نیست به یکایک آنها اشاره شود ولی برای آگاهی علاقه مندان به زبان تُرکی و ترکمنی ، بعضی از منابعی را که در خصوص زبان تُرکان تألیف شده است ، باختصار نام میبرد : ۱ - «مقدمه الادب» زمخشری ۲ - کتاب مجموع ترجمان تُرکی و عجمی با معانی فارسی و با لغاتی چند از لغات زبان ترکمنی ۳ - کتاب «الادراک اللسان ال تراک» ابوحنّان اندلسی در مورد گرامر و لغات ۴ - کتاب «حلیته الانسان وحلیته اللسان» جمال الدین و کتب دیگر و با عنایت به این منابع و منابع دیگر و با آگاهی از ادبیّات شفاهی و فرهنگ عامه (فلکلور) ترک زبانان ، اخیراً آقای فرهاد جوادی که یکی از فرزندان برومند خطّه آذربایجان هستند ، کتابی نفیس و ارزشمند ، در زمینه نام های خاص ترک زبانان (ترکمنی، قیرقیزی - قزاقی ، سومری - و اویغوری...) تحت عنوان فرهنگ نام های خاص

اشخاص با شرح مختصری از بیوگرافی اشخاص نامدار تألیف کرده اند که از هر لحاظ قابل تقدیر است. لذا لازم به نظر آمد که به خصوصیات ممتاز زبان و فرهنگ ترکان به اختصار اشاره شود :

نحوه نامگذاری انسان ها :

۱ - آداب و رسوم نام گذاری نوزادان اقوام مختلف ترکمن و سایر ترک زبانان تقریباً " نزدیک و شبیه بهم هستند و عموماً " انتخاب و برگزیدن نام نوزادان از لحاظ حرمت ، بر عهده یکی از بزرگان خانواده است و بعد از نام گزاری بنا به اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم متداوله خود به نیت خیر بوسیله یک فرد صالح و مؤمن با صدای بلند اذان گفته میشود سپس حاضرین در جلسه بالاتفاق آرزو می کنند که نوزاد فرزندی صالح باشد. و بعد از دندان درآوردن نوزاد (۵ - ۶ ماهه) هم مراسم دیگری نیز برگزار میشود که به آن مراسم قاورغه پزی (برنج برشته کردن) میگویند و به آن طریق آرزو میکنند که دندان نوزاد برای همیشه محکم و پایدار باشد ، در ضمن تبرکاً " در این مراسم قاورغه و نقل و نبات در بین حاضرین توزیع میشود .

۲ - نام گذاری قبل از اسلام : قوت و توان موجودات و کائنات و تبرک و تئمن اشیاء را در نظر می گرفته اند و نام صاحبان آن قوت و توان و تبرک را برای نام نوزادان خود انتخاب میکردند مانند : تانگری (خدا - آسمان) تانگر بردی - تانگری قلی - آرسلان - طغرل (نوعی شاهین) قازان (دیگ) ، قلیچ (شمشیر)

۳ - نام گزاری بعد از اسلام - از واژه های سوره های قرآن کریم ، خصوصاً " از نام های خداوند برای نوزادان نام هائی انتخاب می کنند و در ابتدای نام های خداوند لفظ (عبد = بنده) را قرار می دهند چون عبدالرحمن ، عبد الوهاب ، عبد الرحیم ، عبد الکریم ، عبد الجلیل و همچنین از نام های حضرت محمد(ص) هم در نامگذاری نوزادان استفاده میشود: چون محمد ، محمد بردی ، محمد قلی ، احمد ، حمید و غیره .

۴ - نحوه نام گذاری حیوانات بر حسب سن و سال ، نوع و جنس، نام های متعدد دارند:

الف - دُیه (شتر)

۱ - آروانا - (اورقچی دُیه - شتر ماده) ۲ - آیری - (شتر دو کوهانه «ایکی اوکوچلی» بُغرانینگ دولی.)
۳ - اوغشوق = ایکی یاشیندا کی ارکک و اورقچی دیه = شتر نر و ماده دو ساله ۴ - ایزر = (بُغرانینگ دولی(شترنر) ۵ - بُغرا = (شتر دو کوهانه) ۶ - بورغوچی (اوچ یاشار « شتر ۳ ساله» ۷ - غامغیل (شترکوهان کج) ۸ - گوهرت = اورقچی دُیه آروا نادان بولان - شتر ماده متولد از آروانا ۹ - توروم (آلتی آی بیلن بیر یاشینگ آریغیندا) ۱۰ - دولوش = (شتر ماده سه ساله) ۱۱ - که شیر ، (شتر دو ساله)

۱۲- کوشک (بچه شتر) ۱۳ - گوپردی = آروانادان بولان ارک دُیه ۱۴ - مایا = بُغرانیگ دولی آروانادان بولان دُیه ۱۵ - اِنن - شتر ماده

ب - قویون و داور اوغری (نام گوسفندان)

۱ - کورپه (نوزاد) ۲ - آلتار - کمی بزرگتر از کورپه ۳ - قوزی (بره ۶ ماهه) ۴ - بارغا (بزرگ تر از آلتار بعد از پشم گیری ۵ - توقلی (بره گوسفند ۱ ساله) ۶ - اش شک (گوسفند ۲ ساله) ۷ - اوه چ - گوسفند ۳ ساله ۸ - مانگ (گوسفند ۴ ساله) ۹ - مانگ راماز (گوسفند ۵ ساله) ۱۰ - انگراماز (گوسفند ۶ ساله) ۱۱ - دالاق (گوسفند دنبه دار) ۱۲ - اِره ک (گوسفند بدون دنبه) ۱۳ - پیل قوریق = گوسفند دو رگه ۱۴ - چوری

ج : گچی (بُز)

۱ - آولاق (بچه بز) ۲ - چه بش (بزغاله) ۳ - اینگ نی بیچسنگ اِرکچ (بُز نر) ۴ - اینگ بیچمه سنگ - تکه (نر)

د : سغیر (گاو)

۱ - تانا (گوساله) ۲ - که شر (گاو دوساله) ۳ - اوچ یاشار (گاو سه ساله) ۴ - تووه (ماده گوساله - بوغا باسار) ۵ - بوغا (گاو نر ۳ ساله) ۶ - اُکیز گاو نر که برای شخم زدن و ارابه کشیدن استفاده می کنند

ه : خصوصیات ریشه یابی (اتیمولوژی) و علائم جمع و کثرت در زبان تُرکان

زبان ترکمنی و زبانهای دیگر تُرکان ویژگی هائی دارند که در دیگر زبانها آنگونه ویژه گی ها کمیاب و نادر است. از آن جمله فعل امر است که در تمامی تغییرات صرفی به صورت اولیه خود باقی میماند و تغییر ی در آن پیش نمیآید: مثل «آت» (بینداز فعل امر) آتدیم (انداختیم) - آتدینگ (انداختی) گور (به بین فعل امر) گوردیم (دیدم) گوردینگ (دیدی)

علائم جمع و کثرت : لر و لار از علائم جمع زبان ترکان عصر اخیر است و در زبان ترکان قدیم (اسکی ترکان) و زبانهای آلتائی (منغول - تُنگوس - مانچور - کره) علائم جمع و کثرت عبارت بوده است از : «ر - ار» در سالار (که از سال بمعنای «تیره» و «ار» علامت جمع یا در «تاتار» «تات» نام قوم و «ار» علامت جمع است .

«ز، ایز، اُز» - در اوغ و اُز (گروه و تیره + علامت جمع) و اِکیز (دو قلو) (اک + ایز) و سیز (شما) «س + یز» که ن «سن» حذف شده است) .

«ش» در گونش (گون بمعنای «قوم و تیره» و «ش» علامت جمع) .

«چ» در گوگچ («گوک» نام طایفه قدیمی و «چ» علامت جمع) .

«ان» در آلپان (آلپ بمعنای قهرمان + «ان» علامت جمع).
 «ت» در یوموت (یوم بمعنای گرد شدن و «ات» علامت جمع).
 «ق» در آریق («آری» بمعنای پاک و «ق» علامت جمع و یا در «سالاق» (سال بمعنای «تیره» و «آق» علامت جمع) .
 «ل» در بادال («بادا» نام تیره و «ل» علامت جمع و در «ده په ل» (دپه گروه کوچکتر از طایفه).
 «م» در اوگم یا «اوغم» («اوگ» یا «اوغ» بمعنای «تیره» و «م» علامت جمع یا در «دوردم» (دورد بمعنای چهار).
 این مقال را با این توضیحات مختصر به پایان میبرد زیرا شرح کامل خصوصیات زبان ترکان در یک مقال ممکن نیست در خاتمه به مشتاقان فرهنگ و مدنیت ترکان توفیق آرزو می نماید.

بایرام قلیچ فرزام

۸۱/۳/۱۷

نقل از کتاب : قورقوت آتا و ۱۵۰۰ سالگی آن

قدیمی اوغوز ترکمن ، داب - دستورلاریندا ، دنیا اینن پرزنده (فرزنده) بیربادا - آدقویماق ده، هو لیغیلماندیر. دُنیا اینن اوغلانینگ اون - اون باش یاشینا یتیب بیر ادرمن لیک گورکزمه گی حکمانی بولیپدیر. شویرده کوپ «مانالی» «دوقمادیق اوغلانا آد قویماق بولماز» دیین تُرک نقلی نی یاتلاماق یرلیکدیر. بودایی ، دیرسه خان اوغلی بوغاج و بای بورانینگ اوغلی بامسی بیره ک بویلازینده ایزارلاماق بولار اونینگ برینجی سینده بوغاج خان اوکوز بیلن توتلشیپ آدینا ایه بولسا ، ایکنجی سینده بیره ک خان ، اوق آتیپ انچه دوشمان قوشینی نی ینگپ آد آلیار.

ینه ده بیر داب :

بویرده هر آدام آدینینگ اونگینده اونونگ تیره سی گتیرلیار :

قای قورقوت - سالیب بابا - دیین یالی ، شول ایردورده فامیلیا دره گینه یوره پ دیر. کمین لردن دیگینی آنکلاپدیر. ترجمه مطالب :

اوغوزان (ترکمنان قدیم) بر طبق آداب و رسوم شان در نامگذاری فرزندان شان تا رسیدن آنها به سن ده - پانزده سالگی عجله نمیکردند و مردانگی و فرزانه گی شان را مد نظر میگرفته اند و متناسب با شجاعت و درایت شان بر ایشان نام انتخاب میکردند زیرا از ترکان نقل است : دو قمادیق اوغلانا آد قویماق بولماز ، برای فرزند ناشیست و نا اهل نمیتوان نامی انتخاب کرد .

کما اینکه : در باب «دیرسه خان اوغلی بوغاج خان» و در باب « بای بورانینگ اوغلی بامسی بیرهک خان» نحوه نام گذاری به این شرح بوده : بوغاج خان چون ماتادورها با گاوی تنومند مبارزه میکند و پس از غلبه بر آن گاو مبارز، نام بوغاج خان را از آن خود میکند و همچنین بیره ک خان با دشمنان به جنگ میپردازد و با تیراندازی های ماهرانه اش بر دشمن غلبه می یابد و نام بیره ک خان را احراز میکند . در نام گذاری ترکمنان رسم دیگری هم بشرح ذیل متداول بوده :

در ابتدا ی نام اشخاص ، نام تیره و طایفه آن شخص ذکر میشده ، کما اینکه میگفته اند قایی قورقوت (قایی قورقوت آتا) سالیب بابا - و نام طایفه و تیره در حکم نام خانوادگی و فامیل آن شخصیت اسطوره ای بوده که در ابتدای نامشان آمده است .

بایرام قلیچ فرزام

«گنبدکاوس»

۸۱/۱۰/۱۵

آدلار و آد قویمالار (تاریخ سوره سینده آد قویما گلنگ لری)

تورک خالق لارینین قایدالاری دا ، تاریخ لری و شخصیت لری کیمی اردملی و دقته لایق دیر . یوزلر آکتورال ایش لرده ن بیرسی ده بوتون یئرلرله برابر ، آذربایجاندا آد قویما مراسمی دیر . بورا دا آدلار اوست - اوسته حساب - کتاب ايله سجیه له نیر . آد قویما بیزیم تاریخ بویلو ائل - اوبا میزدا آن قدیم چاغلاردان بری ، ائله بیر دب کیمی قالمیش دیر . آتا بابا لاریمیزین آد قویما لاری دا ائله جه باشقا ایشلری کیمی ، هنج ده یئر سیز اولمامیش دیر . اؤرنک اولراق بیر سیرا آدلار ، آیلا ر ، آرلر ، اماملار ، پیغمبرلر ، قوچاقلار ، گوللر ، شهرلر ، ادبی تاریخی شخص لر و ... کیمی یئنئ اولان اوشاغا آداؤلار لار . البته بونودا آرتیرماق لازیم گلیر کی ، آدلار آذربایجانین زنگین دیلینده هر زمان «مذکر» نوعوندا ایشله نر . میز - صندل ، دام ، دووار ، یئر ، گؤی ، آدم ، بویون باغی و ... کیمی آرا آدلاری « مؤنث » گوسترمک ایسته سک گر ه ک اونلارین اولترینه (مایا دیشی ، قانجیق) کیمی سوزلر آرتیراق ، حالبوکی بواوچ صفت یئنه اؤزه ل یئرلرده ایشله نیلر . مثلاً «آداملاردا «دیشی» سؤزو داها اویغون دور . البته گاهدان بو «صفت» حیوانلاردا دا گؤرسنر . حیوانلار دا اوست - اوسته «قانجیق» صفتی آدلار ینین اؤن لرینه گلر : قانجیق پیشیک ، قانجیق آت ، قانجیق گئچی و ... «مایا» سؤزو ایسه داها چوخ اوچانلاردا سجیه له نر .

بونودا علاوه ائتمک لازیم دیر کی ، بونلاردان علاوه بیر جور «مذکر» لرده وار کی - آدلارین قابا قلا ریندا یوخ بلکه سون لارینا یاپیشار ، اونون علامتی «یم» دیر . گؤروندیوکی «خان» سؤزو کی آن قدیم دوورلرده ن تورک لرده ایشله نن بیر لقب دیر «یم» آرتیراندا «خانیم» اولار ، یا «بیگ» سؤزو کی معمولا اربابلار و ضیالی لارا داها چوخ اویغون اولموش دور . «یم» علاوه ائتیکده «بیگیم» اولور کی «کیشی لیک» حالیندا چیخمیش و ماهیتی ده یشیلیر . نمونه اولسون دئییه یوردو موز دا بیرسیرا اؤ اوغلان اوشاقلاری کی محرم ، اورو جلوق (رمضان) و صفر کیمی دینی آیلاردا اولارلا اونلاری ائله اوآدلا چاغیریب و آدلاندیرارلار . یا خود بیرسیرا اؤ اوغلانلار کی قوربان (حاجی) ، قدیر ، بایرام - (نوروز) کیمی گونلر ده اولارلار ، اونلارین آدلارین ائله اوگونلره عاید قویار لار . باشقا آدلاردان «ار» آدلاری داها ماراقلی اولور . مثلاً «بیراوشاق آنادان اولاندا چوخ شقاواتلی اولدو قدا اونا «رووشن» آدی کی کوچ کوراوغلونون آدی دیر وئرلر و یاخود ، نبی ، کرم ، جوانشیر ، بابک و ... قوچاق آدلارینی دا بعضی اوشاقلارین آدلارینین بزه یی ائدرلر . بیردب و عنعنه کیمی هله ده ائل - اوبا میزدا اونودولمادان بیرسیرا آدلاری دا آنالار نذیر ائده لر کی مثلاً «اوغلوم اولسا ساغلام اولسون ، امام حسین - (ع) حضرت لرینین سود اَمروشاغینین آدینی و یا خود او حضرتین آدین اونا آد ائله یم ، یابیر سیرا ائله لرده تبرک اولسون دئییه ، بعضی اماملارین دوغوم و یا شهید اولان گونلرینده اولان اوشاقلارین آدلارینی ائله او

امام و یا پیغمبره عاید آد قویار لار. باشقا آدلاردان اولان بیرسیرا اوشاقلارین آدلارین دئدیمیز کیمی یئر آدلاریندان کسب ائتمیش اونلاری عنوان قویارلار ، مثلاً "تبریز ، آراز ، سهند ، ساوالان و ... چوخ غریبه دیرکی بیر عائله ده کی ۶-۷ قیز اوشاغی اولدو قدا اوغلانا حسرت قالارلار ، بیراوغلان اولدو قدا اونا «تاپدیق» آد وئریب یا عکسینه بیر عائله ده کی ، مثلاً "۵ - ۶ قیز اوشاغی اولور سونو نجوسونون آدین «قیز بسدی» یا «قیز تامام» قویارلار . «قیز تامام» آدین بیرسیرا گۆزه ل قیز اوشاقلاریندا آد قویانلار اولموشلار.

بیر سیرادا اعتقادی آدلار ائله قدیم زمان رسم اولموش سادا ، هله لیک نه ایسه یغیشیلمادا دیر. اونلاردان بیرى اؤرنک اوچون «زولفعلی» آدی دیر. بوآدی او اوغلان اوشاغینا قویارلارکی ، آنانان اولدا قدا زولفی اولمایا یا دوغروئسک کئچل اولار. بو کیمی اوشاقلارین آدلارینی زولفعلی قویاردی لار و بعضی لری بونا اعتقادی ایدی لرکی ، حضرت علی (ع) مدد ائله یب اونون باشی توک له نر . ائله اونا گۆزه ائلمیزده «کئچلین آدین زولفعلی قویارلار» مثلی قالمیش دیر. یوردو موزدا و ائلمیزده بو آدلاردان علاوه لقب لرده مرسوم دور . مثلاً "قدیم داستانلاردان بللی اولورکی ، خالق ایچره بعضی آدمالار «ده لی» آیاملاری وئهردی لر . ده لی دومرول ، ده لی حسن (کوراوغلونون رقیب لرینده ن) ده لی به بیر (شاعیر) ده لی اسماعیل ، آذربایجانین دنیا شهر تلی اوخوجوسو قاریاغدی اوغلو جاببارین اوستاسی کی بیرینجی درجه لی اوخوجولاردان ایدی و قاریا غدی اوغلو اونون تربیه سی آلتیندا بئجهریلدی. حتی کوراوغلو داستانیندا اوخوموشوق کی ، اویاخین سیلا حداشلارینا «ده لی» دئیردی. «ده لی لریم بوگون داوا گونودور» سؤزو اؤرنکیمیزه عایید دیر.

بو یورددا آی دان تۆره نمیش آدلاردا راستلا شماق اولار. آی تکی ، آیدین ، آی بنیز، سارا و ... بونلارلا برابر آبستراکت تئرمین لرین داشیان آدلاردان ، اومود ، رووشن و آزاد کیمی آدلاری داگۇسترمک اولار.

دئدیمیزکیمی ، چوخ نذیر - نیازدان سونرا اوغلان اوشاغی اولاندا ، ... وئردی ، ایمام وئردی ، شاه وئردی ، حق وئردی ، تاری وئردی و ... کیمی آدلاردان علاوه بعضی آدلاردا شاه یا وزیر - وکیل لرین آدلارین ایفا ائنده لر : امیر عباس، محمد رضا ، حمید رضا ، شاپور رضا ، و سایره ... بوردا بیر نکته یه من توخونماق ایسته ردیم ، اودا تاریخ سوره سینده آدلارین ده ییشیلمه سی دیرکی چوخ طبیعی بیر مسئله دن عبارت دیر. بئله کی ، مین ایل بوندان قباق کی ، آدلار چوخ آز راستلاشماق اولور و بونولاربرابر بیر سیرا یئنی آدلاردا مئیدانا گلیرکی ، کؤکلی چوخ قدیم لره چاتیر. البت کی ، زمانین گئدیشاتیدا نظره آلینمالی دیر. اؤرنک اولاراق ، دونن اون نفر قیزی نین آدین «خانیم سولطان» قویسایدی بوگون چوخ گومان کی ، بیر نفر چوخ چتین تاپماق اولار بوآدلاراضیلاشا حالبوکی ، بونولا یاناشی دونن اون نفردن بیرسی قیزنین آدین سولماز قویاندا بوگون ، اون نفردن بئشی بئلنچی آدلار مارا قلاتیرلار. بلکه ده بوایش بوندان آسیلی دیرکی ، تورک چولوک

حسّی آن قدیم دن ایران تورک لرینده گئنیش صورت ده اولموشدور. اؤرنک اولسون دئییه ، قیز آدلارینا «توران» آدین سئچه نک لری آیدین آیت دیر. نییه کی ، تورک لرین یاشا دیقلاری اولکه لرین بوتوولویونه توران اطلاق اولار. ایندی بوگئنیش ساحه ده تحقیق آپارانلاردان بیر، بلکه بیرینجیسی «فرهاد جوادی عبدالله اوغلو» دیر .

فرهاد جوادی عبدالله اوغلو کیم دیر؟

۱۳۴۲ - نجی ایلین فروردین آییندا آذربایجانین چیرپینان اوره ک لریندن اولان «اورمو» شهرینین یاخینلیغیندا اولان «کارخانه قند» قصبه سینده ایشیق دونیا یا گؤز آچان فرهاد جوادی ۷ یاشار، اؤزتای - توشوایله مکتبه یوللاندی . فرهاد آن گنج چاغلاریندا اؤز - هوش ،باشینی و دوغرو دئسک ذکاسینی عائله و مکتب دوستلارینا بیلدیردی. اوتقرییی اولاراق ۱۳۵۲ - نجی ایلدن اوستاد کریمی نین شعرلری ایله ماراقلانیپ و ادبیاتیمیزا بیر هوسکار کیمی کؤنول وئریر و بو اوجسوز - بوجاقسوز یولدا بوگونه قَدَر اونلار مقاله نین مولفی و مترجمی اولموشدور. فرهادین یازیپ یاراتدیغی اثرلر اوست - اوسته دیل چلیک بوْلومونده اولموشدور. اوبو چتین ساحه ده گنجه - گوندوز چالیشمیش و چالیشماقلارین اوز ه رینه «تورکجه اینسان آدلاری» یا خود «فرهنگ نامه‌های ترکی» کیمی ده یرلی سؤزلویونون بیرینجی حیصّه سی شوکورلر اولسون کی چاپ و یا بیلمیش دیر. قدیر بیلن خالقیمیز فرهاد به بین بو سانباللی اثرینی سئوه - سئوه اوخویوب اونو یوکسک سوییه ده آلفیشلامیشلار. بو آلفیشلار محترم یازیچی میزی ملزم ائتمیشدیرکی ، کیتابین باشقا جلدلرین ده ایشله سین . او خالقینا وئردییی وعده سینه عمل ائدیپ و بوگون کیتابین ایکینجی جلدی آلینیزده دیر. فرهاد جوادی ۶۸ - نجی ایلده اورمونون «بانک سپه» ینده استخدام اولوب و بوگونه همین بانک دا وظیفه داشییر، اونون یاشاییشی نین شیرین بارلارینی بئله تانیتدیر ماق اولار : ۱ - تورک آی ۲ - تورک آسلان ۳ - تورک ناز ۴ -تورک اولدوز .

بیز آمینیک چالیشقان قلمدا شیمیز بو دهیرلی چالیشمالارینین آردین توتوب و یاخین گله جک ده همین کیتابین باشقا جلدلرینی ده چاپ عرفه سینه چاتدیراجاق .

رضا همراز

تبریز

۸۰/ ۱۲ / ۱۹

« آد » دىلىن آيرىلماز بىر پارچاسى « دىل » ، بىر آراج دىيىل بىر آماھ

اساسى اولاراق بىلىم ايله اوغراشان قاباقچىل اۆلكه لردە «آد بىلىمى» تەك باشىنا بىر آنا بىلىم قۇلدۇر. اۇيسا بىز اۇزايچىمىزدە مسئلە نىن تام ترسى ايله قارشى قارشىبايق. يعنى بىر طرفدن «آد» ا بىلىم لر ايچىندە حق اتتىدىكى يغرى وئرە نەمە مىشيك ، بىر طرفدن دە قورخونچ سياست لرين هر شئى دن اۇنجه اوستونە بارماق قويدوغو ، اويناتدىغى و سۇنۇدا اويونچاقلا شدىردىغى بىر «شئى» كىمى تلىقى ائتميشيك . اويسا «آد» انسانين اۇزوكىمى بىرجانلى وارلىق دىر. «آد» دىلىن بىر پارچاسى دىر و بىلدىگىمىز كىمى «دىل» دە بىرجانلى وارلىق كىمى اۇزونو مدرن فلسفە يە قبول ائتدىر مىشدىر. بودوشونجه ايله يولاچىخدىغىمىز زامان ، بىرچوخ دگىشلىمە لى شىئىرلىرىمىز و آنالايىشلاريمىز ايچىندە «آد» آنالايىشىمىزى دا ، گۆرە جە يىك . آماجمىز هر يۇنو ايله بىلىنچلى بىرياشماق اولسا ، آد آنالايىشىمىزى اساسلى اولاراق بىرداھا گۆزدن گئچىر مە مىز لازىمىدیر. هر باشلانغىچ بىر «باش» دان باشلاندىغى كىمى انسان آدى ايله باشلار و آدى ايله قورتۇلار. اويسا بىزىم ھامىمىز ياخىن بىر چوخوموز اۇزوموز بىلمە دن : آنا - آنالاريمىز بىلە اىستە مە دن آدىمىز لا و يا داھا دوغروسو سۇنو اۇزوموزە يئتىش بىر آدلا باشلامىشيق . بۇيە ايسە ، هر منفى ايشە ، بىر «دور» دئمە زامانى اولدوغو كىمى بوسايلاق آدلارا و آدقويما كولتوروموزە بىر «دور»! دئمە زامانى گلمە مىش مى ؟ گلىپ كئچمىش بئله! آنجاق بواذعا قورو بئرە اولسايدى «آت گىترمە مىش كوفتە اىستىمك» اولاردى! نئجه كى بوقۇنۇدا اليمىزدە كى اثر كىمى اىلك چالاشمالار اورتايا قويولماسايدى يوخارىداكى دوشونجه لرى دە اوخوجولارلا پايلاشماق مومكون دىيىل ايدى !

بىلدىگىمىز كىمى بىر تورك فلسفە سى يۇخوموز دور و داھا دوغروسو يازىلمايمىشدىر . آنجاق بىر چوخ تورك دوشونورون و آيدىنين ايناندىغى كىمى، مندە بىر تورك فلسفە سى يازماق اوچون اىلك اۇنجه توركون دىلىندىن يولاچىخما لى اولدوغوموزا اينانيرام . «آد» ى ھئچ بىر عذر ايله دىلدن آيىر انمايدىغىمىز كىمى دىلە وئرىلمىش اولان حۇكم لرى آيرىنتى لى اولاراق آدلارا داوئرە بىلە رىك. «آد» ى سادە جە «بىر انسان تانىتما و فرقلندىر مە واسىطە سى دىيىل» عىنى زاماندا بىر فلسفى ماتريال اولاراق دا آلە آمالىيىق ... ھئچ يادىمدان چىخماز، فارس دىلى و ادبىياتى اوخود وغوم زامان بىراوستاد ، دىلىن نە اولدوغونو سوروشدو غوموزدا «دىل انسانلار آراسىندا آنلاتما و آنلاما آراجى دىر» دىل انسانلار آراسىندا وسىلە تفھىم و تفھام دور .. دئدى ! او دوقتور بلكە بىلە ركدن بلكە دە بىلمە يە رك، آنجاق ھئچ اوزونە باغىشلانماياجاق بىر علمى جنائت ايشلە مىشدى! چونكو آنلاشما آراجى و يا «وسىلە تفھىم و تفھام» دئدىگىمىز او بولاندىرىق دىيىم ، آنجاق و آنجاق ايچ گودو (غريزە) گوجو ايله ياشايان حيوانلار عالمىندە صادق اولابىلر! يوز ابلين مدرن دىلچىلىگى

بىزە دىلىن بىر واسطە ، وسىلە و يا آراج اولدو غونو دئىيل ، دىلە ، دوشونجە نىن و شعورون فابرىكاسى و قايناغى اولاراق تعريف ائتمىشىدیر . دىلە عائد اولان بو تعريفى منىمىسە دىگىمىز زامان ، دىلىن بىر پارچاسى اولان آدى دا بو ائشى - بنزرى آز گۇرون «كشف» ىن قانونلارينا تابع توتدوغو موزدا آد آنلايشىمىز دا كۆكۈندىن دگىشە جكدیر. «ملىت لشمىش» ملت لر بو اۋنملى كشفى چوخ چاپك كولتورلرینه سىندىردیلر و حياتلارینىن بوتون ساحە لریندە اويغولاماغا باشلادیلار . میتولوژیلر یندە كى آدلاری ، اسطوره لریندە ، افسانە لریندە ، ناغىللاریندا اولان بوتون آدلاری و مفهوم لاری مدرن تکنولوژیلریندە اويغولاماغا باشلادیلار . آیری بىر سۆزلە دئمك گرە كىرسە «ملى» تکنیک لرینە «ملى» آدلارینی آشیلاماغي باشلادیلار . سفینه نى دوزلدن كىمى آدینى اسكى بىر الهه لری اولان آپولو قويدولاروسايرە و بئله لىك له سورە كلى بىر ملى لشمە غىرتى ايچىندە ياشاماقدادىرلار...

بو آرادا فىلسوف اوستادلاریمدان بىرى اولان پروفئسور دوقتور «رضا فىلیز- اوک» دان ائشیتدیگىم و منى گئچكدن موتلو ائتمىش اولان جملە لردن بىرىنى عزیز اوخوجولاریمىزلا پايلاشماقدان اۋزومو توتانمايا جاغام : هر بىلىم ، ایسترن فن بىلىمى ، ایسترن طب بىلىمى ائیرهتلىهمە (استعاره) ایله باشلار و استعاره ایله دە دوام ائدەر. منجه بىر باخیمدا، آد انسانین استعاره سى دیر . انسان آدى ایلا باشلار و آدى ایلا دوام ائدەر . بو قیلدان اینجه، آنجاق قىلىنچدان كسگین، بىر تثبیت دیر و بوتشیتى یئرینه اوتورتماقدا و یئرینه سالماقدا گونوموزدە اورتايا قويولان آغیر سنگین و قالین قییم اثرلردن بىرى الیمیزدە كى بوسۇزلوك دور. بوگونه قدر «آد» ى «بىر بوتون» اولاراق آله آلانیمىز اولمامىشىدیر. یازىقلار اولسون كى ادبیاتیمىز دا- دا دوروم بئله دیر. بوگۇز آردى ائدىلن «بوتوندىن پارچا یا دوغرو» اصلى ، مؤلفین ایلك باشدا سئزىپ بارماق قويدوغو بىر قونودور. يعنى ایلك اۋنجه «تورك» و «توركجه» بىر بوتون اولاراق اله آلینمىشىدیر سونرا آذرى كىمى ، آنادولو كىمى ، قىرقىز ... كىمى آلت آدلارا گئچىلمىشىدیر. پروفئسیونئل اولاراق دیل بىلىمى ایله اوغراشمايان آماتور اوخوجولاریمىز ، بوكیتابدا اولان چئشیت لی لهجه لردە كى تورك آدلارینی بىر آز حوصلە ایله قارىشتریپ - توتوشدورونجا توركجه دە اولان اوئىز سىز آسنىك لىك و گئنىشلىنمە قابىلىتىنى گۇرمە لری ایله بىرلىكدە بىركلمە نىن (آدىن) اسكى چاغلاردان گونوموزه قدر نه بىچىم انكشاف ائتدیگىنى و نه ساياق زامان كئچىدكجه هوايى فیشك پارتلامالارى كىمى قورخونچ گۇزلىك لر ياراتدیغىنى دریندن درینه دويوپ داداچاقدیدلار.

بىر بۇيۇگون دندىگى كىمى «آسلان ىئدىگى ایله آسلاندىر .» بوتمل سۇز دوغرو یۇرا بىلدىگىمىز دە ، بىر چوخ ادبى - علمى ... چالیشمالاریمىزین آنا يولونو تاپمىش اولاجايىق . بو بسىط یاشام گئرجگىنى دىلیمىزە ، ادبیاتیمىز و كولتورو موزا اويغولادیغىمىزدا قازانچىمىز نچە قات آرتاچاقدیدر. **فرهاد جوادى بیگ**

سۆزلۈيۈمۈزدە بو دوشونجە نى سۆزقونوسو اولان «آد» ا اويغولاميشدير و بۇيۈك بىر معنوى گليز قايناغى خالقىمىزىن اختيار ايندا قويوموشدور . بىر كۈلتۈر اۋزونو بىر قىراغا چكىمك ايله بۇيۈك كۈلتۈر اولانماز ، بىر مد نيت قاپسىنى باشقامدنىت لره باغلاماقلا زنگين مدنىت اولانماز.

آنجا بۇيۈك مدنىت لرى ، زنگين كۈلتۈرلىرى كۈلتۈرۈمۈزە و مدنىتىمىزە يندىرتمك ايله ايسىتە دىگىمىز بۇيۈكلۈگۈ و زنگىنلىگە آل تاپايىلە رىك . اصليندە ملىت لشمە قىرنافند لرىندن آن اۋنملى سى بودور...

آلى سۆزلۈك دۈزىلە مە ، سۆزلۈك توپلاما و بوكىمى ايشلارايچىندە اولانلار بىلنكى ايشلرىن نە قدر يۈرۈجو ، زامان آپاريجى و حتى بىقدىرىجى اولدوغونو بىلىرلر . آنجا تۈكنىمىز بىر اىل سۈگى سى ، دىرىن بىر ملىت قاينغى سى اولمادان ، بوچتىنلىك لره قاتلانماق مەكىن دىيىلدىر . صىمى اولاراق اعتراف ائدىلمە لىدىرىكى فرهاد جۈادى بگىن تىك باشىنا گۈردۈگو ايش اصليندە بىر قورومون ياپاغاى بىرايشدىر . ائله بو اۋيونولمىلى اۋزلىك ندىنى ايله هر بۇيۈك بىر باشلانغىچدا اولدوغوكىمى سايسى اولدوقچا آز اولسادا گۈزدن قاچمالار و يا خود سەھولر گۈزلىمىمىز ، يىرسىز اولما ياقادىر . بىلىندىگى اۈزە رە چاغىمىز اوزمانلىق ، تىخص و اوزمانلىغا سايقى چاغى دىر . فرهاد جۈادى بىگ تۈرك دۈنياسىندا ائله جە دە آذربايجاندا تۈركجە انسان آدلارى قونوسوندا ، باشلاماق اعترابى ايله بىرىنجىلىگى دىيىل . بىرىنجى اساسلى ايش افتخارىنى اۋزونە حصر ائتمىشلر . تۈركجە اينسان آدلارى دىشىندا حيوان آدلارى ، بىتىكى آدلارى ، يىرآدلارى و ... بو اسقامتدە چالىشماسى گرەكن بىر چۈخ قۇل واردىر . آيرىجا كىچن يوزايل ايچىندە فارس شوونىزمى آلى ايله دگىشتىرىلمىش بوروشتورولموش ، آنلامسىز لاشتىرىلمىش مىنلرچە يىر ، شەر ، داغ ، بىتىگى و ... س .

تۈركجە آدلار دا تىك باشىنا بىر آراشتىرما قونوسو اولايىلر . دۇغما مۇلف قارداشىمىزىن سۆزلۈك لرى دىشىندا عەدە سىنە آلا بىلە جگى آيرى بىرايش دە «آدبىلىمىنى» بىلىمسىل ، علمى مەدودلارلا تئۈرىك اولاراق اورتايا قويماقدىر . بوۋنملى ايش ايللرچە ترجمە ، آراشتىرما ، تۈتۈشتۈرما و ... دىرسك چۈرۈتمە طلب ائىسە دە يىرىنە گىتيرىلمە لى دىر... مۇلفىن دىدىگىنە گۈرە بو ايكىنجى كىتابدان سونرا ، سۆزلۈگون اوچونجو جىلدى دە تاپىر مەرحلە سىنە گىچە جكدىر . بو مبارك ايش تۈرك ملتىنە اوغورلو و خىرلى اولسون .

سونوندا هر وطندا شىمىز كىمى فرهاد جۈادى بىگ دن چالىشمالارىنن دوامىنى و گلە جكدە آنسكلۈپىندىك اولچولردە و آكادمىك استاندارد لارلا باشقا اثرلرىنى گۈزلە يىرىك .

اسماعىل اولكر (مددى)

اورمىه

۱۳۸۰/۷/۱۷

« آدماقچىندا آتاي بالالاردان قالمىش دئىملەردىن بىر نەپە اۋرۇنك »

يۇموشانارسان	يۇموشانارسان	داش دە مېر	آدين نه دير؟
بىرىن ائشيد	بىرىن دئە	رشيد	آدين نه دير؟
	يئرینده دوز دور	مۇزدور	آدين نه دير؟
	پول ايله اولار هر ايش	درويش	آدين نه دير؟
	فايدان اولماسا ، منم سن	حسن	آدين نه دير؟
	اۋپ ائشكى چىغ دىشارى	حشارى	آدين نه دير؟
	بودا سندن كئشدى	دشتى	آدين نه دير؟
	گئندنە يات ، گلندە يات	قارابايات	آدين نه دير؟
	بىزە گلەز بئەلە زاد	كابهزاد	آدين نه دير؟

آدين هېبەت الله دى ، يامنى قورخودورسان

آدى اۋزوندن بۇيوكدور

آدى تات دفترينده يوخدور

آدين بىلمىرسن ائوينە گئدىرسن

آدى وار اۋزو يوخ

آدين ائشيد اوزون گۇرمە

آدى پيسە چىخماق

آدين دئە قوى بئلىمە

آد ايشلر ايشى سن ايشلە مزسن

آدين قويدون دە گىرمانچى چاغىر گلسين دن كوراوغلى

آدى دىللەر آز برى

آدى قوللا غينا يئتشمك

آد چىخار تماق

آدى - سانلى

آدینی آغزینا آلماماق
 آدی اوستونده دیر
 آدی موسی ، بو یوقیسا ساققالی کوسا - آداملاردان اؤزونو ساخلا
 آد عیسی نین ، گون موسی نین
 آدینا باخیب ، نالینی تاخیب
 آدی بیزیم ، دادی اؤزگه نین
 آدلی آدینی یئتیر میش
 آدلی بللی دیر
 آد آدمی بزه مز آدام آدی بزه یر
 آددان سال ، آتدان سال
 آدین چیخینجا ، جانین چیخسین
 آدین وئردین ، دادین داوئر
 آد اینسانا زینت دیر
 آدین نه دیر ؟ بقال حق وئر حق آل
 آدین نه دیر ؟ نوکر نییه دوروبسان بئکار
 آدیمی سنه قویورام سنی یانا قویورام
 آدی باشقا دادی باشقا
 آدیمی کؤمچ قوی آمما اوجاق اوسته قویما
 آد آپارمماق
 آدین نه دیر ؟ رشید آغیر دئه آغیر ائشید
 آد خانی نین کوت بالی نین

توپلاییب گونده رن تبریزی
 علی برازنده خلیلی
 تبریز ۸۱/۴/۴

اولو تانری نین آدی ایله

اولو تانرییا مینلر شوکورا ولسون کی «تورکجه اینسان آدلاری» نین ایکینجی کیتابی نین یازیلیب باسیلماغینا یاردیم ائتدی و نهایت ده حاضیرلانیب تورک خالق نین قوللوغونا ایتحاف اولونور . اوماریم تانری نین لوطف و مرحمتی ایله گلّه جکده بو اثرین اوچونجو کیتابینی دا ، اولو خالقیمیزین قوللوغونا سونماقدا ، باشاریلی اولموش اولاق.

« لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقُ . لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقُ »

سۆزو چوخ اوزاتمادان ، لازم گۆرونور حؤرمتلی سئویملی یولداشلاردان منه بو اثرین یازیلیشیندا یاردیملاری اولماق اوچون ، آدلاری قید او لورکن ، اونلاردان تشکر اندیب منتدار لیغیمی بیلدیرم . آذربایجانین اورمیه شهرینده یاشایان یولداشلاردان یئنه ده ایلك نؤ به ده ، کئچمیش بیرینجی کیتابداکی کیمی ، هرزامان همیشه کی کیمی ، هئچ بیر مضایقه ائتمه دن چئشیتلی منبع لر و قایناقلار منیم اختیاریمدا قویموشاولان سئویملی قوجامان یولداشیم ، تورک ادبیات و تاریخ سئوهری «لطیف فرج زاده» جنابلاریندان نهایت قدهر تشکر ائدیره م عینی حالدا اورمیه شهرینده «فیضولی» آدینا کیتاب ساتیشی ماغازاسینین یییه سی حؤرمتلی یولداشیم یئکانلی «رحمان حسین زاده» جنابلار یندان دا ، مختلف منبع لر و قایناقلاری هئچ بیرشئی اوممادان ، آچیق اورهک و کؤنول ایله منیم اختیار یمدا قویماغینا گۆره ، بؤللوجا تشکر ائدیرم و بیئر :

اوکتای شافعی ، بهزاد زمانی ، ادیب و شاعیر دوستوم اسماعیل مددی « اولکر» و اورمیه شهری نین شهید باهنر آدینا کیتاب ائوی نین محترم سؤرؤملوسو (مسئولو) حسین پناهی جنابلارینندان دا ، منبع و ماتریال باخیمیندان منه ده یرلی یاردیملاری اولماق اوچون خیلی منت دارم.

و آن ماراقلیسی و اؤنملی سی ، تورکمن دیاری نین چیرپینان اوره گئی اولان ، گۆزه ل اؤغوز - تورک یوردو ، « گنبد کاووس » شهرینده یاشایان سایقیده یر تورک سؤی داشلاریمین جاندان و ایچتن گئلن دو یغولاری و یاردیملارینی خاطیر لاتماق دیر .

بوگۆزهل تورک یوردونون ادبیات ییلدیزلاریندان ساییلان ، سیلاغلی و سایقیده یر بؤیوک ادیب و قۇجامان اوستادیم « **بایرام قلیچ فرزام** » جنابلاری و حۇرمتلی سایقیده یر ادبیاتچی دوستوم « **وهاب ازم** » جنابلاریندان چئشیتلی یاردیملاری اوچون ، او جمله دن مختلف تورکمن آدلارینین معناسیندا اؤلان سهولریمی و یانلیشلیق لاریمی دوزهن لمتکده و بیر سیرا سینین معنا و آنلا ملارینی بیلمه دیکلریمده منه یاردیم ائدیپ گؤسته ریش وئریبلر سؤنسوز قدهر تشکر ائدیرهم .

خلاصه اولاراق دئسک ، بو بیگ لر ، تورکمن آدلاریندا منیم یؤل گؤسته ریجیم و سهولریمین قارشیسینی آلان ، اولوبلار و آللریندن گلنی بوقونودا آسیرگهمهییب بعضی قایناقلار و منبع لر منیم اختیاریمدا قویماق لا ، بو اثرین ده یرینی تضمین ائدیپ خیلی آرتیرمیشلار ، همچنین دیگر گنبدلی دوستلاریمدان سئویملی یولداشلاریم « **منصور طاغان پور** » و « **آمان ندیمی** » بیگ لریندن ده ، چوخ ده یرلی منبع و قایناقلار منیم اختیاریمدا قویدو قلاری اوچون چوخلو منت دارام و اونلاردان دا تشکر ائدیره م .

عزیز و سایقی ده یر « **گنبد قابوس** » لی اوستاد لاریمدان و سئویملی دوستلاریمدان اومورام گلّه جکده ده ، هرزامان منه یاردیمجیل اولوب بوقونودا آرقاداشیم و دایاقیم اولاجاقلار. عینی حالدا بو دیلهگی قشقایی سؤیداشلاریمدان دا اومورام و اینانیرام قشقایی وطنداشلاریم دا ، بوقونودا منه یاردیم ائده جکلر و اونلاریندا اوزالتدیغی آل لری چوخ سئوگی و ممنونیت له سیخیب اؤپوره م.

بو اثرین تکمیل لشمه سینده داها یاردیمجی اولان یولداشلاردان ، بیرینجی کیتابدا اولان کیمی ، باکی شهرینده یئرلشن « **اوشاق اینسکلاپئندیاسی و « تورک خالقلارینین تانینمیش آداملاری** » اینسکلاپئندیاسی نین گروه رهبری « **علیشامیل حسین اوغلو** » **Əli Şamil Hüseyn Oğlu** و آذربایجانین ناخچیوان شهرینده یاشایان اینجه صنعت خادیمی « **آصف زینالوف - عبدالله اوغلو** » **Zeynalov Asif Abdulla Oğlu** جنابلاری دیر و بونونلا اونلاردان تشکر ائدیپ سایقی لاریمی سونورام .

سۇندا اورميه شھرى نين « آرين نگار » آدينا كامپيوترى مۇسسە سىنين اكيپيندن قليزاده قارداشلارى بيگ لر: جواد قليزاده ، مهدي قليزاده و بو مۇسسە نين محترم تاييىستى خانم منيره عليزاده دن بو اثرين تايپ و صفحه بتليك (صفحه آرايى) ائتمه گينده و كيتابين اوزقابىغى نين طرحينده سون درجه زحمت چكيپ يئرینه يئتيرميشلر، نهايت قده ر تشكر ائديب اوئلارا هرزامان اؤزايشلىرينده باشاريلار ديله ييرم .

فرهاد جوادى

عبداله اوغلو

(اورميه)

2003/2/1

آدرس : اورميه – صندوق پستى ۵۷۱۳۵-۸۸۳

Adres: İRAN - AZERBAYCAN

URMİYEH - POSTA KUTUSU 57135-883

FERHAT CAVADI ABDULLA OĞLU

E-mail:cavadi_ferhad@yahoo.com

« راهنمای الفبا »

X..... خ	A..... آ، ا، ل
D..... د	Ə..... ه، ع
Z..... ذ، ز، ض، ظ	E..... ائ (!)
R..... ر	I..... ای، اِ
J..... ژ	İ..... ای، اِ
Ş..... ش	O..... او، وْ
Ğ..... غ	Ö..... او، وُ
F..... ف	U..... او، و
Q..... ق	Ü..... او، وُ، وِ
K..... ک	B..... ب
G..... گ	P..... پ
L..... ل	T..... ت
M..... م	S..... ث، س، ص
N..... ن	C..... ج
V..... و	Ç..... چ
Y..... ی، یِ	H..... ح، ه

اسامی دختر

(نام و نام خانوادگی)

قیز آدلاری (KIZ ADLARI)

(آد و سوی آد) (AD VE SOYAD)

آپاچی APAÇI

خیلی روشن ، بسیار واضح و روشن (مشابه نام یکی از قبایل بسیار مشهور سرخپوستان سرزمین آمریکا بنام «آپاچی» «آپاچی»ها مبارزان بسیار دلیر و سرسخت جنگ پارتیزانی مرگبار با اسپانیولی های غاصب و امپریالیست بودند که دویست و پنجاه سال طول کشید شهرت آنان به مدافعان سرسخت و پیگیر سرزمین خشک و بی حاصلشان در همه جا پیچیده بود. مؤلف)

آپاراسا APARASSA

خیلی تمیز ، کاملاً تمیز و پاکیزه (ترکمنی)

آپاغ تورک APAĞTÜRK

ترک کاملاً" سپید ، ترک بسیار سفید

آپاق آنا APAQANA

مادر سپید و روشن

آپاک بنیز APAKBƏNİZ

دارای چهره و رخساری بسیار سفید

آپاکتام APAKTAM

در نهایت کامل سفید ، تماماً" سفید، بسیار سپید

آپاکقان APAKQAN

از نسلی بسیار سفید

آپاوادان APAVADAN

A

آ

آباسی یانیک ABASIYANIK

عاشق و دلباخته ، مفتون ازخود گذشته

آباکای ABAKAY

عنوان و لقبی که ترکان جنوب سرزمین آناتولی به زنان بزرگوار و مگرمه اطلاق نمودند

آبالی ABALI

سخن و اصطلاحی به معنی نادر و کمیاب که در صورت نادر و نایاب بودن چیزی بکار میرود.

آبابی ABAY

سایه و عکس ماه نقش بسته بر آب دریا ، رودخانه یا برکه

آپاک دورو APAKDURU

بسیار سفید و صاف و برآق

آپا APA

خاله (قزاقی)

بسیار زیبا و جذاب (ترکمنی)

آپرا بوی APRABOY

دختر بلند قامت به بلندی درخت افرا
(ترکمنی)

آتالیق ATALIQ

شیر بها و یا پول و طلائی که پدر عروس از
خانواده داماد به هنگام عروسی می گیرد (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«شکی» در آذربایجان)

آتقوشو ATQUŞU

نام نوعی کلاغ مایل به رنگ آبی که خوردن
گوشت آن برای درمان سرفه بسیار نافع و
مفید است (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «سابیر آباد» در آذربایجان
شمالی)

آتماچای ATMAÇAY

چای شیرین (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «خاچماز» در آذربایجان
شمالی)

آتیالی ATYALI

همانند اسب زیبا

آجون ACUN

جهان ، دنیا ، گیتی ، کائنات

آجونای ACUNAY

ماه جهان ، زیبای جهان

آچان گول AÇANGÜL

گل شکفته ، شکوفه گل

آچکین گول AÇKINGÜL

گل شکفته شده

آچه AÇE

شمالی ترین نقطه جزیره سوماترا واقع در
کشور اندونزی

آچی AÇI

خانم بزرگ و مستن (ترکی باستان : برسغانی)

آچیک کاش AÇIKKAŞ

ابرو گشاده ، بشاش و خنده رو

آچیک گون AÇIKGÜN

روز آفتابی و روشن ، روز روشن و بدون ابر

آچیل دوردی AÇILDURDI

چون گل شکفته ، شکوفا باقی خواهد بود
(ترکمنی)

آچیل گول AÇILGÜL

گل شکفته

آچیل AÇIL

همچو گل باز و شکفته شو (ترکمنی)

آچیلای AÇILAY

حالتی که ماه به شکل بدر شدن درآمده باشد

آچیلدی AÇILDI

های گویش محل منطقه «اردوباد» در
آذربایجان)

AXXU **آخو**

قو (قزاقی)

AXMAZ **آخماز**

تالاب ، برکه آب ، آب راکد (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» و
«شمگیر» در آذربایجان شمالی)

AXÜZ(AKÜZ) **آخوز(آکوز)**

جاری و شناور ، نام دیگر رود یا رودخانه در
ترکی باستان

AXICAN **آخیجان**

روان ، سیال ، جاری ، همچنین نام آبادیست
از دهستان چهاردولی بخش مرکزی
شهرستان مراغه از بلاد آذربایجان

ADİTİRƏN **آدایتیره ن**

کسیکه زیبایی بی حدّ و حصرش موجب
فراموشی نام خیره شونده باشد. نام نوعی
پرنده (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «بۇرچالی» در شمال جمهوری
آذربایجان که فعلاً جزو اراضی گرجستان
محسوب میشود)

ADAANA **آدا آنا**

مادر جزیره

چون گل شکفته ، شکوفا شد (بدنیا
آمد)(ترکمنی)

AÇILSABA **آچیلسابا**

نوعی گیاه شبیه پیچک که در منطقه
«یئولاخ» آذربایجان شمالی آنرا بدین نام
خوانند.

AÇIN **آچین**

دنیا (ترکی باستان : چگیلی)

AÇİNA **آچینا**

نام نسلی از ترکان گوک تورک که ترکان
«قاراخانیان» نیز از آن نشأت گرفته است.

AXBÖKEN **آخ بؤکن**

آهو ، گوزن (قزاقی)

AXAR-BAXAR **آخار - باخار**

سینه کوه ، سینه کش کوه (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «شمگیر» در
آذربایجان شمالی)

آخار - باخارلی

AXAR-BAXARLI

خوش منظره ء دارای منظره ای زیبا (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«گنجه» در آذربایجان)

AXBUR **آخبور**

چشمه ، چشمه آب (از اصطلاحات و واژه

«یغما»	آدا چایی	ADAÇAYI
AZGIŞ آذگیش	گیاهی خوشبوی و معطر با گل‌هایی آبی رنگ با برگ‌هایی خاکستری به بلندی یک متر که از قدیم به عنوان گیاهی دارویی و شفا بخش شناخته شده است	ADAKBİBİ
AREQ آرقق	آب چشمه ، جوی (ترکمنی)	ADANMIŞ
AREL آرئل	دارای دستانی مبارک ، خجسته ، و پر برکت ، نیک دست	ADNAGÜL
ARA آرا	زنبور (قزاقی)	ADIGÜN
ARATANA آرات آنا	مادر جسور و شجاع	ADİYAZ
ARAZDURU آراز دورو	رود «ارس» صاف و زلال	AZƏRTAL
ARAZGÖZƏL آراز گۆزه ل	رود «ارس» زیبا ، زیبای رود «ارس»	از شاخه ترکان «آذربایجانی»
ARAMA آراما	تکاپوی	آذغراک (آیغیراک)
ARAMUT آراموت	نام یکی از طوایف ترک ساکن در جوار ترکان اویغور	AZĞIRAK (AYĞIRAK)
ARAMIŞ آرامیش	جسته	نوعی آهوی سپید گوش باتنی سیاه رنگ ، همچنین نام رودیست در سرزمین ایل

پسر می خواستیم ولی خداوند دختری چون
قوی زیبا را به ما عطا فرمود (ترکمنی)

ARTIQGÖZƏL آرتیق گۆزه ل

بیش از حد زیبا (ترکمنی)

ARTIQGÜL آرتیق گول

گل اضافه بر نیاز (ترکمنی)

ARTIMCIL آرتیمجیل

افزون شونده ، با برکت ، ازدیاد پیدا کننده (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«گۆی چای» در آذربایجان شمالی)

ARÇABOYLU آرچا بویلو

دختری به قد و قامت درخت همیشه سبز
«آرچا» (ترکمنی)

ARÇATAY آرچا تای

همچون درخت همیشه سبز «آرچا»
(ترکمنی)

ARÇABOY آرچابوی

دختری به قد و قامت درخت همیشه
سبز «آرچا» (ترکمنی)

ARDA آردا

پایانی ، نهایی (خطاب به آخرین فرزند
خانواده) ، همچنین نام رودیست در سرزمین
آناتولی

ARDIÇBOY آردیچ بوی

ARANQUŞ آرانقوش

مرغ دشت و جلگه

ARAYTAY آرایتای

همچون ماه پاک و درخشان

ARPAĞAN آرپاغان

نوعی گیاه شبیه جو

ARTAÇ آرتاچ

تاج پاکیزه و تمیز

ARTANBULAQ آرتان بولاق

چشمه ای که آب آن مدام در حال افزایش و
افزونی است ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهرستان ملایر از بلاد آذربایجان

ARTANTAL آرتان تال

شاخه افزون ، شاخه افزونی ، شاخه ازدیاد
یابنده

ARTIQBİBİ آرتیق بی بی

پسر می خواستیم ولی خداوند خانم محترمه
ای را به ما عطا فرمود (ترکمنی)

ARTIQBİKE آرتیق بیکه

پسر می خواستیم ولی خداوند خانم و
کدبانویی را به ما عطا فرمود ، دختر خانمی
اضافه بر نیاز (یعنی پسر می خواستیم دختر
شد) (ترکمنی)

ARTIQSONA آرتیق سونا

گل رودخانه و نهر (ترکمنی)	دختری به قد و قامت درخت سرو کوهی ،
ARVANAآروانا	دختر سرو قد
ماده شتر (ترکمنی) - ماده شتر خاکستری و	ARZİQUŞآرزی قوش
طوسی رنگ (از اصطلاحات و واژه های	مرغ آرزو
گویش محلی منطقه «فضولی» آذربایجان	ARZİGÜLآرزی گول
(شمالی)	گل آرزو و امید
ARIآری	ARZINAZآرزی ناز
صاف ، زلال ، پاک و پاکیزه ، خالص و ناب ،	آرزوی زیبا و قشنگ ، ناز و قشنگ با آرزو
زنبور	ARFAآرفا
ARIANAآری آنا	محصول کاشته شده در پاییز که در بهار
مادر پاک و مقدس	برداشت شود (ترکمنی)
ARIÖZآری اؤز	ARKUTآر کوت
پاک وجود ، پاک جوهر ، پاک ذات	پاکیزه و سعید ، پاک و مقدس
ARIƏTƏKآری آتهک	ARGUNآر گون
پاکدامن ، عفیف و با عفت	تمیز ، پاکیزه
ARIOÇAQآری اوچاق	ARGÜNآر گون
کانون پاک خانواده ، اجاق پاک خانه و	روز خوب و تمیز ، روز خوشبختی و نیکبختی
خانواده	ARNAAĞDIآرنا آغدی
ARIÜZƏNآری اوزه ن	آب رودخانه طغیان کرده ، سرریز شده
پاک و جاری ، رود پاک و روان	(ترکمنی)
ARIONARآری اونار	ARNABİKEآرنا بیکه
پاک شرف ، پاک و عفیف ، پاکدامن	خانم محترمه پاک چون نهر و رودخانه صاف
ARIBACIآری باجی	و روان (ترکمنی)
خواهر پاک و عفیف ، خواهر پاکیزه و	ARNAGÜLآرنا گول

ARIBAYLAN آری بایلان

دختر پاک و پاکیزه پر ناز و عشوه

ARIBƏZƏK آری بزّه ک

دختر پاک پیرایش ، پاکیزه آرایش

ARIBƏZƏLİ آری بزّه لی

دختر پاک و آراسته

ARIBƏZƏN آری بزّه ن

دختر پاک و آراسته ، پاک آرایش ، پاک

آراسته

ARIBƏNİZ آری بنیز

پاک رخ . پاک رخسار

ARIBUTAK آری بوتاک

شاخه تر و تازه و پاک ، شاخه گل پاک

ARIBÜTÜN آری بوتون

تمام پاکیزه ، صاف و پاک به تمام معنا

ARIBUDAQ آری بوداق

شاخ و برگ پاک و پاکیزه درخت و گل

ARIBORAN آری بوران

برف و بوران پاک و پاکیزه ، دختر پاکی که

در یک روز سرد بورانی بدنیا آمده باشد

ARIBURCU آری بورجو

رایحه پاک ، پاک بوی خوش عطر

ARIBURÇİN آری بورچین

پاکدامن

ARIBAXIŞ آری باخیش

نگاه پاک و معصومانه

ARIBARDAQ آری بارداق

کوزه و سبوی پاک و پاکیزه

ARIBARIŞ آری باریش

صلح پاک و حقیقی ، صلح صادقانه و پاک

ARIBAŞAK آری باشاک

سنبل پاک و پاکیزه

ARIBAĞ آری باغ

باغ و گلستان پاک و پاکیزه ، باغ و گلستان

دلخواه زنبوران عسل که مملو از گلهای معطر

و خوشبو باشد

ARIBAL آری بال

عسل پاک و پاکیزه

ARIBALLI آری باللی

شیرین و عسلی پاک و پاکیزه

ARIBALIQ آری بالیق

ماهی پاک و پاکیزه

ARIBALIM آری بالیم

عسل من

ARIBAYAN آری بایان

خانم پاک و پاکیزه

پاک و فهمیده ، زن عارفه پاکدامن و عفیف

ARIBƏYİM آری بییم

خاتون پاک و مقدس

ARİPEÇE آری پئچه

پاک حجاب

ARİPÖHRƏ آری پؤهره

جوانه پاک پیش برگ

ARİPARLAQ آری پارلاق

پاک و درخشان

ARİPAYLI آری پایلی

پاک نصیب ، پاک قسمت ، خوش اقبال و

خوش شانس

ARİPƏTƏK آری پتک

کندوی پاک و پاکیزه

ARİPƏMBƏ آری پمبه

گل پاک صورتی رنگ ، گل پاکیزه به رنگ

گل سرخ

ARİPINAR آری پینار

چشمه پاک و زلال

ARİTEL آری تئل

گیسو پاک ، پاکیزه گیسو

ARİTABAK آری تاباک

طَبَق پاک و پاکیزه

ARİTAPAN آری تاپان

اردک ماده پاک و تمیز

ARİBUKET آری بوکت

دسته گل پاک و پاکیزه

ARİBULAQ آری بولاق

چشمه آب پاک و زلال

ARİBULUT آری بولوت

ابر پاک

ARİBULUNÇ آری بولونچ

وجدان پاک ، پاک وجدان

ARİBUYAN آری بویان

پاک طالع ، خوشبخت و پاک اقبال

ARİBİTKİ آری بیتکی

گیاه سبز پاک و تمیز ، رستنی پاک و تمیز

ARİBİTİŞ آری بیتیش

پاک و پاکیزه پایانی ، آخرین دختر پاک و

عفیف

ARİBİÇİM آری بیچیم

پاک رخ ، پاک چهره

ARİBİR آری بیر

یگانه دختر پاک و پاکیزه ، دختر پاکیزه

ممتاز و بی همتا

ARİBİKƏ آری بیکه

خانم محترمه و ارجمند پاک و پاکیزه

ARİBİLƏN آری بیلن

ARITUTU آری توتو	پرستشگر پاک و پاکیزه ، پرستنده و ستایشگر مخلص و دلپاک خداوند
ARITURAÇ آری توراج	ARITAPMA آری تاپما
قرقاول پاک و زیبا	الهه پاک و مقدس
ARITORAN آری توران	ARITAPIŞ آری تاپیش
طلوع وغروب پاک و دلنشین	الهه پاک و مقدس
ARITORPAQ آری تورپاق	ARITARAN آری تاران
خاک پاک و مقدس	مزرعه پاک
ARITÜRK آری تورک	ARITARLA آری تارلا
ترک پاک و پاکیزه	مزرعه پاک
ARITURNA آری تورنا	ARITAŞKIN آری تاشکین
دُرناى پاک و پاکیزه	سیلاب پاک و روان ، پاک و لبریز ، سرشار از پاکی
ARITUZLU آری توزلو	ARITALAY آری تالای
پاک و نمکین ، پاک با نمک	دریای پاک و مقدس
ARITUMAQ آری توماق	ARITAYLAN آری تایلان
دختر گیسو دار و کاکلی پاک و پاکیزه	دختر پاک و پاکیزه بلند قامت
ARITİLƏK آری تیلک	ARITƏR آری تر
آرزوی پاک و مقدس	پاکیزه و تر و تازه
ARICEYRAN آری جئیران	ARITƏKİN آری تکین
غزال پاک	شهزاده پاک و عفیف ، پاک و پاکیزه همچون زنبور عسل
ARICAN آری جان	ARITEMEL آری تمّل
دارای تن و جانی پاک به پاکی زنبور ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان	پاک شالوده ، پاک نهاد ، اصیل و ریشه دار

خانم پاک و پاکیزه	اوزمدل بخش ورزقان شهرستان اهر با نام و
آری دُسنن..... ARIDSEN	نگارش فعلی « آره جان arecan »
دارای نقش و نگاری پاک و دلچسب	آری جانلی..... ARICANLI
آری دئمه..... ARIDEME	پاک و روحدار ، پاک و سرحال و توانا
پاک بیان ، نیکو گفتار	آری جویور..... ARICÜYÜR
آری دئنلی..... ARIDENLİ	آهوی پاکیزه ، گوزن پاکیزه و زیبا
دختر پاک دامن و عفیف که مراقب رفتار ،	آری چؤل..... ARIÇÖL
گفتار و کردار خویش است	صحرای پاک و تمیز
آری دئیش..... ARIDEYİŞ	آری چاغلار..... ARIÇAĞLAR
پاک زبان ، نیکو گفتار ، نیکو بیان	آبشار پاک و پاکیزه
آری دئیم..... ARIDEYİM	آری چلنگ..... ARIÇƏLƏNG
پاک بیان ، نیکو گفتار ، نیکو سخن	حلقه گل پاک و زیبا
آری داغ..... ARIDAĞ	آری چمن..... ARIÇƏMƏN
کوه پاک و پاکیزه	چمن و سبزه زار پاک و پاکیزه
آری دالغا..... ARIDALĞA	آری چولپان..... ARIÇOLPAN
موج پاک دریا	«نوس» پاک و مقدس ، ستاره پاک و
آری داللی..... ARIDALLI	مقدس «زهره»
درخت و گل پاک پر شاخه و بوته	آری چیچک..... ARIÇİÇƏK
آری دانیم..... ARIDANIM	شکوفه پاک و و پاکیزه
سپیده پاک صبحگاهان ، سپیده پاک من	آری چیرای..... ARIÇİRAY
آری دره..... ARIDƏRƏ	پاک چهره . پاک رخسار
دره پاک و مصفا ، دره خوش منظره و پاکیزه	آری خاتین..... ARIXATIN
هوا	خاتون پاک و پاکیزه
آری دنیز..... ARIDENİZ	آری خانم..... ARIXANIM

ARIDUVAQ.....	آری دوواق	دریای پاک و پاکیزه
ARIDURNA.....	آری دورنا	درنای پاک و پاکیزه
ARIDUYAR.....	آری دوبار	پاک و پاکیزه ، صاف و روشن
ARIDUYAL.....	آری دوبال	آری دوروش
ARIDUYĞU.....	آری دویغو	پاک جلوه ، پاک منظر
ARIDUYQUN.....	آری دویقون	آری دوزگون
ARIDUYMA.....	آری دویمما	دختر صدیق و درستکار ، پاک و پاکیزه
ARIDUYUŞ.....	آری دویوش	آری دوشون
ARIDUYUM.....	آری دویوم	پاک اندیشه ، دارای فکر و ایده پاک
ARIDÜĞÜN.....	آری دویون	آری دوغا
ARIDİRİM.....	آری دیریم	آری دوغار
ARIDİLƏK.....	آری دیلک	آری دوغرو
	آروزی پاک و مقدس	پاک و با عفت ، پاک و با حیا ، پاکدامن و با ناموس
		آری دوغموش
		پاکزاده ، پاکزاد
		آری دولگون
		پر و پر محتوا ، پاک و با حیا ، پاکدامن و با ناموس

ARISAÇI	آری ساچی..... عشق و علاقه پاک
ARISARMA	آری سارما..... پاک و افشان
ARISAZAQ	آری سازاق..... گل پاک پیچک
ARISAKA	آری ساکا..... نسیم پاک و خنک
ARISALXIM	آری سالخیم..... سینۀ پاک کوه ، ترک پاک منسوب به قوم «ساک» یا «ساکا»
ARISƏHƏR	آری سَحَر..... خوشۀ پاک و سالم
ARISƏRİN	آری سَرین..... صبح پاک و پاکیزه
ARISƏMƏN	آری سَمَن..... پاک و صبور
ARISƏNƏK	آری سَنَک..... سبزۀ پاک و تمیز
ARISUCUK	آری سوجوک..... سبوی پاک ، کوزۀ آب پاک
ARISÜRMƏ	آری سورمه..... پاک و شیرین
ARISÜRMƏ	آری سورمه..... سُرْمۀ پاک و خالص
ARIZAĞLI	آری زاغلی..... پاک و صیقل یافته ، پاک و برآق ، پاک و درخشنده
ARIZOLA	آری زولا..... رودخانه پاک و زلال «زولا» جاری در منطقه «سلماس» از بلاد آذربایجان
ARIZÜMRÜT	آری زومروت..... زمرد پاک و درخشان
ARISEÇİK	آری سَچیک..... منتخب و برگزیده پاک و مقدس
ARISEÇİL	آری سَچیل..... پاکِ منتخب و پسندیده
ARISEL	آری سئل..... سیلی از پاکی و پاکیزگی ، سیلاب پاک و زلال
ARISÖNMƏZ	آری سُونَمَز..... پاک و همیشه فروزان
ARISEVƏR	آری سَوَه ر..... دلباخته و شیفته پاکی و پاکیزگی
ARISEVƏN	آری سَوَه ن..... دختری که پاکی و پاکیزگی را دوست بدارد
ARISEVİ	آری سَوِی..... عشق پاک
ARISEVİŞ	آری سَوِش.....

ARISIĞIN آری سیغین

گوزن پاک و خالدار

ARISILA آری سیلا

وطن و میهن پاک و مقدس

ARISİLİK آری سبلیک

پاک و تمیز

ARISIVAN آری سیوان

آلاچیق پاک و مقدس

ARIŞEHLİ آری شهلی

گل پاک که شبنم بر او نشسته باشد

ARIFİDAN آری فیدان

نهال پاک و پاکیزه

..... آری قار (آر قار)

ARIQAR (ARQAR)

برف سفید، تمیز و پاکیزه

ARIQAŞQAY آری قاشقای

دختر پاک ایل قشقای

ARIQUTAN آری قوتان

پاک و روشن چون هاله ماه

ARIQUTAY آری قوتای

ماه پاک و مقدس، ماه با سعادت و پاک

ARIQUQUŞ آری قوقوش

پاک و زیبا چون قو

ARISUSAL آری سوسال

پاک و آبروی

ARISUSAN آری سوسان

گل پاک «سوسن»

ARISÜSLÜ آری سوسلو

پاک و مزین، پاک و آراسته

ARISOLMAZ آری سولماز

گل پاک و پژمرده نشدنی

ARISÜLÜN آری سولون

قرقاول پاک و زیبا

ARISÜMBÜL آری سومبول

سنبل پاک و تمیز

ARISONGÜL آری سونگول

آخرین دختر پاک و گلرخ من

ARISOYGA آری سویگا

«سویگا» ی پاک («سویگا» نوعی پرندۀ

کوچک از گونه کلاغان با رنگهای متنوع می

باشد.)

ARISIZAK آری سیزاک

آب پاکی که از صخره کوه به بیرون تراود،

آب پاک و زلالی که از میان سنگها در کوهها

و صخره ها بتراود و جاری شود.

ARISİSLİ آری سیسلی

پاک و مه آلود

ARIKƏKİL.....	آری ککیل	ARIQUMRAL.....	آری قومرال
	پاک و کاکلی		پاک و بلوطی رنگ
ARIKUTSAL.....	آری کونسال	ARIQONÇA.....	آری قونچا
	پاک و مقدس		غنچه پاک
ARIKUCAK.....	آری کوجاک	ARIQIRAV.....	آری قیراو
	آغوش پاک و گرم		شبنم پاک
ARIKUŞ.....	آری کوش	ARIQIZ.....	آری قیز
	پرنده پاک و پاکیزه		دختر پاک و پاکیزه
ARIKOKULU.....	آری کوکولو	ARIQIZI.....	آری قیزی
	پاک و گلبو، پاکیزه و معطر		دختر پاکزاده، دختر زن پاکیزه
ARIKÜLƏK.....	آری کولک	ARIQIZIL.....	آری قیزیل
	کولاک پاک		همچو طلا گرانبها و پاک و پاکیزه
ARIKUMRU.....	آری کومرو	ARIQIŞ.....	آری قیش
	قمری پاک		زمستان پاک و پاکیزه
ARIKUMLA.....	آری کوملا	ARIKÖKƏN.....	آری کؤکن
	ریگزار و شنزار پاک		پاک بن، پاک ریشه، اصل
ARIKÜMÜŞ.....	آری کوموش	ARIKELEŞ.....	آری کنلش
	نقره پاک و سپید		پاک و برازنده و خیلی زیبا
ARIKONCA.....	آری کونجا	ARIKÖNÜL.....	آری کونول
	غنچه گل پاک، غنچه پاک		پاکدل و پاک قلب
ARIKONUR.....	آری کونور	ARIKEYİK.....	آری کییک
	دختر پاک و چشم قهوه ای روشن		آهوی پاک
ARIKOVA.....	آری کووا	ARIKARA.....	آری کارا
	لانۀ زنبور		پاک و بزرگ

پاک قلب ، پاکدل ، خونگرم و مهربان
ARIGƏLDİ **آری گلدی**

دختر پاک و عفیف بدنیا آمد
ARIGƏLİN **آری گلین**

عروس پاک
ARIGÜL **آری گول**

گل پاک و پاکیزه
ARIGÜLAY **آری گولای**

گل مهروری پاک
ARIGÜLƏÇ **آری گولچ**

پاک و خندان ، خنده روی پاک
ARIGÜLƏR **آری گولر**

پاکیزه خنده رو ، پاک و خندان
ARIGÜLSƏN **آری گولسن**

گل پاکتی تو ، گل پاک هستی
ARIGÜLLÜ **آری گوللو**

پاک و گلدار ، پاک و گلی
ARIGÜLƏN **آری گولن**

پاک و خندان ، شاد و پاکیزه
ARIGÜLÜ **آری گولو**

گل پاکیزه ، گل خوشبو و معطر مورد علاقه
 زنبور عسل

ARIGÜLÜŞ **آری گولوش**

ARIKOVAN **آری کووان**
 کندوی پاک

ARIKOYAK **آری کویاک**
 دره پاک و مصفای بین دو کوه

ARIKIYAK **آری کیاک**
 دختر پاک و بسیار زیبای آراسته ، دختر پاک

و شیک پوش و فوق العاده

ARIKIRAN **آری کیران**
 ساحل پاک ، دامنه پاک کوه

ARIGÖRƏN **آری گوره ن**
 پاک بین ، خوش قلب و دلپاک

ARIGÖRÜ **آری گورو**
 نگاه پاک و معصومانه

AYGÖZDƏ **آری گوزده**
 محبوب پاک ، زن پاک و عفیف که سرآمد

همه زنان باشد

ARIGÖZƏL **آری گوزه ل**
 زیبای پاک و پاکیزه

ARIGÖZƏLİ **آری گوزه لی**
 زیبای پاکان

ARIGÖZÜM **آری گوزوم**
 نور چشم پاک و عفیف من

ARIGÖNÜL **آری گونول**

پاک و زیبا روی	لیبند پاک ، خنده پاک و صمیمی، خنده از
ARIGİBİ آری گیبی	ته دل برخاسته
همچون زنبور عسل پاک و پاکیزه	ARIGÜLÜM آری گولوم
ARIGİLƏ آری گيله	گل پاک و زیبای من
قطره پاک و پاکیزه آب	ARIGÜNEL آری گونئل
ARIMERA آری مئرا	آفتاب پاک ایل
مرتع و چمنزار پاک	ARIGÜNAY آری گونای
ARİMÖREN آری مؤره ن	ماه و خورشید پاک
رودخانه پاک و زلال	ARIGÜNTAŞ آری گونتاش
ARİMENGİZ آری منگیز	پاک و روشن چون آفتاب
پاکرُخ ، پاک چهره (ترکمنی)	ARIGÜNTAN آری گونتان
ARIMATA آری ماتا	آفتاب پاک سپیده دمان
دختر پاک از قوم ترک نژاد «ماد»	ARIGÜNTAY آری گونتای
ARIMARAL آری مارال	دختر پاک و زیبایی که با آفتاب برابری می
آهوی پاک و پاکیزه	کند
ARIMUTLU آری موتلو	ARIGÜNƏR آری گونر
پاک و خوشبخت ، عقیف و سعادتمند	فجر پاک
ARINARDİN آری ناردین	ARIGÜNƏŞ آری گونش
رود پاک و زلال «ناردین» جاری در منطقه	آفتاب پاک و پاکیزه
ترکمن صحرا که یکی از شاخه های رود	ARIGÜNÜZ آری گونوز
گرگان به شمار میرود (ترکمنی)	دختر پاک آفتاب چهره
ARINARIŞ آری ناریش	ARIGÜNÜM آری گونوم
نارنج پاک	روز پاک و مقدس من ، آفتاب پاک من
ARINANA آری نانا	ARIGÖYÇƏK آری گویچک

ARIYENİ آری یئنی

نو و پاک

ARIYAPRAQ آری یاپراق

برگ پاک گل و درخت

ARIYAXŞI آری یاخشی

پاک و نیکو ، پاک و خوب

ARIYARUQ آری یاروق

پاک و نورانی

ARIYAZ آری یاز

بهار پاک و پاکیزه

ARIYAZIT آری یازیت

خاطره پاک و شیرین

ARIYAZIM آری یازیم

بهار پاک من

ARIYAŞMAK آری یاشماک

دختر عقیف و پاکدامن ، دختر پاک و با

حجاب

ARIYAŞIN آری یاشین

پاک و برق چون رعد و برق و صاعقه

ARIYAĞAN آری یاغان

بارنده پاک ، بارش پاک

ARIYAĞMIŞ آری یاغمیش

پاک باریده ، باریده پاک

«نانا» ی پاک و مقدس . «نانا» رب النوع و

الهه ماه در بین سومریان ترک نژاد بوده و در

مجمع خدایان سومری ، بزرگترین الهه

آسمانی بود

ARINAVAR آری ناوار

«ناوار» پاک و مقدس . «ناوار» نام ملکه قوم

ترک تبار «قوتی» ها در دوران حکومت

دولت ماد بوده همانا اوست که نخستین

حکومت و دولت رسمی در طول تاریخ

بشریت در سرزمین آذربایجان و اراضی

مرکزی «ماد» طی سالهای ۲۸۰۰ قبل از

میلاد را بنیاد نهاده است

ARIVARIM آری واریم

همه هستی و دارو و ندار پاک و مقدس من

ARIVƏSMƏ آری وسمه

وسمه پاک جهت آرایش چشم

ARIYETKİ آری یئتکی

پاک و شایسته

ARIYERİŞ آری یئریش

پاک گام ، پاک قدم

ARIYEMİN آری یئمین

سوگند و قسم پاک و صادقانه

ARIYÖNTƏM آری یؤنتم

طریقت پاک

ARIYUTAN آری یوتان	ARIYAĞIŞ آری یاغیش
پاک و جذاب ، عفیف و جاذب	باران پاک و پاکیزه
ARIYUTUŞ آری یوتوش	ARIYAKA آری یاکا
پاک جَذَبه	ساحل پاک دریا
ARIYÜCE آری یوجه	ARIYALAZ آری یالاز
پاک منزلت	شعله پاک آتش ، شعله آتش پاک
ARIYURT آری یورت	ARIYALPAK آری یالپاک
سرزمین پاک و مقدس ، میهن پاک و مقدس	پاک و صمیمی و خونگرم
ARIYÜRƏK آری یوره ک	ARIYALDIZ آری یالدیز
پاک قلب ، دارای قلبی پاک و صاف	زرناب . طلای پاک و خالص ، زری پاک
ARIYÜZ آری یوز	ARIYALI آری یالی
پاک رخ ، پاکرو	ساحل پاک دریا
ARIYOSMA آری یوسما	ARIYALIZ آری یالیز
ظریف و نازک پاک ، رعنا و زیبای پاک	پاک و درخشنده ، صاف و برآق
ARIYILDIZ آری ییلدیز	ARIYALIN آری یالین
ستاره پاک	پاک و تازه و بَرک نخورده
ARIEL آریئل	ARIYAMAC آری یاماج
پاک اصل و پاک نسب ، دختری که منسوب	دامنه پاک و تمیز کوه و کوهستان
به ایل و طایفه ای پاک و اصیل باشد	ARIYANAR آری یانار
ARIBAŞ آریباش	پاک و سوزان
سرآمد دختران و خانمهای پاک و پاکیزه ،	ARIYANIŞ آری یانیش
سرور زنان پاکدامن و عفیف	آتش پاک
ARIBANU آریبانو	ARIYAYAN آری یایان
بانوی پاک و پاکیزه	افشاننده پاک

ARITAMAY آریتامای

ماه کامل و سی روزه پاک و مقدس

ARITAN آریتان

شفق و پگاه صاف و روشن ، فجر پاک و روشن

ARITAY آریتای

پاک همچون زنبور عسل ، برابر با زنبور عسل

ARITƏK آریتهک

پاک و پاکیزه ، زنبور گونه ، یگانه دختر پاک و پاکیزه

ARITOPAZ آریتوپاز

یاقوت گرانبهای پاک

ARITURU آریتورو

حیات و زندگی پاک و مقدس (ترکی باستان سومری)

ARICA آریجا

همچون زنبور عسل پاک و پاکیزه و بدور از هر گونه آلودگی و ناپاکی

ARICAN آریجان

پاک وجود ، پاکیزه تن ، پاکروح ، پاکروان

ARIÇ آریچ

صلح و آرامش ، راحتی درون ، آرامش باطنی

ARIÇAY آریچای

رود پاک ، رودخانه پاک و مقدس

ARIBAYIN آریباین

دختر نازنین پاک و پاکیزه

ARIBURLA آریبورلا

دختر پاک بلند قامت ، دختر قد بلند پاک و تمیز

ARIBUĞDA آریبوغدا

گندم پاک و مقدس

ARIBOY آریبوی

پاک قامت

ARIBİR آریبیر

دختر پاک ممتاز و بی همتا ، پاک بی نظیر

ARIPAR آریپار

پاک و صاف ، روشن و تابناک

ARIPAYI آریپایی

تحفه و ارمغان زنبور عسل

ARITAŞ آریتاش

در پاکی و پاکیزگی با زنبور عسل برابری میکند ، همچون زنبور عسل

ARITAL آریتال

از شاخه و رده پاکیزگان ، شاخه پاک گل و درخت ، شاخه پاک و تر و تازه

ARITAM آریتام

تمام پاکیزه ، تمام پاک

پاکانه ، پاک گونه ، همچو زنبور ساعی و
کوشا ، پاک و پاکیزه

ARISAN آریسان

دارای نام و شهرتی نیکو و پاک ، دارای اصل
و نسب پاک ، معتبر و پاکنام

ARISANAL آریسانال

پاک و مشهور ، رویای پاک ، خیال پاک

ARISANAY آریسانای

پاک و مهنام ، مهنام پاک

ARISANI آریسانی

فکر و اندیشه پاک و سالم

ARISAYA آریسایا

پاک و بی ربا

ARISAYQIN آریسایقین

پاک و با ارزش ، پاک و معتبر

ARISAYLAV آریسایلاو

پاک و برگزیده ، منتخب پاک و پاکیزه

ARISAYILAN آریساییلان

پاک اعتبار ، پاک و معتبر

ARISAYIM آریساییم

پاک حرمت ، حرمت و احترام پاک و صادقانه

ARİSTƏK آریستک

آرزوی پاک و مقدس

ARİSTƏM آریستم

ARİÇLİ آریچلی

پاک و حساس ، پاکیزه و احساساتی

ARİÇİN آریچین

پاک و پاکیزه حقیقی و واقعی ، پاک به
معنای درست و حقیقی آن

ARIDAN آریدان

فجر پاک ، سپیده دم پاک تؤام با هوای صاف
و روشن

ARIDURA آریدورا

قله پاک کوه

ARIDÜZ آریدوز

پاک و راست ، پاکدامن و درستکار

ARIDUYU آریدویو

پاک احساس ، پاک و با دراکه ، حس پاک

ARIDİL آریدیل

پاک زبان ، نیکو گفتار، نیکو سخن

ARİZ آریز

پاک نشان و پاک اثر ، دارای رد و اثری پاک
و تمیز

ARISAÇ آریساج

پاک گیسو

ARISAĞ آریساغ

پاک و سالم ، پاک و سلامت

ARISAL آریسال

ARIŞAD	آریشاد	طلب و آرزوی پاک و مقدس
	پاک و خندان ، شاد و پاکیزه	ARİSTƏNÇ
ARIŞAN	آریشان	آرِستَنج
	پاکنام و پاک شهرت	قصد و اراده پاک ، نیت پاک و مقدس
ARIŞƏN	آرِشَن	ARİSTİ
	شاد و پاک ، پاکیزه شاد و مسرور	آرِستی
ARIŞİN	آرِشِن	گرم و پاک ، پاکیزه خونگرم و مهربان
	شبیه زنبور ، پاکرو و سفید وش	ARISUDA
ARIQAL	آریقال	آرِیسودا
	پاک و پاکیزه بمان	پاک و پاکیزه شده در آب ، پاکیزه در آب
ARIK	آریک	ARISON
	تمیز ، پاک و پاکیزه ، رود ، رودخانه ، نهر	آرِیسُون
ARIKAR	آریکار	آخرین پاکیزه ، آخرین دختر پاک و پاکیزه
	برف سفید ، تمیز و پاکیزه (مشابه نام رودخانه ای در حوالی ایالت «آرکانزاس» آمریکا . مؤلف)	خانواده
ARIKARLI	آریکارلی	ARISONA
	پاک و برفی	آرِیسونا
ARIKAL	آریکال	قوی پاک و پاکیزه
	پاک و پاکیزه باش	ARISONAL
ARIKAMA	آریکاما	آرِیسونال
	«کاما» ی پاک و معطر («کاما» نام گیاهی است معطر و کوهستانی که در سرزمین ایل قشقایی روئیده میشود) (قشقایی)	پاک و قوماندن
		ARISONAY
		آرِیسونای
		آخرین ماه پاک (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)
		ARISUNU
		آرِیسونو
		تحفه و ارمغان پاک و مقدس
		ARISOY
		آرِیسوی
		پاک نژاد ، پاک گوهر ، پاک تبار
		ARISOYLU
		آرِیسویلو
		اصیل ، پاک گوهر ، پاک نژاد ، از نسلی معتبر و با اصالت ، نجیب و شریف

خوشه پاک انگور	آریکانات..... ARIKANAT
آرین..... ARIN	پاک بال ، دارای بالهایی پاک
پاک و پاکیزه باش ، پاک و مبرا از بدیها ، تمیز ، پاک و بدون ناخالصی	آریکایان..... ARIKAYAN
آرینار..... ARINAR	آب پاکی که از کوه سرازیر میشود
انار پاک و پاکیزه	آریکایماک..... ARIKAYMAK
آریناز..... ARINAZ	برگزیده و سرآمد پاکان
دختر ناز و پاکیزه	آریکاینار..... ARIKAYNAR
آرینازیم..... ARINAZIM	چشمه پاک آب
دختر پاک و ناز من	آریکوت..... ARIKUT
آرینجه..... ARINCƏ	پاک و منزه و سعادتمند
پاک و ظریف ، پاکیزه نازک و قشنگ	آریلان..... ARILAN
آرینجی..... ARİNCİ	پاک و منزه باش ، پاکیزه چون زنبور باش ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «آره لان ərelan»
آرینچ..... ARINÇ	آریلمیش..... ARILMIŞ
آرامش درون و باطن ، صفای باطن . صلح و آرامش ، دوستی ، حضور	پاک گشته ، پاک و تمیز
آرینلی بوی..... ARINLIBOY	آریماننا..... ARIMANNA
پاک قامت	دختر پاک از قوم ترک نژاد «ماد - ماننا» (آذربایجان)
آرینور..... ARINUR	آریمیتا..... ARİMİTA
نور پاک و مقدس	دختر پاک و عقیف از قوم ترک نژاد «ماد» (آذربایجان)
آرینسا..... ARINİSA	آریمیلاک..... ARİMİLAK
سرزمین پاک و مقدس «نئسا» یا «نیسا» واقع در حوزه دولت ترک تبار ماد که به داشتن	

ASEQ آسَق

آویزه زلف زنان (ترکمنی)

ASTAL آستال

از شاخه ترکان «آس» یا «آز»

ASTAMUR آستامور

تکه آهن تخت که بر روی تنور به جهت گذاشتن دیگ روی آتش تنور مورد استفاده قرار می گیرد که در بعضی مناطق آذربایجان به آن «آرسین» نیز می گویند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «زاگانالا» ی آذربایجان شمالی)

ASKÖK آسکوک

شوید (قزاقی)

ASLANANA آسلان آنا

مادر شیر صفت ، مادر دلیر و پر قدرت چون شیر ، مادر شیر زن

ASLANBAQAR آسلان باقار

پرورش دهنده شیر ، مادری که در دامانش فرزندی چون شیر پروراند

ASLI آسلی

دختری از نژاد ترکان ایل و قبیله «آس» یا «آز» ، همچنین نام معشوقه «کرم» از عشاق ادبیات و فُلکلور آذربایجان در داستان عشق آمیز بنام «آسلی و کرم»

اسبهای نیک و عالی مشهور بوده است

ARIYATAY آریا تای

پاک و پاکیزه همچون زنبور عسل

AZARNA آزارنا

نهر و رود مربوط به قوم ترک تبار «آز» ها یا «آس» ها ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان قلعه برزند بخش گرمی شهرستان اردبیل از بلاد آذربایجان

AZANA آزارنا

مادر قوم ترک تبار «آس» یا «آز»، مادری از ترکان «آس» یا «آز»

AZTAL آزتال

از شاخه ترکان «آس» یا «آز»

ASGÜLÜ آس گولو

نام نوعی گل (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «لنکران» آذربایجان شمالی)

AS آس

نام یکی از بزرگترین اقوام ترک تبار ساکن در قاره آسیا که نام این کهن ترین قاره جهان نیز برگرفته شده از نام این قوم ترک می باشد ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان دیکله بخش هوراند شهرستان اهر نیز می باشد

ازنو <i>əznov</i>	آسما <i>ASMA</i>
آشار <i>AŞAR</i>	میوهٔ چیده شده ای که جهت نگهداری برای زمستان و فصول دیگر از سقف با نخ آویزان نگه می دارند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «جبرائیل»، «قازاخ»، «شمکیر» در آذربایجان شمالی)
آشامالی <i>AŞAMALI</i>	آسمان گول <i>ASMANGÜL</i>
رتبه دار، دارای درجه و رتبه (ترکی آناتولی)	گل آویز (ترکمنی)
آشقین بوئی <i>AŞQINBOY</i>	آسو <i>ASU</i>
دختری که در بلندی قد و قامت برتر از دیگران باشد، دختر بلند قد و بلند قامت	اسب رمیده، اسب سرکش و رام نشدنی
آشقین سئل <i>AŞQINSEL</i>	آسوتای <i>ASUTAY</i>
سیل زیاده از حد و فراگیر	اسب رم کرده و آزاد
آشلون <i>AŞLUN</i>	آسیرغا <i>ASIRĞA</i>
«آشلون خاتون» دختر «سوبوکتای» پسر قاراچین و همسر «کیلاوون» در زمان حکمرانی «حسام الدین باینجار» در سرزمین آناتولی	نام نوعی گیاه طبّی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقهٔ «خانلار» آذربایجان شمالی)
آشلیق <i>AŞLIQ</i>	آسیکلی <i>ASIKLI</i>
گندم (به زبان ترکان «غُز یا «خوُز») همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «اشلق کندی» <i>eşləq-kəndi</i> (آشلیق کندی ← اشلیق کندی ← اشلق کندی)	پر فایده، سودمند
	آسیلتاج <i>ASILTAC</i>
	نگین انگشتر (قزاقی)
	آسینا <i>ASINA</i>
	گرگ ماده، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهار دانگه بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی

- AŞU** آشو
خاک سرخ ، خاک قرمز
- AŞITOPRAK** آشی توپراک
خاک سرخ و قرمز رنگ
- AŞILIBULAQ** آشیلی بولاق
چشمه ای که آب آن بسیار طولانی و ممتد جاری و روان باشد همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهاردولی بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «آشلوبلاغ» *aşlubolağ* (آشیلی بولاق ← آشلی بولاق ← آشلو بولاق ← آشلو بلاغ)
- AĞANA** آغا آنا
مادر سپید و روشن ، مادر سپید قلب و پاک دل
- AĞBULAQ** آغ بولاق
چشمه سپید ، چشمه صاف و زلال همچنین نام چهل آبادی در نقاط مختلف آذربایجان ایران را نیز شامل میشود .
- AĞCEYRAN** آغ جئیران
آهوی سپید
- AĞQAYA** آغ قایا
صخره سپید ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر زنجان و قزوین از بلاد آذربایجان
- AĞQOR** آغ قور
جرقه ای که از آن نور سپید بجهد
- AĞGÖL** آغ گؤل
برکه و دریاچه شیر واقع در طبقه سوم هفت آسمان ، دریاچه سپید
- AĞGÜNGÖR** آغ گون گؤر
روز و روزگار خوش و سعادت‌مندانه داشته باشی
- AĞGÜNƏŞ** آغ گونش
آفتاب سپید و روشن ، آفتاب روشنی بخش
- AĞGÜNLÜ** آغ گونلو
دختری که روزگار به خوبی و خوشی گذرد
- AĞEMTEQ** آغمتمتق
نزدیک به سفیدی ، مایل به سپیدی (ترکمنی)
- AĞENGÜL** آغنن گول
تماماً گل (ترکمنی)
- AĞAANA** آغا آنا
مادر بسیار محترم ، سرور و آقای مادران
- AĞABACI** آغا باجی
خواهر بزرگ و معظم
- AĞANƏNƏ** آغا ننه
مادر معظم ، مادر آقا منش
- AĞAÇTAL** آغاچ تال
چاغ تال

AĞDAŞ آغداش

سپید وش ، سپیدگونه ، سپید مانند ، سنگ
سپید ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهرهای اراک ، ساوه دره گز ، بیجار ، مراغه
، اهر ، تربت حیدریه ، سنندج ، اردبیل ، ماکو
، مشهد ، خوی ، همدان ، بروجرد

AĞDƏN آغده ن

گندم و جو (ازاصطلاحات گویش محلی
منطقه جلفای آذربایجان)

AĞDUZ آغدوز

سپید و نمکین ، نمک سپید همچنین نام
یکی از آبادیهای بخش چالداران سیه چشمه
از بلاد آذربایجان نیز می باشد.

AĞDONLU آغدوئلو

سپید جامه ، سپید پوش ، ملبس به لباس
سپید همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
بهبهچیک شهرستان سیه چشمه از بلاد
آذربایجان

AĞDI آغدی

سرازیر شد ، لبریز شد (ترکمنی)

AĞRAQ آغراق

سفید تر . روشنتر . سپیدوش ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گرم
بخش ترک شهرستان میانه با نام و نگارش

شاخه درخت

AĞAÇDƏŞƏN آغاچ ده شن

دارکوب (ترکمنی)

AĞAÇA آغاچا

ملکه . خاتون حکمران ، همسر سلطان و
خاقان

AĞANA آغانا

مادر دلپاک و سپید قلب

AĞAYAQIN آغایاقین

نزدیک به سفیدی ، مایل به سفیدی
(ترکمنی)

AĞTEQ آغتیق

نوه (ترکمنی)

AĞTAL آغताल

شاخه سپید، از شاخه سپیدان ، از رده سپید
رویای زیبا

AĞCAANA آغچا آنا

مادر سپید و روشن

AĞCAVAZ آغچاواز

سپید مانند ، سفید وش (از اصطلاحات
گویش محلی منطقه «شکی» آذربایجان)

AĞCA آغچا

سفید وش ، دختری که رنگ و روی سپید
دارد ، سپید تن

خوش روزگار ، بهروزی و کامروائی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «فاخ» در آذربایجان شمالی)

AĞNAZ **آغاناز**

دختر ناز سپید و سیمین تن ، سپید ناز

AĞUJ **آغوژ**

آغوز ، اولین شیر گاو و گوسفند بعد از زایش

AĞUŞ **آغوش**

سپید مانند ، سپید وش (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «لُون کران» در آذربایجان شمالی)

AĞIRANA **آغیر آنا**

مادر با وقار و متین ، مادر سنگین و مؤثر ، مادر متین و جدی

AĞIRSUSKU **آغیر سوسکو**

سکوت سنگین

AĞIŞ **آغیش**

رفعت ، به سوی آسمان اوج گرفتن

AQAT **آق آت**

اسب سپید (ترکمنی)

AQAĞAÇ **آق آغاچ**

سپیدار (ترکمنی)

AQALTIN **آق آلتین**

طلای سپید

فعلی «اهرَق» **əhrəq** ، این روستا دارای موقعیتی کوهستانی با آب و هوای معتدل است و بنا به گزارشات گیتا شناسی و جغرافیایی در سال ۱۳۳۰ ه. ش این روستا به واسطه فقدان آب غیر مسکونی است (آغراق ← آغَرَق ← آهرَق)

AĞSOL **آغسول**

نام نوعی ماهی کوچک و ریز رودخانه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «لنکران» آذربایجان)

AĞLIMAN **آغلیمان**

سمبل و نمونه سپیدی و روشنی ، سپیدوار ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین باختری بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر با نام و نگارش فعلی «اهل ایمان **ahliman**» (آغلیمان ← آخلیمان ← آخلیمان ← اهل ایمان)

AĞMATAN **آغمتان**

چاق و زیبا ، تپل و قشنگ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدام» ، «برده» و «شوشا» در آذربایجان)

AĞMARAL **آغمارال**

سپید غزال ، غزال سفید

AĞMAĞAN **آغماغان**

- آق آی**.....AQAY ماه سپید ، ماه زیبای روشن و سپید ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان سُکمن آباد بخش حومه شهرستان خوی با نام و نگارش فعلی «آجای» (آق آی ← آگای ← و بعد ازسلطه اعراب «آجای»)
- آق اوْتلاق**.....AQOTLAQ چراگاه ، مرتع و علفزار سپید ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «آق اطاق» (آق اوْتلاق ← آق اوْتاق ← آق اطاق)
- آق اوْولاک**.....AQOVLAK بزاله سپید (ترکمنی)
- آق بولاق**.....AQBULAQ چشمه سپید ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرهای همدان ، کرمانشاه ، زنجان ، قزوین ، مراغه ، شهرکرد ، سنندج ، مهاباد ، بروجرد ، خوی ، تبریز ، مرند ، بیجار ، اردبیل ، اورمیه ، مشکین شهر ، ماکو ، اهر ، ساوه و سراب
- آق بیکه**.....AQBİKE زن سپید ، خانم سپید تن (ترکمنی)
- آق پاختا**.....AQPAXTA
- آق پامق**.....AQPAMEQ پنبه سفید (ترکمنی)
- آق دوردی**.....AQDURDI سپید و روشن باقی ماند (ترکمنی)
- آق سیس (آکسیس)**..... آکسیس (← آکسیس) مه سپید ، مه غلیظ و ابر سپید ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گاو دول بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «آکسیس» eksis (آق سیس ← آکسیس ← آکسیس)
- آق غاز**.....AQGAZ قوی سپید (ترکمنی)
- آق غورغان**.....AQĞORGAN کاخ سفید ، قصر سفید (ترکمنی)
- آق قری**.....AQQERİ نقش قالی (ترکمنی)
- آق گول**.....AQGÜL گل سپید (ترکمنی)
- آق مایا**.....AQMAYA شتر ماده سفید (ترکمنی)

AQBAĞ آقباغ

باغ سپید ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهرستان قوچان

AQCARAN آقجاران

آنکه سفید به نظر می رسد و سپید دیده می
شود (ترکمنی)

AQCARMİŞ آقجارمیش

آنکه به سفیدی زند و سفید به نظر آید
(ترکمنی)

AQCƏGÜL آقجه گول

گل سپید وش (ترکمنی)

AQCİMAQ آقجیماق

مایل به سفیدی (ترکمنی)

AQÇEQ آقچق

مایل به سفیدی (ترکمنی)

AQÇAY آقچای

سپید رود ، نام آبادیست در حومه شهرستان
همدان و اردبیل از بلاد آذربایجان

AQĞEN آقغن

مسیر آب رود (ترکمنی)

AQGÜL آقگول

گل سپید ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهر ساوه

AQLAÇ آقلاج

AQMƏLƏK آق ملک

پری و فرشته سپید ، همچنین نام آبادیست
در حومه بابل و مشهد

AQMENGLİ آق منگلی

دختر سپید خالدار (ترکمنی)

AQNUR آق نور

نور سپید

AQYÜZLİ آق یوزلی

سپید رخ ، زیبا (ترکمنی)

AQAENE آقا ائنه

سرور و سرآمد مادر بزرگان (ترکمنی)

AQABACI آقا باجی

خطاب به خواهر بزرگ یعنی سرور و سرآمد
خواهران

AQABİBİ آقا بی بی

خانم محترمه (ترکمنی)

AQABİKE آقا بیکه

خانم محترمه خانه (ترکمنی)

AQAQUL آقا قول

مطیع و فرمانبردار همسر، بنده محترمه
خداوند (ترکمنی)

AQAR آقار

رودخانه ، نهر (ترکمنی)

خواهان سپیدی و پاکیزگی	نزدیک به سپیدی ، مایل به سفیدی
AKSEVİL آک سئویل	AQIN آقین
سپید تن و سپید جان محبوب ، سپید و محبوب باش	جهت جریان آب (ترکمنی)
AKSONA آک سونا	AKANA آک آنا
قوی سپید	مادر سپید و روشن ، مادر سپید قلب و پاک دل
AKQUŞ آک قوش	AKİPEK آک ایپک
مرغ سپید ، پرندۀ سفید رنگ (ترکمنی)	ابریشم سپید رنگ
AKQIZ آک قیز	AKBİBİ آک بی بی
دختر سپید	خانم محترمۀ سپیدوش (ترکمنی)
AKKUTLU آک کوتلو	AKBİKE آک بیکه
سعادت و خوشبختی آورنده ، مبارک و سعید	خانم سپیدوش (ترکمنی)
AKKOR آک کور	AKBİLGƏ آک بیلگه
جرقه ای که از آن نور سپید بجهد	فرد دانشمند و درستکار
AKGÖZƏL آک گؤزه ل	AKPAMIK آک پامیک
زیبا و سپید ، زیبای سپید	چون پنبه نرم و سپید (ترکمنی)
AKGÜL آک گول	AKTUVAK آک توواک
گل سپید	دختر سپید ، با حیا و با آبرو (ترکمنی)
AKMENGLİ آک منگلی	AKCƏRƏN آک جره ن
سپید و خالدار	آهوی سپید (ترکمنی)
AKMARAL آک مارال	AKÇİÇƏK آک چیچک
غزال سپید ، آهوی سپید	شکوفۀ سپید ، گل سپید
AKYOL آک یول	AKSEVEN آک سئوه ن
راه راست و حقیقی	کسی که سپیدی و روشنی را دوست بدارد ،

پاک و سپید	آک یلدیز..... AKYILDIZ
آکال..... AKAL	ستاره سپید و روشن
سرخ و سپید	آکا..... AKA
آکالتون..... AKALTUN	مادر در نزد ترکان مغول (ترکی مغولی)
طلای سفید	آکات..... AKAT
آکالتین..... AKALTIN	اسب سپید
طلای سپید	آکاتای..... AKATAY
آکالین..... AKALIN	برابر با سپیدی ، سپید مانند
رو سفید ، با ناموس و با شرف	آکار تونا..... AKARTUNA
آکان آری..... AKANARI	رود «دن» جاری و روان که سرانجام به دریای سیاه می ریزد
آکان سو..... AKANSU	آکار چای..... AKARÇAY
آب پاک جاری و روان	روان رود ، رود جاری و روان
آکانای..... AKANAY	آکارتورک..... AKARTÜRK
دختر زیبایی که همچو ماه در پهنه آسمان بدرخشد و حرکت کرده از دیدگان پنهان شود.	ترکی که همچو رود خروشان ، جاری و روان باشد
آکانت..... AKANT	آکارجا..... AKARCA
عهد و قسم حقیقی و راستین ، عهد و پیمان	آب جاری و روان
سپید ، میثاق واقعی ، عهد و قسمی که در آن نیت خیر نهفته باشد	آکاردورو..... AKARDURU
آکای..... AKAY	آب روان صاف و زلال
ماه سپید	آکارسل..... AKARSEL
آکایدین..... AKAYDIN	سیل جاری و روان
	آکاری..... AKARI

پاکدل ، صمیمی	پاک و تمیز و روشن ، روشنی و سپیدی
AKCIK آکجیک	AKBAŞAK آکباشاک
سفیدک ، سفید کوچک (ترکمنی)	سنبل سپید رنگ
AKÇANAZ آکچاناز	AKBUDAK آکبوداک
درخت افرای ناز و زیبا	شاخه سپید
AKÇABOY آکچابوی	AKBURÇ آکبورچ
دختری به قد و قامت «افرا»، دختر «أفرا» قد	کسیکه در ماهی مبارک و خجسته زاده شده
AKÇATAL آکچاتال	باشد . خوش اقبال ، خوشبخت
شاخه درخت افرا	AKBULUT آکبولوت
AKÇATAY آکچاتای	ابر سپید
سفید مانند ، همچون درخت افرا	AKTAÇ آکتاچ
AKÇASU آکچاسو	تاج سپید ، تاج عروس
آب سپید و زلال	AKTAM آکتام
AKÇAL آکچال	تماما "سپید ، سپید خالص و کامل
مایل به سپیدی ، سپید وش	AKTAN آکتان
AKÇAM آکچام	فجر سپید ، شفق روشن و سپید
کاج سپید	AKTUNA آکتونا
AKÇAY آکچای	رود «دُن» سپید و روشن
رود سپید و صاف ، رود زلال	AKCAGÜL آکجاجول
AKÇİT آکچیت	گل سپیدوش (ترکمنی)
آفتاب روشن و سپید ، سپید رخ ، دارای رخ و	AKCA آکجا
صورتی روشن	سفید وش ، مایل به سپیدی (ترکمنی)
AKÇİL آکچیل	AKCAN آکجان
سپید و ش ، مایل به سپیدی	پاک تن ، دارای وجود و جان پاک و پاکیزه ،

AKSIN آکسین

سپید و پاک هستی

AKŞİT آکشیت

سپید رخ ، روشن چهره ، آفتاب رو ،
سعادت مند و خوشبخت ، آفتاب ، خورشید ،
آفتاب سپید

AKƏL آکل (آک آل)

درستکار

AKLAN آکلان

مصب ، مسیل ، محل تجمع ویکی شدن آب
رودها و نهلهایی که به دریا ریخته میشود

AKMA آکما

مسیر ، راه (ترکی آناتولی)

AKMAN آکمان

پاک و پاکیزه و بدون لکه ، زیبا ، زیبا و سپید
رخ ، سمبل سپیدی و پاکی

AKMUT آکموت

آرزوی نیک و خوب ، امید و آرزوی
سعادت مندانه ، سپید و خوشبخت ، سپید و
سعید ، خوشبختی و سعادت سپید

AKMUTLU آکموتلو

کسی که به تمامی آرزوها و خواسته هایش
نائل شده باشد

AKNAZ آکناز

AKÇINAR آکچینار

نوعی درخت چنار

AKDƏRİ آکده ری

سپید تن ، سپید پوست (ترکمنی)

AKDORA آکدورا

تپه و کوه سپید ، قلّه کوه پوشیده از برف

AKDORUK آکدوروک

کوه و قلّه سپید پوشیده از برف

AKDOĞU آکدوگو

شفق سپید و روشن

AKSEL آکسل

سیل سپیدی ، سیلی از زیبایی و روشنی ،
سپید تن ، سیلی از سپیدی و پاکی

AKSAN آکسان

سپید و روشن هستی ، سپید و زلال هستی ،
نیکونام ، مشهور به نیکی و پاکی

AKSES آکسس

سپید ، روشنی ، دارای صوت و آواز بسیار
خوب ، خوش صدا

AKSƏN آکسن

سپید و روشن هستی ، سپید و زلال هستی

AKSUNA آکسونا

قوی سپید

منجوق قرمز رنگ	دختر ناز سپید و سیمین تن
آل پمبە ALPƏMBƏ	آکنور AKNUR
گلی به رنگ سرخ و صورتی	نور و روشنایی سپید
آل تۇزان ALTORAN	آکول AKOL
فجر سرخ ، غروب سرخ ، پگاه و شفق سرخ ،	سپید و روشن باش
سرخی غروب	آکؤوا AKOVA
آل چاکیم ALÇAKIM	جلگه سپید ، دشت سپید
شراره سرخ ، اخگر و جرقه سرخ	آکین AKIN
آل چاکین ALÇAKIN	سیل
شراره سرخ	آکیندی AKINDI
آل چوچوک ALÇÜÇÜK	جاری
جوانه سرخ ، شکوفه و غنچه سرخ	آگان AGAN
آل چیچک ALÇİÇƏK	شهاب سنگ
گل سرخ ، شکوفه سرخ	آل اوچکون ALUÇKUN
آل چیلک ALÇİLEK	شراره سرخ
توت فرنگی سرخ	آل اولدوز ALULDUZ
آل خیزیل ALXIZIL	ستاره سرخ
ارغوانی (قزاقی)	آل ایپک ALİPƏK
آل دینیز ALDENİZ	ابریشم سرخ
دریای سرخ ، بحر احمر	آل ایستی ALİSTİ
آل سئوین ALSEVİN	گرم و سرخ
خداوند به ما : «بگیر و شاد باش» فرموده ،	آل ایشیک ALIŞIK
تورا به ما عطا و هدیه کرد	نور و روشنی سرخ ، سرخ نورانی و روشن
آل ساجاق ALSAÇAQ	آل بونجوک ALBONCUK

ALYALIZ آل یالیز

سرخ درخشنده و برآق

ALYANAQ آل یاناق

گلغذار ، گونه سرخ

ALEVTAY آلتوئای

همچون شعله آتش

ALAGEYİK آلا گئییک

گوزن خالدار

ALATAK آلاتاک

پول چرمی ساخته شده از چرم که در بین
ترکان بلغار سواحل وُلگا به جای پول
اسکناس مورد استفاده قرار می گرفت

ALATAN آلاتان

شفق سرخ صبحگاهی

ALACÖHRƏ آلاچؤهره

نام نوعی درخت شبیه درخت گیلاس (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«کَلَبَجَر» در آذربایجان شمالی)

ALACA آلاچا

نقش قالی (ترکمنی)

ALACADAMAK آلاچاداماک

نام نوعی پرند (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی در آذربایجان ایران مثال :
آلاچاداماخ آغاچا قوئندو)

منگوله و شرابه قرمز

ALQONÇA آل قونچا

غنچه سرخ ، غنچه گل سرخ

ALKONCA آل کونجا

غنچه سرخ ، غنچه گل سرخ

ALGÜN آل گون

آفتاب سرخ ، همچنین نام روستایی است از
توابع شهرستان سقز از بلاد آذربایجان

ALMÖRƏN آل مؤره ن

نهر و رود سرخ ، نهر احمر ، همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهای دهستان منگور بخش
حومه شهرستان ساووق بولاغ (مهاباد فعلی)
از بلاد آذربایجان با نگارش و نام فعلی «آل
مران» *alməran* می باشد

ALMAN آل مان

سمبل و نمونه سرخی و قرمزی ، سرخ وش ،
سرخ گون ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی
شهرستان اهر

ALYARUK آل یاروک

سرخ روشن و نورانی

ALYAŞIL آل یاشیل

سرخ که به سبز ماند ، رنگ سرخ مایل به
سبز

همچو شفق سرخ و طلايی بمان
ALARMİŞ **آلارمیش**

سرخ ، قرمز
ALAZANA **آلاز آنا**

مادری با قلب پر حرارت و آتشین چون شعله
 آتش

ALAZATAY **آلازاتای**
 همچون شعله آتش

ALAZTAY **آلازتای**
 همچون شعله آتش

ALAFA **آلافا**
 پارچه ظریف ابریشمی (از اصطلاحات و واژه
 های گویش محلی مناطق «آغدام» ، «قوبا»
 ، «شکی» ، زاگانالا» در آذربایجان شمالی)

ALAQ **آلاق**
 بزغاله بزرگتر از شش ماهه (ترکمنی)

ALAQAN **آلاقان**
 فربیا ، فرب دهنده (ترکمنی)

ALAQURŞAK **آلاقورشاک**
 قوس و قزح ، رنگین کمان (از اصطلاحات و
 واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در
 آذربایجان شمالی)

ALAK **آلاک**
 سرخ و سپید

ALACALI **آلاجالی**

رنگارنگ ، الوان (از اصطلاحات و واژه های
 گویش محلی منطقه «شکی» در آذربایجان
 شمالی: مثال : خانیمین آلاجالی تیرمه سی
 وار)

ALACANG **آلاجانگ**
 زرنگ و فرز (ترکمنی)

ALACU **آلاجو**
 آلاچیق

ALADA **آلادا**
 فکر ، اندیشه ، تعمق (ترکمنی)

ALADURLİ **آلادورلی**
 رنگارنگ (ترکمنی)

ALADON **آلادون**
 قبای ابریشمی (ترکمنی)

ALARNAZ **آلارناز**
 شفق سرخ ناز و زیبا

ALARATAY **آلاراتای**
 همچون شفق سرخ و طلايی

ALARTAL **آلارتال**
 شاخه سرخ و طلايی گل و درخت

ALARTAY **آلارتای**
 همچون شفق سرخ و طلايی

ALARQAL **آلارقال**

ALAGÜN.....	آلاگون	وضعیت سایه روشن آفتابی که در پشت ابر باشد
ALANGU.....	آلانگو	مرغ شکاری شاهین
ALANUR.....	آلانور	طلاپوش ، زرپوش
ALAVIŞ.....	آلاویش	نوری که به سرخی زند
ALANA.....	آلانا	شفق سپیده دمان
ALANARI.....	آلان آری	صبحدم پاک و پاکیزه به صافی و روشنی
ALAYARI.....	آلای آری	گلایی یا شفتالویی که درون آنرا با مخلوط شکر و گردوی خرد شده پر کرده باشند. (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «منغری» در آذربایجان شمالی)
ALAYANA.....	آلای آنا	ماه سرخ و طلایی پاک و پاکیزه
ALAYQAL.....	آلای قال	مادری به زیبایی ماه سرخ رنگ
ALAYGÖZƏL.....	آلای گوزه ل	همچو ماه سرخ بمان
ALAYNAZ.....	آلای ناز	ماه سرخ زیبا
ALAYTAL.....	آلایتال	ماه سرخ و ناز ، ماه ناز و قشنگ سرخ رنگ
ALANTAY.....	آلانتای	همچون شفق سرخ
ALANQU.....	آلانکو	در میتولوژی ترکان گوزن طلایی را گویند
ALANKUŞ.....	آلانکوش	گل منحصر بفرد ، گل بی همتا و بی نظیر

ALTANARI آلتا ناری

شفق سرخ پاک

ALTANDAL آلتا ندال

شاخه ای از شفق سرخ ، شاخه ای از سپیده
دمان ، شفق و شاخه گل

ALTAÇ آلتاچ

تاج طلایی ، تاج قرمز

ALTAL آلتال

شاخه سرخ و قرمز رنگ گل

ALTANANA آلتان آنا

مادری به زیبایی شفق

ALTANTAY آلتان تای

همچون شفق سرخ

ALTAYANA آلتای آنا

مادر کوهستان «آلتای»

ALTUNARI آلتو ناری

طلای پاک

ALTUTU آلتوتو

طوطی سرخ رنگ

ALTOĞAN آلتوغان

شاهین سرخ رنگ ، شاهین قرمز

ALTUNANA آلتون آنا

مادر گرانقدر و طلایی ، مادر بسیار پر ارزش و
گرانبها

(آلایی به معنی «دیگر» ، «جدا از بقیه» از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«باکو» در آذربایجان می باشد)

ALBAŞAK آلباشاک

سنبل سرخ

ALBAL آلبال

عسل سرخ

ALBAYIN آلبابین

دختر سرخ روی جوان و نازنین

ALBUĞDAY آلبوغدای

گندم سرخ ، گندم قرمز

ALBULUT آلبولوت

ابر سرخ ، ابری که به هنگام طلوع و غروب ،
نور خورشید بر آن تابد

ALPANA آلب آنا

مادر قهرمان و دلاور

ALPUPUK آلیوپوک

تاج سرخ مرغان و پرندگان

ALTEL آلتئل

سرخ مو ، سرخ گیسو

ALTENSUV آلتئن سوو

آب زر ، آب طلا (ترکمنی)

ALTENSUVİ آلتئن سووی

آب زر ، آب طلا (ترکمنی)

دختری دارای اندام و قد و هیکل طلایی ،
دختر طلا اندام

ALTUNTAL آلتونتال

شاخه طلایی ، شاخه گل ساخته شده از طلا

ALTUNTAY آلتونتای

همچون طلا

ALTUNSEL آلتونسئل

سیل طلا و جواهر

ALTİQANAT آلتی قانات

آلاچیق بزرگ (ترکمنی)

ALTIGÜLLÜG آلتی گوللوگ

پرنده ای آبی رنگ که لانه اش را در زیر
خاک میسازد (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی در منطقه «سالیان» آذربایجان
شمالی)

ALTINANA آلتین آنا

مادر گرانبهر و طلایی ، مادر بسیار پر ارزش و
گرانبها

ALTINİZ آلتین اینز

رد و اثری که از طلا بر جا مانده ، دارای رد و
اثر طلایی

ALTINIŞIK آلتین ایشیک

نور و روشنی به رنگ سرخ و طلایی ، نور
طلایی رنگ

ALTUNÖZÜK آلتون اؤزوک

زن پاک دل و پاک قلب

ALTUNSAÇAN آلتون ساچان

زر افشان

ALTUNSU آلتون سو

آب طلا ، آب زر

ALTUNQAL آلتون قال

همچو طلا گرانبها و پر ارزش باش

ALTUNKUT آلتون کوت

طلای مقدس

ALTUNNAZ آلتون ناز

طلای ناز و قشنگ ، ناز و گرانبها چون طلا

ALTUNYARUK آلتون یاروک

نور طلایی ، همچنین نام کتاب دینی ترکان
اویغور که نشأت گرفته از دین بودا می باشد

ALTUNYALDIZ آلتون یالدیز

زرنگار

ALTUNA آلتونا

رنگ مایل به سرخی رودخانه «دُن» در اثر
انعکاس روشنایی سرخ رنگ غروب آفتاب

ALTUNA آلتونا

رود «دُن» طلایی رنگ

ALTUNBOY آلتونبوی

ALTINSOY آلتین سوئی

از نژاد عالی ، عالی نژاد

ALTINSUYU آلتین سویو

آب زر ، آب طلا

ALTINGÖZ آلتین گؤز

چشم طلائی ، همچنین نام نوعی اردک کوچ

کننده ساکن آمریکا و مناطق شمالی آسیا

ALTINGÖZƏL آلتین گؤزه ل

همچو طلا گرانبهیمت و زیبا ، زیبای طلائی و

گرانقدر ، طلای زیبا

ALTINGÜL آلتین گول

گل گرانقدر و طلائی

ALTİNNAZ آلتین ناز

طلای ناز و قشنگ ، ناز و گرانبها چون طلا

ALTİNARI آلتیناری

طلای پاک

ALTİNBOY آلتینبوی

دختری دارای اندام و قد و هیکل طلائی ،

دختر طلا اندام

ALTİNTAL آلتینتال

شاخه طلائی ، شاخه گل ساخته شده از طلا

ALTİNTAY آلتینتای

همچون طلا ، برابر با طلا

ALTINCAY آلتینجای

ALTINIŞIN آلتین ایشین

شعاع نور سرخ و طلائی رنگ

ALTENBELƏK آلتین بئلک

دارای ساعد و بازوانی طلائی ، دست طلا

(ترکمنی)

ALTINBAŞAK آلتین باشاک

سنبل سرخ و طلائی

ALTINBƏZƏR آلتین بزه ر

طلای زینتی ، زینت آرای طلائی ، زینت گرو

مزین کننده طلا

ALTINBİBİ آلتین بی بی

خانم محترمه گرانقدر و طلائی (ترکمنی)

ALTINBİKE آلتین بیکه

خانم گرانقدر و طلائی (ترکمنی)

ALTINTAÇ آلتین تاج

تاج طلائی

ALTINTAVUK آلتین تاووک

مرغ طلائی ، نام نوعی قرقاول

ALTINTÜSTİ آلتین توستی

طلائی (قزاقی)

ALTİNDAL آلتین دال

شاخه طلائی

ALTİNSEL آلتین سئل

سیل طلا و جواهر

سرخ سالم و تر و تازه ، سرخ با نشاط
ALSANAZ آساناز

زیبا سرخ بی همتا ، سرخ زیبای کم نظیر و
 نادر

ALSOY آسوی

از نژاد سرخ ، از تیره سرخ

ALŞA آشا

آلبالو (قزاقی)

ALQIM آلقیم

زنخدان (ترکمنی)

ALKONCA آکونجا

غنچه سرخ رنگ

ALKIM آکیم

قوس و قزح ، رنگین کمان

ALKIMTAY آکیمتای

همچون پرتو رعد و برق ، رخس و درخشان

ALGÜL آگول

گل سرخ

ALGÜLTAY آگولتای

همچون گل سرخ

ALGÜN آگون

آفتاب سرخ

ALGÜNTAY آگونتای

ششمین ماه ، ماه ششم سال
ALTINKAŞ آلتینکاش

نگین طلایی

ALCİGÖZ آلجی گوز

فریب دهنده ، فریبا (ترکمنی)

ALÇUHA آلچوحا

گل پامچال سرخ

ALÇİN آلچین

پرندۀ ای کوچک به رنگ قرمز ، مایل به

سرخ

ALÇİNTAL آلچینتال

شاخه سرخ و قرمز رنگ گل

ALXA آلخا

گردنبند ، سینه ریز (قزاقی)

ALDATAN آلداتان

فریبنده

ALDACI آلداجی

فریبا ، فریب دهنده (ترکمنی)

ALDANGI آلدانگی

پارچه پیشانی بند زنان (ترکمنی)

ALSAÇ آلساچ

مو طلایی ، سرخ مو ، سرخ گیسو

ALSAZ آلساز

گوش محلی در منطقه «لنکران» آذربایجان

آلماتال ALMATAL.....

شاخهٔ سیب

آلماتای ALMATAY.....

همچون سیب زیبا و خوشبو

آلماس آنا ALMASANA.....

مادری به زیبایی و درخشندگی الماس

آلمالی ALMALI.....

گرفتنی، قابل خریداری، لایق خریداری،

همچنین نام آبادیست در حومه اردبیل از بلاد

آذربایجان

آلمالیق ALMALIQ.....

باغ سیب (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلّی منطقهٔ بورچالی در شمال جمهوری

آذربایجان که فعلاً جزو اراضی خاک

گرجستان محسوب میشود، این واژه در

منطقهٔ «بورچالی» به معنی «گونه» یا «لپ»

می باشد (در صورت و رخ انسان)

آلمورت ALMURT.....

گلای (قزاقی)

آلمیت ALMİT.....

پیشکش (ترکمنی)

آلنار آنا ALNARANA.....

مادری به زیبایی انار سرخ

همچون آفتاب سرخ

آلانج ALLANC.....

جای واضح و آشکار و معلوم (از اصطلاحات و

واژه های گویش محلّی منطقه «قازاخ» در

آذربایجان شمالی)

آلما آنا ALMAANA.....

مادری به زیبایی سیب

آلما باغ ALMABAĞ.....

درخت سیب (ترکمنی)

آلما قالین (آلما قَلْن).....

ALMAQALIN(ALMAQƏLEN)...

سیب انبوه و بسیار فراوان (در زبان ترکی

قدیم «قالین» به معنی انبوه کلفت و بسیار

را قَلْن می گفتند) - این واژه همچنین

مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان «هیر»

بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و

نگارش فعلی «آلما گلن *almagəlan* نیز می

باشد (آلما قَلْن ← آلما قَلْن ← آلما گَلْن)

آلما گۆزه ل ALMAGÖZƏL.....

سیب زیبا

آلما ناز ALMANAZ.....

سیب ناز و قشنگ

آلما باشی ALMABAŞI.....

نام نوعی پرند (از اصطلاحات و واژه های

ALISIN آلیسین

گیاه و علفی که در فصل پاییز روئیده میشود (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق گنجه ، «ایمیشیلی» ، «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

ALİŞİ آلیشی

درخشان ، جذاب و چشمگیر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در مناطق «قازاخ» و «شمگیر» آذربایجان شمالی)

ALİŞİQ آلیشیق

خس و خاشاک خشک و علف و چوبهای نازک خشکیده ای که در دهانه اجاق جهت شعله ور شدن آتش اجاق گذاشته میشود. (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدام» و «قاراکیلسه» در آذربایجان شمالی)

ALİŞİK آلیشیک

نور و روشنی سرخ رنگ

ALİK آلیک

خیره ، منقار پرندگان و مرغان (ترکی باستان: اوغوزی)

ALİM آلیم

جاذبه ، کشش

ALİNNİQ آلین نیق

ALNARTAY آلنارتای

همچون انار سرخ

ALNIAY آلنی آی

ماه جبین ، مه جبین ، کسیکه پیشانی او همچو ماه روشن و براق است

ALUC آلوج

سُرمه ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین غربی بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر

ALOD آلود

آتش سرخ

ALURGAN آلورگان

کمند سرخ ، کمند قرمز

ALUSUN آلوسون

گیاه و علفی که در فصل پاییز بروید (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «زنگیلان» آذربایجان شمالی)

ALIÇ آلیچ

گونه ای از گُلها که در دشت ها به صورت وحشی و خودرو با میوه هایی به رنگ قرمز خوشبو می روید

ALİS آلیس

دور ، خیلی دور (کسی که در غربت و جای خیلی دور از وطن ساکن باشد) (ترکمنی)

همچنان سالم ، تندرست و شاداب بماند
(ترکمنی)

AMANŞİRİN **آمان شیرین**

شیرین ، دوست داشتنی ، سالم و تندرست
(ترکمنی)

AMANKEYİK **آمان کئییک**

آهوی سالم ، تندرست و زیبا (ترکمنی)

AMANGÖZƏL **آمان گؤزه ل**

زیبای سالم ، تندرست و شاداب (ترکمنی)

AMANGÜL **آمان گول**

گل و شکوفه سالم و شاداب (ترکمنی)

AMANMENGLİ **آمان منگلی**

سالم ، تندرست و شاداب خالدار (ترکمنی)

AMANNUR **آمان نور**

همچون نور روشن و در عین حال سالم و
تندرست (ترکمنی)

AMANYAZ **آمان یاز**

بهار سالم و تندرست و شاداب

AMANAY **آمانای**

زیبا و ماهروی سالم ، تندرست و شاداب
(ترکمنی)

AMULSU **آمول سو**

آب ساکن و بدون موج و حرکت

ANEQ **آنئق**

روسی که دور سر و پیشانی می پیچند (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«سالیان» در آذربایجان شمالی)

AMAÇ **آماچ**

هدف ، آرزو ، خواسته

AMAZUN **آمازون**

نام آن دسته از زنان قبیله ترک تبار
ساورومات که لباس حرب مردانه به تن کرده
و در جنگها و مبارزات تن به تن شرکت می
جستند . این جنگاوران زن آمازونی همواره
در کنار دیگر اقوام متحده دولت ماد دوش به
دوش آنان شجاعانه و با رشادت تمام می
جنگیدند . ساوروماتها یکی از شاخه های
قدیمی ملت ترک به شمار می آیند که از دیر
باز در نقاط معین سرزمین آذربایجان شمالی
به سر می برند

AMAGAN **آماگان**

مادر بزرگ قبایل مغول (ترکی مغولی)

AMANBİBİ **آمان بی بی**

خانم محترمه سالم ، تندرست و شاداب
(ترکمنی)

AMANBIKE **آمان بیکه**

خانم سالم ، تندرست و شاداب (ترکمنی)

AMANDURSUN **آمان دورسون**

ANABATUR **آنا باتور**

مادر قهرمان و بهادر

ANABAXŞI **آنا باخشی**

مادر عاشق و شاعر ، مادریکه نوازنده ساز
قوپوز است.

ANABAŞCI **آنا باشچی**

مادری که سر کرده و رئیس ایل و قبیله است

ANABAŞKAN **آنا باشکان**

مادری که رئیس و سرکرده ایل و ملت است

ANABAKIŞ **آنا باکیش**

نگاه مادر ، نگاه مادرانه و مادر وار

ANABAL **آنا بال**

مادر محبوب و دوست داشتنی ، مادری
شیرین چون عسل

ANABAY **آنا بای**

مادری که سرور و بزرگ ایل و قبیله است ،
مادری که رهبر و حکمران طایفه است ،
مادر بسیار ثروتمند و مالدار

ANABAYSAN **آنا بایسان**

مادری که به ثروتمندی و غنی بودن مشهور
است

ANABAYLAN **آنا بایلان**

مادری ملوس ، پر ناز و عشوه

ANABAYIN **آنا بایین**

واضح ، آشکار (ترکمنی)

ANEQLEQ **آنتقلیق**

وضوح ، روشنی (ترکمنی)

ANAASLAN **آنا آسلان**

مادر شیر صفت ، مادر دلیر و پر قدرت چون
شیر ، شیر ماده

ANAANI **آنا آنی**

یاد و خاطره مادر ، کسیکه یاد و خاطره مادر
را در ذهن و قلب انسان تداعی کند

ANAÜLKƏ **آنا اولکه**

سرزمین و زادگاه مادری ، مادر میهن و وطن

ANAUMAY **آنا اومای**

مادری که در بین ترکان به الهه روح محافظ
کودکان مشهور و شناخته شده است

ANAİĞİT **آنا ایگیت**

مادر دلاور و سلحشور

ANAİNCƏ **آنا اینجه**

مادر ظریف و قشنگ

ANAİNCİ **آنا اینجی**

مادر در گونه، مادری گرانقدر چون مرواید

ANABÖRİ **آنا بوری**

گرم ماده

ANABATAR **آنا باتار**

مادر مظفر و پیروز

ANABOY **آنا بوی**

در قد و قواره یک مادر، در اندازه های یک مادر

ANABIÇİM **آنا بیچیم**

در قواره یک مادر، در حد یک مادر حائز شرایط بودن

ANABIŁKA **آنا بیلکا**

مادر حکیم و دانشمند

ANABIŁGƏR **آنا بیلگر**

مادر دانشمند و عالم

ANABIŁGƏ **آنا بیلگه**

مادر حکیم و دانشمند، مادر دانا و عالم

ANABIŁGİÇ **آنا بیلگیچ**

مادر دانشمند و عالم

ANABIŁGİN **آنا بیلگین**

مادر بسیار داننده و دانشمند

ANABIŁƏN **آنا بیلن**

مادر فهمیده و عارفه ، مادر دانا و فهیم

ANABIŁİ **آنا بیلی**

مادر علم و دانش

ANABIŁİR **آنا بیلیر**

مادر دانا و آگاه

ANABIŁİM **آنا بیلیم**

مادر علم و دانش

مادر نازنین ، دختر جوانی که مادر خواهد شد

ANABAYIN **آنا بایین**

مادری که همچون دختری جوان و نازنین است

ANABƏLGİN **آنا بلگین**

مادر ممتاز

ANABURCU **آنا بورجو**

بوی عطر و رایحه دل انگیز مادر

ANABÜRCİN **آنا بورجین**

مادری زیبا چون آهوی ماده

ANABURÇAL **آنا بورچال**

مادری به زیبایی لاله صحرایی

ANABÜRÇİN **آنا بورچین**

مادری زیبا چون اردک ماده

ANABURLA **آنا بورلا**

مادر خوش هیکل و بلند قامت

ANABUĞDAY **آنا بوغدای**

مادری پاک و مقدس چون گندم

ANABULAQ **آنا بولاق**

چشمه مادر ، چشمه اصلی ، سرچشمه ،

همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان

آختاچی بخش حومه شهرستان سوووق بولاق

(مهاباد) از بلاد آذربایجان می باشد

رب النوع	آنا بییم	ANABƏYİM
آنا تاپیش	مادر ارجمند و محترمه ، مادر خاتون صفت	ANATAPIŞ
الهه مادر ، مادر الهه گونه ، مادری مقدس	آنا پاشا	ANAPAŞA
چون الهه و رب النوع	مادری که بزرگ و سردار ایل و طایفه است	ANAPƏTƏK
آنا تاتلی	آنا پتک	ANATATLI
مادر با مزه و با نمک ، مادر ملیح	کندوی مادر ، کندوی ملکه ، کندوی بزرگ و اصلی	ANATARLA
آنا تارلا	آنا پیشکین	ANAPIŞKİN
مادر مزرعه	مادر مجرب و آزموده ، مادر با تجربه و دنیا دیده	ANATAŞ
آنا تاش	آنا پینار	ANATALAY
برابر با یک مادر ، همچون یک مادر	چشمه مادر و اصلی که آب آن از دیگر چشمه ها بیشتر است - مادری که چشمه جوشان حیات و زندگی است	ANATAMAY
آنا تالای	آنا تنلی	ANATANSU
مادر دریا ، مادر دریاها و اقیانوسها	مادری با گیسوان بلند و زیبا	ANATAPAN
آنا تامای	آنا تاپان	ANATAPDIQ
مادری زیبا چون ماه کامل سی روزه	مادر حامد و ستایشگر	ANATAYCAN
آنا تانسو	آنا تاپدیق	ANATAYSIZ
مادری که به پاکی چشمه نور فجر است ، مادر خارق العاده و حیرت آور	مادری یافتیم ، بعد از حسرت فراوان مادری یافتیم (یعنی برای اولین بار بعد از سالیان دراز صاحب فرزندی دختر شدیم)	
آنا تای	آنا تاپما	ANATAPMA
همچون یک مادر	مادر الهه گونه ، مادری مقدس چون الهه و	

ANATUZLU آنا توزلو

مادر ملیح و با نمک ، مادر دوست داشتنی

ANATUMAR آنا تومار

مادر پرستار و تیمار دهنده

ANATOYGUN آنا توْیغون

مادر شاد و مسرور

ANATOYGAR آنا توْیگار

مادری به زیبایی مرغ مزرعه یا چکاوک

ANATİTRA آنا تیترا

مادری به زیبایی قرقاول

ANATİRƏM آنا تیره م

مادری که یک خاتون بزرگ به شمار می آید

ANACEYLAN آنا جئیلان

گوزن ماده ، آهوی ماده

ANACANDAN آنا جاندان

مادر صمیمی ، یکدل و یک جان

ANACANSU آنا جانسو

مادری عزیز همچو جان و جانان ، مادری

جانانه

ANACANLI آنا جانلی

مادر روحدار و زنده ، مادر جاندار و توانا

ANACANIM آنا جانیم

مادر عزیزتر از جانم

ANACÜYÜR آنا جوْیور

ANATAYLAN آنا تایلان

مادر قد بلند و خوش قامت

ANATAYMAZ آنا تایماز

مادر استوار و ثابت قدم

ANATƏRGÜL آنا تر گول

مادری به طراوت و شادابی گل تازه

ANATƏRLAN آنا ترلان

مادری به زیبایی مرغ شکاری «ترلان»

ANATƏK آنا تک

مادر تک و بی همتا ، مادر بی نظیر و بی

مثال

ANATƏKİN آنا تکین

همچون یک مادر ، مادر شهزاده

ANATUTKUN آنا توتکون

مادر واله و شیفته ، مادر مجذوب و عاشق

ANATURAC آنا توراج

مادری به زیبایی مرغ «درآج»

ANATURAL آنا تورال

مادر پهلوان و بهادر

ANATÜRKAN آنا تورکان

مادری که همسر خاقان و امپراتور ترکان

است

ANATURNA آنا تورنا

دُرناي مادر ، مادری به زیبایی دُرنا

ANAXATUN **آنا خاتون**

خاتون مادر ، مادر خاتون صفت، همچنین نام
آبادیست در حومه شهر اهر از بلاد آذربایجان

ANAXATIN **آنا خاتین**

مادر محترمه و ارجمند ، مادری چون خاتون
ANADENLİ **آنا دنلی**

مادری که مراقب رفتار و گفتار خویش می
باشد، مادر متین و با وقار

ANADATLI **آنا داتلی**

مادر با مزه و ملیح

ANADALĞA **آنا دالغا**

موج بزرگ

ANADALLI **آنا داللی**

مادری به مثابه درختی پر شاخه

ANADURNA **آنا دورنا**

دُرناي مادر ، مادری به زیبایی دُرنا

ANADURUŞ **آنا دوروش**

تجلی و جلوه مادر ، مادر جلوه ، جلوه مادر

ANADUYAR **آنا دویار**

مادر حساس و مُدرک

ANADUYAL **آنا دویال**

مادر با احساس

ANADUYAN **آنا دویان**

مادری زیبا چون آهو و غزال

ANAÇAKIN **آنا چاکین**

مادری چون شراره و اخگر

ANAÇTAY **آنا چتای**

چون بزرگسالان ، دختری که چون بزرگان
درک و فهم کند

ANAÇÜÇÜK **آنا چوچوک**

مادری زیبا چون شکوفه و غنچه

ANAÇUHA **آنا چوحا**

مادری به زیبایی گل پامچال

ANAÇIÇƏK **آنا چیچک**

مادری چون شکوفه گل

ANAÇILDIRAN **آنا چیلدیران**

مادر نور افشان و پرتو افکن

ANAÇİNÇE **آنا چینچه**

گنجشک مادر ، گنجشک ماده

ANAHATUN **آنا حاتون**

مادر محترمه و ارجمند ، مادری چون خاتون

ANAHARMAN **آنا حارمان**

مادری که به وقت خرمن و برداشت محصول
بدنیا آمده باشد.

ANAHURMA **آنا حورما**

مادری دوست داشتنی و شیرین چون خرما

ANASEV آنا سئو	ANADUYU آنا دویو
دوستدار و شیفته مادر	حس و احساس مادری
ANASEVDA آنا سئودا	ANADİRİM آنا دیریم
عشق و محبت مادر	مادر حیات و زندگی
ANASEVGİ آنا سئوگی	ANADİZİM آنا دیزیم
عشق و محبت مادری	مادر زیبایی و جاهت
ANASEVƏR آنا سئوهر	ANADİLEK آنا دیلک
مادر دوست ، دوستدار و فریفته مادر ، مادر عاشق و دلباخته	آرزوی مادر ، در آرزوی مادر بودن
ANASEVƏN آنا سئوهرن	ANADİLGƏ آنا دیلگه
مادر دوست ، دوستدار و فریفته مادر ، مادر عاشق و دلباخته	مادر خوش صحبت و خوش بیان
ANASEVİ آنا سئوی	ANAZOLA آنا زولا
عشق و محبت مادر	مادر رودخانه «زولا» از رودهای مشهور آذربایجان جاری در شهرستان سلماس
ANASEVİŞ آنا سئویش	ANAZÜMRÜT آنا زومروت
عشق و علاقه مادر	مادری ارزشمند و گرانبها چون زمرد
ANASEVİK آنا سئویک	ANASEÇİK آنا سچیک
مادر محبوب و دوست داشتنی	مادر برگزیده و منتخب
ANASEVİL آنا سئویل	ANASEÇİL آنا سچیل
مادری که لایق محبت و دوست داشتن است	مادر منتخب و پسندیده
ANASEVİM آنا سئویم	ANASELAY آنا سئلای
مادر عشق و محبت ، عشق و محبت مادر	مادری که در ماه سیل و باران بهاری دنیا آمده باشد
ANASAÇ آنا ساچ	ANASÖNMƏZ آنا سؤنمز

ANASONAL آنا سونال	ANASAÇLI آنا ساچلی
مادری قو مانند ، مادری به زیبایی یک قو	مادر گیسو بلند
ANASONAY آنا سونای	ANASANAZ آنا ساناز
مادری که در آخرین ماه سال به دنیا آمده	مادر گرانقدر کم نظیر و نادر
باشد	ANASAYA آنا سابا
ANASOYLU آنا سویلو	مادر یکرنگ و بی ریا
مادری اصیل و با اصل و نسب	ANASƏHƏR آنا سَحَر
ANASILA آنا سیلا	مادری که به هنگام صبحگاهان و سپیده دم
مادر وطن ، مادر میهن و سرزمین ، سرزمین	به دنیا آمده باشد.
مادری ، مام میهن	ANASÜSLÜ آنا سوسلو
ANASILİ آنا سیلی	مادر مزین و آرایش شده
مادر پاک و غنیف ، مادر پاکدامن و شریفه	ANASOLMA آنا سولما
ANASILİK آنا سیلیک	مادر هیچگاه پُرمرده نشوی ، مادر شاداب و
مادر پاک و تمیز	با طراوت
ANASİMGİ آنا سیمگه	ANASÜLÜN آنا سولون
سمیل مادران ، مادریکه سمیل و اولگوی	مادری به زیبایی یک قرقاول
مادران باشد	ANASOMAY آنا سوما
ANASİNGİL آنا سینگیل	مادری زیبا چون ماه کامل ، مادری به زیبایی
مادری که خواهر کوچک خانواده است	ماه تمام سی روزه
(خطاب به کوچکترین دختر خانواده)	ANASÜMBÜL آنا سومبول
ANASİNGİN آنا سینگین	مادری به زیبایی سنبل ، مادری چون سنبل
مادر محبوب و کمرو	ANASON آنا سون
ANAŞAD آنا شاد	آخرین مادر (خطاب به آخرین و کوچکترین

ANAQUŞ آنا قوش

مرغ و پرندۀ ماده ، مادری به زیبایی یک پرندۀ

ANAQUQUŞ آنا قوقوش

مادری زیبا چون پرندۀ قو

ANAQONÇA آنا قونچا

مادری زیبا چون غنچۀ گل

ANAQIZ آنا قیز

دختر مادر صفت ، دختر مادر ، همچنین نام آبادیست در حومۀ شهرستان سراب از بلاد آذربایجان

ANAQIZI آنا قیزی

دختر مادر

ANAQIZIL آنا قیزیل

مادری گرانبها و گرانقدر چون طلا ، مادر گرانبها و طلایی

ANAKÖLGƏ آنا کؤلگه

سایۀ مادر

ANAKEYİK آنا کئییک

مادری آهو مانند ، مادری زیبا به زیبایی آهو

ANAKALIT آنا کالیت

میراث مادر

ANAKAN آنا کان

خون مادر ، کسیکه خون مادر در رگهایش

مادری که حکمران و رئیس ایل است

ANAŞAN آنا شان

شان و افتخار مادر

ANAŞANLI آنا شانلی

مادر سرشناس و افتخار آمیز

ANAŞAH آنا شاه

شاه و سلطان مادران ، سرآمد مادران ، مادری که سلطان و امیر سرزمین است

ANATUTU آنا طوطو

مادری به زیبایی مرغ طوطی

ANAQAR آنا قار

مادری به سپیدی برف ، مادری که در یک روز برفی دنیا آمده باشد

ANAQAZ آنا قاز

مادری چون غاز ، مادری به زیبایی غاز ، غاز ماده

ANAQAŞQAY آنا قاشقای

مادر قشقای ، مادر ایل قشقای

ANAQAL آنا قال

همیشه به بزرگی مقام و منزلت یک مادر باشی ، همچون یک مادر نمونه باشی

ANAQUTAN آنا قوتان

مادری به زیبایی مرغ سقا ، مادری زیبا چون هاله ماه

ANAGÖZDƏ آنا گۆزده

مادر محبوب و دوست داشتنی ، مادری که سرآمد زنان باشد

ANAGÖZLƏR آنا گۆزلر

چشمهای مادر

ANAGÖZƏL آنا گۆزه ل

مادر زیبا

ANAGÖZÜM آنا گۆزوم

مادری که عزیز و نور چشم من است ، مادریکه نور دیده من است

ANAGÖLGƏ آنا گؤلگه

سایه مادر

ANAGƏLİN آنا گلین

عروس مادر ، دختر عروسی که مادر خواهد شد

ANAGÜZÜN آنا گوزون

مادر پاییز ، مادری که در فصل پاییز بدنیا آمده باشد

ANAGÜLƏÇ آنا گؤلچ

مادر خنده رو و متبسم

ANAGÜLGÜ آنا گؤلگو

لبخند مادر ، مادر خنده رو

ANAGÜLLÜ آنا گؤللو

مادر گلی

جاری است ، از نسل مادران

ANAKAYRA آنا کایرا

لطف و احسان مادر

ANAKAYNAK آنا کایناک

چشمه مادر ، چشمه بزرگ و اصلی

ANAKƏKİL آنا ککیل

مادر کاکلی ، مادر کاکل به سر

ANAKUTSAL آنا کوتسال

مادر مقدس

ANAKUKU آنا کوکو

مادری زیبا چون مرغ قو ، قوی ماده

ANAKUMRU آنا کومرو

مادری زیبا چون مرغ قمری

ANAKIYAK آنا کیاک

مادر بسیار زیبا ، فوق العاده برتر و آراسته

ANAKİÇİK آنا کیچیک

مادر کوچک (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)

ANAKINA آنا کینا

مادر حنایی ، مادری با گیسوان حنایی رنگ

ANAGÖRKƏM آنا گؤرکم

در شأن و جلال یک مادر ، به عظمت و جلوه یک مادر

ANAMAVİŞ آنا ماویش

مادر چشم آبی با تنی سپید

ANAMUTLU آنا موتلو

مادر خوشبخت و سعادتمند

ANAMİTA آنا میتا

مادری از قوم ترک تبار «ماد»، مادر «ماد»

ی یا «میدیا»ئی

ANANANA آنا نانا

مادری چون رب النوع و الهه مقدس «ماه»

سومریان ترک تبار

ANAVARIM آنا واریم

مادری که همه وجود و هستی من است

ANAYERGÖY آنا ینر گوئی

مادر زمین و آسمانها

ANAYELGƏ آنا ینلگه

گیسو و زلف مادر

ANAYAXŞI آنا یاخشی

مادر خوب و نیکو

ANAYAĞMUR آنا یاغمور

باران شدید و سیل آسا، مادری که در یک

روز بسیار بارانی به دنیا آمده باشد

ANAYAĞIŞ آنا یاغیش

باران شدید و سیل آسا، مادری که در یک

روز بسیار بارانی به دنیا آمده باشد

ANAGÜLƏN آنا گولن

مادر شاد و خندان

ANA GÜLÜ آنا گولو

گل زیبای مادر، مادر گل مانند

ANAGÜLÜZ آنا گولوز

مادر گلرخ

ANAGÜLÜŞ آنا گولوش

مایه لبخند و تبسم مادر، مایه خنده و شادی

مادر

ANAGÜLÜM آنا گولوم

مادر زیبا و گلم

ANAMATA آنا ماتا

مادری که منسوب به قوم ترک تبار «ماد»،

«ماننا» می باشد، مادر سخت کوش و

شکست ناپذیر، مادر موثر و متین

ANAMARAL آنا مارال

مادری زیبا همچو آهو

ANAMANNA آنا ماننا

مادری که منسوب به قوم ترک تبار «ماننا»

(ساکنین اولیه آذربایجان) باشد.

ANAMAHNI آنا ماهنی

ترانه مادر، سرود و نغمه مادر

ANAMAVİ آنا ماوی

مادر چشم آبی

ANAÇÖL **آناچؤل**

مادر صحرا

ANAHALVA **آناحالوا**

مادری دوست داشتنی و شیرین چون حلوا

ANADAN **آنادان**

مادر فجر و سپیده صبحگاهی ، مادری که به هنگام شفق و سپیده صبح به دنیا آمده باشد

ANADURU **آنادورو**

مادری پاک و صاف

ANADİL **آنادیل**

نام پرنده ای است (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «قازاخ» آذربایجان شمالی)

ANARNAZ **آنار ناز**

دختر ناز و فهمیده

ANARI **آناری**

نام یکی از دو شهر معروف ایل ترک تبار «اوتی» ها واقع در سرزمین «اوتیلر» یا «اوتی» ها به گفته مورخ بزرگ یونانی «سترابون»

ANASAZ **آناساز**

مادر سالم و سرحال ، تندرست و قیاق و نشاط

ANASÜSLÜ **آناسوسلو**

ANAYUTAN **آنا یوتان**

مادر جذاب و جاذب

ANAYILDIZ **آنا ییلدیز**

مادری چون ستاره درخشان

ANABALKI **آنا بالکی**

مادر زیبا ، برآق و درخشنده

ANABULAQ **آنا بولاق**

چشمه مادر ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرهای سویوق بولاق (مهباد فعلی) و مراغه از بلاد آذربایجان

ANABULAK **آنا بولاک**

چشمه مادر ، چشمه اصلی و پر آب

ANABUNAR **آنا بونار**

چشمه مادر ، چشمه اصلی و پر آب

ANAPEÇE **آنا پنچه**

مادر با حیا و با آبرو ، مادر با حجاب

ANAPA **آنا پا**

بن و اساس ، ریشه ، عنصر اصلی و تشکیل دهنده ، سمت و جهت اصلی

ANATAL **آنا تال**

شاخه اصلی ، شاخه مادر و اصلی گل و درخت (خطاب به بزرگترین دختر خانواده)

ANATUTKUN **آنا توتکون**

مادر شیفته و عاشق

ARMAN	ارمان	MATER	مادر مزین و تزین گشته ، مادر بزرگ دار و آرایش شده، مادر آراسته
ANDIMANA	آندیم آنا	ANAK	آناک
	مادری که همواره قسم من به اوست		بسیار ظریف ، دارای اصل و نسب پاک
ANQUT	آنقوت	ANAM	آنام
	نام نوعی پرندۀ با گردنی دراز شبیه اردک ، پلیکان (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «آغدام و شوشا» در آذربایجان شمالی)		مادر من ، مادرم
ANGIQ	آنگیق	ANAN	آنان
	نوعی مرغ بزرگ به رنگ مایل به سفید (ترکمنی)		درک کننده ، فهم کننده ، فهمیم و مُدرک
ANGI	آنگی	ANANAZ	آناناز
	خاطره		مادر ناز و قشنگ ، مادر دوست داشتنی
ANGIZ	آنگیز	ANAHİTA	آناهیتا
	قصه ، داستان (قزاقی)		نام عبادتگاهی بسیار معروف در سرزمین آذربایجان واقع در شهر همدان که آنتیوکوس سوم شاه سلوکی در حمله خود به همدان آنرا غارت نموده و ثروت هنگفتی را با خود به غنیمت برد.
ANGİLİ	آنگیلی	ANAYOLU	آنا یولو
	نام نوعی گیاه رستنی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)		هدایایی که برای مادر عروس آورده باشند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «گنجه» آذربایجان)
ANGİME	آنگیمه	ANT	آنت
	حکایت (قزاقی)		بنام خدا وعده و قول دادن ، بنام خدا عهد بستن با خویش
ANGIN	آنگین	ANDIC	آندیچ
	همیشه در خاطره ها مانده		
ANLIANA	آنلی آنا		

آنا جان ANNACAN عزیز و محبوبی که که در روز جمعه بدنیا آمده (ترکمنی)	مادر عاقل و فهمیده آنلی گول ANLIGÜL گل فهمیده و عاقل
آنا جره ن ANNACƏRƏN آهوپی که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)	آنلی ناز ANLINAZ دختر ناز و عاقل
آنا خالی ANNAXALLI دختر خالدار که در روز جمعه متولد گشته (ترکمنی)	آنلیتای ANLITAY همچون یک عاقل فهمیده
آنا دورسون ANNADURSUN جاوید و ماندگاری که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)	آنلیکان ANLIKAN از نسلی عاقل و فهمیده
آنا سونا ANNASONA قوی زیبایی که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)	آنمالیک ANMALIK یادگار
آنا شیرین ANNAŞİRİN شیرین و دوست داشتنی که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)	آنا آری ANNAARI روز آدینه پاک و مقدس (ترکمنی)
آنا کئیک ANNAKEYİK آهوپی که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)	آنا بال ANNABAL دختر شیرین چون عسل که در روز جمعه به دنیا آمده است (ترکمنی)
آنا گۆزه ل ANNAGÖZƏL زیبا روئی که در روز جمعه بدنیا آمده است	آنا بگنچ ANNABƏGƏNÇ دختر شاد و شادی آور که در روز جمعه به دنیا آمده است (ترکمنی)
	آنا بی بی ANNABİBİ خانم محترمه ای که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)
	آنا بیکه ANNABIKE خانم و کدبانویی که در روز جمعه بدنیا آمده

ANIGİBİ.....	آنی گیبی.....	آخرین سلطان ترک تبار «ماد»	ANNAĞÜL.....	آنا گول.....	(ترکمنی)
ANIT.....	آنیت.....	مثل خاطره	ANNA MENGLİ.....	آنا منگلی.....	(ترکمنی)
ANITAY.....	آنیتای.....	یاد واره ، یادمان	ANNEGÖZÖL.....	آنه گوزه ل.....	زیبای خالداری که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)
ANIRANA.....	آنیر آنا.....	همچون یک خاطره شیرین	ANNEGÜL.....	آنه گول.....	مادر زیبا
ANIRKAN.....	آنیر کان.....	مادر با فهم و با درآکه	ANUŞANA.....	آنوش آنا.....	مادر گل مانند ، مادری همچو گل زیبا (ترکمنی)
ANIRGÜL.....	آنیر گول.....	از نسل فهیم و بسیار با شعور	ANUŞNAZ.....	آنوش ناز.....	«آنوش» مادر («آنوش» نام ملکه «آژدهاک» یا «آستیاک» آخرین سلطان قوم ترک تبار «ماد» می باشد)
ANIRTAL.....	آنیر تال.....	گل با فهم و با درآکه	ANUŞKAN.....	آنوش کان.....	ملکه ناز و قشنگ «آستیاک» آخرین سلطان قوم ترک نژاد ماد
ANIRTAY.....	آنیر تای.....	از شاخه دختران با فهم و با درآکه	ANUŞKAN.....	آنوش کان.....	«آنوش» مادر، آنوش ملکه آستیاک آخرین سلطان ترک تبار «ماد»
ANISEL.....	آنیسل.....	همچون یک شخص با فهم و با درآکه	ANIGÜL.....	آنیگول.....	از نسل «آنوش» ملکه آستیاک (آس دیوک)
ANIŞNAZ.....	آنیشناز.....	سیلی از خاطره ، پر خاطره			
ANIŞNAZ.....	آنیشناز.....	خواسته و آرزوی ناز			
ANIQ.....	آنیق.....	هوشیار ، بیدار (ترکمنی)			

ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی
«آوانسر» *avansar* (یوان سَرغ ← آوان سَرغ
← آوان سَر ← آوانسر)

AVŞANĖENLİ **آوشان غنئلی**
درخشان، درخشنده (ترکمنی)

AVŞUNATAN **آوشون آتان**
درخشنده، رنگ به رنگ شونده (ترکمنی)

AVLAK **آولاک**
شکارگاه، نخچیر گاه، میدان و منطقه شکار
(ترکمنی)

AVNEQYAĖEN **آونئق یاغنئن**
باران ریز — ریز، باران نم نم (ترکمنی)

AVURLAM **آوور تلام**
جرعه (ترکمنی)

AVUS **آووس**
موم عسل (ترکی باستان: بلغاری)

AVUNÇ **آوونچ**
آرامش دهنده

AVIN **آوین**
انس، عادت (ترکی باستان)

AVİN **آوین**
بیشه، محل زندگی و جایگاه حیواناتی
شکاری چون شیر و ببر، پلنگ و یوز پلنگ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان

گل خاطره برانگیز، گل خاطره

ANIL **آنیل**
با تدبیر، موقر و با تمکین

ANITAL **آنیتال**
شاخه گل خاطره انگیز

AVOYLAQ **آو او یلاق**
نخچیر گاه، شکارگاه، میدان و محوطه باز و

وسیع شکار، صیدگاه، همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای دهستان دیزمار شرقی بخش
ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش
فعلی «او یلق» *avılaq* «(آو او یلاق ← آو ئیلق
← او یلق)

AVARANA **آوار آنا**
مادری از قوم ترک تبار «آوار»، مادر ترکان
«آوار»

AVARTAL **آوار تال**
از شاخه ترکان «آوار» یا «آبار»

AVARTAY **آوار تای**
همچون یک ترک «آوار» یا «آبار»

AVANSAR **آوان سار**
ترکان ایل «بوا» یا «آوا»ی زرد، که این

قبیله خود نیز شاخه ای از ترکان اوغوزی یا
غُزی می باشد، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان دیزمار خاوری بخش

AYÖTÜŞ **آی اؤتوش**

زیبا روی و ماه چهره زن و آوازه خوان

AYECE **آی ائجه**

زیبای سپید تن

AYÖLKƏ **آی اولکه**

ماه و زیبای وطن ، ماه میهن

AYƏRDƏM **آی آردم**

زیبای نیکو صفت و نیکو خصال

AYOBA **آی اوبا**

ماه طایفه و ایل همچنین نام بنده ای از

بندگان سلطان سنجر سلجوقی

AYÜLKƏ **آی اولکه**

ماه و زیبای وطن ، ماه میهن

AYUMAY **آی اوما**

ماه زیبایی که الهه روح محافظ کودکان در

بین ترکان باستان است

AYÜN **آی اون**

همچو ماه منور و درخشان هستی

AYOVA **آی اووا (آیووا)**

ماه تابان دشت و جلگه (مشابه نام ایالتی

معروف در آمریکا بنام «آیووا» . مؤلف)

AYİZLİ **آی ایزلی**

ماه نشان ، کسیکه در زیبایی نشان و اثری از

ماه دارد ، همچنین مشابه نام یکی از

کندوان بخش ترک شهرستان میانه

AVİNCANA **آوینجا آنا**

مادر محبوب و دوست داشتنی

AVİNCAGÜL **آوینجا گول**

گل دوست داشتنی

AVİNC TAL **آوینجتال**

شاخه گل دوست داشتنی

AVİNC TAY **آوینجتای**

همچون یک دختر دوست داشتنی

AVİNC GÜL **آوینجگول**

گل دوست داشتنی

AVİNC AN **آوینقان**

تسکین بخش ، تسکین دهنده ، تسلی بخش

و مسکن ، همچنین نام آبادیست در حومه

شهر سنندج

AYALTIN **آی آلتین**

براق و درخشان چون ماه، زیبای گرانقدر و پر

ارزش چون طلا

AYALMASI **آی آلماسی**

سیب زیبای ماه

AYANA **آی آنا**

مادری زیبا چون ماه ، مادر مهرو و ماه صفت

AYAYDENG **آی آیدنگ**

روشنی ماه ، مهتاب (ترکمنی)

AYPEÇE **آی پئجه**

ماه و زیبای با حیا و با آبرو، ماه محبته

AYPARÇA **آی پارچا**

ماه پاره، مهپاره

AYPARÇASI **آی پارچاسی**

پاره ماه، مهپاره

AYPARÇAM **آی پارچام**

مهپاره من

AYPAŞA **آی پاشا**

شاه و سلطان زیبا رویان و مهرویان

AYPƏRİ **آی پری**

پری زیبا چون ماه

AYPİNAR **آی پینار**

ماه چشمه

AYTÖRƏ **آی توره**

ماه زیبای نوجوان، نوجوان زیبا چون ماه

(ترکمنی)

AYTATLI **آی تاتلی**

ماه و زیبای با مزه و با نمک، ماه ملیح

..... **آی تاغوز (آی تئز)**

AYTAĞOZ (AYTƏĞOZ)

قرص ماه، ماه گرد و مدور، همچنین مشابه

نام یکی از آبادیهای دهستان کندوان بخش

ترک شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی

آبادیهای دهستان چالدران حومه شهرستان

سیه چشمه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش

فعلی «آیزلو *ayezlu*» (آی ایزلی ← آی ییزلی

← آیزلو ← آیزلو)

AYIŞIN **آی ایشین (آیشین)**

ماهتاب

AYBERDİ **آی بئردی**

ماه داده، ماه هزاده (ترکمنی)

AYBAXAR **آی باخار**

مهر و زیبای بیدار و هوشیار، ماه بهاری

(ترکمنی)

AYBEBEK **آی بَبک**

بچه زیبا چون ماه، بچه ماهرو و ماه وش

(ترکمنی)

AYBÜTİN **آی بوتین**

ماه تمام، ماه کامل سی روزه (ترکمنی)

AYBORAN **آی بوران**

ماه هوای بورانی، زیبایی که در موسم برف و

بوران بدنیا آمده باشد

AYBÜKE **آی بوکه**

عروس زیبا چون ماه، زن عاقل، باهوش و در

عین حال متور و درخشان چون ماه

AYBİBİ **آی بی بی**

خانم محترمه زیبا و مهر و (ترکمنی)

AYCƏRƏN آي جَرَه ن

آهوی زیبا چون ماه (ترکمنی)

AYÇƏMƏN آي چَمَن

ماه چمن و سبزه زار (ترکمنی)

AYÇÜÇÜK آي چوچوک

ماه و زیبایی چون شکوفه و غنچه

AYÇUHA آي چوِحا

ماه زیبا و گل پامچال ، همچو ماه و گل

پامچال زیبا

AYÇİÇƏK آي چيچک

گل شکوفه ماه ، ماه و شکوفه گل

AYÇİĞDEM آي چييده م

ماه حسرت و آرزو ، زیبای حسرت و آرزو

AYDENK آي دَنک

همچو ماه زیبا ، در زیبایی برابر ماه

AYDƏK آي دَک

مثل ماه ، همچو ماه (ترکمنی)

AYDEMİR آي دَمير

آهنین ماه ، صاف و شفاف و سفت و سخت ،

همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان

میانه از بلاد آذربایجان

AYDURA آي دُورا

ماه قلّه کوه ، ماهی که از فراز قلّه کوه تابان

است

«آیدوقوز: aydquz (آي تَغُر ← آي دَغُوز ←

آي دَقوز ← آيدقوز)

AYTORAN آي تُوْراَن

ماه به هنگام پگاه صبح و یا غروب

AYTURUNÇ آي توروَنچ

ماه و درخت نارنج

AYTUZLU آي تُوْزِلُو

ماه و زیبای ملیح و با نمک

AYTOQTA آي تُوْقا

زیبای لایزال ، ابدی و فنا ناپذیر (ترکمنی)

AYTOKQA آي تُوْقا

زیبای چاق و تپل (ترکمنی)

AYTÜL آي تُوْل

ابرهای سپید و نازکی که از برابر ماه می

گذرند و نور ماه را در زیر سایه خود می

گیرند

AYTOLUN آي تُوْلُوْن

ماه تمام و کامل

AYTUVAK آي تُوواک

دختر با حیا و با آبروی زیبا چون ماه

(ترکمنی)

AYCAN آي جاَن

دارای تن و جانی زیبا چون ماه ، ماه عزیز و

دوست داشتنی

AYDUYĞU آی دویغو

صاحب احساسی زیبا و لطیف

AYDİLEK آی دیلئک

آرزوی زیبا ، آرزو و نیتی را به هنگام اولین

ظهور هلال ماه به فال نیک گرفتن

AYZOLA آی زولا

ماه و زیبایی رودخانه «زولا» ی جاری در

شهرستان سلماس

AYSEVDA آی سؤدا

ماه عشق و محبت

AYSEVƏN آی سؤه ن

ماه دوست ، دوستدار و عاشق ماه

AYSEVİ آی سئی

ماه عشق و محبت

AYSEVİŞ آی سئویش

عشق و محبت پاک و زیبا چون ماه

AYSEVİK آی سئویک

ماه محبوب و دوست داشتنی

AYSEYHAN آی سیهان

ماه رودخانه «سیهان» جاری در جنوب

سرزمین آناتولی

AYSAÇAK آی ساچاک

زیبا و مهربوی گیسو افشان

AYDURDİ آی دوردی

همچو ماه باقی مانده ، همچون ماه بماند

(ترکمنی)

AYDURSUN آی دورسون

همچو ماه زیبا بماند (ترکمنی)

AYDURUŞ آی دوروش

تجلی و جلوه ماه ، ماه جلوه

AYDOĞAN آی دوغان

مهزاد ، براق و درخشان همچون ماه

AYDOĞDU آی دوغدو

ماه زاده ، مهزاد ، همچنین نام آبادیست در

حومه شهرستان بجنورد از ولایت خراسان

AYDOQAN آی دوقان

مهزاده ، ماهزاد (ترکمنی)

AYDOQDİ آی دوقدی

ماه زاده ، مهزاد (ترکمنی)

AYDOQUZ آی دوقوز

نه ماهه ، کامل و رسیده ، همچنین نام

آبادیست در حومه شهرستان میانه از بلاد

آذربایجان

AYDOLAN آی دولان

ماه کامل سی روزه

AYDOLUN آی دولون

ماه تمام ، ماه کامل

دختر زیبا چون ماه
AYKÜMÜŞ **آی کوموش**

ماه سپید و زیبا ، ماه نقره ای رنگ
AYKIYAK **آی کیاک**

ماه بسیار زیبا و فوق العاده برتر ، ماه شیک
 پوش و آراسته
AYGÖRK **آی گورک**

به زیبایی ماه
AYGÖRƏN **آی گوره ن**

کسیکه نور و روشنی ماه را مشاهده کند ،
 منور الفکر ، کسی که در شیی مهتاب زاده
 شود
AYGÖRÜ **آی گورو**

ماه نگاه ، زیبا نگاه ، نگاه ماه
ARIGÖZDƏ **آی گوزده**

ماه محبوب و دوست داشتنی ، ماه برتر
AYGÖZƏ **آی گوزه**

چشمه ماه
AYGÖLGƏ **آی گولکه**

سایه ماه ، ماه سایه
AYGÖNÜL **آی گونول**

همچو ماه زیبا و لبریز از عشق
AYGƏLDİ **آی گلدی**

ماه در آمد ، ماه زیبا متولد شد (ترکمنی)

AYSAZAQ **آی سازاق**
 ماه و نسیم

AYSƏMƏN **آی سمن**
 ماه چمن و سبزه

AYSƏN **آی سن**
 برابر با ماه ، همچو ماه درخشان و منور ،
 همچو ماه هستی

AYSUSKU **آی سوسکو**
 سکوت ماه

AYSÜSLÜ **آی سوسلو**
 مزین زیبا ، زیبای تزیین گشته و بزک خورده

AYSILA **آی سیلا**
 ماه میهن ، ماه وطن

AYSİLİ **آی سیلی**
 پاک و پاکیزه زیبا ، عقیف و پاکدامن زیبا

AYSİLİK **آی سیلیک**
 پاکیزه زیبا

AYSİMGE **آی سیمگه**
 سمبل ماه ، سمبل زیبایی

AYŞARI **آی شاری**
 کره ماه ، ماه ، اختر شبگرد (ترکمنی)

AYĞIZ **آی غیز**
 دختر زیبای ماه وش (ترکمنی)

AYQIZ **آی قیز**

AYNANA آی نانا

«نانا» ی زیبا چون ماه ، ماه زیبایی «نانا».
«نانا» رب النوع و الهه مقدس «ماه» در بین
سومریان ترک نژاد به شمار میرفت. «نانا» در
مجمع خدایان سومری ، بزرگترین الهه
آسمانی بود

AYNANGEŞ آی نانگش

نقش اطراف بام خانه

AYNƏDİR آی نه دیر

پیش او ماه چه است ؟ در برابر زیبایی او ماه
نیز خجل است (ترکمنی)

AYNƏGÖZƏL آی نه گۆزه ل

زیبای صاف و براق چون آینه ، وه چه
زیباست

AYNIAN آی نیان

نام یکی از دو شهر معروف ایل ترک تبار
«اوتی» ها واقع در سرزمین «اوتیلر» یا
«اوتی» ها به گفته مورخ بزرگ یونانی
«استرابون»

AYVERDİ آی وئردی

مهداد ، آنکه او را ماه به ما عطا فرموده ، از
ماه افتاده به زمین

AYYÜCE آی یوجه

همچو ماه بر فراز آسمانها

AYGƏLİN آی گلین

عروس ماه و زیبا، عروس زیبا چون ماه

AYGÜLGÜ آی گولوگو

لبخند ماه ، لبخند زیبا

AYGÜLÜŞ آی گولوش

لبخند و تبسم ماه ، لبخند زیبا ، خنده زیبا

AYGİBİ آی گیبی

همچو ماه ، مثل ماه

AYMƏRA آی مئرا

ماه علفزار و مرتع

AYMENGLİ آی منگلی

مهروی خالدار (ترکمنی)

AYMARAL آی مارال

آهوی زیبا چون ماه، غزال زیبا چون ماه
(ترکمنی)

AYMANNA آی ماننا

ماه ترکان «ماننا» (آذربایجان)

AYMAVIŞ آی ماویش

ماه چشم آبی

AYMUTLU آی موتلو

ماه شادی و نیکبختی ، ماه سعادت

AYMİTA آی میتا

ماه و زیبای ترکان «ماد»

گویش محلی در منطقه «بۇرچالی»
آذربایجان که فعلاً جزو اراضی گرجستان
محسوب میشود) - انتخابگر سریع ، زود
تعیین کننده (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی در منطقه «جبرائیل» و
«وُغوز» آذربایجان شمالی - محصولدار (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی در
منطقه «شکی» آذربایجان)

AYAZARI آیازآری

نسیم خنک پاک و پاکیزه

AYAZANA آیازآنا

مادر نسیم ، مادری که به هنگام نسیم و
هوای سرد صبحگاهی بدنیا آمده باشد

AYAZTAY آیازتای

همچون نسیم هوای خنک و صاف

AYAŞAN آیاشان

در خور شأن و عظمت ماه ، کسی که ماه را
پشت سر گذارد و به افلاک دور راهی شود.

AYAKÜ آیاکو

کناره های چادر(مشتق از «یوکوش» به
معنی سرازیری)

AYAKÜYER آیاکویئر

زمین قرار گرفته در وسط کوه که حالت
شیب و سرازیری داشته باشد

AYYÜZANA آی یوز آنا

مادر ماهر و بسیار زیبا

AYYÜZLİ آی یوزلی

مهر و زیبا ، ماهرخ ، ماه چهره ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چالدران
حومه شهرستان سیه چشمه از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«آیزلو *ayezlu*»

AYYILDIZ آی ییلدیز

ماه و ستاره

AYAPARA آیاپارا

زینت و زیور آلاتی که زنان بربقه و گردن
نصب می کنند (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان
شمالی)

AYATAÇ آیاتاج

تاجی در خور شأن و زیبایی ماه

AYASUN آیاسون

زیبایی خویش را تقدیم به ماه کن ، زیبایی
خود را به ماه بخشیده

AYATAPAN آیاتاپان

ماه پرست

AYAR آیار

خنده رو و بشاش (از اصطلاحات و واژه های

AYBEN آیین

ماه من ، مهر و زیبا روی خالدار

AYBURLA آیبورلا

ماه و زیبایی بلند قامت

AYBUĞDAY آییوغدای

ماه مزرعه گندم ، ماه و زیبایی پاک و مقدس
چون گندم

AYBUKET آیبوکت

دسته گل زیبا ، ماه و زیبایی چون دسته گل

AYBUNAR آیبونار

ماه چشمه آب ، ماهی که عکس آن بر آب
چشمه نقش بسته باشد

AYBOY آیبوی

زیبا اندام ، زیبا جلوه ، ماه اندام

AYPARANA آیپار آنا

مادری زیبا و درخشانده چون ماه تابناک

AYPARTAY آیپارتای

همچون ماه تابناک و درخشانده

AYTAPMA آیتاپما

الهه ماه و زیبایی

AYTAPIŞ آیتاپیش

الهه ماه و زیبایی

AYTARANA آیتار آنا

AYAL آیال

ماه سرخ

AYANA آیانا

مادر زیبا چون ماه

AYBAŞAK آیباشاک

ماه و سنبل، مهر و به زیبایی سنبل، سنبل
زیبا

AYBALKI آیبالکی

ماه زیبا ، برآق و درخشانده

AYBAYGİN آیبا یگین

ماه و زیبای عاشق

AYBA آیبا

نام نوعی رُستنی و گیاه وحشی ، بیابانی و
خوردنی (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «یاردیملی» آذربایجان شمالی)

AYBAR آیبار

ماه بزرگ

AYBAL آیبال

زیبا و مهر و شیرین چون عسل ، ماه و
زیبای شیرین و عسل مانند

AYBAYLAN آیبا یلان

ماه ملوس ، پر ناز و طناز

AYBAYIN آیبا یین

دختر ماه و زیبای جوان و نازنین

ماهی که به رودخانه «ذُن» تابیده و عکس

آن در آب رود افتاده باشد

آیجا آری AYCAARI

همچو ماه پاک و پاکیزه

آیجا آنا AYCAANA

مادری به زیبایی ماه

آیجا خان AYCAXAN

چون ماه گردنده و سیار

آیجا گؤزه ل AYCAGÖZƏL

زیبا در خد زیبایی ماه ، زیبا همچو ماه

آیجا گول AYCAGÜL

گلی زیبا چون ماه

آیحیق AYCIQ

ماه کوچک (خطاب به دختر کوچک خانواده)

آیحیک AYCİK

ماه کوچک (خطاب به دختر کوچک خانواده)

(ترکمنی)

آیجا آنا AYÇAANA

مادری به زیبای ماه نو

آیجا قال AYÇAQAL

زیبا همچون هلال ماه بمانی

آیجا ناز AYÇANAZ

دختر ناز و زیبا که همچو هلال ماه است

آیچاتال AYÇATAL

مادر میتشر ، مادر نوید بخش و بشارت دهنده

آیتاش آنا AYTAŞANA

مادری که در زیبایی با ماه برابری می کند

آیتال AYTAL

از شاخه مهوشان ، شاخه زیبا و ظریف

آیتام AYTAM

ماه تمام و کامل ، کاملاً مثل ماه

آیتان AYTAN

ماه سپیده دم ، تابش ماه در پگاه صبح

آیتای آنا AYTAYANA

مادری چون ماه ، مادری مثل ماه

آیتک آنا AYTƏKANA

مادری همچو ماه ، مادر مهسا

آیتوب AYTOP

ماه گرد کامل

آیتوتکون AYTUTKUN

ماه شیفته و عاشق

آیتوره AYTÜRE

در زیبایی تداعی کننده و نمایانگر ماه

آیتوک AYTOK

همچو ماه زیبا و بی طمع

آیتون AYTUN

ماه و شب ، ماه شب

آیتونا AYTUNA

AYDÜZ.....آیدوز

همچو ماه درست و زیبا

AYDOLUN.....آیدولون

ماه تمام و کامل ، ماه روشن و درخشنده

AYDUYAL.....آیدویال

ماه احساس ، احساس زیبا

AYDUYUŞ.....آیدویوش

ماه احساس و زیبا احساس

AYDİLEK.....آیدیلئک

آرزوی خوب و خوش

AYDINAY.....آیدین آی

ماه روشن و درخشان

AYDINTAY.....آیدینتای

همچون یک روشنی و نور

AYDİNÇ.....آیدینچ

همچو ماه زیبا و آسوده خاطر

AYDINLIK.....آیدینلیک

روشنی ، ضیاء

AYRAL.....آیرال

متمایز از بقیه ، برجسته و چشمگیر ،

مشخص و ممتاز ، مستثنی ، استثنایی

AYRİ.....آیری

شتر ماده (ترکمنی)

شاخه نو و تر و تازه چون هلال ماه نو

AYÇATAY.....آیچاتای

همچون ماه نو و تازه

AYÇAKIN.....آیچاکین

شراره و اخگر ماه

AYÇIL.....آیچیل

همچو ماه آسمان زیبا ، ماه وش ، مهسا

AYHARMAN.....آیحارمان

ماه خرمن و برداشت محصول ، ماه و زیبای

خرمن ، ماه و زیبایی که به وقت خرمن و

برداشت محصول بدنیا آمده باشد

AYXAÇIN.....آیخاچین

ماه و زیبای رود «خاچین» جاری در

سرزمین آذربایجان شمالی که سرانجام به

رودخانه ارس می پیوندد

AYDAGÖZƏL.....آیدا گۆزه ل

گیاه ورستینی زیبا و خوشبو که در کنار

جوی و نهرها می روید

AYDANAY.....آیدان آی

زیباتر از ماه ، بسیار سپید و روشن

AYDANTAY.....آیدانتای

همچون ماه سپیده دمان

AYDURU.....آیدورو

زیبای براق و درخشان

AYSANI آیسانی

پاک ضمیر ، روشنفکر ، فکر و اندیشه نیک

AYSUTAY آیسوتای

همچون ماه زیبا و همچون آب صاف و زلال

AYSUSAN آیسوسان

ساکت و خموش ، زیبای دم فرو بسته

AYSÜLÜN آیسولون

قرقاوول ماهرو و زیبا

AYSUNA آیسونا

همچو قو و ماه زیبا ، قوی زیبا همچو ماه

AYSUNAZ آیسوناز

دختر نازی که مثل آب، زلال و همچو ماه،
براق و روشن باشد

AYSOYANA آیسوی آنا

مادری از نسل زیبا رویان ، مادری از نژاد و
تبار ماه

AYSOY آیسوی

پاک گوهر ، پاک نژاد و اصیل، از نسل
زیبایان

AYSIL آیسیل

شبییه ماه

AYSIN آیسین

زیبا همچون ماه ، مثل ماه زیبا هستی

AYŞA آیشا

AYRIŞ آیریش

مبدأ راه دو شاخه شده ، مبدأ دو راهی که
بعضی از ترکان آنرا آذریش گویند.

AYRIK آیریک

نام نوعی گیاه و علف در ترکی باستان که
بدان «آذریق» می گفتند .

AYZIT آیزیت

الهه زیبای ترکان

AYZİDTAY آیزیدتای (آیزیتای)

همچون الهه زیبایی

AYSAÇ آيساچ

گیسوی زیبا ، گیسوی ماه ، ماه گیسو ، زیبا
گیسو

AYSAÇLI آيساچلی

ماه و زیبای گیسودار

AYSAZ آيساز

ماه و زیبای سالم ، سرحال ، تندرست و
قبراق و با نشاط

AYSALANA آيسال آنا

مادری مانند ماه

AYSANAZ آيساناز

ماه و زیبای کم نظیر و بی همتا ، زیبای نادر

AYSANAL آيسانال

ماه و زیبای مشهور ، ماه رویایی و خیالی

AYQAL آیقال

همچو ماه زیبا بمان

AYQAN آیقان

از نسل زیباییان ، همچنین نام آبادیست در

حومه شهر تهران

AYQIŞ آیتیش

نام طایفه ای از ترکان ساکن در «اوزجند»

AYKAL آیکال

هر زمان همچو ماه روشن و نورانی باش

AYKAN آیکان

از نسلی زیبا و مهرو ، از نسل زیباییان و

مehوشان

AYKUT آیکوت

ماه مبارک و خجسته ، ماه سعادت بخش

AYKUTLU آیکوتلو

همچو ماه زیبا و خجسته

AYKUL آیکول

بنده زیبا و مهروی

AYGEN آيگن

یار صمیمی

AYGÜR آيگور

وضعیت روشنایی شدید و بسیار نورانی ماه

AYGÜLANA آيگول آنا

سلطان زیبارویان و مهرویان (ترکمنی)

AYŞAGÜL آیشا گول

گلی که سلطان مهرویان است

AYŞAT آیشات

ماه شادی ، شاد مهرو ، پادشاه و سلطان مهرو

AYŞEGÜL آیشه گول

خنده روی زیبا و روحدار ، به رنگ گل

AYŞENUR آیشه نور

روشن و براق همچو نور و زیبا چون ماه

AYŞE آیشه

حیات و زندگی

AYŞIL آیشیل

مهربان ، نور و روشنایی ماه در شب

AYŞİN آیشین

ماه وش ، همچنین نام آبادیست در حومه

شهرستان نوشهر از ولایت طبرستان

AYŞİNANA آیشین آنا

مادر ماه وش ، مادر ماهرو

AYŞİN آیشین

شعاع نور ماه ، نور و روشنایی ساطع شده از

ماه

AYQAŞANA آیقاش آنا

مادر ابرو و کمان ، مادری با ابروان کمانی

AYLITAY آیلیتی

زیبا همچون شب صاف و مهتابی

AYLIK آیلیک

منسوب به ماه ، ماهانه

AYLİNTAL آیلینتال

شاخه ای از هاله ماه ، شاخه گل و هاله ماه

AYLİNTAY آیلینتای

زیبا همچون هاله ماه

AYMAK آیماک

نام قومی از ترکان سرزمین افغانستان که

جمع نفوس آنها همراه با قوم ترک «هزاره»

در سال ۱۹۴۱ بالغ بر ۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر بود

AYMAN آیمان

محل نگهداری شتر ، شتر خان (ترکمنی)

AYMAVİ آیمای

ماه آبی رنگ

AYMON آیمون

ماهر و زیبای سلیم القلب

AYNAYALI آینایالی

آینه گون ، صاف و درخشان همچو آینه

(ترکمنی)

AYNATAY آیناتای

صاف و براق همچون آینه

AYNARTAY آینارتای

مادری به زیبایی گل و ماه

AYGÜLTAY آیگونتای

همچون ماه و گل زیبا

AYGÜLƏN آیگونلن

ماه شاد و خندان

AYGÜNTAY آیگوننتای

همچون ماه و خورشید زیبا و روشن

AYLAGÖZƏL آیلانگوزهل

هاله زیبای ماه ، زیبا چون هاله ماه

AYLATAY آیلاتای

همچون هاله ماه زیبا

AYLAN آیلان

روشن و واضح باش

AYLAV آیلاو

میدان اسب سواری (ترکمنی)

AYLIANA آیلی آنا

مادر مهتاب

AYLİTAL آیلی تال

شاخه ای در مهتاب ، شاخه ای که نقش ماه

هلال را تداعی کند

AYLIQAL آیلی قال

روشن و نورانی چون مهتاب باش

AYLİGÖZƏL آیلی گوزهل

مهتاب زیبا ، زیبای شب مهتاب

AYIMXAL آیمخال

ماه زیبا و خالدار من (ترکمنی)

زیبا همچون انار و ماه سرخ

AYNAZANA آیناز آنا

مادری به ناز و قشنگی ماه

AYNURTAY آینورتای

صاف و روشن همچون نور ماه

AYVATAY آیواتای

زیبا و خوشبو همچون به

AYOPAL آیوپال

ماه عقیق ، زیبای گران قیمت و گران بها چون

عقیق

AYIQANA آییق آنا

مادر بیدار دل و هوشیار

AYIK آییک

قول و وعده

AYIL – MAYIL آیل - مایل

حیران ، واله ، متعجب (از اصطلاحات و واژه

های گویش محلی منطقه «قازاخ» در

آذربایجان شمالی)

AYIMARI آیم آری

ماه پاک من

AYIMANA آیم آنا

مادری که همچو ماه زیبای من است

AYIMCAN آیمجان

ماه عزیز و محبوب من

ارمغانی چون اسب واسب مانند که به بیگ ها
و بزرگان قوم و ایل اتحاد می شد . بعدها
این واژه به هر نوع ارمغانی اعم از اسب و
غیره نیز اطلاق می شد.

آرتینی اوژوک.....ƏRTİNİÖZÜK

زنی که دارای تن و جسمی پاک به پاکی و
جلای مروارید باشد (ترکی باستان و
چیگیلی)

آرده م آی.....ƏRDƏMAY

متواضع ، فروتن ، هنرور ، ماهر و همچو ماه
زیبا

آرده ن.....ƏRDƏN

باکره ، بکر و تازه

آرده ن آی.....ƏRDƏNAY

ماه نو و تازه درآمده

آردوغ.....ƏRDOĞ

دلیر مرد و جوانمرد تحویل جامعه ده

آردینی.....ƏRDİNİ

مروارید دانه درشت (ترکی باستان : چیگیلی)

آرسل ساچ.....ƏRSELSAÇ

مو و گیسوی سرخ فام و مایل به رنگ سرخ

آرقیز (آرقیز).....ƏRQIZ(ARQIZ)

دختر دلیر و شجاع ، دختر قهرمان همچنین
مشابه نام آبادیست در حومه شهر ملایر از

ə

ä

آترک.....ƏTRƏK

شخص زرد پوست و زرد رنگ ، فرد روشن
پوست (ترکی باستان : اوغوزی)

آتره ک غاوون.....ƏTRƏKĞAVUN

خریژه شیرین اترک (ترکمنی)

آته یی آری.....ƏTƏĞIARI

پاکدامن ، عفیف ، با آبرو

آجر.....ƏCƏR

باکره ، تازه و نو ، زیبا

آجه م.....ƏCƏM

مادر من ، مادرم (ترکمنی)

آدمنتای.....ƏDMƏNTAY

همچون مشک ناب و خالص

آذگو.....ƏZGÜ

خوب و نیکو

آرتوت.....ƏRTUT

گل زیبای شوهر کرده
ƏRLİMUT **آرلیموت**

دختر شوهر کرده خوشبخت و سعادتمند
ƏRLİNAZ **آرلیناز**

ناز و زیبای شوهر کرده
ƏRNİSA **آرنیسا**

شیر زن ، دختر دلیر و شجاع ، دختر قهرمان
و بهادر ، همچنین نام روستایی است در
حومه شهر اورمیه از بلاد آذربایجان بنام
«آرنسا»

ƏRƏZ **آرزه**

نوعی گیاه که در مزارع گندم و جو میروید
ƏRVƏŞ **آروش**

سحر ، جادو ، افسون
ƏRÜKLÜK **آروکلوک**

باغچه زردآلو
ƏRİGÖZƏL **آری گوزه ل**

دارای شوهر و همسری زیبا
ƏRİŞ **آریش**

تارقالی (ترکمنی)
ƏRİKGÜL **آریک گول**

گل و شکوفه زرد آلو
ƏRİKTAL **آریکتال**

شاخه زرد آلو

بلاد آذربایجان که نام این آبادی در اطلس
های جغرافیایی و نقشه های تقسیمات
شهری ، دولتی به شکل «آرکس» درج می
شود.

ƏRKAR **آرکار**

بز کوهی ماده که از شاخهای آن دسته چاقو
ساخته می شود

ƏRGƏNƏTAY **آرگنه تایی**

زیبا و مصفا چون دامنه کوه
ƏRGƏN **آرگه ن (آرگن)**

دختر دم بخت ، دختری که وقت ازدواجش
فرا رسیده باشد (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق آغدام ، برده ، جبرائیل ،
داش کسن ، کلبجر ، قاراکیلسه ، سالیان و
زنگیلان در آذربایجان شمالی)

ƏRGUÇ **آرگوچ**
فریبنده

ƏRGİCAN **آرگیجان**

کسی که در آرزوی وصال و نیل به خواسته
خود باشد ، کسی که به آروز و خواسته خود
نائل باشد

ƏRGİNCAN **آرگینجان**

فرد بالغ و رشید ، پخته و مجرب

ƏRLİGÜL **آرلیگول**

آقی بال ƏQİBAL

عسل خوب و شیرین ، عسل نیکو و نغز و شیرین همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آجرلو حومه شهرستان شاهین دژ از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «اقبال *eqbal*» (آقی بال ← آقی بال ← اقی بال ← اقبال)

آکچ ƏKƏÇ

دختر بچه ای که محبت و مهر دیگران را برانگیزد و در دلها جای گیرد

آکمه لی ƏKMƏLİ

زمین حاصلخیز و قابل کشت و زرع ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ارشق بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر با نام و نگارش فعلی «اکمه لو *akmalu*»

آکه ƏKƏ

خواهر بزرگتر

آکه جی ƏKƏCİ

عمه ، بی بی (ترکمنی)

آکیش ƏKİŞ

زراعت ، کاشت و برداشت (ترکمنی)

آکیم ƏKİM

کاشت و برداشت محصول ، به کسی که در ماه اکیم (کاشت و برداشت) زاده شود این

آریکلیک ƏRİKLİK

باغچه زرد آلو

آسریک ƏSRİK

زن بلند بالا و خوش قد و قامت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

آسمن ƏSMƏN

وزان ، وزیدنی ، به احتزاز در آمده

آسن آنا ƏSƏNANA

مادر سالم و تندرست ، مادر سرزنده و با طراوت

آسن یاپان ƏSƏNYAPAN

مفرح ، فرح دهنده (ترکی آناتولی)

آسن یاپراک ƏSƏNYAPRAK

برگ وزان

آغوان ƏĞVAN

شهر سپید ، قوم و ایل سپید ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار خاوری بخش ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی « آوان *avan* » .
آق بوئون ← آق بایون ← آق بایین ← آق باین ← آق بان ← آق وان ← آغوان ← آوان (لازم به توضیح است که «بوئون» در زبان ترکی باستان به معنی قوم و ایل است

ƏNQANIĞ آن قانیغ

شادی و خوشحالی بسیار و بیش از حد ،
بسیار شادی آور و نشعه آور همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو چای بخش
حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی
«آنگنه *əngəna*» (آن قَنِغ ← آن قَنِه ←
انگنه)

ƏNGÖZƏL آن گوزه ل

بسیار زیبا

ƏNMUTLU آن موتلو

خوشبخت ترین خوشبختها

ƏNAKƏ آناکه

دایه (ترکمنی)

ƏNŞİ آنشی

خواننده (قزاقی)

ƏNGEZ آنگنز

نی و ساقه گندم درو شده . همچنین نام یکی
از آبادیهای دهستان ینگجه بخش مرکزی
شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی
«آنگیز *əngiz*»

ƏNLİK آنلیک

رنگ سرخ آرایشی که بانوان به گونه و صورت
خویش به منظور زیبایی بمالند

ƏNƏM آنم

اسم را اطلاق کنند.

ƏKİNLİ اکینلی

زمین کاشته شده ، کشتزار (ترکمنی)

ƏKİNLİK اکینلیک

کشتزار (ترکمنی)

ƏLTUTAN آل توتان

دستگیر

ƏLÇİRPAN آل چیرپان

دست افشان ، رقاص

ƏLİŞLİ آلیشلی

با هنر ، دست ورز ، هنرمند و کاردان
(ترکمنی)

ƏMRƏK آمره ک

پاک و گرم

..... آمره ک کؤنغول

ƏMRƏKKÖNGÜL

پاک قلب ، پاکدل ، خونگرم و مهربان

ƏMZEK آمزک

نقش و نگار نمد (ترکمنی)

ƏMŞƏN آمشن

خواهر رضاعی ، دو کودک که از سینه مادران
یکدیگر شیر خورده اند (ترکمنی)

ƏMŞUY آمشوی

زرد آلوی زرد رنگ

ƏVAN..... آوان

نام قبیله ای از ترکان اوغوزی (غُزی)
یوا ← آوا ← آوان ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان دیزمار خاوری بخش
ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی
«آوان»

ƏYRƏMÇƏ..... آیره مچه (آیرمچه)

انگشتر نگین دار کم عرض و نازک (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
فضولی ، گؤی چای ، اسماعیلی ، کورده میر
و سالیان در آذربایجان شمالی)

ƏYGÜ..... آیکو

خوب و نیکو

ƏYLİK..... آیلیک

خوبی (ترکمنی)

مادر من ، مادرم (ترکمنی)

ƏNƏ..... آنه

مادر (ترکمنی)

ƏNNECAN..... آنه جان

مادر عزیز و دوست داشتنی ، مادر محبوب
(ترکمنی)

ƏNƏKƏ..... آنه که

دایه (ترکمنی)

ƏNƏKƏYİK..... آنه که ییک

آهوی ماده (ترکمنی)

ƏNÜÇ..... انوچ

پرده پستی قرار گرفته بر روی چشم که به
هنگام بستن چشمها روی چشم افتد و آن را
پوشاند

ƏCƏKA..... آه جه کا

خواهر بزرگ (ترکمنی)

ƏVİT..... آه ویت

نصیحت ، پند و اندرز (ترکمنی)

ƏVALAN..... آو آلان

خانه و سرزمین قوم ترک تبار «آلان» ،
«آلوان» یا «آلبان» ، همچنین مشابه نام یکی
از آبادیهای دهستان دودانگه بخش هوراند
شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آوالان»

avalan

بیک بخش سراسکند حومه شهر تبریز با نام
و نگارش فعلی «اشمق» **eşməq** (انجمک
← انچمک ← ائشمک ← ائشمق ← اشمق)

ECEBAY **انجه بای**

مادر ثروتمند ، غنی و دارا (ترکمنی)

ECEBİBİ **انجه بی بی**

مادری که خانم محترمه و ارجمند به شمار
میآید (ترکمنی)

ECETAL **انجه تال**

از شاخه زیبا رویان و مه رویان

ECEHAN **انجه حان**

ملکه ، همسر پادشاه

ECƏŞ **انجه ش**

مادر، مادر عزیزم (ترکمنی)

ECEQIZ **انجه قیز**

دختری که مادر خواهد بود (ترکمنی)

ECƏKƏYİK **انجه که بیک**

مادر زیبا چون آهو (ترکمنی)

ECƏGÖZƏL **انجه گوزه ل**

مادر زیبا (ترکمنی)

EDES **اندس**

نام قدیمی شهر «اورفا» در زمان حکومت
امپراتوری اشکانیان

EDİGƏN **اندی گن**

ای

E

ETKİNANA **ائکین آنا**

مادر کوشا و ساعی

ETKİNTAL **ائکیتال**

شاخه مؤثر و با ارزش

ETKİNTAY **ائکیتای**

همچون شخص مفید و موثر ، تأثیر بخش و
دارای قدر و منزلت

ETİZ **ائتیز**

سد ایجاد شده در دره ما بین دو کوه

ECETAY **ائجتای**

همچون زن زیبای قشنگ و ماهرو

ECEM **ائجم**

ملکه من

ECMƏK **ائجمک**

پوستین بره ، پوست بره گان ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آتش

از خون و نسل قدیسه	احتمالا "یئدی گن یعنی ستاره های هفتگانه
ERENKUT ائرئنگوت	(ترکمنی)
قدیسه مقدس	EDİZ(EDİS) ائدیز(اُندیس)
ERENGÜL ائرئنگول	بسیار پر ارزش ، والا ، بلند مرتبه
گل شکفته شده	EDİL اُدیل
ERENGÜN ائرئنگون	رود «ولگا» جاری در منطقه ترکستان و روسیه
آفتاب ظهر	EREKMƏK ائرئکمک
ERTİ ائرتری	جوشش نم نم چشمه (ترکمنی)
زن و همسر هر یک از دو برادر را گویند . (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «تووز یا طاووس» در آذربایجان شمالی)	EREM ائرئم
ERDENAY ائرئدنای	آداب و رسوم (ترکمنی)
باکره زیبا و مهر و	ERENGİBİ ائرئن گیبی
ERDİ ائرردی	همچون قدیسه
نائل ، محصولی که خوشه های آن پر دانه و رسیده باشد	ERENAY ائرئنای
ERSU(ERSİ) ائرئسو(ائرسی)	قدیسه زیبا و مهر و ، ماه قدیسه
زمین پر آب و آبخیز ، زمینی که دارای آب فراوان باشد و یا به سهولت به آب بتوان دست یافت ، همچنین مشابه نام سه آبادی از دهستانهای حومه بخش یام (پیام) شهرستان مرند ، علمدار گرگر و ائواوغلی شهرستان خوی با نام و نگارش فعلی «اِرسی»	ERENTAL ائرئنتال
	شاخه قدیسه
	ERENTAM ائرئنتام
	قدیسه کامل و تمام عیار
	ERENTAY ائرئنتای
	همچون یک قدیسه
	ERENSU ائرئنسو
	عزیز و گرانباه همچو آب هستی بخش
	ERENKAN ائرئنکان

ERGİNAY **اثر گینای**

زیبا روی و ماه کمال یافته ، مهروی به کمال
رسیده

ERGİNTAL **اثر گیتال**

شاخه به کمال یافته و رسیده

ERGİNTAM **اثر گیتام**

کاملاً" به کمال رسیده ، کمال یافته تمام
عیار

ERGİNTAY **اثر گیتای**

همچون دختر کمال یافته و به رشد کمال
رسیده

ERGİNGÜL **اثر گینگول**

گل کمال یافته ، گل به کمال رسیده

ERLİTAY **اثر لیتای**

همچون زن همسر دار ، همچون دختری که
به خانه بخت رفته باشد

ERMIŞANA **اثر میش آنا**

مادر رستگار و زاهد

ERMIŞTAL **اثر میشتال**

از شاخه رستگاران زاهد و عابد

ERMIŞTAY **اثر میشتای**

همچون دختر رستگار ، عابد و زاهد

ERİZ **اثر ریز**

برج جوزا (قزاقی)

ERSİN **اثر سین**

نام نوعی گیاه خوشبو و معطر ، آنچه در طلب
و آرزویش بود نائل شد .

ERGENAY **اثر گننای**

زیبا روی و مهرویی که در آستانه ازدواج است

ERGÜL **اثر گول**

گلی که زودتر از موعد مقررش شکفته شده

ERGÜLER **اثر گولر**

کسی که زود خوشبخت شود

ERGÜLƏN **اثر گولن**

کسی که زود خوشبخت شود

ERĞİTAM **اثر گیتام**

مظهریت تمام و کامل ، نائلیت تمام و کامل

ERĞİTAY **اثر گیتای**

همچون یک مظهریت و نائلیت چشمگیر

ERĞİSEL **اثر گیسئل**

سیل مظهریت و نائلیت ، سیلی از مظهریت و
نائلیت

ERĞİNKAN **اثر گین کان**

از نسل و نژاد کمال یافته، از نسلی به کمال
رسیده

ERĞİNANA **اثر گینانا**

مادر کمال یافته ، مادری به کمال رسیده

ERİMGİBİ **اثریمگیبی**

همچون مژده و نوید ، مثل بشارت و خبر خوش

ERİNÇAY **اثرینچای**

ماه حیات و زندگی ، ماه در آسایش و رفاه

ERİNÇTAM **اثرینچتام**

کاملاً“ در رفاه و آسایش ، خوشبخت کامل و سعادتمند

ERİNÇTAY **اثرینچتای**

همچون دختری که در آسایش ، رفاه و راحتی باشد ، دختر خوشبخت

ERİNÇGÜL **اثرینچگول**

گل زندگی و حیات ، گلی که در آسایش باشد

ERİNÇMUT **اثرینچموت**

خوشبخت آسوده خاطر و مرفه ، سعادتمند و در آرامش و آسایش

ERİMTAY **اثریمیتای**

همچون مژده و نوید ، همچون بشارت و خبر خوش

EZGÜ **اثرگو**

انسان خوب و نیکو ، نیکو کار

EZGİGİBİ **اثرگی گیبی**

همچون ملودی و نوا ، همچون نغمه و آهنگ

ERİŞTAL **اثریشتال**

شاخه نائل ، از شاخه نائلین ، از رده به آرمان رسیده ها

ERİŞTAM **اثریشتام**

ناثلیت و نیل کامل به مراد

ERİŞSEL **اثریشسل**

سیلی از ناثلیت و نیل به مراد

ERİŞİCİ **اثریشیجی**

رسا

ERİMGÜL **اثریم گول**

گل مژده و نوید، گل بشارت

ERİMAY **اثریمای**

ماه مژده و نوید ، زیبایی که وجودش آکنده از بشارت است.

ERİMTAL **اثریمتال**

شاخه بشارت و نوید

ERİMTAM **اثریمتام**

بشارت و نوید کامل ، آکنده از مژده و نوید

ERİMSEL **اثریمسل**

سیل مژده و نوید ، سیلی از بشارت و خبر خوش

ERİMKUT **اثریمکوت**

بشارت و نوید فرخنده و مقدس ، مژده فرخنده

گل شاداب و با طراوت ، گل سالم و تندرست

ESSİDEL **اُسی دئل**

ملایم (ترکمنی)

ESGİTİ **اُسگیتی**

حریر (ترکی باستان گوئی تورک)

ESGİNTAM **اُسگینتام**

سرتا پا نسیم ، نسیم کامل

ESGİNTAY **اُسگینتای**

همچون نسیم خوش و فرحبخش

ESLƏG **اُسله گک**

آرزو ، خواسته (ترکمنی)

ESLƏGİM **اُسله گیم**

آرزو و خواسته من ، نیت من (ترکمنی)

ESLƏYƏN **اُسله یَن**

آرزومند (ترکمنی)

ESİŞ **اُسیش**

نفخ ، لرزش ، پراکنده شدن بوی خوش

ESİMTAY **اُسیمتای**

تند و سریع ، فرز و چابک چون باد وزان ،

برابر با سلامتی و تندرستی

ESİNTAM **اُسینتام**

نسیم کامل صبحگاهی ، نسیم تمام عیار

سحری

موزون

EZGİTAY **اُزگیتای**

همچون آهنگ موزون و نغمه خوش ،

همچون ملودی و لحن خوش آیند

EZGİSEL **اُزگیسل**

سیلی از نغمه و آهنگ

ESENANA **اُسنانا**

مادر سالم و تندرست ، مادر قوی بنیه و بی

عیب و نقص

ESENAY **اُسننای**

ماه سالم و تندرست ، زیبای سرحال و قیراق

ESENTAL **اُسننتال**

شاخه سالم و پر بار

ESENTAM **اُسننتام**

کاملاً سالم و تندرست ، کاملاً سرزنده و

بدون عیب و نقص

ESENTAY **اُسننتای**

همچون دختری سالم ، تندرست ، سرزنده و

بدون عیب و نقص

ESENKAN **اُسنکان**

کسیکه خون سالم و تندرست در رگهایش

جاری باشد، کسیکه از نسلی سالم و تندرست

و بدون عیب و نقص باشد

ESENGÜL **اُسننگول**

- تورک) **EQSİS** **اَنَقِیس**
 مه و بخار آب غلیظی که موجب نفس تنگی شود ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گاو دول بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی « اکسیس »
eksis
 (ائق سیس ← ائک سیس ← اکسیس)
EKANA **اَنک آنا (اَنکانا)**
 سرزمین مادری
EKER **اَنکَر**
 نظافت و پاکیزه نمودن خانه به فاصله دو روز
 قبل از عید (ترکمنی)
اَنکَمَتانا (اَنکَماتانا)
EKMƏTANA(EKMATANA)
 خانه و سرزمین مادری من ، خانه و سرزمین
 خدای قوم ماد «آنو» (ائک = سرزمین + مَت
 = مات = ماد + آنا = آنو = مادر = ا زالهه های
 قوم ماد) (ترکی مادی) ، همچنین نام اصلی و
 حقیقی شهر همدان از بلاد آذربایجان
EKƏ **اَنکَه**
 خواهر بزرگ (ترکی باستان گوئی تورک)
EKIŞ **اَنکِش**
 زراعت ، کشت و زرع (ترکمنی)
- ESİNKAL** **اَنسینکال**
 سالم و تندرست بمانی ، شاداب و با طراوات
 باش
ESİNKUT **اَنسینکوت**
 الهام پاک و مقدس ، نسیم پاک و مقدس
ESİNGİBİ **اَنسینگیبی**
 همچون نسیم سحری و صبحگاهی
EŞEQ **اَنشَق**
 روشنایی (ترکمنی)
EŞBEN **اَنشَبَن**
 همچون خال زیبا ، نام دختر «سوبک دای»
 از امرای ترک مغولی ایلخانیان در سرزمین
 آناتولی و همسر سیف الدین کلاوون
EŞSİZANA **اَنشِیز آنا**
 مادر بی نظیر و بی مانند ، مادر یکتا و بی
 همتا
EŞGİTİ **اَنشِگیتی**
 حریر (ترکی باستان گوئی تورک)
EŞMƏ **اَنشَمه**
 چشمه (از اصطلاحات و واژه های گویش
 محلی منطقه «جلیل آباد» در آذربایجان
 شمالی)
EŞİ **اَنشی**
 ساهزاده خانم ، خاتون (ترکی باستان گوئی

ELTAL **اثلتال**

شاخه ای از درخت ایل و طایفه

ELTİ **اثلتی**

زن و همسر هر یک از دو برادر را گویند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق آغدام ، آغداش ، آغدره ، دوه چی ، گوران بوی ، گوی چای ، ایمیشلی ، کورده میر ، قوبا ، قاخ ، قازاخ ، مینگه چئویر ، تَر تَر ، شکی و اوجار در آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که فعلاً در ترکیب گرجستان است .)

ELÇAR **اثلچار**

به در شکر پخته شده ، مَرَبای به (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگانالا» در آذربایجان شمالی)

ELÇİM **اثلچیم**

دسته گل

ELDARANA **اثلدار آنا**

مادری که حاکم و صاحب ایل است

ELDƏM **اثلده م**

باطنا ، باطنی ، از درون جان

ELDƏNAZ **اثلده ناز**

دختر ناز ایل و قبیله

ELKİN **اثلکین**

ایل دوست ، ملت دوست ، کسی که از خانه و

EGEDURU **اگندورو**

دریای «اژه» صاف و زلال

EGESEL **اگنسل**

سیلی چون دریای «اژه» ، سیلی به بزرگی و وسعت دریای «اژه»

EGENAZ **اگنناز**

دختری ناز و زیبا از سواحل دریای «اژه»

EGEAY **اگه آی**

ماه و دریای «اژه» ، ماه و زیبای «اژه»

EGETAY **اگه تای**

همچون دریای «اژه»

EGEGÜL **اگه گول**

گل دریای «اژه»

EGİRTQAVİ **اگیرت قوی**

عالی (ترکمنی)

..... **اثلثیا (اثلثگیا)**

ELEJİA(ELEGİA)

نام یکی از شهرهای امپراتوری پارت اشکانی واقع در غرب ارزروم فعلی

ELAYTAY **اثلایتای**

دختری همچو ماه زیبای ایل و طایفه

ELBAŞANA **اثلباش آنا**

مادری که رئیس و بزرگ ایل و طایفه است

آورد	کاشانه خویش دور افتاده باشد.
اَنجی ENCİ	اَنلگین ELGİN
خلعت (ترکمنی)	ایل دوست ، ملت دوست ، کسی که از خانه و کاشانه خویش دور افتاده باشد.
اَنگیز ENGİZ	اَنللی آنا ELLİANA
شکوفه درخت ، جوانه درخت	مادری که دارای ایل و اقوام و اقربای بسیار با نفوس باشد
اَنگین آی ENGİNAY	اَنللی ناز ELLİNAZ
ماهی که در پایین ترین نقطه آسمان از دید ما قرار گیرد یعنی همسطح زمین و بر روی زمین دیده شود.	دختر ناز و قشنگ دارای ایل و طایفه بزرگ
اَنگین سو ENGİNSU	اَنللیتال ELLİTAL
دربای آزاد که به اقیانوس ها مرتبط باشد	دختری چون شاخه گل که دارای ایل و طایفه بزرگ باشد ، دارای ایل و طایفه بزرگ و پر منشعب و چند شاخه
اَننی یا پراق	اَنلی ناز ELİNAZ
اَننی یا پراق	دختری از ایل و تبار ناز
اَننی یا پراق	اَنلیتال ELİTAL
اَننی یا پراق	شاخه منتخب و برگزیده
اَننی یا پراق	اَنلیتکال ELİTKAL
اَننی یا پراق	منتخب و برگزیده باشی ، همیشه ممتاز
اَننه بای ENƏBAY	بمانی
مادر ثروتمند ، غنی و دارا (ترکمنی)	اَنلیسل ELİSEL
اَننه بی بی ENƏBİBİ	دارای ایل و طایفه پر نفوس
مادری که خانم محترمه و ارجمند به شمار می آید (ترکمنی)	اَنمئت EMET
اَننه بیکه ENƏBİKE	کسی که با خود فراوانی ، ارزانی و برکت
مادری که زنی محترم و ارجمند به شمار میرود	

EVŞƏN.....	ائوْشَن	ENƏTUVAK.....	ائنه توواک
مایه شادی و فرح خانه		مادر با حجب و حیا (ترکمنی)	
EVLİANA.....	ائولی آنا	ENƏCAN.....	ائنه جان
مادر شوهر کرده ، مادر همسر دار و عروسی کرده		مادر عزیز و محبوب (ترکمنی)	
EVLİTAY.....	ائولیتای	ENƏXAN.....	ائنه خان
همچون دختر همسر دار ، همچون دختر عروسی کرده		مادر معظم و ارجمند ، سلطان و پادشاه مادران (ترکمنی)	
EVIŞƏN.....	ائویشَن	ENƏQIZ.....	ائنه قیز
خانه آباد ، خانه شادی و سرور		دختری که در آینده مادر خواهد بود (ترکمنی)	
EVİNÇ.....	ائوینچ	ENƏKƏYİK.....	ائنه که ییک
وابسته به خانه و کاشانه		مادر زیبا چون آهو (ترکمنی)	
EVİNŞƏN.....	ائوینشَن	ENƏGÖZƏL.....	ائنه گؤزه ل
خانه ات آباد باد		مادر زیبا (ترکمنی)	
EVİNKUT.....	ائوینکوت	ENƏGÜL.....	ائنه گول
دانه پاک و مقدس گندم		مادر گل مانند (ترکمنی)	
EY.....	ائی	ENƏN.....	ائنه ن
خوب ، قشنگ ، نیکو ، برتر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «کورده میر» و «قازاخ» در آذربایجان شمالی و منطقه «بورجالی» که فعلا" در ترکیب گرجستان است)		شتر ماده (ترکمنی)	
EYCECİK.....	ائیجه جیک	EVDAQ.....	ائوداق
خوب و جذاب (ترکمنی)		پر ، فراوان ، پر ثمر ، پر بار ، پر میوه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جبرائیل» در آذربایجان شمالی)	
		EVRİMTAL.....	ائوریمتال
		شاخه تکامل یافته و بزرگ شده	

ایجه EYCE

جذاب ، خوب (ترکمنی)

ایگیلیک EYGİLİK

آزادی ، آسودگی خاطر ، سکوت و آرامش ، فراغ بالی ، در موقعیت و زمان دنج مناسب و عالی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «جبرائیل » و «مئغری» در آذربایجان شمالی و مناطق مختلف آذربایجان

ایران)

ایلم EYLEM

حالت

این گونه EYNGÜNƏ

سرزمین آفتاب ، سرزمین آفتابی ، سرزمین آفتاب تابان همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو چای بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «آنگنه *əngənə*) (این گونه ← این گونه ← آن گونه ← آنگنه)

شرق نیز کلمه «عشق» به معنی دوست داشتن ، مهر و محبت و علاقه را از زبان ترکی به عاریت گرفته آنها بکار می برند و چون دوست داشتن، مهر، محبت و علاقه شخص از احساسات درونی و باطنی شخص پدید می آید بنابر این ترکان همانا واژه ای را که نشانگر عواطف و احساسات درون می باشد آنها «ایشک *İşk* = درون داخل و باطن» نامیده و آن را بکار برده و دیگر ملل شرق نیز از آنان به عاریت گرفته اند.

ایشکین *İŞKİN*

شاخه نو و بسیار جوانی که به تازگی بر درخت رویده باشد ، شاخه تازه و ظریف درخت

ایشیق تال *İŞİQTAL*

شاخه نور و روشنی

ایشیق *İŞİQ*

نور و روشنی

ایشیق تان *İŞİKTAN*

نور و روشنی صبحگاهان ، نور و روشنی فجر صبحگاهی

ایشیق لان *İŞİQLAN*

منور و نوارنی شو ، روشن و نورانی باش

ایشیک آنا *İŞİKANA*

ا

ا

ایرماک دورو *IRMAKDURU*

رودخانه صاف و زلال

ایرماک سل *IRMAKSEL*

رودخانه پر آب همچون سیل ، سیلاب رودخانه

ایرماک سو *IRMAKSU*

آب رود و رودخانه

ایرماکای *IRMAKAY*

ماه رودخانه ، ماهی که نقش آن بر رودخانه افتاده باشد

ایشک *İŞK*

درون ، باطن ، دل و قلب ، مخالف «دیشک» *dışk* به معنی خارج و بیرون . با توجه به معنی و مفهوم واژه ترکی «ایشک» چنین معلوم میشود که اعراب و دیگر ملل

نور ساطع کن ، نور پراکن ، نور افکن	مادر نورانی و منور
İŞİNGÜN ایشین گون	İŞİKAL ایشیکال
آفتاب منور که به همه جا نور پخش می کند	نور و روشنی سرخ ، سرخ نورانی و روشن
، نور آفتاب	İŞİKAY ایشیکای
İŞİNAY ایشینای	ماه نورانی و روشن
شعاع نور ماه ، درخشش نور ماه	İŞİKTAM ایشیکتام
İŞİNTAL ایشینتال	نور و روشنی کامل ، تمام نورانی و روشن
شاخه ای از نور	İŞİKTAY ایشیکتای
İŞİNTAY ایشینتای	همچون نور و روشنی
همچون نور و پرتو	İŞİKSEL ایشیکسل
İŞİNSU ایشینسو	سیل نور و روشنی
آب صاف و زلال و بسیار روشن ، آب	İŞİLAY ایشیلار
درخشنده و زلال	می درخشد و نور می دهد
İQILAC ایقیلاج	İŞİLAY ایشیلای
اسب موزون ، خوش ترکیب و راهوار	ماه منور و درخشان
İLQAZ ایلقاز	İŞİLTAN ایشیلتان
نام رشته کوهیست در غرب دریای سیاه	صبح روشن ، فجر نور ، سپیده دم روشن
İLQIM ایلقیم	İŞİLTİ ایشیلتی
سراب	نوری که از منبع نور ساطع می شود ، شعاع
İVİK ایویک	نور
نوعی آهو و گوزن که در سنگلاخها و دشتها	İŞİLDAR ایشیلدار
زندگی می کند	می درخشد و نور می دهد
INKAN اینکان	İŞİNSAL ایشین سال
شتر ماده	چون نور روشن و درخشان ، منور ، نورانی ،

İPƏKTAY **ایپک تای**

همچون ابریشم

İPƏKNAZ **ایپک ناز**

ابریشم ناز و قشنگ ، ناز و لطیف چون
ابریشم

İPƏKLI **ایپکلی**

ابریشمی

İTALKU **ایتالکو**

پرندۀ ای شکاری که در فارسی به چرخ و در
عربی به صقر معروف است

İTAVIZ **ایتاویز**

گل میمون (قزاقی)

İCİCİK **ایجی جیک**

قشنگ و زیبا (ترکمنی)

İÇDUYGİ **ایچدویغی**

شعور باطن ، ندای باطن (ترکمنی)

İÇGİSU **ایچگی سو**

آب نوشیدنی گوارا ، آب مشروب ، همچنین
نام یکی از آبادیهای دهستان برادوست بخش
صومای شهرستان اورمیه و نیز نام یکی از
آبادیهای دهستان قره قویون بخش حومه
شهرستان ماکو از بلاد آذربایجان با نام فعلی
«آشکه سو» *aşkəsu* (ایچگی سو ← ایشگی
سو ← ایشگه سو ← آشکه سو)

i

ای

İLEKTAY **ایلکتای**

همچون رود « ایلک » جاری در سرزمین
ترکستان

İBƏRLƏN **ایبه رَن**

فرستاده شده ، ارسال شده (ترکمنی)

İBİBİK **ایبی بیک**

هُدْ هُدْ (ترکی آناتولی)

İPARTAL **ایپارتال**

از شاخه خوشبویان ، از رده چیزهای خوشبو
چون مشک و عود و عنبر

İPARTAY **ایپارتای**

همچون مشک و عود و عنبر

İPƏKƏL **ایپک آل**

دارای دستانی نرم و لطیف چون ابریشم

İPƏKTAL **ایپک تال**

از شاخه ابریشمیان ، شاخه گل ابریشمی

ایچی گول.....İÇİGÜL

دارای باطنی پاک و تمیز چون گل (ترکمنی)

ایدا.....İDA

مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

ایدیش.....İDİŞ

قدح و پیاله (ترکی باستان: یغما ، توخسی ، یاماک، اوغوز ، آرگو)

ایرانا.....İRANA

سرزمین مادری ، زادگاه مادری ، سرزمین و مهد الهه «آنا» یا «آنو» از خدایان ثلاثه سومریان ترک نژاد ساکن در بین النهرین و ایران، همچنین نام یکی از بزرگترین و مهمترین کشورهای ترک مسلمان واقع در جنوب غربی آسیا که در آن اقوام مختلف و گوناگون دیگر چون اقوام فارس ، کرد ، بلوچ ، عرب نیز همراه ترکان در این سرزمین پهناور ترک تبار زندگی می کنند. ترکان که اکثریت جمعیت این سرزمین را تشکیل می دهند قدیمی ترین و اسبق ترین قوم این سرزمین به شمار میآیند که سومریان ترک نمونه مشتق از خروار این مدعاست و بر این مدعا بایستی که بس و کافی بوده باشد. «ایر» در زبان ترکی باستان یعنی: (سرزمین ، خاک و

ایچگی.....İÇGİ

مقرب ، ندیم ، خاص ، محرم و نزدیک

ایچلی.....İÇLİ

حساس ، با احساس ، احساساتی ، پر مایه ، پر محتوا

ایچلیتای.....İÇLİTAY

همچون حساس و احساساتی

ایچلیدورو.....İÇLİDURU

دارای قلبی صاف و احساساتی ، صاف قلب و حساس

ایچلیکوش.....İÇLİKUŞ

پرنده حساس و احساساتی

ایچلیگول.....İÇLİGÜL

گل حساس و احساساتی

ایچمک.....İÇMƏK

کُرك و پوستینی که از پوست برّه تهیه شده باشد

ایچمه لی.....İÇMƏLİ

نوشیدنی ، قابل شرب (ترکمنی)

ایچوک.....İÇÜK

کُرکی که از پوست حیواناتی چون سمور بدست آید

ایچی جیک.....İÇİCİK

قشنگ و زیبا (ترکمنی)

دولت ترکان «ماد»
İRBELƏN **ایربله ن**

صبح زود (ترکمنی)

İRTƏŞ **ایرتش**

تحقیق و کاوش ، جستجو

İRİTAL **ایرتال**

شاخه بزرگ گل و درخت (خطاب بزرگترین دختر خانواده)

İRÇAĞ **ایرچاغ**

صبح زود وقت سحر (ترکمنی)

İRÇAL **ایرچال**

مربای انگور (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق آغدام ، آغداش ، آغسو ، باکو ، گوئی چای، کورده میر ، مینگه چئویر، اوغوز ، و سالتلی در آذربایجان شمالی)

..... **ایرکین یاغمور**

İRKİNYAĞMUR

بارانی که مداوم ببارد و چندین روز طول بکشد

İRƏRTİR **ایره رتیر**

صبح زود وقت سحر (ترکمنی)

İRƏMƏ **ایره مه**

زمین کاشته نشده و خام ، علفزار (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق

بوم ، وطن) + «آنو» یا «آنا» (نام یکی از خدایان ثلاثه سومریان ترک نژاد به معنی مسئول ، صاحب و سلطان آسمان) = «ایرانو» یا «ایرانا» این واژه به سرزمین ترکان باستان، که اولین ساکنان آن به شمار می آیند از سوی ترکان نامگذاری شده و این نام مقدس ترکی از بدو تمدن بشری که ترکان سومری بانی و بنیانگذار آن بشمار میآیند تا کنون نیز به حیات خود ادامه داشته و خواهد داشت. با توجه به تفسیر معانی دو بخش تشکیل دهنده واژه «ایرانو» و یا «ایرانا»، نام کشور «ایران» از سوی ترکان به معنی «سرزمین مادری» ، «زادگاه مادری» — سرزمین و مهد الهه «آنو» یا «آنا» (از خدایان ثلاثه ترکان) و همچنین به معنی «سرزمین خدا» نامگذاری و نامیده شده است.

İRANU **ایرانو**

سرزمین و مهد الهه «آنو» از خدایان ثلاثه سومریان ترک تبار ، همچنین نام حقیقی و درست سرزمین ایران که از سوی ترکان (ساکنین اولیه این دیار) نامگذاری شده است.

İRANUŞ **ایرانوش**

سرزمین و میهن «آنوش» ملکه قوم ترک نژاد «ماد» و همسر «آستیاک» آخرین سلطان

دارای رد و اثر عالی و چشمگیر	خانلار ، جبرائیل ، گوران بوی ، قازاخ ، ترتر، توووز، یئولاخ و زنگیلان در آذربایجان (شمالی)
İZGÜL ایزگول	İZAY ایز آی
گل نشان ، گل اثر ، دارای رد و اثری به زیبایی نقش گل	ماه نشان ، ماه اثر، دارای رد و اثری به زیبایی و روشنی ماه ، رد ماه
İZGÜN ایزگون	İZİNCİ ایز اینجی (ایزینجی)
نیکو ، زیبا	دُر نشان ، گوهر نشان ، گرانبها ، پر ارزش، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نیر بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «ایزنجی <i>izənci</i> » (ایزینجی ← ایزنجی)
İZGİZ ایزگیز	İZBAL ایزبال
رد و نشان اسرار آمیز	دارای نشان و اثری از عسل ، عسل نشان
İZİGÜL ایزینگول	İZBALKI ایزبالکی
گل اثر ، گل نشان ، دارای ردی چون نقش گل	دارای نشان و اثری از زیبایی ، براقیت و درخشندگی
İSBAYI ایسبایی	İZBÜRCİN ایزبورجین
زیبا ، قشنگ (از اصطلاحات و و واژه های گویش محلی منطقه «دربند» در آذربایجان (شمالی)	رد و نشان آهوی ماده ، اثر رد آهوی ماده
İSTƏKAY ایستک آی	İZPİNAR ایزپینار
ماه آرزو	رد و نشان آب چشمه
İSTƏKTAY ایستک تای	İZGELİ ایز گئلی
همچون آرزو	خوب و نیکو (ترکمنی)
İSTƏKQUŞ ایستک قوش	İZGEN ایز گئن
مرغ آرزو ، پرندۀ آرزو	
İSTƏKGÜL ایستک گول	
گل آرزو	
İSTƏKGİBİ ایستک گیبی	

isiG ايسیگ	مثل آرزو
..... عشق ، محبت	İSTƏMTAY ایستمتای
iŞKİLTAY ایشکیلَتای	همچون آرزو و خواهش
..... همچون وسوسه	İSTƏNÇTAY ایستنجَتای
iŞGİTİ ایشگیتی	همچون اراده و نیت
..... حریر ، پارچه ابریشم (ترکی باستان گوی تورک)	İSTENMİŞ ایستنمیش
iŞLƏR ایشلَر	 مُراد ، آرزو ، خواسته ، معشوق
..... خانم	İSTƏYİŞ ایسته ییش
iŞMARTAY ایشمارتای	 خواهش
..... همچون ایما و اشاره ای که با حرکات چشم و ابرو انجام می گیرد	İSTİANA ایستی آنا
iŞİ ایشی	 مادر خونگرم و پر محبت
..... شاهزاده خانم ، خاتون (ترکی باستان گوی تورک)	İSTİGÜL ایستی گول
iŞİLƏR ایشیلَر	 گل گرما بخش و پر مهر و محبت
..... خانم	İSTİQAN ایستیقان
iĞAL ایغال	 خونگرم و پر محبت
..... شبینم ، ژاله (ترکمنی)	İSDİL ایسدیل
iĞALLIQ ایغاللیق	 دریاچه بسیار کوچک ، برکه کوچک آب ، آب انبار (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «ماساللی» در آذربایجان شمالی)
..... بارانی ، هوای بارانی و برفی (ترکمنی)	İSLİOT ایسلی اوْت
iFÇİN ایفچین	 علف و گیاه بودار ، گیاه خوشبو (ترکمنی)
..... با سلیقه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق « بورچالی» و «خانلار» ،	İSLİGÜL ایسلی گول
	 گل خوشبو (ترکمنی)

رودخانه زولا تأمین می شود	«قازاخ» و «توؤوز» در آذربایجان شمالی)
ایلتوزمیش..... İLTÜZMİŞ	ایکاما..... İKAMA(İKƏMƏ)
نام همسر «کیخاتو» از سلاطین دوره ایلخانیان	نوعی ساز شبیه ساز عاشقهای ترک ، سازی شبیه قوپوز
ایلچه گول..... İLÇƏGÜL	ایکینجای..... İKİNCAY
گل زیبای منطقه ، گل محلات	دومین ماه ، ماه دوم سال
ایلدنیز..... İLDENİZ	ایکیندی..... İKİNDİ
از ایل ساحل نشینان دریا	دومین ، عصر، دم دمای غروب
ایلغیمتای..... İLGİMTAY	ایگده..... İGDƏ
همچون سراب و خیال	سنجد
ایلقیتال..... İLQİNTAL	ایگید آنا..... İGİDANA
شاخه درخت گز	مادر دلاور و سلحشور
ایلک آری..... İLKARI	ایلا..... İLA
اولین دختر پاک و پاکیزه (خطاب به بزرگترین دختر خانواده)	نام رودخانه ایست در سرزمین ترکستان که بر دو کرانه آن دو قبیله ترک یعنی یغما و تُخسی و طایفه ای از چگل ساکن گشتند و این رود در حکم جیحون سرزمین ترک است همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه شهرستان سلماس با نام و نگارش فعلی «اولق uləq (ایلا ← اوله ← اولق) این روستا در ۶ کیلومتری جنوب باختری سلماس قرار دارد . موقعیت این روستا جلگه ای و در کنار رود «زولا» قرار دارد آب و هوای آن معتدل و سکنه آن ترک می باشند ، آب این روستا از
ایلكوز..... İLKÖZ	
اولین جوهره ، اولین ذات و سرشت	
ایلکتال..... İLKTAL	
اولین شاخه گل و درخت (خطاب به بزرگترین دختر خانواده)	
ایلكجان..... İLKCAN	
خطاب به اولین فرزند : نخستین محبوب و عزیز	
ایلكسل..... İLKSEL	

İLGİTAL **ایلگیتال**

شاخهٔ محبت و علاقه

İLGİTAY **ایلگیتای**

همچون علاقه و محبت ، تمایل و رغبت

İLGİNÇTAY **ایلگینچتای**

همچون جذاب و گیرا ، جالب توجه

İLİ **ایلی**

مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «گوی چای» در آذربایجان
شمالی)

İMİR **ایمیر**

تداخل تاریکی و روشنایی (ترکی باستان:
اوغوزی)

İMİŞAĞAÇ **ایمیش آغاچ**

درخت میوه (ترکمنی)

İMİŞ **ایمیش**

میوه ، ثمر ، بار (ترکمنی)

İMİŞLİ **ایمیشلی**

باردار ، ثمردار ، بارور (ترکمنی)

İNAN **اینان**

شتر ماده (اسم فاعل از مصدر «اینله مک»)

İNCƏANA **اینجه آنا**

مادر ظریف و قشنگ

خطاب به اولین فرزند یا در موقع تولد
نوزادان دو قلو خطاب به اولین نوزاد که دنیا
می آید به معنی اولین سیل

İLKSƏN **ایلکسن**

تو اولین فرزند هستی

İLKUTLU **ایلکوتلو**

از ایل سعادتمند و فرخنده

İLKI **ایلکی**

نخستین ، اولین ، خطاب به اولین فرزند
خانواده (ترکی باستان گوی تورک)

İLKİZ **ایلکیز**

اولین رد و اثر، اولین نشانه

İLKİN **ایلکین**

اولین فرزند (در فرزندان دو قلو خطاب به
آنکه زودتر از دیگری به دنیا آمده ، او را
«ایلکین» خوانند)

İLKİNTAY **ایلکینتای**

فرزند اول خانواده ، اولین فرزند خانه

İLGA **ایلگا**

به ترتیب ، به نظم ، به نوبه (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی مناطق «بالاکن» و
«زاقاتالا» ی آذربایجان شمالی)

İLGÜN **ایلگون**

آفتاب ایل

اینجه بوئی.....	İNCEBOY
دارای قد و قامتی نازک و ظریف و قشنگ	
اینجه قال.....	İNCƏTAL
شاخهٔ ظریف و نازک	
اینجه تای.....	İNCETAY
همچون نازک و ظریف و قشنگ	
اینجه قال.....	İNCƏQAL
ظریف و قشنگ بمانی	
اینجه گوزه ل.....	İNCƏGÖZƏL
ظریف و زیبا	
اینجه یوره ک.....	İNCEYÜREK
نازک دل	
اینجه آنا.....	İNCİANA
مادر در گونه ، مادری گرانبها چون در و	
مروراید	
اینجه تال.....	İNCİTAL
شاخهٔ مروراید ، شاخه ای که بار و میوهٔ آن	
در و مروراید است .	
اینجه جان.....	İNCİCAN
تنی چون مروراید ، همچنین نام یکی از	
آبادیهای حومه شهرستان قوچان	
اینجه دانه.....	İNCİDANE
در دانه	
اینجه دیش.....	İNCİDİŞ
دارای دندانهای سپید ، زیبا و مرتب و ردیف	
چین	
اینجه ساتان.....	İNCİSATAN
در فروش ، مروراید فروش	
اینجه ساچان.....	İNCİSAÇAN
در افشان	
اینجه قال.....	İNCİQAL
همچو مروراید گرانبها و گرانقدر بمانی	
اینجه گوزه ل.....	İNCİGÖZƏL
مروراید زیبا	
اینجیتای.....	İNCİTAY
همچون مروراید و در	
اینجیر تای.....	İNCİRTAY
همچون میوهٔ انجیر	
اینجیل تای.....	İNCİLTAY
همچون در و مروراید ، در گونه	
اینجیلی.....	İNCİLİ
دارای در و مروراید	
اینچا بیل.....	İNÇABİL
کمر باریک (ترکمنی)	
اینچا.....	İNÇA
باریک ، نازک ، ظریف (ترکمنی)	
اینچال.....	İNÇAL
مربای توت (از اصطلاحات و واژه های	

گوش محل منطقه «شکی» در آذربایجان
(شمالی)

İNÇÖMEK اینچه منک

لاغر اندام (ترکمنی)

İNİ اینی

خواهر کوچکتر

İNİŞ اینیش

نشیب

İYEM اییه م

نیکویی ، زیبایی

İYİGÖZƏL اییی گۆزه ل

نیکو ، خوب و زیبا

OTAĞA اوتاغا

تاج ، جغه ، زیوری است ساده که از مقداری
پَر که به شکل خاصی رنگ آمیزی گردیده
درست میشود و دختران ترکمن آن را روی
کلاه هایشان می دوزند (ترکمنی)

OTAQA اوتاقا

تاج ، جغه ، دیهیم (ترکمنی)

OTLAK اوتلاک

علفزار ، گیاه زار

OTLUDAĞ اوتلوداغ

کوه پر علف و سبزه

OTLUKGÜL اوتلوک گول

گل چمنزار و علفزار

OTLUKAY اوتلوکای

ماه چمنزار و علفزار

OTLUKTAY اوتلوکتای

سبز و خرم همچون چمنزار و علفزار

OTLIĞÜLLİ اوتلی گوللی

دارای گل و گیاه (ترکمنی)

OTLIYƏR اوتلی یه ر

چراگاه (ترکمنی)

OCAR اوچار

نوعی گیاه ، علفزار (ترکمنی)

OÇMAQ اوچماق

O

او

OPALANA اوپال آنا

مادری چون عقیق قیمتی و گرانقدر

OPALĞIBİ اوپال گیبی

همچون عقیق ، مثل عقیق قیمتی و گرانبها

OPALAY اوپالای

ماه عقیق ، زیبا و مهوری عقیق مانند

OPALTAM اوپالتام

عقیق کامل و حقیقی ، عقیق خالص و تمام

OPALTAY اوپالتای

همچون سنگ قیمتی ، همچون عقیق

OPALSEL اوپالسل

سیل عقیق ، سیلی از سنگهای قیمتی و

عقیق

OPALGÜL اوپالگول

گل عقیق ، گل قیمتی و گرانبها چون عقیق

OTYALI اوت یالی

زرنگ و فرز (ترکمنی)

ORATAY **اُوراتای**

صاف و روان همچون رود « اُورا » جاری در
ترکستان

ORAÇA **اُوراچا**

آلاچیق (ترکمنی)

ORARA **اُورارا**

جای دور (ترکمنی)

ORAZBİBİ **اُوراز بی بی**

خانم محترمه ای که در ماه رمضان متولد
شده است (ترکمنی)

ORAZBİKE **اُوراز بیکه**

زن محترمه ای که در ماه رمضان متولد شده
است

ORAZTƏÇ **اُوراز تآچ**

کسی که علائمی در صورت داشته همچنین
در ماه رمضان بدنیا آمده باشد (ترکمنی)

ORAZDURSUN **اُوراز دورسون**

خطاب به کسی که در ماه رمضان به دنیا
آمده باشد گویند : زنده و باقی بماند
(ترکمنی)

ORAZŞƏKƏR **اُوراز شکر**

شکر ماه رمضان (ترکمنی)

ORAZGÖZƏL **اُوراز گُزه ل**

زیبایی که در ماه رمضان به دنیا آمده است

بهشت ، جنت ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان آتش بیک بخش سر
اسکند حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی
«اشمق» **eşmaq** (اُچماق ← اُشماق ←
اُشماق ← ائشَمَق ← اشمَق)

OXŞAQU **اُوخشاقو**

عروسک

ODAL **اُودال**

آتش سرخ

ODAY **اُودای**

مثل آتش گرم، پاک و مقدس و همچو ماه
زیبا و روشن، آتش ماه

ODATAY **اُوداتای**

در گرمی و روشنی مثل آتش

ODTAY **اُودتای**

گرم و روشن چون آتش

ODKUT **اُودکوت**

آتش پاک و مقدس

ODĞİBİ **اُودگیبی**

همچو آتش ، مثل آتش گرم، پاک و مقدس

ODYALI **اُودیالی**

زرنگ و فرز (ترکمنی)

OZĞUÇ **اُوزغوج**

شعله آتش

(ترکمنی)

اؤراز نابات ORAZNABAT

نبات و شیرینی ماه رمضان (ترکمنی)

اؤراز توواک ORAZTUVAK

زن با حیا و محبّه ای که در ماه رمضان
بدنیا آمده (ترکمنی)

اؤراز گول ORAZGÜL

گل ماه رمضان (ترکمنی)

اؤراگینا ORAGINA

نام خاتون «کاراوهله گو» که در سالهای
۱۲۶۱ - ۱۲۴۲ بر سرزمین خاندان
«چاغاتای» حکمرانی مینمود .

اؤران ORAN

متناسب ، موزون

اؤرانا ORANA

مادر شهر ، مادر شهری

اؤرای ORAY

ماهی که بر شهر تابد ، ماه شهر

اؤرتابوی ORTABOY

میان قد ، میانه اندام

اؤرتابوی ORTABOY

میانه اندام ، دارای قد متوسط

اؤرتاتال ORTATAL

شاخه میانی و وسط (خطاب به دختر وسط

(خانواده)

اؤرتاسیا ORTASYA

وطن و سرزمین مادری ترکان ، سرزمین آبا و
اجدادی ترکان که همانا آسیای میانه می
باشد

اؤرتاناز ORTANAZ

دختر وسط خانواده (ما بین بزرگ و کوچک)
که ناز و زیباست

اؤرتانجا ORTANCA

فرزند وسطی ، فرزندى که ما بین فرزند
بزرگ و کوچک بدنیا آید

اؤرتگی ORTGİ

روپوش حجاب (ترکمنی)

اؤرگول ORGÜL

گل شهر

اؤرماق ORMAQ

درو و برداشت محصول (ترکمنی)

اؤرنای ORNAY

بجا بدنیا آمده ، تثبیت شده ، مقیم شده ،
اقامت گزیده (ترکمنی)

اؤروم ORUM

هیمه ، انبوه ، پشته (ترکمنی)

اؤرون بی بی ORUNBİBİ

در مقام و منزلت خانم های محترمه

- OĞLAĞU** **اوغلاغو** (ترکمنی)
کسی که در خانواده و محیطی که فراوانی و وفور نعمت باشد بزرگ و تربیت شده است
- OĞUZANA** **اوغوز آنا**
مادری از ترکان اوغوز
- OĞULBERDİ** **اوغول بُردی**
خدایند این فرزند را به ما عطا فرمود (ترکمنی)
- OĞULBERSİN** **اوغول بُرسین**
به ما فرزند دهد ، صاحب فرزند شود ، بچه دار شود (ترکمنی)
- OĞULBACI** **اوغول باجی**
فرزندی که خواهر است ، فرزند دختر (ترکمنی)
- OĞULBADAM** **اوغول بادام**
فرزند شیرین چون مغز بادام (ترکمنی)
- OĞULBAŞI** **اوغول باشی**
سرآمد و بزرگ فرزندان (خطاب به اولین فرزند خانواده) (ترکمنی)
- OĞULBALLI** **اوغول باللی**
فرزند شیرین و عسلی (ترکمنی)
- OĞULBAYRAM** **اوغول بایرام**
فرزندی که در روز عید دنیا آمده است (ترکمنی)
- ORUNBIKE** **اورون بیکه**
در مقام و منزلت یک زن محترمه (ترکمنی)
- ORUNDURSUN**
در مقام و منزلت عالی باقی بماند (ترکمنی)
- ORUNGÖZƏL** **اورون گۆزه ل**
در مقام و منزلت یک زن زیبا ، زیبای عالی مقام (ترکمنی)
- ORUNGÜL** **اورون گول**
در مقام و منزلت گُل (ترکمنی)
- ORUNÇAK** **اورونچاک**
امانت
- ORUNLI** **اورونلی**
بلند پایه (ترکمنی)
- OSLANMAYAN** **اوسلانمایان**
بدون انتظار (ترکمنی)
- OĞRAĞ** **اوغراغ**
قصد ، نیت ، اراده
- OĞRİN** **اوغرین**
پنهان ، مخفی (ترکمنی)
- OĞŞARGÜL** **اوغشار گول**
گل می بوسد ، بوسه گل ، شبیه گل است (ترکمنی)

OĞULXAL **اوغول خال**

فرزند خالدار (ترکمنی)

OĞULXALLI **اوغول خاللی**

فرزند خالدار (ترکمنی)

OĞULDATLI **اوغول داتلی**

فرزند با مزه و دلچسب (ترکمنی)

OĞULDURAN **اوغول دوران**

فرزند پا برجا و زنده (ترکمنی)

OĞULDURDI **اوغول دوردی**

فرزندم زنده و باقیست (ترکمنی)

..... **اوغول دورسون**

OĞULDURSUN

فرزندم زنده و باقی بماند (ترکمنی)

OĞULDÜRLİ **اوغول دورلی**

فرزند منحصر بفرد (ترکمنی)

OĞULDOLAN **اوغول دولان**

خطاب به آخرین فرزند دختر خانواده که

خواهان پسر هستند گویند : فرزندم برگرد

(ترکمنی)

OĞULSÜLGÜN .. **اوغول سولگون**

فرزند زیبا چون قرقاول (ترکمنی)

OĞULSONA **اوغول سونا**

فرزند زیبا چون قو (ترکمنی)

OĞULŞAT **اوغول شات**

OĞULBƏGƏNÇ **اوغول بگنچ**

فرزندى که مایه شادی و خوشحالی است

(ترکمنی)

OĞULBOLDİ **اوغول بوئدی**

فرزند بدنیا آمد (ترکمنی)

OĞULBİBİ **اوغول بی بی**

فرزندى که در آینده به هنگام بزرگ شدن

خانم محترمه ای خواهد شد (ترکمنی)

OĞULBİKE **اوغول بیکه**

فرزندى که در آینده زن محترمه ای خواهد

شد (ترکمنی)

OĞULTƏÇ **اوغول تآچ**

فرزندى که در صورت او علامت و نشانی

هست (ترکمنی)

OĞULTAĞAN **اوغول تاغان**

فرزندى که نذر و نیاز و اجاق او را به ما

ارزانی داشته (ترکمنی)

OĞULTUVAK **اوغول توواک**

فرزند با حیا و با عفت (ترکمنی)

OĞULCAN **اوغول جان**

فرزند عزیز و دلبنده (ترکمنی)

OĞULCƏRƏN **اوغول جَرَه ن**

فرزند آهو مانند ، فرزند زیبا چون آهو

(ترکمنی)

OĞULMARAL..... **اوغول مارال**

فرزند زیبا چون آهو و غزال (ترکمنی)

OĞULMAYA..... **اوغول مایا**

فرزند زیبا چون ماده شتر سپید (ترکمنی)

OĞULMAYSA..... **اوغول مایسا**

فرزند مزرعه (ترکمنی)

OĞULMİVƏ..... **اوغول میوه**

فرزندی که میوه و ثمره خانواده است

(ترکمنی)

OĞULNABAT..... **اوغول نابات**

فرزندی که شیرین چون نبات است

(ترکمنی)

OĞULNAR..... **اوغول نار**

فرزند زیبا چون انار (ترکمنی)

OĞULNƏZİK..... **اوغول نازیک**

فرزند ظریف و قشنگ (ترکمنی)

OĞULNUR..... **اوغول نور**

فرزند نورانی و روشن صفت ، منور (ترکمنی)

OQULSANAR..... **اوقول سانار**

به گمان و وهم پسر بچه بود، در رویای پسر

بچه بود (ترکمنی)

OQULGEREK..... **اوقول گره ک**

پسر لازم است ، فرزند پسر خواهیم

(ترکمنی)

فرزند شاد و شادی آور (ترکمنی)

OĞULŞƏKƏR..... **اوغول شکر**

فرزند شیرین چون شکر (ترکمنی)

OĞULŞƏNİK..... **اوغول شنیک**

فرزند شادی آور و مسرور، فرزند شادی و

سرور (ترکمنی)

OĞULŞİRİN..... **اوغول شیرین**

فرزند شیرین (ترکمنی)

OĞULTAVUS..... **اوغول طاووس**

فرزندی زیبا چون طاووس (ترکمنی)

OĞULKƏYİK..... **اوغول که ییک**

فرزند آهو مانند ، فرزند زیبا چون آهو

(ترکمنی)

OĞULGÖZƏL..... **اوغول گوزه ل**

فرزند زیبا و قشنگ (ترکمنی)

OĞULGƏRƏK..... **اوغول گره ک**

پسر لازم بود (ترکمنی)

OĞULGƏLDİ..... **اوغول گلدی**

فرزند بدنیا آمد ، فرزند زاده شد (ترکمنی)

OĞULGÜL..... **اوغول گول**

فرزند زیبا و قشنگ چون گل (ترکمنی)

OĞULMENGLİ..... **اوغول منگلی**

فرزند خالدار (ترکمنی)

OLGUNGÜL اؤلگون گول	OQULI اوقولی
گل کامل و بالغ ، گل شکفته شده	تحصیل کرده ، درس خوانده ، با سواد (ترکمنی)
OLGUNAY اؤلگونای	OKŞAM اوکشام
ماه کامل و پر	نوازش ، نوازیدن ، ناز کردن
OLGUNTAM اؤلگونتام	OKŞAMA اوکشاما
رسیده و بالغ کامل ، تماما“ رسیده و کامل	نوازش
OLGUNTAY اؤلگونتای	OKŞAYAN اوکشایان
همچون دختری بالغ و کامل	نوازنده ، محبت کننده (ترکی آناتولی)
OLGUNSEL اؤلگونسنل	OKŞAYIŞ اوکشایش
سیل بزرگ و بسیار پر آب ، سیل کامل و بسیار بزرگ	نوازش
OLGUNKAN اؤلگونکان	OLÇUM اؤلچوم
از نسلی بالغ و رشید	ماهر ، زبردست ، استادکار
OLUTGÜL اؤلوت گول	OLGAÇ اؤلگاچ
رویای گل ، گل رویایی	رسیده ، بالغ ، کامل
OLUTGİBİ اؤلوت گیبی	OLGUTAY اؤلگوتای
همچو یک رویا	همچون یک واقعه و رخداد
OLUTANA اؤلوتانا	OLGUKUT اؤلگوکوت
مادر رؤیایی ، رؤیای مادر	واقعه و رویداد مقدس ، حادثه و رخداد مقدس
OLUTAY اؤلوتای	OLGUGİBİ اؤلگوگیبی
ماه رؤیایی ، رؤیای ماه	مثل یک حادثه و رویداد ، همچو یک رخداد و واقعه
OLUTSEL اؤلوتسنل	OLGUNANA اؤلگون آنا
سیل رؤیا ، سیلی از رؤیا	

آبادیهایی دهستان مغان بخش گرمی
شهرستان اردبیل

اوماي OMAY

مورد پسند ، دوست داشتنی

اومچا OMÇA

قسمت کلفت و ضخیم تنه درخت (ترکمنی)

اومرا OMRA

نوعی نقش سوزن دوزی (ترکمنی)

اومماسئز OMMASEZ

بیش از حد (ترکمنی)

اونات آنا ONATANA

مادر خوش رفتار و خوش اخلاق ، مادر
راستگو و درستکار

اوناتای ONATAY

زیبا روی خوش اخلاق، راستگو و درستکار ،
ماه راستی و درستی ، زیبای راستگو و
درستکار

اوناتکان ONATKAN

از نسلی راستگو و درستکار

اونار آی ONARAY

ماه شرف و حرمت ، مهروی شریفه و محترمه

اونارتال ONARTAL

شاخه شرف و حرمت

اونارتام ONARTAM

اولوش گیبی OLUŞGİBİ

همچو هستی و بودن

اولوشانا OLUŞANA

مادر هستی

اولوشای OLUŞAY

ماه هستی و بودن، ماه هستی و زندگی

اولوشتال OLUŞTAL

شاخه هستی و زندگی

اولوشتام OLUŞTAM

هستی کامل و تمام

اولوشتای OLUŞTAY

همچون هستی و زندگی

اولوشسل OLUŞSEL

سیل هستی

اولوشکوت OLUŞKUT

هستی پاک و مقدس

اولوشگول OLUŞGÜL

گل هستی و زندگی

اولوغوما OLOĞOMA

ملکه معظم، مادر معظم و بزرگ منزلت

اوم آسلان (اوماسلان).....

OMASLAN

شیر ماده ، شیر مادر، همچنین نام یکی از

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
ینگجه بخش مرکزی شهرستان سراب با نام
و نگارش فعلی «آنگیز *angiz*» (اونگ قیز ←
اونگیز ← آنگیز)

ONGŞUQ **اونگشوق**

زندگانی ، حیات (ترکمنی)

ONGĞUN **اونگنون**

مبارک ، خجسته (ترکمنی)

ONGU **اونگو**

سلامتی ، سعادت و خوشبختی

ONGUNANA **اونگون آنا**

سمبل مادران ، مادر نمونه و ممتاز

ONGUNKUT **اونگون کوت**

سمبل پاکی و قداست

ONGUNAY **اونگونای**

سمبل ماه و زیبایی، مهر و زیبای شادکام و
خوشبخت

ONGUNTAL **اونگونتال**

شاخه پر بار و پر حاصل ، شاخه بی نقص و
سالم، شاخه خوشبختی و شادکامی

ONGUNTAM **اونگونتام**

سمبل کامل و تمام عیار ، کاملاً" بی عیب و
نقص

ONGUNSEL **اونگونسل**

آکنده از شرف و حرمت ، کسیکه وجودش
تماماً" شرف و حرمت است

ONARTAY **اونارتای**

همچون دختری با شرف و با حرمت

ONARSEL **اونارسئل**

سیلی از شرف و حرمت

ONARKAN **اونارکان**

از نسلی با شرف و محترم

ONARKUT **اونارکوت**

شرف و حرمت پاک و مقدس

ONARGÜL **اونارگول**

گل شرف و حرمت ، گل شریفه و محترمه

ONAYTAL **اونایتال**

شاخه برازنده و شایسته

ONAYTAM **اونایتام**

کاملاً" برازنده و شایسته

ONAYSEL **اونایسل**

سیلی از برازندگی و شایستگی

ONAYKAN **اونایکان**

از نسلی برازنده ، شایسته و مناسب

ONĞUN **اونغون**

مبارک ، خجسته (ترکمنی)

ONGQIZ **اونگ قیز**

دختر خوب و نیک ، دختر نیکو و مناسب ،

OVATAY اوواتای

همچون دشت سرسبز و جلگه پهن‌آور

OVACUQ اوواجوق

جلگه و دشت کوچک ، همچنین مشابه نام

یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان

ماکو با نام و نگارش «آواجیق» *avaciq*

OVADANTAÇ اووادان تاچ

تاج زیبا و قشنگ (ترکمنی)

..... اووادان گوزه ل

OVADANGÖZƏL

زیبای زیبا (ترکمنی)

OVASEL اوواسئل

سیل جاری در دشت و جلگه

OVSUNKUT اووسون کوت

سحر و افسون مقدس

OVSUNAY اووسونای

ماه سحر و افسون شده ، سحر و افسون ماه

OVSUNTAL اووسونتال

شاخه سحرآمیز ، شاخه افسون و سحر

OVSUNTAY اووسونتای

همچون سحر و جادو ، افسون

OVSUNGÜL اووسونگول

گل سحر و افسون شده ، سحر و افسون ماه

سمبل سیل و فراوانی ، بسیار شادکام و

خوشبخت

ONMASEL اونما سئل

سیلی از فلاح و رستگاری

ONMATAL اونماتال

شاخه فلاح و رستگاری ، شاخه نجات

ONMATAM اونماتام

نجات و رستگاری کامل ، کاملاً رستگار شده

ONMATAY اونماتای

همچو فلاح و رستگاری

ONMAKAN اونماکان

از نسلی رستگار و به فلاح رسیده

ONMAGÜL اونماگول

گل فلاح و رستگاری ، گل نجات

ONURANA اونور آنا

مادر با حیثیت و با شخصیت ، مادر شریف

ONUNCAY اونونجای

دهمین ماه ، ماه دهم سال

OVSUNTAM اووسونتام

سحر و افسون کامل ، آکنده از سحر و افسون

OVATAM اوواتام

دشت و جلگه کامل ، دشت و جلگه تمام

سرسبز

اویماق یک قبیله کوچک و یا بهتر بگوییم
یک اجتماع خانوادگی بوده است. اعضا یک
اویماق بایستی متعلق به یک دسته خویشاوند
باشد ، اویماق به مغولی معنی ، تجمع
چیزهای نزدیک بهم و مربوط به هم را
میدهد. اویماق معرف یک دسته خانواده
خویشاوند نزدیک و یک قبیله کوچک بوده
که افراد ایلات مختلف را نیز بخود راه میداد
ولی اصل و نسب همه می بایستی به فرد
واحدی منتهی میشد ، شکل قدیمی اویماق
در نزد «قالمیق - اویرات»های ولگا بخوبی
حفظ گردیده و تا نیمه دوم قرن ۱۹ همچنان
وجود داشته است ، وحدت ارضی مهمترین
اصل اویماق می باشد بدین معنی که اویماق
مالک یک زمین صحرا گردی می باشد و
دسته ایکه فاقد این زمین باشند نمی توانند
بنام اویماق خوانده شوند (ترکی مغولی)

اویوک..... **OYUK**

خیال ، وهم (ترکی باستان : اوغوزی)

اؤوشون..... **OVŞUN**

برآق ، رنگ برنگ شدن (ترکمنی)

اؤووش..... **OVUŞ**

شکاری ، مرغ شکاری (ترکمنی)

اویاتای..... **OYATAY**

همچون دختری زیبا و ظریف

اویاق..... **OYAQ**

بیدار

اویتاق..... **OYTAQ**

زمین نسبتاً پست (ترکمنی)

اویتون..... **OYTUN**

مقدس و خجسته

اویراق..... **OYRAQ**

زمین نسبتاً پست (ترکمنی)

اویلیق..... **OYLEQ**

زمین پست و هموار (ترکمنی)

اویلوک..... **OYLUQ**

زمین پست ، همچنین نام محلی است در
سرزمین ترکمن صحرا و روپوش نمدی بدون
آستین چوپانها را نیز گویند (ترکمنی)

اویماق..... **OYMAQ**

قبیله ، طایفه ، دودمان ، درمغولستان قرون
وسطی یک دسته خویشاوند که در سرزمینی
کوچ می کردند اویماق نامیده میشدند .

همچون چهچه و آواز بلبل

ÖTÜŞAY **اؤتوشای**

زیبا روی و مهروی چهچه زن و آوازه خوان

ÖTÜŞTAM **اؤتوشتام**

کاملاً راج و بسیار بازار گیر ، آکنده از

چهچه و آواز

ÖTÜŞKAN **اؤتوشکان**

همچو بلبل بسیار چهچه کنان

ÖTÜK **اؤتوک**

حکایه ، نقل واقعه

ÖTÜNÇ **اؤتونچ**

خواهش ، آرزو (ترکی باستان گوی تورک)

ÖTİNÇ **اؤتینچ**

حسرت (ترکی ازبکی)

ÖDƏBİBİ **اؤده بی بی**

کسیکه توانایی و لیاقت یک خانم محترمه را

دارا باشد (ترکمنی)

ÖDƏBİKE **اؤده بیکه**

کسیکه توانایی و لیاقت یک زن محترمه را

دارا باشد (ترکمنی)

ÖDƏGÜL **اؤده گول**

عین گل ، عوض کننده گل ، کسیکه لیاقت

گل بودن را دارا باشد (ترکمنی)

ÖDÜNC **اؤدونچ**

Ö

اؤ

ÖPƏRGÜL **اؤپه رگول**

گل بوس ، بوسه گل ، شبیه گل است

(ترکمنی)

ÖTKÜNÇ **اؤتکونچ**

حکایه ، روایت

ÖTGER **اؤتگئر**

جذاب (ترکمنی)

ÖTENAY **اؤتن آی**

زیبا روی و ماه آوازه خوان

ÖTENGÜL **اؤتن گول**

گل زیبای آوازه خوان

ÖTEN **اؤتن**

مترنم ، آوازه خوان و ترنم کننده

ÖTÜŞGÜL **اؤتوش گول**

زیبا گل چهچه زن و آوازه خوان

ÖTÜŞGİBİ **اؤتوش گیبی**

ÖRGÜTAM	اۋرگوتام	خواهش ، آرزو (ترکی باستان گۆی تورک)
	تمام زلف ، تمام گیسو ، گیسوی کاملاً به هم بافته	اۋذروم(اۋیروم)
ÖRGÜTAY	اۋرگوتای	ÖZRÜM(ÖYRÜM)
	همچون زلف یا گیسوی بهم بافته	منتخب و گلچین
ÖRGÜÇ	اۋرگوج	ÖREŞ
	گیسوی بافته	اۋرئش
ÖRGÜSEL	اۋرگوسئل	چرا بردن و چرانیدن گوسفندان (ترکمنی)
	سیلی از گیسوی به هم بافته	ÖRA
ÖRGÜGÜL	اۋرگوگول	چراگاه (ترکمنی)
	زیبا گلی که گیسوانش به هم بافته است	ÖRANYUQA
ÖRGÜNAZ	اۋرگوناز	اۋران یوقا
	دختری با گیسوان ناز به هم بافته	ظریف و نازک (ترکمنی)
ÖRMƏ	اۋرمه	ÖRTÜK
	بافته ، گیسوی بافته شده	اۋرتوک
ÖRƏ	اۋره	حجاب ، روپوش (ترکمنی)
	چراگاه ، علفزار (ترکمنی)	ÖRTÜNCA
ÖRƏTƏÇ	اۋرە تاج	اۋرتونجا
	تاج مرتع ، تاج چراگاه (ترکمنی)	روپوش نمدی (ترکمنی)
ÖRƏZƏ	اۋره زه	ÖRTİ
	آرزو ، هوس (ترکمنی)	اۋرتی
ÖRƏGÜL	اۋره گول	روپوش ، حجاب (ترکمنی)
	گل چراگاه ، گل مرتع (ترکمنی)	ÖRCÜK
ÖRƏMENGLİ	اۋره منگلی	اۋرجوک
		گیسوی بافته (ترکی باستان : اوغوزی)
		ÖRKÜÇ
		اۋرکوج
		موج
		ÖRGƏN
		اۋرگن
		کمند (ترکی باستان : اوغوزی)
		ÖRGƏ
		اۋرگه
		بزک ، زینت

ÖRİYƏR.....	اوری یه ر.....	زیبای خالدار مرتع (ترکمنی)
ÖRİK.....	اوریك.....	اۆره ن گول.....
ÖZARİ.....	اۆز آری.....	گل سپید
ÖZANT.....	اۆز آنت.....	اۆرۈش آنا.....
ÖZAYTAN.....	اۆز آیتان.....	مادر صحرا
ÖZAYDIN.....	اۆز آیدین.....	اۆرۈش ناز.....
ÖZBƏKANA.....	اۆز بک آنا.....	ناز و قشنگ صحرا
ÖZPƏTƏK.....	اۆز پته ک.....	اۆرۈشسل.....
ÖZPINAR.....	اۆز پینار.....	سیل جاری شده در مرتع و چراگاه
		اۆرۈك ساچ.....
		گیسوی بهم بافته شده
		اۆرۈكتای.....
		همچون رشته گیسوی بهم بافته
		اۆرۈكسل.....
		سیلی از رشته گیسوی بهم بافته
		اۆرۈكناز.....
		دختری با گیسوان ناز و قشنگ بهم بافته
		اۆرۈلمۈش.....
		بافته
		اۆرۈمساچ.....
		گیسو بافته (ترکمنی)
		اۆری.....
		چمنزار و علفزار ، مرتع و چراگاه (ترکمنی)

ÖZGÜTAL.....اؤز گوتال

شاخه ویزه و منحصر بفرد

ÖZGÜTAM.....اؤز گوتام

تمام ویزه ، تماما“ منحصر بفرد

ÖZGÜTAY.....اؤز گوتای

همچون فرد منحصر بفرد و ویزه

ÖZGÜRANA.....اؤز گور آنا

مادر آزاد و مستقل ، مادر آزاده و حر

ÖZGÜKAN.....اؤز گوکان

از نسلی منحصر بفرد

ÖZGÜGÜL.....اؤز گوگول

گل منحصر بفرد ، گل ویزه و مخصوص ، گل ممتاز

ÖZGÜLAY.....اؤز گولای

دختر زیبا همچو ماه که وجودش آکنده از گل است

ÖZGÜLTAY.....اؤز گولتای

همچون درّه پر از گل ، همچون گل اصیل و حقیقی

ÖZGÜNTAL.....اؤز گون تال

شاخه منحصر به فرد

ÖZGÜNAY.....اؤز گونای

ماه بی همتا و بی نظیر ، ماه بسیار زیبا

ÖZGÜNTAY.....اؤز گونتای

ÖZTUNAاؤز تونا

کسیکه جوهر وجودش چون رود دن پاک و روان باشد

ÖZDƏŞANAاؤز ده ش آنا

مادر صمیمی و محترم

ÖZSELENاؤز سلئن

بستر حقیقی سیل ، فراوانی حقیقی

ÖZSEVİ.....اؤز سوی

عشق حقیقی ، عشق راستین و واقعی

ÖZSƏL.....اؤز سل

در رابطه با اصل و و ماهیت

ÖZKUT.....اؤز کوت

دختر مبارک و خجسته ، خوش یمن ، دختری که جان و وجودش آکنده از خجستگی ، فرخندگی و میمنت است

ÖZKUTAY.....اؤز کوتای

دختر فرخنده و خجسته زیبا چون ماه

ÖZGEN.....اؤز گئن

مستقل ، آزاد و رها

ÖZGÖNÜLاؤز گونول

از ته قلب و وجود

ÖZGÜAY.....اؤز گوای

ماه و زیبای منحصر به فرد ، زیبای ویزه و ممتاز

ÖZLÜTAM **اؤزلوتام**

آکنده از بار و محتوا ، پر جوهر و پر محتوای
تمام عیار ، کاملاً" مایه دار

ÖZLÜTAY **اؤزلوتای**

همچون فردی پر جوهر ، پر محتوا و دارای
اصل و نسب

ÖZLÜKAN **اؤزلوکان**

از نسلی پر جوهر و دارای اصل و نسب

ÖZLÜGÜL **اؤزلوگول**

گل پر جوهر و پرعصاره ، گل با اصالت

ÖZMUT **اؤزموت**

کسیکه در جان و وجود و ذاتش سعادت و
خوشبختی باشد ، آنکه سعادت و نیکیبختی
آورد

ÖZMİSK **اؤزمیسک**

مُشک ناب ، مُشک خالص و اعلا (ترکی
آناطولی)

ÖZNAZ **اؤزناز**

دختری که تمام وجودش آکنده از ناز و
عشوه باشد

ÖZƏLANA **اؤزه ل آنا**

مادر هنرمند و چیره دست

ÖZƏN **اؤزه ن**

خواهش ، هوس

همچون فرد منحصر به فرد و ممتاز

ÖZGÜNƏŞ **اؤزگونش**

دختری چون آفتاب ، دارای باطن و درونی
روشن و منور چون آفتاب

ÖZGÜNEL **اؤزگونل**

کسی که دارای دستانی بسیار زیبا است

ÖZLER **اؤز لر**

در حسرت دیدار ، در حسرت وصال

ÖZLƏK **اؤزلک**

قسمت پر بار و حاصلخیز زمین زراعی ،
نیروی مافوق الطبیعه

ÖZLƏN **اؤزلن**

از بهر دیدارت دیگران را به شوق آور ، کاری
کن و طوری باش که در حسرت دیدار تو
باشند

ÖZLƏNƏN **اؤزله نن**

کسیکه در حسرت او باشند ، کسیکه حسرت
اورا کشند

ÖZLÜAY **اؤزلوآی**

ماه و زیبای پر جوهر و پر محتوا ، زیبای با
اصالت و مایه دار

ÖZLÜTAL **اؤزلوتال**

شاخهٔ پر جوهر و پر محتوا ، شاخهٔ مایه دار و
با اصل و نسب

ÖZÜKاؤزوک	ÖZƏNAYاؤزه ن آی
گودال آب ، برکه و تالاب ، لقب و عنوانی برای زنان در ترکی باستان	ماه طلب شده ، ماه خواسته شده ، در هوس ماه
ÖZÜNاؤزون	ÖZƏNGÜLاؤزه ن گول
شعر ، به زیبایی شعر	گل محبت
ÖZİPEKاؤزیپک	ÖZƏNNİRاؤزه ن نیر
کسی که وجودش همچو ابریشم است	کسی که با ذوق و شوق و هوس وافر به نحو احسن کار را انجام دهد
ÖZYURTاؤزیورت	ÖZƏNMIŞاؤزه نمیش
سرزمین آبا و اجدادی ، موطن اصلی	کسی که او را خداوند در کمال نهایت خلق نموده است
ÖSERاؤسر	ÖZÜGÖZƏLاؤزو گوژه ل
وزیدن و وزش باد (ترکمنی)	دارای ذات و سرشت زیبا ، دارای وجود و جوهری زیبا ، زیبا سرشت
ÖSÜMLİKاؤسوملیک	ÖZVERİاؤزوئری
نیاتات (ترکمنی)	کسی که در راه آرمان و عقیده اش از بسیاری منافع شخصی خویش چشم ببوشد
ÖKÜNاؤکون	ÖZÜTAYاؤزوتای
انبوهی از گل جمع آوری شده در یکجا	ماه منتخب
ÖKÜNDİاؤکوندی	ÖZÜTGÜLاؤزوتگول
فخر و مباهات کننده	چکیده گل ، عصاره گل ، گل منتخب
ÖGETاؤگت	ÖZÜKSUاؤزوک سو
خوب ، نیکو ، مناسب ، زیبا و برازنده	رودی که از دره های بزرگ سرچشمه گرفته جاری شود
ÖGÜRاؤگور	
رمه و دسته ای از حیواناتی چون گوزن و آهو ، رمه آهوان	
ÖLKAاؤلکا	
دیار ، سرزمین محل اقامت (ترکمنی)	

ÖNGÜN.....اۋنگۈن

یک روز مانده به عید ، روز قبل از عید ، روز
عرفه

ÖNELTAY.....اۋئل تاي

مثل یک وعده ، وعده گونه

ÖNƏMAY.....اۋنم آي

ماه و زیبای پر اهمیت

ÖNƏMGÜL.....اۋنم گول

گل مهم و پر اهمیت

ÖNÜM.....اۋنوم

میوه ، بار ، ثمر (ترکمنی)

ÖNİZ.....اۋنیز

(خطاب به اولین فرزند خانواده) رد و اثر
نخست ، اولین اثر، اولین نشانه

ÖVSUN.....اۋوسون

شعله الوان (ترکمنی)

ÖVŞUN.....اۋوشون

پیشین ، اولین (ترکمنی)

ÖVGÜTAM.....اۋوگوتام

آکنده از مدح و ثنا ، آکنده از حمد و ستایش

ÖVGÜTAY.....اۋوگوتاي

مدح و ثنا گونه ، ستایش وار

ÖVGÜSEL.....اۋوگوسئل

ÖLKƏY.....اۋلکه آي

ماه و زیبای وطن ، ماه میهن

ÖLMƏZANA.....اۋلمز آنا

مادر جاوید و همیشه زنده

ÖLMƏQAL.....اۋلمه قال

همچنان زنده و پایدار بمانی

ÖLMƏ.....اۋلمه

نمیر ، نمیری

ÖLƏNGLİK.....اۋلنگ ليک

چمنزار ، مرتع (ترکمنی)

ÖNEY.....اۋنئي

پیشگام ، پیشتاز

ÖNASYA.....اۋناسيا

وطن دوّم ترکان یعنی آسیای پیشین یا

صغیر ، محل تجمع و سکونت خیل عظیمی

از ترکان جهان که عبارت است از حوزه

اطراف دریای سیاه

ÖNDƏMƏK.....اۋنده مک

اشارت با چشم و ابرو (ترکمنی)

ÖNGÜK.....اۋنگوک

منگوله ای که بر نوک مټکا و بالش ها جهت

تزیین درست کنند

ÖNGÜLTAY.....اۋنگولتاي

همچون گل برتر و بی همتا

ÖVÜL اؤوول

فخر کن . افتخار کن

ÖVÜN اؤوون

فخر کن ، افتخار کن

ÖVÜNÇTAY اؤوونچتای

افتخار گونه ، همچون فخر و مباحات و سرافرازی

ÖVÜNÇSEL اؤوونچسل

سیل فخر و افتخار ، سیلی از مباحات و سرفرازی

ÖYOZAR اوی اؤزار

خانه و کاشانه ، خانواده (ترکمنی)

ÖYİŞİK اوی ایشیک

خانه و کاشانه ، خانواده (ترکمنی)

ÖYKÜTAY اویکوتای

حکایت وار ، حکایت گونه ، همچون یک حکایه

ÖYSÜN اویسون

دام و تله ای به شکل لانه پرندگان که از چوب و برگ ساخته میشود (ترکمنی)

..... اویه رهک

ÖĞƏRƏK(ÖYƏRƏK)

تحسین آمیز

ÖYÜT(ÖĞÜT) اویوت

سیلی از مدح و ثنا ، سیلی از حمد و ستایش

ÖVGÜL اؤوگول

فخری ، قابل فخر نمودن

ÖVGÜN اؤوگون

قابل فخر

ÖVMETAY اؤومه تایی

همچون مدیحه ، حمد، ثنا گونه

ÖVMƏSEL اؤومه سئل

سیلی از حرمت و احترام ، سیلی از مدیحه و ثنا

ÖVMƏGÜL اؤومه گول

گل زیبای ستایش آمیز

ÖVUT اؤووت

نصیحت ، پند و اندرز (ترکمنی)

ÖVÜŞAY اؤووشای

ماه و زیبای فخر آمیز ، ماه افتخار و بالندگی

ÖVÜŞTAM اؤووشتام

سرشار از فخر و بالندگی ، سرتا پا فخر و افتخار

ÖVÜŞTAY اؤووشتای

همچون فخر و بالندگی ، ستایش وار و ثناگونه

ÖVÜŞGÜL اؤووشگول

گل فخر آمیز ، گل بالندگی و افتخار

پند ، نصیحت

اویوش (ÖYÜŞ(ÖĞÜŞ).....

فخر ، بالیدن ، مباحات

اویولموش (ÖĞÜLMÜŞ).....

ستوده

اویونن (ÖYÜNƏN(ÖĞÜNEN).....

به خود بالنده ، فخر کننده

اویبار (ÖYİBAR).....

خانه و زندگی دارد ، صاحب خانه و کاشانه و

اهل و عیالوار

گل ظفر ، گل پیروزی

UTKUGÜNاوتکوگون

روز غلبه و ظفر ، روز پیروزی

UTLUANA.....اوتلو آنا

مادر با عفت و پاکدامن

UTLUTALاوتلو تال

از شاخه زنان عفیف و پاکدامن

UTLUTAM.....اوتلو تام

سرتا یا عفیف و پاکدامن ، سرشار از زهد و

پارسی

UTLUTAY.....اوتلوتای

همچون دختری عفیف و پاکدامن

UTLUKAN.....اوتلوکان

از نسلی پاکدامن و پارسا

UTLUGÜL.....اوتلوگول

زیبا گل عقیق و پاکدامن ، زیبای پارسا

UÇARANA.....اوجار آنا

مادر پرنده ، پرندۀ مادر

UÇARAY.....اوجار آی

ماه پرنده ، زیبای پرنده ، پرنده زیبا

UÇARGÜL اوچار گول

گل پرندہ ، پرندہ زیبا چون گل ، گلی از

پرنندگان

UÇARNAZ.....اوجار ناز

U

او

UBUKAL.....اوبو کال

تاج سرخ رنگ واقع بر سر مرغان

UBUKTAY.....اوبوكتاي

همچون هُد هُد ، همچون تاجی که بر سر

مرغان باشد

UTANÇANA.....اوتانچ آنا

مادر با حیا و با آبرو ، مادر با عفت و پاکدامن

UTANÇAYاوتانچای

ماه و زیبای با حیا و با آبرو ، ماه عقیق و

پاکدامن

UTANÇKUT اوتانچكوت

حیا و آبروی پاک و مقدس ، عفت پاک

UTANÇGÜL.....اوتانچگول

زیبا گل با حیا و با آبرو ، گل با عفت و

پاکدامن

UTKUGÜL.....اوتكوگول

پرنده ، پرواز کننده	پرندهٔ ناز و قشنگ
UÇKUNAL اوچکونال	UÇARTAY اوچارتای
شرارهٔ سرخ	همچون یک پرنده
UÇKUNAY اوچکونای	UÇARKAN اوچارکان
ماه شراره ، زیبائی چون شرارهٔ آتش	از نسل پرندگان
UÇKUNTAY اوچکونتای	UÇAN اوچان
همچون شراره و جرقه	پرنده ، پرواز کننده، همچنین مشابه نام یکی
UÇKUNSEL اوچکونسئل	از دهستانهای بخش بستان آباد با نام و
سیلی از شراره و جرقه	نگارش فعلی «اوچان <i>ucan</i> ». لازم به توضیح
UÇKUNGÜL اوچکونگول	است که واژهٔ «اوچان» فعلی را در زبان ترکی
گل شراره ، زیبا گلی چون شرارهٔ آتش	باستان «اوچان» (أچان) می گفتند .
UÇMA اوچما	UÇANAY اوچان آی
بهشت (ترکمنی)	ماهی که در آسمان سیر می کند ، ماه
UÇUŞTAY اوچوشتای	پروازگر
پرواز گونه ، پرواز وار	UÇANKAN اوچانکان
UDUQ اودوق	از نسل پرندگان
مقدس	UÇANGÜL اوچانگول
UQAQUT اوراقوت	گل پروازگر ، گل پرواز ، گل پرنده
همسر ، زن	UÇAY اوچای
URALTAY اورالتای	ماه پرنده ، ماهی که در آسمان در حال پرواز
همچون رود «اورال»	است
URALDURU اورالدورو	UÇĞUNTAY اوچغونتای
رود صاف و زلال «اورال» جاری در سرزمین	همچون ریزه ها ی آتش
	UÇKAN اوچکان

که نام مخلی آن اوروگو آی می باشد و
همچنین مشابه نام رودخانه معروف .
« اوروگوآی » جاری در شمال سرزمین
آرژانتین

UZAYGÜL **اوزایگول**
گل فضایی ، گل کیهانی ، گلی که از کرات
دیگر به کره زمین آمده

UZQIZ **اوزقیز**
دختر زیبا و خوشگل (ترکمنی)

UZUKBİBİ **اوزوک بی بی**
خانم محترمه زیبا و مثمر ثمر (ترکمنی)

UZUKBİKE **اوزوک بیکه**
زن محترمه ارجمند زیبا و مثمر ثمر
(ترکمنی)

UZUKGÖZƏL **اوزوک گۆزه ل**
زیبای نیکو و مفید (ترکمنی)

UZUKGÜL **اوزوک گول**
گل زیبا و مفید (ترکمنی)

UZUK **اوزوک**
مفید ، پر فایده ، زیبا و قشنگ (ترکمنی)

USLUANA **اوسلو آنا**
مادر عاقل ، دانا و مؤدب

USLİP **اوسلیپ**
مناسب (ترکمنی)

ترکستان

URALGÜL **اورالگول**
گل رود « اورال » جاری در سرزمین ترکستان

URBAY **اوربای**
نام دختر «برکه خان» از سلاطین دوره
ایلخانیان در سرزمین آناتولی . او همسر
سلطان عزالدین کیکاووس بود.

URPAQ **اورپاق**
تپه ماسه روان (ترکمنی)

URÇUN **اورچون**
شاخه خشکیده درخت سنجد

URGANAL **اورگانال**
کمند سرخ ، کمند قرمز

URGANGÜL **اورگانگول**
کمندی از گل ، کمند ساخته شده از گل

URMANAY **اورمانای**
ماه جنگل ، زیبای جنگل

URMANTAL **اورمانتال**
شاخه جنگلی ، شاخه ای از درخت جنگل

URMANTAY **اورمانتای**
مثل یک جنگل زیبا و انبوه

URUQAY **اوروق آی**
ماه قبیله ، ماه ایل ، مشابه نام کشور
جمهوری اوروگوئه واقع در آمریکای جنوبی

UĞURNAZ اوغور ناز

ناز خوشبخت ، ناز مبارک و خجسته ،
فرخنده ناز

UĞURTAM اوغور تام

آکنده از خجستگی و فرخندگی

UĞURTAY اوغور تای

همچون میمنت ، سعادت و برکت

UĞURKAN اوغور کان

از نسلی خجسته و فرخنده

UFA اوفا

نام پایتخت ترکان باشقیرت در جمهوری
خود مختار باشقیردستان که فعلاً" جزو
جمهوری فدراتیو روسیه به شمار می آید

UFAQNAZ اوفاق ناز

ناز لطیف و ظریف

UFAKANA اوفاک آنا

مادر ظریف و لطیف، مادر زیبا و قشنگ

UFAKTAL اوفاک تال

شاخه گل لطیف و ظریف

UFAKKUŞ اوفاک کوش

مرغ کوچک (ترکی ترکمنی)

UFAKTAM اوفاک تام

کاملاً" لطیف و ظریف

UŞAKGÜL اوşاک گول

گل کوچک ، کوچکترین گل

UŞU اوşو

پرواز (قزاقی)

UĞAN اوغان

«خدای آسمانها» در بین ترکان باستان ،
آفتاب

UĞUT اوغوت

شراب گندم ، ماء الشعیر گندم

UĞURAL اوغور آل

سرخ و مبارک ، سرخ خجسته و فرخنده

UĞURANA اوغور آنا

مادر فرخنده و خجسته ، مادر مبارک

UĞURAY اوغور آی

ماه فرخنده و خجسته ، ماه مبارک

UĞURAYAQ اوغور آیاق

فرّخ پای ، فرّخ قدم ، مبارک قدم ، خوشقدم

UĞURTAL اوغور تال

شاخه گل فرخنده و خجسته

UĞURSEL اوغور سئل

سیلی از خجستگی و فرخندگی

UĞURQAL اوغور قال

مبارک و خجسته بمان ، فرخنده بمان

ULƏNG اولنگ

دشت پر آب و علف (ترکمنی)

ULUANA اولو آنا

مادر بسیار محتشم و معظم ، مادر بزرگوار

ULUSANA اولوس آنا

مادر خلق ، مادر ملت

ULUŞ اولوش

شهر و روستا را در ترکی باستان چيگيلي

چنين نامند

ULUŞANKURT اولوشان کورت

گرگ زوزه کشنده ، گرگ زوزه کنان

ULUFƏR اولوفەر

گياهي با برگهاي گرد و پهن که در آبهای

ساکن رشد و نمو کند

ULUQBİBİ اولوق بی بی

خانم محترمه ارجمند و معظم (ترکمنی)

ULUQBİKE اولوق بيکه

زن محترمه ارجمند و والامقام (ترکمنی)

ULUGÜL اولوگول

گل بسیار محتشم و بزرگ (خطاب به

بزرگترین دختر خانواده)

ULUMAY اولومای

ملکه معظم، مادر معظم و بزرگ منزلت .

همچنین مشابه نامی یکی از آبادیهای

UFAKTAY اوافاکتای

همچون یک ظریف و لطیف

UQARTAY اوقارتای

همچون پرنده ای که زلف آنرا بر حيقه و

کلاهخود نصب کنند

UQRUQ اوقروق

کمند

UKRUK اوکروک

کمند

ULASGÖZ اولاس گؤز

چشم خمار غمزه نگاه

ULAKTAY اولاکتای

همچون پیک و قاصد ، همچون یک پیام آور

ULDUZARI اولدوز آری

ستاره پاک و درخشان

ULDUZGÜL اولدوز گول

گل ستاره

ULDUZANA اولدوز آنا

ستاره مادر ، مادری زیبا و قشنگ چون ستاره

درخشان

ULDUZTAY اولدوزتای

همچون یک ستاره

ULKA اولکا

وطن ، اقلیم ، سرزمین (ترکمنی)

الهه زن های محترم و ارجمند (ترکمنی)

اوما ی گوزه ل.....UMAYGÖZƏL

الهه زیبا (ترکمنی)

اوما ی گول.....UMAYGÜL

الهه زیبا چون گل

اوما یتال.....UMAYTAL

از شاخه و رده الهه ها و رب النوع ها

اوما یتای.....UMAYTAY

همچون الهه و رب النوع

اوما ی کوت.....UMAYKUT

الهه مقدس محافظ کودکان

اومدو.....UMDU

امیدوار ، امید ، آرزو

اومدو چی.....UMDUÇI

آرزومند ، خواهان ، خواستار ، طالب

اومسا بی بی.....UMSABİBİ

خانم محترمه ساکت و آرام (ترکمنی)

اومسا بی که.....UMSABİKE

زن محترمه ساکت و آرام (ترکمنی)

اومسا تآچ.....UMSATƏÇ

دختر ساکت و آرام که نشان و علامتی بر

چهره دارد (ترکمنی)

اومسا گوزه ل.....UMSAGÖZƏL

دهستان ارشق بخش مرکزی شهرستان

مشگین شهر با نام و نگارش فعلی «اولمای

ulmay» (اولوغ اوما ← اولوغوما ← اولو غوما

← اولو یوما ← اولو اوما ی ← اولوما ی ←

اولمای)

اولون.....ULUN

تیری که در نوک آن پیکانی نباشد ، تیر نوک

گرد بدون پیکان

اولی چنلا.....ULİÇELLA

چله بزرگ زمستان (از اول دی ماه تا دهم

بهمن ماه را گویند)(ترکمنی)

اولیان.....ULYAN

نام ریشه نوعی گیاه با بوی بسیار خوش و

معطر و خوردنی

اوما.....UMA

مادر (ترکی باستان: تبتی)

اوما ی آنا.....UMAYANA

الهه مادر ، مادر الهه و رب النوع ، مادری که

در بین ترکان به الهه روح محافظ کودکان

مشهور و شناخته شده است

اوما ی بی بی.....UMAYBİBİ

الهه خانم های محترم ، خانم محترمه ای که

الهه و رب النوع می باشد (ترکمنی)

اوما ی بی که.....UMAYBİKE

UMUGİBİ **اوموگیبی**

همچون امید و آرزو

UMULMUŞ **اومولموش**

امید بسته شده ، مورد امید قرار گرفته

UMUNAZ **اوموناز**

امید و آرزوی ناز

UMUNCTAM **اومونچ تام**

آکنده از امیدواری ، امیدواری کامل و صد در

صد ، سرشار از امید

UMUNCAY **اومونجای**

ماه امید و امیدواری

UMUNCTAY **اومونجتای**

همچون امیدواری

UMUNCSEL **اومونجسل**

سیلی از امیدواری و امید

UMUNCGÜL **اومونجگول**

گل امید و امیدواری

UVŞUK **اووشوک**

بچه شتر (ترکمنی)

UVUT **اوووت**

دعوت به حضور بیگ یا امیر و دعوت به طعام

UYA **اویا**

لانه و آشیانه پرندهگان

UYARKUT **اویار کوت**

زیبای ساکت و آرام (ترکمنی)

UMSAGÜL **اومسا گول**

گل زیبای ساکت و آرام (ترکمنی)

UMSA **اومسا**

ساکت و آرام (ترکمنی)

UMSUN **اومسون**

متوقع ، منتظر ، ساکت و آرام (ترکمنی)

UMUTAL **اوموتال**

شاخه امید و آرزو

UMUTAM **اوموتام**

سرشار از امید و آرزو ، آکنده از امید و آرزو

UMUTAY **اوموتای**

همچون امید و آرزو

UMUCU **اوموجو**

آرزومند ، هوس کرده ، طالب ، خواهان

UMURGÜL **اومور گول**

گل مه ، گل روییده شده در مه ، گل متوقع

و منتظر ، گل ساکت و آرام (ترکمنی)

UMUSEL **اوموسئل**

سیلی از امید و آرزو ، سیل امید و آرزو

UMUKUT **اوموکوت**

امید و آرزوی پاک و مقدس

UMUGÜL **اوموگول**

گل امید و آرزو

منسوب به شاخه ترکان اویغور	پاک و شایسته و مناسب
UYGARGÜL اویگار گول	UYARNAZ اویار ناز
زیبا گل مؤدب و با فرهنگ	دختر ناز شایسته و مناسب
UYGARTAL اویگارتال	UYARBOY اویاربوی
از شاخه زنان متمدن ، با فرهنگ و با ادب	دارای قد و قامتی شایسته و مناسب
UYGARTAY اویگارتای	UYARTAL اویارتال
همچون متمدن و با فرهنگ	شاخه مناسب و شایسته
UYLUK اویلوک	UYARTAM اویارتام
محل خواب و استراحت دامهایی چون گاو و	کاملاً مناسب و شایسته
گاو میش در آخور طویله که در ترکی باستان	UYARTAY اویارتای
بدان «اودلوک» می گفتند	همچون دختری شایسته و مناسب
UYUŞAN اویوشان	UYARSEL اویارسئل
آمیزنده ، مردم آمیز ، سازگار	سیلی از شایستگی
UYUMTAL اویومتال	UYARQAL اویارقال
شاخه زیبایی و شگون	شایسته بمان
UYUMTAY اویومتای	UYARKAN اویارکان
همچون زیبایی و شگون	از نسلی شایسته و مناسب
UYUMLU اویوملو	UYARGÜL اویار گول
آهنگدار ، ریتم دار	گل شایسته
	UYŞUM اویشوم
	احتمالاً تاییدن رشته های نخ را گویند ،
	مجموعه و گرد آمده (ترکمنی)
	UYĞURTAL اویغورتال

اوچونجای ÜÇÜNCAY

سومین ماه ، ماه سوم سال

اورنگول ÜRENGÜL

گلی که افزونی و زیادت پیدا کند

اورپق ÜRPEQ

خاک نرم (ترکمنی)

اورپوک ÜRPÜK

ریشه و سنبله افشان (ترکمنی)

اورگون ÜRGÜN

توده ماسه نرم خاک مانند (ترکمنی)

اورون آری ÜRÜNARI

محصول پاک و پاکیزه

اورون ÜRÜN

چیز به درد به خوری که از طبیعت بدست آمده باشد

اورونای ÜRÜNAY

فایده و نفعی که از ماه حاصل آید ، ماه نافع

اورونبول ÜRÜNBOL

محصول پر برکت و فراوان

اورونتال ÜRÜNTAL

شاخه محصولدار ، شاخه پر بار

اورونتای ÜRÜNTAY

همچون محصول ، بار و ثمره

اورونسئل ÜRÜNSEL

Ü

او

اوبگوک ÜBGÜK

پرنده هد هد (ترکی باستان : چگلی)

اوچ قاز ÜÇQAZ

سه مرغابی ، شهر «قاز» یا «غاز» ، لازم به توضیح است که «أج» نام شهرست معروف و مشهور از آن ترکان باستان در ازمنه پیشین ، «اوچ قاز» مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گوارئیم بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «اوجقاز ucqaz» همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گیوی بخش سنجبد شهرستان خلخال

اوچ ینلدئر ÜÇYELDEZ

سه ستاره (ترکمنی)

اوچگول ÜÇGÜL

نوعی گیاه با گلهایی به رنگ سرخ ، سفید و یا زرد رنگ که از سه برگ به هم متصل تشکیل یافته است

اوزوم گول ÜZÜMGÜL

گل انگور ، گل تاک (ترکمنی)

اوزوم ÜZÜM

انگور ، مو ، تاک (ترکمنی)

اوزوملیک ÜZÜMLİK

تاکستان ، مُستان (ترکمنی)

اوستون آری ÜSTÜNARI

برتر و پاکیزه ، پاک و عالی

اوستون بوی ÜSTÜNBOY

دارای قد و قامتی عالی و برتر

اوستون گول ÜSTÜNGÜL

گل برتر ، برترین گل

اوستونتال ÜSTÜNTAL

شاخهٔ عالی و برتر

اوستونتای ÜSTÜNTAY

همچون عالی و برتر

اوستونسئل ÜSTÜNSEL

سیلی از برتری و رجحان

اوستونکان ÜSTÜNKAN

از نسلی برتر و عالی

اوشوق ÜŞUQ

فکر ، تفکر و دقت (ترکمنی)

اوغور ÜGÜR

سیل محصول ، محصول فراوان و انبوه

اورونکوت ÜRÜNKUT

محصول پاک و مقدس

اورونگ ÜRÜNG

سفید (ترکی باستان گوئی تورک)

اوزه ر ÜZƏR

نام یکی از دختران ایلدیریم با یزید از

سلطین عثمانی بنام «اوزه ر خاتون»

اوزه ن آی ÜZƏNAY

ماه شناگر ، زیبای شناگر

اوزه ن تال ÜZƏNTAL

شاخه ای از رود یا رودخانه

اوزه ن گول ÜZƏNGÜL

زیبا گل شناگر

اوزؤقتای ÜZÖQTAY

همچون مرغ شناگر (ترکی سومری)

اوزوم تیل ÜZÜMTİL

تَلّ و انبوهی از انگور ، انگور توده شده و

انباشته شده، تپّه انگور ، همچنین نام یکی از

دهستانهای ورزقان شهرستان اهر با نام و

نگارش فعلی «اوزومدل uzumdel» (اوزوم

تیل ← اوزوم دیل ← اوزوم دل ← اوزومدل)

اوزوم سووی ÜZÜMSUVİ

آب انگور ، شیرۀ انگور (ترکمنی)

اولکو.....ÜLKÜ

امیدواری ، آرزوی بزرگ

اولکوبوی.....ÜLKÜBOY

دارای قد و قامتی ایده آل و در کمال مطلوب

اولکوتان.....ÜLKÜTAN

آرزوی بزرگی که به هنگام سپیده دم در دل

انسان ظهور کند

اولکوتای.....ÜLKÜTAY

همچون ایده آل و کمال مطلوب

اولکوکان.....ÜLKÜKAN

از نسلی ایده آل

اولکوم.....ÜLKÜM

آرزوی من ، امید من

اولگن.....ÜLGEN

بلند و رفیع ، بزرگ، الهه نیکی

اولگر آی.....ÜLGERAY

ماه و ستاره پروین

اولگر.....ÜLGER

ستاره پروین

اولگون آری.....ÜLGÜNARI

آبی پاک ، پاک و پاکیزه به رنگ دریا

اولگون دورو.....ÜLGÜNDURU

صاف و زلال و آبی به رنگ دریا

اولگون گول.....ÜLGÜNGÜL

ارزن

اولجان.....ÜLCAN

قوی بنیه و جوندار ، قوی پیکر

اولجه.....ÜLCƏ

نوعی درخت با میوه های گرد قرمز رنگ

(ترکمنی)

اولکر آنا.....ÜLKƏRANA

مادری چون ستاره پروین

اولکر آی.....ÜLKƏRAY

ماه و ستاره پروین

اولکر گول.....ÜLKƏRGÜL

گل ستاره پروین ، گلی از ستاره پروین

اولکر ناز.....ÜLKƏRNAZ

ستاره ناز و قشنگ «پروین»

اولکر ییلدیز.....ÜLKƏRYILDIZ

ستاره پروین

اولکر تای.....ÜLKƏRTAY

همچون ستاره پروین

اولکه آی.....ÜLKƏAY

ماه و زیبای وطن ، ماه میهن

اولکه گول.....ÜLKƏGÜL

گل زیبای وطن ، گل سرزمین

اولکو ناز.....ÜLKÜNAZ

دختر ناز ایده آل و مطلوب

اون سئوه ن..... ÜNSEVƏN

کسی که در پی نیکنامی و خوشنامی باشد

اون سئوین..... ÜNSEVİN

نیکنام و شادمان باش

اون وئر..... ÜNVER

مشهور و نامی باش ، نام نیکت را در همه جا

طنین انداز

اونای..... ÜNAY

ماه خوشنام و نیکو نام

اونجی..... ÜNCİ

فکر ، اندیشه ، تعمق (ترکمنی)

اوندو..... ÜNDÜ

مصلحت و مشورت (ترکمنی)

اونس..... ÜNS

توجه ، و تفکر (ترکمنی)

اونسئو..... ÜNSEV

بدنبال نیکنامی باش

اونسال..... ÜNSAL

مشهور و خوشنام باش

اونیک آری..... ÜNİKARİ

پاک و ممتاز ، پاک و بی همتا

اونیک آنا..... ÜNİKANA

مادر تک و بی همتا ، مادر ممتاز و بی نظیر

گل آبی رنگ ، گلی به رنگ دریا

اولگونای..... ÜLGÜNAY

ماه آبی رنگ به رنگ دریا

اولگونتال..... ÜLGÜNTAL

از شاخه و رده دختران چشم آبی

اولگونتای..... ÜLGÜNTAY

همچون رنگ آبی دریا

اولگونسل..... ÜLGÜNSEL

سیلاب آبی رنگ و به رنگ دریا

اولگی..... ÜLGİ

الگو (ترکمنی)

اوله..... ÜLƏ

سهم ، قسمت ، نصیب (ترکمنی)

اولوک..... ÜLÜK

نصیب ، قسمت

اومسوم..... ÜMSÜM

سکوت (ترکمنی)

اوملوک..... ÜMLÜK

حرفهایی که نمایانگر باطن است (ترکمنی)

اومور..... ÜMÜR

مه (ترکمنی)

اومورسین..... ÜMÜRSİN

پر سبز شدن ، سر سبز شدن (ترکمنی)

اونیکای..... ÜNİKAY

ماه تک و بی همتا ، ماه ممتاز و بی نظیر

اونیکتال..... ÜNİKTAL

شاخه گل تک و ممتاز ، از شاخه بی همتایان

اونیکتام..... ÜNİKTAM

کاملا“ تک و بی همتا ، کاملا“ بی نظیر و

ممتاز

اویرئک..... ÜYREK

اردک (قزاقی)

اویشیرمه..... ÜYŞİRMƏ

نقش سوزن دوزی عرقچین شلوار (ترکمنی)

اوییک..... ÜYİK

عطش و شور عشق

نوشته ، نامه

BETİKGÜL بئتیگول

نامه ایکه چون گل خوشبو ببوید

BÖDENE بؤدنه

بلدرچین (قزاقی)

BEDÜK بئدوک

دلربا و جاذب ، مزین و آراسته

BEDİZ بئدیز

بزک ، تزیین ، روشن و آشکار

BEDİS بئدیس

بزک ، تزیین ، روشن و آشکار

BERTAN بئرتان

همچو سپیده دم ، کسیکه در زیبایی با

سپیده صبحگاهی برابری کند

BERTİKTAL بئرتیکتال

شاخه رسیده و بالغ ، شاخه مناسب و به درد

بخور

BÖRÇƏK بؤرچک

زلف ، گیسو

BERDİTUVAQ بئردی توواق

خداوند یک فرزند با حجب و حیا به ما عطا

فرموده ، با حجب و حیا زاده (ترکمنی)

BÖRƏK بؤره ک

گیاهی با برگهای پهن که در دشت می روید

B

ب

BEBƏNƏK بئبه نک

مردمک چشم (ترکمنی)

BETAVİ بئتاوی

سالم (ترکمنی)

BETGER بئتگر

سبز شونده ، رشد کننده (ترکمنی)

BETGEN بئتگن

سبز شونده ، رشد کننده (ترکمنی)

BETGİ بئتگی

رستنی ، گیاه رویدنی ، نبات (ترکمنی)

BETƏGƏN بئته گن

خوب سبز میشود ، رویدنی سر سبز

(ترکمنی)

BETİGÜL بئتی گول

گلچهره ، گلرخ

BETİK بئتیک

BÖLAGOZ بؤلاگوز

چشم درشت ، دارای چشمانی بزرگ
(ترکمنی)

BÖLGƏQUŞ بؤلگه قوش

مرغ و پرندۀ منطقه ، پرندۀ ناحیه و منطقه

BÖLGƏ بؤلگه

ولایت

BELGİNTAL بئلگین تال

شاخۀ مشخص و بارز

BELGİNGÜL بئلگین گول

گل مشخص و بارز

BELGİNAY بئلگینای

ماه مشخص و بارز

BELGİNTAY بئلگینتای

همچون فردی مشخص و بارز

BELGİNKAN بئلگینکان

از نسلی مشخص و شناخته شده ، از نسلی

معروف و بارز

BELGİNİZ بئلگینیز

دارای رد و اثری مشخص و بارز، دارای رد و

نشانی مشخص و بارز

BELMA بئلما

اکل و شرب

BELƏN بئلن

، پنیرک ، همچنین نوعی شیرینی که با
خمیر پخته شده در روغن داغ درست کنند
گویند ، پیراشکی ، سینوسه ، قطاب
(ترکمنی)

BERİL بریل

نوعی سنگ جواهر قیمتی ، برلیان

BEZMEQ بئزمنق

نان نازک سرخ کرده در روغن (ترکمنی)

BESSİR بئس سیر

بس است ، دختر بس و کافی است (ترکمنی)

BEŞGÜL بئشگول

شاخه ای که دارای پنج گل و شکوفه باشد

BEŞMƏ بئشمه

نان سرخ کردۀ گرد و دراز

BEŞİNCAY بئشینجای

پنجمین ماه ، ماه پنجم سال

BÖGÜRDƏK بؤگورده ک

نام نوعی بلبل

BEGUM بئگوم

خانم ، سرکار خانم ، خانم محترم

BELİNCƏ بئل اینجه

کمر باریک زیبا اندام

BELƏN بئلن

گذرگاه میان دو کوه را گویند ، گذرگاه

BENGÜL **بئنگول**

دختری دارای خال گل مانند ، دختر خالدار ،
گل خالدار ، گلی که دارای خال باشد

BENGİCAN **بئنگی جان**

جان و تن لایزال ، جان و وجود ابدی و
جاوید

BENGİ **بئنگی**

ابدی ، لایزال ، جاوید و پایدار

BENGİSAN **بئنگیسان**

نامی که تا ابد زنده و پایدار است

BENGİSU **بئنگیسو**

آب حیات

BENGİN **بئنگین**

جاوید ، فنا ناپذیر ، همیشه زنده

BENLİ **بئنلی**

خالدار ، دارای خال در صورت

BENİAN **بئنی آن**

مرا هیچ زمان فراموش مکن ، مرا همیشه یاد
آر

BENİCE **بئنیجه**

ابدی ، جاوید ، بی انتها

BEYANA **بئی آنا**

مادر معظم و فرزانه ، مادری که بیگ و سرور
ایل است

دانا ، فهیم (ترکمنی)

BÖLƏ **بؤلّه**

چشم درشت ، دارای چشمانی بزرگ
(ترکمنی)

BELİKTAL **بئلیک تال**

شاخه ای از گیسوی بافته شده ظریف و زیبا

BELİKANA **بئلیکانا**

مادری که دارای گیسوان ظریف بهم بافته
باشد

BELİKAY **بئلیکای**

ماه و زیبایی که دارای گیسوان ظریف بهم
بافته باشد

BELİKTAY **بئلیکتای**

همچون گیسوی ظریف و قشنگ بهم بافته
شده

BELİKSEL **بئلیکسل**

سیلی از گیسوی ظریف بهم بافته شده

BENEKAY **بئنکای**

ستارگان درخشان واقع در اطراف ماه که
مانند خالهای روشن و متور می ماند

BENSU **بئنسو**

همچو آب جاری و روانم ، زیبایم

BENGÜ **بئنگو**

جاوید ، فنا ناپذیر ، همیشه زنده

منطقه غربی و شمال غربی سرزمین
آرژانتین بنام «پاتاگونی» «پاتاگونو» یا «باتی
گونو» می باشد از آنجا که تبدیل صوت «ب» به
«پ» یعنی تبدیل صامت واکدار «ب» به
صامت بی واک «پ» از خصوصیات زبان
ترکی بوده و امری عادی و بسیار طبیعی می
باشد ، مؤلف)

BACI **باجی**

خواهر ، خواهر بزرگتر خانواده

BACIM **باجیم**

خواهر من

BAXARBİBİ **باخار بی بی**

خانم محترمه بیدار و هشیار ، خانم محترمه
ای که در فصل بهار دنیا آمده است
(ترکمنی)

BAXARBİKE **باخار بیکه**

خانم و کدبانوی بیدار و هشیار ، خانم و
کدبانویی که در فصل بهار دنیا آمده
(ترکمنی)

BAXARGÜL **باخار گول**

گل بیدار و هشیار ، گل فصل بهار ، گلی که
در فصل بهار شکفته شده (ترکمنی)

BAXARYAZ **باخار یاز**

بهاران ، نوبهاران ، فصل و موسم بهار

BEYGƏTAL **بئیگه تال**

از شاخه و رده زنان محترمه و ارجمند

BÖYÜKARI **بویوک آری**

دختر پاک و عقیف که بزرگترین دختر
خانواده است

BÖYÜKTAL **بویوک تال**

شاخه بزرگ و اصلی گل (خطاب به بزرگترین
دختر خانواده)

BÖYÜKNAZ **بویوک ناز**

ناز بزرگ (خطاب به اولین و بزرگترین دختر
خانواده)

BALACIĞ **بال آجیغ**

ناز و نعمت شیرین ، همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای دهستان روضه چای
شهرستان اورمیه در مسیر اورمیه به موانا با
نام و نگارش فعلی «بالاجی» *balacı*

BATARANA **باتار آنا**

مادر مظفر و پیروز

BATURANA **باتور آنا**

مادر قهرمان و بهادر

BATIGÜNÜ **باتی گونو**

آفتاب مغرب ، آفتاب غروب ، غروب آفتاب ،
فَلَقْ ، جایی که آفتاب در آنجا غروب می کند
(مشابه نام ناحیه ای کوهستانی واقع در

(ترکمنی)

BAXAR **باخار**

مواظب ، بیدار و هشیار ، فصل بهار (ترکمنی)

BAXARAY **باخارای**

ماهروی بیدار و مواظب ، ماه زیبای فصل بهار

، ماه بهاری (ترکمنی)

BAXARŞAT **باخارشات**

شاد و شادمان بیدار و هشیار ، بهار شاد و

شادمان (ترکمنی)

BAXTIGÖZƏL **باختی گۆزه ل**

خوش بخت ، خوش شانس و خوش طالع

BAXÇAMEŞƏ **باخچا مئشه**

باغ و بیشه ، همچنین نام آبادیست در حومه

شهرستان مراغه از بلاد آذربایجان

BAXŞAGÜLİ **باخشاگولی**

گل باغ (قزاقی)

BAXŞIANA **باخشی آنا**

مادر عاشق و شاعر ، مادریکه نوازنده ساز

قوپوز است.

BAXIŞNAZ **باخیش ناز**

ناز نگاه ، غمزه نگاه

BADAR **بادار**

زمین کوچک مزروعی ، مزرعه کوچک (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق

«کَلَبَجَر» و «قاراکیلسه»)

BADAMGÜL **بادام گول**

گل و شکوفه بادام

BADAMTAL **بادامتال**

شاخه بادام

BADAMCAN **بادامجان**

زرد آلوی نارس (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «کَلَبَجَر» در آذربایجان

شمالی)

BADAMLIQ **باداملیق**

بادامستان ، محل یاباگی که در آنجا درختان

بادام کاشته شده باشد همچنین نام یکی از

آبادیهای حومه شهرستان بجنورد

BADAMLIK **باداملیک**

بادامستان ، باغ یا باغچه بادام

BADIÇƏ **بادیچه**

پایاله مسین (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی در منطقه «اوغوز» آذربایجان شمالی)

BADIRĞA **بادیرغا**

زمین علفزار و یونجه زار منفک شده و تعیین

شده جهت درو (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «چَمَبَره ک» در

آذربایجان شمالی)

BADIRINC **بادیرینج**

بارماکچا..... **BARMAKÇA**

حلقه نامزدی ، حلقه بدون نگین (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» ی آذربایجان شمالی)

باری گول..... **BARİĞÜL**

تماما " گل ، تمام گل (ترکمنی)

باریش آنا..... **BARIŞANA**

مادر صلح و دوستی

باریق آی..... **BARIQAY**

سیاهی و شبیه ماه که از دور نمایان باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان «گورک» سردشت از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «باریکائی» **barik ai** (باریق آی ← باریک آی ← باریکائی)

بارینجای..... **BARINCAY**

ماه و شبدر کوهی

بارینجگول..... **BARINCGÜL**

گل شبدر کوهی

باژاخلی..... **BAJAXLI**

سکه های طلا که به دور آن حلقه ای کوچک نصب کرده جهت تزیین و بزک بکار برند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدام» . «برده» ، «شوشا» در آذربایجان شمالی)

گیاه بسیار خوشبو که عرق آنرا گیرند ، بادرنجبو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «نخجوان» در آذربایجان شمالی)

بارئسی گول..... **BAREŞİGÜL**

تماما " گل ، گل تمام (ترکمنی)

بارابا..... **BARABA**

نام ایلی از ترکان سبیری غربی

باران..... **BARAN**

به مقصد رسیده ، نائل، به هدف رسیده (ترکمنی)

بارچا گول..... **BARÇAGÜL**

تماما " گل ، تمام گل (ترکمنی)

بارچین..... **BARÇIN**

پر شاخه و برگ ، نوعی پارچه ابریشمی گلداز ، دیبا ،

بارس آنا..... **BARSANA**

مادری جنگاور و شجاع ، مادری به مثابه پلنگ قدرتمند ، پلنگ ماده

بارکین..... **BARKIN**

سیاح ، کسی که به قصد سیر و سیاحت سرزمینهای مختلف را سیاحت کند

بارلئق..... **BARLEQ**

بقا (ترکمنی)

سنبل سرخ	BASALIQ	باسالیق
BAŞARANA	آسایش و آرامش (ترکمنی)	
مادر هنرمند و با استعداد	BASMA	باسما
BAŞAKBOY	درب ورودی حیاط که از به هم بافته شدن	
در قد و قواره یک سنبل	نی ها ساخته میشود (از اصطلاحات و واژه	
BAŞAKAY	های گویش محلی منطقه «گنجه» ، «گوئی	
سنبل و ماه ، مهرئی به زیبایی سنبل	چای» و «کورده میر» در آذربایجان شمالی)	
BAŞAKTAL	BAŞANA	باش آنا
شاخه سنبل	سرور و سرآمد مادران	
BAŞAKTAY	BAŞPINAR	باش پینار
همچون خوشه و سنبل	چشمه بزرگ با آب فراوان	
BAŞAY	BAŞXOZAR	باش خوزار
اولین ماه ، سرآمد ماه رویان ، سرآمد زیباییان	سنبل و خوشه ای که در خرمن کوبیده شده	
BAŞTAL	است (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی	
شاخه بزرگ و اصلی گل و درخت	منطقه «باش کنچید» در آذربایجان شمالی)	
BAŞDAŞ	BAŞGÖZƏ	باش گوزه
همسر ، زن (ترکمنی)	سرچشمه آب و رود ، جایی که آب از آنجا	
BAŞGÜL	بیرون جهد	
سر آمد گلها ، همچنین نام آبادیست در	BAŞYOLDAŞI	باش یولداشی
حومه شهر قزوین از بلاد آذربایجان	رفیق زندگی ، همسر و عیال (از اصطلاحات و	
BAŞNAZ	واژه های گویش محلی در مناطق «کورده	
سر آمد نازها ، سرآمد زیباییان و دختران ناز ،	میر» ، «قازاخ» ، «شامخی» و «شمکیر»	
اولین ناز	آذربایجان شمالی)	
	BAŞAKAL	باشا کال

BAĞGÜL باغگول

باغ گل ، گلستان ، همچنین نام آبادیست در
حومه شهرستان بزم از بلاد استان کرمان

BAĞLEQ باغلئق

محل درختکاری (ترکمنی)

BAĞLAMTAY باغلامتای

همچون یک دسته گل

BAĞLAN باغلان

دسته گل ، نوعی غاز یا قوی سرخ و طلایی
رنگ

BAĞLANC باغلانج

هدیه ای که پسر برای نامزد خود تهیه نموده
است (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
مناطق «قازاخ» و «بورچالی» آذربایجان
شمالی. منطقه «بورچالی فعلا» جزو اراضی
گرجستان محسوب می شود)

BAĞLI باغلی

وابسته ، مرتبط

BAĞITAY باغیتای

همچون سحر و جادو

BAĞIYA باغیا

شرط و شروط و عهودی که ما بین خانواده
عروس و خانواده داماد منعقد میشود (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه

BAŞYALEQ باشیالئق

کلاغی ، روسری زنانه (ترکمنی)

BAĞBAŞI باغباشی

خونچه و طبق سوغات و شیرینی جات
ارسالی از سوی خانواده داماد به خانواده
عروس (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه باکو در آذربایجان)

BAĞTAL باغتال

شاخه پیوند ، شاخه پیوند پذیر

BAĞTAMİL باغتامیل

نام پارچه ای زری ، نام پارچه ای زربفت (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«باکو» در آذربایجان)

BAXÇAMEŞƏ باغچا مئشه

باغ و بیشه ، همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان گوئی آغاج حومه شهرستان شاهیندژ
از بلاد آذربایجان

BAĞÇANAZ باغچا ناز

ناز باغ و گلستان ، باغچه ناز و قشنگ

BAĞDATAL باغداتال

شاخه ای در باغ ، شاخه از گل و درخت باغ

BAĞDANAZ باغداناز

ناز و زیبای باغچه و گلستان

«پاکیر» و «پاخیر» همگی به یک معنی می باشند

BAKIŞTAY **باکیشتای**
همچون نگاه

BAKIM **باکیم**
تیمار، مداوا و معالجه، علاقه و مهر

BAGİ **باگی**
شاهزاده خانم، لقب و عنوانی مستعمل در بین ترکان مغول (ترکی مغول)

BALARA **بال آرا**
زنبور عسل (قزاقی)

BALAQAN **بال آقان**
دختری که از تن و وجودش عسل تراود و سرازیر شود، همچنین نام منطقه ای کوهستانی و حاصلخیز در جمهوری ترکمنستان با آب و هوایی خوش معروف به «بالقان»

BALALBAN **بال آلبان**
عسل سرزمین ترکان «آلبان» یا «آلبانیا»، عسلی به سرخی سپیده دم، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان لاهیجان حومه پیرانشهر و نقده از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «بالابان *balaban*»

BALANA **بال آنا**

«مینگه چنویر» در آذربایجان شمالی)

BAQTIGÖZƏL **باقتی گوژه ل**
زیبا بخت، خوشبخت، خوش اقبال (ترکمنی)

BAQTIGÜL **باقتی گول**
گل بخت، کسی که بخت و اقبالش به زیبایی گل باشد (ترکمنی)

BAQDA **باقدآ**
در باغ و گلستان، محصول باغ (ترکمنی)

BAQDAN **باقدان**
محصول باغ، چیده شده و بدست آمده از باغ (ترکمنی)

BAKANAY **باکانای**
ماه در حال تابش، ماه نگرنده

BAKCA **باکجا**
باغچه، گلستان، باغ (ترکمنی)

BAKIRTAN **باکیرتان**
شفق سرخ، سرخی سپیده دم صبح، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایل تیمور بخش حومه شهرستان ساووق بولاغ (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «باگردان *bagerdan*»
(بَقِرتان ← باقیرتان ← باقیردان ← باقردان
← باگردان) «بَقِر»، «باقیر»، «باکیر» ،

BALQIZIL **بال قیزیل**

شیرین چون عسل و گرانقیمت چون طلا

BALGƏLDİ **بال گلدی**

دختری شیرین چون عسل آمد ، دختر

شیرین به دنیا آمد

BALAALBAN **بالا آلبان**

«آلبان کوچک» نام سرزمینی تحت قیومیت

آلبان که جزوی از آلبان بزرگ برشمرده

میشد و به «آلبان کوچک» معروف و مشهور

بود ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان

«الند» بخش حومه شهرستان خوی با نام و

نگارش فعلی « بالابان *balaban* »

« بالالآلبان » ← «بالالبان» یا « بال آلبان »

← « بال آلوان » ← « بال آوان » ←

« بالابان »)

BALAANA **بالا آنا**

مادر کوچک (خطاب به کوچکترین دختر

خانواده)

BALABƏNZƏR **بالا بنزه ر**

شبهه عسل ، مثل عسل شیرین و معطر

BALAXATUN **بالا خاتون**

خاتون کوچک (خطاب به کوچکترین دختر

خانواده) ، همچنین نام همسر عثمان قاضی

بنیانگزار و مؤسس حکومت عثمانی در

مادری دوست داشتنی و شیرین چون عسل

BALAYIM **بال آیم**

ماه شیرین من ، زیبای شیرین و عسلی من

BALÜZ **بال اوز**

رخ عسلی ، کسیکه دارای رخ و چهره ای

شیرین و دوست داشتنی باشد ، همچنین

مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین

باختری از بخش مرکزی شهرستان مشگین

شهر می باشد

BALBIKE **بال بیکه**

زن دوست داشتنی و شیرین چون عسل

(ترکمنی)

BALTADAN **بال تادان**

عسل چشنده ، شیرین کام ، خوشبخت

BALTADI **بال تادی**

به لذت و گوارائی عسل ، مزه عسل

BALTEKİN **بال تکین**

شهادت شیرین و دوست داشتنی ، شیرین

همچو عسل

BALTULUM **بال تولوم**

مَشک عسل ، مَشک پر از عسل

BALDURDİ **بال دوردی**

همچون عسل شیرین و دوست داشتنی باقی

خواهد بود (ترکمنی)

BALANAZ بالاناز

ناز کوچک (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)

BALAHUN بالاهون

نام همسر دوم عثمان قاضی بنیانگذار امپراتوری عثمانی و جد سلاطین عثمانی

BALBA بالبا

نوعی گیاه وحشی و بیابانی خوردنی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «اوغوز»، «شکی» و «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

BALBALI بالبالی

نام نوعی گیاه رستنی بوته مانند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قازاخ» و «توؤوز» یا طووس در آذربایجان شمالی)

BALTAGÜL بالتا گول

گل در عسل، گل عسل آمیز، گل آلوده به عسل (ترکمنی)

BALTAT بالتات

مزه عسل

BALTAL بالتال

از شاخه و رده دختران شیرین چون عسل

BALTAM بالتام

سرزمین آناتولی

BALAANUŞ بالاآنوش

«آنوش» کوچک، آنوش نام یکی از الهه های سه گانه ترکان سومری می باشد همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان باراندوز چای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «بالانچ»

«balanec»

BALAAY بالآای

ماه کوچک، بچه خردسال مهر و

BALATAL بالاتال

شاخه کوچک گل و درخت (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)

BALATAY بالاتای

همچون عسل، برابر با عسل

BALACA بالاجا

دختر بچه کوچک و زیبا

BALASIĞIN بالاسیغین

آهوی کوچک (خطاب به کوچکترین دختر خانواده) همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان ینگجه بخش مرکزی شهرستان سراب از بلاد آذربایجان با نگارش و نام فعلی

«balascın» (بالا سچین)

BALAN بالان

یار و معشوق، زیبا ی برتر

BALSEL **بالسل**

سیل عسل و شیرینی

BALSARI **بالساری**

به رنگ عسل ، زردِ عسلی

BALSİN **بالسین**

عسل هستی ، همچو عسل شیرین هستی ،

همچنین نام دو آبادی از دهستانهای تیر

چایی و بروانان بخش ترکمان شهرستان میانه

BALQATAY **بالقاتای**

همچون حلقه نامزدی

BALQAL **بالقال**

همیشه شیرین چون عسل بمان

BALQIR **بالقیر (بالقر)**

دَرهٔ عسل ، سَد و بند آب عسل. «قیر» یا

«قر» *qir* در زبان ترکی به معنی فرورفتگی

حاصل آمده در کوه که به حالت گودی و دره

مانند درآمده باشد و همچنین فضای باز و

مسطح را نیز گویند و در عین حال دیگر

معنی آن سَد و بند آب نیز می باشد (نام

یکی از آبادیهای حومهٔ شهرستان اشنویه از

بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی

«بالگیر *balgir*» می باشد. بال قر - بالگیر)

BALK **بالک**

نور و درخشندگی که به هنگام شب در افق

تمام عسل ، سر شار از عسل و شیرینی

BALTAY **بالتای**

همچون عسل

BALCA **بالجا**

خوشمزه ، شیرین و معطر همچو عسل ،

همچو عسل شیرین

BALCAN **بالجان**

دارای جانی شیرین چون عسل ، عسل

دوست داشتنی

BALÇIAR **بالچیار**

بهترین چراگاههای سرزمین ترکستان و

مغولستان را گویند (ترکی مغولی)

BALÇIGAR **بالچیکار**

بهترین چراگاههای سرزمین ترکستان و

مغولستان را گویند (ترکی مغولی)

..... **بالدش (بالتاش)**

BALDAŞ(BALTAŞ)

همچو عسل

BALDAQ **بالداق**

ساقه ، نوشاخه ، شاخه های نازک درخت

(ترکمنی)

BALDAN **بالدان**

از عسل خلق شده ، عسلی ، همچو عسل

شیرین

رؤیت شود

..... **بالکان (بالقان)**

..... **BALKAN(BALQAN)**

منبع و کان عسل ، کندو و معدن عسل ،
شهر عسل ، از نسلی محبوب و دوست
داشتنی ، همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان شیپران شهرستان سلماس از بلاد
آذربایجان ،

..... **BALKUT** **بالکوت**

پاک و شیرین چون عسل

..... **BALKUŞ** **بالکوش**

پرنده شیرین و دوست داشتنی

..... **BALKIGÜL** **بالکی گول**

گل زیبا ، برآق و درخشنده

..... **BALKITAL** **بالکیتال**

شاخه زیبا و برآق

..... **BALKITAM** **بالکیتام**

تماماً“ براق و درخشنده ، زیبای تمام و کامل

..... **BALKITAY** **بالکیتای**

همچون زیبای براق و درخشنده

..... **BALKIRTAY** **بالکیرتای**

همچون روشنایی و شفافیت رعد و برق

..... **BALGÜL** **بالگول**

گل عسل ، گلی که از شهد آن عسل تهیه

شود

..... **BALLARGÜL** **بالار گول**

گلی که از آن شهد عسل تراود (ترکمنی)

..... **BALLITAL** **باللی تال**

از شاخه و رده دختران شیرین و عسلی

..... **BALLIQAL** **باللی قال**

شیرین همچون عسل بمان

..... **BALLIQAYA** **باللی قایا**

صخره عسل زار، صخره عسل خیز ،صخره ای

که در آن زنبوران عسل لانه کرده و کندو

گذاشته اند و عسل از صخره به بیرون تراود و

سرازیر شود ، همچنین نام یکی از آبادیهای

دهستان قوروچای بخش قره آغاج شهرستان

مراغه و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان

مشگین باختری بخش مرکزی شهرستان

مشگین شهر

..... **BALLINAZ** **باللی ناز**

ناز شیرین و عسلی

..... **BALLITAY** **باللیتای**

همچون شیرین و عسلی

..... **BALLICA** **باللیجا**

عسل وار ، عسل گونه ، شیرین و عسلی در

حد شیرینی عسل ، همچنین نام دو آبادی از

دهستانهای تیر چایی بخش ترکمان

سنگ قیمتی و پر ارزش ، سنگ گرانها
(ترکمنی)

BAYANA **بای آنا**

آقا و سرور مادران ، بزرگ و سالار مادران

..... **بای ایر (باییر ، بایر)**

BAYİR(BAYİR - BAYYER)...

زمین شخم نخورده و غنی ، زمینی که کاشته
نشده

BAYATANA **بایات آنا**

مادر ایل و طایفه ترک تبار «بیات» ، مادری
از ایل «بیات»

BAYTAL **بایتال**

اسب ماده (ترکمنی)

BAYDA **بایدا**

قدح ، باده ، پیاله (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «آغدام» ، «شوشا» و
«توؤوز» یا طاووس در آذربایجان شمالی)

BAYRAMANA **بایرام آنا**

مادری که در روز عید به دنیا آمده است

BAYRAMBİBİ **بایرام بی بی**

خانم محترمه ای که در روز عید بدینا آمده
است

BAYRAMBİKE **بایرام بیکه**

خانم و کدبانویی که در روز عید بدینا آمده

شهرستان میانه و دهستان مشگین خاوری
بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر با نام و
نگارش فعلی «باللوجه **balluce**».

BALLIKTAY **بالیکتای**

همچون ظرف عسل

BALMAN **بالمان**

سمبل شیرینی ، شهد و عسل ، همچنین نام
آبادیست در حومه شهرستان اراک از ولایات
قدیمه آذربایجان

BALÖV **بالو**

قصر عسل ، قصر شیرین ، خانه عسل ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای منطقه
نازلو چای شهرستان اورمیه با نام و نگارش
فعلی «**balu**»

BALİZ **بالیز**

عسل نشان ، دارای نشان و علامتی از عسل

BALIŞ **بالیش**

آمیخته به عسل ، عسل وار ، عسل مانند
(ترکمنی)

BALIK **بالیک**

ماهی (ترکمنی)

BALIM **بالیم**

عسل من ، شیرین من

BAHADAŞ **باهاداش**

BAYGİNKUŞ بایگینکوش

(ترکمنی)

مرغ عاشق

BAYGİNGÜL بایگینگول

گل زیبای عاشق

BAYLANGİBİ بایلان گیبی

همچون ملوس و پر ناز

BAYLANAY بایلانای

ماه ملوس ، پر ناز و طناز

BAYLANTAL بایلانتال

از شاخه دختران پر ناز و با عشوه ، از رده

دختران طناز

BAYLANTAY بایلانتای

همچون ملوس و پر ناز ، با عشوه و طناز

BAYLANDURU بایلاندورو

ملوس و طناز صاف و زلال

BAYLANKAN بایلانکان

از نسل دختران ملوس ، پر ناز ، با عشوه و

طناز

BAYLANKUŞ بایلانکوش

مرغ ملوس و طناز ، مرغ پر عشوه و ناز

BAYLANGÜL بایلانگول

گل ملوس و طناز ، گل پر عشوه و ناز

BAYINANA بایین آنا

..... بایرام دورسون

BAYRAMDURSUN

همچنان چون عید ، فرخنده و خجسته بماند

(ترکمنی)

..... بایرام گوزه ل

BAYRAMGÖZƏL

زیبا روئی که در روز عید بدنیا آمده

(ترکمنی)

BAYRAMGÜL بایرام گول

گل عید ، گل بهاری ، گلی که در عید

شکفته شده (ترکمنی)

BAYGÜL بایگول

سرور و سرآمد گلها ، گل سر سبد ، گلی که

لایق بیگ و سرور است (ترکمنی)

BAYGINGÖZ بایگین گوز

خمار چشم

BAYGİNAY بایگینای

ماه و زیبای عاشق

BAYGİNTAL بایگینتال

از شاخه عشاق ، از شاخه دختران دارای

عشق و معشوق

BAYGİNTAY بایگینتای

همچون عاشق دارای عشق و معشوق

مادر نازنین ، دختر جوانی که مادر خواهد شد	(ترکمنی)	BƏDİZ بدیز
بایینال	BAYINAL	نقش ، شکل ، زینت (ترکی باستان گوئی تورک)
دختر سرخ روی جوان و نازنین	BAYINAY	بَریچه سی یووقا
دختر ماه و زیبای جوان و نازنین	BAYINTAL	BƏRÇƏSİYUVQA
باییتال	BAYINTAY	لَپ نازک ، گونه نازک (ترکمنی)
از شاخه دختران جوان و نازنین	BAYINDURU	BƏRÇƏGÜL بَریچه گول
باییتای	BAYINKUŞ	گونه گل ، گونه گل انداخته ، لَپ گل مانند (ترکمنی)
همچون دختری جوان و نازنین	BAYINGÜL	BƏRSANA بَرسانا
بایندورو	BAYI بایی	مادری متهور و جنگاور، یوز پلنگ ماده
دختر جوان و نازنین صاف و زلال	BƏTƏRALQ بَترآق	بروئسلَن
باینکوش	BƏDƏNƏ بدّه نه	تمشک (ترکمنی)
دختری چون مرغ زیبای جوان و نازنین	BƏZƏRTAL بَزه رتال	BƏRINGİBAQ بَرینگی باق
باینگول	BƏZƏRTAY بَزه رتای	به من نگاه کن ، مرا نگاه کن (ترکمنی)
دختر گل و زیبای جوان و نازنین		BƏZMƏT بَزمَت
بایی		النگو ، دستبند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زنگیلان» در آذربایجان شمالی)
مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جبرائیل» در آذربایجان شمالی)		BƏZƏRTAL بَزه رتال
بَترآق		شاخه زینت دهنده و تزیین کننده
سپید سپید ، بسیار سفید (ترکمنی)		BƏZƏRTAY بَزه رتای
بدّه نه		همچون دختری آراینده و زینت دهنده
نوعی مرغ آوازه خوان به رنگ طوسی ، بد بده		

فرزند دختر دیگر بس است ، کافی است
(ترکمنی)

BƏKMƏS بکَمَس

کنسانتره و رب شیرۀ انگور ، دوشاب

BƏGRƏS بگره س

ماهوت (ترکمنی)

BƏGƏNÇ بگنچ

شادی و خوشحالی (ترکمنی)

BƏGƏNSİN بگنسین

شاد باشد (ترکمنی)

BƏGÜM بگوم

خانم محترمه و ارجمند

BƏGİMAY بگیم آی

خانم و خاتون زیبا چون ماه ، خانم ارجمند
والا مقام و مهر و (ترکمنی)

BƏGİMCAN بگیم جان

خانم ارجمند و خاتونی که محبوب و عزیز
همه است

BƏLGÜN بلگون

روز روشن ، مشخص ، معلوم و آشکار

BƏLĞİ بلگی

خصوصیات و ویژگیهای موجود در حس،
ادراک و ایمان شخص

BƏLĞİM بلگیم

BƏZƏRNAZ بزّه رناز

ناز زینت دهنده

BƏZƏKLİTAL بزّه کلی تال

شاخه مزین و آراسته به بزک و زیباییها

BƏZƏLİTAL بزّه لی تال

شاخه گل آراسته و مزین

BƏZƏLİTAY بزّه لی تای

همچون آراسته و بزک کرده

BƏZƏLİNAZ بزّه لی ناز

ناز آراسته ، ناز و بزک کرده

BƏZƏM بزّه م

آرایش (ترکمنی)

BƏZƏNTAL بزّه ن تال

از شاخه دختران آرایش کرده و آراسته

BƏZƏNİŞTAL بزّه نیشتال

شاخه گل آرایش و پیرایش

BƏSTƏBOY بسته بوئی

دارای قد و قامتی موزون و متناسب

BƏSTİNAZ بستنی ناز

دختر ناز بس است ، دیگر دختر ناز و زیبا
نمی خواهیم خواهان و طالب فرزند پسر
هستیم .

BƏSDİR بسدیر

- نوعی گیاه خوردنی بیابانی و خودرو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «کوردی» در آذربایجان شمالی)
- BƏNZƏK** **بَنزَه ک** نوعی پرندۀ کوچ کننده دارای گوشتی قابل طبخ و خوردن که به آن «بَنزَگَه گ» نیز گویند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «آغجا بدیع» در آذربایجان شمالی)
- BƏNƏK(BƏNƏX)** **بَنَک (بَنَخ)** خالدار ، دارای خال (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» آذربایجان شمالی)
- BƏNİZNAZ** **بَنیز ناز** ناز رو ، رخسار ناز و زیبا
- BƏNİMƏ** **بَنیمه** روز دوشنبه ، کسیکه در روز دوشنبه بدنیا آمده باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه باکو در آذربایجان)
- BƏBƏCÜL** **بِه به جُول** پرستو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)
- **بِه به رچین (بَر چین)**
- BƏBƏRÇİN** پرستو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قاخ» ، «لنکران» و «زاگاتالا»
- نوعی گیاه خوردنی بیابانی و خودرو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «کوردی» در آذربایجان شمالی)
- BƏLGİN** **بَلگین** صریح ، روشن ، بسیار واضح
- BƏLİÇ** **بَلیچ** دختری که شایستگی های خویش را طی حوادث و اتفاقات بروز دهد
- BƏLİRSİZ** **بَلیر سیر** ناپیدا
- BƏLİZ** **بَلیز** نشان و اثر
- BƏLİYƏ** **بَلیه** نشان عقد عروسی که از طرف خانۀ داماد به خانۀ عروس برده میشود (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «شکی» در آذربایجان شمالی)
- BƏNAN** **بَنان** مرا به یاد آر ، فراموشم مکن
- BƏNAY** **بَنای** ماه زیبایی من
- BƏNZƏR** **بَنزَه ر** نظیر . لنگه
- BƏNZƏRSİZ** **بَنزَه ر سیز**

محلی منطقه «بالاکن» در آذربایجان شمالی)

BÜBÜRDƏK **بوبرده ک**

نام نوعی بلبل

BÜTÖVARI **بوتو و آری**

تمام پاکیزه ، صاف و پاک به تمام معنا

BÜTÖVANA **بوتو و آنا**

مادر کامل و تمام عیار

BÜTÖVNAZ **بوتو و ناز**

تمام ناز ، ناز تمام عیار ، ناز به تمام معنا

BÜTÜNARI **بوتون آری**

تمام پاکیزه ، خالص و تماما " پاک و پاکیزه

BÜTÜNAK **بوتون آک**

تمام سفید ، سپید خالص و کاملا " سپید

BÜTÜNANA **بوتون آنا**

مادر کامل و تمام عیار

BÜTÜNBORAN **بوتون بوران**

هوای کاملا " برفی توام با بوران

BÜTÜNÇƏMƏN **بوتون چمن**

سرتاسر چمن و سبزه

BÜTÜNSEVİŞ **بوتون سئویش**

سر تا پا عشق و محبت ، تماما " عشق و

محبت

BÜTÜNQAR **بوتون قار**

ی آذربایجان شمالی

BƏBƏNƏK **به به تک**

نوعی گیاه خوردنی با برگهای ریز (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی در

مناطق مختلف آذربایجان ایران)

BƏNƏMİYƏ **به نه مییه**

روز دوشنبه ، کسی که در روز دوشنبه به

دنیا آمده باشد (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی در مناطق «اردوباد» و

«شاهبوز» از توابع استان «نخجوان» در

جمهوری آذربایجان)

..... **به ی خاتون (بیگ خاتون)**

BƏYXATUN(BEYGXATUN) ..

خاتون و همسر بیک و رئیس ایل ، همچنین

نام یکی از آبادیهای بخش سیس از حومه

شهرستان شبستر

BƏYIMANA **بییم آنا**

مادر ارجمند و محترمه ، مادر خاتون صفت

BƏYİMTAY **بییم تای**

همچون یک زن ارجمند ، همچون خاتون

BEĞENİLMİŞ **به یه نیلمیش**

معشوق

BUBA **بوبا**

مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش

تماما" سپید ، سرتاپا سپید

BÜTÜNQIZIL **بوتون قیزیل**

تمام طلا ، تماما" و خالصا" از طلا ساخته شده ، طلای ناب و خالص ، سرتا پا طلا

BÜTÜNGÖZƏL **بوتون گۆزه ل**

زیبای کامل و تمام عیار ، دختری که سرتا پا آکنده از زیبایی و قشنگی است

BÜTÜNGÜMÜŞ **بوتون گوموش**

تمام نقره ، تماما" و خالصا" از نقره ساخته شده ، نقره ناب

BÜTÜNGİZ **بوتون گیز**

تمام ستری ، کاملا" سرتی و اسرارآمیز

BUDAKTAY **بودا کتای**

همچون شاخه و برگ

BORA **بورا**

باد سخت و شدیدی که بدنبال آن باران بیارد

BORANAY **بورانای**

ماه هوای بورانی ، زیبایی که در موسم برف و بوران بدنیا آمده باشد

BORANKUŞ **بورانکوش**

مرغ و پرنده ای که در هوای بورانی به پرواز درآید

BORANGÜL **بورانگول**

گل هوای بورانی ، گلی که در موسم برف و

بوران شکفته شود

BORTA **بورتا**

نام همسر چنگیز خان (ترکی مغولی)

BÜRTİK **بورتیک**

غنچه (قزاقی)

BURCAQ **بورجاق**

نوعی گیاه که مشک آب را قبل از استفاده در داخل برگهای چیده شده آن می خوابانند تا مشک نرم و قابل استفاده تر گردد.(ترکمنی)

BURCUNAZ **بورجو ناز**

رایحه ناز ، ناز خوشبو و رایحه دار

BÜRCOT **بورجوت**

نام نوعی گیاه و علف بیابانی که قابل تغذیه دامهاست (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اوغوز» در آذربایجان شمالی)

BURCUTAY **بورجوتای**

همچون رایحه و بوی خوش

BURCUM **بورجوم**

عطر خوشبوی من ، عطر و گلاب من

BÜRCİNANA **بورجین آنا**

مادری زیبا چون آهوی ماده

BÜRCİNBOY **بورجین بوی**

در قد و قواره یک آهوی زیبا

BÜRCİNTAL **بورجین تال**

از رده اردکها ، در جرگه دختران زیبا چون
اردک

BURÇİN **بورچین**

گوزن ماده ، غزال ، همچنین نام اولین همسر
چنگیز خان

BURÇİNTAY **بورچیتای**

همچون اردک ماده

BURLABOYLU **بورلا بویلو**

دختر بلند قد و بلند قامت

BURLAAY **بورلا آی**

ماه و زیبای بلند قامت

BURLATAL **بورلاتال**

شاخه بلند قامت ، از شاخه دختران بلند
قامت

BURLATAY **بورلاتای**

همچون دختری بلند قامت

BURLAKAN **بورلاکان**

از نسل دختران بلند قامت

BURLAGÜL **بورلا گول**

گل بلند قامت

BURLANAZ **بورلاناز**

ناز قد بلند ، دختر نازی که دارای قد و قامتی
بلند باشد، ناز بلند بالا

BÜRMƏ **بورمه**

از شاخه و رده آهوان ، در جرگه دختران زیبا
چون آهو

BÜRCİNTAY **بورجیتای**

همچون آهو

BÜRCİNİZ **بورجینیز**

آهو نشان، رد و نشان آهوی ماده ، اثر رد
آهوی ماده

BURÇAK **بورچاک**

نوعی گیاه شبیه عدس که از دانه های آن
حیوانات تغذیه نمایند

BURÇALANA **بورچال آنا**

مادری به زیبایی لاله صحرایی

BURÇALBOY **بورچال بوی**

در قد و قواره یک لاله صحرایی

BURÇALTAY **بورچالتای**

همچون لاله صحرایی

BURÇUN **بورچون**

آهوی ماده ، غزال ماده ، آهوی زیبا چشم و
دوست داشتنی

BÜRCİNANA **بورچین آنا**

مادری زیبا چون اردک ماده

BÜRCİNBOY **بورچین بوی**

در قد و قواره یک اردک ماده

BÜRCİNTAL **بورچین تال**

BUZKIR **بوز کیر**

دشت یخ ، دشت یخی و پوشیده از برف ویخ

BUZƏLİK **بوزه لیک**

النگو (ترکمنی)

BOSMƏNG **بوُس مَنگ**

رخسار و چهره ای که خال تیره و سیاه بر آن

نقش بسته باشد همچنین مشابه نام یکی از

بخشهای تابعهٔ بستان آباد حومهٔ تبریز با نام و

نگارش فعلی «باسمنج» (بوُس مَنگ - باس

مَنگ - باس مَنج - باسمنج)

BOĞAZ **بوغاز**

آب کم عرضی که دو دریا یا دو اقیانوس را به

هم پیوند دهد ، تنگه (ترکمنی)

BUĞDATAL **بوغدا تال**

شاخهٔ گندم

BUĞDATAY **بوغدا تای**

همچون خوشهٔ گندم

BUĞDAYANA **بوغدا ی آنا**

مادری پاک و مقدس چون گندم

..... **بوغدا ی بنیز**

BUĞDAYBƏNİZ

گندمی ، گندمگون

BUĞDAYLI **بوغدا یلی**

گندمگون (ترکمنی)

محل رویش انبوه و فشرده علف و گیاه در

صحرا و بیابان (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی مناطق مینگه چئویر و «شکی»

در آذربایجان شمالی)

BORUĞ **بوْرُوغ**

نوعی گیاه صحرایی جهت رنگ گیری (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی در

مناطق مختلف آذربایجان ایران)

BURUQSAÇ **بوروق ساج**

گیسوی تاب خورده ، گیسوی فر ، فر مو

(ترکمنی)

BÜRÜMCEK **بورومجک**

ابریشم کلاف شده ، کلاف ابریشم

BÜRÜMCÜK **بورومجوک**

پارچهٔ ابریشمی

BÜRÜNGƏ **بورونگه**

حجاب ، چادری که خانمها بر سر کنند

BOZBAHAR **بوْز باهار**

نام نوعی پرندۀ (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقهٔ «گنده به ی» در

آذربایجان شمالی)

..... **بوْز چین (بوْز چین)**

BOZÇİN (BOZCİN)

غزال ، گوزن ماده

BOLÖTÜŞ بول اؤتوش

بسیار چهچه کننده ، بسیار آوازه خوان

BOLOTLUK بول اوتلوک

علفزار و چمنزار انبوه و وسیع و پر سبزه و علف

BOLOVA بول اووا (بولووا)

دشت و جلگه بسیار حاصلخیز و پر برکت ، بول در زبان ترکی به معنی فراوانی ، کثرت و پر حاصلی می باشد همچنین «اووا» نیز به معنی دشت و جلگه بکار میرود

BOLBİLƏN بول بیلن

بسیار داننده و فهیم ، بسیار عارف

BOLPINAR بول پینار

چشمه پر آب

BOLÇÜÇÜK بول چوچوک

دارای جوانه فراوان ، پر از جوانه ، پر از شکوفه و غنچه

BOLHARMAN بول حارمان

خرمن انبوه و بسیار فراوان ، خرمنی از محصول فراوان

BOLSAYGIN بول سایگین

بسیار معتبر و با حیثیت

BOLSƏMƏN بول سمن

انبوه چمن و سبزه ، چمن و سبزه فراوان

BÜKETANA بوکت آنا

مادری چون دسته گل

BÜKETGİBİ بوکت گیبی

همچون یک دسته گل

BÜKETAY بوکتای

دسته گل زیبا ، ماه و زیبایی چون دسته گل

BÜKETGÜL بوکتگول

دسته گل

BÜKEM بوکم

عاقل و دانا ، ذکی و دانامنش ، دارای رفتار و اعمال عاقلانه و دانا منشانه

BÜKE بوکه

عاقل و دانا ، ذکی ، عروس

BOLAPAK بول آپاک

در نهایت فراوانی سفید ، سپیدی بسیار و فراوان

BOLARAZ بول آراز

رود پر آب و فراوان آب «ارس»

BOLARI بول آری

بسیار پاک و پاکیزه ، پاک و پاکیزگی فراوان ، پاکی بیش از حد

BOLAKAR بول آکار

رودخانه پر آب و جاری

BOLBULUT بؤلبولوت

توده ابر انبوه و بسیار گسترده

BOLBUNAR بؤلبونار

چشمه پر آب

BOLTAL بؤلئال

درخت و گلی که دارای شاخه های فراوان باشد

BULCA بولجا

یافته شده ، کشف شده

BOLSAÇ بؤلساج

دارای گیسوانی پر پشت و انبوه

BOLSAZ بؤلساز

بسیار سالم ، سرحال، تندرست و با نشاط

BOLSANAN بؤلسانان

بسیار فکور و اندیشه کننده

BOLSU بؤلسو

آب فراوان

BOLŞAT بؤلشات

بسیار و فراوان شاد و خوشحال ، شادی و سرور فراوان (ترکمنی)

BULGAN بولگان

نام همسر «آباکاحان» پسر «هولاکوخان»

BULGU بولگو

چیز تازه کشف شده ، تازه یافت شده

BOLQAR بؤل قار

توده پشته شده برف ، بهمن برف (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «بۆرچالی» که فعلاً جزو گرجستان محسوب میشود)

BOLAR بؤلار

زیاد است (ترکمنی)

BULAQANA بولاق آنا

چشمه اصلی و مادر که آب آن از دیگر چشمه ها بیشتر باشد - مادر چشمه جوشان حیات است ، مادری برکت زا چون چشمه جوشان

BULAKTAL بولاکتال

شاخه ای از آب چشمه

BULAKTAY بولاکتای

همچون چشمه آب

BOLANLI بؤلانلی

بسیار فهمیده و عاقل

BOLBOĞDAY بؤلبوغدای

گندم فراوان و انبوه ، گندم پر برکت ، ارزانی و وفور نعمت

BULBULA بولبولا

سراب (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «شاماخی»)

«بۇرچالى» که فعلاً "جزو گرجستان محسوب
میشود)

BULUNMAZ بولونماز
شگرف

BOLİSTƏK بولئیستک
آرزوی فراوان

BUNARAY بونارآی
ماه چشمه آب ، ماهی که عکس آن بر آب
چشمه نقش بسته باشد

BUNARTAL بونارتال
شاخه ای از آب چشمه

BUNARTAY بونارتای
همچون چشمه

BUNARGÜL بونارگول
گل چشمه آب

BUNARGİBİ بونارگیبی
همچون چشمه آب

BONCUKANA بونجوک آنا
مادری زیبا و قشنگ چون دانه منجوق

BONCUKGÜL بونجوک گول
گل منجوق دار، گل ساخته شده از منجوق

BONCUKAL بونجوکال
منجوق قرمز

BOLLUNAZ بوللو ناز
دارای ناز و عشوه بسیار فراوان

BOLMERA بولمئرا
علفزار و مرتع پر سبزه و علف

BOLMUT بولموت
سعادت و خوشبختی فراوان ، بسیار سعید و
خوشبخت

BULUTSUZ بولوتسوز
هوای صاف و آفتابی

BULUÇ بولوچ
کشف شده ، یافته شده

BULUŞ بولوش
کشف ، یافتن

BÜLÜL بولول
نوعی گیاه شبیه لوبیا - نام بذر و تخم گیاه و

علفی که در بین محصول غلات یافت میشود
- شیشه محافظ شعله چراغ روشنایی گردسوز
و غیره (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی مناطق «جبرائیل» ، «ماساللی» و
«مئغری» آذربایجان شمالی)

BULUN بولون
هیمه و پشته کوچک علف و یونجه (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
«باش کنجید» «قازاخ» آذربایجان و منطقه

عروسی (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «باسارکنچر» و «نخجوان» در
آذربایجان شمالی)

BOYNAZ **بوی ناز**

دختری با قد و قامت ناز

BOYARI **بویاری**

پاک قامت

BÜYRA **بویرا**

نی ، موی و گیسوان مجعد پیچ پیچ
(ترکمنی)

BÜYRASIN **بویراسین**

خیر بینی ، خیر و خوبی بینی (ترکمنی)

BÜYSANC **بویسانج**

فخر ، افتخار (ترکمنی)

BOYUGÖZƏL **بویوگۆزه ل**

دختر زیبا قامت و بلند بالا

BOYUGÜL **بویوگول**

دختری که قد و قامت گل وار و قشنگ
داشته باشد، دختر گل قامت

BÜYÜM **بویوم**

سحر و افسون من

BOYUNAZ **بویوناز**

دختری که قد و قامت ناز و قشنگی دارد

BOYUNÇAGÜL **بویونچا گول**

BONCUKAY **بوتجوکای**

ماه منجوق دار، ماه و زیبای پوشیده از
منجوق

BONCUKTAY **بوتجوکتای**

همچون منجوق

BOVA **بووا**

مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «بالاکن» در آذربایجان شمالی)

BUVA **بووا**

مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «بالاکن» در آذربایجان شمالی)

BOYARÇA **بوی آرچا**

دختری به قد و قامت درخت همیشه سبز
«آرچا» (ترکمنی)

BOYARDIÇ **بوی آردیچ**

دختری به قد و قامت درخت سرو کوهی ،
دختر سرو قد

BOYOTU **بوی اوْتو**

نام نوعی گیاه خوشبوی و معطر که در دشت
و صحرا می روید (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «خانلار» آذربایجان
شمالی)

BOYGÖRMƏ **بوی گۆرمه**

مراسم دیدار از تازه عروس بعد از مراسم

خانم محترمه ناز، ظریف و قشنگ (ترکمنی)

BİBİNUR بی بی نور

خانم محترمه و ارجمند منور (ترکمنی)

BİPBİLİ بیپ بیلی

مرغ دراج (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «کورده میر» آذربایجان
شمالی)

BİTEY بیتتی

کندوی زنبور عسل (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان
شمالی)

BİTKİTAL بیتکیتال

از شاخه گیاهان سبز، شاخه رُستنی

BİTKİTAY بیتکیتای

همچون یک رستنی و گیاه سبز

BİTİŞNAZ بیتیش ناز

آخرین دختر ناز، ناز پایانی و نهایی

BİTİŞTAL بیتیشتال

شاخه پایانی و نهایی گل یا درخت (خطاب به
آخرین دختر خانواده)

BİTİŞTAY بیتیشتای

پایانی و نهایی (خطاب به آخرین فرزند
خانواده)

BİTİŞGÜL بیتیشگول

سرتا پا گل (ترکمنی)

BİBİBİKE بی بی بیکه

خانم محترمه و ارجمند (ترکمنی)

BİBİCAN بی بی جان

خانم محترمه و ارجمند عزیز و محبوب
(ترکمنی)

BİBİXAL بی بی خال

خانم محترمه خالدار (ترکمنی)

BİBİSONA بی بی سونا

خانم محترمه و ارجمند زیبا چون قو
(ترکمنی)

BİBİŞAY بی بی شای

خانم محترمه و همسر ارجمند و والامقام
سلطان (ترکمنی)

BİBİQIZ بی بی قیز

دختر خانم محترمه و ارجمند (ترکمنی)

BİBİGÖZƏL بی بی گوزه ل

خانم محترمه زیبا (ترکمنی)

BİBİGÜL بی بی گول

خانم محترمه گل مانند (ترکمنی)

BİBİNAR بی بی نار

خانم محترمه و ارجمند سرخ گونه و زیبا
چون انار (ترکمنی)

BİBİNƏZİK بی بی نازیک

BİRECE بیرجه	گل پایانی ، آخرین گل
خانمی با خصوصیات و ویژگیهای منحصر بفرد	BİTİMTAL بیتیمتال
BİRANA بیرآنا	شاخه نهایی و پایانی گل و درخت ، شاخه حسن ختام (خطاب به آخرین دختر خانواده)
مادر تک و یگانه ، مادر یکی یکدونه	BİCAR بیجار
BİREY TAL بیرئی تال	مزرعه برنج ، برنج زار ، همچنین نام شهریست از بلاد آذربایجان که هشتاد درصد روستاهای آن ترک نشین هستند
BİREYKUŞ بیرئی کوش	BİÇƏNƏ بیچه نه
مرغ تک ، یگانه و یکی یکدونه	یونجه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «باکو» در آذربایجان)
BİREYGÜL بیرئی گول	BİÇİMNAZ بیچیم ناز
تک گل، گل یکی یکدونه	ناز رخ ، ناز چهره
BİRAY بیرآی	بیچیمی گؤزه ل
ماه تک و یگانه	BİÇİMİGÖZƏL
BİRTAN بیرتان	خوش ریخت ، خوش ترکیب ، خوش قد و قواره
یکی یکدونه زیر آسمان کبود	BİRANT بیر آنت
BİRTƏK بیرتک	تک قَسَم ، یک عهد و پیمان
تک ، بی همتا ، بی نظیر	BİRAY بیر آی
BİRTƏKANA بیرتک آنا	همچو ماه تک و بی همتا
مادر یگانه و تک و بی همتا	BİRET بیرئت
BİRTƏKTAY بیرتکتای	برای تک و بی همتا بودن و بی نظیر بودن نامزد شده
تک و یگانه	
BİRTÜR بیرتور	
تک نوع ، بی مانند و بی نظیر ، بی همتا و بی مثال	

BİRSİN	بیرسین	ریشه دار و اصیل ، با اصالت
BİRŞƏN	بیرشن	تک و بی همتا هستی ، تک و بی نظیر هستی
BİRQAL	بیرقال	شاد بی همتا و بی نظیر
BİRKIYI	بیرکییی	بیمان
BİRGEN	بیرگن	یکسو ، هم ساحل ، هم کناره
BİRGE	بیرگه	با تنهایی و یگانگی انس گرفته
BİRGÜLANA	بیرگول آنا	واحد
BİRGÜLTAL	بیرگولتال	مادری چون گل بی همتا و بی نظیر
BİRGÜLTAY	بیرگولتای	شاخه گل بی همتا و یکتا
BİRLİKTAL	بیرلیکتال	تک گل بی همتا و یکتا
		شاخه وحدت و همزبانی و همدلی
BİRCAN	بیرجان	یک جان و یک وجود ، تک محبوب من
BİRCƏ	بیرجه	یکی یکدونه ، تک و بی نظیر
BİRCİTAL	بیرجیتال	از رده یکتاپرستان ، از جرگه خدایپرستان
BİRCİTAY	بیرجیتای	یکتا پرست
BİRCİM	بیرچیم	یکی یکدونه من ، دختر بی همتا و بی نظیر
BİRÇAĞ	بیرچاغ	همعصر ، هم دوره ، همزمان
BİRXAZAN	بیرخازان	مرغ سقاء (قزاقی)
BİRDAL	بیردال	تک شاخه ، شاخه واحد درخت
BİRDİL	بیردیل	یکزبان
BİRSU	بیرسو	همچو یک جرعه آب نوشیدنی ، همچو آب صاف و زلال بی نظیر
BİRSOY	بیرسوی	

BİLEZİK **بیلئزیک**

دستبند ، حلقه (قزاقی)

BİLAK **بیلاک**

هدیه ، تحفه ، ارمغان ، سوغات

BİLDİK **بیلدیک**

آشنا ، شناس

BİLSEV **بیلسئو**

دانسته و آگاهانه عشق بورز

BİLKA **بیلکا**

خمیر نازک شده (ترکمنی)

BİLGAY **بیلگای**

فهمیده و همچو ماه زیبا

BİLGƏRANA **بیلگر آنا**

مادر دانشمند و عالم

BİLGƏRTAL **بیلگر تال**

از رده و جرگه زنان دانشمند و عالم

BİLGƏRTAY **بیلگر تایی**

همچون زن دانشمند و فرهیخته

BİLGEN **بیلگن**

فهمیده ، فهیم و با شعور

BİLGƏANA **بیلگه آنا**

مادر دانشمند و عالم

BİLGƏTAL **بیلگه تال**

ار رده و جرگه خانمهای دانشمند و عالم

BİRNAZ **بیرناز**

تک ناز ، ناز بی همتا و یکدانه ، ناز یکتا

BİRİCİKTAL **بیرجیکتال**

تک شاخه گل یا نهال ، تک شاخه یگانه و بی

نظیر (خطاب به تک دختر خانواده)

BİRİNCAY **بیرینجای**

اولین ماه ، ماه اول سال

BİRYÜZLÜ **بیریوزلو**

تک رو ، یکرو ، صادق

BİKEŞ **بیکش**

برج سنبله (قزاقی)

BİKAM **بیکام**

خاتون ، خانم محترمه (ترکمنی)

BİKƏTAY **بیکه تایی**

همچون یک خانم ارجمند و والامقام

BİKEGÜL **بیکه گول**

خانم گل مانند (ترکمنی)

BİLBİL **بیل بیل**

جوجه اردک (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه « بوزچالی » که فعلاً

جزو گرجستان محسوب میشود)

BİLBİLA **بیل بیلا**

سراب (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی منطقه «شاماخی» آذربایجان)

BİLƏNKUŞ **بیلن کوش**

مرغ و پرندۀ باشعور و فهیم

BİLƏNGÜL **بیلن گول**

گل فهیمده و دانا

BİLƏNGİBİ **بیلن گیبی**

همچون فردی دانا و فهیمده

BİLİ **بیلی**

جوجۀ اردک (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی مناطق «کورده میر» و

«سالیان» در آذربایجان شمالی)

BİLİR **بیلیر**

آگاه ، واقف ، مطلع

BİLİK **بیلیک**

علم و دانش و مجازاً" به معنی پند تعلیم و

ارشاد نیز بکار رفته است

BİLİN **بیلین**

شناخته شو ، معلوم و آشکار شو

BİNAY **بین آی**

خیلی زیبا ، به اندازه هزاران ماه زیبایی دارد

BİNİŞİK **بین ایشیک**

نور و روشنایی آفتاب ، سرچشمه و منبع

حیات و طبیعت

BİNGÜLƏR **بین گوئر**

بسیار خندان ، همیشه شاد و خنده رو

BİLGƏXATUN **بیلگه خاتون**

نام همسر «کوتلوک خان» که بعد از مرگ

همسر تاج پادشاهی و امپراتوری را بر سر

گذاشت (سال ۶۹۱ میلادی)

BİLGÜN **بیلگون**

کسیکه قدر و منزلت روزهای زندگی خود را

میداند

BİLLURTAL **بیللورتال**

شاخۀ بلورین ، شاخۀ کریستال

BİLƏNANA **بیلن آنا**

مادر فهیمده و عارفه ، مادر دانا و فهیم

BİLƏNAY **بیلن آی**

ماه و زیبای فهیمده، دانا و عارفه

BİLƏNTAL **بیلن تال**

از رده و جرگۀ زنان فهیمده و عارفه ، از

شاخۀ زنان دانا و فهیم

BİLƏNTAM **بیلن تام**

کاملاً" فهیمده و دانا

BİLƏNTAY **بیلن تآی**

همچون زنی فهیمده ، عارفه و دانا

BİLƏNSOY **بیلن سوئی**

فهیمده، از خانواده و نسلی فهیمده و با شعور

BİLƏNKAN **بیلن کان**

از نسلی فهیمده و دانا

فضولی ، کورده میر، سالیان ، شاماخی ،
شَمکیر و زاقاتالای آذربایجان شمالی)

BİNİL..... **یینیل**

جای کنده شده و گود شده در زمین جهت
آب آشامیدنی ماکینانی چون مرغ و خروس و
جوجه (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه « مئغری » در آذربایجان
شمالی)

BİNGÜN..... **بین گون**

بسیار آفتابی و منور ، در زیبایی برابر هزار
آفتاب

BİNNAZ..... **بین ناز**

دختر هزار نازه ، دختری که هزاران ناز و
عشوہ کند

BİNAY..... **بینای**

هزار ماه ، در زیبایی برابر هزار ماه

BİNCAN..... **بینجان**

چیزی را از دل و جان خواستن و دوست
داشتن و با شدت تمام آنرا آرزو و هوس
کردن

BİNGÜL..... **بینگول**

هزار گل ، در زیبایی برابر هزار گل

BİNƏM..... **بینم**

برازنده ، شایسته ، موزون و مناسب (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
« مینگه چئویر » و « شَمکیر » آذربایجان
شمالی)

BİNƏ..... **بینه**

محل نگهداری احشام و دامهای ایلات و
عشایر کوچ کننده در فصل زمستان در خارج
از دهکده و محل سکونت (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی مناطق جبرائیل ،

تمام ناز ، آکنده از عشوه و ناز

PEKNAZLI **پنک نازلی**

بسیار ناز ، آکنده از ناز، نازنین

PEKÖZ **پنکوز**

دارای و جود سالم و تندرست

PEKAK **پنکاک**

کاملاً "سپید ، تماما" سپید ، بسیار سپید

PEKALGÜL **پنکالگول**

گل کاملاً "سرخ ، گل تمام قرمز

PEKAY **پنکای**

تماماً "شبیه ماه ، تمام ماه

PEKTAN **پنکتان**

تماماً "شفق و واضح ، شفق کامل ، چون

شفق کامل روشن

PEKŞÖN **پنکشون**

بسیار شاد ، آکنده از شادی

PEKNAZ **پنکناز**

نیکو ناز ، تمام ناز ، ناز تمام و کمال ، ناز

خالص و تمام عیار ، سراسر ناز و غمزہ

PEKİARI **پنکی آری**

خوب و پاکیزہ ، پاک و نیکو

PEKİAL **پنکی آل**

سرخ خوب و نیکو

P

پ

PETRANG **پترانگ**

انبوه و افشان (ترکمنی)

PEÇEKUŞ **پنچه کوش**

مرغ و پرندۀ با حیا و با آبرو ، مرغ حجاب

PEREN **پرن**

نوعی گیاه با برگهای سبز سیر و کرکدار که به

آن در زبان ترکی «چوبان یا ستیغی» نیز

گویند

PEKARI **پنک آری**

تمام پاکیزہ ، تماماً "و خالصاً" پاک

PEKİNCE **پنک اینجه**

خیلی زیبا و ظریف ، خیلی قشنگ (ترکی

آناتولی)

PEKŞİRİN **پنک شیرین**

بسیار شیرین و گوارا

PEKNAZ **پنک ناز**

گل پنبه (ترکمنی)	پئکی آی	PEKİAY
پارچا بی بی	ماه خوب و نیکو	PARÇABİBİ
یکپارچه خانم محترمه است ، خانم ارجمند	پئکی تال	PEKİTAL
تمام عیار	شاخه گل خوب و نیکو ، شاخهٔ باردار و پر	
پارچا بیکه	ثمر	PARÇABİKE
یکپارچه زن محترمه است ، محترمه تمام	پئکی کوش	PEKİKÜŞ
عیار	مرغ و پرندۀ نیکو	
پارچا گوزه ل	پئکی گول	PEKİGÜL
یکپارچه زیباست (ترکمنی)	گل خوب و نیکو	
پارچا گول	پئکیتای	PARÇAGÖZƏL
یکپارچه گل است (ترکمنی)	همچون دختری خوب و نیکو	PEKİTAY
پارلا تای	پئکیدورو	PARLATAY
همچون درخشنده و درخشان	نیکو زلال ، صاف و زلال خوب و نیکو	PEKİDURU
پارلا قال	پئکیکان	PARLAQAL
همچنان درخشان و پایدار بمانی	از نسلی خوب و نیکو	
پارلا ناز	پئکیوسما	PARLANAZ
ناز و درخشان باش ، ناز درخشنده و منور	شوخ طبع	
پارلا تال	پئلیت	PARLATAL
شاخهٔ درخشنده و براق	درخت بیشه ، درخت و میوهٔ بیشه	
پارلاتان	پؤهره ناز	PARLATAN
جلاگر	جوانۀ ناز پیش برگ	
پارلاتای	پاپاتیا	PARLATAY
درخشنده و منور	بابونه	
پارلارال	پاختا گول	PARLARAL
		PAXTAGÜL

PAMIKBİBİ پامیک بی بی

خانم محترمه ای که دارای تنی نرم و سپید
چون پنبه باشد (ترکمنی)

PAMIKGÖZƏL پامیک گؤزه ل

زیبای نرم تن و سپید چون پنبه (ترکمنی)

PAMIKGÜL پامیک گول

گل پنبه (ترکمنی)

PAMIK پامیک

پنبه (ترکمنی)

PAYEM پایئم

سهم من (ترکمنی)

PAYAMTAY پایامتای

همچون بادام

PAYLAGÜL پایلاگول

گل بخش کن ، با گل پذیرائی کن (ترکمنی)

PAYLI پایلی

برخوردار ، دارای سهم و قسمت ، با نصیب

PAYLITAL پایلیتال

شاخه ای که از بار و میوه بی نصیب نمانده
است

PAYLITAY پایلیتای

همچون نصیب و قسمت

PƏTDƏ پتدّه

سرخ همیشه درخشان

PARLARTAL پارلارتال

شاخه همیشه درخشان و منور گل یا درخت
پارلاق گونش

PARLAQGÜNƏŞ

آفتاب درخشان

PARLAKTAY پارلاکتای

همچون دختری درخشنده و منور

PARLAMİŞ پارلامیش

افروخته

PARILTI پاریلتی

افروز ، فروغ ، رخسندگی ، فروغ

PARILDAYAN پاریلدایان

درخشنده

PAZEL پازئل

بوته خربزه و هندوانه (ترکمنی)

PAŞAXATUN پاشا خاتون

نام همسر «کیخاتو» از سلاطین دوره
ایلخانیان

PAĞLAQ پاغلاق

صدای ریزش آب (ترکمنی)

PALTAGÜL پالتا گول

گل بخت و اقبال - همچو گل زیبا و چون تبر
قاطع و ترا

PUPUŞTAY پوپوشتای

همچون هُڊ هُڊ و شانه بسر

PUPUKTAY پوپوکتای

همچون تاج مرغان و پرندگان

PUTATAY پوتاتای

همچون بت و صنم

PUTAK پوتاک

شاخه درخت ، همچنین نام آبادیست در

حومه شهرستان ایرانشهر زاهدان

..... پوتال (پوتال)

PUTAL(PUTTAL)

از شاخه بُتان و صنم ها ، در جرگه بُتان و

صنمان

PUDAQLİ پوداقلی

پر شاخه ، شاخه دار ، دارای شاخ و برگ

(ترکمنی)

PÜREN پورئن

گیاهی با گلهای بسیار زیبای زرد و سرخ

رنگ با برگهای ظریف که به مذاق زنبوران

عسل بسیار خوش آید

PURAQ پوراق

شاخه های نازک و ریز درخت (ترکمنی)

PÜRCAN پورجان

کسی که روح و جاننش همانند سر شاخه های

توده بوته ها ، توده و انبوهی از بوته

(ترکمنی)

PƏTƏKNAZ پتک ناز

ناز کندوی عسل ، ناز کندو . پاکیزه و ناز ،

ملکه ناز کندوی عسل

PƏTƏKTAY پتکتای

همچون کندوی عسل

PƏRDƏGÜL پرده گول

گل پرده (ترکمنی)

PƏRİGÜL پری گول

گل پری (ترکمنی)

PƏRİYALI پری یالی

پریوش (ترکمنی)

PƏMBƏTAL پمبه تال

شاخه گل صورتی رنگ

PƏMBƏTAY پمبه تای

همچون رنگ گل صورتی

PƏMBƏNAZ پمبه ناز

ناز صورتی رنگ ، دختر ناز به رنگ گل سرخ

PƏMBƏYÜZ پمبه یوز

دارای چهره و رخساری خوش آب و رنگ ،

زبیارخ

PUPUŞNAZ پوپوش ناز

هُڊ هُڊ ناز ، شانه بسر ناز

پولدار و ثروتمند ، دارای زیور آلات و
جواهرات (ترکمنی)

PUNA **پونا**

پونه (ترکمنی)

PONÇAQLI **پونچاقلی**

قوتازدار و منگوله دار

PITRAKTAL **پیتراک تال**

شاخه پر بار که میوه و گل بسیار فراوان بر
آن باشد

PIRILDAYAN **پیریلدایان**

رخشان

PİSKEN **پیسکن**

پخته و رسیده (قزاقی)

PİŞKİNTAY **پیشکینتای**

همچون دختری پخته ، مجرب و آزموده

PİLİÇGÜL **پیلیچ گول**

گل زیبا و جوان

PİLİÇAY **پیلیچای**

ماه زیبا و جوان

PİLİÇTAL **پیلیچتال**

در رده و جرگه دختران زیبا و جوان

PİLİÇTAY **پیلیچتای**

همچون دختری زیبا و جوان

ریز درخت گسترده ، همه گیر و فراگیر است
(ترکمنی)

PÜRÇEK **پورچک**

زلف سپید و افشان در گیاهانی چون ذرت

PÜRÇÜKLİ **پورچو کلی**

دارای سر شاخه های ریز و افشان

PÜRLİ **پورلی**

دارای سر شاخه های ریز و افشان (ترکمنی)

PÜSTƏĞİZ **پوسته آغیز**

پسته دهان ، دهان پسته

PÜSKÜLTAY **پوسکولتای**

همچون منگوله و رشته نخ زینتی افشان ،
سنبله

PÜSKÜLLÜ **پوسکوللو**

منگوله دار ، افشان و سنبله

PUSUQ **پوسوق**

نان نازک سرخ کرده (ترکمنی)

POLATANA **پولات آنا**

مادر بسیار سالم و تندرست ، مادر نیرومند و
تنومند و بسیار مقاوم

POLATGÜL **پولات گول**

همچو گل زیباست و همچو فولاد جان سخت
و محکم (ترکمنی)

PULLİ **پوللی**

PİNARAY پینار آی

ماه چشمه

PİNARSU پینار سو

آب چشمه

PİNARTAY پینار تای

برابر با چشمه ، همچون چشمه آب

PİNARKUŞ پینار کوش

مرغ و پرندۀ چشمه

PİNARİZ پیناریز

رَد و نشان آب چشمه

زیبا رویی که نشان و علامتی بر صورت
داشته باشد (ترکمنی)

TƏÇGÜL **تأچ گول**

دختر زیبا چون گل که نشان و علامتی بر
صورت داشته باشد (ترکمنی)

TƏÇMENGLİ **تأچ منگلی**

دختری که نشان علامتی از خال بر چهره
داشته باشد (ترکمنی)

TƏÇLİGÜL **تأچلی گول**

گلی که نشان و علامتی بر چهره داشته باشد
(ترکمنی)

TÖRTÜNCAY **تؤرتونجای**

چهارمین ماه ، ماه چهارم سال

TÖRƏBİBİ **تؤره بی بی**

خانم محترمه نوجوان و نیکو (ترکمنی)

TÖRƏBİKE **تؤره بیکه**

زن محترمه نوجوان و نیکو (ترکمنی)

TÖRƏGÖZƏL **تؤره گؤزه ل**

زن نوجوان نیکو و زیبا (ترکمنی)

TÖRƏGÜL **تؤره گول**

زن نوجوان نیکو و زیبا چون گل (ترکمنی)

TEZAY **تنزای**

ماهی که به تندى و با سرعت در حرکت
است

T

ت

TETİRTAY **تتیرتای**

همچون برگ درخت گردو

TƏCİXAL **تأجی خال**

دختری که خالی بر صورتش باشد ، دختر
خالداری تاج بسر (ترکمنی)

TƏCİQIZ **تأجی قیز**

دختر تاجدار ، دختر تاج بسر (ترکمنی)

TƏCİGÖZƏL **تأجی گؤزه ل**

زیبا تاج ، دارای تاج و جغه زیبا

TƏCİGÜL **تأجی گول**

دارای تاجی از گل (ترکمنی)

TƏÇXAL **تأچ خال**

دختری که نشان و علامتی از خال بر چهره
داشته باشد (ترکمنی)

TƏÇDURSUN **تأچ دورسون**

خالداری و زیبا بماند (ترکمنی)

TƏÇGÖZƏL **تأچ گؤزه ل**

می گذارند یا با آن غله را بوجاری می کنند ،

سینی

TABAKTAY **تاباکتای**

همچون سینی

TAPANTAL **تاپان تال**

در رده و جرگه پرستشگران و ستایشگران

TAPANTAY **تاپانتای**

همچون پرستشگر و ستاینده

TAPMAAY **تاپما آی**

الهه ماه و زیبایی

TAPMAQAL **تاپما قال**

همچون الهه پاک و مقدس بمان

TAPMAKAN **تاپما کان**

از نسل الهه ها

TAPMAKUT **تاپما کوت**

الهه مقدس

TAPMAKUŞ **تاپما کوش**

مرغ و پرندۀ الهه

TAPMAGÜL **تاپما گول**

زیبا گل الهه

TAPMATAY **تاپما تای**

همچون الهه و رب النوع

TAPMAGİBİ **تاپما گیبی**

همچون الهه

TEZƏL **تنزه ل**

ماهر و زبر دست ، کسی که تند و سریع کار

را انجام می دهد

TÖSALXA **توسالخا**

گل سینه (قزاقی)

TESTİTAY **تستیتای**

همچون کوزه و سبو

TELAL **تل آل**

دارای گیسوانی سرخ ، سرخ گیسو

TELLİAY **تल्ली آی**

ماه و زیبای گیسودار

TELLİQUŞ **تल्ली قوش**

مرغ گیسودار ، پرندۀ پر مو

TELLİGÖZƏL **تल्ली گوژه ل**

زیبای گیسودار

TELLİGÜL **تल्ली گول**

گل زیبای گیسودار

TELLİNAZ **تल्ली ناز**

دختر ناز گیسو بلند

TELEKTAY **تله ک تای**

همچون پره های دم و بال پرندگان

TABAQ **تاباق**

طَبَق ، ظروف چوبی یا فلزی مسطح و گرد

لبه دار یا بی لبه که در آن خوردنی و میوه

TATARKƏYİK تاتار که یک

آهوی مشک (ترکمنی)

TATLIANA تاتلی آنا

مادر بامزه و با نمک

TATLIAY تاتلی آی

ماه و زیبای بامزه و با نمک ، ماه ملیح

TATLICAN تاتلی جان

شیرین تن ، شیرین جان

TATLİDİLLİ تاتلی دیلی

شیرین زبان ، شیرین بیان ، شیرین سخن

TATLİSÖZLÜ تاتلی سۆزلو

شیرین سخن، شیرین گفتار

TATLİSİN تاتلی سین

بامزه هستی

TATLIQAL تاتلی قال

دلچسب و گوارا بمان ، با مزه و با نمک باش

TATLİKÜŞ تاتلی کوش

مرغ و پرندۀ با مزه و ملیح

TATLİGÜL تاتلی گول

زیبا گل ملیح و با مزه

TATLİNAZ تاتلی ناز

ناز با مزه و ملیح

TATLİTAY تاتلیتای

TAPIŞANA تاپیش آنا

مادر الهه گونه ، مادری مقدس چون الهه و رب النوع

TAPIŞGİBİ تاپیش گیبی

همچون الهه

TAPIŞNAZ تاپیش ناز

الهۀ ناز

TAPIŞANA تاپیشانا

الهۀ مادر ، مادری چون الهه

TAPIŞAY تاپیشای

الهۀ ماه و زیبایی

TAPIŞTAY تاپیشتای

همچون الهه و رب النوع

TAPIŞQAL تاپیشقال

همچون الهۀ پاک و مقدس بمان

TAPIŞKAN تاپیشکان

از نسل الهه ها

TAPIŞKUT تاپیشکوت

الهۀ مقدس

TAPIŞGÜL تاپیشگول

الهۀ گل و زیبایی ، زیبا گل الهه

TATARTAL تاتار تال

از شاخۀ ترکان «تاتار»

غمزداى	همچون بامزه و با نمک
TAŞBİBİ تاش بی بی	TATMİNTAY تاتمینتای
برابر با یک خانم محترمه ، خانم محترمهٔ	همچو اطمینان خاطر و رضایتمندی
بسیار سنگین و مؤقر و متین (ترکمنی)	TACLİTAL تاجلی تال
TAŞBIKE تاش بیکه	از شاخهٔ تاجداران و صاحبان افسر و دیهیم ،
همچو یک زن محترمه ، زن محترمهٔ بسیار	از خانوادهٔ سلطنتی
سنگین ، مؤقر و متین (ترکمنی)	TAÇLINAZ تاجلی ناز
TAŞA تاشا	ناز تاجدار ، ناز تاج بسر ، ناز و زیبای صاحب
سایبان ، سر پناه (ترکمنی)	تاج و دیهیم
TAŞAN تاشان	TARÇİNGÜL تارچینگول
لبریز و جوشان	گل دارچین
TAŞKINSU تاشکین سو	TARLAAY تار لای
سیل ، سیلاب	ماه مزرعه
TAŞGÜL تاشگول	TARLATAY تار لای
همچون یک گل زیبا ، گل‌سنگ ، گل مؤقر و	همچون مزرعه
بسیار متین (ترکمنی)	TARLAN تار لان
TAĞANBİBİ تاغان بی بی	پرنده ای شکاری (ترکمنی)
خانم محترمه ای که نذر و نیاز و اجاق او را	TARLANAZ تار لاناز
سلامت نگهداشته (ترکمنی)	ناز و زیبای مزرعه
TAĞANBIKE تاغان بیکه	TARINAZ تاری ناز
زن محترمه که نذر و نیاز و اجاق او را	ناز خدا داده ، ناز خدا
سلامت نگهداشته (ترکمنی)	TAZAKÜMİS تازاکومیس
TAĞANTƏÇ تاغان تاج	نقرهٔ خالص (قزاقی)
دختری دارای نشان و علامت به صورت	TASAYSİLƏN تاسای سیلن

TALAŞANA **تالاش آنا**

مادر کار و کوشش ، مادر ساعی و کوشا

TALANK **تالانک**

میوهٔ شلیل (ترکمنی)

TALAY **تالای**

ظریف و قشنگ همچون شاخهٔ درخت و گل ،

همچنین زیبا چون ماه ، دریاچه و برکهٔ

بزرگ و وسیع ، دریا

TALAYTAY **تالایتای**

همچون دریا

TALAYKUŞ **تالایکوش**

مرغ دریا

TALBAŞI **تالباشی**

ظریف ترین و جوان ترین قسمت شاخهٔ گل و

درخت که دارای جوانه باشد

TALBUDAQ **تالبوداق**

دارای شاخ و برگ ، گلی که دارای شاخه و

برگ باشد ، شاخهٔ گل و درخت

TALBULAK **تالبولاک**

شاخه ای از آب چشمه

TALPUT **تالپوت**

از شاخهٔ بُتان و صنم ها ، در جرگهٔ بُتان و

صَنَمَن

TALSEL **تالسل**

خویش که نذر و نیاز و اجاق ضامن سلامتی و

زنده بودن اوست (ترکمنی)

TAĞANTUVAK **تاغان توواک**

دختر محبّه و با حیایی که نذر و نیاز و

اجاق ضامن سلامتی و زنده ماندن اوست

(ترکمنی)

TAĞANGÜL **تاغان گول**

گلی که نذر و نیاز و اجاق ضامن سلامتی و

زنده ماندن اوست (ترکمنی)

TAQGAZ **تاقغاز**

نوعی ماهی کوچک دریایی (ترکمنی)

TAKITAY **تاکیتای**

همچون زیور آلات زینتی که به عروس اهدا

می گردد

TALATAN **تال آتان**

درخت و نهال شاخه افکن

TALBƏZƏR **تال بزه ر**

گل و شکوفه ایکه تزیین دهندهٔ شاخه باشد

TALTƏKİN **تال تکین**

از شاخهٔ شهزادگان ترک

TALQIRAV **تال قیراو**

شاخ ایکه شبنم برفی روی آنرا پوشانده باشد.

TALADOL **تالادول**

دارای شاخ و برگ باش ، شاخه دار شو

شاخه غنچه دار	سیلی از شاخه ، گل یا درختی که شاخه
TALKUT تالکوت	بسیار و انبوه داشته باشد
شاخه مقدس	TALSU تالسو
TALKURA تالکورا	شاخه روئیده شده در آب ، شاخه ای از رود
شاخه ای از رودخانه «کُر» یا «کورا» که از	یا رودخانه
منطقه کوهستانی قارص آناتولی سرچشمه	TALSUDA تالسودا
گرفته بعد از عبور از خاک گرجستان وارد	شاخه ای در آب
خاک آذربایجان شده و آخر الامر با رودخانه	TALSON تالسون
ارس یکی شده به دریای خزر وارد میشود.	شاخه پایانی و انتهایی ، آخرین شاخه درخت
TALKONCA تالکونجا	و گل (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)
شاخه غنچه دار	TALŞƏN تالشن
TALGÜR تالگور	شاخه شادی و سرور
شاخه پر بار و پر میوه ، شاخه انبوه و بسیار	TALFİDAN تالفیدان
TALLIGÜL تالی گول	شاخه نهال
گل شاخه دار ، گل پرشاخه و برگ	TALQAR تالقار
TALLI تالی	از شاخه برفیان ، شاخه برفی ، شاخه ای که
دارای شاخه ، گلی که دارای شاخه باشد	تماماً پوشیده از برف باشد
TALMARAL تالمارال	TALQAŞQAY تالقاشقای
دختری از رده و جرگه آهوان	از شاخه ترکان قشقای
TALNAZ تالناز	TALQORAL تالقورال
از شاخه ناز رویان و غمزه گران ، شاخه ناز و	شاخه مرجانی
ظریف	TALQUMRAL تالقومرال
TALU تالو(تالوی)	شاخه بلوطی رنگ
خوب و نیکو ، زیبا و قشنگ ، منتخب و	TALQONÇA تالقونچا

بسیار عالی و برتر به تمام معنا	برگزیده
TAMÜLGÜN تام اولگون	TALVAR تالوار
تماما "آبی و به رنگ دریا ، کاملاً" آبی و به رنگ دریا	حصار
TAMİLGİ تام ایلگی	TALUYA تالویا
علاقه و محبت کامل	دریا ، اقیانوس (ترکی باستان گوئی تورک)
TAMBELGİN تام بئلگین	TALIBOL تالی بول
کاملاً "مشخص و بارز	درخت و گلی که دارای شاخه های فراوان باشد
TAMÇÜÇÜK تام چوچوک	TALIDÜZ تالی دوز
شاخهٔ پر از جوانه و شکوفه	گل یا درختی که شاخه اش راست و غیر معوج باشد.
TAMXATIN تام خاتین	TALYAŞIN تالیاشین
خاتون و زن محترمهٔ کامل و تمام عیار ، خاتون به تمام معنا	شاخه از رعد و برق
TAMXANIM تام خانیم	TALYAY تالیای
خانمی کامل و تمام عیار ، خانمی به تمام معنا	شاخهٔ کمائی شکل ، شاخهٔ گل یا درخت که به شکل کمان درآمده باشد
TAMSEVƏN تام سئوه ن	TAMAŞQIN تام آشقین
تماما "عاشق و شیفته ، سرتا پا عشق و دلباختگی ، آکنده از عشق ، عاشق تمام عیار	تماما "لبریز
TAMSEVİK تام سئویک	TAMOPAL تام اوپال
سرتا پا دوست داشتنی و محبوب	عقیق کامل و حقیقی ، عقیق تمام حقیقی و واقعی
TAMSƏMƏN تام سمن	TAMUTANÇ تام اوتانچ
سراسر چمن و سبزه ، پر از سبزه	سرتا پا حیا و عفت ، سرشار از آبرو و حیا
TAMSİLİ تام سیلی	TAMÜSTÜN تام اوستون

TAMAK **تاماک**

تاماکا "سپید، سفید خالص و کامل

TAMAKAN **تاماکان**

تاماکا "جاری و روان

TAMALAR **تامالار**

سرخ و طلائی کامل، شفق تمام سرخ

TAMALTUN **تامالتون**

تاماکا "طلا، طلائی ناب و خالص

TAMALTİN **تامالتین**

تاماکا "طلا، طلائی خالص

TAMALI **تامالی**

امیدوار (ترکمنی)

TAMANA **تامانا**

مادر ناب و تمام عیار

TAMANDAY **تاماندای**

تاماکا "خاطره، سرشار از خاطره

TAMANLI **تامانلی**

تاماکا "عاقل و فہیم، سرشار از عقل و فہیم

TAMANIR **تامانیر**

با فہم تمام عیار، کاملاً "فہیم و با دراکہ

TAMAY **تامای (تام آی)**

ماہ تمام، ماہ کامل، ماہ تمام عیار،

ہمچنین نام یکی از آبادیہای حومہ

شہرستان تکاب از بلاد آذربایجان با نام و

کاملاً "پاک و تمیز، پاکدامن و شریف

TAMQIZIL **تام قیزیل**

تاماکا "طلا، سرتا پا طلا

TAMKIYAK **تام کیاک**

زیبای کامل و تمام عیار، بسیار زیبا و آراستہ

TAMGÖRKLÜ **تام گورکلو**

کاملاً "زیبا و قشنگ

TAMGÖZƏL **تام گوزہ ل**

تمام زیبا، زیبای کامل و تمام عیار

TAMGİZEM **تام گیزئم**

کاملاً "اسرار آمیز

TAMA **تاما**

امید، آرزو، خواستہ (ترکمنی)

TAMARA **تامارا**

در جستجو و تفحص کامل باش، در

جستجوی خانہ و کاشانہ باش، بہ فکر خانہ و

کاشانہ و تشکیل زندگی باش (ترکمنی)

TAMARZI **تامارزی**

حسرت مند، آرزومند

TAMARSİ **تامارسی**

حسرت مند، آرزومند

TAMARI **تاماری**

تمام پاک، پاک خالص و تمام عیار، پاک بہ

تمام معنا

TAMNAZ **تامناز**

تمام ناز ، تماما" ناز و غمزه ، آکنده از ناز و غمزه ، سراسر ناز و عشوه

TAMOLUT **تامولوت**

كاملا" مثل يك رويا، مثل يك روياي كامل

TAMI **تاميز**

ماه ميلادی اوت يا اوگوست (قزاقی)

TAMIŞIK **تاميشيك**

نور و روشنی كامل ، تمام نورانی و روشن

TANAÇAR **تان آچار**

به هنگام سپیده دمان و شفق می شکفت ، به هنگام فجر شکفته میشود

TANAÇAN **تان آچان**

دم دمای طلوع خورشید ، اولین روشنایی سپیده دمان و شفق ، همچو شفق صبحگاهی روشن شدن ، شکفتن نور و روشنی در شفق

TANAÇTI **تان آچتی**

صبح شد ، فجر دمید ، سپیده دمید

TANANA **تان آنا (تانانا)**

مادر سپیده دم ، کنایه از بر آمدن خورشید در شفق (مشابه نام رود «تانانا» بطول ۱۲۸۷ کیلومتر جاری در ایالت آلاسکای قاره آمریکا که شعبه ای از رودخانه «یوکون» می باشد)

TANAYDIN **تان آیدین**

نگارش فعلی «تامای tamay»

TAMAYTAY **تامایتای**

همچون ماه تمام و كامل

TAMBAŞAK **تامباشاک**

سر تا پا سنبل و خوشه ، سرشار از سنبل و خوشه

TAMBAKIŞ **تامباکیش**

نگاه تمام ، نگاه كامل

TAMBAL **تامبال**

تمام عسل ، سرشار از عسل و شیرینی

TAMBAYLAN **تامبایلان**

كاملا" ملوس و پر ناز ، تمام عشوه و غمزه، كاملا" ناز و طنّاز

TAMBİLƏN **تامبیلن**

كاملا" فهمیده و دانا، دانای كامل

TAMPARLAK **تامپارلاک**

كاملا" درخشنده و منور

TAMSAZ **تامساز**

تماما" سرحال و خوش ، سر تا پا خوب و خوش و با نشاط

TAMSANAZ **تامساناز**

كاملا" بی همتا و کم نظیر

TAMSANAL **تامسانال**

كاملا" مشهور و كاملا" خیالی و رویایی

TANYARUK **تان یاروک**

سپیده دم روشن و نورانی

TANYÜZ **تان یوز**

دارای رخی زیبا به زیبایی شفق ، زیبا روی

TANYILDIZ **تان ییلدیز**

ستاره صبحگاهی

TANAL **تانال**

پگاه سرخ ، فجر سرخ ، سرخی سپیده دمان

TANAY **تانای**

ماه صبحگاهان ، ماهی که به هنگام سپیده

دمان در آسمان دیده شود ، ماه سرخ شفق ،

ماه سپیده دمان

TANTAY **تاننتای**

همچون فجر سپیده دمان، مثل سپیده

صبحگاهان

TANCAN **تانجان**

عزیز و محبوبی که به هنگام شفق سپیده

دمان متولد شده باشد

TANDURUŞ **تاندورش**

جلوه گر زیبایی سپیده دمان و صبحگاهان ،

تجلی زیبایی سپیده دم

TANDURU **تاندورو**

هوای صاف و پاک سپیده دمان

TANDORUK **تاندوروک**

روشنی سپیده دمان

TANPINAR **تان پینار**

چشمه فجر ، چشمه روشنی صبحگاهان

TANSÖKTÜ **تان سؤکتو**

صبح شد ، فجر دمید ، سپیده دمید

TANSEVƏN **تان سئو ه ن**

دوستدار و عاشق فجر سپیده دمان ، مجذوب

صبحگاهان

TANSEVƏR **تان سئو ه ر**

دوستدار و عاشق فجر سپیده دمان، مجذوب

صبحگاهان

TANQAR **تان قار**

برف صبحگاهی

TANGÖRK **تان گؤرک**

به زیبایی سپیده دم صبحگاهان

TANGÖZƏ **تان گؤزه**

چشمه نور فجر ، چشمه سپیده دمان

TANGÜN **تان گون**

آفتاب سپیده دمان ، آفتاب صبحگاهی

TANGİBİ **تان گیبی**

همچون فجر سپیده دمان ، مثل سپیده

صبحگاهان

TANYERİ **تان یئر ی**

محل طلوع خورشید

TANSUQ **تانسوق**

چیز نفیس ، تحفه نایاب که به عنوان هدیه
برای بزرگان برند

TANSUK **تانسوک**

همچو شفق ، شبیه و مثل شفق صبحگاهی ،
معجزه

TANSOY **تانسوی**

از نسل و تبار سپیده دمان

TANSI **تانسی**

همچو شفق ، شبیه و مثل شفق صبحگاهی ،
معجزه

TANKAR **تانکار**

برف صبحگاهی

TANKUŞ **تانکوش**

مرغ سپیده دمان و صبحگاهان

TANGGÜL **تانگ گول**

گل سحر ، گل سپیده دمان (ترکمنی)

TANGÖR **تانگور**

چشمه‌ای به شوق دیدار سپیده دمان و فجر
آفتاب روشن باد

TANGÖZƏ **تانگوزه**

چشمه نور و روشنی سپیده دمان

TANGQI **تانگقی**

سپیده دمان ، سحر (ترکمنی)

قله کوهی که با روشنی سپیده دم مشاهده
شود

TANRIAY **تانری آی**

ماه خدا ، زیبای خدا

TANRIGÜL **تانری گول**

گل زیبای خداوند

TANRIKUŞ **تانریکوش**

مرغ و پرندۀ زیبای خداوند

TANSEL **تانسل**

سیل پگاه ، سیل سپیده دمان ، سیلی از
شفق سرخ

TANSEV **تانسئو**

دوستدار و شیفته سپیده دمان ، دوستدار
فجر صبحگاهی

TANSEVİK **تانسئویک**

فجر و سپیده دم دوست داشتنی و زیبا

TANSEVİNC **تانسئوینج**

شادی و سرور سپیده دم صبحگاهی

TANSAZAQ **تانسازاق**

نسیم فجر صبحگاهان ، نسیم سپیده دمان

TANSUNAZ **تانسوناز**

مثل چشمه پاک و ناز

TANSUTAY **تانسوتای**

همچون چشمه آب تمیز و زلال

TAYTAN تایتان

به زیبایی سپیده دمان

TAYSIZANA تاییسیز آنا

مادر بی همتا و بی نظیر

TAYSIZGÖZƏL تاییسیز گۆزه ل

زیبای بی همتا

TAYLANBOY تایلان بوی

دختر قد بلند و بلند قامت

..... تایلان گۆزه ل

TAYLANGÖZƏL

زیبای بلند قامت

TƏTTİ تَتتی

شیرین (قزاقی)

TƏTLİGÜL تَتلی گول

مثل گل ، همچو گل ، شبیه گل (ترکمنی)

TƏRALMA تَر آلمانا

سیب ترو تازه

TƏRBAŞAK تَر باشاک

سنبل تر و تازه ، سنبل شاداب و با طراوت

TƏRBUĞDAY تَر بوغداي

گندم تر و تازه

TƏRBULAK تَر بولاك

چشمه تر و تازه

TƏRBUNAR تَر بونار

TANGÜL تانگول

گل زیبای سپیده دمان ، گل صبحگاهی

TANGÜLEÇ تانگولئچ

متبسم و خنده روی سپیده دمان

TANGÜN تانگون

آفتاب صبحگاهی ، آفتاب سپیده دم

TANƏL تانئل

دارای دستهایی به زیبایی و روشنی شفق

صبحگاهان

TANƏLİ تانه لی

دانه دار

TANİZ تانیز

نشان از سپیده دمان ، رد و نشان فجر

صبحگاهی

TANIKTAY تانیک تاي

همچون شاهد و گواه

TANIMA تانیمانا

معرفت ، شناسایی و شناخت

TAVLISAÇ تاولی ساج

گیسوی تاب خورده ، گیسوی فر ، فر مو

(ترکمنی)

TAYTAL تایتال

هم شاخه و هم رده ، دو شاخه هم نوع و هم

اندازه

یونجه تر و تازه ، یونجه با طراوت	چشمه ترو تازه
TƏJİGÜL تژی گول	TƏRPİNAR ترپینار
گل تاج خروس (قزاقی)	چشمه آب تر و تازه
TOĞTAGÜL توتتا گول	TƏRTAL ترتال
گل سالم و پژمرده نشدنی ، گل همیشه	شاخه تر و تازه و بسیار جوان
شکوفه و ابدی (ترکمنی)	TƏRCƏ ترجه
TƏKANA تک آنا	تر و تازه (ترکمنی)
مادر تک و بی همتا ، مادر بی نظیر و بی	TƏRÇÜÇÜK ترچوچوک
مثال	جوانه تر و تازه ، شکوفه و غنچه تر و شاداب
TƏKQIZ تک قیز	TƏRÇUHA ترچوچا
یگانه دختر ، دختر تک و یکی یکدونه ،	گل پامچال ترو تازه
همچنین نام آبادیست در حومه مشهد	TƏRÇİÇƏK ترچیچک
مقدس	گل و شکوفه تر و تازه ، شکوفه با طراوت
TƏKGÖZƏL تک گوزه ل	TƏRXANIM ترخانم
زیبای تک و بی همتا ، زیبای بی مثال	خانم تر و تازه ، خانم شاداب و با طراوت و با
TƏKGÜNÜ تک گونو	طرب
روز سه شنبه ، کسیکه در روز سه شنبه بدینا	TƏRSAZAQ ترسازاق
آمده باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش	نسیم تر و تازه ، نسیم با طراوت
محلی مناطق «گویی چای» «کورد میر» و	TƏRSÜNBÜL ترسونبول
«زنگیلان» در آذربایجان شمالی)	سنبل تر و تازه
TƏKCAN تکجان	TƏRMƏRA ترمرا
محبوب و نگار یکتا و بی همتا ، محبوب بی	علفزار و مرتع تر و تازه ، مرتع با طراوت
نظیر	TƏRYONCA تریونجا
TƏKÇƏ تکچه	

توپای TOPAY

ماه تمام و کامل ، ماه گرد کامل

توتال (توت تال) توتال

توتال (توتال) TUTAL

شاخه درخت توت

توتام اجه TUTAMECE

یعنی اینکه مادر در روز محشر دستم به

دامنت خواهد بود (ترکمنی)

توتام گول TUTAMGÜL

دسته گل

توتان TUTAN

گیرا ، گیرنده

توتکون تال TUTKUNTAL

در رده شیفتگان و عاشقان

توتکون قوش TUTKUNQUŞ

مرغ شیفته و عاشق ، پرنده واله و مجذوب

توتکون گول TUTKUNGÜL

زیبا گل شیفته و عاشق

توتکونای TUTKUNAY

ماه فریفته و دلباخته ، ماه شیفته و عاشق

توتکونتای TUTKUNTAY

همچون مجذوب و عاشق ، همچون واله و

شیفته

توتلوق TUTLUQ

توتلوق

بی همتا و بی نظیر

تکسین TƏKSİN

یکی یکدونه هستی ، نظیر و هم‌تایت نیست

تکناز TƏKNAZ

یگانه ناز ، ناز تک و بی همتا

تکیل TƏKİL

تک ، واحد ، تنها

تکینتای TEKİNTAY

همچون یک شاهزاده ترک

تَمَر لیک TƏMƏZLİK

سنجاقک (ترکمنی)

تَمَلتال TƏMƏLTAL

شاخه اصلی و اساسی گل و درخت

تَنای TƏNAY

زیبا تن ، کسی که تنی براق و روشن چون

ماه دارد

تَنگه TƏNGGƏ

نقره (ترکمنی)

توپار گول TOPARGÜL

انبوهی از گل ، دسته گل (ترکمنی)

توپازتای TOPAZTAY

همچون یاقوت زرد ، مثل زبر جد هندی

توپالاق TOPALAQ

علفی که در جای پر آب سبز شود (ترکمنی)

توراجتای TURAÇTAY	توتو آل TUTUAL
همچون «توراج» یا «تراج» که مرغی است مانند کبک	طوطی سرخ رنگ
تورانای TORANAY	توتو آنا TUTUANA
ماه به هنگام پگاه صبح و یا غروب	مادر طوطی ، طوطی مادر
تورانای TORANTAY	توتو گول TUTUGÜL
همچون پگاه و هنگام غروب	گل و طوطی ، طوطی نشسته بر شاخه گل
تورانگی TURANGGI	توتو ناز TUTUNAZ
درختی است که در کنار دریا میروید (ترکمنی)	طوطی ناز و قشنگ
تورانگول TORANGÜL	توتوتال TUTUTAL
گل سپیده دمان و به هنگام سرخی غروب	طوطی بر شاخه نشسته ، شاخه ایکه طوطی بر آن نشسته باشد
تورانلی TURANLI	توتوتای TUTUTAY
تورانی	همچون طوطی
تورانه TURANƏ	توتوجو TUTUCU
دختر اهل ترکستان ، دختر تورانی ، دختر ترک تبار ، همچنین نام آبادیست در حومه مشهد	گیرا
تورپا TORPA	توتوکوش TUTUKUŞ
زیبا (ترکمنی)	مرغ طوطی
تورجان TURCAN	توتوم TUTUM
ترک عزیز و محبوب ، ترک دوست داشتنی ، همچنین نام دهستانی است در حومه بوکان	مشی ، راه ، طریق
	توتیمیش TUTİMİŞ
	میوه توت (ترکمنی)
	توخوشی TOXUŞI

TÜRK TAL تورکتال

دختري که منسوب به شاخه ای از ترکان باشد ، شاخه ای از درخت تُرک (اگر جميع ترکان کرهٔ ارض را چون درختی پنداریم شاخه های آن عبارت خواهند بود از ترکان آذربایجانی ، آناتولی ، قرقیز ، قزاقی ، اویغوری و ...)

TÜRK TAY تورکتای

همچون یک ترک واقعی

TÜRK QAL تورکقال

همچون یک ترک حقیقی باشی

TÜRK MƏNAT I تورکمن آتی

اسب ترکمن (ترکمنی)

TÜRK MƏNGÜL تورکمن گول

گل ترکمن، گل ترکمنی (ترکمنی)

TÜRK MƏNTAL تورکمنتال

از شاخهٔ ترکان «ترکمن»

TÜRKÜM تورکوم

دختر ترک من ، ترک من

TÜRKÜN تورکون

شان و شهرت ترک ، شان و حیثیت ترک

TÜRKİZ تورکیز

دارای نشان از ترکان

TÜRLÜ TAL تورلوتال

از بلاد آذربایجان

TURSUNAY تورسون آی

همچو ماه باقی ماند ، همیشه همچو ماه باشد (ترکمنی)

TURSUNBİBİ تورسون بی بی

همیشه مثل یک خانم محترمه باشد (ترکمنی)

TURSUNBİKE تورسون بیکه

همیشه چون یک زن محترمه و ارجمند باشد (ترکمنی)

TURĞU تورغو

حریر بافته و ابریشمی

TÜRKAPAĞ تورک آپاغ

ترک کاملاً" سپید

TÜRK MİDYA تورک میدیا

دختر مادی یا « میدیا » ئی ترک ، ترک مادی ، ترک میدیایی ، میدیا و یا « مادی » ترک نژاد

TÜRKÖZ تورکوز

کسیکه ذاتش ترک است

TURKANI تورکانی

منسوب به ترکان ، دختر ترک ، همچنین نام آبادیست در حومهٔ شهرستان چاه بهار از بلاد سیستان و بلوچستان

TURUNCTAY تورونجتای

همچون «ترنج»

TURUNÇANA تورونچ آنا

مادری به زیبایی نارنج

TURUNÇGÜL تورونچ گول

گل نارنج

TURUNÇAY تورونچای

ماه و درخت نارنج ، ماه نارنجی

TURUNÇTAY تورونچتای

همچون درخت نارنج

TUZLUKUŞ توزلو کوش

مرغ زیبای ملیح و با نمک

TUZLUANA توزلو آنا

مادر ملیح و با نمک

TUZLUAY توزلو آی

ماه و زیبای ملیح و با نمک

TUZLUTAL توزلوتال

شاخه با ملاحت ، در رده دختران ملیح و

نمکین

TUZLUTAY توزلوتای

همچون با نمک ، ملیح و با ملاحت

TUZLUK توزلوک

نمکدان

شاخه پر متنوع

TURMATAY تورماتای

همچون شال نفیسی که از کرک و پشم بافته

شده

TURNA تورنا

شال کمر

TURNATAL تورناتال

از شاخه و رده درنا یان ، در جرگه درنایان

TURNATAY تورناتای

دختری زیبا همچون درنا

TURƏ توره

شاهزاده ، همچنین محل پسین انتهای خانه

نمدی آلاچیق ترکمنی (ترکمنی)

TURUTAL تورو تال

شاخه حیات و زندگی (ترکی سومری)

TURUTAY تورو تای

مثل حیات و زندگی (ترکی سومری)

TÜRÜZTAY توروزتای

همچون گیاه زیبا و خوشبوی «توروز»

TURUM توروم

بچه شتر (ترکمنی)

TURUNCANA تورونچ آنا

مادری سپید و زرد فام با گیسوانی به رنگ

طلایی ، مادر مو بور

توزلو گول.....TUZLUGÜL	(ترکمنی)
گل زیبای ملیح و با نمک	توقتا بیکه.....TOQTABIKE
توزلوناز.....TUZLUNAZ	زن محترمه ساکن ، آرام و در آرامش
ناز ملیح و نمکین	(ترکمنی)
توزون.....TÜZÜN	توقتا گؤزه ل.....TOQTAGÖZƏL
صدیق و درستکار ، از نژاد و تبار نیکو	زیبای آرام و در آرامش (ترکمنی)
توسلاما.....TOSLAMA	توقتا گول.....TOQTAGÜL
تخیلی (ترکمنی)	گل زیبای آرام و در آرامش (ترکمنی)
توشاب.....TOŞAB	توقتا.....TOQTA
شیره انگور ، دوشاب (ترکمنی)	سکونت گزین و ساکن باش ، مسکن گزین ،
توغرا.....TOĞRA	آرام باش ، در آرامش باش (ترکمنی)
مکتوب پادشاه و سلطان ، فرمان و منشور	توقتان.....TOQTAN
سلطانی	در آرامی و آرامش بوده (ترکمنی)
توغلا.....TOĞLA	توقودا.....TUQUDA
نام رودخانه ایست در سرزمین ترکستان	نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان
قدیم (ترکی باستان گوئی تورک)	مورخین و دانشمندان آرکئولوگ منطقه
توقات بولما.....TUQATBOLMA	فعلی بنام «تاقال» واقع در سرزمین
غم نخور، غصه نخور (ترکمنی)	آذربایجان شمالی رامحل برقراری این شهر
توقار.....TUQAR	میدانند .
کودک تُپل (ترکمنی)	توکورجون.....TOKURCUN
توقاش.....TUQAŞ	انبوه و هیمة محصول دسته بندی شده ،
کودک تُپل (ترکمنی)	خوشه های دسته بندی شده محصول
توقتا بی بی.....TOQTABIĞI	توکوز.....TOKUZ
خانم محترمه ساکن ، آرام و در آرامش	نام همسر و خاتون «هولاگوخان» و خواهر

«ساریچا» بیگ ایل «کراییت»

TULEG **تولنگ**

دیه (ترکمنی)

TOLXIN **تولخین**

موج ، امواج (قزاقی)

TULUM **تولوم**

مشک (ترکمنی)

TUMARANA **تومار آنا**

مادر پرستار و تیمار دهنده

TUMARBİBİ **تومار بی بی**

خانم محترمهٔ مزین به زیور نقره آلات زنانه
(ترکمنی)

TUMARBİKE **تومار بیکه**

زن محترمهٔ مزین به زیور نقره آلات زنانه
(ترکمنی)

TUMARGÖZƏL **تومار گۆزه ل**

دختر زیبای مزین به زیور نقره آلات زنانه
(ترکمنی)

TUMARGÜL **تومار گول**

دختر گل مزین به زیور نقره آلات زنانه
(ترکمنی)

TUMARTAY **تومار تای**

همچون دختری پرستار و تیمار دهنده

TUMARLI **تومارلی**

مزین به زیور نقره آلات زنانه (ترکمنی)

TUMAY **تومای**

ساکن و آرام ، آسوده

TÜMAY **تومای**

وضعیت و شکل ماه چهارده روزه

TÜMCAN **تومجان**

تماماً "جان و روح ، یکپارچه جان و روح است

TOMRUSANA **تومروس آنا**

«تومروس» مادر

TOMUSÇELLA **توموس چنلا**

روزهای گرم تابستان ، چلهٔ تابستان (از اول
تیر ماه تا دهم مرداد ماه را گویند) (ترکمنی)

TÜNAYDIN **تون آیدین**

شب خوب و زیبا ، شب روشن و مهتابی

TUNA **تونا**

رود «دُن» جاری در اروپای شرقی

TUNACAN **توناجان**

تونای محبوب (تونا عبارت از همان رود
«دن» می باشد که به دریای سیاه ریخته
میشود و بعد از ولگا طولیترین رود اروپا
محسوب می شود)

TUNADAN **تونادان**

برگرفته شده از رود «دن»

TUNAM **تونام**

گل با حجب حیا و با آبرو (ترکمنی)	تونای من (تونا همان رود دن می باشد)
TUVAQNURتوواق نور	TÜNAYتونای
نورانی و با حیا (ترکمنی)	ماه شب ، ماهی که در شب دیده شود
TUVAQتوواق	TUNCAتونجا
حجاب زن ترکمن	شاخه ای از رود «مریچ» که از کوهپای
TUVAKBİBİتوواک بی بی	بالکان سرچشمه گرفته و در داخل سرزمین
خانم محترمه با حجب و حیا (ترکمنی)	آناطولی به رودخانه «مریچ» می پیوندد
TUVAKTƏÇتوواک تآچ	TUNCAMتونجام
دختر با حجب و با حیا که نشان و علامتی بر	«تونجا» ی من ، رود «تونجای» من
رخ دارد (ترکمنی)	TUNCAYتونجای
TUVAKGÖZƏLتوواک گۆزه ل	ماه برنزی ، زیبای تندرست و قوی پیکر
زیبای با حجب و حیا (ترکمنی)	TÜNƏKتونک
TUVAKGÜLتوواک گول	خانه و کاشانه ، کلبه (ترکمنی)
گل با حجب و حیا (ترکمنی)	TUNGÇAتونگچا
TUVAKMENGLİتوواک منگلی	تنگ کوچک (ترکمنی)
زن خالدار محبّه و با حیا (ترکمنی)	TUVAQDURDİتوواق دوردی
TUVAKNURتوواک نور	با شرم و با حیا باقی ماند ، با حجب و حیا
دختر منور و با حجب و حیا (ترکمنی)	باقی مانده (ترکمنی)
TOVTARتووتار	TUVAQGÖZƏLتوواق گۆزه ل
دارای گیسوانی فر و مجعد ، گیسو فر	زیبای با آبرو و با حیا (ترکمنی)
(ترکمنی)	TUVAQGƏLDİتوواق گلدی
TOVSARتووسار	با حجب و حیا آمد، دختر با شرم و با حیا
کنایه از زن بسیار فرز و چالاک یعنی : می	بدنیا آمد (ترکمنی)
جهد و می پرد (ترکمنی)	TUVAQGÜLتوواق گول

TOYLEQ **توی لئق**

آنچه به خاطر آن جشن گیرند و پایکوبی و شادی کنند (ترکمنی)

TOYNAZ **توی ناز**

دختر ناز و زیبایی که در روز جشن و عروسی بدنیا آمده باشد

TUYAN **تویان**

احساس کننده ، حس کننده ، دریافت کننده ، درک کننده

TOYTAL **تویتال**

شاخه گل جشن و عروسی

TOYĖARTAY **تویغارتای**

همچو پرندۀ تیز پرواز «تویغار»

TOYĖUNTAY **تویغونتای**

همچون شاد و مسرور

TOYGARANA **تویگار آنا**

مادری زیبا به زیبایی مرغ مزرعه ، مادری چون چکاوک

TOYGARTAY **تویگارتای**

همچون چکاوک

TUYGAN **تویگان**

احساس کننده ، حس کننده ، با احساس و حسّاس ، جوان و قوی

TUYGUN **تویگون**

TOVSAK **تووساک**

کنایه از زن بسیار فرز و چالاک یعنی : می جهد و می پرد (ترکمنی)

TOVŞANGÜL **تووشان گول**

گل خرگوش (ترکمنی)

TOVŞAN **تووشان**

زن فرز و چالاک چون خرگوش (ترکمنی)

TOVUZKUŞ **توووز کوش**

مرغ طاووس

TOVUZANA **توووز آنا**

طاووس مادر

TOVUZAY **توووز آی**

طاووس ماه پیکر و زیبا

TOVUZĞİBİ **توووز گیبی**

همچون طاووس زیبا

TOYBIKE **توی بیکه**

زنی که در روز جشن عروسی به دنیا آمده (ترکمنی)

TOYGƏLDİ **توی گلدی**

در روز جشن عروسی متولد شد (ترکمنی)

TOYGÜL **توی گول**

گل عروسی ، گلی که در شب عروسی شکوفا شده

TİRƏMTAY	تیره م تاي	درونا (قزاقی)	احساس كنده ، حس كنده ، با احساس و حساس
TİKİNÇİ	تيکينچی	همچون خاتون بزرگ	تۈيگۈنتاي
TİĞİNŞİ	تيگينشى	دوزنده ، خياط (ترکمنی)	همچون روز جشن عروسی
	خياط (قزاقی)		تۈيله ك غاش
			ابرو پر پشت (ترکمنی)
			تۈيلۈكتاي
			همچون جشن و عروسی
			تۈيۈنۈك
			سقف دايره آلاچيق (ترکمنی)
			تۈيۈن
			خاك رس (ترکمنی)
			تیتەم
			تخم چشم من ، عزيز و نور چشمی من ، عزيزتر از هر چيز من ، مردمک چشم من
			تیتە
			مردمک چشم
			تيجا شينا
			سبز شدن جوانه ها و بذر (ترکمنی)
			تيجەن
			زنده باش (ترکمنی)
			تيجەنگ
			غيور و زنده (ترکمنی)
			تيرنا

ج

C

مختلف آذربایجان شمالی چون گنده به ی،
خانلار ، قازاخ ، اردوباد، نخجوان ، شمگیر،
طاووس ، چمبرک و ... می باشد)

CADAY **جادای**

نانی که درون آن گردوی کوبیده و خرد شده
نهفته باشد (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «زاقاتالا» ی آذربایجان
شمالی)

CARÇAY **جارچای**

نوعی پرندۀ بزرگ آبی (ترکمنی)

CARGÜL **جارگول**

گل مزرعه ، گلی که در زمین زراعتی روییده
شده باشد (ترکمنی)

CAQAY **جاقای**

پوست سبز فندق (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «شکی» و «قاخ»
آذربایجان شمالی)

CALA **جالا**

بیشه و جنگلی که در امتداد ساحل رودخانه
قرار گرفته باشد . (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق قازاخ و گنجه آذربایجان
و بۇرچالی که فعلاً جزو گرجستان محسوب
میشود)

CALĞA **جالغا**

CEĞA **جئغا**

افسر ، تاج ، دیهیم (ترکمنی)

CELAVAZ **جئلاواز**

باد ملایم (ترکمنی)

CÖVZA **جؤوزا**

تابستان (ترکمنی)

CEYRANBOY **جئیران بوئی**

در قد و قواره یک آهوی زیبا

CEYLANAYAK **جئیلان آیاک**

تیزپای سریع چون آهو ، آهوپا

CEYLANTAY **جئیلانتای**

همچون آهو و گوزن

CACIK **جاجیک**

نوعی گیاه و رستنی خوراکی که در مناطق
کوهستانی می روید و با آنکه مزۀ گس و
تلخی دارد ، طرفداران زیادی دارد و از آن
خوراک و ترشی تهیه می کنند (جاجیغ از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق

CANDURDI..... **جان دوردی**

عزیز و محبوب باقی ماند (ترکمنی)

CANSAÇAN..... **جان ساچان**

جان فشان ، جان نثار

CANSUNAN..... **جان سونان**

جانبخش ، روح بخش

CANGƏLDİ..... **جان گلدی**

عزیز و جان جانان آمد (ترکمنی)

CANNAZ..... **جان ناز**

ناز جان ، دختری که تن و جان ناز و قشنگی دارد

CANÖZ..... **جانؤز**

اصل و جوهره جان و حیات

CANAŞ..... **جاناش**

محبوب ، دوست و یار یکدل و یکجان

CANAL..... **جانال**

با زیبایی بی نظیرت آتش به جانها افکنی و قبض جان کنی ، جانگیر

CANAY..... **جانای**

کسی که تن و وجودش همچو ماه زیبا و روشن است

CANAYATKIN..... **جانایاتکین**

نَمَکی ، نمکین ، با نمک و دوست داشتنی

CANAYATAN..... **جانایاتان**

پیوند درختی به درخت دیگر، پیوند زنی از گیاه یا درختی به گیاه و درخت دیگر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق بالاکن ، خانلار ، قازاخ ، مینگه چئویر، اوغوز، شاماخی ، شکی ، زاگانالا ، قاخ ، در آذربایجان شمالی)

CANARTIRAN..... **جان آرتیران**

جانفزا

CANÖZLEM..... **جان اوْزَلَم**

آرزو و حسرت لذتبخش

CANİPƏK..... **جان ایپک**

دارای جان لطیف چون ابریشم

CANBİBİ..... **جان بی بی**

خانم محترمه عزیز و محبوب (ترکمنی)

CANBİKE..... **جان بیکه**

خانم و کدبانوی عزیز و محبوب (ترکمنی)

CANTÜRK..... **جان تورک**

ترک محبوب و دوست داشتنی ، ترک عزیز و جانانه

CANXANIM..... **جان خانم**

خانم جان ، خانم بسیار محبوب و جانانه

CANDEĞER..... **جان ده یَر**

دوست و یار جانانه که ارزش او از جان خودی نیز بیشتر باشد

CANSIN **جانسین**

حیات بخش ، دوست داشتنی

CANKUT **جانکوت**

محبوب ، دوست داشتنی ، دختر سعادتمند و مبارک ، جانانه پاک و مقدس

CANKIZ **جانکیز**

دختر محبوب و دوست داشتنی ، دختر جانانه و لایق حیات

CANGÜL **جانگول**

دختری که تن و جانی چون گل زیبا و ظریف داشته باشد

CANGÜN **جانگون**

دارای تن و جان سپید و روشن به درخشندگی آفتاب

CANLIAY **جانلی آی**

ماه زنده و روحدار

CANLITAL **جانلی تال**

شاخه قوی و جاندار ، شاخه زنده و روحدار

CANLIKUŞ **جانلی کوش**

مرغ زنده و روحدار

CANLIGÜL **جانلی گول**

گل زنده و روحدار ، گل طبیعی

CANLINAZ **جانلی ناز**

ناز روحدار

ملوس و زیبا (ترکی ترکمنی)

CANTAŞTAY **جانناشتای**

همچون دوست و همجان

CANTAL **جاننال**

شاخه جان و وجود

CANDAŞ **جانداش**

دوست و یار جانانه ، محبوب ، همدل و همجان

CANDIR **جاندیر**

نام تیره ای از ترکمنها (ترکمنی)

CANSEL **جانسل**

حیاتی ، مربوط به زندگی

CANSƏN **جانسن**

تو خود حیات و زندگی هستی ، تو عین حیات هستی

CANSU **جانسو**

آب حیاتبخش و جان دهنده

CANSUTAY **جانسوتای**

همچون جان و جانان ، جانانه

CANSUN **جانسون**

حیات بخش ، هستی بخش

CANSUNAR **جانسونار**

حیات بخش ، هستی بخش

جوانه گندم	CANOL.....	جانول
CORAXAL.....	حيات من باش ، جان و وجود من باش	جورا خال
دوست دختر خالدار (ترکمنی)	CANIMANA.....	جانيم آنا
CORAGÜL.....	مادر عزيزتر از جانم	جورا گول
دوست دختری زیبا چون گل (ترکمنی)	CƏRGƏGÜL.....	جرگه گول
CORA.....	نوعی بزرگ و زینت سر که زنان بر سر نهند)	جورا
دوست دختر	از اصطلاحات و واژه های گویش محلی	جور جور
CURCUR.....	منطقه «باکو» ی آذربایجان)	جور جور
شلاله ، آبشار (از اصطلاحات و واژه های	CƏRƏNKƏYİK.....	جرن کیکک
گویش محلی در منطقه «قَبَلَه» آذربایجان	بز کوهی (ترکمنی)	جرن گول
شمالی) - نام نوعی پرندۀ بیابانی و دشتی (از	CƏRƏNGÜL.....	جرن گول
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه	همچو گل و آهوی زیبا	جره ن
«کَلَبَجَر» آذربایجان شمالی) - صاف و زلال	CƏRƏN.....	جره ن
(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی	آهو	جره ن بی بی
منطقه «قاخ» آذربایجان شمالی)	CƏRƏNBİBİ.....	خانم محترمه زیبا چون آهو (ترکمنی)
جوشکوتای	CƏRƏNBİKE.....	جره ن بیکه
همچون شعف و نشاط ، هیجان و جوش و	خانم و کدبانوی زیبا چون آهو (ترکمنی)	جره ن گوژه ل
خروش		جره ن گوژه ل
جولکا	CƏRƏNGÖZƏL.....	جره ن گوژه ل
CULKA.....	آهوی زیبا (ترکمنی)	جره ن گول
فضا و زمین مسطحی را گویند که در میان	CƏRƏNGÜL.....	همچو آهو و گل زیبا (ترکمنی)
دو کوه واقع شده باشد اعم از آنکه با آب و	CÜCƏRTİ.....	جوجرتی
سبزه باشد یا زمین خشک		
جولگه		
CÜLGƏ.....		
برکه ، تالاب (از اصطلاحات و واژه های		

از شاخهٔ گوزنها و غزالان
CÜYÜRTAY **جویورتای**

همچون آهو و گوزن

cici **جی جی**

ننه ، مادر بزرگ (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «زرداب» و «اردوباد»
در آذربایجان شمالی)

cicmay **جیجمای**

سیب نارس و کال

cicə **جیجه**

ننه ، مادر بزرگ (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «جلیل آباد» ،
«لنکران» و «یاردیملی» در آذربایجان
شمالی)

cirat **جیرات**

شاخهٔ جدا شده از رودخانه ای بزرگ (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«شکی» در آذربایجان شمالی)

cirvit **جیرویت**

کناره و امتداد زمین مزورعی ، کرانهٔ مزرعه
(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «گنده به ی» در آذربایجان شمالی)

cijibaci **جیژی باجی**

دوست ، رفیق (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «جبرائیل» و «خانلار»
در آذربایجان شمالی) ، جلگه (ترکمنی)

CULVA **جولوا**

رود و نهری که از ما بین دو مزرعه و زمین
زراعی همجوار عبور کند (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «شکی» در
آذربایجان شمالی)

CÜLYƏ **جولیه**

برکه ، تالاب (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق چَمَبَرک ، گنده به ی ،
قازاخ ، شمکیر ، و توووز آذربایجان شمالی و
منطقهٔ «بورچالی» که فعلاً در ترکیب
گرجستان است)

CUMBU **جومبو**

نام نوعی پرندهٔ بیابانی و صحرایی (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«آغدام» در آذربایجان شمالی)

CUNTAY **جونتای**

خورجین کوچک که آن را دوخانه سازند

CUVƏN **جووه ن**

ذرت (ترکمنی)

CÜYÜRANA **جویور آنا**

مادری زیبا چون آهو و غزال

CÜYÜRTAL **جویورتال**

ماه چهار هفته ، ماه بسیار زیبا و قشنگ
(ترکی آناتولی)

CILĞIM جیلغیم

شرر، شراره آتش ، جرقه های ریز آتش (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«قوبا» در آذربایجان شمالی)

CİVAR جیوار

نام درختی است شبیه سپیدار و به شاخه
های نازک درختی که شبیه سپیدار است
گویند ، (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «شَرور» در استان نخجوان
آذربایجان شمالی)

CİVƏR جیوهر

نجیب (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «شَرور» استان نخجوان در
آذربایجان شمالی)

CİVİR جیویر

نجیب (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «باسار کئچر» در آذربایجان
شمالی)

گویش محلی مناطق «تَرْتَر» و «اوجار» در
آذربایجان شمالی

CİJİ جیزی

مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
مناطق آغاجا بدیع ، آغدام ، آغداش، بولنیسی،
بورچالی، داش کسن، گنده به ی، گورانبوی،
گؤی چای ، خانلار، ایمیشلی، کاروانسرای ،
قازاخ ، مینگه چئویر، شمکیر، تَرْتَر ، توووز،
اوجار و یئولاخ در آذربایجان شمالی)

CİĞALI جیغالی

فرمو ، دارای موهایی فر و مجعد (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«قازاخ» در آذربایجان شمالی)

CİQQA جیققا

تاج ، افسر ، دیهیم پادشاهی ، جقه ، نشان ،
زلف بلند ، موهای بلند که روی پیشانی و
طرفین بریزد همچنین به معنی پَر باشد و
مجازاً "پری را نامند که سلاطین بر سر زنند

CİLİR جیل ویر

نام نوعی پرندۀ بیابانی ، پاکیزه و نیکو کار (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«گورانبوی» و «آغبابا» در آذربایجان
شمالی)

CİLİZAY جیلیز آی

دسته گل (ترکمنی)

ÇEGELİ چئگئلی

زیبا ، قشنگ (ترکمنی)

ÇEGDƏM چئگده م

گل آلاله (ترکمنی)

ÇÖLBİBİ چؤل بی بی

خانم محترمه و ارجمند صحرا (ترکمنی)

ÇÖLBİKE چؤل بیکه

زن محترمه و ارجمند صحرا (ترکمنی)

ÇÖLQUŞ چؤل قوش

مرغ صحرا

ÇÖLNAZ چؤل ناز

ناز صحرا

ÇÖLKƏ چؤلکه

فضا و زمین مسطحی را گویند که در میان

دو کوه واقع شده باشد اعم از آنکه با آب و

سبزه باشد یا زمین خشک

ÇELGİN چئلگین

صید زخمی

ÇÖLLEK چؤللئک

بیابان ، صحرا ، دشت (ترکمنی)

ÇELLA چئللا

ابریشم خام ، به هنگام زمستان ، روزهای

سرد زمستان ، چئلّه زمستان (ترکمنی)

Ç

چ

ÇEPARGÜL چئپار گول

گل مایل به زرد ، گل زرد رنگ مانند

(ترکمنی)

ÇETMƏ چئتمه

قالی ، قالیچه (ترکمنی)

ÇERATAN چئرأتان

بوته سوختنی (ترکمنی)

ÇERAYİAÇIQ چئرایی آچیق

شاداب ، با طراوت (ترکمنی)

ÇERLAQ چئرلاق

نوعی پرندۀ کوچک شبیه تورغای مایل به زرد

(ترکمنی)

ÇERMAŞEQ چئرماشیق

گیاه پیچک (ترکمنی)

ÇERİŞ چئریش

نوعی گیاه پیاز مانند که در مناطق

کوهستانی و شنزار می روید (ترکمنی)

ÇEĞEMGÜL چئغم گول

آذربایجان شمالی	چئم چئق ÇEMÇEQ	گنجشک (ترکمنی)
چاخمیر ÇAXMIR	چئنئم ÇENEM	راستی و درستی (ترکمنی)
آبی سیر (در مورد رنگ چشم) (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «منغری» در آذربایجان شمالی)	چئورئنال ÇEVRENAL	افق سرخ
چارلاق ÇARLAQ	چئورئناى ÇEVRENAY	ماه افق
نوعی پرندۀ آبی ، نوعی مرغابی (ترکمنی)	چئورئنتای ÇEVRENTAY	همچون افق
چاغلار آى ÇAĞLARAY	چؤیجه ÇÖYCƏ	پیالۀ مسین (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قَبْلَه» ، «اوغوز» ، «شکی» و «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)
چاغلار تای ÇAĞLARTAY	چاپراز ÇAPRAZ	زینت آلات یقۀ کت زنان (ترکمنی)
همچون آبشار و شلاله	چاتما ÇATMA	کلبه (ترکمنی)
چاغلار گول ÇAĞLARGÜL	چاتیق قاش ÇATIQQAŞ	ابرو کشیده و بهم پیوسته
گل آبشار	چاتیک کاش ÇATIKKAŞ	غنچه پیشانی
چاگیل ÇAĞIL	چاخما ÇAXMA	نام نوعی گلابی در منطقه «قوبا»ی
صدای خفیف و دلنشین که بر اثر جریان و حرکت آب رود یا رودخانه حاصل آید ، معاصر ، در ارتباط با زمان ، زمانه		
چاقتر ÇAQER		
شراب ، نام طایفه ای از ترکمن های گوکلان (ترکمنی)		
چاقان ÇAQAN		
چشم آبی (ترکمنی)		
چاکارتای ÇAKARTAY		
همچون فانوس چشمک زن دریایی		

ÇALIK چالیک

زمین و مرتعی که علف آن درو و چیده نشده باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «برده» در آذربایجان شمالی)

ÇALIKUŞTAY چالیکوشتای

همچون بلبل بوته زار

ÇAMATAY چامای

همچون درخت کاج

ÇAVDAR چاودار

چاودار ، از اقسام گندم و جو (ترکمنی)

ÇAVLANBOY چاولان بوی

دختر بلند قد و بلند قامت به بلندی یک آبشار

ÇAVLANTAY چاولانتای

همچون شلاله و آبشار

ÇAYOTU چای اوْتو

نوعی گیاه بسیار معطر جهت دم نمودن چای که در مناطق «آغدام» ، «قازاخ» و «اوغوز» آذربایجان آنرا بدین نام خوانند

ÇAYGÜL چای گول

گل چای

ÇAYATAY چایاتای

همچون رود روان یا رودخانه

ÇAYBASAR چایا سار

ÇAKIMTAY چاکیمتای

همچون شراره و اخگر

ÇAKINAL چاکینال

شراره سرخ

ÇAKINAY چاکینای

شراره و اخگر ماه

ÇAKINSEL چاکینسل

سیلی از شراره و اخگر

ÇAKINGÜL چاکینگول

گل شراره ، گل اخگر

ÇALAY چالای

ماه سپید و خاکستری رنگ

ÇALPA چاپا

شاخه درخت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گندهبھی» آذربایجان شمالی)

ÇALQAT چالقات

دارای رنگ الوان و مخلوط (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جبرائیل» و «خانلار» در آذربایجان شمالی)

ÇALI چالی

سبد بزرگ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه « دربند » و « قوبا » ی آذربایجان)

ÇAYIRGÜL چاییر گول

گل چمنزار و مرتع (ترکمنی)

ÇAYIRNAZ چاییر ناز

ناز چمنزار و سبزه زار ، ناز مرغزار

ÇAYIRTAY چاییر تای

همچون مرغزار ، چمنزار و سبزه زار

ÇAYIRGÜL چاییر گول

گل سبزه زار، گل چمنزار و مرغزار

ÇƏPƏRGÜL چپر گول

گل چپر و حصاری که از گل و بوته درست شده است (ترکمنی)

ÇƏPƏR چپر

دیواری که از چوب و علف و شاخه های درخت سازند ، پر چین ، حصار

ÇƏPƏRƏ چپر ره

تور دستی جهت صید ماهی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «برده» ، «مینگه چئویر» و «زردآب» در آذربایجان شمالی)

ÇƏTRİMİŞ چتریمیش

جوانه زده (ترکمنی)

ÇƏTƏN چتن (چه ته ن)

محلی را که جهت نگهداری تیره ها با نی و قلم در صحرا و بیابان محصور نموده باشند (از

سیل گیر ، آبگیر ، منطقه ای را گویند که در کنار رودخانه واقع شده و آب در موقع طغیان آن را فرا گیرد همچنین نام سه دهستان از بخش های مرکزی پلدشت شهرستان ماکو از بلاد آذربایجان می باشد

ÇAYTAL چایتال

شاخه ای از رود یا رود خانه

ÇAYDAÇAPAN چایداچاپان

نام نوعی پرند که در مناطق اسماعیلی ، اوغوز آنرا چنین نامند

ÇAYLAKTAY چایلاکتای

همچون مرغ شکاری «چایلاک» با بالهای طویل

ÇAYLANBOY چایلان بوئی

دختر بلند قد و بلند قامت به بلندی یک آبشار

ÇAYLANTAL چایلانتال

شاخه ای از آبشار

ÇAYLANTAY چایلانتای

همچون شلاله و آبشار

ÇAYLI چایلی

رودخانه

ÇAYLIKTAY چایلیکتای

همچو مزرعه چای

ÇÖHRƏQAN **چهره قان**

سرخ چهره ، سرخ رو همچنین نام آبادیست
در حومه شبستر از محال گونئی آذربایجان

ÇÜÇÜKANA **چوچوک آنا**

مادری زیبا چون شکوفه و غنچه

ÇÜÇÜKGÜL **چوچوک گول**

شکوفه و غنچه گل ، جوانه گل

ÇÜÇÜKAL **چوچوکال**

جوانه سرخ ، شکوفه و غنچه سرخ

ÇÜÇÜKAY **چوچوکای**

ماه و زیبایی چون شکوفه و غنچه

ÇÜÇÜKSEL **چوچوکسل**

سیلی از جوانه و شکوفه

ÇUHAGÜL **چو حا گول**

گل پامچال

ÇUHATAL **چو حاتال**

شاخه گل پامچال

ÇUHATAY **چو حاتای**

همچون گل پامچال

ÇORAY **چور آی**

روحی ، معنوی ، فرح و طرب روحانی و
معنوی

ÇÜRİ **چوری**

اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«تخجوان» از ولایات آذربایجان

ÇƏLƏN **چَلَن**

عاقل ، نوعی پرند

ÇƏLƏNGTAY **چَلَنگَتای**

همچون حلقه گل و تاج طلایی یا نقره ای

ÇƏMƏNAY **چَمَن آی**

زیبای چمنزار و سبزه زار ، ماه چمنزار

ÇƏMƏNQUŞ **چَمَن قوش**

مرغ چمنزار و سبزه زار ، پرندۀ علفزار و مرتع

ÇƏMƏNLALƏ **چَمَن لاله**

لالۀ چمنی ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهر اهواز

ÇƏMƏN **چَمَن**

چمن و چمنزار ، سبزه و سبزه زار

ÇƏMƏNLİK **چَمَنلیک**

چمنزار ، مرتع

ÇƏMİRƏ **چَمیره**

مه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «شکی» آذربایجان)

ÇƏVİRMƏ **چه ویرمه**

باغچه کوچک (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «قوبا» ی آذربایجان
شمالی)

چالّه کوچک حفر شده در زمین جالیزار
جهت کاشت تخم و بذر محصولاتی چون
خریزه ، هندوانه و خیار را گویند (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
«کورده میر» و «سالیان» در آذربایجان
شمالی)

چووگول ÇUVGÜL

گل کامل ، تمام گل (ترکمنی)

چویچه لی ÇÜYÇƏLİ

جوجه دار (ترکمنی)

چویشه ÇÜYŞƏ

نوعی ماهی بنام ماهی ماش (ترکمنی)

چیبئق ÇİBEQ

شاخه های نازک درخت (ترکمنی)

چیپار ÇİPAR

خال - خال (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «قارا کیلسه » در
آذربایجان شمالی)

چیپارگول ÇİPARGÜL

گل زرد رنگ مایل به قرمز ، گل زرد فام
(ترکمنی)

چیتار ÇİTAR

نام نوعی درخت بیابانی (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «اوغوز» در

برّه و گوسفندی که دارای گوشهای کوچکی
است (ترکمنی)

چوغاش ÇOĞAŞ

آفتاب ، خورشید

چوقول ساج ÇUQULSAÇ

بوکله ، فرمو (ترکمنی)

چوکای ÇOKAY

روشنی و زیبایی بیش از حد ماه

چوکور ÇUKUR

ساز و آلت موسیقی بنام «چنگ» را ترکان
باستان چنین می نامیدند

چولان ÇOLAN

جلبک ته آب رودخانه و دریا (ترکمنی)

چولپان کوش ÇULPANKUŞ

مرغ «ونوس»، پرندۀ سیارۀ زهره

چولپان گیبی ÇULPANGİBİ

همچون ونوس ، مثل زهره

چولپانای ÇULPANAY

ماه و «ونوس»، ماه و زهره

چولپانگول ÇULPANGÜL

گل «ونوس»، گل زهره

چولوق ÇULUQ

پرندۀ آبی ، مرغابی منقار دراز (ترکمنی)

چونا ÇONA

آذربایجان شمالی)

ÇİÇƏKXATUN چیچک خاتون

نام همسر فاتح سلطان محمد امپراتور بزرگ عثمانی و همچنین مادر سلطان جم

ÇİÇƏKSUYU چیچک سوبو

آبی که برای دومی و یا سومین بار جهت آبیاری محصول غلات چون گندم و جو به مزرعه دهند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «گنجه» ، «خانلار» و «شاهبوز نخجوان» در آذربایجان شمالی)

ÇİÇƏKGÜL چیچک گول

گل شکفته ، شکوفه گل

ÇİÇƏKTAY چیچکتای

همچون گل و شکوفه

ÇİÇƏKLI چیچکلی

گلداز ، گلی ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر اورمیه از بلاد آذربایجان

ÇİÇƏ چیچه

تازه ، نو ، جدید (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «کلبجر» ، «کورد» میر» ، «مینگه چئویر» و «سالیان» در آذربایجان شمالی)

ÇIRAPA چیراپا

جایی که چراغ روشنایی را در آنجا نهند ، زیر چراغی (از اصطلاحات و واژه های گویش

ÇİTAK چیتاک

نام ایلی از ترکان ساکن در منطقه «دوبروجا»

ÇİTRAK چیتراک

بسیار فراوان ، زیاده از حد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «خانلار» و «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

ÇİTLƏMBİK چیتلمبیک

نام نوعی درخت با پوستی صاف و میوه های کوچک دانه مانند با طعم و مزه بادام زمینی، و معنی مجازی آن خانم محبوب ، دوست داشتنی و گندمگون می باشد

ÇİTƏK چیتک

نقش و نگار ، بزک و زینت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گنده به ی» در آذربایجان شمالی)

ÇİÇƏKANA چیچک آنا

مادری چون گل و شکوفه

ÇİÇƏKBOY چیچک بوئی

در قد و قواره یک گل

ÇİÇƏKTAL چیچک تال

شاخه گل

ÇİÇƏKTAY چیچک تایی

همچون گل و شکوفه

محلی منطقه «گۆی چای» در آذربایجان (شمالی)	آذربایجان شمالی (
چیرتمه ÇİRTMƏ	چیسه ÇİSƏ
روسی زنانه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اوغوز» در آذربایجان شمالی)	چیان ÇİĞAN
چیرچیر ÇİRÇİR	چینلی ÇİĞLİ
چراغ (قَبْلَه) - شلاله ، آبشار (قازاخ) از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قَبْلَه » و «قازاخ» در آذربایجان شمالی)	چوب تر (ترکمنی)
چیرلاق ÇİRLAQ	چوغل ÇİĞİL
نوعی پرنده کوچک با پرهای خالدار و قهوه ای مایل به زرد	زر و طلایی که بر سر و گیسوان بندند
چيسان ÇİSAN	چیکله ÇİKİLƏ
مه آلود ، مه گرفته (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «دربند» در آذربایجان شمالی)	روسی زنانه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «باش کنچید» در آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که فعلا" جزو اراضی گرجستان است)
چیسَم ÇİSƏM	چیگ ÇİG
قطره باران	باران ریز ، (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «دربند» و «تاباساران» در آذربایجان شمالی)
چيسَن ÇİSƏN	چیکار ÇİGAR
باران	چوب تر (ترکمنی)
چيسَنگی ÇİSƏNGİ	چیگان ÇİGAN
گل ، شکوفه ، باران دانه ریز (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «آغدام» در	«سپید» به زبان ترکی مغول
	چیکراک ÇİGRAK
	وزش باد سرد صبحگاهی (ترکمنی)

بارانی که با ظرافت و نم نم بارد و نوعی میوه
کوهی، عناب وحشی

ÇİLƏ **چيله**

آواز و چهجهٔ بلبل

ÇİLELİ **چيله لی**

باران دیده

ÇİMGÜL **چیمگول**

تماماً "گل، با تمام وجود گل است (چیم
cim از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
مناطق «آغجا بدیع»، «باکو»، «داس
کسن»، «گوران بوی»، «خانلار»، «کورده
میر» و «قازاخ» می باشد. چیم *cim* به
معنی: تماماً" می باشد)

ÇİMNAZTAY **چیمناز تایی**

همچون دختری که خیلی نازنین باشد

ÇİMİR **چیمیر**

خواب سبک و کوتاه، خواب موقت و اندک
(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
مناطق «گنده به ی» «اسماعیلی»، «کورده
میر»، قازاخ، مغری، شامخی، شکی،
شمگیر و تُووز در آذربایجان شمالی)

ÇİNGÖZƏL **چین گوزه ل**

زیبای واقعی و حقیقی، زیبای راستین

ÇİNNAZ **چین ناز**

ÇİGƏRİK **چيگه ريك**

زرد آلوی تازه (ترکمنی)

ÇİL **چيل**

غاز وحشی (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی مناطق آغدام، کلبَجَر، آوغوز و
زاگاتالای آذربایجان شمالی)

ÇILTAN **چيلتان**

دارکوب (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقهٔ «زاگاتالا» ی آذربایجان)

ÇILDIR **چيلدير**

محل خشکیدهٔ رود و رود خانه که آب بدانجا
نرسد (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «بورچالی» که فعلاً جزو
گرجستان است)

ÇİLƏR **چيلر**

همچو بلبل خوش صدا و خوش آواز

ÇİLKUŞ **چيلكوش**

تیهو

ÇİLKUŞTAY **چيلكوشتای**

همچون تیهو که مرغی است شبیه کبک

ÇİLƏM **چيلم**

بلبل خوش الحان و آواز خوان من، آواز و
چهجهٔ من

ÇİLƏN **چيلن**

ناز حقیقی ، ناز واقعی

ÇINARGÜL چینار گول

گل چنار (ترکمنی)

ÇINARTAY چینار تای

همچون درخت چنار ، چنار قامت

ÇINARLIQ چینارلیق

چنارستان ، همچنین نام آبادیست در حومه

شهرستان خلخال

ÇINARNAZ چینار ناز

چنار ناز ، همچنین نام آبادیست در حومه

شهر آباده در استان فارس

ÇINAY چینای

ماه حقیقی و راستین

ÇİNTAL چیتال

دارکوب (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی مناطق گوئی چای ، خودات ، اوغوز ،

ترتر و اوجار در آذربایجان شمالی) - شاخه

حقیقی و واقعی گل یا درخت

ÇİNTAN چیتان

صبح حقیقی ، فجر راستین ، پگاه واقعی و

حقیقی ، روشنی و سپیده حقیقی

ÇİNTAY چیتای

از جنس و قماش صاف، نیکو و عالی گوهر

ÇİNÇEANA چینچه آنا

گنجشک مادر، مادر گنجشکان

ÇİNÇETAL چینچه تال

گنجشک و شاخه ، گنجشک نشسته بر روی

شاخه

ÇİNÇENAZ چینچه ناز

گنجشک ناز و قشنگ

ÇİNQI چینقی

شرر ، اخگر ، شراره ، (از اصطلاحات و واژه

های گویش محلی مناطق آغجا بدیع ، گنده

به ی ، شمکیر و توووز در آذربایجان شمالی)

ÇİNGLİ چینگلی

خواهر کوچک (قزاقی)

ÇİNİXATUN چینی خاتون

نام همسر شاهزاده «نوگای» از رؤسای ترکان

«اوج» در سرزمین آناتولی. متوفی به سال

۱۲۹۹ میلادی در دوره ایلخانیان

ÇİNİGÜL چینی گول

گل تُرد و شکستنی ، گل راستین و حقیقی

(ترکمنی)

ÇİNİ چینی

ترد و شکستنی ، حقیقی و راستین (ترکمنی)

ÇİVGİN چیوگین

بارانی که در هوای بادی توأم با برف ببارد

ÇİĞDEMKUŞ چیده م کوش

مرغ حسرت

ÇİĞDEM GÜL.....چیده م گول

گل حسرت

HARİKATAL.....حاریکاتال

شاخه معجزه آسا و با کرامت، شاخه خارق
العاده

HALAQLI.....حالاقلی

محبوب (ترکمنی)

HALVATAY.....حالواتای

شیرین همچون حلوا

HALIGÖZƏL.....حالی گؤزه ل

زیبا خال ، دارای خال زیبا (ترکمنی)

HAVVAANA.....هاووا آنا

ننه حوّا ، حوّای مادر ، مادر حوّا

HAYITAL.....حاییتال

شاخه درختی که برگهای آن شبیه زیتون با
گلهای سرخ رنگ می باشد که در مناطق
گرمسیری روپیده و از شاخه های آن سبد
بافند.

.....حورما گؤزه ل

HURMAGÖZƏL.....

زیبا و همچو خرما شیرین (ترکمنی)

HURMATAL.....حورماتال

شاخه نخل

HURMATAY.....حورماتای

شیرین همچون خرما

HOZA.....حوزا

H

ح

HATUNANA.....حاتون آنا

مادر محترمه و ارجمند ، مادری چون خاتون

HATUNAY.....حاتونای

حاتون و زن محترمه زیبا چون ماه

HATUNTAY.....حاتونتای

همچون زن ارجمند و والامقام ، همچون
خاتون

HATUNKAN.....حاتونکان

از نسل خاتونها و زنان محترمه ارجمند

HARMANAY.....هارمانای

ماه خرمن و برداشت محصول ، ماه و زیبای
خرمن ، ماه و زیبایی که به وقت خرمن و
برداشت محصول بدنیا آمده باشد

HARMANKUŞ.....هارمانکوش

مرغ خرمن ، پرنده خرمن

HARMANGÜL.....هارمانگول

گل خرمن ، زیبای خرمن ، گلی که به هنگام
خرمن و برداشت محصول روپیده باشد

لانه (ترکمنی)	غوزه پنبه (ترکمنی)
HÜYRI حویری	HOLA حولا
زیبا و نازنین (ترکمنی)	طلا آلات بادامی شکل (ترکمنی)
HİTAY حیتای	HÜYRBİBİ حویر بی بی
ماه قوم ترک تبار «هیت». اجداد ترکان فعلی	خانم محترمه زیبا و نازنین (ترکمنی)
ساکن در سرزمین آناتولی یا ترکیه — نام	HÜYRBİKE حویر بیکه
سلسله ای از ترکان حاکم بر سرزمین چین	زن محترمه زیبا و نازنین (ترکمنی)
که حاکمیت آنان قریب دو قرن از سده دهم	HÜYRPAŞA حویر پاشا
میلادی بطول انجامید	سلطان و سرآمد نازنینان (ترکمنی)
HİRAVA حیراوا	HÜYRTƏÇ حویر تاج
گندم و جو سبز شده خودرو (ترکمنی)	نازنینی که نشان و علامتی بر چهره دارد
HİNA حینا	(ترکمنی)
حنا (ترکمنی)	HÜYRSADAP حویر ساداپ
HİVA حیوا	صدف نازنین و قشنگ (ترکمنی)
شهر خيوه از شهرهای معروف و تاریخی	HÜYRQIZ حویر قیز
ترکمنستان (ترکمنی)	دختر نازنین و زیبا (ترکمنی)
	HÜYRGÖZƏL حویر گوزه ل
	زیبای نازنین (ترکمنی)
	HÜYRGÜL حویر گول
	گل نازنین و زیبا (ترکمنی)
	HÜYRNABAT حویر نابات
	دختر نازنین و شیرین چون نبات (ترکمنی)
	HƏVİRTKA حویر تکا

خاتون و زن محترمه زیبا چون ماه

XATINXANIM..... **خاتین خانیم**

خانم محترمه و ارجمند ، خانم خاتون وار،
خانمی مثل خاتون

XATINKAS..... **خاتین کاس**

خاتون و ملکه ای از قوم ترک تبار «کاس» یا
«کاسسی» ها ، خاتون و ملکه «کاسی» ،
همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
آختاچی حومه شهرستان بوکان از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی «خاتون
خاص»

XAÇINKUŞ..... **خاچین کوش**

مرغ و پرندۀ رود «خاچین» جاری در
سرزمین آذربایجان شمالی که سرانجام به
رودخانه ارس می پیوندد

XAÇINGÜL..... **خاچین گول**

گل رودخانۀ «خاچین» جاری در سرزمین
آذربایجان شمالی که سرانجام به رود ارس
می پیوندد

XAÇINAY..... **خاچینای**

ماه و زیبای رود «خاچین» جاری در
سرزمین آذربایجان شمالی که سرانجام به
رودخانه ارس می پیوندد

XARLIĞAŞ..... **خارلیغاش**

X

خ

XATEN..... **خاتئن**

زن ارجمند ، خاتون ، خانم محترمه
(ترکمنی)

XATUNAY..... **خاتون آی**

خاتون و زن محترمه زیبا چون ماه

XATUNTAL..... **خاتون تال**

از رده و جرگۀ خاتونها و ملکه ها

XATUNGÜNAY..... **خاتون گونای**

خاتون و ملکه ای که اسمش «گونای» یعنی
ماه و خورشید باشد ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره
آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی
«خاتون گنای» *xatungənay*

XATUNTAY..... **خاتونتای**

همچون زن محترمه و خاتون

XATINANA..... **خاتین آنا**

مادر محترمه و ارجمند، مادری چون خاتون

XATINAY..... **خاتین آی**

برصورت خویش باشد	پرستو (قزاقی)
XALLIBİBİ خالی بی بی	XARMAN خارمان
خانم محترمه خالدار (ترکمنی)	خرمن ، پشته و انبوه محصول درو شده
XALLIBİKE خالی بیکه	(ترکمنی)
زن محترمه خالدار (ترکمنی)	XAZ خاز
XALLITAĞAN خالی تاغان	غاز (قزاقی)
زیبای خالدار نذر و نیاز داده ، خالدار اجاق	XAS خاس
داده (ترکمنی)	ابرو (قزاقی)
XALLITUVAK خالی توواک	XALBADAM خال بادام
دختر خالدار محبّه با آبرو (ترکمنی)	دختر خالدار شیرین چون بادام ، دختری که
XALLISONA خالی سونا	خال بادامی شکل بر چهره دارد (ترکمنی)
دختر خالدار زیبا چون قو ، قوی خالدار	XALBİBİ خال بی بی
(ترکمنی)	خانم محترمه خالدار (ترکمنی)
XALLIQUŞ خالی قوش	XALBİKE خال بیکه
مرغ خالدار ، پرنده خالدار	زن محترمه خالدار (ترکمنی)
XALLIGÖZƏL خالی گوزه ل	XALTUVAK خال توواک
زیبای خالدار (ترکمنی)	دختر خالدار محبّه با آبرو (ترکمنی)
XALLIGÜL خالی گول	XALGÖZƏL خال گوزه ل
گل زیبای خالدار (ترکمنی)	دارای خال زیبا ، دختر زیبای خالدار
XALLI خالی	(ترکمنی)
خالدار (ترکمنی)	XALGÜL خال گول
XALNAZ خالناز	گل زیبای خالدار (ترکمنی)
ناز خالدار ، دارای خال ناز و قشنگ	XALLIANA خالی آنا
	مادر خالدار ، مادری که دارای خال زیبایی

دعوت کند (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «سالیان» در آذربایجان
شمالی)

XANQIZI **خان قیزی**

دختر خان ، دختر خاقان و امپراتور ترکان
XANGÜL **خان گول**
سلطان و سر آمد گلها ، سرآمد زیبا رویان
(ترکمنی)

XANŞƏ **خانشه**

خاتون ، شاهزاده خانم ، همسر خان را در زبان
ترکی مغولی چنین می گفتند

XANIMARI **خانم آری**

خانم پاک و پاکیزه

XANIMAY **خانم آی**

خانم ماه وش و زیبا

XANIMQUŞ **خانم قوش**

خانم پرنده مانند ، خانمی چون پرنده زیبا

XANIMAY **خانیم آی**

خانم زیبا و مهر و

XANIMTAY **خانیمتای**

همچون یک خانم

XƏZƏL **خزه ل**

برگ ریخته شده درختان در فصل پاییز را
گویند .

XALIGÖZƏL **خالی گؤزه ل**

زیبا خال ، دارای خال زیبا

XANBACI **خان باجی**

مہتر و بزرگ خوهران ، خواهر بزرگتر از بقیه
، خواهر شوهر و یا همسر را گویند (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
«اردوباد» و «گنجه» در آذربایجان شمالی)

XANBİBİ **خان بی بی**

خانم محترمه معظم ، سرآمد خانم های
محترم (ترکمنی)

XANBIKE **خان بیکه**

زن محترمه معظم ، سلطان و سرآمد خانم
های محترم (ترکمنی)

XANXANIM **خان خانم**

سلطان و سرآمد خانمها ، همسر خان و
سلطان ، خانم بزرگوار و معظم ، خانم
محترم و پر شکوه ، همچنین نام آبادیست
در حومه شهر سنج از بلاد قدیمه سرزمین
ماد (آذربایجان) و نیز نام یکی از آبادیهای
دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج
شهرستان مراغه می باشد

XANDAÇI **خان داچی**

زنی که از طرف صاحب مجلس جشن
عروسی مردم را در به جشن عروسی

XUS **خوس**

پرنده (قزاقی)

XULPINAY **خولپینای**

توت فرنگی (قزاقی)

..... **خومار گۆزه ل**

XUMARGÖZƏL

زیبای خمار ، خمار زیبا و مهر و

XUMARGÜL **خومار گول**

گل زیبای خمار ، خمار گل وش

XUNÇA **خونچا**

غنچه گل (ترکمنی)

XÜYRİ **خویری**

زیبا و نازنین (ترکمنی)

XIRAM **خیرام (خرام)**

شنزار (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

XIRAV **خیراو**

برف ریزه (قزاقی)

XIRDANAZ **خیردانا ز**

ناز کوچک (خطاب به دختر کوچک خانواده)

XIRĞAVIL **خیرغاویل**

قرقاول (قزاقی)

XIZIXTI **خیز یختی**

XUTAN **خوتان**

مرغ «حواصیل» (قزاقی)

XOCABİBİ **خوجا بی بی**

خانم محترمه بزرگ و معظم (ترکمنی)

XOCABİKE **خوجا بیکه**

زن محترمه بزرگ و معظم (ترکمنی)

XOCAGÜL **خوجا گول**

گل معظم ، سرور گلها (ترکمنی)

XOXANGÜL **خوخان گول**

گل مینا (قزاقی)

XURMABİBİ **خورما بی بی**

خانم محترمه شیرین چون خرما (ترکمنی)

XURMABİKƏ **خورما بیکه**

زن محترمه شیرین چون خرما (ترکمنی)

..... **خورما گۆزه ل**

XURMAGÖZƏL

زیبا و مهر و شیرین چون خرما (ترکمنی)

XURMAGÜL **خورما گول**

گل خرما

XURMANAZ **خورما ناز**

ناز و شیرین

XURUÇ **خوروچ**

اشتیاق (ترکمنی)

جالب (قزاقی)

XIZĞALDAK خیزغالداک

گل لاله (قزاقی)

XIZĞIŞ خیزغیش

سرخ فام ، سرخگون ، صورتی (قزاقی)

XIZILTAS خیزیل تاس

یاقوت (قزاقی)

XIZILGÜL خیزیل گول

گل سرخ (قزاقی)

XIMBAT خیمبات

گران ، گرانبها ، پر قیمت ، پرارزش (قزاقی)

XINAGÜL خیناگول

گل حنا

XIVA(HİVA) خیوا(حیوا)

نام یکی از شهرهای تاریخی و باستانی ترکان

در سرزمین ماورالنهر

DÖŞGÜLÜ دوش گولو

گل سینه (ترکمنی)

DEMAQ دئماق

کاملاً سفید (ترکمنی)

DEMMAQ دئمماق

کاملاً سفید (ترکمنی)

DÖNDİGÜL دؤندی گول

تبدیل به گل شد ، به گل می ماند (ترکمنی)

DENGA دئنگا

یگانه ، تک ، منحصر به فرد (ترکمنی)

DÖNGƏN دؤنگن

نام ایلی از ترکان سرزمین چین که جمعیت چند میلیونی آنان کاملاً" مسلمان بوده ، متأسفانه با آنکه خود را از نژاد ترک می پندارند ولی زبان مادری خود یعنی ترکی را به فراموشی سپرده به زبان چینی تکلم می کنند .

DENLİTAY دنلیتای

همچون کسی که مراقب رفتار ، گفتار و کردار خود می باشد

DÖNƏLYƏ دؤنلیه

بخت ، طالع ، اقبال ، شانس (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «گنده به ی» و «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

D

د

DERMƏLİ دئرمه لی

دارای نقش و نگار (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه چمبَرک در آذربایجان شمالی)

DERMƏ دئرمه

نقش و نگار (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه چمبَرک در آذربایجان شمالی)

DESENAY دئسنای

نقش و نگار ماه زیبا ، تصویر زیبای ماه

DESENTAL دئستال

شاخه منقوش و پر نقش و نگار

DESTİNA دئستینا

از مریدان طریقت مولویه در منطقه «آفیون» سرزمین آناتولی و دختر مخمد چلبی که بعد از مرگ پدر در مقام شیخ مولویه آفیون قرار می گیرد . او مثل مردان فرقه خرقة پوشیده و کلاه بر سر می گذاشت .

DADMALEQ دادمالئق

هدیه شیرینی، نقل و نبات (ترکمنی)

DARCAN دارجان

بی طاقت، ناشکیبا، عجول

DARI داری

ارزن (ترکمنی)

DASDANA داسدانا

نان گرد تنوری (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «جلفا» و «اردوباد» آذربایجان شمالی)

DAŞARI داشاری

پر و لبریز (ترکمنی)

DAŞNAĞ داشناغ

چشمه پر آب و فوران و پر خیز (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)

DAĞAN داغان

نام نوعی پرنده که در ترکی آذربایجانی بدان «دولاشا» نیز می گویند. (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «گؤی چای» ، «کوردده میر» و «اوجار» در آذربایجان شمالی)

DAĞTOĞI داغتوغی

همان واژه ترکی «داغ تویوغی» به معنی

DÖNEM دؤنم

هنگام

DÖNƏYEN دؤنه یئن

فدایت شوم (ترکمنی)

DENİZTAL دنئیز تال

از شاخه بحریان و در زمرة دریائیان ، شاخه ای از دریا

DEYİKLİ دئییکلی (دئییهلی)

نامزد ، نامزد شده

DAPANDI داپاندی

جشن و سرور چوپانان به هنگام پاییز ، جشن و شادمانی و سرور پاییزی چوپانان (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

DATLIGÖZƏL داتلی گؤزه ل

زیبا ی با مزه (ترکمنی)

DATLI داتلی

با مزه ، گوارا

DADERAN دادئران

نوعی علف کوهستانی با برگهای پهن و ریشه ضخیم ، گوش ماهی ، صدف (ترکمنی)

DADGÜL دادگول

نام نوعی درخت در منطقه «داش کسن» آذربایجان شمالی

DALSEL **دالسل**

سیلی از شاخه ، گل یا درختی که شاخه
بسیار و انبوه داشته باشد

DALĠATAY **دالغاتای**

همچون موج

DALLIGÜL **دالی گول**

گل پر شاخه و شاخه دار

DALLITAY **دالیتای**

همچون درخت پر شاخه و بوته

DALYAGÜL **دالیا گول**

گل کوکب

DALYATAL **دالیاتال**

شاخه گل کوکب

DALYATAY **دالیاتای**

همچون گل کوکب

DALINCƏ **دالینجه**

شاخه نازک و ظریف

DAMAN **دامان**

چکیده ، عصاره (ترکمنی)

DAMCA **دامجا**

جرعه (ترکمنی)

DAMÇA **دامچا**

تور صیادی جهت صید پرندگان (از

کبک می باشد) از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «شکی» در آذربایجان
(شمالی)

DAĠQUŞU **داغقوشو**

مرغ کوهستان ، پرنده کوهستان

DAQENA **داقنا**

وابسته (ترکمنی)

DAQAR **داقار**

توبره و کیسه ای که از پوست گوسفند یا بز
تهیه شده باشد (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «شکی» در آذربایجان
(شمالی)

DALAKBAL **دالاک بال**

کندوی عسل تازه ساخته شده توسط زنبوران
عسل در فصل بهار (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «قاراکیلسه» و
«شوشا»ی آذربایجان

DALAGÜLİ **دالاگولی**

گل خودرو (قزاقی)

DALAY **دالای**

همچو شاخه درخت ظریف و قشنگ و همچو
ماه زیبا

DALCA **دالجا**

همچو شاخه درخت ، شبیه شاخه درخت

گل چیده شده ، گل منتخب	اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
DƏRƏSEL دَرَه سئل	«قوبا» در آذربایجان شمالی
سیل جاری در درّه ما بین دو کوه	DAMLA داملا
DƏRYAGÜL دریا گول	قطره آب
گل دریا (ترکمنی)	DANTORI دان توری
DƏMDİ دَمدی	سپیده دم صبح ، به هنگام فجر صبحگاهی
خوشمزه (قزاقی)	(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «شاماخی» در آذربایجان شمالی)
DENİZTAY دنیز تای	DANYELİ دان یئلی
همچون دریا وسیع و بزرگ	باد صبا
DENİZQUŞ دنیز قوش	DANABƏNZƏR دانا بَنزه ر
مرغ دریا ، پرندۀ دریا	شبه سپیده دم صبحگاهان
DƏRİNSU ده رین سو	DANTAL دانتال
آب ژرف ، رودخانه یا دریای عمیق ،	شاخه ای از فجر سپیده دمان
همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان	DANTAY دانتای
قوریچای بخش قره آغاج شهرستان مراغه از	همچون سپیده دمان صبح زود، همچون
بلاد آذربایجان	روشنایی قبل از طلوع
DƏĞİŞLİ ده گیشلی	DANGATAR دانگ آتار
مناسب (ترکمنی)	سپیده دم صبح ، پگاه صبح (ترکمنی)
DƏNSUYU دَن سویو	DANGÜL دانگول
آبی که به هنگام دانه بستن و دانه وَر شدن	گل سپیده دم صبحگاهی
محصول غلات به مزرعه داده میشود.(از	DAHAGÖZƏL داها گۆزه ل
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه	بسیار زیبا
«تُوووز» یا «طاووس» در آذربایجان شمالی	DƏRMƏGÜL دَرمه گول
DƏĞƏR دَه یر	

گل جاوید و زنده (ترکمنی)	ارزش ، بها
DURANYAZ دوران یاز	DƏYƏRLİTAL ده یرلی تال
بهار زنده و جاوید (ترکمنی)	شاخه با ارزش و پر بار
DURAN دوران	DƏYƏN ده ین
ایستاده و پا برجا ، بر پا و ایستا ، مقاوم (ترکمنی)	ارزنده
DURDİGÖZƏL دوردی گوزه ل	DURAÇBOY دورا چبوی
همچنان زیبا بوده و من بعد نیز خواهد بود ، همچنان زیبا مانده است (ترکمنی)	در قد و قواره مرغ ذراج
DURDİGÜL دوردی گول	DURATAY دوراتای
گل سالم ، ایستا و پا بر جا (ترکمنی)	رفیع همچون قلّه کوه
DURDİMƏŒLİ دوردی منگلی	DURAÇTAY دوراچتای
دختر خالدار زنده و باقی ماند (ترکمنی)	همچون مرغ ذراج
DURDİNAZ دوردی ناز	DURAKUŞ دورا کوش
ناز و قشنگ و ماندنی خواهد بود (ترکمنی)	پرنده ای که بر بالای قلّه کوه آشیان کرده باشد
DÜRRÜ دوررو	DURAGÜL دورا گول
محصولدار ، افزون ثمر ، دارای محصول فراوان (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه « توووز یا طاووس » در آذربایجان شمالی)	گل قلّه کوه ، گلی که در قلّه کوه روییده باشد
DURSUNAY دورسون آی	DURANAY دوران آی
همچنان مثل ماه زیبا بماند (ترکمنی)	ماه پا برجا و ایستاده ، ماه ساکن و ایستا ، ماه زنده و جاوید (ترکمنی)
DURSUNBİKE دورسون بیکه	DURANBİBİ دوران بی بی
همچنان خانم خواهد بود و خواهد ماند	خانم محترمه و ارجمند زنده و پا بر جا (ترکمنی)
	DURANGÜL دوران گول

دوروی زیبای گل آسا (ترکمنی)	(ترکمنی)
DURUBAKIŞ دورو باکیش	 دورسون توواق
نگاه پاک و بی غل و غش	DURSUNTUVAQ
DURUPINAR دورو پینار	همچنان با حجب و با حیا بماند (ترکمنی)
چشمه صاف و زلال	 دورسون گؤزه ل
DURUQAL دورو قال	DURSUNGÖZƏL
صاف و شفاف چون آب زلال بمانی	زیبا بماند (ترکمنی)
DURUKAYNAR دورو کاینار	DURSUNGÜL دورسون گول
چشمه صاف و زلال	همچنان گل بماند (ترکمنی)
DURUBAL دوروبال	DURGUNSU دورقون سو
عسل صاف شده و زلال	آب ساکن و آرام
DURUBAYLAN دوروبایلان	DURLUGÖZƏL دورلو گؤزه ل
صاف ، زلال ، ملوس و پتاز	زیبای الوان و رنگارنگ (ترکمنی)
DURUBAYIN دوروباین	DÜRLİDUMAN دورلی دومان
دختر جوان و نازنین صاف و روشن	رنگارنگ ، جور واجور (ترکمنی)
DURUBƏNİZ دوروبنیز	DÜRLİGÜL دورلی گول
دارای رخساری صاف و زلال ، روشن رخسار	گل الوان و رنگارنگ (ترکمنی)
DURUBULAK دوروبولاک	DÜRLİ دورلی
چشمه صاف و زلال	الوان ، همه رقم (ترکمنی)
DURUBUNAR دوروبونار	DURNABOY دورنا بوی
چشمه صاف و زلال	در قد و قواره یک درنای زیبا
DURUTAY دوروتای	DURNAGÖZƏL دورنا گؤزه ل
همچون آب صاف و روشن	زیبای درنا گونه ، زیبای درنا مانند
DURUTÜRK دوروتورک	DURNAGÜL دورنا گول

DURUNAZ **دوروناز**

دختر ناز و پاک چون آب صاف و زلال

DÜRYƏ **دوریه**

پوشش سر ، روسری

DUZAQ **دوزاق**

طلسم (ترکمنی)

DÜZTAL **دوزتال**

شاخه راست و درست و غیر معوج گل یا درخت

DUZGÜNÜ **دوزگونو**

روز دوشنبه ، کسیکه در روز دوشنبه بدنیا آمده باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «گۆی چای» «کورد میر» و «زنگیلان» در آذربایجان شمالی)

DUZLUQAL **دوزلو قال**

ملیح و با نمک بمانی

..... **دوزلو گۆزه ل**

DUZLUGÖZƏL

زیبای نمکین ، زیبا و با نمک

DÜZƏL **دوزه ل**

درستکار ، درست دست ، بدور از هر گونه کژی و نادراستی

DÜŞNÜKLİ **دوشنو کلی**

حساس (ترکمنی)

ترک پاک و پاکیزه

DURUÇAY **دوروچای**

نهر و رودی که دارای آب صاف و زلال باشد

DURUZOLA **دوروژولا**

رود صاف و زلال « زولا » از رودخانه های معروف شهرستان سلماس که از کوههای مرزی ترکیه سرچشمه می گیرد

DURUSEL **دوروسئل**

سیل و سیلابی که صاف و زلال بدون گل و لای باشد

DURUSANAZ **دوروساناز**

صاف و زلال بی همتا و کم نظیر

DURUSU **دوروسو**

آب صاف و زلال

DURUQAL **دوروقال**

صاف و تمیز بمان

DURUKAYAN **دوروکایان**

آب صاف و زلالی که از کوه سرازیر گردد

DURUGÖL **دوروگؤل**

برکه و دریاچه صاف و زلال

DURUGÜL **دوروگول**

همچو گل زیبا پاک و پاکیزه

DURUL **دورول**

صاف و زلال باش

DOĞRUBİLƏN دۇغروبیلن

فهمیده و دانای راستین و حقیقی

DOĞRUTAPİŞ دۇغروتاپیش

الهیۂ راستین و حقیقی ، الهیۂ واقعی

DOĞRUTALAY دۇغروتالای

دریای راستین و حقیقی

DOĞRUDİL دۇغروتیل

راست زبان ، راستگو

DOĞRUSEVƏR دۇغروسئوهر

عاشق و مفتون راستین

DOĞRUSEVİŞ دۇغروسئویش

عشق راستین و حقیقی

..... دۇغروسئوینج

DOĞRUSEVİNC

شادی و سرور راستین و حقیقی

DOĞRUSONA دۇغروسونا

قوی واقعی و راستین ، قوی حقیقی

DOĞRUŞƏN دۇغروشئن

شادی و سرور راستین و حقیقی

DOĞRUQAR دۇغروشقار

برف واقعی و حقیقی ، بسیار سپید همچون

برف

DOĞRUQAZ دۇغروشقاز

غاز واقعی و راستین

DÜŞƏLGƏ دوشه ل گه

هدیه ، کادو ، تحفه ، ارمغان ، سوغات (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه

«شکی» در آذربایجان شمالی)

DOĞAKUŞ دۇغاکوش

مرغ طبیعت

DOĞAKÜMÜŞ دۇغاکوموش

زبور آلات نقره ای (ترکمنی)

DOĞAGÜL دۇغاکول

گل طبیعت

DOĞAL دۇغال

طبیعی

DOĞANAY دۇغان آی

حالت هلال ماه ، ماه نو ، ماه دوسه روزه

DOĞANGÜN دۇغانگون

آفتاب تازه بر آمده در صبحگاهان

DOĞAY دۇغای

همچو ماه نو بتاب و تابان شو

DOĞDUTAL دۇغدوتال

شاخه جوان و ترو تازه ای روییده شد

DOĞRUBAL دۇغروبال

عسل راستین و حقیقی

DOĞRUBULAQ دۇغروبولاق

چشمه آب راستین و حقیقی

خاتون حقیقی و راستین
DOĞRUSEVƏN دۇغروسئوھ ن
 عاشق و دلدادۀ راستین
DOĞRUQUŞ دۇغروقوش
 پرندۀ راستین و واقعی
DOĞRUGÖZƏL دۇغروگۆزە ل
 زیبا ی حقیقی و راستین
DOĞRUGÜN دۇغروگون
 آفتاب و روز حقیقی و راستین
DOĞRUNAR دۇغرونار
 انار راستین و حقیقی
DOĞRUNAZ دۇغروناز
 ناز حقیقی ، ناز واقعی
DOĞRUNUR دۇغرونور
 نور حقیقی و راستین
DOĞRUYAZ دۇغرویاز
 بهار راستین و حقیقی ، بهار واقعی
DOĞRUYILDIZ دۇغروییلدیز
 ستارۀ راستین و حقیقی
DOQGAZ دۇقغاز
 محل درب ورودی چَپر و زمین زراعی
 محصور شده (ترکمنی)
DOQUŞ دوقوش

DOĞRUQAL دۇغروقال
 همچنان راست و درست بمانی ، حقیقی و
 راستین باش
DOĞRUQONÇA دۇغروقونچا
 غنچه گل راستین و حقیقی
DOĞRUQIZ دۇغروقیز
 دختر راستین و حقیقی
DOĞRUQIZIL دۇغروقیزیل
 طلای حقیقی و راستین
DOĞRUGÜL دۇغروگول
 گل راستین و حقیقی
DOĞRUGÜNƏŞ دۇغروگونئش
 آفتاب راستین و حقیقی
DOĞRUMARAL دۇغرومارال
 آهوی راستین و حقیقی
DOĞRUTAL دۇغروتال
 شاخۀ حقیقی و واقعی ، شاخۀ راستین و
 درست
DOĞRUTAN دۇغروتان
 سپیده دم و فجر راستین ، شفق واقعی
DOĞRUTÜRK دۇغروتورک
 ترک راستین و واقعی
DOĞRUXATIN دۇغروخاتین

شتر ماده سه ساله (ترکمنی)	نوعی ظرف کوچک سفالین که در منطقه «شکی» آذربایجان شمالی بدین نام خوانند .
DOLUQGÜL دولوق گول	DOLAMAC دولاماج
گونه گل ، گونه گل انداخته ، لپ گل مانند (ترکمنی)	گهواره ، ننو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق مختلف آذربایجان ایران)
DOLUQ دولوق	DOLANGÜL دولان گول
گونه . لپ صورت (ترکمنی)	گل کامل (ترکمنی)
DOLUN دولون	DOLAN دولان
ماه چهارده روزه	پر ، پر محتوا ، کامل ، در حال کامل شدن (ترکمنی)
DOLUNAZ دولوناز	DOLÇA دولچا
پر از ناز و غمزه ، آکنده از ناز	ظرف مسین یا استیل و یا چوبی دسته دار جهت مصرف آب آشامیدنی
DUMRUQTAL دومروقتال	DOLĞUNSEL دولگون سنل
شاخه جوانه دار ، شاخه غنچه شکفته نشده	سیل پر آب
DUMRUQTAY دومروقتای	DOLĞUNTAL دولگونتال
همچون غنچه شکفته نشده گل ، جوانه	شاخه پُر و تمام
DOMURCUK دومورجوک	DOLĞUNTAY دولگونتای
غنچه ای که شکفته خواهد شد	همچون ماه بدر
DUNATAL دوناتال	DOLMAZ دولماز
شاخه ای از رود «دُن» جاری در سرزمین دولت هون غربی که همانا قاره اروپا باشد .	هیچوقت گریه نمی کند (ترکمنی)
DUNATAY دوناتای	DOLUTAL دولوتال
همچون رود «دُن» یا «دُنا» جاری در سرزمین امپراتوری «هون غربی» (اروپا)	پر از شاخه و برگ
DONUGÜL دونوگول	DOLUŞ دولوش
گلپوش ، دختری که لباسی از گل بر تن	

DUYARTAY دویارتای

همچون حساس و احساس کننده

DUYALAY دویال آی

ماه با احساس

DUYALTAL دویالتال

از رده دختران احساسی

DUYALKUŞ دویالکوش

مرغ با احساس

DUYALGÜL دویالگول

گل با احساس

DÜYDANSEZ دویدا نسز

غیر منتظره (ترکمنی)

DOYDUKGÜL دویدوک گول

هنگامی که خواهان پسر بوده و فرزند دختر

بدنیا آمده باشد این نام را به روی دختر نهند

یعنی از گل سیر شدیم (ترکمنی)

DOYDUK دویدوک

از دختر سیر شدیم ، دیگر دختر بس است

(ترکمنی)

DUYĞUTAL دویغوتال

شاخه احساس ، از رده دختران احساسی و

حساس

DUYĞUTAY دویغوتای

همچون حس و احساس

داشته باشد

DÜNYAGÖZƏL دنیا گوزه ل

به اندازه دنیا زیباست ، یک دنیا زیبایی

(ترکمنی)

DÜVENÇƏK دووئنچک

شیرینی پذیرائی در مجالس جشن عروسی

(ترکمنی)

DUVAQTAL دوواق تال

از جرگه دختران با حیا و با حجاب (ترکمنی)

DUVAQTAY دوواقتای

همچون روبند عروس ، همچون دختر عقیف

و پاکدامن (ترکمنی)

DUVLENGÖLİ دوولئن گولی

تالاب مه آلود (ترکمنی)

DUVLEN دوولئن

ابری (نوعی آبی در دریای خزر) (ترکمنی)

DUVMA دووما

زنگوله (ترکمنی)

DÜYYAĞAR دوی یاغار

حساس (ترکمنی)

DÜYAQUŞ دویا قوش

شتر مرغ (ترکمنی)

DUYARTAL دویارتال

از رده دختران حساس و با احساس

سنگ یا کُنده درختی که وسط آن کنده شده و به شکل حفره در آمده به جهت کوبیده شدن موادی از قبیل نمک ، بلغور ، چلتوک و (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «نخجوان» از ولایات آذربایجان شمالی)

DIXA **دِیخا**

گردنبند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

DİDEĞİGÜL **دِیدِگی گول**

به معنا و مفهوم گل (ترکمنی)

DİDDİ **دِیددی**

دارکوب (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «کَلْبَجَر» در آذربایجان شمالی)

DİDƏ **دِیده**

مادر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)

DİRİTAL **دِیرِیتال**

شاخه زنده و روحدار

DİRİKAN **دِیرِیکان**

از نسلی زنده و جاندار

DİRİKUŞ **دِیرِیکوش**

مرغ زنده و جاندار ، پرندۀ زنده ، روح دار و جاندار

DUYGUNTAL **دویقونتال**

شاخه گل حساس و با احساس

DUYQUNTAY **دویقونتای**

همچون فرد حساس و با احساس

DUYGUNGÜL **دویگون گول**

گل حساس و با احساس

DUYMATAL **دویماتال**

شاخه حس و ادراک

DUYUTAL **دویوتال**

شاخه حس و درک

DUYUTAY **دویوتای**

همچون حس و احساس

DUYUŞTAL **دویوشتال**

شاخه حس و احساس و درک

DUYUMTAL **دویومتال**

شاخه احساس و درک

DÜĞÜNAYNA **دویون آینا**

آیینۀ بخت

DİBAX **دِیباخ**

محصولی که در پایان فصل و موسم آن جمع آوری شده باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اردوباد» از توابع استان نخجوان در آذربایجان شمالی)

DİBƏK **دِیبِک**

شاخه زیبایی و وجهت
DİKAY **دیک آی**
 سرفراز و قد برافراشته و زیبا چون ماه
DİKÇAM **دیکچام**
 درخت کاج سرفراز و قد بر افراشته
DİĞƏ **دیکه**
 بیلاق (از اصطلاحات و واژه های گویش
 محلی منطقه «شاماخی» در آذربایجان
 شمالی)
DİLEKTAY **دیلکتای**
 همچون آرزو
DİLAY **دیلائی**
 زیبا و ماهرئی که روشنی بخش وجود و
 خاطر انسان باشد
DİLBAZ **دیلباز**
 خوش بیان و سخنور ، خطیب و ناطق چرب
 زبان
DİLƏRTAL **دیلهرتال**
 از شاخه و رده آرومندان
DİLƏRTAY **دیلهرتای**
 همچون فرد آرومند و آرزو دار
DİLƏRCAN **دیلهرجان**
 جان و وجودی پر از آرزو و امید
DİLƏKTAY **دیلکتای**

DİRİGÜL **دیریگول**
 گل زنده و جاندار ، گل طبیعی
DİRİL **دیریل**
 زنده باش ، زنده
DİRİMAY **دیریمای**
 ماه حیات و زندگی
DİRİMTAL **دیریمتال**
 شاخه حیات و زندگی
DİRİMTAY **دیریمتای**
 همچون حیات و زندگی
DİRİMSEL **دیریمسل**
 سیل حیات و زندگی
DİRİMKUŞ **دیریمکوش**
 مرغ حیات و زندگی
DİRİMGÜL **دیریمگول**
 گل حیات و زندگی
DİRİN **دیرین**
 حیاتی
DİZMARI **دیزماری**
 انگور خشک شده ، کشمش (از اصطلاحات و
 واژه های گویش محلی منطقه «آغدام» و
 «اردوباد» در آذربایجان شمالی)
DİZİMTAL **دیزیمتال**

آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که
فعلاً در ترکیب گرجستان است.

DİNGİ دینگی

(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
«ایروان» یا «یئرئوان» یکی از شهرهای مهم
و تاریخی آذربایجان که فعلاً پایتخت
ارمنستان می باشد)

DİNİZ دینیز

ساکت و آرام ، بدون سرو صدا

همچون یک آرزو

DİLƏMƏ دیلمه

خواهش

DİLNƏZ دیلناز

شیرین زبان ، شیرین سخن ، نیکو سخن

DİLEGE دیله گه

خوش صحبت ، خوش بیان

DİMƏGİGÜL دیمه گی گول

به معنا و مفهوم گل (ترکمنی)

DİMİZ دیمیز

ساکت ، آرام (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «آغدام» و «شمکیر» در
آذربایجان شمالی)

DİNAN دینان

فارغ و راحت شده (ترکمنی)

DİNĞA دینغا

صخره بلند (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «جلفا» ی آذربایجان شمالی)

DİNGƏ دینگه

نوعی پوشش تزئینی و بزرگ آمیز که زنان و
عروسان به سر بندند (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی مناطق «گنجه» ،
«حاماملی» ، «کوردیه میر» ، «قازاخ» ،
«اردوباد» ، «سآتلی» و «شاماخی» در

R

ر

راضیه سولطان.....

RAZIYƏSULTAN.....

نام دختر سلطان ترک سرزمین هندوستان
«ائل توتמוש» می باشد که بعد از مرگ
«ائل توتמוש» به عنوان سلطان و امپراتور
ترک سرزمین هندوستان بر تخت سلطنت
جلوس کرد (ترکمنی)

RUDUKAN.....رودوکان

نام دختر مهرداد ششمین پادشاه حکومت
ترک تبار سلسله اشکانیان

RİNU.....رینو

نام همسر مهرداد اول ششمین پادشاه بزرگ
سلسله ترک تبار اشکانی و مادر فرهاد دوم
معروف به «آرشک هفتم»

سلماس از بلاد آذربایجان

ZOLASEL **زولاسئل**

سیل آب رودخانه «زولا» جاری در
شهرستان سلماس

ZOLAQUŞ **زولاقوش**

مرغ رود «زولا»، پرندۀ رود «زولا» ی
جاری در سلماس از شهرهای آذربایجان

ZOLAGÜL **زولاکول**

گل رودخانه «زولا» ی سلماس از رودهای
معروف آذربایجان

ZİLSÜYCI **زیل سویجی**

تماما " شیرین (ترکمنی)

Z

ز

ZEYTİNTAL **زیتین تال**

شاخۀ زیتون

ZEYTİNTAY **زیتین تای**

همچون درخت زیتون

ZAĞLİTAL **زاغلی تال**

شاخۀ جلا خورده و درخشنده

ZAĞLİTAY **زاغلی تای**

مثل صیقل یافته و جلا خورده ، درخشنده

ZAĞLİGÖZƏL **زاغلی گۆزه ل**

زیبای درخشنده و جلا خورده ، زیبای صیقل
یافته

ZƏRLİTAL **زەرلیتال**

شاخۀ زری ، شاخۀ زردار

ZƏYTUN **زه یتون**

زیتون (ترکمنی)

ZOLATAL **زولاتال**

شاخه ای از رود «زولا» جاری در منطقه

J

ژ

JAZ ژاز

تایستان (قزاقی)

JIDE ژیده

سنجد (قزاقی)

SEÇİKTAY سَچِیکَتای

همچون درخت برگزیده و منتخب

SEÇİLANA سَچِیل آنا

مادر منتخب و برگزیده

SEÇİLAY سَچِیل آی

ماه و زیبای منتخب و پسندیده

SEÇİLQAL سَچِیل قال

منتخب و پسندیده بمانی ، ممتاز و برگزیده
بمانی

SEÇİLGÖZƏL سَچِیل گۆزه ل

زیبای منتخب و برگزیده ، زیبای پسندیده

SEÇİLGÜL سَچِیل گول

گل زیبای منتخب و پسندیده

SEÇİLTAL سَچِیلتال

شاخهٔ منتخب و پسندیده

SEÇİLTAY سَچِیلتای

همچون درخت منتخب و پسندیده

SEÇİLNAZ سَچِیلناز

ناز برگزیده و پسندیده

SEZAL سَز آل

احساسانه ، حس کن و دریاب

SEZAN سَز ان

احساس کن و دریاب

SEZAY سَز ای

S

س

SEPAL سَپال

ته ماندهٔ ساقه گندم و جو بعد از درو
(ترکمنی)

SEPİN سَپین

تحفه و هدیه ای که در شب عقد به عروس
ارمغان داده میشود

SEÇMƏGÜL سَچمه گول

گل زیبای منتخب و برگزیده ، زیبا گل
برگزیده ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان حومهٔ شهرستان اشنویه از
بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «چشمه
گل » . (سَچمه گول ← سَشمه گول ←
چشمه گول ← چشمه گل)

SEÇİKANA سَچِیک آنا

مادر برگزیده و منتخب

SEÇİKAY سَچِیکای

ماه برگزیده و منتخب

SÖZƏN..... **سۆزه ن**

نیک گفتار ، خوش صحبت ، خطیب و ناطق
سخنور ، نوعی درختچه که در شنزار و بیابان
روید (ترکمنی)

SEZİŞ..... **سِزِش**

حسّ و ادراک ، حسّ و احساس

SEZİN..... **سِزِین**

حسّ و احساس ، حسّ و ادراک

SELARAZ..... **سئل آراز**

رودخانه پر آب و سیل آسای «ارس»

SELÖTÜŞ..... **سئل اؤتوش**

سیلی از چهره و آواز

SELUTANÇ..... **سئل اوتانچ**

سیلی از حیا ، عفت و آبرو

SELÜRÜN..... **سئل اورون**

سیل محصول ، محصول فراوان و انبوه

SELUĞUR..... **سئل اوغور**

سیل خجستگی و فرخندگی

SELULDUZ..... **سئل اولدوز**

سیلی از ستاره ، انبوهی از ستارگان

SELUYUM..... **سئل اویوم**

سیلی از زیبایی و شگون

SELIRMAK..... **سئل ایرماک**

همچو ماه زیبا و احساساتی باش ، زیبایی ماه
را حس کن

SEZGƏN..... **سِزْگن**

حسّ کننده ، دارای حسّ و درک

SEZGİ..... **سِزْگی**

پیش بینی ، پیشگویی ، وقوع حادثه ای را از
قبل حس کردن

SEZGİN..... **سِزْگین**

حسّ کننده ، درک کننده ، دارای حسّ و
ادراک

SEZGİNAY..... **سِزْگینای**

ماهر و زیبا روی دارای حسّ و ادراک

SÖZLƏM..... **سۆزلّم**

کلام ، سخن (ترکمنی)

SEZMƏN..... **سِزْمَن**

کسی که درک و احساس می کند ، احساس
کننده

SEZƏR..... **سِزْه ر**

پیش بین ، پیشگو ، کسی که حادثه ای را
قبل از وقوع حس کرده پیش بینی کند.

SEZƏK..... **سِزْه ک**

احساسی ، حسّی

SEZƏN..... **سِزْه ن**

احساس کننده ، درک کننده

SELYAĞIŞ سئل یاغیش

سیل باران، باران سیل آسا

SELESEN سئل سئن

سیلی از سلامتی و تندرستی ، سالم و
تندرست و پر قدرت چون سیل

SELEN سئلن

صدا ، خبر ، هستی و دارائی ، فراوانی ، بستر
سیل

SELARI سئلاری

سیلی از پاکیزگی و پاکیزگی ، سیلاب پاک و
پاکیزه

SELAKE سئلاک

سیلی از سپیدی

SELAKEAN سئلاکان

سیل جاری و روان

SELALTUN سئلالتون

سیلی از طلا و جواهر

SELALTIN سئلالتین

سیلی از طلا و جواهر

SELANDAY سئلاندای

سیلی از خاطره

SELBELİK سئلبلیک

سیلی از گیسوان ظریف بهم بافته

SELBARINC سئلبارینج

رودخانه سیلابی

SELÇƏMƏN سئل چمن

سیلی از چمن و سبزه

SELÇİÇƏK سئل چیچک

سیلی از گل و شکوفه

SELDİRİM سئل دیریم

سیلی از حیات و زندگی ، سیل حیات و
زندگی

SELSAYGIN سئل سایگین

بسیار معتبر و با حیثیت ، سیلی از اعتبار و
حیثیت

SELSÜMBÜL سئل سومبول

سیلی از سنبل ، انبوه سنبل

SELKAYNAR سئل کاینار

چشمه پر آب و سیل آسا

SELKIYAK سئل کیاک

سیلی از زیبایی ، خیلی زیبا ، فوق العاده برتر

SELGÖZƏL سئل گۆزه ل

سیلی از زیبایی و قشنگی ، کسیکه بسیار زیبا
و ناز باشد

SELGÖZƏ سئل گۆزه

چشمه سیل آسا

SELYARUK سئل یاروک

سیلی از روشنی و نور

سیلی از شبدر کوهی	سئلباشاک.....SELBAŞAK
سیلی از سنبل	سئلباکیش.....SELBAKIŞ
سیلی از نگاه ، سیل نگاه	سئلبال.....SELBAL
سیلی از عسل و شیرینی	سئلبالکی.....SELBALKI
سیلی از زیبایی ، براقیت و درخشندگی	سئلبایلان.....SELBAYLAN
سیل ناز و عشوه	سئلبوران.....SELBORAN
سیل برف و بوران	سئلبورجو.....SELBURCU
سیلی از رایحه و بوی خوش عطر	سئلبوغدای.....SELBUĞDAY
گندم فراوان و انبوه ، گندم پر برکت ، سیلی از گندم ، ارزانی و وفور نعمت	سئلبولاک.....SELBULAK
چشمه بسیار پر آب ، چشمه سیلابی	سئلبونار.....SELBUNAR
چشمه بسیار پر آب ، چشمه سیلابی	سئلبیلن.....SELBİLƏN
بسیار داننده و فهیم ، بسیار عارف، سیلی از دانستنیها و معلومات	سئلپینار.....SELPİNAR
چشمه سیل آسا، چشمه بسیار پر آب	سئلتل.....SELTEL
سیلی از گیسو و زلف ، دختر گیسو بلند و پُر گیسو	سئلتال.....SELTAL
سیلی از شاخه ، گل یا درختی که شاخه بسیار و انبوه داشته باشد، شاخه ای از سیل جاری	سئلتان.....SELTAN
سیل پگاه ، سیل سپیده دمان ، سیلی از شفق سرخ	سئلتای.....SELTAY
سمبل فراوانی، وفورو برکت ، همچو سیل پر آب	سئلچاکین.....SELÇAKIN
سیلی از شراره و اخگر	سئلچوچوک.....SELÇÜÇÜK
سیلی از جوانه و شکوفه	سئلچوچا.....SELÇUHA
سیل و انبوهی از گل پامچال	سئلحارمان.....SELHARMAN

SELSAZ **سئلساز**

سیل خوبی و سلامتی ، سیلی از سر حالی،
تندرستی و نشاط

SELSAZAQ **سئلسازاق**

سیل نسیم ، سیلی از نسیم

SELSANI **سئلسانی**

سیل فکر و اندیشه ، سیلی از اندیشه و فکر

SELSƏMƏN **سئلسمَن**

سیل چمن و سبزه ، سیلی از سبزه

SELSUTAY **سئلسوتای**

همچون آب سیل آسا، همچون سیلاب

SELŞAN **سئلشان**

سیلی از شأن و شهرت ، سیل شهرت و
افتخار

SELKAYAN **سئلكایان**

سیل آبی که از کوه سرازیر گردد

SELGÜL **سئلگول**

سیل گل

SELGÜLÜŞ **سئلگولوش**

سیلی از خنده و لبخند ، سیل خنده و لبخند

SELGÜN **سئلگون**

روز پدید آمدن سیل ، روز جاری شدن سیل

SELMERA **سئلمِرا**

سیل علفزار و مرتع

سیلی از انبوه محصول ، سیل و خرمن انبوه
محصول

SELXAÇIN **سئلخاچین**

سیل آب رودخانه «خاچین» جاری در
سرزمین آذربایجان شمالی که سرانجام به
رود ارس می پیوندد.

SELDAĞ **سئلداغ**

سیل کوهستان ، سیل سرازیر شده از کوه

SELDAL **سئلدال**

سیلی از شاخه ، گل یا درختی که شاخه
بسیار و انبوه داشته باشد، شاخه ای از سیل
جاری

SELDƏN **سئلده ن**

به مفهوم «از سیل گرفته شده» آنچه سیل
با خود ربوده و آورده است ، ره آورد سیل

SELDUYĞU **سئلدوینغو**

سیل احساس و عاطفه ، سیلی از احساس

SELZOLA **سئلزولا**

رود سیل آسای «زولا» از رودخانه های
معروف آذربایجان جاری در شهرستان
سلماس

SELSAÇ **سئلساچ**

سیل گیسوان ، سیلی از گیسو ، دارای
گیسوانی سیل آسا

- می ریزد
SELİNTAY **سئلینتای**
 همچون رودخانه «سئلین» که از کوههای
 هشته سر سرچشمه گرفته و به ارس می
 ریزد.
- SELİNGATAL** **سئلینگاتال**
 شاخه ای از رود «سئلینگا» جاری در سرزمین
 ترکستان که ترکان اویغور در کنار آن سکنی
 گزیده بودند
- SEMEŞ** **سئمش**
 زمینی زراعتی جو و گندم (ترکمنی)
- SEMBAR** **سئمبار**
 نام رودخانه ای در سرزمین ترکمن صحرا
 (ترکمنی)
- SÖNMƏQAL** **سؤنمه قال**
 زنده و پایدار بمانی ، کور و خاموش نشوی
- SEVƏRNAZ** **سئوه ر ناز**
 دوستدار و خواهان ناز و عشوه
- SEVAL** **سئوال**
 عشق آتشین و گرم ، عشقی ، بپسند و
 انتخاب کن
- SEVAY** **سئوآی**
 دوستدار ماه ، عاشق و شیفته ماه
- SEVTAP** **سئوتاپ**
- SELOTLUK** **سئلو تلوک**
 غلفزار و چمنزار انبوه و وسیع ، سیلی از
 چمن و سبزه و غلف
- SELONAT** **سئلونات**
 سیلی از راستی و درستی
- SELOVA** **سئلووا**
 سیل جاری در دشت و جلگه
- SELYAZ** **سئلیاز**
 سیل بهاری
- SELYALIN** **سئلیالین**
 سیل شعله ، سیلی از شعله آتش
- SELİZ** **سئلیز**
 سیلی از رد و نشان ، سیلی از نشان و اثر
- SELIŞIK** **سئلیشیک**
 سیل نور و روشنی
- SELIŞIL** **سئلیشیل**
 سیل نور و درخشندگی
- SELİN** **سئلین**
 شادی و فرح ، نوعی گیاه رستنی با برگهای
 ریز (ترکمنی)
- SELİNTAL** **سئلینتال**
 شاخه ای از رودخانه سیلابی بنام سئلین
 جاری در آذربایجان که از شمال کوههای
 هشته سر سرچشمه گرفته و سرانجام به ارس

SEVGİTAM.....سئو گیتام

عشق کامل و تمام عیار، آکنده از عشق و محبت

SEVGİTAN.....سئو گیتان

عشق و محبت به هنگام سپیده دمان ، فجر عشق و محبت

SEVGİTAY.....سئو گیتای

همچون عشق و محبت

SEVGİSEL.....سئو گیسئل

سیل عشق و محبت

SEVGİM.....سئو گیم

عشق من

SEVGİN.....سئو گین

عاشق ، مبتلای عشق

SEVƏCƏN.....سئوه جن

سرشار از عشق

SEVƏRQAL.....سئوهر قال

همچنان عاشق و مفتون باش

SÖVƏR.....سئوهر

دلبر (ترکمنی)

SÖVƏRAY.....سئوهر آی

دلبر زیبا چون ماه (ترکمنی)

SEVƏRTAL.....سئوهر تال

دوستدار و خواهان شاخه گل ، از شاخه

بیاب و دوست داشته باش ، عشق بورز و در جستجوییش باش ، در پی عشق و معشوق باش

SEVDAKUŞ.....سئودا کوش

مرغ عشق و محبت

SEVDATAL.....سئوداتال

شاخه عشق و محبت

SEVDATAY.....سئوداتای

همچون عشق و محبت

SEVSƏN.....سئوسن

تو دوست داشته باش ، عشق بورز

SEVKAL.....سئو کال

هر جا که عاشق شدی ، همانجا نیز بمان و دوست بدار

SEVKUŞ.....سئو کوش

عاشق و شیفته پرندگان ، دوستدار پرندگان

SEVGƏN.....سئو گن

لبریز و سرشار از عشق

SEVGİANA.....سئو گی آنا

عشق و محبت مادر

SEVGİGÜL.....سئو گی گول

گل عشق و محبت

SEVGİTAL.....سئو گیتال

شاخه عشق و محبت

SEVƏNGÜL سئوھن گول

گلی که عاشق و مبتلای عشق باشد

SEVƏNGÜN سئوھن گون

زیبای آفتابرو که عاشق و مبتلای عشق باشد

SEVİANA سئوی آنا

عشق و محبت مادر ، مادر با عشق و محبت

SEVİAY سئویای

ماه عشق و محبت

SEVİTAL سئویتال

شاخه عشق و علاقه و محبت شدید

SEVİTAN سئویتان

فجر و سپیده دم عشق و محبت

SEVİTAY سئویتای

همچو عشق و علاقه و محبت

SEVİŞANA سئویش آنا

عشق و علاقه مادر

SEVİŞSEL سئویش سئل

سیل عشق و محبت

SEVİŞAY سئویشای

ماه عشق و محبت ، زیبای عشق و محبت

SEVİŞTAY سئویشتای

همچون عشق و علاقه

SEVİŞGÜL سئویشگول

عاشقان مفتون

SEVƏRTAN سئوھر تان

دوستدار و عاشق فجر سپیده دمان ، مجذوب

صبحگاهان

SEVƏRTAY سئوھر تای

همچون عاشق و مفتون

SEVƏRQUŞ سئوھر قوش

پرنده دوست ، دوستدار پرندگان و مرغان

SEVƏRGÜL سئوھر گول

دوستدار و عاشق گل

SEVƏNAY سئوھن آی

ماه و زیبای عاشق ، عاشق و دوستدار ماه

SEVƏNTAL سئوھن تال

از شاخه و جرگه عشاق

SEVƏNTAY سئوھن تای

همچون عاشق و محب

SEVƏNCAN سئوھن جان

وجود و جانی که مبتلای عشق باشد

SEVƏNQAL سئوھن قال

همچنان عاشق و دلداده باش

..... سئوھن گؤزه ل

SEVƏNGÖZƏL

عاشق و دلباخته زیبا ، محبوبه زیبا

همچون دختری که لایق محبت و دوست داشتن باشد.

SEVİLMİŞ سئو یلمیش

دوست داشته شده ، پرستیده شده

SEVİMANA سئو یم آنا

مادر عشق و محبت ، عشق و محبت مادر

SEVİMAY سئو یم آی

ماه عشق و محبت

SEVİMTAL سئو یمتال

شاخه عشق و علاقه

SEVİNQAL سئو ین قال

شاد و مسرور باشی

SEVİNGÜL سئو ین گول

شاد و خندان باش

SEVİNTAL سئو ینتال

شاخه گلی که جهت شاد باش تقدیم شود.

SEVİNTAY سئو ینتای

همچون شادباش و نثار تبریکات

..... سئو ینج آرتیران

SEVİNCARTIRAN

فرح افزا

SEVİNCANA سئو ینج آنا

مادر شاد و مسرور

SEVİNCAY سئو ینج آی

گل عشق و محبت

SEVİKANA سئو یک آنا

مادر محبوب و دوست داشتنی

SEVİKTAN سئو یک تان

فجر و سپیده دوست داشتنی زیبا

SEVİKGÜL سئو یک گول

گل محبوب و دوست داشتنی

SEVİKAY سئو یکای

ماه محبوب و دوست داشتنی

SEVİKTAY سئو یکتای

همچون دوست داشتنی

SEVİKUŞ سئو یکوش

مرغ عشق و محبت

SEVİGÜL سئو یگول

گل عشق و محبت

SEVİLANA سئو یل آنا

مادر لایق محبت و دوست داشتن

SEVİLQAL سئو یل قال

همچنان لایق محبت باشی

SEVİLQUŞ سئو یل قوش

پرنده لایق محبت و دوست داشتن

SEVİLGÜL سئو یل گول

گل لایق محبت و دوست داشتن

SEVİLTAY سئو یلتای

سوگلی ، محبوب (ترکمنی)

SÖYGI **سُیگی**

دلبر ، دلپسند ، عشق ، علاقه ، مهرورزی
(ترکمنی)

SÖYLI **سُیلی**

دوست داشتنی ، محبوب ، دلپسند (ترکمنی)

SEYHANTAL **سَیْهان تال**

شاخه ای از رودخانه سیحان جاری در جنوب
سرزمین آناتولی که به دریای مدیترانه می
ریزد

SEYHANKUŞ **سَیْهان کوش**

مرغ رودخانه «سپهان» جاری در جنوب
سرزمین آناتولی

SEYHANGÜL **سَیْهان گول**

گل رودخانه «سپهان» جاری در جنوب
سرزمین آناتولی

SEYHANAY **سَیْهانای**

ماه رودخانه «سپهان» جاری در جنوب
سرزمین آناتولی

SÖYULDİ **سُیولدی**

پسند شد ، مورد پسند واقع شد (ترکمنی)

SÖYÜNCİ **سُیونجی**

مزدگانی ، شیرینی (ترکمنی)

SAYİN **سایین (سایین)**

ماه شاد و مسرور ، ماه شادی و سرور

SEVİNCİTAL **سَویْنجتال**

شاخه شادی و سرور

SEVİNCİTAY **سَویْنجتای**

همچون شادی و سرور

SEVİNCİKUŞ **سَویْنجکوش**

مرغ شادی ، مرغ شاد و مسرور

SEVİNCİGÜL **سَویْنجگول**

گل شاد و مسرور ، گل شادی

SEVİNCİZ **سَویْنجیز**

نشان از شادی و سرور

..... **سَویْنج یاراتان**

SEVİNCİYARATAN

طرب انگیز

SEVİNDİRƏN **سَویْندیره ن**

فرح بخش ، دلفروز

SEVİNCİMİŞ **سَویْنمیش**

دلشاد

SÖYÖRLİ **سُیُورلی**

محبوب ، دوست داشتنی (ترکمنی)

SÖYGÜL **سُیگول**

دوست داشتنی (ترکمنی)

SÖYGÜLİ **سُیگولی**

با آبرو و با حیای ارزشمند ، محجبه معتبر و
با ارزش (ترکمنی)

SATLIQDURDI ساتلیق دوردی

گرانبها و پر ارزش ماند (ترکمنی)

..... ساتلیق دورسون

SATLIQDURSUN

همچنان با ارزش و گرانبها بماند (ترکمنی)

..... ساتلیق گوزه ل

SATLIQGÖZƏL

زیبای با ارزش و گرانبها (ترکمنی)

SATLIQGƏLDİ ساتلیق گلدی

گرانمایه گرانبها بدنیا آمد (ترکمنی)

SATLIQGÜL ساتلیق گول

گل با ارزش و گرانبها (ترکمنی)

SATLIQNUR ساتلیق نور

نور گرانمایه و پر ارزش (ترکمنی)

SATIBEK ساتی بک

نام خواهر «ابو سعید» از سلاطین ترک
سلسله ایلخانیان

SAÇAKANA ساچاک آنا

مادر گیسو افشان

SAÇAKAY ساچاک آی

زیبا و مهروی گیسو افشان

SAÇAKTAL ساچاک تال

زیبا ، قابل تحسین ، بهترین و از اعظم
حکومت که از عناوین رؤسای مغول بوده
است (ترکی مغولی)

SAPAGÜL ساپا گول

دسته گل ، گل صفا (ترکمنی)

SAPGÜL ساپگول

دسته گل (ترکمنی)

SAPIKANA ساییک آنا

مادر مجذوب و شیفته ، مجذوب و شیفته
مادر

SAPIKAY ساییکای

ماه مجذوب و شیفته ، شیفته و مجذوب ماه

SAPIKTAL ساییکتال

مجدوب و شیفته شاخه گل

SATLIQBİBİ ساتلیق بی بی

خانم محترمه معتبر و با ارزش (ترکمنی)

SATLIQBİKE ساتلیق بیکه

زن محترمه گرانقدر و با ارزش (ترکمنی)

SATLIQTƏÇ ساتلیق تاج

جعه و تاج گرانبها و پر بها (ترکمنی)

SATLIQTUVAQ ساتلیق توواق

با آبرو و با حیای گرانقدر و گرانمایه
(ترکمنی)

SATLIQTUVAK ساتلیق توواک

افشان بمانی	شاخه گل منگوله دار
SAÇIKARA ساچی کارا	SAÇAKTAY ساچاکتای
سیه مو ، سیه گیسو ، سیه زلف	همچون سنبله و افشان
SAÇIGÖZƏL ساچی گۆزه ل	SAÇAL ساچال
زیبا گیسو ، دارای گیسوان زیبا	سرخ گیسو
SAÇINAZ ساچی ناز	SAÇAY ساچای
ناز افشان	گیسوی زیبا ، گیسوی ماه ، ماه گیسو ، زیبا
SAÇITAL ساجیتال	گیسو
شاخه افشان	SAÇTAY ساجتای
SAÇITAY ساجیتای	همچون گیسوی زیبا
همچون افشان	SAÇLIAY ساچلی آی
SAÇISEL ساجیسل	ماه و زیبای گیسودار
سیل گیسوان ، سیلی از گیسو، دارای	SAÇLITAL ساچلی تال
گیسوئی سیل آسا	از شاخه و رده دختران گیسو دار
SAÇIQTAL ساجیق تال	SAÇLIQUŞ ساچلی قوش
شاخه گلی که جهت شادباش نثار گردد	مرغ گیسودار ، پرندۀ گیسودار
SAÇIQ ساجیق	SAÇLIGÜL ساچلی گول
نثار ، شادباش، مشتق از ساچماق به معنی	گل زیبای گیسودار
نثار کردن و افشاندن	SAÇLINAZ ساچلی ناز
SAÇIKTAY ساجیکتای	ناز گیسو بلند
همچون سنبل افشان شده	SAÇIBOL ساچی بول
SAÇIGÜR ساجیگور	دارای گیسوانی پر پشت و انبوه
گیسو پر پشت ، دارای گیسوانی بسیار انبوه و	SAÇIQAL ساچی قال
طویل	

نخ قند (ترکمنی)	SAXİNA	ساخینا
SARĞIŞ	انگشتر ، حلقه (قزاقی)	
سارغیش	SADAPBİBİ	ساداپ بی بی
زرد فام (قزاقی)	خانم محترمه زیبا و براق چون صدف	
SARĞINTAL	(ترکمنی)	
شاخه جذاب	SADAPBİKE	ساداپ بیکه
SARĞINTAY	زن محترمه زیبا و سپید چون صدف	
همچون جذاب و گیرا	(ترکمنی)	
SARQINAY	ساداپ گؤزه ل	
سارقین آی	SADAPGÖZƏL	
ماه جذاب	صدف زیبا (ترکمنی)	
SARQINKUŞ	SADAPGÜL	ساداپ گول
مرغ جذاب ، پرند ه دلربا	گل صدف	
SARQINGÜL	ساداپ	
گل جذاب	صدف (ترکمنی)	
SARQINTAY	SARAGÜL	سارا گول
همچون صمیمی ، با جاذبه و جذاب	گل «سارا» ، سارای گل مانند (ترکمنی)	
SARGÜLTAY	SARŞİNTAL	سارشیتال
سارگوئتای	از رده و جرگه دختران زرد و روشن پوست و مو طلایی	
همچون گل زرد	SARĞANTAY	سارغانتای
SARMANAZ	همچون گیاه زینتی که تنه زرد و گلهای ریز دارد.	
سارما ناز	SARĞI	سارغی
پیچک ناز ، نقش گلابتون دوزی شده ناز و قشنگ		
SARMATAL		
سارماتال		
شاخه گل پیچک		
SARMATAY		
سارماتای		
همچون گیاه و گل پیچک		

SARIQIZ ساری قیز

دختر زرد موبور و طلایی رنگ ، دختر سپید
 مایل به زرد همچنین مشابه نام یکی از
 آبادیهای دهستان حومه شهرستان اشنویه از
 بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
 «سَرگِیس» *sərgis* (ساری قیز ← سارقیس
 ← سارگیس ← سَرگیس)

SARIKUTAN ساری کوتان

پلیکان زرد . همچنین مشابه نام یکی از
 آبادیهای دهستان پیران بخش حومه
 شهرستان ساووق بولاق (مهباد فعلی) و نیز
 مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گورگ
 حومه سردشت از بلاد آذربایجان با نام و
 نگارش فعلی زرکتان *zərkətan* (ساری
 کوتان ← سَری کوتان ← سَرکتان ← زَرکتان
 ← زرکتان)

SARIGÖZƏL ساری گۆزه ل

دختر مو بور زرد گیسوی زیبا ، زیبای گیسو
 طلایی و موبور ، نوعی گل با شکوفه های زرد
 رنگ

SARİGÖL ساری گؤل

دریاچه زرد ، دریای زرد

SARIGÜL ساری گول

گل زرد

SARIBİBİ ساری بی بی

خانم محترمه مو بور و زرد روشن پوست
 (ترکمنی)

SARIBİKE ساری بیکه

زن محترمه مو بور و زرد روشن پوست
 (ترکمنی)

SARITAN ساری تان

زردی پگاه صبحگاهان

SARIÇƏMƏN ساری چمن

چمن زرد ، چمن زرد رنگ ، همچنین نام
 یکی از آبادیهای دهستان اوزومدل بخش
 ورزقان شهرستان اهر

SARIDAN ساری دان

زردی پگاه صبحگاهان

SARISÜNBÜL ساری سونبول

سنبل زرد ، آوسن

SARİĞİZ ساری غیز

دختر زرد پوست و بور (ترکمنی)

SARIQAŞ ساری قاش

ابرو زرد ، دختر بلوند با ابروانی زرد و طلایی
 رنگ ، همچنین نام آبادیست در حومه
 شهرستان ساوه از بلاد آذربایجان

SARIQUŞ ساری قوش

پرنده زرد رنگ ، فناری

ساری مایا..... SARIMAYA	قبراق و با نشاط
ماده شتر زیبا و زرد رنگ (ترکمنی)	سازاق آی..... SAZAQAY
ساری یونجا..... SARIYONCA	ماه نسیم ، نسیم و ماه
شیدر وحشی	سازاق تال..... SAZAQTAL
ساری ییلدیز..... SARIYILDIZ	شاخه ای که نسیم بر آن وزد
ستاره زهره	سازاق تان..... SAZAQTAN
ساریجا گول..... SARICAGÜL	نسیم فجر صبحگاهان ، نسیم سپیده دمان
گل زرد فام (ترکمنی)	سازاق گول..... SAZAQGÜL
ساریق..... SARIQ	گل نوعی بوته بیابانی ، گل نسیم سرد (ترکمنی)
بقچه ، سفره ، دستار	سازاقتای..... SAZAQTAY
ساریکتای..... SARIKTAY	همچون نسیم
همچون روسری زینتی و بزک یافته	سازال..... SAZAL
سارینا..... SARİNA	سرخ سالم و تر تازه ، سرخ با نشاط
از اسامی ترکان «ساک» یا «ساکا» ی ساکن در ترکستان و سرزمین ماد در زمان حکومت هخامنشیان همچنین مشابه نام روستایی در حومه سلماس از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سَرَنَق» که در گویش عام «سارنا» نامیده میشود .	سازقوش..... SAZQUŞ
	مرغ سالم ، سرحال ، تندرست و با نشاط
	سازکان..... SAZKAN
	از نسلی سالم ، سرحال ، تندرست و با نشاط
	سازگول..... SAZGÜL
	گل سالم ، شاداب و تر و تازه
	سازلیکتای..... SAZLIKTAY
	همچون بیشه و جنگل ، زمین مزروعی
	ساز آی..... SAZAY
	ماه و زیبا ی سالم ، سرحال ، تندرست و
	ساغوبی..... SAĞBOY

SALQIN سالقین	دارای قد و قامتی موزون . متناسب و سالم ، دارای اندامی سالم
SALKAN سالکان	SAĞER ساغر
سرزمینی که محل وزش بادهای سرد و خنک باشد	جام و گیلان مخروطی شکل که در آن شراب ریزند
SALKIMTAY سالكیمتای	SAĞRAQ ساغراق
همچون خوشه انگور ، همچون خوشه و سنبل	جام و گیلان مخروطی شکل که در آن شراب ریزند
SAMURTAY سامورتای	SAĞQAL ساغقال
همچون سمور با پوستی زیبا	همیشه سالم و سلامت بمانی
SANAZANA ساناز آنا	SAĞLIKAY ساغلیکای
مادر گرانبدر کم نظیر و نادر	ماه سلامتی و تندرستی ، ماه حیات و زندگی
SANAZAY ساناز آی	SAQ ساق
ماه و زیبای کم نظیر و بی همتا ، زیبای نادر	مواظب ، هوشیار (ترکمنی)
SANAZAL ساناز ال	SAKATAL ساکاتال
زیبا سرخ بی همتا ، سرخ زیبای کم نظیر و نادر	شاخه ای از ترکان «ساک» ، «ساکا» یا «سگها»
SANAZTAL ساناز تال	SAKATAY ساکاتای
شاخه بی همتا و کم نظیر	همچون دامنه کوه و سینه کوه (ترکی باستان)
SANAZDURU ساناز دورو	SAKLANMIŞ ساکلانمیش
صاف و زلال بی همتا و کم نظیر	نهفته
SANAZQUŞ ساناز قوش	SAKLI ساکلی
مرغ و پرندۀ کم نظیر و بی همتا	نهان
	SAKIĞ ساکینگ

همچون مشهور و خیالی	SANAZBOYساناز بوی
SANANسانان	دختری که در بلندی قد و قامت بی همتا و نادر است
پندارنده ، ظن کننده ، متصور	SANAZTAYساناز تای
SANANTALسانانتال	همچون بی همتای کم نظیر
از شاخه اندیشه گران	SANAZKANساناز کان
SANAYTALسانایتال	از نسلی بی همتا، کم نظیر و نادر
از شاخه مشهوران مهنام	SANAZGÜLساناز گول
SANAYTAYسانایتای	گل کم نظیر و نادر
همچون دختر مهنام و مشهور	SANAZGİBİساناز گیبی
SANAYKUŞسانایکوش	همچون گرانبهای کم نظیر و بی همتا
مرغ مشهور به زیبایی ، پرنده زیبا و مهنام	SANALTANسانال تان
SANAYGÜLسانایگول	پگاه و سپیده دم رویایی و خیالی
گل مهنام و مشهور به زیبایی	SANALQUŞسانال قوش
SANIKUŞسانی کوش	مرغ رویایی و خیالی
مرغ اندیشه و تفکر	SANALGÜLسانال گول
SANIYOKسانی یوک	گل رویایی و خیالی
بی نظیر و تک ، یگانه و منحصر به فرد ، نظیر و لنگه ای ندارد	SANALGİBİسانال گیبی
SANYARسانیار	همچون مشهور و همچون رویایی و خیالی
فخر می کند ، افتخار کننده (ترکمنی)	SANALAYسانالای
SANITALسانیتال	ماه و زیبای مشهور، ماه رویایی و خیالی
شاخه فکر و اندیشه	SANALTALسانالتال
SANILANسانیلان	از شاخه و جرگه مشهوران
متصور ، تصور شده ، پندارنده	SANALTAYسانالتای

از بلاد آذربایجان
SAYAQAL **سایا قال**
 همچنان یکرنگ و بی ریا بمانی
SAYATAY **سایاتای**
 همچون فرد یکرنگ و بی ریا
SAYANAZ **سایاناز**
 ناز یکرنگ و بی ریا
SAYDAMGÜL **سایدام گول**
 گل شفاف ، روشن و براق
SAYRAÇ **سایراچ**
 به زیبایی چهچه کننده ، چون بلبل آواز
 خوان
SAYRAYAN **سایرایان**
 آوازه خوان ، چهچه زن (ترکمنی)
SAYQAL **سایقال**
 بزرگ و با حرمت بمانی ، گرانقدر و با ارزش
 بمانی
SAYQINAZ **سایقیناز**
 ناز با حرمت ، ناز با حجب و حیا ، ناز محترمه
SAYGITAY **سایگیتای**
 همچون حیا و شرم ، حرمت و احترام
SAYGINKAN **سایگین کان**
 از نسلی معتبر و با حیثیت

SAVA **ساوا**
 مزده ، بشارت ، خبرنگار
SAVRUMAT **ساورومات**
 نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده دولت
 ترک تبار ماد که در این قبیله زنان حاکم بر
 امور هستند . این ایل ترک تبار در زمان
 اتروپات حاکم سرزمین ماد که با ایل ترک
 تبار «ماساژت» ها از یک تیره و نژاد هستند
 در منطقه داغستان کنونی و آذربایجان
 شمالی ، همچنین در شمال کوههای قفقاز
 در ناحیه هشرخان می زیستند . آنان متحد
 دولت ترک تبار ماد به شمار می آمدند
 ساوروماتها یکی از شاخه های قدیمی ملت
 ترک به شمار می آیند که از دیر باز در نقاط
 معین سرزمین آذربایجان شمالی به حیات
 خود ادامه می دهند.
SAVSAN **ساوسان**
 گل سوسن (ترکمنی)
SAVUQBULAQ **ساووق بولاق**
 چشمه آب سرد ، نام یکی از جلگه های
 حاصلخیز اطراف تهران و نام شهرستانی از
 استان تهران و نیز نام آبادی در حومه
 شهرستان مشکین شهر و همچنین نام
 قدیمی ، اصلی و حقیقی شهرستان «مهاباد»

همچون صبح زود، همچون سحر روشن و
شاداب

SƏHƏRYELİ سَحَرِیَلی

باد صبا

SƏRPƏNTAY سَرِپَن تَای

همچون افشاننده

SƏRPİL سَرِپِل

شکفته شو، باز شو، بارش نم نم و ظریفانه
باران

SƏRPİN سَرِپِن

بارانی که توأم با باد شدید شروع به بارش
کند، تگرگ

SƏRGƏN سَرِگَه ن

به معرض نمایش گذاشته شده

SƏRƏN سَرَه ن

پهن کننده، فرش کننده، گستراننده،
تیرک عمودی کشتی بادبانی که بادبان از آن
برافراشته میشود

SƏRİN سَرِین

خنک

SƏRİNTAY سَرِینتَای

همچون فرد صبور و بردبار

SƏSİQATI سَسی قَاتی

بلند آواز (ترکمنی)

SAYGINKUŞ سَایگین کُوش

مرغ زیبای معتبر و گرانقدر

SAYGINAY سَایگینَای

ماه و زیبای معتبر و با حیثیت

SAYGINTAL سَایگینتال

شاخه معتبر و با ارزش

SAYGINTAY سَایگینتَای

همچون فرد معتبر و پر ارزش

SAYGINGÜL سَایگینگول

گل زیبای معتبر و با حیثیت

SAYU سَایو

خبر، پیام (ترکی باستان گوئی تورک)

SƏPƏRGÜL سَپَر گول

گل می افشاند، گل افشان (ترکمنی)

SƏHƏRANA سَحَر آنا

مادری که به هنگام صبحگاهان و سپیده دم
به دنیا آمده باشد

SƏHƏRÇAĞI سَحَر چاغی

صبح زود (ترکمنی)

SƏHƏRGÜL سَحَر گول

گل سحری، گل صبحگاهان

SƏHƏRNAZ سَحَر ناز

صبح ناز، پگاه صبح ناز و قشنگ

SƏHƏRTAY سَحَر تَای

ماه چمن و سبزه
SƏMƏNSEL سَمَن سِل
 سِل چمن و سبزه، سِیلی از سبزه
SƏMƏNKUŞ سَمَن کُوش
 مرغ چمن و سبزه
SƏMƏNGİBİ سَمَن گِیبِی
 همچو چمن و سبزه
SƏMƏNNAZ سَمَن ناز
 سبزه ناز
SƏMƏNKAN سَمَنکان
 از تبار چمن و سبزه، سبزه تبار، چمن تبار
SƏMURGUNCİ سَمُور گُونجِی
 نام مادر تیمور گورکانی (ترکی مغولی)
SƏMİZ سَمِیز
 پروار، چاق، و تُپَل (ترکی باستان گوئی
 تورک)
SƏNAY سَن آي
 چون ماه هستی، ماه هستی
SƏNNAZ سَن ناز
 تونازی، ناز هستی
SƏNBUL سَنبول
 بیاب، پیدا کن
SƏNƏKTAY سَنَکتای

SƏSİGÖZƏL سسی گُوزَه ل
 زیبا صدا، دارای صدا و آوازی بسیار دلنشین
SƏLÇUKXATUN سلچوک خاتون
 نام دختر «رکن الدین قیلچ آسلان» از
 سلاطین دوره ایلخانیان. سلچوک خاتون
 همسر «ارغون خان» بود
SƏLMA سَلما
 نوعی علف خوردنی مثل اسفناج با برگهایی
 پهن (ترکمنی)
SƏLƏNG سَلَنگ
 باد و هوای ملایم (ترکمنی)
SƏLƏNGƏ سَلَنگَه (سَه لَن گَه)
 نام رودخانه ای است در سرزمین ترکستان
 (ترکی باستان گوئی تورک)
SƏLVİBOYLU سَلوی بُولو
 سرو اندام، سرو قامت
SƏLVİ سَلوی
 سرو
SƏLVİLİK سَلویلِک
 سروستان
SƏLİN سَلین
 نوعی علف بیابانی با برگهایی ریز (ترکمنی)
SƏMƏNAY سَمَن آي

SORGUÇTAY سۆرگوچتای

همچون کاکل مرغان و پرندگان

SÜRGÜN سۆرگون

تبعید (خطاب به فرزندی که در زمان کوچ ،
مهاجرت و تبعید به دنیا آمده باشد)
(ترکمنی)

SORGUNTAL سۆرگونتال

شاخه درخت بید جهت سبد بافی

SORGUNTAY سۆرگونتای

همچون بید مخملی و سبدی

SÜRVATAY سوروأتای

همچون مرغ چمنی و مریم گلی

SÜRÜMAY سوروم آی

ماه و زیبای بازارگیر

SÜRÜMTAL سورومتال

در جرگه رایجین و بازارگیرها

SÜRÜMTAY سورومتای

همچون متاع رایج و بازار گیر

SÜRÜMGÜL سورومگول

گل زیبای رایج و بازار گیر

SÜRVƏTAY سوروه تای

همچون مرغ چمنی و مریم گلی

SOZAQYAĞIŞ سوْزاق یاغیش

باران نم نم (ترکمنی)

همچون سبوی چوبی ، مثل کوزه

SUTAL سوتال

شاخه روییده شده در آب

SUTAY سوتای

صاف و زلال همچون آب

SUTÜNGÜ سوتونگو

تنگ و کوزه دهن تنگ آب را گویند

SUCUKTAY سوجوکتای

همچون دختر شیرین

SUCULKUŞ سوجولکوش

مرغ آبدوست ، پرنده آبی

SUCULGÜL سوجولگول

گل آبدوست ، گل بار آمده با آب

SUCULAY سوجولای

ماه آبدوست ، ماه بار آمده و پرورش یافته با
آب

SUCULTAL سوجولتال

شاخه آبدوست ، شاخه بار آمده درون آب

SUCULTAY سوجولتای

همچون گیاه آبدوست و بار آمده با آب

..... سورگاک تونا

SURGAKTUNA

نام مادر «هولاگوخان» از قبیله ترک
«کراییت»

ساکت
SUSKUNAY **سوسکون آی**
 ماه ساکت و آرام
 **سوسکون کوش**
SUSKUNKUŞ
 مرغ ساکت و آرام
SUSKUNGÜL **سوسکون گول**
 گل ساکت و آرام
SUSKUNTAY **سوسکونتای**
 همچون فرد کم حرف ، آرام ساکت و در حال
 سکوت و آرامش
SÜSLƏYİŞ **سوسله یش**
 پیرایش
SÜSLÜQAL **سوسلو قال**
 همیشه مزین و آراسته بمانی
SÜSLÜANA **سوسلو آنا**
 مادر مزین و تزیین گشته ، مادر بزرگ دار و
 آرایش شده ، مادر آراسته
SÜSLÜAY **سوسلو آی**
 ماه مزین و تزیین گشته ، ماه بزرگ خورده و
 آرایش شده
SÜSLÜBOY **سوسلو بوی**
 دارای قد و قامتی مزین و آرایش گشته
SÜSLÜTAL **سوسلو تال**

SÜZGÜNAY **سوزگون آی**
 ماه با غمزه و طناز ، زیبای عشوه گر
 **سوزگون کوش**
SÜZGÜNKUŞ
 مرغ عشوه گر و طناز
SÜZGÜNGÜL **سوزگون گول**
 گل با غمزه و طناز ، گل عشوه گر
SUSALAY **سوسال آی**
 ماه آبری ، ماه و زیبای آبی ، ماه دریایی
SUSALKUŞ **سوسال کوش**
 مرغ آبری ، مرغ دریایی ، مرغ آبی ، پرندۀ
 آبری
SUSALGÜL **سوسال گول**
 گل آبری ، گل دریایی ، گل آبی ، گل بحری
SUSANAY **سوسان آی**
 ماه ساکت و خاموش ، ماه و زیبای دم فرو
 بسته
SUSANKUŞ **سوسان کوش**
 مرغ ساکت و خموش ، پرندۀ آرام وساکت
SUSANGÜL **سوسان گول**
 گل ساکت و خموش ، گل زیبای دم فرو
 بسته
SUSANTAY **سوسانتای**
 همچون گل سوسن ، همچون دختری آرام و

SUQAR **سوقار**

برفاب ، آب برف ، همچنین نام کوهیست در
حومه شهرستان ماکو از بلاد آذربایجان

SOKRATAL **سوکراتال**

شاخه ایکه از محل تلاقی و دو شاخه شدن
درخت یا گل بدست آید

SUKÜZƏ **سو کوزه**

کوزه آب

SULATAL **سولاتال**

شاخه ای از رود «سولا» جاری در منطقه
اردبیل

SULAKTAY **سولاکتای**

همچون زمین پر آب و آبخیز

SOLXUM **سولخوم**

مورد پسند ، دلپسند (ترکمنی)

..... **سولطان راضیه**

SULTANRAZIYƏ

نام دختر سلطان ترک سرزمین هندوستان
«ائل توتמוש» می باشد که بعد از مرگ
«ائل توتמוש» به عنوان سلطان و امپراتور
ترک سرزمین هندوستان بر تخت سلطنت
جلوس کرد (ترکمنی)

..... **سولطان سؤیوت**

SULTANSÖĞÜT

شاخه تزیین یافته و مزین و آراسته

SÜSLÜTAN **سوسلوتان**

پگاه و سپیده دم مزین و تزیین یافته ،
سپیده دم آراسته به نور و روشنی

SÜSLÜTAY **سوسلوتای**

همچون دختر مزین ، تزیین گشته و آراسته
به زینت

SÜSLÜKUŞ **سوسلو کوش**

پرنده مزین و تزیین گشته ، پرنده و مرغ
آراسته

SÜSLÜGÜL **سوسلو گول**

گل مزین و تزیین گشته ، گل آرایش
شده، گل آراسته

SÜSLÜNAZ **سوسلوناز**

ناز مزین ، ناز بزک شده ، ناز آرایش شده

SÜSƏNAY **سوسن آ**

ماه تزیین کننده و آراینده

SÜSƏNKUŞ **سوسن کوش**

مرغ تزیین کننده و آراینده

SÜSƏNGÜL **سوسن گول**

گل تزیین کننده و آراینده

SUGUN **سوغون**

گوزن (ترکمنی)

SULUKTAY سولوکتای

همچون زمین پر آب و آبخیز

SÜLÜNANA سولون آنا

قراقول مادر ، مادری زیبا چون قراقول

SÜLÜNAY سولون آی

قراقول ماهرو و زیبا

SÜLÜNQAL سولون قال

همچنان چون قراقول زیبا و قشنگ بمانی

SÜLÜNKAN سولون کان

از نسل قراقول ها

SÜLÜNGÜL سولون گول

قراقول زیبا و گل ، زیبا چون گل و قراقول

SÜLÜNBOY سولونبوی

در قد و قواره یک قراقول زیبا

SÜLÜNTAL سولونتال

از شاخه و رده «سولون» ها . «سولون» پرنده

زیبای بلند قامت با پرش زیبا می باشد که در

زبان فارسی بدان قراقول نیز گویند

SÜLÜNTAY سولونتای

همچون پرنده زیبا و خوش قامت «قراقول»

SULUV سولوو

آبی ، آبخیز (ترکمنی)

SUMERNAZ سومر ناز

بیدمشک

SÜLGÜNBOY سولگون بوی

در قد و قواره یک قراقول زیبا

SÜLGÜNBİBİ سولگون بی بی

خانم محترمه زیبا چون قراقول (ترکمنی)

SÜLGÜNBİKE سولگون بیکه

زن محترمه زیبا چون قراقول (ترکمنی)

..... سولگون گوزه ل

SÜLGÜNGÖZƏL

قراقول زیبا ، زیبا چون قراقول (ترکمنی)

SULGUN سولگون

قراقول (ترکمنی)

SÜLGÜNAY سولگونای

قراقول زیبا چون ماه (ترکمنی)

SOLMAQAL سولما قال

همچنان تر و تازه و شاداب و با طراوت بمانی

SOLMADEQ سولمادئق

تر و تازه (ترکمنی)

SULU سولو

ترو تازه ، آبدار ، براق و روشن ، تندرست و

زیبا

SULV سولو

قشنگ ، زیبا (قزاقی)

SONAGÖZƏL سونا گۆزه ل

قوی زیبا ، زیبا چون قو

SONAGÜL سونا گول

زیبا چون گل و قو ، گل قو

SONAMENGLİ سونا منگلی

قوی خالدار (ترکمنی)

SONABOY سونا بوی

در قد و قواره یک قوی زیبا ، قو قامت

SONATAL سونا تال

از شاخه زیبایان قو مانند ، از رده قوها

SUNAR سونار

پر علف و سبزه زار ، چمن (ترکمنی)

SONAŞ سوناش

قووش ، همچو قو (ترکمنی)

SONAQAL سونا قال

همچو قو زیبا بمان ، آخرین فرزند باش

SUNAN سونان

اهدا کننده ، عطا کننده ، تقدیم و عرضه

کننده

SUNAY سونای

ماه لایق تحفه نمودن ، ماه ارمغان ، ماه تحفه

SÜNBÜLTAL سونبول تال

شاخه سنبل

SONTAL سونتال

دختر ناز از تبار قوم ترک نژاد سومر ، دختر

ناز سومری

SUMBARTAL سومبارتال

شاخه ای از رودخانه «سومبار» جاری در

منطقه ترکمن صحرا (ترکمنی)

SUMMAR سوممار

نام رودخانه ای در سرزمین ترکمن صحرا

(ترکمنی)

SONQUŞ سون قوش

آخرین مرغ و پرند (خطاب به آخرین دختر

خانواده)

SONGÜN سون گون

آخرین روز هفته ، ماه و یا آخرین روز سال

(خطاب به نوزادی که در همچنین روزی

بدنیا آمده است)

SONABİBİ سونا بی بی

خانم محترمه زیبا چون قو (ترکمنی)

SONABİKE سونا بیکه

زن محترمه زیبا چون قو (ترکمنی)

SONATƏÇ سونا تآچ

قوی زیبا که در صورت نشان و علامتی دارد ،

قوی تاج بسر (ترکمنی)

SONAKƏYİK سونا که بیک

زیبا چون آهو و قو (ترکمنی)

زمین پر آب و آبخیز (ترکمنی)

SOYGÜL **سوی گول**

از اصل و تبار گلها ، از نسل گلها، گلبن

SOYAL **سویال**

از تیره و نژاد سرخ

SÜYTGÜL **سویت گول**

شیر گل ، گل شیر ده (ترکمنی)

SOYTAN **سویتان**

از نسل و تبار سپیده دمان

SÜYCI BİBİ **سویجی بی بی**

خانم محترمه شیرین و دوست داشتنی
(ترکمنی)

SÜYCI BİKE **سویجی بیکه**

زن محترمه شیرین و دوست داشتنی
(ترکمنی)

SÜYCI DELLİ **سویجی دल्ली**

مهربان ، شیرین زبان ، شیرین سخن
(ترکمنی)

SÜYCI SÖZLİ **سویجی سؤزلی**

مهربان ، شیرین زبان ، شیرین سخن
(ترکمنی)

SÜYCI QAL **سویجی قال**

شیرین و گوارا بمانی (ترکمنی)

..... **سویجی گؤزه ل**

آخرین شاخه درخت خانواده ، آخرین شاخه
گل (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)

SUNGU **سونگو**

چیز قابل عرضه و تقدیم نمودن ، بخشش ،
احسان ، تحفه ، ارمغان

SUNGUN **سونگون**

به مفهوم چیز قابل ارمغان و تحفه شدن

SUNMA **سونما**

ماخضر ، حاضر شده ، حاضر و آماده

SUNUTAL **سونوتال**

شاخه گل پیشکشی و تقدیمی ، شاخه گلی
که جهت ارمغان به کسی داده شود.

SUNUTAY **سونوتای**

همچون تحفه و ارمغان

SONUÇ **سونوچ**

در پایان و انتها پدید آمده ، پدیده نهایی و
پایانی (خطاب به آخرین فرزند خانواده)

SƏVƏR **سَوَه ر (سه وه ر)**

دلبر (ترکمنی)

SUVSOYEQLİ **سوو سؤیقلی**

تشنه محبت (ترکمنی)

SUVSAN **سووسان**

تشنه و مشتاق (ترکمنی)

SUVLUQ **سوولوق**

SOYUGÖZƏL.....	سوئوگۆزه ل	است. مؤلف)	SÜYCIĞÖZƏL.....	زیبای شیرین و دوست داشتنی (ترکمنی)
SOYUGÜL.....	سوئوگول	زیبا نژاد ، از نژاد زیباییان	SÜYCIĞÜL.....	سوئیجی گول
SƏYES.....	سئیس	کسیکه ریشه و تبارش از گلها باشد ، دارای اصل و نسب از گلها	SÜYCI.....	سوئیجی
SİBEL.....	سیبل	مربی اسب (ترکمنی)	SOYDAN.....	سوئیدان
SİDAL.....	سیدال	قطره باران در حال نزول که هنوز به زمین نرسیده است ، سنبه گندم	SOYGATAY.....	سوئگاتای
SİRENTAL.....	سیرئنتال	تازه شروع به رشد و نمو و بلوغ نموده است ، به مرحله شروع تکوین و تکامل و رشد وارد شده است	SOYGÜL.....	سوئگول
SİRENTAY.....	سیرئنتای	گوشواره ناز و قشنگ	SOYLUTAL.....	سوئلوتال
SİRÇATAL.....	سیرچاتال	شاخه یاسمن	SOYLUNAZ.....	سوئلوناز
				ناز اصیل و با اصل و نسب
				سوئوآری (سوئاری).....
			SUYUARI(SUYARI).....	دارای آب پاک و زلال ، (همچنین نام روستایی است در حومه شهرستان علمدار - گرگر از بلاد آذربایجان بنام «سیاری» که در کتب و اطلس های جغرافیایی و نقشه های استانی به اشتباه «سیه رود» نامگذاری شده

تشکیل دهنده حکومت آلبانهای ترک ساکن در سرزمین آذربایجان شمالی. «سیلو» ها در دامنه های شرقی رشته کوههای قفقاز در داغستان می زیستند.

SİLİANA سیلی آنا

مادر پاک و عفیف ، مادر پاکیزه و شریفه

SİLİİZ سیلی ایز

پاک نشان ، پاک اثر

SİLİTAL سیلیتال

از رده و جرگه دختران عفیف و پاکدامن

SİLİTAM سیلیتام

کاملاً " پاک و تمیز ، پاکدامن و شریف

SİLİTAY سیلیتای

همچون عفیف و پاکدامن ، پاک گشته ، شریف

SİLİSEL سیلیسل

سیل پاک و تمیزی ، سیلی از پاک و

پاکدامنی و عفاف

SİLİQAL سیلیقال

همچنان پاک و تمیز ، عفیف و پاکدامن بمانی

SİLİKTAL سیلیک تال

از رده و جرگه دختران پاک و پاکیزه (ترکی سومری)

SİRÇATAY سیرچاتای

همچون بلور و کریستال

SIRMATAL سیرماتال

شاخه زرین یا سیمین ، شاخه زری

SIRMATAY سیرماتای

همچون بافته زری و زر بافت

SİĞİNAY سیغین آی

همچو آهو و ماه زیبا

SİĞİNTAL سیغین تال

از شاخه و رده گوزنهای خالدار

SİLAP سیلاپ

احترام گذاشتن

SİLATAY سیلاتای

همچون میهن و وطن

SİLAGÜL سیلاگول

گل میهن ، گل وطن

SİLANAN سیلانان

حرمت شده ، احترام شده (ترکمنی)

SİLKA سیلکا

نوعی ماهی که ساردین نیز نامیده میشود (ترکمنی)

SİLU سیلو

نام یکی از ۲۶ طایفه و ایل مهم ترک تبار

- SİLKAN** **سیلیکان**
از نسلی پاک و اصیل
- SİLİKAY** **سیلیکای**
ماه پاکیزه و تمیز
- SİLİKTAY** **سیلیکتای**
همچون پاکیزه ، تمیز (ترکی سومری)
- SİLİKSEL** **سیلیکسل**
سیلی از تمیزی و پاکیزگی ، سیل آب پاک و پاکیزه
- SİLİKUŞ** **سیلیکوش**
مرغ پاک و پاکیزه . پرندۀ پاک و تمیز
- SİLİGÜL** **سیلیگول**
زیبا گل پاک و پاکیزه . گل عفیف و پاکدامن
- SİLİNAZ** **سیلیناز**
دختر ناز ، عفیف و پاکدامن ، دختر پاک و شریفه
- SİMBAR** **سیمبار**
نام رودخانه ای در سرزمین ترکمن صحرا (ترکمنی)
- SİMRE** **سیمره**
نام قصبه ای در نزدیکی شهر «آماسیا» در سرزمین آناتولی که توسط سلطان مسعود سلجوقی تأسیس و بنا شد.
- SİMGETAY** **سیمگه تای**
- همچون سَمبل ، نشانه و رمز
- SİNKİYANG** **سین کیانگ**
نام سرزمین محل سکونت ترکان اوغور که فعلاً" جزو اراضی کشور چین محسوب شده در شمال غربی این کشور قرار دارد .
- SİNGİNGÜL** **سینگین گول**
گل محبوب و کمرو
- SİNGİNAY** **سینگینای**
ماه زیبای محبوب و کمرو
- SİNGİNTAL** **سینگینتال**
از شاخه و جرگه دختران محبوب و با حیا
- SİNGİNTAY** **سینگینتای**
همچون محبوب ، کم رو خجالتی
- SİYUDA** **سیودا**
نام یکی از شهرهای قدیمی آذربایجان (واقع در آذربایجان شمالی) که هم اکنون هیچ اثری از آن بر جای نمانده است. این شهر طی کاوشهای باستانشناسی که به عمل آمده ، محل قرار گرفتن آن در نزدیکی شهر «شکی» به اثبات رسیده است.

ŞADAĞA شاد آغا

شاهزاده زن ، خانم شاهزاده

ŞADQAL شادقال

شاد و مسرور بمانی

ŞAŞ شاش

گیسو ، زلف (قزاقی)

ŞAQLAVEQ شاقلاوئق

آبشار (ترکمنی)

ŞAKBOY شاکبوی

دارای قد و قامتی راست و درست

ŞAKƏKİL شاکیل

زینت موی سر که از دو طرف بنا گوش

آویزان می کنند (ترکمنی)

ŞAGÖZƏL شاگوزه ل

سلطان و سرآمد زیبا یان (ترکمنی)

ŞAGÜL شاگول

سلطان و سرآمد گلها (ترکمنی)

ŞALI شالی

نوعی پارچه برنگ سفید و سیاه که از موی

بز بافته می شود و روی نمذ کشیده می

شود (ترکمنی)

ŞANAL شانال

صاحب حیثیت و شهرت نیکو باش ، معتبر

باش

Ş

ش

ŞABİBİ شابی بی

سلطان و سرآمد خانم های محترمه و ارجمند

(ترکمنی)

ŞABIKE شابیکه

سلطان و سرآمد خانم های محترمه و ارجمند

(ترکمنی)

ŞATO شاتو

نام شاخه ای از ترکان ساکن در سرزمین

ترکستان که اجداد چنگیزخان نیز از آن

نشأت گرفته اند

ŞAXANIM شاخانیم

سلطان و سرآمد خانمها (ترکمنی)

..... شاد به بیم (شاد بگیم)

ŞADBƏYİM شادبایم

شاهزاده زن

ŞADBOL شاد بول

بخند (ترکمنی)

سلطان و سرآمد ناز رویان	ŞANSAL.....	شانسال
ŞAVLI.....	شاولی	مشهور و معتبر شو
رواج (ترکمنی)	ŞANLIQAL.....	شانلی قال
ŞAVI.....	شاولی	با عظمت و بزرگ بمانی
آوازه (ترکمنی)	ŞANLIKAN.....	شانلی کان
ŞAYBA.....	شایبا	از نسلی افتخار آمیز و مشهور
زبور آلات (ترکمنی)	ŞANLITAL.....	شانلیتال
ŞAYGÜL.....	شایگول	از شاخه زنان مشهور و افتخار آمیز
گل چای (قزاقی)	ŞANLITAY.....	شانلیتای
ŞƏRAPGÜL.....	شراب گول	همچون افتخار آمیز و مشهور
گل شرابی رنگ	ŞAHANA.....	شاه آنا
ŞƏKƏRBİBİ.....	شکر بی بی	شاه و سلطان مادران ، سرآمد مادران ،
خانم محترمه و ارجمند شیرین چون شکر و	ŞAHAY.....	شاه آئی
قند (ترکمنی)	ŞAHGÖZƏL.....	شاه گوزه ل
ŞƏKƏRBIKE.....	شکر بیکه	شاه و سرآمد ماهان و زیبا رویان
زن محترمه و ارجمند شیرین چون شکر و	ŞAHQUŞ.....	شاهقوش
قند (ترکمنی)	ŞAHKAN.....	شاه مرغان و پرندگان
ŞƏKƏRQAB.....	شکر قاب	شاهکان
قندان (ترکمنی)	ŞAHGÜL.....	شاهگول
ŞƏKƏRQAMES.....	شکر قامش	از نسلی ممتاز، سرآمد و برترین
نیشکر (ترکمنی)	ŞAHNAZ.....	شاهناز
ŞƏKƏRKOKA.....	شکر کوکا	شاه و سرآمد گلها
شیرینی (ترکمنی)		
ŞƏKƏRGÖZƏL.....	شکر گوزه ل	

ŞƏNKAL شَنکال

شاد و شاداب بمانی

ŞƏNƏL شَنَل

در حالت شاد و سرمستی باش

ŞƏNİK شَنِیک

شادی و شادمانی ، شاد و شادمان (ترکمنی)

ŞƏHDİAÇEQ شَهْدی آچئق

شاد ، مسرور (ترکمنی)

ŞEBİT شَبیت

گیاه معطر «شوید»

ŞORGÖL شُور گُول

دریاچه شور ، دریاچه نمک

ŞUŞATAY شوشاتای

ترد و شکننده چون شیشه و بلور

ŞUMURTAY شومورتای

همچو چراغ (ترکی مغولی)

ŞİTKUL شیتکول

در بین مغولان در موقع معرفی عروس به

مادر شوهر ، مراسمی انجام می گرفت و

عروس از طرف مادر خود هدایایی به وی

تقدیم می کرد که شیتکول خوانده میشد

(ترکی مغولی)

ŞİRİNBİBİ شیرین بی بی

خانم محترمه شیرین و دوست داشتنی

زیبا و مهروی شیرین چون شکر و قند

(ترکمنی)

ŞƏKƏRGÜL شکر گول

گل زیبایی شیرین چون شکر و قند

ŞƏKƏRNABAT شکر نابات

شیرین چون شکر و نبات

ŞƏKƏRAY شکر آری

ماه شیرین ، زیبای شیرین چون شکر و قند

(ترکمنی)

ŞƏLPƏ شَلْپَه

نوعی نقش کناره قالی ، آویزه (ترکمنی)

ŞƏLƏMİ شَلْمی

نوعی علف با گلهای زرد رنگ که در مزارع

می روید (ترکمنی)

ŞƏNARI شَن آری

دختر پاک و پاکیزه شادمان و مسرور

ŞƏNDÜĞÜN شَن دویون

جشن عروسی شادی بخش

ŞƏNTAL شَنَتال

از شاخه دختران شاد و مسرور

ŞƏNTAY شَنَتای

همچو شاد و مسرور

ŞƏNQAL شَنقال

شاد و مسرور بمان

عام را شیلان گویند (فرهنگ ترکی به فارسی

سنگلاخ)

ŞİLKA شیلکا

نام یکی از رودخانه های معروف جاری در

سرزمین مغولستان

ŞİNƏ شینه

جوانه های روییده شده بر روی شاخه های

نازک و جوان درخت (ترکمنی)

ŞIX شیخ

ژاله ، شبنم (قزاقی)

ŞÖVKATAY شووکاتای

همچون پرتو و برق

(ترکمنی)

ŞİRİNBİKE شیرین بیکه

زن محترمه شیرین و دوست داشتنی

(ترکمنی)

ŞİRİNSAV شیرین ساو

شیرین سخن ، شیرین گفتار ، شیرین کلام

ŞİRİNGÖZƏL شیرین گوزه ل

زیبای شیرین و دوست داشتنی

ŞİRİNGÜL شیرین گول

گل شیرین و دوست داشتنی (ترکمنی)

ŞİRİNYAĞIŞ شیرین یاغیش

باران تند و مداوم

ŞİRİN شیرین

نام همسر خسرو پرویز پادشاه ساسانی از

ترکان آذربایجان . «شیرین» دختر «مهمین

بانو» شاه «برده» (از شهرهای آذربایجان

شمالی) بود.

ŞİRİNQAL شیرین قال

شیرین و دوست داشتنی بمانی

ŞİL شیل

تیهو (قزاقی)

ŞİLAN شیلان

خوان و سفره امرا و بزرگان ، طعام (فرهنگ

معین) - سماط سلاطین و امیران و طعام

ĞARAŞEQ غاراشق

انتظار (ترکمنی)

ĞARAĞAN غاراغان

نوعی گیاه که بوته آن خوراکی سودمند برای حیواناتی چون شتر است. (ترکمنی)

ĞARBİKE غاریکه

زن و خانمی که در یک روز برفی بدنیا آمده است ، زن سپید تن چون برف (ترکمنی)

ĞARGİZ غارغیز

دختر سپید به سپیدی برف (ترکمنی)

ĞARLIĞIZ غارلی غیز

دختری که در یک روز برفی بدنیا آمده باشد (ترکمنی)

ĞARLI غارلی

دختری که در یک روز برفی به دنیا آید (ترکمنی)

ĞARINCABİLLİ غارینجا ییल्ली

کمر باریک (ترکمنی)

ĞAZAYAQ غاز آياق

نوعی گیاه از رده شویید (ترکمنی)

ĞALĞAN غالغان

نوعی گیاه بنام کنگر با برگهایی تیغ دار (ترکمنی)

ĞALMEQ غالمق

Ğ

غ

ĞEÇİN غنچین

بادی که در دریا از طرف غرب بوزد ، باد غربی (ترکمنی)

ĞERAV غئراو

برف ریزه (ترکمنی)

ĞERNAQ غئراق

دختر بچه (ترکمنی)

ĞAB غاب

کادو و هدیه نامزدی (ترکمنی)

ĞAR غار

برف (ترکمنی)

ĞARAYORĞA غارا یورغا

نوعی پرنده کوچک (ترکمنی)

ĞARABAŞ غاراباش

دختر بچه (ترکمنی)

ĞARAŞ غاراش

نگاه (ترکمنی)

ĞUTLU.....**غوتلو**

مبارک ، سعید ، فرخنده (ترکمنی)

.....**غوتلی بولسون**

ĞUTLIBOLSUN.....

مبارک باشد (ترکمنی)

ĞUZLAN.....**غوزلان**

بچه دار شده ، صاحب فرزند و بچه (ترکمنی)

ĞUZI.....**غوزی**

بره (ترکمنی)

ĞUŞ.....**غوش**

پرنده (ترکمنی)

ĞUŞA.....**غوشا**

جفت ، دوتایی (ترکمنی)

ĞUŞUM.....**غوشوم**

پرنده من (ترکمنی)

ĞONQIRCA.....**غونقیرجا**

قهوه ای سیر ، گندمگون (ترکمنی)

ĞOVŞUT.....**غووشوت**

وصال ، نیل (ترکمنی)

ĞOVUŞDI.....**غوووشدی**

نائل شد ، به آرزو و خواسته خود رسید

(ترکمنی)

ĞİÇİN.....**غیچین**

باد و نسیمی که از سمت دریا به سوی

نوعی گیاه و نیز نام طایفه ای از ترکمنها

(ترکمنی)

ĞAMEZ.....**غامئز**

شیر اسب مادبان (ترکمنی)

ĞANYAŞ.....**غان یاش**

علف صحرایی (ترکمنی)

ĞANEM.....**غانئم**

خون من ، خون رگ من (ترکمنی)

ĞANAV.....**غاناو**

نهر ، جویبار ، جوی آب (ترکمنی)

ĞANDIM.....**غاندیم**

نوعی گیاه که در صحرای «قره قوم» به

فراوانی می روید (ترکمنی)

ĞAVEŞAN.....**غاوئشان**

به مقصد رسیده ، نائل ، به هدف رسیده

(ترکمنی)

ĞAVUN.....**غاوون**

خربزه شیرین (ترکمنی)

ĞAYIQ.....**قایق**

قایق ، زورق (ترکمنی)

ĞUAY.....**غوآی**

مرال و غزال زیبایی (ترکی مغولی)

ĞUBA.....**غوبا**

سفید متمایل به قرمز (ترکمنی)

خشکی بوزد (ترکمنی)

ĞIZMƏŖGLİ غیز منگلی

دختر خالدار (ترکمنی)

ĞIZLARGÜL غیزلار گول

گل سر سبد دختران (ترکمنی)

FULYA فولیا

گل نسرين

FUNDUK فوندوک

فندق (قزاقی)

FİDANBOY فیدان بوئی

دختری در قد و قواره یک نهال

FİDANTAL فیدان تال

شاخه نهال

FİDANTAY فیدانتای

همچون نهال گل و درخت

FİLİZQAL فیلیز قال

تر و تازه چون شاخه جوان و جوانه دار بمانی

FİLİZBOY فیلیز بوئی

در قد و قواره یک شاخه جوان

FİLİZTAY فیلیز تای

همچون شاخه جوان

FINDIQ فیندیق

فندق

F

ف

FATMAQUŞU فاتما قوشو

مرغ و پرندۀ «شانه بسر» (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گنجه» در آذربایجان شمالی)

FARIŞ فاریش

کوزه، سبوی آب (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «سالیان» در آذربایجان شمالی)

FALDA فالدا

پالوده ، فالوده ، مخلوط نشاسته رشته شده در شربت تهیه شده از بیدمشک (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «شکی» در آذربایجان شمالی)

FANTATAY فانتاتای

همچون پرندۀ «فانتا» پرندۀ ای کوچک جثه به رنگ آبی آسمانی

FƏRİK فَریک

جوجه ماکیان ، جوجه مرغ

منجوق (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «کورده میر» در آذربایجان
شمالی)

QARBİBİ **قار بی بی**

خانم محترمه ای که در یک روز برفی بدینا
آمده ، خانم محترمه سپید و برفی (ترکمنی)

QARNAZ **قار ناز**

ناز و قشنگ و همچو برف سپید

QAREYLA **قاریلا**

زلزالک (یئمیشان) (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی مناطق «گنجه» و
«شوشا» در آذربایجان شمالی)

QARABİBİ **قارا بی بی**

خانم محترمه گندمگون ، خانم محترمه ای
که بزرگترین دختر خانواده است (ترکمنی)

QARABİKE **قارا بیکه**

خانم و کدبانوی گندمگون ، خانمی که دختر
بزرگ و ارشد خانواده است (ترکمنی)

QARAPÜSƏK **قارا پوسه ک**

باران ریز (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

QARAQIZ **قارا قیز**

دختر گندمگون، دختر بزرگ و معظم خانواده
(ترکمنی)

Q

ق

QABAK **قاباک**

پلک چشم

QABQIRAN **قابقیران**

گل لاله (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی و
«ایراوان» یکی از شهرهای بزرگ ، مهم و
تاریخی سرزمین آذربایجان که فعلاً" پایتخت
ارمنستان است)

QAPUT **قاپوت**

نام نوعی مرغ و پرندۀ بیابانی (از اصطلاحات
و واژه های گویش محلی منطقه «ایروان» یا
«یئرئوان» از شهرهای مهم و تاریخی
سرزمین آذربایجان که فعلاً" مرکز ارمنستان
است)

QATUN **قاتون**

خاتون ، خانم ، ملکه (ترکی باستان گوئی
تورک)

QADAMA **قاداما**

نوشیدنی خنک کننده ای که از مخلوط برف
با شیر تازه گوسفند بدست می آید (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«فضولی» در آذربایجان شمالی)

QARBİKE قاریکه

خانم و کدبانویی که در یک روز برفی دنیا
آمده است (ترکمنی)

QARCAN قارجان

دارای جان و تنی سپید چون برف ، همچنین
نام آبادیست در حومه شهرستان ایرانشهر از
بلاد سیستان و بلوچستان

QARÇALAQ قارچالاق

نام نوعی پرنده آوازخوان (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «خانلار» در
آذربایجان شمالی)

QARSEL قارسئل

سیل بارش برف ، سیلی از برف و سپیدی ،
سیل ناشی از آب شدن برفها

QARŞİNTAY قارشینتای

سفید وش و برف مانند

QARQAL قارقال

سپید چون برف بمانی

QARQULOŞ قارقولوش

پرستو (از اصطلاحات و واژه های گویش

QARABƏNZƏR قارابنزهر

شبه برف

QARATORAN قاراتوران

صبح ، پگاه صبح (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان
شمالی)

QARAQAYTAN قاراقایتان

زن سیه فام نمکین و ظریف اندام (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

QARAQIM قاراقیم

چشم و دیده من (ترکمنی)

QARAGÖZLÜ قاراگوزلو

دارای چشمان سیاه ، همچنین نام آبادیست
در حومه شهر شیراز

QARAMAC قاراماج

شاه بلوط ریخته شده از درخت (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«ووغوز» در آذربایجان شمالی)

QARAYAZ قارایاز

اولین ماه فصل بهار

QARBULAQ قاربولاق

چشمه برفی، چشمه برف که از ذوب شدن
تدریجی برفها در کوهستان پدید می آید —

قاشی چکیک QAŞIÇƏKİK	محلی منطقه «شکی» در آذربایجان شمالی
قاشی گۆزه ل QAŞIGÖZƏL	قارگۆزه ل QARGÖZƏL
قاشی یای QAŞIYAY	قارگۆلتای QARGÜLTAY
قافقان QAFQAN	قازاقتال QAZAQTAL
قاقاج QAQAC	قازبوی QAZBOY
قالساغ QALSAĞ	قازقان QAZQAN
قالناز QALNAZ	قاشقای قوش QAŞQAYQUŞ
قان ایستی QANİSTİ	قاشقای تال QAŞQAYTAL
قاناب QANAB	قاشی چاتیک QAŞIÇATİK

ابرو کشیده

ابرو کشیده

ابرو زیبا

ابرو کمان

زلف ، گیسو ، مو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه آغبابا » در آذربایجان شمالی)

دارکوب (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

همیشه سالم و سلامت بمانی

همیشه ناز و قشنگ بمان

خونگرم و پر محبت

سبد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

قوای گورمه لی

زیبای سپید چون برف

همچون گل برفی

از شاخه ترکان « قزاق »

در قد و قواره یک «غاز» یا مرغابی

همچون غاز

شهر غاز ، محل و مکان زیست غاز (غاز یا قاز نام دختر آلپ ارتونقا و یا به قول پارسیان افراسیاب پادشاه و پهلوان دلیر ترکان) همچنین نام آبادیست در حومه شهر مشهد

چشمه قشقای ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان ماکو از بلاد آذربایجان

مرغ قشقای ، پرندۀ قشقای

از شاخه ترکان قشقای

«جلیل آباد» در آذربایجان شمالی)

QUTAMA قوتا

مادر مقدس (ترکی سومری)

QUTANTAY قوتانتای

همچون مرغ سقا، همچون هاله ماه، همچون پلیکان

QUTAY قوتای

حریر، ابریشم (ترکی باستان گوی تورک)

QUTĞA قوتغا

پارچ و تنگ آب را در منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی چنین گویند

QUTQAY قوتقای

پارچ و تنگ آب را در منطقه «در بند» آذربایجان شمالی چنین گویند

..... قوتلوق تورکان

QUTLUQTÜRKAN

شهربانوی خجسته ترک، زن سلطان قطب الدین حاکم کرمان

QUTUM قوتوم

بخت و اقبال (ترکمنی)

QOÇANA قوچ آنا

مادر دلیر، شجاع و نیرومند چون قوچ

QUDA قودا

قرباب سببی بین دو عائله (ترکمنی)

QAVİGÖRMƏLİ

دوست داشتنی (ترکمنی)

..... قاوی گوروکن

QAVİGÖRÜLƏN

مورد پسند و دوست داشتنی (ترکمنی)

QAYĞITAY قایغیتای

همچون احساس و عاطفه

QIRNAQ قرقاق

دوشیزه

QƏRƏĞİZ قره غیز

دختر گندمگون، دختر بزرگ خانواده (ترکمنی)

QERĞAVEL قرقاویل

قراقول (ترکمنی)

QEZELĞUŞAQ قنزئل غوشاق

کمر بند طلائی، کمر بند قرمز (ترکمنی)

GU قو

صدا، آواز (ترکی سومری)

QUBAGƏLDİ قوبا گلدی

دختر زیبا متولد شد. «قوبا = زیبا» «گلدی - آمد» (ترکمنی)

QOPNA قوپنا

همیمه و پشتۀ کوچک علف درو شده (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه

مرغ و پرندۀ ماده ، مادری به زیبایی یک
پرندۀ

QUŞÇİÇƏK..... **قوش چیچک**

گل و شکوفۀ پرندۀ ، گل و پرندۀ

QUŞXANIM..... **قوش خانم**

خانم پرندۀ ، خانمی چون پرندۀ

QUŞSEVƏR..... **قوش سئوهر**

دوستدار و شیفتهٔ مرغان و پرندگان

QUŞSEVİL..... **قوش سئویل**

پرندۀ لایق محبت و دوست داشتن

QUŞSAZ..... **قوش ساز**

مرغ سالم ، سرحال ، تندرست و با نشاط

QUŞSANAZ..... **قوش ساناز**

مرغ و پرندۀ کم نظیر و بی همتا

QUŞKƏKİL..... **قوش ککیل**

کاکل پرندۀ

QUŞNAZ..... **قوش ناز**

پرندۀ ناز و قشنگ

QOZAGÜL..... **قوزا گول**

گل پنبه ، گل غوزهٔ پنبه (ترکمنی)

QOZA..... **قوزا**

غوزهٔ پنبه (ترکمنی)

QOŞAGÜL..... **قوشا گول**

QURA..... **قورا**

تمشک را در منطقۀ «زاگاتالا» ی آذربایجان
شمالی چنین نامند

QORALTAL..... **قورالتال**

شاخۀ مرجانی

QORALTAY..... **قورالتای**

همچون مرجان ، مثل مرجان

QURAMALI..... **قورامالی**

تزیین شده ، دارای نقش و نگار و مزین (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقۀ «حاماملی» در آذربایجان شمالی)

QORAVA..... **قوروا**

بیش از حد با نمک ، دارای نمک بسیار
فراوان - مربای به (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقۀ «قازاخ» در آذربایجان
شمالی و منطقۀ «بورچالی» که فعلاً در
ترکیب گرجستان است)

QURTBİBİ..... **قورت بی بی**

خانم محترمهٔ جسور، دلاور و بی باک چون
گرگ (ترکمنی)

QURTBİKE..... **قورت بیکه**

خانم و کدبانوی بی باک و جسور چون گرگ
(ترکمنی)

QUŞANA..... **قوش آنا**

دره و فرورفتگی که بر اثر فرسایش حاصله از سیلاب پر فشار و پر زور پدید آمده باشد را قۇلپون گویند .(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «گنده بهی» ، «قازاخ» و «شمکیر» در آذربایجان شمالی)

قومرالتای..... QUMRALTAY

همچون دختر چشم بلوطی

قومرو..... QUMRU

پرنده قمری ، کبوتر یا هو ، کبوتر یا کریم

قومری گول..... QUMRIGÜL

گل قمری

قوناج..... QONAC

جایی که همواره مرغان و پرندگان بسیاری در آنجا بنشینند و فرود آیند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

قونجا..... QUNCA

نوعی قارچ خوراکی در منطقه «کورده میر» آذربایجان شمالی

قونچا بی بی..... QUNÇABİBİ

خانم محترمه زیبا همچو غنچه گل (ترکمنی)

قونچا بیکه..... QUNÇABIKE

خانم و کدبانویی زیبا چون غنچه گل (ترکمنی)

گل دو شاخه ، شاخه گلی که دارای دو گل باشد ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر بیجار از بلاد آذربایجان

قوشاتای..... QUŞATAY

برابر با پرنده ، همچون یک پرنده

قوشقار..... QUŞQAR

پرنده و برف ، پرنده برفی

قوشلار..... QUŞLAR

پرندگان

قو قورتتای..... QUQURTTAY

همچون غنچه گل سرخ

قو قوشتای..... QUQUŞTAY

همچون پرنده قو

قو قوکتای..... QUQUKTAY

همچون مرغ فاخته

قول قانات..... QOLQANAT

بال و پر

قولان گول..... QULANGÜL

نام نوعی گل در منطقه «قوبا» ی آذربایجان شمالی

قولان..... QULAN

نام یکی از همسران چنگیزخان و مادر ائلچیدای (ترکی مغولی)

قولپون..... QOLPUN

زیبای سرخ فام ، زیبای سرخ گونه (ترکمنی)

QIRMIZI **قیر میزی**

سرخ ، احمر (ترکمنی)

QIRAT **قیر آت**

اسب سپید (ترکمنی)

QIRAV **قیر او**

یخ بسته شده روی آب (ترکمنی)

QIRAVTAL **قیر او تال**

شاخه ایکه شبنم برف روی آنرا پوشانده باشد

QIRAVTAY **قیر او تای**

همچون شبنم برف

QIRPA **قیر پا**

سنبله ، خوشه (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان

شمالی)

QIRPIM **قیر پیم**

سنبله ، خوشه (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «شوشا» و «یئولاخ» در

آذربایجان شمالی)

QIRQIZTAL **قیر قیز تال**

از شاخه ترکان «قرقیز»

QIRMA **قیر ما**

جوانه (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی مناطق «گۆی چای» و «زنگیلان» در

QONÇATAY **قونچا تای**

همچون غنچه ، برابر با غنچه

QONÇAQAL **قونچا قال**

همچنان چون غنچه زیبا بمانی

QONÇANAZ **قونچا ناز**

غنچه ناز و قشنگ

QONÇABOY **قونچا بوی**

در قد و قواره یک غنچه گل

QONÇATAL **قونچال تال**

شاخه غنچه گل

QONÇANAZ **قونچا ناز**

غنچه ناز و قشنگ

QOVAQBOY **قوواق بوی**

دختری به قد و قامت سپیدار تبریزی

QUVANYAR **قووانیار**

فخر می کند ، افتخار کننده (ترکمنی)

..... **قووی گۆرونن**

QUVİGÖRÜNƏN

دوست داشتنی (ترکمنی)

QIRMIZAY **قیر میز آی**

ماه سرخ ، هلال احمر

..... **قیر میزی گۆزه ل**

QIRMIZIGÖZƏL

QIZSONGI	قىز سوتىگى	آذربايجان شمالى)
	آخرين و پايان دختران (خطاب به آخرين دختر خانواده)	قىرميزى دوداق
QIZGÜL	قىز گول	لب لعل ، سرخ لب
	دختر گل	قىرمىس
QIZNAZ	قىز ناز	سرخ ، قرمز ، مسى سىر و كامل ، كاملا"
	دختر ناز ، دختر زيبا و قشنگ	مسى رنگ
QIZALTAY	قىز التاى	قىرووتال
	همچون غزال	شاخه ايکه شبنم برفى روى آنرا پوشانده باشد
QIZBAY	قىز باى	قىرووتاي
	دختر بيگ و رئيس ايل ، دختری که بيگ و رئيس ايل است (ترکمنی)	همچون شبنم زمستانى که بصورت برفگونه بر روى شاخ و برگ مى نشيند
QIZLARAY	قىزلار آى	قىز بى بى
	ماه دختران ، زيباى دختران (ترکمنی)	دختر خانم محترمه و ارجمند (ترکمنی)
QIZLARBƏĞİ	قىزلار بگى	قىز بيکه
	سلطان و سرور دختران (ترکمنی)	دختر خانم کدبانو (ترکمنی)
QIZLARBİBİ	قىزلار بى بى	قىز جان
	ارجمند و والاترين دختران ، سرآمد دختر خانم ها (ترکمنی)	دختر عزيز و محبوب که همه او را دوست دارند (ترکمنی)
QIZLARBIKE	قىزلار بيکه	قىز خان
	خانم و سرور دختران (ترکمنی)	خان و سلطان دختران (ترکمنی)
QIZLARXAN	قىزلار خان	قىز سونا
	خان و سلطان دختران (ترکمنی)	دختر زيبا چون قو
QIZLARGÜL	قىزلار گول	

گل سر سبد دختران (ترکمنی)	QIZNAZ
قیز ناز	QIZILQAL
دختر ناز و قشنگ ، دختر دوست داشتنی	قیزیل قال
دختر ناز و قشنگ ، دختر دوست داشتنی	QIZILGÜN
قیزیل آل	همچو طلا گراند قدر و گرانبها باشی
سرخ طلایی	QIZILNAZ
قیزیل آنا	قیزیل ناز
مادر طلایی و گراند قدر	قیزیل ناز
قیزیل آنگ	QIZILATAY
سرخ گونه (ترکی باستان چپگیلی)	قیز یلاتای
قیزیل بوغاز	همچون طلا ، برابر با طلا
نام نوعی پرندۀ آبی در منطقه «ایمیشلی»	QIZILTAY
آذربایجان شمالی	قیز یلتای
قیزیل بوئی	همچون طلا
دارای قد و قواره و هیكلی ساخته شده از طلا	QIJAV
قیزیل تال	قیز او
شاخهٔ طلایی ، شاخه گلی که از طلا ساخته شده باشد .	محلی از رودخانه که آب آن در آن قسمت به سرعت و با شتاب و خروش بسیار جریان داشته باشد
قیزیل تایی	QIĞILCIM
همچون طلا، برابر با طلا	قیز یلجیم
قیزیل دنیز	QIFCIN
دریای سرخ ، دریای احمر	قیز فچین
قیزیل قاش	با سلیقه و خوش ذوق (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گنده‌به‌ی» در آذربایجان شمالی)
ابرو طلایی ، ابرو طلا ، همچنین نام نوعی گیاه بیابانی شبیه زرد چوبه در منطقهٔ	QILDIZ
	قیز دیز
	پاکیزه ، تمیز ، با سلیقه ، پرهیزگار (از

نگاه با چشم نیمه باز

QIYIMLI قییملی

دست و دلباز ، سخی ، گشاده دست

اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «وچار» در آذربایجان شمالی)

QILIÇBİBİ قیلیچ بی بی

خانم محترمه و ارجمند قاطع و ترا چون
شمشیر (ترکمنی)

QILIÇBİKE قیلیچ بیکه

خانم و کدبانوی قاطع و ترا چون شمشیر
(ترکمنی)

QIVRIM قیوریم

هدیه و تحفه ای که به تازه عروس داده
میشود - نقش و نگار (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «باسارکنچر» و
«چمبره ک» در آذربایجان شمالی)

QIVRIMLI قیوریملی

دارای نقش و نگار (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «چمبره ک» در
آذربایجان شمالی)

QIYMAÇA قیی ماچا

روسی زنانه سه گوش یا چهار گوش (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
«باش کنچید» ، «قازاخ» در آذربایجان
شمالی و منطقه «بورچالی» که فعلاً" در
ترکیب گرجستان است)

QIYABAXIŞ قییا باخیش

رس تازه

KÖRİNİS کورینیس

منظره (قزاقی)

KÖZƏNƏK کوزه نه ک

زمین پر آب و آبخیز (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «شاهبوز» استان نخجوان در آذربایجان شمالی)

KEŞQAL کشتقال

نهر آب ، جوی آب (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «برده» ، «گوی چای» ، «مینگه چئویر» و «اوجار» در آذربایجان شمالی)

KÖŞK کوشک

بیشه و جنگل ، درختزار (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جلیل آباد» آذربایجان شمالی)

KÖŞKTAY کوشکتای

همچون قصر و سرا ، همچون کاخ و بارگاه مزین به زیباییها

KEŞNİ کشنی

نقش و نگار قالی را در منطقه «فضولی» آذربایجان شمالی چنین نامند

KÖŞƏN کوشه ن

محصول درو شده جهت خرمن کوبی چون

K

ک

KÖBELEK کوبئلک

پروانه (قزاقی)

KEPEZTAY کپزتای

همچون تاج عروس ، مثل روسری تزئینی و زیبای عروس

KERPEK کترپک

مژه (ترکمنی)

KÖRPƏTAL کورپه تال

شاخه تر و تازه ، شاخه جوان و با طراوت

..... کورپه گوزه ل

KÖRPƏGÖZƏL

زیبای کوچک ، نوزاد زیبا (ترکمنی)

KÖRPƏGÜL کورپه گول

گل کوچک ، نوزاد گل ، گل نوزاد (ترکمنی)

KÖRPƏNAZ کورپه ناز

ناز تر و تازه ، ناز با طراوت و تازه

KÖRPƏ کورپه

نونهال ، نورس ، تازه جوانه زده ، یونجه نیم

KÖKLÜNAZ **کۆکلوناز**

دختر نازِ اصیل و با اصل و نسب

KEKLİTARAX **کنکلی تاراخ**

مرغ و پرندۀ شانه به سر را در منطقه
«زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی چنین نامند.

KEKLİKTAY **کنکلیکتای**

همچون کبک زیبا

KÖKNAR **کۆکنار**

نوعی درخت تزئینی جنگلی از خانواده کاج

KÖKÜGÜL **کۆکوگول**

کسیکه ریشه و تبارش از گلها باشد ، دارای
اصل و نسبی از گلها

KÖGERŞİN **کۆگئرشین**

کیوتر (قزاقی)

KÖL **کۆل**

دریاچه (قزاقی)

KELEŞTAY **کنلشتای**

همچون دختر خیلی زیبا ، برازنده و فوق
العاده قشنگ

KELİNAY **کنلینای**

ماه عروس ، عروس زیبا چون ماه

KELİNTAY **کنلینتای**

همچون عروس زیبا و قشنگ (ترکی قزاقی ،
قرقیزی ، ازبکی ، اویغوری)

گندم ، جو و ... (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق جلیل آباد ، گنده به ی
، قازاخ ، اوغوز، شکی و توووز در آذربایجان
شمالی)

KÖKEK **کۆکک**

مرغ سلیمان (قزاقی)

KÖKTEM **کۆکتئم**

بهار (قزاقی)

..... **کۆکشین بولوت**

KÖKŞİNBULUT

ابر آبی رنگ ، ابر آسمانی رنگ

KÖKŞİN **کۆکشین**

آبی ، به رنگ آسمانی ، ماوی

KÖKLÜAY **کۆکلؤای**

ماه اصیل و با اصالت

KÖKLÜTAL **کۆکلؤتال**

شاخهٔ ریشه دار، شاخهٔ محکم و دارای بن و
ریشه

KÖKLÜTAY **کۆکلؤتای**

همچون دختران اصیل و پاک نژاد

KÖKLÜQAN **کۆکلؤقان**

از نسلی اصیل و ریشه دار

KÖKLÜGÜL **کۆکلؤگول**

گل اصیل و ریشه دار

KEYİK **کئیک**

آهو ، غزال (ترکی باستان گوی تورک)

KEYİKAL **کئیکال**

آهوی قرمز

KEYİKANA **کئیکانا**

مادری زیبا چون آهو

KEYİKAY **کئیکای**

آهوی زیبا چون ماه

KEYİKTAY **کئیکتای**

همچون آهوی زیبا

KABALAK **کابالاک**

پروانه را در منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان
چنین نامند.

KABAY **کابای**

پروانه را در منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان
چنین نامند .

KATTA **کاتتا**

فهمیده و با درآکه ، مدیر و مدبر دانا (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«ایمیشلی در آذربایجان شمالی»)

KATSA **کاتسا**

بزرگ و درشت پیکر را در منطقه «قاخ»
آذربایجان شمالی چنین نامند

KATKISIZ **کاتکسیز**

KÖMEÇTAY **کؤمچتای**

همچون گل آذین و کلایرک

KÖNGİLDİ **کؤنگیلدی**

دلشاد ، خوشحال (قزاقی)

KÖNLÜGÖZƏL **کؤنلو گؤزه ل**

پاک دل ، پاک قلب

KÖNLÜMANA **کؤنلوم آنا**

مادری که دل و قلب من است ، مادری که
در آرزویش بودم

KÖNÜLTAY **کؤنولتای**

همچون دل و قلب ، همچون خواسته و آرزو

KÖYGÜLÜ **کؤی گولو**

گل زیبای روستا

KÖYNAZ **کؤی ناز**

دختر ناز روستا و آبادی

KEYİKBİBİ **کئیک بی بی**

خانم محترمه زیبا چون آهو (ترکمنی)

KEYİKBİKE **کئیک بیکه**

خانم و کدبانویی زیبا چون آهو (ترکمنی)

KEYİKGÖZƏL **کئیک گؤزه ل**

آهوی زیبا ، زیبا چون آهو (ترکمنی)

KEYİKGÜL **کئیک گول**

گل آهو ، همچو گل و آهوی زیبا (ترکمنی)

همچون پرندۀ برفی که در نواحی سردسیر زیست میکند. پاها و انگشتان پای آن پر مو و کرکدار ، به رنگ قهوه ای و سیاه می باشد.

KARGÜL **کارگول**

گل برفی ، گل سپید . گلی به سپیدی برف

KARGINTAL **کارگیتال**

شاخه ای از آب حاصل از ذوب برفها

KARGINTAY **کارگیتای**

همچون آب روانی که از ذوب شدن برفها حاصل آید.

KARLIGÜL **کارلی گول**

گل برفی

KARLITAL **کارلیتال**

شاخه برفی ، شاخۀ پوشیده از برف

KARLITAY **کارلیتای**

همچون محل پر برف و برفی ، برفدار

KARLINAZ **کارلیناز**

ناز برفی

KAŞAÇIK **کاش آچیک**

ابرو گشاده ، بشاش و خنده رو

KAKÜLTAY **کاکولتای**

همچون تاج و کاکل مرغان

KALA **کالا**

غوزۀ باز نشده و نشکفته پنبه را در مناطق

ناب ، اصیل و خالص (ترکی آناتولی)

KADAK **کاداک**

تگه های پارچۀ ابریشمی که در بین قبایل ترک مغول به جای پول مورد استفاده قرار می گرفت.

KARATUT **کاراتوت**

توت سیاه

KARACA **کاراجا**

آهو ، غزال

KARACATAY **کاراجاتای**

همچون آهو و چشمۀ بزرگ و پر آب

KARAY **کارای**

ماه و برف ، ماه برفی ، ماه سپید چون برف ، زیبای سپید

KARTAY **کارتای**

همچون برف سپید

KARDANAK **کاردان آک**

از برف سپیدتر

KARSEL **کارسئل**

سیل بارش برف ، سیلی از برف و سپیدی، سیل ناشی از آب شدن برفها

KARKARATAY **کارکاراتای**

همچون دُرنا (کارکارا نام نوعی درنا می باشد)

KARKUŞTAY **کارکوشتای**

جلفا ، اردوباد و شرور آذربایجان شمالی چنین نامند.	پرو و بال
KALAKGÜL کالاک گول	کانسئویک KANSEVİK
تاج عروس ساخته شده از گل	از نسلی دوست داشتنی و محبوب
KALAKTAY کالاکتای	کانیتال KANITAL
همچون تاج عروس	شاخه ای از فهم و ادراک و شعور
KALAVA کالوا	کانیساز KANISAZ
درّه ، درّه موجود در دامنه کوه را در منطقه «علی بایراملی» آذربایجان شمالی چنین نامند	از نسلی سالم ، سرحال ، تندرست و با نشاط
KALMIŞ کالمیش	کانیستی KANİSTİ
بمانده ، مانده و زنده ، باقی	خونگرم و پر محبت
KALICITAL کاليجیتال	کانیکتال KANIKTAL
شاخه ماندگار و همیشگی گل و درخت	از شاخه دختران قانع ، خشنود و راضی
KALIMTAY کالیمتای	کاووشان KAVUŞAN
مثل بودن و زیستن	نائل ، به مراد رسیده
KALIMLITAL کالیملیتال	کایان این KAYANİZ
شاخه زوال ناپذیر و فنا ناپذیر گل و درخت	رد آبی که از کوه سرازیر گردد
KAMDU کامدو	کایان گیبی KAYANGİBİ
پول پارچه ای که در بین ترکان اویغور مورد استفاده قرار می گرفت	همچو آبی که از کوه سرازیر گردد.
KANATAÇAN کانات آچان	کایانتال KAYANTAL
بال گشا، بال زنان ، پرواز کننده	شاخه ای از آب سرازیر شده از کوه
KANAT کانات	کایانتای KAYANTAY
	همچون آبی که از کوه سرازیر شود
	کایانسل KAYANSEL
	سیل آبی که از کوه سرازیر گردد

همچون قواره آب	KAYRATAL.....	کایراتال
KAYNARGÜL.....	کاینار گول	شاخه ای از لطف و احسان ، شاخه ای از عطوفت
گل چشمه	KAYNARTAL.....	کاینارتال
شاخه ای از آب چشمه	KAYNARTAY.....	کاینارتای
همچون چشمه	KAYNAKTAL.....	کایناکتال
شاخه ای از آب چشمه ، قنات و کهریز	KAYNAKTAY.....	کایناکتای
همچون چشمه و قنات ، مثل کهریز	KAYİK.....	کاییک
آهو (ترکی باستان گوئی تورک)	KAYIKTAY.....	کاییکتای
مثل قایق روی آب	KAYINTAL.....	کایینتال
شاخه درخت «کایین» که در جنگلهای	KAYMAKTAL.....	کایماکتال
مناطق معتدل و به رنگ سپید می روید	KAYMAKTAY.....	کایماکتای
KƏTƏK.....	کتک	شاخه برگزیده و ممتاز
لانه پرندگان (ترکمنی)	KAYNAÇTAL.....	کایناچتال
KƏÇİK.....	کچیک	همچون دختر برگزیده ممتاز و سرآمد بقیه
زن محبّه ، زن با حجاب (ترکمنی)	KAYNAÇTAY.....	کایناچتای
KIRANAY.....	کران آی	شاخه ای از فواره
ماه ساحل و دامنه کوه		

KƏLAYİ	کَلائی	کاکلی (ترکمنی)
KƏLƏBƏK	کَلَبَک	کلاغی ، روسری زنانه (ترکمنی)
KƏLƏCƏ	کَلَه جَه	پروانه
KƏMEL	کَمَل	نوعی پرنده (ترکمنی)
KƏKƏC	کَه کَج	کاه حاصل از شالی کوبی ، کاه شالی (ترکمنی)
KƏVƏLƏ	کَه وَه لَه (کَوَلَه)	کاکل مرغان ، تاج خروس (ترکمنی)
KOPARA	کوپارا	نام نوعی پرنده با منقار دراز (مشابه نام روستایی در حومه اورمیه بنام «کَوَلَه» مؤلف (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «لنکران» در آذربایجان شمالی)
KOPCƏK	کوپچه ک	نشان و علامتی که ما بین زمینهای مزروعی نشاندن میشود (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جبرائیل» و «زنگیلان» در آذربایجان شمالی)
		ناز بالش (ترکمنی)

KIRANKUŞ	کرانکوش	مرغ ساحل ، با توجه به واژه ترکی «کران»
KİRAN	به معنی «ساحل» و «کناره» چنین	استنباط می شود که واژه «کرانه» مستعمل در زبان فارسی نیز برگرفته شده از همین واژه ترکی «کران kiran» می باشد.
KIRANGÜL	کرانگول	گل ساحل و دامنه کوه
KƏRƏK	کَرَه ک (کَرَك)	پرندۀ ایست کوچکتر از تیهو که بدان بلدرچین نیز گویند
KƏRƏKÜ	کَرَه کو (که ره کو)	چادر ، خیمه ، خانه (ترکی باستان گوئی تورک) همچنین نام آبادی در حومه شهر اردوباد از توابع نخجوان از بلاد آذربایجان شمالی با نام فعلی «کَرَه کی»
KƏKELEK	کَکَنَلِک	کبک (ترکمنی)
KƏKİLDARAX	کَکِل دَارَاخ	مرغ و پرندۀ شانه بسر را در مناطق «قاخ» و «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی چنین نامند
KƏKİLTAY	کَکِلَتای	همچون کاکل
KƏKİLİK	کَکِلِک	

کوزه و سبوی آب (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان
شمالی)

KUTSEL.....**کوتسل**

سیلی از خوش یمنی و خجستگی

KUTSELI.....**کوتسلی**

سیل خوش یمنی و خجستگی

KUTSALAY.....**کوتسال آی**

ماه مقدس

KUTSALQUŞ.....**کوتسال قوش**

پرنده مقدس

KUTSALGÜL.....**کوتسال گول**

گل مقدس

KUTSALAR.....**کوتسالار**

خجستگی و میمنت آورنده ، کسی که با
خودش خیر و برکت و خوش یمنی می آورد

KUTSALAN.....**کوتسالان**

خجستگی و میمنت آورنده ، کسی که با
خودش خیر و برکت و خوش یمنی می آورد

KUTSAN.....**کوتسان**

مبارک و خجسته هستی ، از شمار
خجستان

KUTSU.....**کوتسو**

KOPÇELEK.....**کوپچئلک**

فراوانی ، فراخی (ترکمنی)

KÜPGARTAY.....**کوپگار تای**

همچون آهوی بیابانی (کوبگار نوعی آهوی
بیابانی است)

KOPLEK.....**کوپلک**

فراوانی (ترکمنی)

KUTAMA.....**کوتاما**

مادر مقدس (ترکی سومری)

KUTAY.....**کوتای**

ماه مبارک و خجسته

KUTBAKIŞ.....**کوتباکیش**

نگاه پاک و مقدس ، نگاهی عاری از هرگونه
بدی و پلیدی

KUTBAL.....**کوتبال**

پاک و شیرین چون عسل

KUTBALTAY.....**کوتبالتای**

همچون شانه عسل نیم پر که خیلی شیرین
باشد

KUTBUĞDAY.....**کوتبوغدای**

گندم پاک و مقدس

KUTTAL.....**کوتتال**

شاخه مقدس

KUTXA.....**کوتخا**

آب مقدس ، آب قدسی	KUTSOY کوسوی
از نژادی پاک و اصیل	KUTQAL کوتقال
پاک و مقدس بمانی	KUTGÜN کوتگون
روز مبارک ، روز خجسته	KUTLAY کوتلای
ماه مبارک و خجسته ، ماه خجسته و مقدس	KUTLUARAZ کوتلو آراز
رود مقدس «ارس»	KUTLUANA کوتلو آنا
مادر مقدس	KUTLUÖLKƏ کوتلو اؤلکه
میهن مقدس ، سرزمین و زادگاه مقدس	KUTLUOD کوتلو اوڈ
آتش پاک و مقدس	KUTLUODAK کوتلو اوڈاک
کانون مقدس	 کوتلو دوغموش
فرخ زاد	KUTLU DOĞMUŞ کوتلو دوغموش
کوتلو قال	KUTLUQAL کوتلو قال
پاک و مقدس بمانی	KUTLUNANA کوتلو نانا
رب النوع و الهه مقدس «ماه» در بین سومریان ترک تبار . «نانا» در مجمع خدایان سومری بزرگترین الهه آسمانی بود	KUTLU کوتلو
مبارک ، خجسته	KUTLUTAPIŞ کوتلو تاپیش
الهه پاک و مقدس	KUTLUTAL کوتلو تال
شاخه مقدس	 کوتلو خاتون
نام همسر «آباکاخان» و مادر «تکودار احمد» از سلاطین دوره ایلخانیان	KUTUYXATUN کوتلو یخاتون
کوجی	KUCİ کوجی
منجوقی که شبیه صدف ماهی یا گوش ماهی باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «خاچماز» و «قوبا» ی آذربایجان شمالی)	KORA کورا
جایی که بره های تازه زاییده شده را در آنجا نگه دارند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جبرائیل» در آذربایجان	

(شمالی)

ارس یکی شده به دریای خزر وارد میشود
KORQAY.....**کورقای**

سایه (از اصطلاحات و و اژه های گویش
محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

KURMA.....**کورما**
(خرما (قزاقی)

KÜRƏN.....**کوره ن**
وسیع و بزرگ ، لانه کبوتر یا مرغ (ترکمنی)

KORUTAL.....**کوروتال**
شاخه ای از درخت بیشه یا جنگل کوچک

KORUTAY.....**کوروتای**
مثل جنگل سبز و بیشه درختان

KUZULUŞ.....**کوز اولوش**
نام دیگر شهر بالاساغون در ترکی باستان

KÜZ.....**کوز**
پاییز (قزاقی)

KUZAY.....**کوزای**
جایی که آفتاب به آنجا کم تابد ، جایی که

آفتابگیر نباشد
KÜZDƏK.....**کوزده ک**

مرتفع و چراگاه پاییزی را در منطقه «قازاخ»
آذربایجان شمالی چنین نامند

KÜZDÜK.....**کوزدوک**
پاییزی ، پاییزه را در منطقه «فضولی

KURA.....**کورا**

تمشک (مُوروق) (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «قاخ» و «زاگانالا» ی
آذربایجان شمالی)

KÜRATAL.....**کوراتال**
شاخه ای از رودخانه «کُر» یا «کورا» که از

منطقه کوهستانی قارص آناتولی سرچشمه
گرفته بعد از عبور از خاک گرجستان وارد
خاک آذربایجان شده و آخر الامر با رودخانه
ارس یکی شده به دریای خزر وارد میشود.

KURATAY.....**کوراتای**
همچون رودخانه «کُر». رود «کُر» از منطقه

کوهستانی قارص آناتولی سرچشمه گرفته
بعد از عبور از خاک گرجستان وارد خاک
آذربایجان شمالی شده و آخر الامر با رودخانه
ارس یکی شده به دریای خزر وارد میشود

KORPƏ.....**کورپه**
آخرین فرزند ، نوزاد گوسفند (ترکمنی)

KÜRTAY.....**کورتای**
همچون رودخانه «کُر». رود «کُر» از منطقه

کوهستانی قارص آناتولی سرچشمه گرفته
بعد از عبور از خاک گرجستان وارد خاک
آذربایجان شمالی شده و آخر الامر با رودخانه

پرنده بسیار زیبا و فوق العاده برتر ، مرغ
شیک پوش و آراسته

KUŞMITA **کوش میتا**

مرغ و پرنده زیبای «ماد» ی

KOŞAN **کوشان**

پویا ، پوینده

KUŞBAL **کوشبال**

پرنده شیرین و دوست داشتنی

KUŞBAYGİN **کوشبا یگین**

مرغ عاشق

KUŞBAYLAN **کوشبا یلان**

مرغ ملوس و طناز ، مرغ پر عشو و ناز

KUŞBAYIN **کوشبا یین**

مرغ زیبای جوان و نازنین

KUŞTAPMA **کوشتا پما**

مرغ و پرنده الهه

KUŞTAN **کوشتان**

مرغ و پرنده سپیده دمان

KÜŞDƏNƏ **کوشده نه**

نوعی گل بیابانی سپید رنگ و خوشبو (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی

منطقه «سالیان» در آذربایجان شمالی)

KUŞDURUŞ **کوشدوروش**

دارای جلوه پرنده ، پرنده جلوه ، جلوه گر

آذربایجان شمالی چنین نامند

KÜZRÜ **کوزرو**

ماهی کوچک را در منطقه «قوبا» ی

آذربایجان شمالی چنین نامند

KÜZÜ **کوزو**

محل نگهداری برّه ها را در مناطق «علی

بایراملی» و «گنده به ی» و «قازاخ»

آذربایجان شمالی چنین نامند

KOSAVAY **کوساوی**

کشتی بادبانی (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی مناطق «باکو» و «سالیان» در

آذربایجان شمالی)

KUŞSEVİ **کوش سئی**

مرغ عشق و محبت

KUŞSEYHAN **کوش سیهان**

مرغ رودخانه «سیهان» جاری در جنوب

سرزمین آناتولی

KUŞSAÇAK **کوش ساچاک**

مرغی با گیسوان افشان

KUŞSUSAN **کوش سوسان**

مرغ ساکت و خموش ، پرنده آرام و ساکت

KUŞSİMGE **کوش سیمگه**

سمبل پرندگان و مرغان ، پرنده سمبل

KUŞKIYAK **کوش کیاک**

شاخه ای از درخت کاج	زیبایی، پرنده گونه
KÜKNARTAY کوکنارتای	KUŞSAPIK کوشساپیک
همچون درخت کاج	مرغ مجذوب و شیفته ، مجذوب و شیفته
KUKUTAY کوکوتای	پرندگان
همچون مرغ قو	KUŞGİL کوشگیل
KUKUBOY کوکوبوی	مرغ سان ، بسان مرغ ، همچو مرغ (ترکی
در قد و قواره مرغ قو	آناتولی)
KÜKÜRTAL کوکورتال	KUŞLAR کوشلار
شاخه مطهره	پرندگان
KÜKÜRTAY کوکورتای	KOŞUKTAY کوشوکتای
همچون دختر مطهره	همچون منظمه و سخن منظم
KÜKÜZTAL کوکوزتال	KUŞİZ کوشیز
شاخه نفیس و تحفه	رَد پای مرغ و پرنده ، دارای رَد و نشانی از
KUKUZTAY کوکوزتای	مرغان و پرندگان
همچون تحفه نفیس	KOĞAR کوغار
KOKULUTAL کوکولوتال	سبد کوچکی که از پوست درخت ساخته
شاخه گل عطر دار و خوشبو	شده باشد. (از اصطلاحات و واژه های گویش
KOKULUGÜL کوکولوگول	محلی مناطق «قَبَلَه» و «اوغوز» در آذربایجان
گل معطر و خوشبو	شمالی)
KUKUNAZ کوکوناز	KUĞUTAY کوغوتای
قوی ناز	همچون مرغ قو
KUGA کوگا	KOKLA کوکلا
ظرف چوبین شبیه قایق و کشتی)۰(از	خوش باش (ترکمنی)
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه	KÜKNARTAL کوکنارتال

- گیسو ، مو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «توؤوز» در آذربایجان شمالی)

KULTAK کولتاک

نام همسر «سامقارنویان» از امرای سرشناس دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی

KÜLÇETAY کولچه تای

همچون شمش طلا

KULUŞ کولوش

حصیر ، بوریا (ترکمنی)

KÜMESTAL کومستال

شاخه ایکه آشیانه پرنده بر آن قرار گرفته شده باشد، آشیانه پرنده ایکه از بهم بافته شدن شاخه های نازک گل و درخت ساخته شده باشد.

KÜMESTAY کومستای

همچون آشیانه مرغان

KUMRALAY کومرال آی

ماه قهوه ای روشن، ماه زرد رنگ

KUMRALGÜL کومرال گول

گل قهوه ای روشن، گلی به رنگ زرد تند

KUMRUTAL کومروتال

شاخه ایکه قمری بر روی آن نشسته و یا لانه کرده باشد.

«قوبا» در آذربایجان شمالی (

KOLKANAT کول کانات

بال و پر

KULA کولا

سبد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)

KOLAZ کولاز

قایق ، زورق (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق فضولی ، کورده میر ، لنکران ، سایبر آباد و سالیان در آذربایجان شمالی)

KOLAVAT کولآوات

جایی که درختان آن را بریده و تبدیل به زمین مزروعی کرده باشند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق آغدام ، فضولی ، خانلار، خوجالی، کلبجر ، مئغری، و زنگیلان در آذربایجان شمالی)

KOLBAĞ کولباغ

بازو بند ، النگو

KOLPAN کولپان

شاخه های بسیار نازک و جوانی که بر روی کنده درخت بریده شده ، روییده شده باشد ، (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «آغجا بدیع» در آذربایجان شمالی)

همچنان سپید و سیمین بماند (ترکمنی)

KUMUŞSUV کوموش سوو

آب نقره (ترکمنی)

..... کوموش گؤزه ل

KÜMÜŞGÖZƏL

زیبای سپید و سیمین (ترکمنی)

KÜMÜŞGÜL کوموش گول

گل زیبای سپید و نقره ای رنگ (ترکمنی)

KÜMÜŞAY کوموشای

ماه سیمین و نقره ای (ترکمنی)

KÜMÜŞTAL کوموشتال

شاخه سیمین و نقره ای

KÜMÜŞTAY کوموشتای

همچون سیم و نقره

KÜMİSTÜSTİ کومیس توستی

نقره ای (قزاقی)

KONCATAL کونجاتال

شاخه غنچه دار

KONCATAY کونجاتای

همچون غنچه گل

KONURNAZ کونور ناز

ناز چشم قهوه ای روشن

KONURAY کونور آ

ماه قهوه ای روشن

KUMRUTAY کومروتای

همچون مرغ قمری ، مثل قمری

KUMRUKUŞ کومروکوش

پرندة قمری

KUMRUNAZ کومروناز

قمری ناز و زیبا

KUMSAL کومسال

شنزار ، ریگزار

KUMLATAL کوملاتال

شاخه روییده در ریگزار و ساحل دریا

KÜMÜŞBELƏK کوموش بئلك

دارای ساعد و بازوی سپید و نقره فام

(ترکمنی)

KÜMÜŞBİBİ کوموش بی بی

خانم محترمه سپید و سیمین تن (ترکمنی)

KÜMÜŞBİKE کوموش بیکه

خانم و کدبانوی سپیدوش و سیمین

(ترکمنی)

..... کوموش توواک

KÜMÜŞTUVAK

زیبای سپید و نقره ای ، سیمین با حیا و با

آبرو (ترکمنی)

..... کوموش دورسون

KÜMÜŞDURSUN

گل ساخته شده از جواهرات

KUYUMTAL **کویومتال**

شاخه ساخته شده از جواهرات، سنگها و فلزات قیمتی، دختری از رده و جرگه جواهرات

KUYUMTAY **کویومتای**

همچون جواهر و سنگ قیمتی

KIYAKANA **کیاک آنا**

مادر بسیار زیبا، فوق العاده برتر و آراسته

KIYAKAY **کیاک آی**

ماه بسیار زیبا و فوق العاده برتر، ماه شیک پوش و آراسته

KIYAKBOY **کیاک بوی**

دختری دارای قد و قواره خیلی زیبا و فوق العاده برتر

KIYAKGÜL **کیاک گول**

گل بسیار زیبا و فوق العاده برتر، گل شیک پوش و آراسته

KIYAKTAL **کیاکتال**

از رده دختران خیلی زیبا و فوق العاده برتر و آراسته

KIYAKTAY **کیاکتای**

همچون دختر خیلی زیبا و فوق العاده شیک پوش و آراسته

KONURTAL **کونورتال**

شاخه ای به رنگ قهوه ای روشن

KONURTAY **کونورتای**

همچون اسمر، همچون رنگ قهوه ای روشن

KONURKUŞ **کونورکوش**

پرنده ای به رنگ قهوه ای روشن

KOVAKBOY **کواک بوی**

دختری به قد و قامت سپیدار تبریزی

KOVANTAY **کوانتای**

همچون جعبه و صندوق کندوی عسل

KOYAKSEL **کویاک سنل**

سیل جاری در دره کوه، سیل دره

KOYAKGÜL **کویاک گول**

گل روئیده شده در دره کوه، گل دره

KOYAKTAY **کویاکتای**

همچون دره مصفا و خوش منظره بین دو کوه

KUĞUTAL **کویوتال**

دختری از رده مرغان قو

KUYUMAY **کویوم آی**

جواهر زیبا، ماه و زیبای ساخته شده از جواهر

KUYUMGÜL **کویوم گول**

خانواده)

KIÇİKTAL کچیك تال

شاخه کوچک گل (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)

KİREÇTAL کیرئچتال

شاخه ای از سنگ مرمر ، شاخه مرمرین

KİREÇTAY کیرئچتای

سپید همچون سنگ مرمر

KİRAZGÜL کیراز گول

گل گیلان

KİRPİK کیرپیک

مژگان ، مژه (قزاقی)

..... کیرمیزی دوداک

KIRMIZIDUDAK

لب لعل ، سرخ لب (ترکی آناتولی)

KIRITMATAL کیریتما تال

شاخه عشوه و ناز ، دختری از رده دختران پر عشوه و ناز

KIRITMATAY کیریتما تای

همچون عشوه و ناز و غمزه

KİRİNKAN کیرینکان

گیاه و علفی شبیه یونجه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اردوباد» واقع در استان نخجوان آذربایجان شمالی)

KİPRİKOKU کپریک اوکو

ناوک مژگان

KİPRİK کپریک

مژه ، مژگان

KİTAY کیتای

نام سلسله ای از ترکان مغولی که به مدت دو قرن از سده دهم میلادی بر سرزمین چین حکومت رانده و نام قوم خود را به این سرزمین (چین) داده و از آن زمان نام کشور چین در نزد بسیاری از ملل به «کیتای» (خیتای) معروف و نامیده میشود.

KİÇA کیچا

شب (خطاب به فرزندى که به هنگام شب بدنيا آمده باشد) (ترکی باستان گوئی تورک)

KİÇİÇELLA کیچی چئللا

چله کوچک زمستان (از دهم بهمن ماه تا پایان بهمن ماه را گویند) (ترکمنی)

KİÇİĞİZ کیچی غیز

دختر کوچک خانواده (ترکمنی)

KİÇİGÜL کیچی گول

گل کوچک (خطاب به آخرین دختر خانواده) (ترکمنی)

KİÇİKANA کچیك آنا

مادر کوچک (خطاب به کوچکترین دختر

KIZILÖZEN کیزیل اؤزه ن

نام ترکی و حقیقی رودخانه «سفید رود»

KİŞMİŞ کیشمیش

کشمش ، سبزه انگور (ترکمنی)

KİŞE کیشه

دختر بچه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «کَلَبَجَر» واقع در قره باغ آذربایجان شمالی)

KİLİNCAN کیلینجان

علفی شبیه یونجه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اردوباد» واقع در استان نخجوان آذربایجان شمالی)

KİNATAL کیناتال

شاخه گل حنا

KİNAV کیناو

آبروی (جوی و کانال) که از زیر آسیاب آبی عبور کند.

KIVRILAN کیوریلان

پیچا ، پیچنده

KIVIRAN کیویران

پیچا ، پیچنده

زیبایی

GÖRKLÜAY گۆر کلو آي

ماه زیبا و قشنگ

GÖRKLÜTAL گۆر کلو تال

از شاخه دختران زیبا ، قشنگ ، جالب و جذاب

GÖRKLÜTAN گۆر کلو تان

سپیده دم زیبا و قشنگ

GÖRKLÜTAY گۆر کلو تاي

همچون دختر ظریف ، زیبا ، نازک و قشنگ

GÖRKLÜKUŞ گۆر کلو کوش

پرنده زیبا و قشنگ

GÖRKLÜGÜL گۆر کلو گول

گل زیبا و قشنگ

GÖRKƏMTAY گۆر کمتاي

همچون شأن و جلال ، همچون شکوه و عظمت

GÖRKƏMİGÜL گۆر کمی گول

در مقام یک گل زیبا ، به حشمت و زیبایی

یک گل ، در هیبت یک گل

GÖRGÜN گۆر گون

بینا ، نیک بین

GÖRGÜNAY گۆر گوناي

ماه قابل رؤیت

G

گ

GÖMGÖK گۆم گۆک

کاملاً سبز (ترکمنی)

GECƏUÇAN گنجه اوچان

شب پره

GEDİZ گندیز

برکه ، دریاچه کوچک

GÜRGÖZƏL گور گۆزه ل

بسیار زیبا

GÖRSEL گۆرسل

بینایی

GÖRKAY گۆر ک تاي

همچون زیبایی و مهرویی

GÖRKANƏ گۆر کانه

زیبا ، خوش سیرت (ترکمنی)

GÖRKAY گۆر کاي

ماه زیبا ، چشمگیر و جذاب

GÖRKAL گۆر کتال

از شاخه و رده دختران زیبا و مهرو ، شاخه

دیدار
GÖZALAN **گۆز آلان**
 جاذب ، دلربا و زیبا ، چشمگیر
GÖZATAN **گۆز آتان**
 نظر انداز
GÖZAY **گۆز آی**
 دارای چشمانی زیبا چون ماه
GÖZAYDIN **گۆز آیدین**
 چشمها روشن ، روشنی بخش چشمها
GÖZBAŞ **گۆزباش**
 سرچشمه آب ، محل تراوش و خروج آب از
 زمین (ترکمنی)
GÖZDƏANA **گۆزده آنا**
 مادر محبوب و دوست داشتنی ، مادری که
 سرآمد زنان باشد
GÖZDƏAY **گۆزده آی**
 ماه محبوب و دوست داشتنی ، ماه برتر و
 سرآمد
GÖZDƏTAL **گۆزده تال**
 از شاخه و رده دختران محبوب و سرآمد
GÖZDETAY **گۆزده تای**
 مثل زنی که از همه زنان برتر و ارجح شمرده
 شود
GÖZDƏGÜL **گۆزده گول**

GÖRƏK **گۆره ک**
 زیبا ، قشنگ ، جمال (ترکمنی)
GÖRƏLİ **گۆره لی**
 هدایا و سوغاتی که والدین عروس و داماد به
 یکدیگر برند (از اصطلاحات و واژه های
 گویش محلی منطقه «قازاخ» آذربایجان و
 منطقه «بورجالی» که فعلاً در ترکیب
 گرجستان است)
GÖRƏNAY **گۆره ن آی**
 ماه نگرنده ، ماه در حال تابش ، ماهی که
 نگاه می کند
GÖRÜTAY **گۆروتای**
 مثل یک نگاه
GÖRÜŞMƏ **گۆروشمه**
 دیدار
GÖRÜLMƏZ **گۆرولمز**
 نادیدنی ، نامرئی
GÖRUNAZ **گۆروناز**
 نگاه ناز ، نگاه با غمزه
GÖRÜNMƏZ **گۆرونمز**
 نادیده ، تازه و جدید
GÖRÜNƏN **گۆرونن**
 نمایان ، ظاهر، پیدا و آشکار
GÖRÜNÜŞ **گۆرونوش**

ماه زیبا	گل محبوب و دوست داشتنی ، گل برتر و سرآمد
GÖZƏLAYIM گۆزه ل آیییم	GÖZDƏM گۆزده م
ماه زیبای من	محبوب من ، ربابنده قلب من ، صاحب و مالک عشق من
GÖZƏLURMAN گۆزه ل اورمان	GÖZDENAZ گۆزده ناز
جنگل زیبا	ناز محبوب
GÖZƏLOVA گۆزه ل اووا	GÖZQAŞ گۆزقاش
دشت و جلگه زیبا و خوش منظره	چشم و ابرو
GÖZƏLİNCƏ گۆزه ل اینجه	GÖZKIPIRTAN گۆزکیپیرتان
زیبا و ظریف ، زیبای ناز و ظریف	ناز و عشوه کننده
GÖZƏLİNCİ گۆزه ل اینجی	GÖZETAY گۆزه تای
مروارید زیبا	مثل چشمه آب
GÖZƏLBACI گۆزه ل باجی	GÖZETMƏ گۆزه تمه
خواهر زیبا	نظارت ، مشاهده
GÖZƏLBAXIŞ گۆزه ل باخیش	GÖZƏTƏN گۆزه تن
نگاه زیبا ، زیبانگر	نگهدار ، نگاهداری کننده
GÖZƏLBAĞ گۆزه ل باغ	GÖZƏLADA گۆزه ل آدا
باغ زیبا ، گلستان زیبا	جزیره زیبا ، زیبای جزیره
GÖZƏLBALA گۆزه ل بالا	GÖZƏLALMA گۆزه ل آلما
فرزند زیبا ، فرزند دلبد زیبا روی	سیب زیبا و خوش رنگ و معطر
GÖZƏLBƏS گۆزه ل بس	GÖZƏLANA گۆزه ل آنا
دختر زیبا دیگر بس و کافی است من بعد	مادر زیبا و ماهرخ
پسر می خواهیم	GÖZƏLAY گۆزه ل آی
GÖZƏLBƏNİZ گۆزه ل بنیز	
زیبا رخ ، دارای رخساری زیبا	

GÖZƏLBİÇİM..... گۆزه ل بیچیم

خوش ریخت ، خوش ترکیب ، خوش قد و قواره

GÖZƏLBİKE..... گۆزه ل بیکه

خانم زیبا (ترکمنی)

GÖZƏLBƏYİM..... گۆزه ل بییم

خاتون زیبا

GÖZƏLPARLA..... گۆزه ل پارلا

زیبای درخشنده

GÖZƏLPAŞA..... گۆزه ل پاشا

شاه و سلطان زیبا رویان (ترکمنی)

GÖZƏLTALAY..... گۆزه ل تالای

دریای زیبا ، دریایی از زیبایی

GÖZƏLTAC..... گۆزه ل تاج

تاج زیبا

GÖZƏLTARAN..... گۆزه ل تاران

مزرعه زیبا

GÖZƏLTARLA..... گۆزه ل تارلا

مزرعه زیبا

GÖZƏLTAL..... گۆزه ل تال

شاخه زیبا ، دختری از شاخه و رده زیبا رویان

GÖZƏLTALAY..... گۆزه ل تالای

GÖZƏLBUTA..... گۆزه ل بوتّا

شاخه گل زیبا ، شاخه زیبای گل

GÖZƏLBUDAQ..... گۆزه ل بوداق

شاخه زیبا و ظریف

..... گۆزه ل بورجین

GÖZƏLBÜRCİN.....

آهوی زیبا

..... گۆزه ل بورچال

GÖZƏLBURÇAL.....

لاله صحرایی زیبا و قشنگ

..... گۆزه ل بورچین

GÖZƏLBURÇİN.....

اردک زیبا و قشنگ

GÖZƏLBURLA..... گۆزه ل بورلا

زیبای بلند قامت

GÖZƏLBULAQ..... گۆزه ل بولاق

چشمه زیبا

GÖZƏLBULUD..... گۆزه ل بولود

ابر زیبا

GÖZƏLBOY..... گۆزه ل بوئی

دختر زیبا قامت و بلند بالا

GÖZƏLBOYLU..... گۆزه ل بویلو

دختر زیبا قامت و بلند بالا ، زیبای خوش قد و قامت

دریای زیبا ، دریایی از زیبایی و جاهت
GÖZƏLDURNA گۆزه ل دورنا

درنای زیبا
GÖZƏLDURU گۆزه ل دورو

زیبای صاف و زلال و براق
GÖZƏLDURUŞ گۆزه ل دوروش

زیبا جلوه ، دارای جلوه و نمای زیبا
GÖZƏLDURUŞ گۆزه ل دوغموش

مهمزاده ، ماه زاده
GÖZƏLDOĞMUŞ گۆزه ل دوینو

احساس زیبا
GÖZƏLDUYĞU گۆزه ل دیریم

حیات و زندگی زیبا
GÖZƏLDİLƏK گۆزه ل دیلک

آرزوی زیبا
GÖZƏLSEVDA گۆزه ل سئوگی

عشق زیبا
GÖZƏLSEVGİ گۆزه ل سئوه

عشق زیبا
GÖZƏLSEVƏR گۆزه ل سئوه

دریای زیبا ، دریایی از زیبایی
GÖZƏLTAMAY ... گۆزه ل تامای

قرص ماه زیبا ، ماه زیبایی سی روزه
GÖZƏLTAN گۆزه ل تان

سپیده دم زیبا ، شفق زیبا
GÖZƏLTÜRK گۆزه ل تورک

تُرک زیبا و مهرو
GÖZƏLCAN گۆزه ل جان

زیبا و مهروی محبوب و دوست داشتنی
GÖZƏLÇAY گۆزه ل چای

رودخانه زیبا و خوش منظره
GÖZƏLÇƏMƏN گۆزه ل چمن

چمن زیبا
GÖZƏLÇİÇƏK گۆزه ل چیچک

گل و شکوفه زیبا
GÖZƏLXATIN گۆزه ل خاتین

خاتون زیبا، همسر زیبای خاقان ، ملکه زیبا
GÖZƏLXANIM گۆزه ل خانم

خانم زیبا و مهرو
GÖZƏLDƏRƏ گۆزه ل درّه

درّه زیبا و با صفا . درّه خوش منظره
GÖZƏLDƏNİZ گۆزه ل دَنیز

GÖZƏLSONA گۆزه ل سونا

قوی زیبا

GÖZƏL SOY گۆزه ل سوی

از نسل زیبا رویان

GÖZƏLQAR گۆزه ل قار

برف زیبا ، سپید و زیبا ، زیبای سپید چون
برف

GÖZƏLQAZ گۆزه ل قاز

غاز زیبا

GÖZƏLQAŞ گۆزه ل قاش

زیبا ابرو ، ابرو کشنگ

GÖZƏLQUŞ گۆزه ل قوش

پرنده زیبا ، مرغ زیبا

GÖZƏLQONÇA گۆزه ل قونچا

غنچه زیبا

GÖZƏLQIZIL گۆزه ل قیزیل

طلای زیبا ، زیبای گران قیمت و گران بها

GÖZƏLGECƏ گۆزه ل گنجه

شب زیبا و بیاد ماندنی ، شب خوش خاطره و
خاطره انگیز

GÖZƏLGÖZLÜ گۆزه ل گۆزلو

زیبا چشم ، دارای چشمانی زیبا و دلربا

..... گۆزه ل گؤیچک

عاشق زیبا ، مفتون زیبا

GÖZƏLSEVİŞ گۆزه ل سئویش

عشق زیبا

GÖZƏLSEVİK گۆزه ل سئویک

زیبای دوست داشتنی

GÖZƏLSEVİL گۆزه ل سئویل

زیبای لایق محبت

GÖZƏLSAÇ گۆزه ل ساچ

دارای گیسوانی زیبا و کشنگ

GÖZƏLSAÇAQ گۆزه ل ساچاق

افشان و سنبله زیبا

GÖZƏLSARI گۆزه ل ساری

دختر مو بور و گیسو طلایی زیبا ، زیبای مو
بور و گیسو طلا

GÖZƏLSƏHƏR گۆزه ل سحر

صبح زیبا ، پگاه زیبا

GÖZƏLSƏS گۆزه ل سس

خوش صدا ، دارای صدا و آوازی زیبا و
دلنشین

GÖZƏLSƏN گۆزه ل سن

زیبا و ماهرو هستی

GÖZƏLSU گۆزه ل سو

آب پاک ، صاف و زلال

لاله زیبا	GÖZƏLGÖYÇƏK
گۆزه ل مارال	زیبا و قشنگ
آهوی زیبا	GÖZƏLGƏLİN گۆزه ل گلین
گۆزه ل موتلو	عروس زیبا
زیبای خوشبخت و سعادت‌مند	GÖZƏLGÜL گۆزه ل گول
گۆزه ل میتا	گل زیبا
دختر زیبای قوم ترک نژاد «ماد» ، زیبای «ماد»	 گۆزه ل گولوش
گۆزه ل نار	GÖZƏLGÜLÜŞ گۆزه ل خنده رو ، لبخند زیبا
انار زیبا	 گۆزه ل گولوم
گۆزه ل یئریش	GÖZƏLGÜLÜM گل زیبای من
زیبا گام ، خوش خرام	 گۆزه ل گوموش
گۆزه ل یاز	GÖZƏLGÜMÜŞ گۆزه ل سپید، سپید و زیبا ، نقره زیبا ، زیبای گران قیمت و گرانبها
بهار زیبا	 گۆزه ل گون
گۆزه ل یاماج	GÖZƏLGÜN روز روشن و زیبا ، روز بیاد ماندنی و خوش خاطره
دامنه زیبای کوه	GÖZƏLGÜNƏŞ گۆزه ل گونش
گۆزه ل یورد	 آفتاب زیبا
سرزمین زیبا ، میهن زیبا	GÖZƏLLAÇIN گۆزه ل لاجین
گۆزه ل یوز	 شاهین زیبا
خوبرو	GÖZƏLLALƏ گۆزه ل لاله
گۆزه ل ییلدیز	
ستاره زیبا	
گۆزه لیم	
زیبای من	

GÖSTERGE گوستر گه

نمونه

GÖKANA گوک آنا

مادر آسمانی و مقدس، مادر آسمانها

GÖKAY گوک آی

ماه آبی و آسمانی، ماه آسمان

GÖKBİKE گوک بیکه

زن آسمانی، خانم پاک و مقدس و فرشته

گونه که از آسمانها نازل شده است (ترکمنی)

GÖKTUNA گوک تونا

رود «دن» آبی رنگ

GÖKÇAY گوک چای

چای سبز (ترکمنی)

GÖKDENİZ گوک دینیز

دریای آبی رنگ

GÖKGÜL گوک گول

گل آبی (ترکمنی)

GÖKYER گوک یئر

زمین و آسمان

GÖKBEN گوکبن

دارای خال آبی رنگ

GÖKTAN گوکتان

آسمان سپیده دمان

GÖZƏM گوزه م

جذاب، گیرا، آنکه به چشم زیبا آید، زمین

پر آب، چشمه

GÖZƏN گوزه ن

دارای جذابیت، دلربا، جذاب، دلکش،

چشمه

GÖZƏNAZ گوزه ناز

چشمه ناز

GÖZƏNÇ گوزه نچ

جذاب، گیرا، چشمگیر

GÖZƏ گوزه

سرچشمه آب رود و رودخانه، چشمه

GÖZÜTOK گوزوتوک

سیر چشم، بی طمع و بی آز

GÖZÜM گوزوم

چشم و دیده من

GÖZÜMANA گوزوم آنا

مادر نور چشمی، مادر عزیزتر از چشم و

دیده، مادریکه نور دیده من است.

GÖZÜMTAY گوزومتای

همچون چشم و دیده من

GÖZÜNAZ گوزوناز

دختری با چشمان ناز و قشنگ

چشم آبی و شنگول	GÖKTAY	گوکتای
گوکشین تان	GÖKŞİNTAN	مثل آسمان کبود، همچون آسمان لایتناهی
فجر و سپیده دم آبی رنگ ، آسمان سپیده دم	GÖKÇƏN	گوکچن
گوکشین کوش	GÖKŞİNKUŞ	زیبا ، چشم آبی
مرغ آبی رنگ ، مرغی به رنگ آبی آسمانی	GÖKÇƏ	گوکچه
گوکشینای	GÖKŞİNAY	چشم آبی
ماه آبی رنگ ، ماه آسمانی	GÖKÇEGÖL	گوکچه گؤل
گوکشینگول	GÖKŞİNGÜL	نام دریاچه ای در سرزمین آذربایجان شمالی
گل آبی رنگ ، گل آسمانی	GÖKÇE	گوکچه
گوکمن	GÖKMƏN	زیبا و دوست داشتنی و چشم آبی
زیبا ، چشم آبی و بلوند طلایی	GÖKÇÜLTAY	گوکچولتای
گوگ گؤز	GÖKGÖZ	همچون رنگ آسمان ، مانند آبی آسمانی
چشم آبی (ترکمنی)	GÖKÇİN	گوکچین
گوگرچین	GÖGƏRÇİN	خاکستری مایل به آبی ، آبی سیر و تند
کیوتر (ترکمنی)	GÖKSƏLGÜL	گوکسل گول
گوگه ردی	GÖGƏRDİ	گل آسمانی ، گل سماوی
سبز شد (ترکمنی)	GÖKSEL	گوکسل
گوئتای	GÖLETAY	آسمانی ، در ارتباط با آسمان
ماه برکه ، ماه تابیده بر تالاب و دریاچه	GÖKSU	گوکسو
گوئتکوش	GÖLETKUŞ	آب آبی رنگ ، آب آسمانی رنگ
مرغ برکه ، مرغ تالاب و دریاچه	GÖKSUN	گوکسون
گوئتگول	GÖLETGÜL	نام رودیست در سرزمین آناتولی که به رودخانه «سئیحان» می پیوندد
گل برکه ، گل روییده در تالاب	GÖKŞƏN	گوکشن

شاد دل
GÖNLÜGENİŞ گۆنلو گنیش
 دل فراخ
GÖNEN گۆنن
 شاد و خوشبخت باش
GÖNÜLAÇAN گۆنول آچان
 جان پرور ، دل شکفته
 گۆنول آلداتان
GÖNÜLALDATAN
 دلفریب
GÖNÜLALMIŞ گۆنول آلمیش
 دلدار
 گۆنول آولایان
GÖNÜLAVLAYAN
 دل شکار
 گۆنول اوکشایان
GÖNÜLOKŞAYAN
 دلنواز
GÖNÜLÇƏKƏN گۆنول چکن
 دل آویز ، دلکش
GÖNÜLKAPAN گۆنول کاپان
 دلبر ، دلربا و جان ربا
GÖNÜLKAN گۆنول کان
 روح (ترکی آناتولی)

GÖLEKTAY گۆلئک تای
 مثل تالاب و برکه ، همچون دریاچه کوچک
GÖLEKGÜL گۆلئک گول
 گل برکه ، گل روئیده در تالاب
GÖLEKAY گۆلئکای
 ماه برکه ، ماه تابیده بر تالاب و دریاچه
GÖLCÜLTAY گۆلجولتای
 همچون گیاهی که در سواحل دریاچه روید
GÖLGƏTAL گۆلگه تال
 سایه شاخه گل یا درخت
GÖLGETAY گۆلگه تای
 مثل سایه
GÖLGESAÇAN گۆلگه ساچان
 مُشعشع ، برآق (ترکی آناتولی)
GÖNLÜALAN گۆنلو آلان
 دل ستان
 گۆنلو پارلاتان
GÖNLÜPARLATAN
 دل افروز
 گۆنلو توتکون
GÖNLÜTUTKUN
 دلپسته
GÖNLÜŞƏN گۆنلوشن

از رده و جرگه اردکها و مرغابیها ، از جرگه
اردکهای سبز قفا

GÖVİNCƏK گۆوینجک

با میل ، میل دار ، با هوس (ترکمنی)

GÖYQURŞAK گۆی قورشاک

قوس و قزح ، رنگین کمان

GÖĞEM گۆیم

بذر سبز شده

GÖĞEN گۆین

آسمان ، سرسبزی ، آبی

GÖĞÜŞ گۆیوش

مو بور و چشم آبی

GALAKSİTAL گالاکسیتال

شاخه ای از کهکشان

GORDVIYƏ گوردویه

نام شیر زن قهرمان و شجاع ترک تبار از

خاندان اشکانی و خواهر «بهرام چوبینه».او

یک شیر زن قهرمان ، مدبر ، زیبا و بسیار

مُدرک ، با لیاقت و سوار کاری بسیار ماهر بود

.او در مبارزات و جنگهای برادرش بهرام

چوبینه همواره یار و همراز او بود.«گردویه»

را خسرو پرویز به همسری خود برگزید و از او

صاحب پسری شد بنام «جوانشیر» که بعدها

شاه شد.

گۆنول گۆتوره ن.....

GÖNÜLGÖTÜRƏN.....

دلبر

گۆنول وئرمیش.....

GÖNÜLVERMİŞ.....

دلباخته ، دل باز ، دل داده

GÖNÜLAY گۆنولای

همچو ماه زیبا و لبریز از عشق

GÖNÜLTAY گۆنولتای

همچون خواهش و خواسته دل

GÖNÜLDAŞ گۆنولداش

یکدل ، همدل

GÖNÜLDƏN گۆنولدن

آنچه از دل برآید ، از صمیم قلب

GÖNÜLƏYATAN گۆنوله یاتان

دلنشین

GÖVELTAY گۆوئلتای

همچون مرغابی و اردک سبز قفا

GEVREKTAL گئورکتال

شاخه تُرد ، شاد و مسرور

GEVREKTAY گئورکتای

همچون ترد و شکننده ، شاد و مسرور ،

خوشحال

GÖVELTAL گۆوه ل تال

GƏLİNGEYZ گلین غنیز

عروس (ترکمنی)

GƏLİNQAL گلین قال

همیشه چون عروس زیبا و بزرگ کرده بمانی

GƏLİN گلین

عروس

GƏLİNTAL گلینتال

از رده و جرگه عروسان

GƏLİNCİK گلینجیک

نوعی گیاه با گل‌های بزرگ سرخ رنگ

GƏNCƏBİKE گنجه بیکه

خانم جوان (ترکمنی)

GƏNCƏGÜL گنجه گول

گل جوان

GƏNÇTAL گنچتال

شاخه جوان

GƏNÇLİK گنچلیک

جوانی، ایام جوانی (ترکمنی)

GƏNÇNAZ گنچناز

ناز جوان و با طراوت

GƏVİNCƏNG گه وینجنگ

مایل، راغب (ترکمنی)

GƏVİNİM گه وینیم

GƏRƏK گره ک

لازم، نیاز (ترکمنی)

GƏZƏNAY گزه ن آی

ماه سیار، ماه در حال حرکت

GƏZİM گزیم

گردش، سیر و سیاحت (ترکمنی)

GƏLGƏL گل گل

گردنبند (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی منطقه «تر تر» در آذربایجان شمالی)

GƏLDİNAZ گلدی ناز

دختر ناز و قشنگ پا به عرصه وجود نهاد،

دختر ناز بدنیا آمد

GƏLŞİGA گلشیکا

بزرگ و زینت، آرایش (ترکمنی)

GƏLİNANA گلین آنا

عروس مادر، دختر عروسی که مادر خواهد

شد

GƏLİNAY گلین آی

ماه عروس، عروس زیبا چون ماه

GƏLİNBACI گلین باجی

عروس خواهر، عروس

GƏLİNXANIM گلین خانم

عروس خانم، خانم عروس

رود «ذُن» بسیار پر آب و سیل آسا	دل من ، قلب من (ترکمنی)
GÜRTUNCA گورتونجا	GƏYƏN گه یه ن (گَین)
رود «تونجا» ی پر آب و سیل آسا (رود	شب مهتابی و روشن
«تونجا» شاخه ای از رودخانه «متریچ»	GOÇGÜN گوچگون
جاری در سرزمین آناتولی می باشد)	اشتیاق (ترکمنی)
GÜRDAL گوردال	GÜRAY گور آی
شاخهٔ پر بار و قوی ، درختی که شاخه های	ماه پر نور و روشن ، ماهی که با نور فراوان
بسیار پر بار و تنومند داشته باشد	بدرخشد
GÜRDİLƏK گوردیلک	GÜRSAZAQ گور سازاق
دارای آرزوهای بسیار ، پر آرزو	نسیم تند و شدید
GÜRSEL گورسل	GÜRYALIZ گور یالیز
سیل پر آب و بسیار خروشان	بسیار درخشنده و براق
GÜRSAÇ گورساج	GORAC گوراج
گیسو پر پشت ، دارای گیسوانی بسیار انبوه و	چشم ، چشم (ترکمنی)
طویل	GORAÇIM گوراجیم
GÜRSAÇLI گورساجلی	چشم من ، دیدهٔ من (ترکمنی)
دارای گیسوانی پر پشت و طویل	GÜRİŞIQ گورایشیق
GÜRSAZ گورساز	دارای نور و روشنایی بسیار زیاد ، پر نور
بسیار سالم و سرحال ، تندرست و با نشاط	GÜRTAL گورتال
GÜRSANI گورسانی	شاخهٔ پر بار و پر میوه ، شاخهٔ انبوه و بسیار
اندیشه و فکر بسیار ، بسیار اندیش و بسیار	GÜRTAN گورتان
فکور	سپیده دم بسیار روشن ، روشنایی بیش از
GÜRSAYGIN گورسایگین	حد قبل از طلوع
بسیار معتبر و با حیثیت	GÜRTUNA گورتونا

رود «مئریچ» پر آب	GÜRSUTAY	گورسوتای
GÜRNAZ	گورناز	همچون آب سیل آسا ، همچون سیلاب
بسیار ناز ، بیش از حد ناز و قشنگ	GÜRSÜSLÜ	گورسوسلو
GORUŞ	گوروش	بسیار مزین ، بسیار زینت یافته و آرایش شده
دیدار (ترکمنی)	GÜRSİLİ	گورسیلی
GORUM	گوروم	بسیار پاک و پاکیزه
دیدار (ترکمنی)	GÜRŞƏN	گورشن
GÜRYANIŞ	گوریانیش	شادی و سرور بیش از حد
آتش تند و شدید ، آتش پر زبانه	GORĞAŞ	گورغاش
GÜZALMA	گوزالما	ابرو پر پشت (ترکمنی)
سیب پاییزی	GÜRQAR	گورقار
GÜZAY	گوزای	برف شدید
ماه پاییزی ، ماه و پاییز	GÜRKAR	گورکار
GOZA	گوزا	برف شدید
افسانه (ترکمنی)	GÜRKAYNAR	گورکاینار
GÜZDEK	گوزدک	چشمه پر آب
غلف پاییزی (از اصطلاحات و واژه های	GÜRGÖZƏ	گورگوزه
گوش محلی منطقه «شکی» در آذربایجان	GÜRGÜN	گورگون
شمالی)		آفتاب پر نور ، شدید المنور
GÜZDÜK	گوزدوک	GÜRLEKTAY
غلّه پاییزی (از اصطلاحات و واژه های گویش		گورلکتای
محلی مناطق «باسار کئچر» ، «چمبره ک		همچون آبشار کوچک
و «خانلار» در آذربایجان شمالی)	GÜRMERİÇ	گورمئریچ
GÜZGÜ	گوزگو	

نام طایفه ای بزرگ از ترکمنها بنام گوکلان
(ترکمنی)

GUKLƏNG گوکلنگ

نام طایفه ای از ترکمنها (ترکمنی)

GUGUKTAL گوگوکتال

شاخه ایکه مرغ فاخته یا کوکو بر روی آن
نشسته و یا لانه کرده باشد

GÜLARA گول آرا

گل تزیین کن

GÜLARQA گول آرقا

از نسل و تبار گلها (ترکمنی)

GÜLAĞAC گول آغاج

درخت گل ، ارغوان (ترکمنی)

GÜLAL گول آل

گل سرخ

GÜLAMAT گول آما

گل مناسب و برازنده (ترکمنی)

GÜLANLI گول آنلی

گل عاقل و فهمیده

GÜLANI گول آنی

گل خاطره برانگیز ، گل خاطره

GÜLAVİNC گول آوینج

گل دوست داشتنی

GÜLAVİNCA گول آوینجا

آیینه (مشابه نام شهری باستانی در سرزمین
پرو واقع در قاره آمریکای جنوبی بنام
«کوزکو» مؤلف)

GÜZGÜTAY گوزگوتای

صاف و براق همچون آیینه

GOZGI گوزگی

آیینه ، مردمک چشم (ترکمنی)

GÜZLÜK گوزلوک

پاییزی

GÜZƏLYÜZ گوزه ل یوز

ماه چهره ، مهر

GÜZELİM گوزه لیم

زیبای من ، مهری من

GÜZƏ گوزه

منشأ و سرچشمه آب جاری ، منشأ چشمه

GÜZÜNTAL گوزونتال

شاخه پاییزی ، شاخه فصل پاییز

GÜZÜNTAY گوزونتای

همچون فصل پاییز

GOKÜZÜM گوک اوزوم

کشمش سبزه (ترکمنی)

GOKLEK گوکلنگ

چمنزار ، سبزه زار (ترکمنی)

GOKLƏNG گوکلنگ

GÜLƏSƏN گول آسن

گل سالم و شاداب ، همچو گل تر و تازه و شاداب

GÜLESEN گول ائسنن

گل سالم و شاداب (ترکمنی)

GÜLƏSİN گول آسین

در سعادت و نیکبختی باشی

GÜLƏKƏL گول اکل

گل آورده ، گلده ، گل بیار (ترکمنی)

GÜLOPAL گول اوپال

گل عقیق ، گل قیمتی و گرانبها چون عقیق

GÜLÜT گول اوت

گل بچین ، گلچین (ترکمنی)

GÜLOTRƏN گول اوتره ن

گلپوش ، کسیکه لباس و پوششی از گل به تن داشته باشد (ترکی باستان : یغما)

GÜLOTLUK گول اوتلوک

گل چمنزار و علفزار

GÜLURGAN گول اورگان

کمندى از گل ، کمند ساخته شده از گل

GÜLURUK گول اوروک

از نسل گلها ، از قبیله و خانواده منسوب به گلها

گل دوست داشتنی

GÜLAYTAY گول آی تای

مثل گل ماه

GÜLAYIM گول آیم

ماه گل من ، گل ماه من ، زیبا و مهروی گل مانند من

GÜLÖTÜŞ گول اوتوش

زیبا گل چهچه زن و آوازه خوان

GÜLESTƏ گول ائسته

گل بخواه ، خواهان و در طلب گل باش (ترکمنی)

GÜLESLƏ گول ائسله

گل بخواه ، طالب و شیفته گل

GÜLÖLKƏ گول اولکه

گل زیبای وطن ، گل سرزمین

GÜLÖNDİ گول اوندی

گل رویده شد ، گل زاده شد

GÜLÖVSƏR گول اووسر

گل افشان کننده

GÜLƏRGİN گول آرگین

گل تمام شکفته ، گلی که کامل شکفته شده

GÜLƏRƏN گول آره ن

گل شکفته شده

بچهٔ زیبا چون گل ، بچهٔ گل مانند (ترکمنی)

GÜLBOY **گول بوی**

دختری که قد و قامت گل وار و قشنگ داشته باشد

GÜLBOYLU **گول بویلو**

دختر گل قامت ، دختری که قد و قامتی گل وار و قشنگی داشته باشد

GÜLBOYUNÇA **گول بویونچا**

سرتا پا گل (ترکمنی)

GÜLBİÇİM **گول بیچیم**

به شکل گل ، گل مانند ، در قد و قوارهٔ گل

GÜLBİKE **گول بیکه**

همچو گل زیبا و بکر

GÜLPEÇE **گول پنچه**

گل زیبا ی با آبرو و محبّه

GÜLPARA **گول پارا**

پاره گل، پاره ای از گل (ترکمنی)

GÜLPARÇASI **گول پارچاسی**

پارهٔ گل ، گلپاره

GÜLPAYLA **گول پایلا**

گل بخش کن ، با گل پذیرائی کن (ترکمنی)

GÜLPƏNƏG **گول په نه گ**

گل نوروزی (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی منطقهٔ «دربند» آذربایجان شمالی)

GÜLULDUZ **گول اولدوز**

ستارهٔ گل

GÜLÜLGÜN **گول اولگون**

گل آبی رنگ ، گلی به رنگ دریا

GÜLUMU **گول اومو**

گل امید و آرزو

GÜLONAT **گول اونات**

گل راستی و درستی ، زیبا گل راستگو و درستکار

GÜLOVA **گول اووا**

گل دشت و جلگه

GÜLİÇ **گول ایچ**

دارای باطنی پاک و تمیز چون گل (ترکمنی)

GÜLİSTƏK **گول ایستک**

آرزوی زیبا ، در آرزوی گل

GÜLİYİSİ **گول اییی سی**

بوی گل ، گلبوی

GÜLBADAM **گول بادام**

گل و شکوفهٔ بادام

GÜLBAQAR **گول باقار**

نگهدارنده و پرورش دهندهٔ گل

GÜLBALA **گول بالا**

دختر بچهٔ گل مانند ، دختر بچه گلم

GÜLBEBEK **گول بیک**

GÜLCƏRƏN گول جَرَه ن

آهوی زیبا چون گل (ترکمنی)

GÜLÇAĞLAR گول چاغلار

گل آبشار

GÜLCƏMƏN گول چمن

گل سبزه زار

GÜLÇÜÇÜK گول چوچوک

شکوفه و غنچه گل ، جوانه گل

GÜLÇUHA گول چوحا

گل پامچال

GÜLÇULPAN گول چولپان

گل «نوس»، گل زهره

GÜLÇİĞDEM گول چیده م

گل حسرت

GÜLHARMAN گول حارمان

خرمنی از گل و شکوفه ، گل خرمن

GÜLXATUN گول خاتون

خاتون گل مانند ، خانم زیبا و گلرخ همچنین

نام آبادیست در حومه شهر مشهد مقدس

GÜLXAL گول خال

گل خالدار ، خالی از گل بر رخ دارد

(ترکمنی)

GÜLDÖŞƏ گول دؤشه

GÜLTAPMA گول تاپما

الهه گل و زیبایی

GÜLTAL گول تال

شاخه گل

GÜLTAN گول تان

گل صبحگاهان ، گل سپیده دمان

GÜLTOPLAYAN گول توپلایان

گلچین

GÜLTUTAM گول توتام

دسته گل

GÜLTUTKUN گول توتکون

زیبا گل شیفته و عاشق

GÜLTUTU گول توتو

گل و طوطی ، طوطی نشسته بر شاخه گل

GÜLTORAN گول توران

گل سپیده دمان و به هنگام سرخی غروب

GÜLTURUNÇ گول تورونچ

گل نارنج

GÜLTON گول تون

گلپوش ، دختری که لباسی از گل بر تن

داشته باشد

GÜLTUVAK گول توواک

گل با حیا و با آبرو (ترکمنی)

گل فرش کن ، فرشی از گل ، گل آذین کن (ترکمنی)	گل حیات و زندگی
GÜLDELE گول دئله	GÜLDİKEN گول دیکن
گل بخواه ، در آرزوی وصال گل باش (ترکمنی)	گلکار
GÜLDEMET گول دئمئت	GÜLDİLƏK گول دیلک
دسته گل	آرزویی زیبا همچو گل ، آرزوی خوب و خوش
GÜLDÖNCƏK گول دؤنجه ک	GÜLZOLA گول زولا
همچو گل ، شبیه گل (ترکمنی)	گل رودخانه «زولا» ی سلماس از رودهای معروف آذربایجان
GÜLDÖNDİ گول دؤندی	GÜLSEVGİ گول سؤگی
تبدیل به گل شد (ترکمنی)	عشق پاک و بی ریا ، عشقی زیبا به زیبایی
GÜLDEYİŞ گول دئییش	گل
گل بیان ، گل گفتار ، زیبا سخن ، زیبا کلام	GÜLSEVƏN گول سئوه ن
GÜLDƏRƏ گول دره	گلدوست ، دوستدار گل
دره با صفا و زیبایی پر از گل	GÜLSEVİŞ گول سئویش
GÜLDURUŞ گول دوروش	عشق و محبت گل
تجلی زیبایی و جلوه ماه ، ماه جلوه	GÜLSEVİL گول سئویل
GÜLDOĞA گول دوغا	گل لایق محبت و دوست داشتن
گل طبیعت	GÜLSEVİNC گول سئوینج
GÜLDUYAL گول دویال	گل شاد و مسرور ، گل شادی
گل با احساس	GÜLSEYHAN گول سئیهان
GÜLDUYUŞ گول دویوش	گل رودخانه «سیهان» جاری در جنوب سرزمین آناتولی
احساس گل ، گل احساس ، زیبا احساس	GÜLSAP گول ساپ
GÜLDİRİM گول دیریم	دسته گل (ترکمنی)

GÜLSUSAN گول سوسان

ساکت و خموش زیبا چون گل

GÜLSÜSLÜ گول سوسلو

با گل تزیین گشته ، مزین شده به گل ، به

گل آرایش یافته ، آراسته به گل

GÜLSÜMBÜL گول سومبول

گل و سنبل

GÜLSİLİ گول سیلی

زیبا گل پاک و پاکیزه ، گل عقیق و پاکدامن

GÜLSİMGE گول سیمگه

سمبل گل و زیبایی

GÜLŞİRİN گول شیرین

گل شیرین و دوست داشتنی (ترکمنی)

GÜLĞAL گول غال

گل بمان، همچنان مثل گل بمانی (ترکمنی)

GÜLQAR گول قار

گل و برف ، گل برفی

GÜLQAL گول قال

گل بمان ، همیشه چون گل زیبا و پاکیزه

باش

GÜLQIR گول قیر

دشت گل ، دشت پوشیده از گل و شکوفه

GÜLKEYİK گول کنیک

GÜLSAPIK گول ساییک

گل مجذوب و شیفته ، مجذوب و شیفته گل

GÜLSATUŞI گول ساتوشی

گلفروش (قزاقی)

GÜLSAÇAK گول ساچاک

گل گیسو افشان

GÜLSAÇYAN گول ساچیان

گل پراکن ، گل پراکننده (ترکمنی)

GÜLSARQIN گول سارقین

جذاب و و دلربای زیبا چون گل

GÜLSARKAN گول سارکان

گل عشقه ، گل گیاهی بنام عشقه که به

درخت پیچید

GÜLSARMA گول سارما

گل پیچک

GÜLSAZAQ گول سازاق

نسیم گل - گل نسیم

GÜLSALIN گول سالین

هر زمان خندان و متبسم سیر و گردش کن

GÜLSƏRƏ گول سَرَه

گل پهن کند ، گل چیند (ترکمنی)

GÜLSƏMƏN گول سَمَن

گل سبزه و چمن

چشمه گل	آهوی زیبا چون گل
GÜLGÖNÜL گول گؤنول	GÜLKAR گول کار
مبارک خاطر ، دارای روح و میل باطنی پاک	گل و برف ، گل برفی
و زیبا چون گل	GÜLKALAK گول کالاک
GÜLGƏVRƏ گول گوره	تاج عروس ساخته شده از گل
گل اندام (ترکمنی)	GÜLKƏKİL گول ککیل
GÜLGÜL گول گول	گل کاکل ، کاکلی از گل به سر
گلداز	GÜLKOKAN گول کوکان
GÜLGÜLEÇ گول گولچ	گلبوی ، بوی و رایحه گل
گل متبسم ، گل خنده رو	GÜLKOKUSU گول کوکوسو
GÜLGÜLÜŞ گول گولوش	بوی گل ، رایحه گل
لبخند و تبسم گل ، خنده و شادی گل	GÜLKIYAK گول کیاک
GÜLGÜLİ گول گولی	گل بسیار زیبا و فوق العاده برتر ، گل شیک
رنگ سرخ متمایل به زرد (ترکمنی)	پوش و آراسته
GÜLGÜN گول گون	GÜLKİRAZ گول کیراز
گل و آفتاب	گل گیلان
GÜLGÜVRƏ گول گووره	GÜLGÖRK گول گورک
گل اندام (ترکمنی)	به زیبایی گل
GÜLMEŞƏ گول مشه	GÜLGÖRÜ گول گورو
گل بیشه ، گل جنگل ، همچنین نام	گل نگاه ، زیبا نگاه
آبادیست در حومه خلخال	GÜLGÖZDƏ گول گؤزده
GÜLMENGLİ گول منگلی	گل محبوب و دوست داشتنی ، گل برتر و
گل خالدار (ترکمنی)	سرآمد
GÜLMANNA گول ماننا	GÜLGÖZƏ گول گؤزه

الهُة مقدس «ماه» در بین ترکان سومری به

شمار میرفت

GÜLNUR..... **گول نور**

گل متور و روشن

GÜLVERƏN..... **گول وئره ن**

گلداز ، گیاه گلداز

GÜLYAPRAĞ..... **گول یاپراغ**

گلبرگ ، برگ گل

GÜLYARUK..... **گول یاروک**

گل روشن و نورانی

GÜLYAZI..... **گول یازی**

گل صحرا ، گل بیابانی (ترکی باستان گوئی

تورک)

GÜLYAĞIŞ..... **گول یاغیش**

گل باران

GÜLYALIZ..... **گول یالیز**

گل درخشنده و براق

GÜLYALIN..... **گول یالین**

گل تازه و بزرگ نخورده

GÜLYAY..... **گول یای**

گل افشان ، گل تابستان

GÜLYUTAN..... **گول یوتان**

گل جذاب و جاذب

گل ترکان ماننا (آذربایجان)

GÜLMAVIŞ..... **گول ماویش**

گل چشم آبی

GÜLMAYSA..... **گول مایسا**

گل مزرعه جو ، گلی که در مزرعه جو پرورید

GÜLMƏNGİZ..... **گول مَنگیز**

گل چهره ، گلرخ (ترکمنی)

GÜLMÜĞAN..... **گول موغان**

گل دشت مغان ، گل مغ ها (مغ یعنی کاهن

و روحانی ترکان در دوره حکومت مادها و

مانناهای ترک تبار) همچنین نام آبادیست

در حومه شهر اردبیل از بلاد آذربایجان

GÜLMİTA..... **گول میتا**

گل زیبای ترکان «ماد»

GÜLNAR..... **گول نار**

گل انار

GÜLNARDİN..... **گول ناردین**

گل رود «ناردین» جاری در منطقه ترکمن

صحرا که یکی از شاخه های رود گرگان به

شمار میرود (ترکمنی)

GÜLNAZ..... **گول ناز**

گل ناز و قشنگ

GÜLNANA..... **گول نانا**

«نانا» ی زیبا چون گل . «نانا» رب النوع و

GÜLEŞİK گولئشیک

گلپوش ، دارای پوششی از گل ، پوشیده شده
از گل ، گل پوشیده

GÜLBARINC گولبارینج

گل شبدر کوهی

GÜLBAL گولبال

گل عسل ، گلی که از شهد آن عسل تهیه
شود

GÜLBAYGİN گولبايگین

گل زیبای عاشق

GÜLBAYLAN گولبايلان

گل زیبای ملوس ، پر ناز و طناز

GÜLBAYIN گولبايین

دختر گل و زیبای جوان و نازنین

GÜLBƏN گولبئن

گل من ، دارای خالی از گل بر صورت

GÜLBORAN گولبوران

گل هوای بورانی ، گلی که در موسم برف و
بوران شکفته شود

GÜLBURCU گولبورجو

رایحه و بوی خوش گل ، عطر گل

GÜLBURÇAL گولبورچال

گل لاله صحرایی

GÜLBURLA گولبورلا

GÜLYURT گول یورت

سرزمین گل و شکوفه ، گلستان ، گل زیبای
میهن

GÜLYÜZ گول یوز

گلرخ ، زیبا و ظریف

GÜLYONCA گول یونجا

گل یونجه و شبدر

GÜLYİĞİN گول ییغین

توده گل

GÜLEPDURAN گولئپ دوران

بشاش (ترکمنی)

GÜLEÇANA گولئچ آنا

مادر خنده رو و خندان ، مادر متبسم

GÜLEÇAY گولئچای

ماه خندان و خنده رو ، ماه متبسم

GÜLEÇTAN گولئچتان

فجر و پگاه متبسم ، سپیده دم خندان و
متبسم

GÜLEÇTAY گولئچتای

همچون دختر متبسم و خندان

GÜLEÇKUŞ گولئچکوش

مرغ خندان ، پرنده متبسم و خنده رو

GÜLEÇGÜL گولئچگول

گل متبسم ، گل خنده رو

GOLÇƏ گولچه	گل بلند قامت
..... تالاب ، مرداب (ترکمنی)	
GÜLCÜ گولچو	گولبوکنت
..... گلدار ، گلدوست ، پرورش دهنده گل ،	دسته گل
همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان	
..... نائین	
GÜLXAÇIN گولخاچین	گولتاپیش
گل رودخانه «خاچین» جاری در سرزمین	زیبا گل الهه
آذربایجان شمالی که سرانجام به رود ارس	
می پیوندد.	
GÜLDER گولدئر	گولتاتلی
..... گل ها (قزاقی)	زیبا گل ملیح و با مزه
GÜLDAL گولدال	گولتال
..... همچو شاخه گل زیبا ، شاخه گل	شاخه گل
GÜLDALI گولدالی	گولتان
..... شاخه گل	گل زیبا ی سپیده دمان ، گل صبحگاهی
GÜLDƏNARI گولدن آری	گولتای
..... از گل پاکتر	همچون گل ، مثل گل
GÜLDƏRMİŞ گولده رمیش	گولجه
..... گلچین ، دختری که گل چیده و گل دسته	همچو گل زیبا ، مثل گل ، شبیه گل
..... کرده	
GÜLDURA گولدورا	گولجوکتای
..... گل قلّه کوه ، گلی که در قلّه کوه روییده	همچون گل کوچک
..... باشد	
	گولچ
	همیشه خندان ، خنده بر لب ، گشاده رو
	گولچاکین
	گل شراره ، گل اخگر ، شراره گل
	گولچای
	گل جای

ساقه گل (ترکمنی)

GÜLSƏRTAY گولسرتای

همچون دختر گل افشان

GÜLSƏL گولسل

همچو گل ، در ارتباط با گل ، گلی

GÜLSU گولسو

همچو گل و آب پاک و پاکیزه ، آب و گل

GÜLSUTAY گولسوتای

همچون گلاب و عصاره گل محمدی

GÜLSÜMTAY گولسومتای

همچون متبسم و گشاده رو

GÜLSÜN گولسون

در طول حیات خود دائما " شاد و خوشبخت
باشد

GÜLSUNA گولسونا

قوی زیبا همچو گل ، همچو قو و گل زیبا ،
شاد و خندان باش قوی زیبا

GÜLSUNAR گولسونار

اهدا کننده گل ، گل تقدیم می کند

GÜLSUNAM گولسونام

شاد و خندان باش قوی زیبای من

GÜLSUNAN گولسونان

اهدا کننده گل ، تقدیم کننده گل

GÜLŞAT گولشات

GÜLƏRDODAQ گولردوداق

خندان لب ، لب خندان

GÜLERDUDAK گولردوداک

خندان لب ، لب خندان (ترکی آناتولی)

GÜLƏRQAL گولرقال

همچنان شاد و خندان بمانی

GÜLƏRGÜN گولرگون

آفتاب خندان و متبسم

GÜLƏR گولر

خندان ، متبسم

GÜLƏRTAN گولرتان

خندان صبحگاهان ، خنده به وقت فجر
آفتاب

GÜLSEL گولسل

سیلی از گل

GÜLSEVİ گولسوی

گل عشق و محبت

GÜLSEVİK گولسویک

گل محبوب و دوست داشتنی

GÜLSAÇ گولساج

گل گیسو ، دارای گیسوانی زیبا چون گل

GÜLSAZ گولساز

گل سالم ، شاداب و تر و تازه

GÜLSAL گولسال

GÜLLƏR گوللر

گلها ، گل می شکفت ، غنچه شکوفا میشود
(ترکمنی)

GÜLLƏDİ گولله دی

گل کرد ، به گل نشست ، گل انداخت
(ترکمنی)

GÜLLÜTAY گوللوتای

همچون دختر گلی و گلدار

GÜLLÜKAY گوللوک آی

ماه گلستان ، زیبای گلزار

GÜLLÜKTAY گوللوکتای

همچون باغچه گل ، همچون گلستان و گلزار
، مثل گلشن

GÜLLÜNAZ گوللوناز

دختر ناز گلدار ، دختر ناز گلی

GÜLLİ گوللی

گلدار ، گلی

GÜLMƏRA گولمرا

مرتع گل ، گل مرتع و علفزار

GÜLMAVİ گولماوی

گل آبی رنگ

GÜLMƏN گولمن

خنده رو ، خندان ، متبسم

گل شاد ، گل شادی و سرور (ترکمنی)

GÜLŞƏN گولشن

گل شادی و سرور

GÜLŞE گولشه

خنده ، شادی و سرور (ترکی سومری)

GÜLƏK گولک

گل بکار ، گل کار (ترکمنی)

GÜLKI گولکی

صدای شادی آور خنده (ترکمنی)

GÜLGƏN گولگن

خندان ، متبسم

GÜLGÜANA گولگو آنا

مادر خندان ، لبخند مادر

GÜLGÜAY گولگو آی

لبخند ماه ، ماه خندان و شاد

GÜLGÜNAZ گولگو ناز

خنده و لبخند ناز و ملیح

GÜLGÜTAY گولگوتای

همچون خنده و لبخند

GÜLGÜL گولگول

گل گل

GÜLGÜNTAY گولگونتای

همچون گل آفتاب

GÜLÜZAY گولوز آی

ماه گلرخ

GÜLÜZKUŞ گولوز کوش

پرندۀ گلرخ

GÜLÜZ گولوز

گلرخ ، گلچهر ، گلرو

GÜLÜZANA گولوز آنا

مادر گلرخ

GÜLÜSOR گولوسور

نام نوعی گندم (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «شاهبوز» نخجوان در

آذربایجان شمالی)

GÜLÜŞAY گولوش آی

ماه لبخند و تبسم، ماه و زیبای خنده و

شادی

GÜLÜŞGÜL گولوش گول

گل لبخند و تبسم ، گل خنده و شادی

GÜLÜŞ گولوش

خنده

GÜLÜŞTAY گولوشتای

مثل خنده و لبخند

GÜLÜŞÜGÜL گولوشو گول

گل لبخند ، گل تبسم ، کسیکه خنده و

تبسمش به زیبایی یک گل باشد

GÜLƏNAY گولن آی

ماه شاد و خندان

GÜLƏNQUŞ گولن قوش

پرندۀ شاد و خندان

GÜLƏN گولن

خندان

GÜLƏBATIN گوله باتین

تر و تمیز ، پاکیزه ، نخ زری (از اصطلاحات و

واژه های گویش محلی منطقه «باکو» در

آذربایجان شمالی)

GÜLƏBƏNZƏR گوله بنزه ر

شبیه گل ، گل مانند ، همچو گل

GÜLƏTAPAN گوله تاپان

گل پرست

GÜLƏTAY گوله تای

برابر با گل

GÜLƏH گوله

یونجه ای که برای بار دوم یا سوم درو شده

باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی منطقه «جلفا» ی آذربایجان شمالی)

GÜLÜPDURAN گولوپ دوران

خندان (ترکمنی)

GÜLÜZANA گولوز آنا

مادر گلرخ

ای رنگ	GÜLÜL.....	گولول
ساعده سیمین ، سیمین ساعد ، سیمین بازو	GÜMÜŞQOL.....	گوموش قول
گل نقره ای ، گل سپید و نقره ای رنگ ، سیمین گل	GÜMÜŞGÜL.....	گوموش گول
گل نقره ای ، گل سپید و نقره ای رنگ ، سیمین گل	GÜMÜŞTAY.....	گوموش تای
مثل سیم و نقره	GÜNARI.....	گون آری
آفتاب پاک و پاکیزه	GÜNAYDIN.....	گون آیدین
آفتاب روشن ، روز روشن ، روز خوب و خوش	GÜNİZ.....	گون ایز
رد و اثر خورشید ، آفتاب نشان	GÜNIŞIĞI.....	گون ایشیغی
نور آفتاب ، روشنی آفتاب	GÜNIŞIQ.....	گون ایشیق
نور و روشنایی آفتاب	GÜNIŞIK.....	گون ایشیک
نور و روشنی خورشید	GÜNBATANDA.....	گون باناندا
کسی که به هنگام غروب آفتاب بدنیا آمده باشد (ترکمنی)		
گل و شکوفه من ، محبوب من	GÜMEÇTAY.....	گومچتای
مثل کندوی عسل	GÜMÜŞANA.....	گوموش آنا
مادر سپید روی به سپیدی نقره ، مادر سیمین تن	GÜMÜŞAY.....	گوموش آی
ماه سپید ، ماه نقره ای ، ماه سیمین	GÜMÜŞTƏN.....	گوموش تن
سیمین		
گوموش جئیران	GÜMÜŞCEYRAN.....	
آهوی سپید و نقره ای	GÜMÜŞQAR.....	گوموش قار
برف سپید ، برف سیمین ، برف سپید نقره		

کند	GÜNDƏNİZ.....	گون دنیز
گون نور.....	GÜNNUR.....	آفتاب و دریا ، آفتاب دریا
نور و روشنی خورشید	GÜNDOĞDU.....	گون دوغدو
گون یاشاندا.....	GÜNYAŞANDA.....	گل آفتابگردان ، هورزاده
کسی که به هنگام غروب آفتاب بدنیا آمده	GÜNDOĞMAQA.....	گون دوغماقا
باشد (ترکمنی)	GÜNDİRLİK.....	پگاه ، صبح زود (ترکمنی)
گون یوز.....	GÜNYÜZ.....	گون دیر لیک
دارای رخ و صورتی زیبا چون آفتاب	GÜNDİRLİK.....	حیات و زندگی ، گذران زندگی (از
گون یوزلی.....	GÜNYÜZLİ.....	اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
آفتاب رو ، زیبا (ترکمنی)	GÜNSÜR.....	مختلف آذربایجان)
گونئل.....	GÜNEL.....	گون سور
خورشید و آفتاب ایل و سرزمین	GÜNSÜR.....	در آسایش و خوشبختی زی ، شاهد روزهای
گونآی.....	GÜNAY.....	خوب و خوش در زندگی و حیات خویش
ماه و خورشید	GÜNKUT.....	باشی
گونال.....	GÜNAL.....	گون کوت
آفتاب سرخ	GÜNKUT.....	روز مبارک و خجسته ، مبارک و میمون روز
گونباتار.....	GUNBATAR.....	گون کوتلو
مغرب ، غرب . غروب خورشید (ترکمنی)	GÜNKUTLU.....	کسیکه هر روزش مبارک و خجسته باشد
گونبالتای.....	GÜNBALTAY.....	گون گور
همچون شیرۀ انگوری که در برابر تابش	GÜNGÖR.....	در خوشبختی و سعادت زندگی کن
آفتاب به غلظت عسل درآید	GÜNGÖRMÜŞ.....	گون گورموش
گونتال.....	GÜNTAL.....	خوش روزگار ، خوشبخت ، روزگار دیده
از شاخۀ آفتابرویان ، شاخه نور خورشید ،	GÜNGÖRƏN.....	گون گورۀ ن
شعاع نور خورشید		کسی که در خوشبختی و سعادت زندگی می

ماهی که صبحگاهان به هنگام سپیده دمان
بر آسمان در آید

GÜNSELİ گونسللی

سیل آفتاب (حاکمی از روشنایی بسیار شدید)

GÜNSAÇTAY گونساچتای

همچون پرتو آفتاب

GÜNSƏL گونسəl

آفتابی ، در رابطه با آفتاب

GÜNSEL گونسəl

سیل آفتاب ، سیلی از نور و روشنایی

GÜNSU گونسو

آب و آفتاب ، آفتاب تابیده بر آب

GÜNƏŞTAY گونش تای

همچون خورشید

GÜNEŞHAN گونش حان

در آفیون ترکیه دختر بزرگ «کوچک محمد

چلبی» که بعد از دئستینا (دختر محمد

چلبی) بر مسند شیخیه مولویه تکیه می زند

GÜNƏŞYURDU گونش یوردو

سرزمین آفتاب

GÜNƏŞYÜZLÜ گونش یوزلو

آفتاب روی

GÜNƏŞLİ گونشلی

آفتابگیر

GÜNCƏ گونجه

در حد و اندازه آفتاب ، به مانند آفتاب

GÜNDAŞ گونداش

همزاد یک روز ، هر یک از دو نوزادی که در

یک روز بدنیا آمده اند

GÜNDƏNARI گوندن آری

از آفتاب پاکیزه تر

GÜNDƏNİŞIQ گوندن ایشیق

روشنتر و نورانی تر از آفتاب

GÜNDƏŞ گونده ش

با هم در یک روز متولد شده ، متولدین یک

روز

GÜNDƏQUŞ گونده قوش

باد و نسیمی که از طرف شرق شروع به

وزیدن کند (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «باکو» در آذربایجان)

GÜNDƏN گونده ن

همچو آفتاب زیبا ، از آفتاب خلق شده

GÜNDÜZTAY گوندوزتای

همچون روز روشن

GÜNƏR گونر

فجر ، سپیده دم ، موقع برآمدن خورشید در

صبحگاهان

GÜNƏRAY گونر آری

گل قرمز مایل به بنفش	گوئنش.....GÜNŞEN
گووئن آیان.....GUVENALYAN	روز خوب و خوش ، روز شادی آفرین و شادی بخش
دلپسند (ترکمنی)	گونکوت.....GÜNKUT
گووه م.....GÜVƏM	روز خجسته و مبارک
علف سبز ، چمن و سبزی ، نوعی زرد آلو	گونه باقار.....GÜNƏBAQAR
گووه ن آی.....GÜVƏNAY	گل آفتابگردان (ترکمنی)
قابل اطمینان ، امین و زیبا چون ماه	گونه باکان.....GÜNƏBAKAN
گووه ن تال.....GÜVƏNTAL	گل آفتابگردان
شاخهٔ اعتماد و اطمینان ، از ردهٔ دختران	گونه بنزه ر.....GÜNƏBƏNZƏR
مورد اعتماد و مطمئن	شبه آفتاب ، مثل آفتاب
گوین آچیان.....GƏVİNAÇYAN	گونه تایی.....GÜNƏTAY
روح پرور (ترکمنی)	برابر با آفتاب ، همچون خورشید
گویوم.....GÜYÜM	گونه چ.....GÜNƏÇ
ظرف و پارچ آب مسین	آفتابگیر
گیز آنا.....GİZANA	گونیللی.....GÜNYELİ
مادر اسرار آمیز ، راز مادر	بادی که از سمت شرق وزیدن آغاز کند
گیز کوش.....GİZKUŞ	گووئز آی.....GÜVEZAY
پرندهٔ اسرار آمیز	ماه قرمز مایل به بنفش
گیز گول.....GİZGÜL	گووئز تان.....GÜVEZTAN
گل اسرار آمیز ، راز گل	سپیده دم قرمز مایل به بنفش
گیز یز.....GİZİZ	گووئز کوش.....GÜVEZKÜŞ
زد و نشان اسرار آمیز	پرندهٔ قرمز مایل به بنفش
گیز نمتای.....GİZEMTAY	گووئز گول.....GÜVEZGÜL
مثل یک راز و سر نهان	

GİZAY گیزای

ماه پنهان ، ماه پنهان شده در پشت ابر

GİZTAL گیزتال

جزو اسرار و رازها

GİZTAN گیزتان

سپیده دم اسرار آمیز ، پگاه اسرار آمیز

GİZTAY گیزتای

مثل راز و ستر نهان

GİZDƏNC گیزده نج

شی قیمتی چون طلا که آنرا در جایی پنهان

و مخفی نمایند

GİVİŞ گیویش

زالزالک ، یئمیشان (از اصطلاحات و واژه

های گویش محلی منطقه «شاهبوز» نخجوان

در آذربایجان شمالی)

LABEZ لَابِز

آهنگ دلنواز (ترکمنی)

LAZATAY لازاتای

همچون ظرف چوبی کنده شده عسل

LALƏXAN لاله خان

سر آمد گل‌های لاله (ترکمنی)

LALƏQAL لاله قال

همچون لاله سرخ و زیبا بمانی

LALƏGÖZƏL لاله گۆزه ل

گل لاله زیبا

LALEGÜL لاله گول

گل لاله

LAVER لاوئر

صدای زبانه کشیدن آتش (ترکمنی)

LAVIR لاویر

نوعی درخت همیشه سبز با برگ‌های بودار

(ترکمنی)

LAYEQ لایق

مناسب ، برازنده ، شایسته (ترکمنی)

LƏLƏKTAY له لکتای

همچون پر ، مثل شاه پر پرندگان

LƏYMN له ی مون

لیمو (ترکمنی)

LUMU لومو

L

ل

LEÇƏN لئچن

روسی کوچک زنانه را در منطقه «گۆی چای» آذربایجان شمالی چنین نامند.

LEJAN لئژان

بسیار ، فراوانی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «جبرائیل ، چمبره ک ، گنده به ی ، قافان ، توووز و زاگاتالا در آذربایجان شمالی)

LEYLAŞ لئیلاش

ماهر، چیره دست ، مجرب (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق مختلف آذربایجان ایران و همچنین منطقه «ایراوان» یا «یئرئوان» از شهرهای مهم و تاریخی سرزمین آذربایجان که فعلاً مرکز ارمنستان است)

LEYLAKTAY لئیلاکتای

همچون درختچه یاس بنفش ، مثل یاسمن

لیمو (ترکمنی)

LİLPARTAY **لیلپارتای**

همچون لیلپار (لیلپار گیاهی است برگدار که در خاکهای مرطوبی و آبدار روییده میشود).

LİLİPAR **لیلپار**

گل نیلوفر را در منطقه «آغبابا» چنین گویند.

LİMUN **لیمون**

لیمو (ترکمنی)

MERAGİBİ مئراگيبي

همچون مرتع و علفزار

MERALTAL مئرال تال

از رده و جرگه گوزنهاي ماده

MERALGİBİ مئرال گيبي

همچون گوزن و آهو

MERALTAY مئرال تاي

همچون گوزن ماده

MERSİNTAY مئرسينتاي

همچون درخت سبز

MÖRENTAY مؤره ن تاي

جاري و روان همچون رودخانه

MERVERTGÜL مئروئرت گول

گل مرواريد (قزاقی)

MENGGÜL مئنگ گول

هزار گل (ترکمني)

MENGLİBİBİ مئنگلي بي بي

خانم محترمه خالدار (ترکمني)

MENGLİBİKE مئنگلي بيكه

زن محترمه خالدار (ترکمني)

..... مئنگلي دورسون

MENGLİDURSUN

همچنان زيبا و خالدار بماند (ترکمني)

..... مئنگلي گوزه ل

M

م

MEDÜZTAY مئدوز تاي

همچون ستاره دريايي

MEDİTAL مئديتال

دختری از شاخه ترکان «ماد» يا «ماتا»

MERAAY مئرا آي

ماه علفزار و مرتع

MERATAY مئرا تاي

مثل علفزار و مرتع

MERASEL مئراسئل

سيل علفزار و مرتع

MERAKTAY مئراكتاي

همچون ميل ، خواهش ، خواسته ، علاقه ،

ذوق و هوس

MERAKUŞ مئراكوش

مرغ مرتع و علفزار

MERAGÜL مئرا گول

گل مرتع و علفزار

پنبه (قزاقی)	MENGLİGÖZƏL
ماد آنا(مادانا).....MADANA	زیبای خالدار
مادر «ماد» ی ، مادر قوم ترک نژاد «ماد»	MENGLİGÜL منگلی گول
ماد بانو.....MADBANU	گل خالدار (ترکمنی)
بانو و خانمی از تبار مادهای ترک تبار ، بانو و خانم مادی (میدیایی) ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر شیراز	MENGLİNAR منگلی نار
ماداتال.....MADATAL	دارای خال قرمز اناری ، انار خالدار(ترکمنی)
دختری از شاخه ترکان «ماد» یا «ماتا»	MENGLİNAZ منگلی ناز
MADAYTAL مادی تال	خالدار ناز و قشنگ (ترکمنی)
دختری از شاخه ترکان «ماد» یا «ماتا»	MÖVRƏ مؤوره
MADİ مادی	شاخه درخت مو ، شاخه بریده شده و هرس شده درخت مو
مادی ، میدیایی ، اهل ماد ، از قوم و تبار مادهای ترک نژاد التصاقی زبان ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان نیشابور	MEYİZ مییز
MADİYE مادیه	کشمش (قزاقی)
حالت و فرم مؤنث کلمه و واژه «ماد» (میدیا) ، یعنی دختری از قوم ترک تبار	MATATAL ماتاتال
«ماد» یا «میدیا» ، همچنین نام آبادیست در حومه اردبیل از بلاد آذربایجان	دختری از شاخه ترکان «ماد» یا «ماتا»
MARELİ مارلی	MATANAZ ماتاناز
اهل «مرو» ، زاده شهر «مرو» (ترکمنی)	دختر ناز منسوب به قوم ترک نژاد «ماد»
MARALBİBİ مارال بی بی	MATE ماته
خانم محترمه و ارجمند زیبا چون آهو	مادی ، میدیایی ، از قوم و تبار ماد ، ترک مادی ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان خوی از بلاد آذربایجان بنام «ماته خربه» (بقیه توضیحات در قسمت اسامی پسران شرح «ماته» آمده است)
	MAXTA ماختا

نوعی نقش قالی و قالیچه (ترکمنی)	(ترکمنی)
MARİ ماری	MARALBIKE مارال بیکه
شهر «مرو» (ترکمنی)	خانم و کدبانوی زیبا چون آهو (ترکمنی)
MARİLİ ماریلی	MARALTAL مارال تال
اهل مرو (ترکمنی)	دختری از رده و جرگه آهوان
MANNAAY ماننا آی	MARALTUVAK مارال توواک
ماه ترکان «ماننا» (آذربایجان)	آهوی با حجب و حیا ، زیبای با آبرو
MANNATAL ماننا تال	(ترکمنی)
دختری از شاخه ترکان ماد - ماننا (سرزمین آذربایجان)	MARALQAL مارال قال
ماننا کان	همچو آهو زیبا بمانی
MANNAKAN ماننا کان	MARALGÖZƏL مارال گۆزه ل
از نسل ترکان «ماننا» (آذربایجان)	زیبای آهو مانند
MANNAKUŞ ماننا کوش	MARALTAY مارالتای
پرنده «ماننا» بی، پرنده سرزمین ترکان ماننا	همچون آهو و غزال
MANNAGÜL ماننا گول	MARALIM مارالیم
گل ترکان ماننا (آذربایجان)	آهوی زیبای من
MAHNI ماهنی	MARTAS مارتاش
ترانه ، آواز	نام یکی از الهه های قوم ترک تبار
MAVIAY ماوی آی	«کاسسی»ها
ماه آبی رنگ	MARDAQ مارداق
MAVIKUŞ ماوی کوش	تنگ آب ، کوزه آب (ترکمنی)
مرغ آبی رنگ	MARJAN مارژان
MAVIGÖK ماوی گوک	مرجان (قزاقی)
آسمان آبی ، آبی آسمانی	MARIGÖL ماری گؤل

MAYATUVAK **مایا توواک**

زن محجبه و با حیا ی زیبا چون ماده شتر سفید (ترکمنی)

MAYACAN **مایا جان**

عزیز و جانانی که چون ماده شتر سفید زیبا می باشد (ترکمنی)

MAYAĞIZ **مایا غیز**

دختر زیبا ، عروس زیبا (ترکمنی)

MAYAGÖZƏL **مایا گۆزه ل**

زن زیبا و جوان چون ماده شتر سفید (ترکمنی)

MAYAGÜL **مایا گول**

زیبا چون گل و زیبا چون ماده شتر سفید (ترکمنی)

MAYAYALI **مایا یالی**

همانند ماده شتر سفید و زیبا (ترکمنی)

MAYSAXAN **مایسا خان**

سلطان مزرعه (ترکمنی)

MAYSAGÖZƏL **مایسا گۆزه ل**

زیبای مزرعه (ترکمنی)

MAYSAGÜL **مایسا گول**

گل مزرعه (ترکمنی)

MAYSA **مایسا**

زراعت جو که در پاییز به منظور علوفه

MAVIŞANA **ماویش آنا**

مادر چشم آبی با تنی سپید

MAVIŞAY **ماویش آی**

ماه چشم آبی

MAVIŞTAL **ماویش تال**

از شاخه و رده دختران چشم آبی ، از جرگه دختران چشم آبی

MAVIŞTAN **ماویشان**

سپیده آبی رنگ

MAVIŞTAY **ماویش تای**

مثل دختری که دارای چشمان آبی رنگ باشد

MAVIŞKUŞ **ماویشکوش**

مرغ چشم آبی

MAVIŞGÜL **ماویشگول**

گل چشم آبی

MAYA **مایا**

شتر ماده (ترکمنی)

MAYABİBİ **مایا بی بی**

خانم محترمه زیبا چون ماده شتر سفید (ترکمنی)

MAYABİKE **مایا بیکه**

زن محترمه زیبا چون ماده شتر سفید (ترکمنی)

MUTLUAY **موتلو آئی**

ماه با سعادت و فرخنده

MUTLUXANIM **موتلو خانیم**

خانم سعادتمند و خوشبخت

MUTLUKUŞ **موتلو کوش**

مرغ سعادت

MUTLUGÜL **موتلو گول**

گل سعادت و خوشبختی

MUTLUNAZ **موتلو ناز**

ناز خوشبخت و سعادتمند

MUTLUANA **موتلو آنا**

مادر خوشبخت و کامروا

MUTLUTAPIŞ **موتلو تاپیش**

الهه سعادتمند و خوشبخت

MUTLUTAL **موتلو تال**

شاخه خوشبختی و سعادت

MUTLUTAY **موتلو تائی**

مثل یک خوشبخت و سعادتمند ، همچون

فرد شادکام

MUTLUGÜN **موتلو گون**

روز فرخنده ، روز مبارک و سعید

MUŞTUKUŞ **موشتو کوش**

مرغ بشارت و مزده

MUŞTU **موشتو**

حیوانات می کارند و «حاصل» نیز می گویند

(ترکمنی)

MƏHMƏLİK **محمه لیک**

نام دختر سلطان ملکشاه سلجوقی و همسر

خلیفه «المقتدی»

MƏSİT **مسیت**

نام شاخه ای از ترکان ازبک

MENGLİBİKE **منگلی بیکه**

خانم زیبای خالدار (ترکمنی)

MENGLİTUVAQ **منگلی توواق**

دختر خالدار با آبرو و با حیا (ترکمنی)

..... **منگلی گوزه ل**

MENGLİGÖZƏL

زیبای خالدار (ترکمنی)

MƏNGLİGÜL **منگلی گول**

گل خالدار (ترکمنی)

MƏNİBAQ **منی باق**

به من نگاه کن ، مرا نگاه کن (ترکمنی)

MƏNİGOZLA **منی گوزلا**

به من نگاه کن ، مرا نگاه کن (ترکمنی)

MƏYEM **مه یئم**

تاک ، درخت انگور (ترکمنی)

MUTANA **موتانا**

مادر سعید و فرخنده ، مادر شاد و خوشبخت

گردنبند ، گردن آویز ، سینه ریز (قزاقی)
MÜNGGÜL **مونگ گول**
 هزار گل (ترکمنی)
MİTAKUŞ **میتا کوش**
 مرغ و پرندۀ زیبایی «ماد» ی
MİTAGÜL **میتا گول**
 گل زیبایی ترکان «ماد»
MİTANAZ **میتا ناز**
 نازِ «ماد» ی ، دختر نازی که منسوب به قوم
 ترک نژاد «ماد» یا «میدیا» باشد
MİTATAY **میتاتای**
 مثل یک دختر «ماد» ی، همچون دختری
 که از قوم ترک تبار ماد باشد.
MİTADAL **میتادال**
 دختری از ترکان «ماد»
MİTAKAN **میتاکان**
 از نسل ترکان «ماد»
MİDYATÜRK **میدیا تورک**
 ترک «مادی» ، ترک «میدیائی»
MİDYATAL **میدیا تال**
 دختری از شاخۀ ترکان «ماد» یا «ماتا»
MİSKÖZ **میسک اوز**
 دارای وجودی آکنده از مُشک

مژده ، خبر شاد
MUŞTUTAY **موشتوتای**
 مثل یک خبر شاد ، همچون مژده و بشارت ،
 مثل نوید
MUŞTUSEL **موشتوسئل**
 سیل مژده و بشارت
MUŞTUGÜL **موشتو گول**
 گل مژده و بشارت
MUŞTUNAZ **موشتوناز**
 مژده ناز ، مژده شاد و ناز
MOĞET **موغئت**
 هدیه ، سوغات ، کادو (ترکمنی)
MÜLDÜZ **مولدوز**
 آب زلال و صاف
MUMLUBAL **مولو بال**
 عسل مومدار
MUNDA **موندّا**
 نام قومی از ترکان باقیمانده «سووار» ها،
 «سویار» ها و یا «سابیر» های ساکن در
 منطقه ای بین شهرهای «مدرس» و
 «کلکته» از شهرهای مهم هندوستان
MUNDUZAKIN **موندوز آکین**
 سیلی که یکباره و غیر منتظره سر رسد
MONŞAX **مونشاخ**

MİVƏGÜL.....	میوه گول (ترکمنی)	MİSKTULUM.....	میسک تولوم
			مُشک پر از مُشک
	گل میوه (ترکمنی)	MİSKSATAN.....	میسک ساتان
			مُشک فروش
		MİSKSAÇAN.....	میسک ساچان
			مُشک افشان
		MİSKSERPEN.....	میسک سَر پَن
			مُشک افشان
		MİSKGİBİ.....	میسک گیبی
			مُشک فام
			 میسک یاغدیران
		MİSKYAĞDIRAN.....	
			مُشکبار
		MİSKÇİ.....	میسکچی
			مُشک فروش
		MİSKLİ.....	میسکلی
			آکنده از مُشک و عطر ، عطر آگین و مُشک
			آگین ، آغشته به مُشک
			 میسکه بولانمیش
		MİSKEBULANMIŞ.....	
			مُشکی ، آغشته به مُشک
		MİLİS.....	میلیس
			مجلس بزم (ترکمنی)
		MİVEGÖZƏL.....	میوه گۆزه ل

ن

N

NARBİKE نار بیکه

خانم زیبا و سرخ گونه چون انار (ترکمنی)

NARXAL نار خال

دارای خالی زیبا چون انار

NARAY نار آی

همچو ماه و انار زیبا (ترکمنی)

NARATAY نار اتای

زیبا همچون انار سرخ

NARTANE نار تانه

انار دانه ، دانه انار

NARTAY نار تای

زیبا همچون انار سرخ

NARTUVAK نار توواک

دختر با حیا و با آبرو به زیبایی انار (ترکمنی)

NARCA نار جا

چون انار

NARCAN نار جان

عزیز و محبوبی زیبا چون انار

NARCİLTAY نار جیلتای

همچون نارگیل

NARÇA نار چا

انار کوچک (خطاب به آخرین دختر خانواده)

NARDƏNƏ نار دته

NAZÜLKƏR ناز- اولتکر

ستاره ناز و قشنگ «پروین»

NAZKEYİK ناز کئییک

غزال ناز ، گوزن ناز و قشنگ

NAZMANNA ناز زماننا

دختر ناز «ماننا» یی ، دختر منسوب به قوم

ترک نژاد «ماننا» ساکنین اولیئ سرزمین

آذربایجان که دولتی نیز به همین نام تأسیس

نموده بودند ،

NAZMUTLU ناز مومتلو

ناز و خوشبخت ، ناز سعادتمند

NAUR ناور (نا اور)

دریاچه به زبان ترکی مغول

NARBERDİ نار بردی

خداوند دختری زیبا و سرخ گونه چون انار به

ما عطا فرمود

نارنج ناز و قشنگ	انار دانه ، دانهٔ انار
NARIŞTAL ناریشتال	NARDİNTAY ناردینتای
شاخهٔ نارنج	همچون شاخه ای از رودخانهٔ گرگان
NARIŞTAY ناریشتای	NARFİDAN نارفیدان
مثل نارنج و انار	درخت نار ، نار بُن
NARIM ناریم	NARGÖZƏL نارگوزه ل
انار من	زیبای انار مانند ، زیبا چون انار
NARINNAZ نارین ناز	NARGƏLDİ نارگلدی
ناز ریز و کوچک، ناز ظریف و نازنین (خطاب به کوچکترین دختر خانواده)	دختری زیبا و سرخ گونه چون انار بدنیا آمد
NARİNTAL ناریتال	NARGÜL نارگول
شاخهٔ ظریف و نازک	گل انار، انار گل
NARİNTAY نارینتای	NARGÜLİ نارگولی
همچون ظریف ، نازک ، نازنین و لطیف	گل انار ، انار گلی
NARİNQAL نارینقال	NARGİLTAL نارگیلتال
ظریف و نازک ، لطیف و نازنین بمانی	شاخهٔ نارگیل
NAZÜZƏN ناز - اوزه ن	NARLI نارلی
با ناز شنا کنان ، شناگر ناز	باغ انار
NAZÜLKÜ ناز - اولکو	NARLIK نارلیک
دختر ناز ایده آل و مطلوب	انارستان ، باغچهٔ انار
NAZUMAY ناز - اومای	NARMENGLİ نارمنگلی
الههٔ ناز ترکان	انار خالدار ، دارای خالی چون انار (ترکمنی)
NAZÜNİK ناز - اونیک	NARNAZ نارناز
دختر ناز تک و ممتاز ، دختر ناز بی همتا و	انار ناز و زیبا
	NARIŞNAZ ناریش ناز

NAZBELİK ناز بئلیک

گیسوی بافته شده ناز و قشنگ ، گیسوی
ظریف و ناز بهم بافته (آناطولی)

NAZBEYGƏ ناز بئیگه

زن محترمه ناز و زیبا

NAZBADAM ناز بادام

بادام ناز و لذیذ

NAZBAŞAK ناز باشاک

سنبل ناز و قشنگ

NAZBAĞÇA ناز باغچا

باغچه و گلزار ناز

NAZBALQA ناز بالقا

حلقه ناز و قشنگ نامزدی

NAZBALKI ناز بالکی

زیبای ناز و برآق ، ناز درخشنده

NAZBALIQ ناز بالیق

ماهی ناز و قشنگ ، ماهی زیبا

NAZBALIM ناز بالیم

ناز و شیرین من

NAZBANI ناز بانئی

بانوی ناز و قشنگ

NAZBAHAR ناز باهار

بهار ناز

یگانه

NAZİPƏK ناز - ایپک

ابریشم ناز و قشنگ ، ناز و لطیف چون
ابریشم

NAZARI ناز آری

دختر ناز و پاکیزه چون زنبور عسل

NAZAK ناز آک

دختر سپید و ناز ، سیمین و ناز

NAZALAR ناز آلار

شفق سرخ ناز و زیبا

NAZALAN ناز آلان

پگاه ناز و قشنگ ، فجر ناز و قشنگ ،
صبحگاهان زیبا و ناز

NAZALAY ناز آلائی

ماه سرخ و ناز ، ماه ناز و قشنگ سرخ رنگ

NAZALTAN ناز آلتان

شفق سرخ ناز و زیبا

NAZULDUZ ناز اولدوز

ستاره ناز و قشنگ

NAZÜLGÜN ناز اولگون

دختر ناز چشم آبی ، آبی ناز و قشنگ

NAZIŞIQ ناز ایشیق

نور و روشنی ناز و قشنگ

NAZBITİŞ ناز بیتیش

آخرین دختر ناز ، ناز پایانی و نهایی

NAZBIÇİM ناز بیچیم

ناز رُخ ، ناز چهره ، دارای قد و قواره ای ناز

NAZBİR ناز بیر

تک ناز ، ناز بی همتا و یکتا

NAZBIKE ناز بیکه

زن محترمه ناز و قشنگ (ترکمنی)

NAZBİLƏN ناز بیلن

ناز و فهمیده ، عارفه ناز ، دانای ناز

NAZPARÇA ناز پارچا

پاره ناز و زیبایی ، ناز پاره ، یکپارچه ناز و قشنگی

NAZTABAK ناز تاباک

طبق ناز ، طبقی از ناز

NAZTAPAN ناز تاپان

پرستشگر ناز ، عابد ناز و زاهد

NAZTAPIŞ ناز تاپیش

الهه ناز

NAZTAL ناز تال

از شاخه ناز رویان و غمزه گران ، شاخه ناز و ظریف ، شاخه ناز گل و درخت

NAZTAMAY ناز تامای

دختر ناز که به زیبایی ماه کامل سی روزه

NAZBAYGİN ناز بایگین

مفتون ناز ، ناز مفتون و عاشق

NAZBAYLAN ناز بایلان

ناز و ملوس ، ناز وعشوه گر ، ناز و طنأز

NAZBƏSTİ ناز بستی

دختر ناز بس است ، دیگر دختر ناز و زیبا نمی خواهیم، خواهان و طالب فرزند پسر هستیم

NAZBUTA ناز بوتا

بوته ناز ،

NAZBÜTÜN ناز بوتون

تمام ناز، دختر تمام عیار ناز

NAZBUDAQ ناز بوداق

شاخه ناز ، شاخ و برگ ناز و قشنگی

NAZBURCU ناز بورجو

رایحه ناز

NAZBÜRCİN ناز بورجین

آهوی ناز

NAZBURÇAL ناز بورچال

لاله ناز صحرایی

NAZBULUT ناز بولوت

ابر ناز ، ابر زیبا و قشنگ

NAZBİBİ ناز بی بی

خانم محترمه ناز و قشنگ (ترکمنی)

NAZDEMET	ناز دئممت	است
	دسته گل ناز و قشنگ	
NAZDURDI	ناز دوردی	سپیده دم ناز و زیبا ، پگاه صبح ناز و قشنگ
	ناز و قشنگ باقی مانده (ترکمنی)	
NAZDURNA	ناز دورنا	دختر ناز از ایل و تبار ترکان
	دختر ناز و زیبا چون دُرنا	
NAZDURU	ناز دورو	دختر ناز و زیبا چون دُرنا
	دختر ناز و پاک چون آب صاف و زلال	
NAZDUYAR	ناز دیوار	گوزن ناز
	ناز و حسّاس	
NAZDUYAL	ناز دویال	ناز و روحدار
	ناز و با احساس	
NAZDİLƏR	ناز دیلَر	آهوی ناز ، غزال ناز (ترکمنی)
	خواهان و طالب ناز	
NAZSAÇAN	ناز ساچان	آبشار ناز ، شلاله ناز
	ناز آفشان ، ناز فشان	
NAZŞİN	ناز شین	ناز چمنزار و سبزه زار ، ناز مرغزار
	ناز گونه ، ناز مانند	
NAZQAR	ناز قار	ناز چهره ، ناز رخ ، ناز رخسار
	ناز و قشنگ و همچو برف سپید ، سپید و ناز	
NAZQARA	ناز قارا	ناز چینی
	ناز آسمَر و گندمگون ، ناز سیه فام	
NAZQAZ	ناز قاز	ناز دؤکن
		ناز ریز

NAZGÜNAY	غاز ناز و با غمزه	غاز ناز و با غمزه
NAZQAL	غاز قال	غاز قال
NAZMAVİ	غاز ماوی	غاز بمان
NAZQANAT	غاز قانات	غاز قانات
NAZMİLAK	غاز میلاک	پرندۀ ای با بالهای ناز و قشنگ
NAZQUTAN	غاز قوتان	غاز قوتان
NAZNAR	غاز نار	هاله ناز و قشنگ ماه
NAZQUŞ	غاز قوش	غاز قوش
NAZNARIŞ	غاز ناریش	پرندۀ ناز و قشنگ ، مرغ ناز
NAZQUQUŞ	غاز قوقوش	غاز قوقوش
NAZ-NAZ	غاز ناز	قوی ناز
NAZYAPRAK	غاز یاپراک	غاز کؤنول
NAZYARAŞ	غاز یاراش	دختری با احساس ناز ، دختر دلناز ، دختر با عاطفۀ ناز
NAZYAĞAN	غاز یاغان	غاز گؤردو
NAZYAĞIŞ	غاز یاغیش	غاز نگاه، غمزه نگاه
NAZYALI	غاز یالی	غاز گؤزه
NAZİŞİN	غاز یشین	چشمۀ ناز
		غاز گوللو
		غاز گولن
		غاز خندان ، ناز لبخند
		غاز گولو
		گل ناز

NAZTAM	ناز تام	دختر ناز نورانی ، ناز منور ، پرتو ناز
NAZTANƏ	ناز تانه	NAZYURT ناز یورت
NAZTƏK	ناز تک	میهن ناز و دوست داشتنی ، وطن ناز و قشنگ
NAZTƏKİŞ	ناز تکیش	NAZYÜRƏK ناز یوره ک
NAZTUTU	ناز توتو	دختر دلناز و با احساس ، دختر با عاطفه و خوش قلب
NAZTURUNÇ	ناز تورونچ	NAZYILDIZ ناز ییلدیز
NAZTOVUZ	ناز توووز	ستاره ناز و زیبا
NAZCEYRAN	ناز جئیران	NAZATAY ناز اتای
NAZCANLI	ناز جانلی	برابر با ناز ، همچون ناز
NAZÇAĞLAR	ناز چاغلار	NAZUÇUŞ ناز اوچوش
NAZSƏN	ناز سن	پرنده ای با پرواز ناز و قشنگ ، ناز پرواز
		NAZBAYRAM ناز بایرام
		عید فرخنده و ناز ، دختر نازی که در روز عید به دنیا آمده باشد
		NAZBÜRÇİN ناز بورچین
		اردک ناز
		NAZBOY ناز بوی
		دختری که قد و قامت ناز و قشنگی دارد
		NAZBOYLU ناز بویلو
		دختری که قد و قامت ناز و قشنگی دارد
		NAZPARAM ناز پارام
		پاره تن ناز و قشنگ من

ناز هستی	ناز قوش	ناز کُن ، ناز کننده	ناز یانا ق
پرنده ناز و قشنگ	ناز کورت	ناز گونه ، دارای گونه هایی ناز و قشنگ	ناز یانان
گرگ ماده ناز و زیبا	ناز گوجن	افشاندۀ ناز ، ناز افشان	ناز یار
بچه خرگوش ناز و قشنگ	ناز گولوش	زن خوشبوی ناز و عطر آگین	ناز یچلی
ناز خنده ، ناز لبخند	ناز لانیش	دختر ناز و حساس	ناز یک بی بی
نازش ، غمازی و عشوه گری	ناز لی آمان	خانم محترمه ظریف و قشنگ (ترکمنی)	ناز یک بیکه
دختر ناز سالم و تندرست	ناز لی خان	زن محترمه ظریف و قشنگ	ناز یک گوزه ل
سرآمد ناز داران (ترکمنی)	ناز ماتا	زیبای نازک ، ظریف و قشنگ (ترکمنی)	ناز یک گونول
دختر ناز منسوب به قوم ترک نژاد «ماد»	ناز میتا	نازک دل ، رقیق القلب	ناز یک گول
ناز «ماد» ی ، دختر نازی که منسوب به قوم ترک نژاد «ماد» یا «میدیا» باشد	نازول	گل ظریف و قشنگ (ترکمنی)	ناز یکتای
ناز و قشنگ باش ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان ملایر از بلاد آذربایجان	ناز یاپان	همچون خوش خلق ، خوشرفتار ، با نزاکت ، ظریف و لطیف	ناز یم
		نازمن	

NUHIY **نوحی**

نام دختر «ساماقلارنویان» از امرای بزرگ دوره
ایلخانیان در سرزمین آناتولی

NURSADAP **نور ساداپ**

صدف منور (ترکمنی)

NURNƏZİK **نور نَزیک**

ظریف ، قشنگ و منور (ترکمنی)

NURÖZ **نورؤز**

کسی که اصلش از نور و روشنایی باشد ، نور
اصل و حقیقی

NURAK **نوراک**

نور سپید

NURAL **نورال**

روشن و درخشنده باش ، در ارتباط با نور و
روشنی ، نورانی شو

NURTAÇ **نورتاچ**

تاج منور (ترکمنی)

NURTAY **نورتای**

چون نور و روشنایی

NURTUVAK **نورتوواک**

زن با حیا و محبّه منور (ترکمنی)

NURCAN **نورجان**

کسیکه جان و وجودش آکنده از نور است

NAZYÜZ **نازیوز**

ناز چهره ، ناز رو ، ناز رخ

NANAAY **نانا آی**

« نانا » ی زیبا چون ماه ، ماه زیبایی «نانا» .
«نانا» رب النوع و الهه مقدس «ماه» در بین
سومریان ترک نژاد به شمار میرفت . «نانا» در
مجمع خدایان سومری بزرگترین الهه آسمانی
بود .

NANAKAN **نانا کان**

از نسل رب النوع و الهه «ماه» ترکان سومری

NANAGÜL **نانا گول**

«نانا» ی زیبا چون گل . «نانا» رب النوع و
الهه مقدس «ماه» در بین ترکان سومری به
شمار میرفت

NANATAY **ناناتای**

همچون الهه ماه سومریان ترک تبار ، مثل نانا
(نانا در جمع خدایان سومری بزرگترین الهه
آسمانی بود)

NAVER **ناوئر**

برکه (ترکمنی)

NAVŞABOYLI **ناوشا بویلی**

بلند قد ، دارای قد و قامتی بلند (قزاقی)

NOBATGÜL **نوبات گول**

زیبا چون گل و شیرین چون نبات (ترکمنی)

NURSƏN نورسن

نور هستی ، همچو نور و روشنایی هستی

NURŞAT نورشات

شاد و نورانی ، شاد و روشن چون نور
(ترکمنی)

NURKUT نورکوت

نور مقدس ، همچو نور روشن و مقدس

NURGÜL نورگول

شفاف و روشن چون نور و زیبا چون گل ،
گل منور

NURLİ نورلی

نورانی ، روشن (ترکمنی)

NURMENGLİ نورمنگلی

زن زیبای خالدار منور (ترکمنی)

NURNABAT نورنابات

شیرین چون نبات و صاف و روشن چون نور
(ترکمنی)

NUROL نورول

نور و روشنایی ده ، همچو نور روشن و
درخشان باش

NURYAĞDI نوریاغدی

نور باران شد

NURIŞIK نوریشیک

نور و روشنایی ، نور درخشان

NURDAL نوردال

شاخه نور ، شاخه ای از نور و روشنایی

NURDAN نوردان

فجر روشن ، صبحدم روشنایی

NURDOĞAN نوردوغان

زاده نور و روشنایی ، نورزاده

NURSEL نورسل

سیل نور و روشنایی ، سیلی از نور

NURSELİ نورسلی

سیل نور و روشنایی ، سیلی از نور

NURSEV نورستو

نور و روشنایی را دوستدار ، دوستدار نور

NURSEVİM نورستویم

نورانی و دوست داشتنی

NURSEVİN نورستوین

شاد و منور باش

NURSAÇAN نورساچان

فروزنده

NURSAL نورسال

نور انداز ، نور و روشنی ده ، همچو نور و
روشنایی

NURSAN نورسان

همچو نور روشن هستی ، دارای اسم و شأن
درخشان

NOĞAY نوغای

نام یکی از طوایف ترک (ترکمنی)

NOĞULNABAT نوغول نابات

نقل و نبات (ترکمنی)

NUMEY نومئی

نام دختر «ساماقار نویان» از امرای بزرگ
دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی

NIŞTƏR نیشتَر

جوانه و غنچه تر و تازه (ترکمنی)

NIŞGÜL نیشگول

جوانه و غنچه گل (ترکمنی)

NİLGÜN نیل گون

آفتاب رود نیل ، آفتاب و رود نیل ، آفتابی که
به رود نیل تابیده باشد

NİLAY نیلای

ماه رود نیل ، ماه و رود نیل ، ماهی که به
رود نیل تابیده باشد

NİNE نینه

مادر

گویش محلی منطقه «بالاکن» در آذربایجان
(شمالی)

HÖYÜC **هویوج**

گیاه کاکوتی (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان
(شمالی)

..... **هافسا سولطان**

HAFSASULTAN

نام همسر سلطان سلیم و مادر سلطان
سلیمان قانونی از سلاطین امپراتوری عثمانی
و دختر خان «کریم» یا «کریمه» منگلی
گرای

HEPGÜL **هپ گول**

سرتاسر گل ، تماما" گل ، در طول عمر
خویش همواره شاد و خندان باش

HEPGÜLER **هپ گوئر**

همیشه شاد و خندان

HULENMURAN **هولن موران**

رود سرخ ، رود طلائی ، نامی که ترکان مغول
به رودخانه «سفید رود» اطلاق نموده بودند.

HULEN **هولن**

سرخ طلائی در زبان ترکان مغول

HÜLƏ **هوله**

نهر کوچک ، جوی کوچک آب (از

H

ه

HÖRMÜŞ **هؤرموش**

نام نوعی گیاه سنبل دار (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «شکی» در
آذربایجان شمالی)

HEŞGİVAŞ **هئشگیواش**

نقل و شیرینی که بر سر عروس ریخته
میشود

HEYRAT **هئیرات**

کلاغی ، روسری بزرگ زنانه (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «مینگه
چئویر» در آذربایجان شمالی)

HEYRİ **هئیری**

درخت کوچک توت ، درختچه توت (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«مئغری» در آذربایجان شمالی)

HÖYÜT **هویوت**

برکه ، دریاچه (از اصطلاحات و واژه های

اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«سالیان» در آذربایجان شمالی)

HUMAR **هومار**

نام یکی از خاتونهای ترک قاراخانیان در
ترکستان شرقی

HİBOB **هیوب**

مرغ و پرندۀ شانه بسر (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «بؤل نیسی» در
آذربایجان شمالی و «بورچالی»)

HİÇSÖNMEZ **هیچ سؤنمز**

همیشه روشن و فروزان

HİRAVA **هیراوا**

دانه های گندم و جوی که پس از برداشت
محصول در مزرعه سبز شده است (ترکمنی)

V

و

VERİMLİTAL وئریملی تال

شاخه پربار و پر محصول

VERİMLİ وئریملی

حاصلخیز

VARMATAY وارماتای

مثل نیل و وصال

VARİMTAY واریمتای

همچون هستی من

VARYOK واریوک

هست و نیست

VURULMUŞ وورولموش

مفتون ، واله ، شیدا ، عاشق و دلباخته

VIŞNETAL ویشه تال

شاخه آلبالو

یئددی ییلدیز YEDDİYILDIZ

هفت ستاره ، هفت اورنگ

یئدی گوک YEDİGÖK

هفت آسمان ، هفت فلک

یئدی ییلدیز YEDİYILDIZ

هفت ستاره ، هفت اورنگ

یؤرئش YÖREŞ

تعبیر و تفسیر (ترکمنی)

یئر گوک YERGÖK

زمین و آسمان

یئر گوئی YERGÖY

زمین و آسمان

یؤریتا YÖRİTA

مخصوص ، ویژه (ترکمنی)

یئسوکان YESUKAN

نام یکی از خاتونهای چنگیز خان منسوب به

قوم تاتار (ترکی مغولی)

یئسولون YESULUN

نام یکی از خاتونهای چنگیز خان منسوب به

قوم تاتار (ترکی مغولی)

یئشرمیش YEŞÖRMİŞ

رُسته ، روئیده

یئشیل آی YEŞİLAY

Y

ی

یئپه لک YEPƏLƏK

دارای ساختی ظریف و قشنگ ، نازک و ظریف

یئتر YETƏR

بس است ، کافی است (خطاب به آخرین فرزند خانواده)

یئترلی YETƏRLİ

با کفایت

یئتکیتال YETKİTAL

از شاخه و رده دختران با صلاحیت و شایسته

یئتکیتای YETKİTAY

همچون با صلاحیت و شایسته

یئتینچای YETİNÇAY

ماه هفتم سال ، هفتمین ماه

یئددی گوئی YEDDİGÖY

هفت آسمان ، هفت فلک

YELGƏNAZ یئلگه ناز

ناز گیسو

YELMANAQ یئلماناق

صاف ، پاک و پاکیزه (ترکمنی)

YELİZ یئلیز

سپیده و روشنی زیبا

YEMİŞ یئمیش

میوه

YÖNA یؤنا

هدیه ، سوغات ، کادو (ترکمنی)

YÖNAL یؤنال

راه مشخص و معینی را درگیر ، به راه خود
سمت و جهتی ده

YÖNTEM یؤنتم

متد ، شیوه ، سبک و استیل

YÖNƏCA یؤنه جا

هدیه ، سوغات ، کادو (ترکمنی)

YENİAY یئنئی آئی

ماه نو ، هلال ، ماه یکروزه یا دو روزه

YENİBİÇİM یئنئی بیچیم

مُد جدّید ، مد تازه ، جدید مدل ، تازه مد

YENİTAL یئنئی تال

شاخه نو و جوان

YENİÇAY یئنئی چائی

ماه سبز و زیبا ، چشم سبز زیبا

YEŞİLTAL یئشیل تال

شاخه سبز گل

YEŞİLKUŞ یئشیل کوش

مرغ و پرندۀ سبز

YEŞİLGÜL یئشیل گول

گل سبز و زیبا ، زیبای چشم سبز

..... یئشیل یاپراک

YEŞİLYAPRAK

برگ سبز

YEŞİL یئشیل

به رنگ برگ ، سبز

YEŞİM یئشیم

سنگی بسیار گرانبها به رنگ سبز

YELEK یئلئک

زیور آلات نقره ای (ترکمنی)

YELÇAR یئلچار

صیقلی ، صاف ، برآق (ترکمنی)

YELDEM یئلده م

ماهر و تند کار ، سریع العمل

YELGƏTAY یئلگه تائی

همچو گیسو

YELGƏGÜL یئلگه گول

گل گیسو ، گیسوانی چون گل

YAPINCAK **یاپینچاک**

نوعی انگور سفید خالدار

YAXŞIQAL **یاخشى قال**

خوب و نیکو بمانی

YARMENGLİ **یار منگلی**

یار و دلدار خالدار (ترکمنی)

YARATIŞ **یاراتیش**

آفرینش

YARARGÜL **یارار گول**

گل شایسته و مناسب

YARARTAL **یارار تال**

شاخه مناسب و شایسته

YARARTAY **یارار تای**

همچون مناسب و شایسته

YARAŞGÜL **یاراش گول**

گل زیبا و برازنده (ترکمنی)

YARAŞEQ **یاراشیق**

برازندگی ، آشتی (ترکمنی)

YARAŞIR **یاراشیر**

باب ، مناسب ، برازنده

YARAŞIRTAL **یاراشیر تال**

شاخه زیننده

رود نو و تازه ، رودخانه نو و تازه همچنین نام

دیگر رودخانه یئنی سئی جاری در سرزمین

ترکستان

YENİÇIXAN **یئنی چیخان**

نوپیدا

YENİDOĞUŞ **یئنی دوغوش**

تولد دی دوباره ، تولد و میلاد نو

YENİGÖZƏL **یئنی گوزه ل**

زیبای نو و جدید ، زیبای تازه به دوران

رسیده

YENİGÜN **یئنی گون**

نوروز

YENİMODA **یئنی مودا**

مد جدید ، مد تازه ، جدید مدل ، تازه مد

YENİYETİŞƏN **یئنی یئتیش**

نوبر

YENİTAY **یئنی تای**

همچون نو و تازه

YABANGÜLÜ **یابان گولو**

گل نسرين ، گل صحرا

YABAN **یابان**

بیابان ، صحرا (ترکمنی)

YAPRAKGÜL **یاپراک گول**

برگ و گل ، برگ گل

YARUKTAY یاروکتای

همچون روشن و نورانی

YAZAY یاز آی

ماه بهاری

YAZBİBİ یاز بی بی

خانم محترمه و ارجمندی که در فصل بهار به دنیا آمده است (ترکمنی)

YAZBİKE یاز بیکه

خانم محترمه و ارجمندی که در فصل بهار به دنیا آمده است (ترکمنی)

YAZTUVAQ یاز توواق

دختر با حیا و با آبرویی که موسم بهاران بدنیا آمده باشد (ترکمنی)

YAZCƏRƏN یاز جَرَه ن

آهوی بهار ، آهویی که در فصل بهار به دنیا آمده است (ترکمنی)

YAZDURDI یاز دوردی

همچون بهار با طراوت و شاداب مانده است (ترکمنی)

YAZDURSUN یاز دورسون

همچون بهار شاداب و با طراوت بماند (ترکمنی)

YAZSONA یاز سونا

قوی زیبای بهاران

YARPAQLI یارپاقلی

برگدار ، دارای شاخ و برگ ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان خوی از بلاد آذربایجان

YARPUZ یارپوز

گیاهی با بوی خوش که در کنار نهرها می روید

YARDAM یاردام

کمک ، یوری (ترکمنی)

YARKIN یارکین

نور خورشید ، روشنی آفتاب ، شمشک ، رعد و برق

YARMAKAN یارماکان

ارمغان ، تحفه ، هدیه

YARUKANA یاروک آنا

مادر منور و نورانی

YARUKAY یاروک آی

ماه روشن و نورانی

YARUKTAN یاروک تان

سپیده دم روشن و نورانی

YARUKSEL یاروک سل

سیلی از روشنی و نور

YARUKTAL یاروکتال

شاخه روشن و نورانی

YAZQAL یازقال

همیشه چون بهار شاداب و با طراوت بمان

YAZKUŞ یازکوش

مرغ بهاری ، پرندۀ بهاری

YAZGÜLÜ یازگولو

گل بهار ، گلی که در بهار شکفته شود

YAZMARAL یازمارال

آهوی زیبا که در فصل بهار متولد شده ،

آهوی زیبای بهاران (ترکمنی)

YAŞERİN یاشئرین

پنهان ، مخفی (ترکمنی)

YAŞELBAŞ یاشئل باش

اردک (ترکمنی)

YAŞANMAZ یاشا نماز

هیچوقت غروب نمی کند ، هیچوقت اوفول

نمی کند (ترکمنی)

YAŞAMQUŞ یاشام قوش

مرغ زندگی و حیات

YAŞAMGÜL یاشام گول

گل حیات و زندگی

YAŞAMVEREN یاشام و ئره ن

حیات دهنده ، حیات بخش

YAŞRAQ یاشراق

YAZQUŞU یاز قوشو

مرغ بهاری

YAZGÖZƏL یاز گؤزه ل

زیبا و مهربویی که در فصل بهار به دنیا آمده

است (ترکمنی)

YAZGƏRƏK یاز گره ک

بهار لازم ، بهار مورد نیاز (ترکمنی)

YAZGƏLDİ یاز گلدی

در یک روز بهاری بدنیا آمد ، بهار آمد

YAZGÖZƏL یاز گوزه ل

زیبای بهاران ، بهار زیبا (ترکمنی)

YAZMENGLİ یاز منگلی

زیبای خالدار که در فصل بهار به دنیا آمده

است (ترکمنی)

YAZATAY یازاتای

همچون بهار

YAZTAY یاز تای

همچون بهار

YAZDABUZ یازدا بوز

یخ و و برف بهاری که در برابر تابش آفتاب و

گرمای بهار به تدریج آب می شود

YAZĞET یاز غئت

قسمت ، نصیب ، بهره (ترکمنی)

روشن ، نورانی (ترکمنی)	کوچکتر (خطاب به دختر کوچک خانواده)
YAĞŞIDURDI یاغشی دوردی	(ترکمنی)
خوب و نیکو مانده است (ترکمنی)	YAŞIL یاشیل
YAĞŞIGÖZƏL یاغشی گۆزه ل	تر و تازه و سبز
زیبای خوب و نیکو (ترکمنی)	YAŞINAY یاشین آی
YAĞŞIGƏLDİ یاغشی گلدی	ماه برآق
خوب و نیکو آمد (ترکمنی)	YAŞINGÜL یاشین گول
YAĞMIŞSEL یاغمیش سل	گل برآق
سیل حاصل از بارش باران	YAŞINTAL یاشینتال
YAĞMIŞTAY یاغمیشتای	شاخه ای از رعد و برق
مثل باران	YAŞINTAY یاشینتای
YAĞINTAY یاغینتای	همچون برق و درخشندگی
مثل باران	YAĞEŞĞAR یاغش غار
YAĞINLI یاغینلی	باران برف ، برف و باران (ترکمنی)
باران زا (ترکمنی)	YAĞEŞLEQ یاغش لئق
YAQTI یاقتی	هوای بارانی (ترکمنی)
روشن ، نورانی (ترکمنی)	YAĞINLEQ یاغئن لئق
YAQŞIGÖZƏL یاقشی گۆزه ل	هوای بارانی و برفی (ترکمنی)
زیبای خوب و نیکو (ترکمنی)	YAĞEN یاغئن
YAQŞIGÜL یاقشی گول	باران (ترکمنی)
گل خوب و نیکو (ترکمنی)	YAĞAN یاغان
YAQŞILIQ یاقشی لیق	آنچه از آسمان نزول کند ، آنچه از آسمان
خوبی ، نیکی ، نیکویی (ترکمنی)	ریزد
..... یاقوت دوداق	YAĞTI یاغتی

همچون صمیمی و خونگرم	YAQUTDODAQ.....
YALPIL..... یالپیل	یاقوت لب ، لب یاقوتی
درخشان و منور (ترکمنی)	YAKATAY..... یاکاتای
YALTIRAY..... یالتیرآی	همچون ساحل دریا
ماه براق و درخشان ، ماه نورانی	YAKANTAY..... یاکانتای
YALDERAYAN..... یالدرآیان	همچون فروزنده و فروزان
درخشان ، درخشنده (ترکمنی)	YAKUTGİBİ..... یاکوت گیبی
YALDUZTAY..... یالدوز تآی	یاقوت وش
همچون زرانوده	YAKIŞIKLI..... یاکیشیکلی
YALDIZAY..... یالدیز آی	زیبا و نیکو ، خوب و برازنده ، براه
ماه زری و زر اندود	YAKIN..... یاکین
YALDIZTAY..... یالدیز تآی	آنکه از نزدیکان و اقربا است
همچون زر ، زری و زردار	YALAZ..... یالاز
YALDIZQAL..... یالدیز قال	شعله آتش
زری و زرانود بمانی	YALAZAY..... یالاز آی
YALDIZKUŞ..... یالدیز کوش	ماه آتشین و سرخ فام
پرنده زری و زرپوش	YALAZA..... یالازا
YALDIZGÜL..... یالدیز گول	شعله آتش
گل زری و زردار	YALAZTAY..... یالاز تآی
YALQEM..... یالقئم	همچون شعله آتش
شعله (ترکمنی)	YALPAQ..... یالپاق
YALKAMIŞ..... یالکامیش	رودخانه کم عمق (ترکمنی)
کسیکه مورد رحمت پروردگار قرار گرفته	YALPAKTAY..... یالپاکتای

YALITAY **یالیتای**

مثل ساحل دریا

YALIZANA **یالیز آنا**

مادر درخشنده و برآق

YALIZAY **یالیز آی**

ماه درخشنده و براق

YALIZQAL **یالیز قال**

صاف و براق و درخشنده بمانی

YALIZGÜL **یالیز گول**

گل درخشنده و براق

YALIZTAN **یالیز تان**

فجر درخشنده و براق ، شفق درخشنده

YALIZTAY **یالیز تای**

همچون صاف و براق ، درخشنده ، راست و درست

YALIMTAY **یالیمتای**

همچون شعله آتش

YALINSEL **یالین سئل**

سیل شعله ، سیلی از شعله آتش

YALINQAL **یالین قال**

تازه و بکر بمانی

YALİN **یالین**

شعله (ترکمنی)

YALINAZ **یالیناز**

است (ترکمنی)

YALKAN **یالکان**

نجات دهنده ، منجی ، ناجی (ترکمنی)

YALKITAN **یالکی تان**

سپیده دم نورانی و روشن ، روشنایی سپیده دمان

YALKIGÜL **یالکی گول**

گل روشنایی و نورانی

YALKITAY **یالکیتای**

همچون نور و روشنایی

YALKIM **یالکیم**

نور ، روشنایی (ترکمنی)

YALKIN **یالکین**

یگانه و تک ، ظریف ، نازک و قشنگ

YALKINAZ **یالکیناز**

ناز روشنی و نورانی ، نورانی ناز

YALGINTAY **یالگیتای**

همچون سراب

YALVİTAL **یالوی تال**

شاخه جادویی

YALVİTAY **یالویتای**

همچون سحر و جادو

YALI **یالی**

کنار دریا ، ساحل ، کنار رودخانه

YANKİ.....	یانکی	ناز ساحل دریا
.....	نو ، تازه ، جدید	YALINAL.....
YANKİTAL.....	یانکیتال	شعله سرخ آتش
.....	شاخه نو و تازه	YALINAY.....
YANKİTAY.....	یانکیتای	ماه تازه و بزک نخورده
.....	مثل پژواک و انعکاس طنین صوت	YALINTAN.....
YANGİTAY.....	یانگیتای	سپیده تازه و بزک نخورده
.....	مثل نو و تازه ، همچون تازه و جدید	YALINTAY.....
YANGİL.....	یانگیل	همچون شعله آتش ، تازه و بزک نخورده
.....	طنین و انعکاس صوت ، پژواک ، آوا (ترکمنی)	YALINKAN.....
YANGİLAY.....	یانگیلای	از نسل آتش
.....	آوای ماه ، طنین آوای ماه (ترکمنی)	YALINKUŞ.....
YANIŞTAY.....	یانیشتای	پرندۀ بزک نخورده
.....	همچون آتش ، آتشین و آشناک	YALINGÜL.....
YAVA.....	یاوا	گل تازه و بزک نخورده
.....	لانه پرندگان (ترکمنی)	YAMAÇ.....
YAYAY.....	یای آی	یاماچ
.....	کمان ماه ، ماه هلال و کمانی شکل ، ماه تابستان	YAMAÇTAY.....
YAYTAL.....	یایتال	مثل دامنه کوه یا تپه
.....	شاخه کمانی شکل ، شاخه گل یا درخت که به شکل کمان درآمده باشد	YANARTAY.....
		همچون سوزان و آتشین
		YANALGÜL.....
		یانالگول
		گل دورنگ

YAYLIMTAY یایلیمتای

مثل چمنزار و علفزار ، مثل مرتع و چراگاه

YAYIL یاییل

آشکار و عیان شو

YAYILQAN یاییلقان

جاری ، گسترده و روان (ترکمنی)

YƏRMƏKAN یَرمَکان

ارمغان ، تحفه ، هدیه

YƏLMAYA یَل مایا

شتر باد پای افسانه ای (ترکمنی)

YƏLBƏ یَلَبَه

پرنده ای سیاه رنگ بزرگتر از گنجشک
(ترکمنی)

YƏLƏK یَلْک

پر پرندگان (ترکمنی)

YƏLKƏN یَلْکَن

بادبان کشتی (ترکمنی)

YƏLLİÇAVĞA یَللی چاوغا

توفان باد و باران و برف (ترکمنی)

YƏTİŞƏN یَه تِشَن

به مقصد رسیده ، نازل ، به هدف رسیده
(ترکمنی)

YÜPƏKDƏN یوپْکَدَن

ابریشمی ، ساخته شده از ابریشم (ترکمنی)

YAYRANG یایرانگ

افشان (ترکمنی)

YAYQUŞ یایقوش

پرنده تابستان

YAYQIN یایقین

پهن شده ، گسترده شده ، فرش شده

YAYGÜL یایگول

گل تابستان

YAYLA یایلا

منطقه کوهستانی که دارای زمستانی سرد و
بهاری خنک باشد

YAYLAN یایلان

پهن شده و گسترده (ترکمنی)

YAYLIQAŞ یایلی قاش

ابروی کمانی

YAYLIM یایلیم

محل سکونت گروهی از مردم همراه با دام و
احشام (ترکمنی)

YAYLIMKUŞ یایلیم کوش

مرغ چمنزار و علفزار

YAYLIMGÜL یایلیم گول

گل چمنزار و مرتع

YAYLIM یایلیم

محل استراحتگاه و چراگاه رمه (ترکمنی)

همچون واله و شیفته شده	یوپک دۆن.....YÜPƏKDON
یوتوز.....YOTUZ	قبای ابریشمی (ترکمنی)
زن ، همسر (ترکی باستان گۆی تورک)	یوپک گول.....YÜPEKGÜL
یوتوشتای.....YUTUŞTAY	گل ابریشمی (ترکمنی)
مثل جاذبه و ربایش	یوتاپا.....YOTAPA
یوجه تال.....YÜCETAL	نام دختر «آرتاوازد» شاه سرزمین آتروپاتن
شاخه بلند گل و درخت (کنایه از دختر بلند قامت)	(آذربایجان) در سال ۳۳ ق . م. «یوتاپا» همسر «الکساندر» پسر آنتونیوس امپراتور روم بود.
یودا.....YUDA	یوتان آی.....YUTANAY
راه باریک فرعی (ترکمنی)	ماه جاذب و جذاب
یودوم.....YUDUM	یوتان قوش.....YUTANQUŞ
نفس ، دم ، استنشاق هوا	پرنده جذاب و جاذب
یورت سئو.....YURTSEV	یوتان گول.....YUTANGÜL
دوستدار وطن و زادگاه	گل جذاب و جاذب
یورت سئوه ن.....YURTSEVƏN	یوتانتای.....YUTANTAY
خواهان و دوستدار وطن و میهن	همچون جاذب و رباینده
یورت سئویل.....YURTSEVİL	یوتموش آی.....YUTMUŞAY
چون وطن و میهن محبوب باش	ماه عاشق و شیفته
یورت سئوین.....YURTSEVİN	یوتموش قوش.....YUTMUŞQUŞ
همچو وطن شاد و خرامان باشی	مرغ عاشق و شیفته
یورتسال.....YURTSAL	یوتموش گول.....YUTMUŞGÜL
متعلق به وطن ، مرتبط با میهن و سرزمین	گل عاشق و شیفته
یوردا آی.....YURDAAY	یوتموشتای.....YUTMUŞTAY

YÜRƏGİM یوره گیم

دل من ، قلب من (ترکمنی)

YÜRÜK یوروک

راهوار

YORUNCA یورونجا

یونجه ، شبدر (ترکمنی)

YÜZÖRTÜ یوز - اؤرتو

نقاب ، روبند

YÜZÜAĞ یوز و آغ

سپید رخ ، سپید چهره

YÜZAK یوزآک

سپید رخ ، سپید چهره

YÜZAGƏNCA یوزا گنجا

پرندۀ کوچک آبی (ترکمنی)

YÜZAÇEQAN یوزاچئقان

آشکار شده ، معلوم (ترکمنی)

YÜZLİ یوزلی

مورد پسند ، مُد ، رواج (ترکمنی)

YOZMATAY یوزماتای

مثل تعبیر خواب

YÜZÜAY یوزو آي

ماه چهر ، ماهرو

YÜZÜAÇIK یوزوآچیک

شکفته رو

ماهی برای سرزمین ، ماه سرزمین و مملکت

YURDAGÜL یوردا گول

گل سرزمین و مملکت

YURDANUR یوردا نور

نور و روشنی سرزمین و وطن ، کسی که

مانند نور و روشنی باشد از بهر ملت و وطن

خویش

YURDUŞƏN یوردوشن

صاحب مملکت شاد و سعادتمند ، دارای

مملکت خوشبخت

YURDUM یوردوم

سرزمین من ، وطن من ، زادگاه من

YURDUN یوردون

کسی که از آن ملت و وطن است

YORĞUT یوزغوت

تعبیر و تفسیر خواب (ترکمنی)

YÜREKSÖZÜ یوره ک سؤزو

راز دل ، سِر

..... یوره ک سؤویه ن

YÜRƏKSEVİYƏN یوراکسویین

دلپسند (ترکمنی)

..... یوره گادوشه ن

YÜRƏGADÜŞƏN یوراکادوشن

الهام شده (ترکمنی)

گل ظریف و قشنگ ، گل زیبا	یوزوآک.....YÜZÜAK
یوسماتال.....YOSMATAL	سبز بخت ، رو سپید
شاخهٔ ظریف ، قشنگ ، رعنا و زیبا	یوزوسولو.....YÜZÜSULU
یوسماتای.....YOSMATAY	با آبرو ، با حیا
همچون ظریف و قشنگ ، مثل رعنا ، زیبا ،	یوزوک قاش.....YÜZÜKQAŞ
دلکش ، شوخ و فتان، دلربا ، پر ناز و پرعشوه	نگین انگشتر
و غمّاز	یوزوکتای.....YÜZÜKTAY
یوسماناز.....YOSMANAZ	مثل انگشتر
ناز ظریف ، قشنگ ، رعنا ، زیبا ، دلربا	یوزو ککاش.....YÜZÜKKAŞ
یوسون.....YOSUN	نگین انگشتر
خزه	یوزوگول.....YÜZÜGÜL
یوفاکتای.....YUFAKTAY	گلرخ ، گلچهره
همچون نازک و برشته	یوزی آق.....YÜZİAQ
یوقا جنق.....YUQACEQ	رو سپید (ترکمنی)
ظریف و نازک (ترکمنی)	یوزی توواق.....YÜZİTUVAQ
یوقا یوره ک.....YUQAYÜRƏK	با حیا و با حجاب (ترکمنی)
دل نازک و با محبت (ترکمنی)	یوزیک غاش.....YÜZİKĞAŞ
یوقا.....YUQA	نگین انگشتر (ترکمنی)
نازک و ظریف (ترکمنی)	یوسماقال.....YOSMAQAL
یوکاتای.....YUKATAY	ظریف و قشنگ ، رعنا و زیبا بمانی
همچون ظریف و نازک ، تُرد و نازک مطلوب	یوسما کوش.....YOSMAKUŞ
یولقا.....YOLQA	مرغ قشنگ و رعنا ، پرندۀ زیبا و دلربا
نوعی درخت همیشه سبز (ترکمنی)	یوسما گول.....YOSMAGÜL

YUVUDEM يووودئم

جرعه (ترکمنی)

YUYQA يويقا

ظریف و نازک (ترکی باستان گۆی تورک)

YIPAR ييپار

بوی خوش، مشک، عبیر (ترکی باستان گۆی تورک)

YIĞIN ييغين

خرمن، توده و انبوه انباشته

YILDIRAKTAY ييلدير آكتاي

مثل ستاره سهیل

YILDIRAY ييلدير آي

ماه براق و درخشنده

YILDIZARI ييلدیز آري

ستاره پاک و پاکیزه

YILDIZANA ييلدیز آنا

مادری چون ستاره درخشان

YILDIZQAL ييلدیز قال

چون ستاره زیبا و دوست داشتنی بمان

YILDIZ ييلدیز

اختر، کوب، ستاره

YILDIZTAY ييلدیز تاي

همچون ستاره

YILDIZIKUTLU ييلدیزی کوتلو

YUMUK يوموک

گلی که هنوز نشکفته است، غنچه گل

YONCAGÜL يونجا گول

گل یونجه و شبدر

YONCAGÜLÜ يونجا گولو

گل یونجه

YONCATAY يونجاي

مثل یونجه و شبدر

YONCALIK يونجالیک

یونجه زار

YUNQUŞTAY يونقوشاي

مثل طاووس

YUVERT يووئرت

آباد، جای با صفا و خوش آب و هوا (ترکمنی)

YUVA يووا

لانه پرندگان

YUVATAY يوواتاي

همچون لانه و آشیانه پرندگان

YUVAQUŞ يوواقوش

لانه و پرند، لانه پرند

..... يووشان گلدی

YOVŞANGƏLDİ

یووشان (نوعی گیاه) بدنیا آمد (ترکمنی)

خجسته اختر

YILDIZIYÜCE ییلدیزی یوجه

بلند اختر

YILĞEN ییلغن

نوعی گیاه که در کنار رودخانه ترک به
فراوانی می روید (ترکمنی)

YILQIN ییلقین

نیزار (ترکمنی)

YINÇÜ یینچو

ظریف (ترکی باستان گوی تورک)

اسامی پسر

(نام و نام خانوادگی)

اوغلان آدلاری (ERKEK ADLARI)

(آد و سوی آد) (AD VE SOYAD)

← آبار غان ← آبر غان (

ABAR.....آبار(ایبیر)

نام یکی از قبایل مهم ترکان

ABARAN.....آباران

نام ناحیه ای در غرب دریایچه «گؤکچه گؤل»

در سرزمین آذربایجان شمالی

ABARQAN.....آبارقان

از نسل ترکان «آبار»، کسیکه خون ترکان آبار

در رگهایش جاری است، همچنین مشابه نام

یکی از دهستانهای شش گانه بخش مرکزی

شهرستان سراب و نیز نام یکی از آبادیهای

دهستان رود قات بخش مرکزی مرند با نام و

نگارش فعلی «آبرغان»

ABARIUS.....آباریوس

شکل و فرم یونانی کلمه «آباری» یعنی از

قوم و تبار «آبار» یا همان «آوار» ها ،

همچنین نام مغ و شامانی که در قرن هفتم

پیش از میلاد در معبد «آپولون» یونانیه بسر

می برد و نام او در منابع یونانی نیز ذکر شده

است.

ABAZA.....آبازا

نام قومی ترک تبار ساکن در منطقه واقع بین

مناطق کاراجای — چرکز و اؤزرس همچنین

نام یکی از وزیران دوره امپراتوری عثمانی

A

آ

ABABAY.....آبابای

عموی دارا و غنی (ترکمنی)

ABACA.....آباجا

عموی کوچک (ترکمنی)

ABACAN.....آباجان

عمو جان ، عموی عزیز و دوست داشتنی

(ترکمنی)

ABAÇI.....آباچی

نام فرزند «تولادای یارقوچی» از امرای دوره

ایلخانیان آناتولی در زمان «غازان خان»

آبار قآن (آوارقآن).....

ABARQAAN.....

خان و سلطان قوم ترک تبار «آبار» یا «آوار»،

همچنین نام یکی از دهستانهای شش گانه

بخش مرکزی شهرستان سراب و نیز نام یکی

از آبادیهای دهستان رود قات بخش مرکزی

شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی

«آبرغان» *abarğan* (آبار قآن ← آبار قاغان

بنام آبازا حسن پاشا

ABAŞ..... **آباش**

پدر (خطاب محبت آمیز و صمیمانه)
(ترکمنی)

ABAQARRI..... **آباقاری**

عموی بزرگسال و ریش سفید (ترکمنی)

ABAKAHAN..... **آباکاحان**

از حکمرانان ایلخانیان و فرزند هولاکو

ABAKQA..... **آباکقا**

از اسامی قدیمی ترکمنی که همان «آباقا» می باشد (ترکمنی)

ABAGELDI..... **آباگلدی**

عمو زاده شد، عمو متولد شد (ترکمنی)

ABAM..... **آبام**

عموی من ، پدرم ، پدر بزرگم (ترکمنی)

ABANAN..... **آبانان**

حمله کننده ، سینه سپر کننده (ترکمنی)

ABAY..... **آبای**

درک و فهم ، دقت ، قهر و غضب ، خشم
(ترکمنی) ، پدر «اورنگ تیمور» از نسل
چنگیز خان

ABAYLI..... **آبایلی**

قهار ، خشمگین ، غضب کننده (ترکمنی)

ABXAZ..... **آبخاز**

نام یکی از اقوام ترک ساکن در منطقه شمال

آذربایجان و گرجستان فعلی

ABDAGEZ..... **آبداکگز**

نام خزانه دار اردوان سوم پادشاه سلسله ترک
تبار اشکانی معروف به آشک هیجدهم

ABRAYDURDI..... **آبرای دوردی**

همچنان با آبرو و با حیا باقی مانده و خواهد ماند (ترکمنی)

ABRAYSAQLAR..... **آبرای ساقلار**

بزرگ منش ، آبرو نگهدارنده (ترکمنی)

ABRAYQULI..... **آبرای قولی**

بنده آبرومندو با حیای خداوند (ترکمنی)

ABUŞKA..... **آبوشکا**

«آبوشکا نویان» از امرای بزرگ ایلخانیان
سرزمین آناتولی که از طرف «غازان خان»
به سمت والی عمومی و امیر لشکری ممالک
روم برگزیده شده بود ، مرد سالمند

ABUGA..... **آبوگا**

اعضای هر قبیله مغولی که از یک شخص
بوجود آمده است را گویند. (ترکی مغولی)

ABUGAN..... **آبوگان**

عنوانی در نزد ترکان مغول به معنی اصل و
نسب عشیره ای . (ترکی مغولی)

آبی بیگ (آبی به ی ، آبی بای).....

ABIBEYG (ABIBAY-ABIBƏY) ..

بیگ برادر ، نام آبادی در شهرستان اردبیل

- از شهرهای آذربایجان
- APAÇIK** **آپاچیک**
محسوس
- APAR** **آپار**
نام قوم ترک تبار «آوار» در ترکی باستان
دوره گوی تورک ها
- ATAYAQ** **آت آیاق**
همچو اسب تیز پا (ترکمنی)
- ATOĞLAN** **آت اوغلان**
پسری قبرا ق و خوش ترکیب و تیز پا چون
اسب ، سوار کار (ترکمنی)
- ATTEKİN** **آت تکین**
همچو اسب قبرا ق و زیبا ، شهزاده سوارکار
(ترکمنی)
- ATTUTAN** **آت توتان**
اسب گیر، مهار کننده و رام کننده اسب،
همچنین نام آبادیست از دهستان ارشق
بخش مرکزی مشکین شهر از بلاد آذربایجان
- ATÇAPAR** **آت چاپار**
اسب سواری که چهار نعل می تازد
- ATSALYAN** **آت سالیان**
پیشتاز (ترکمنی)
- ATQAYTARAN** **آت قایتاران**
نوعی گیاه با خارهای درشت (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در
- ABITUFAN** **آبی توفان**
باد شدید ، گرد و باد و طوفان باران و خاک
(ترکمنی)
- ABIXAN** **آبی خان**
خان و سرکرده برادر ، نام آبادی در زاهدان
واقع در استان سیستان بلوچستان
- ABIRZABİR** **آبیر زابیر**
هیبت ، حمله، تهدید (ترکمنی)
- ABIŞ** **آبیش**
برادر، برادر بزرگوار(خطاب محبت آمیز و
صمیمانه)(ترکمنی)
- ABIŞKANNOYAN** **آبیشکانوین**
نام یکی از فرماندهان حکومت ایلخانیان در
سده های ۱۳ و ۱۴ میلادی
- ABILAYXAN** **آبیلای خان**
نام یکی از خانهای قزاق که از سرزمین
خویش در مقابل حملات چینیه ها و خانهای
خیوه بخوبی محافظت کرد
- APA** **آپا**
جد بزرگ ، پدر بزرگ (ترکی باستان گوی
تورک)
- APATARKAN** **آپاتارکان**
بابا ترخان ، لقبی است از آن ترکان در ازمنه
قدیم (ترکی باستان گوی تورک)

ATABEG **آتا بگ**

پدری که سرور و رئیس ایل میباشد

ATABƏGLİ **آتا بگلی**

نام آبادی از دهستان حومه بخش سولدوز
(نقده) از بلاد آذربایجان

ATABİNƏN **آتا بینن**

اسب سوار ، همچنین نام یکی از نویسندگان
و مورخین مشهور ترک (۱۹۶۵ - ۱۸۸۴) با
نام حقیقی «رشید صفت» می باشد

ATATEKİN **آتا تکین**

پدری که رئیس و حاکم ایل است، پدر
شهزاده

ATACA **آتا جا**

همچون یک پدر ، برابر پدر (ترکمنی)

ATACAN **آتا جان**

پدر عزیز و محبوب ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان اوجان بخش بستان آباد
تبریز

ATACIK **آتا جیک**

پدر کوچک (خطاب به پسر کوچک خانواده)
(ترکمنی)

ATAHAN **آتا حان**

خان و خاقانی که به مثابه پدر ایل و ملت
باشد

ATADURDI **آتا دوردی**

آذربایجان شمالی)

ATKOŞTURAN **آت کوشتوران**

اسب تاز

ATYÜRƏK **آت یوره ک**

بهادر ، شجاع و قهرمان ، نترس و دلیر
(ترکمنی)

ATAAQQA **آتا آقا**

پدر آقا منش (ترکمنی)

ATAOĞUL **آتا اوغول**

پسر پدر ، پسری که پدر خواهد شد
(ترکمنی)

ATABERDİ **آتا بردی**

پدری که خداوند او را به ما ارزانی داشته
(ترکمنی)

ATABABA **آتا بابا**

آبا و اجداد (ترکمنی)

ATABAL **آتا بال**

پدر شیرین چون عسل که همه او را دوست
دارند

ATABALLI **آتا باللی**

پدر شیرین چون عسل که همه او را دوست
دارند.

ATABAYRAM **آتا بایرام**

عید و جشن پدر ، پدری که در روز عید به
دنیا آمده (ترکمنی)

ATAKÖRPƏ آتا کۆرپه

بچه و نوزادی که پدر خواهد شد (ترکمنی)

ATAKAN آتا کان

وارث خون پدران و آبا و اجداد ، کسی که در رگهایش خون پدر و نیاکان جاری باشد

ATAKƏR آتا ک آر

دلاور مرد شجاع و جسور

ATAKOL آتا ک اول

جسور و دلیر باش

ATAKUL آتا کول

خادم و مطیع پدر ، فرمانبردار پدر

ATAGƏLDİ آتا گلدی

پدر متولد شد ، یک پدر دنیا آمد (ترکمنی)

ATAMƏR آتام آر

پدر شجاع و دلیر من

ATAMƏRGƏN آتا مَرگن

پدر شکارچی و تیر انداز (ترکمنی)

ATANMIŞ آتا نمیش

مبعوث ، رسول، برانگیخته شده (آناطولی)

ATANUR آتا نور

پدر نورانی ، نور پدر

ATANURLU آتا نورلی

پدر نورانی (ترکمنی)

ATAYAQŞI آتا یاقشی

پدر زنده و جاوید، این فرزند در حکم پدر

مانده (ترکمنی)

ATASEV آتا سئو

دوستدار پدر

ATASEVƏR آتا سئوه ر

کسی که پدر و نیاکان خود را دوست داشته باشد

ATASEVƏN آتا سئوه ن

دوستدار پدر

ATASARI آتا ساری

پدر زرد و بور (ترکمنی)

ATAĞAR آتا غار

نام نوعی درخت

ATAĞARRI آتا غاری

پدر بزرگ و فرزانه (ترکمنی)

ATAQARA آتا قارا

پدر بزرگ و معظم، پدر گندمگون

ATAQARRI آتا قاری

پدر بزرگ فرزانه (ترکمنی)

ATAQULI آتا قولی

فرزند مطیع و فرمانبردار پدر ، فرزندى که از

دستور پدر سرپیچی نکند (ترکمنی)

ATAQILIÇ آتا قیلیچ

پدر قاطع و ترا چون شمشیر (ترکمنی)

پدر خوب و نیکو (ترکمنی)

آتائلی ATAELİ

زادگاه نیاکان ، سرزمین آبا و اجداد و نیاکان

آتااول ATAOL

برای فرزندان پدر باش ، صاحب فرزند باشی

آتاووالپا ATAOTALPA

شکارچی بزرگ و پیروز، پدر شکارچی

قهرمان ، مرد پیروز شکار (همچنین مشابه

نام حاکم و پادشاه قوم «اینکا» در سرزمین

فعلی پرو واقع در قاره آمریکای جنوبی

معروف به «آتاهاو آلیا» . «آتاهاوآلیا» امپراتور

«اینکا» با رد درخواست نظامیان اسپانیایی

مبنی بر قبول دین مسیحیت و تحت

الحماگی امپریالیسم اسپانیا (اوایل قرن

شانزدهم) موجب کشتار بی رحمانه «ملت

اینکا» یعنی صاحبان اصلی سرزمین آمریکای

جنوبی شد و با درهم شکستن مقاومت

دلیرانه و قهرمانانه بومیان اینکائی توسط

اسپانیاییها ، بساط امپراتوری عظیم و

متمدن «اینکا» برچیده شد، «آتا هوآلیا» نیز

در آخر با اینکه دین مسیحیت را به زور و

جبر قبول کرد ، سرانجام توسط اسپانیولیهای

غاصب و خونخوار سوزانده شد. مؤلف)

آتابک ATABƏK

پدر بزرگ و محتشم ، مربی و تربیت کننده

شاهزادگان ، وزیر بزرگ .

آتابیک ATABEYK

پدر بزرگ و محتشم ، مربی و تربیت کننده

شاهزادگان ، وزیر بزرگ .

آتاجان خان ATACANXAN

نام یکی از بزرگان خان نشین «خیوه» در

سالهای ۱۸۷۳ - ۱۸۶۹ م . (ترکمنی)

آتاچ ATAÇ

از طبیبان و نویسندگان مشهور ترک زاده

استانبول ، بچه ای که همچون بزرگان رفتار

کند

آتارمان ATARMAN

بهادر ، قهرمان (ترکمنی)

آتاکاکا ATAKAKA

پدر بزرگ و معظم (ترکمنی)

آتاکاما ATAKAMA

پدر روحانی ترکان در زمانهای قدیم و مروج

دین و آیین شامانیسم ، مَغ روحانی ، کاهن

مَغ در ازمَنه قدیم (مشابه نام صحرا و ایالتی

معروف در سرزمین شیلی واقع در نوار غربی

قاره آمریکای جنوبی . مؤلف)

آتالای ATALAY

مشهور و نامی ، سرشناس

آتالی ATALI

پدردار ، دارای پدر

ATÇIMƏRGƏN..... **آتجی مَرگن**

شکارچی اسب سوار (ترکمنی)

ATXIŞ..... **آتخیش**

تیرانداز (قزاقی)

ATDA..... **آتدا**

سوار بر اسب، راکب ، سواره

ATDAN..... **آتدان**

اسب صبحگاهان، اسب سپیده دمان
(ترکمنی)

ATDURUM..... **آتدوروم**

زیرک ، زرنگ و چابک (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «باکو» در
آذربایجان)

ATDI..... **آتدی**

پرتاب کرد، شلیک کرد، تیرانداخت
(ترکمنی)

ATRUPATAN..... **آتروپاتان**

نام قدیمی و اصیل آذربایجان در ازمئه قدیم
که «آتروپاتن» یا «آتروپاتکان» نیز نامیده
میشد . نام سرزمین آذربایجان از زمانهای
بسیار قدیم برگرفته شده از نام ایل و طایفه
ای مقدس و ترک نژاد بنام «آتروپات» یعنی
محافظ آتش می باشد . براستی که از
زمانهای بسیار قدیم نیاکان ترک نژاد
آذربایجانیها ، آتش را بسیار مقدس دانسته و

ATALIQ..... **آتالیق**

حقّ پدری ، بزرگی و بزرگواری کردن
(ترکمنی)

ATALIK..... **آتالیک**

وظیفه پدری، پدر شدن و پدری نمودن برای
کسی در حد یک پدر بودن (ترکمنی)

ATAM..... **آتام**

پدر من (ترکمنی)

ATAN..... **آتان**

شلیک کننده ، تیرانداز ، پرتاب کننده ، نام
آبادی در قزوین از شهرهای آذربایجان

ATANAZ..... **آتاناز**

پدر ناز و قشنگ ، پدر دوست داشتنی

ATANMIŞ..... **آتانمیش**

گماریده ، مامور، موظف (آناتولی)

ATBAKAN..... **آتباکان**

مهتر، کسی که به امور اسبان رسیدگی کند،
پرورش دهنده اسب

ATCAN..... **آتجان**

کسی که دارای تن و جانی قرص ، محکم ،
چابک و چالاک چون اسب باشد یعنی انسان
قبراق و تیز پا و خوش ترکیب (ترکمنی)

ATCI..... **آتجی**

اسب سوار ، دارای اسب و مرکوب (ترکمنی)

آتلی حان.....ATLIHAN

خان محتشم و پر شوکت ، خانی که دارای اسبان و سواره های بسیاری باشد ، خان دارای اردوی قوی

آتلی خان.....ATLIXAN

خان و حاکم دارای رمة اسب

آتلیق.....ATLIQ

سوار دلاور

آتمیان.....ATMIYAN

کسی که فراموش نمی کند و وفادار باقی میماند ، نام آبادی در شهرستان سراب از توابع آذربایجان

آتی بار.....ATIBAR

دارای اسب ، اسب سوار (ترکمنی)

آتیجی.....ATICI

نمد مال (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

آتیش.....ATIŞ

نزاع و درگیری تن به تن، زبانه کشیدن آتش و شعله خشم و غضب ، لازم به ذکر است که «آتش» مستعمل در زبان فارسی نیز برگرفته شده از همین کلمه ترکی «آتیش» می باشد.

آتیوغان.....ATIŞĞAN

بسیار تیراندازی کننده

آتیل (ایدیل).....ATİL

آنها پرستش می کردند و اسم آتش را نیز مقدس شمرده و سرانجام ملت و سرزمین خود را نیز بدین نام مقدس نامگذاری نموده اند .

آتروپاتکان.....ATRUPATKAN

نام قدیمی سرزمین آذربایجان که مأخوذ از نام پادشاه ترک تبار مدبر ، زیرک و باهوش دولت «ماد کوچک» «ماد آتروپاتن» (آذربایجان فعلی) می باشد . اراضی تشکیل دهنده این دولت مستقل آذربایجانی تمامی سرزمینهای فعلی آذربایجان شمالی و جنوبی را شامل میشد.

آتش دیل.....ATƏŞDİL

آتش زبان ، آتشین زبان

آتش ساچان.....ATƏŞSAÇAN

کوه آتشفشان

آتشلی.....ATƏŞLİ

آتشناک ، آتشین ، منسوب به آتش

آتغیر.....ATĞIR

تفنگچی تیرانداز ، تیرانداز ماهر (ترکمنی)

آتلان.....ATLAN

نامی و مشهور باش ، مهیا شده و با اسب آماده حرکت (ترکمنی)

آتلانان.....ATLANAN

مُسَمّی ، معروف و مشهور (ترکمنی)

نیرومند و قدرتمند ، معظم و بزرگ
ACABAY **آجابای**

دارا مرد نیرومند و قدرتمند
ACARÖZ **آچار - اؤز**

کسیکه چابکی و مهارت در وجودش نهفته
باشد ، دارای وجودی قوی و قدرتمند

ACARALP **آچار آلپ**
قهرمان و دلاور مجرب و کار آزموده ، قهرمان

و بهادر قوی
ACARBAY **آچار بای**

دارا مرد مجرب و کار آزموده ، غنی و
قدرتمند

ACARSOY **آچار سوی**
از نژاد عالی و قدرتمند ، از نسلی نو و معاصر

ACARKAN **آچار کان**
قدرتمند ، جسور و بی باک

ACARBÖY **آجاری**
بیگ و رئیس قدرتمند ایل

ACARTAY **آجارتای**
قوی و قدرتمند ، جسور و بی باک

ACARQAN **آچارقان**
از نسلی مجرب و ورزیده ، از نسلی نو و جدید

ACARLI **آجارلی**
قدرتمند و نیرومند ، نام دهستانی از

به معنی رود و رودخانه در لهجه ترکان
«لولی» و نگاشته شده در خطوط هیروگیلیف
مکزیک. همچنین نام رودخانه ایست جاری
در سرزمین ترکان قپچاق که به دریای
«بلغار» می ریزد و شاخه ای از آن نیز راهی
دیار روسها می گردد .

ATIM **آتیم**
مسافتی که تیر پس از رها شدن از چله

کمان تا فرود آمدن طی می کند
ATIMƏR **آتیم آر**

تیرانداز ماهر و زبردست
ATINCIÖK **آتینجی اوک**

تیر و پیکان پرتابی
ATINÇ **آتینچ**

پرتاب
ACNAK **آج ناک**

تمساح گرسنه (نامی برای پسران) ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
چهریق حومه شهرستان سلماس از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«آشنک» (**aşnak**) (آج ناک ← آژناک ←
آشناک ← آشنک)

ACAHAN **آجا حان**
خان و امپراتور نیرومند و قدرتمند

ACA **آجا**

ACUNAL **آجوناَل**

جهانگیر ، فاتح جهان ، جهانی

ACUNBAY **آجونبای**

دارا مرد جهان ، بیگ و رئیس که شهره آفاق
جهان باشد

ACUNƏR **آجونَر**

دلاور مرد دنیا

ACUNMAN **آجونمان**

مشهور و نامی در جهان

ACIBEYK **آجی بیک**

بیک و آقای تند و قهار ، نام آبادی در گنبد
قابوس از بلاد ترکمن

ACIDƏRƏ **آجی دره**

دره تند و شیب دار، نام آبادی در شهرستان
ساجبلاغ (مهباد) از توابع آذربایجان

ACIK **آجیک**

برادر بزرگ

AÇAÇI **آچاچی**

کلید دار ، نگهبان ، دربان ، نام آبادی در
شهرستان میانه از توابع آذربایجان

AÇI **آچی**

نام یکی از شاهزادگان مغولی . (ترکی مغولی)

AÇIKALIN **آچیکالین**

رو سفید و سربلند، سرفراز و پاک

AÇIKIM **آچیکیم**

دهستانهای چهارگانه بخش مرکزی مراغه
همچنین نام آبادی در شهرستان همدان از
بلاد آذربایجان

ACARMAN **آجارمان**

چابک و فرز ، ماهر و ورزیده

ACAN **آجان**

نام آبادی در شهرستان ساوه - ارباب ، صاحب
و مالک ، عنوانی که مغولان به پسر کوچک
خانواده که حافظ و نگهدار اجاق خانواده می
باشد اطلاق می نمودند (ترکی مغولی)

ACAY **آجای**

نام آبادی از دهستان سکمن آباد حومه
شهرستان خوی از بلاد آذربایجان و همچنین
نام رئیس طایفه ای از ترکان مستقر در
منطقه «کایسری» در زمان حکومت
ایلخانیان

ACLAN **آجلان**

فرز و سریع ، چابک و تلاشگر

ACUNBEY **آجون بی**

بانی و مؤسس حکومتی جهانی که بر
جهانیان فرمان راند

ACUNSEVƏN **آجون سئوه ن**

دنیا دوست ، جهان دوست

ACUN **آجون**

دنیا ، جهان ، گیتی

برادر بزرگ

AÇIGA **آچیکا**

پدر در نزد ترکان مغول. چنگیز خان به «اونگ خان کرائیت» آچیکا یعنی پدر خطاب می کرد چون روابط ایشان نوع خاصی بوده است بدین ترتیب که اونگ خان چنگیز خان را چون فرزند خود پذیرفته و پدر خوانده وی بوده است و اونگ خان، چنگیز خان را پسر خوانده خود گردانیده بود. (ترکی مغولی)

AÇILBAY **آچیل بای**

رئیس ایل و بیگی که چون گل شکفته و شکوفا شده است (ترکمنی)

AXAQ **آخاق**

مسیر و جهت جریان رودخانه، بستر و مسیر جریان آب رودخانه که از محل و موضع مورد نظر عبور می کند، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بناجو حومه شهرستان بناب و دهخوارقان با نام و نگارش فعلی «آهق *ahəq*» (آخاق ← آحق ← آهق)

AXTACI **آختاجی**

چابک سوار (ترکی مغولی)

AXTARLAN **آختار لان**

پژوهیده، جستجو شده (ترکمنی)

AXTARAN **آختاران**

جوینده، جستجو کننده (ترکمنی)

AXTARYAN **آختاریان**

جستجو کننده (ترکمنی)

AXTARIŞ **آختاریش**

جستجو

AXSUNGƏR **آخسونگ آر**

مرد سر خوش که از فرط مستی و سرخوشی جار و جنجال به راه اندازد

AXŞUNUR **آخشونور**

نام بزرگ و سر کرده ترکان هون معروف به آفتالیت ها در زمان سلطنت فیروز شاه ساسانی. «آخشونور» سرکرده ترکان هون در جنگ با فیروز شاه ساسانی او را مغلوب و اسیر نمود.

AXŞİCAN **آخشیجان**

عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش)

AXŞİÇ **آخشیچ**

عنصر (حاکمی از وجود، وجود داشتن و موجود بودن)

AXMAZ **آخماز**

قسمتی از رودخانه که از بستر جدا شده و راکد مانده، نام آبادی در شهرستان اردبیل از بلاد آذربایجان

AXMIR **آخمیر**

آرمان، آرزو، هدف (ترکمنی)

در پی نیکنامی و خوشنامی باش ، مشهور و
نامی شو

ADALIR **آدالیر**

مشهور و نامی میشود ، به دنبال نیکنامی و
شهرت نیک می باشد

ADAMATA **آدام آتا**

حضرت آدم ، ابوالبشر (ترکمنی)

ADAMOĞLU **آدام اوغلو**

مردم زاد ، آدمیزاد

ADAMTANIYAN **آدام تانیان**

مردم شناس

ADAMSÖYƏR **آدام سۆیه ر**

انساندوست (ترکمنی)

ADAMLIQ **آداملیق**

انسانیت (ترکمنی)

ADANIR **آدانیر**

مشهور و نامی

ADAY **آدای**

از اولاد برادر کوچک چنگیز خان .

ADÇIQARAN **آدچیقاران**

مشهور ، نامی (ترکمنی)

ADSAY **آدسای**

از خاقانهای ترک مغولی که به سال ۱۴۳۴
در گذشته است

ADLIRAQ **آدلی راق**

AXICAN **آخیجان**

در حال جاری بودن ، روان و جاری ، نام
آبادیست در حومه شهرستان مراغه از بلاد
آذربایجان

AXIN **آخین**

شاعر (قزاقی)

ADÇIQARAN **آد چیقاران**

مشهور ، نامی و معروف (ترکمنی)

ADERLEQ **آدرئلق**

کویر ، صحرا ، بیابان (ترکمنی)

ADA **آدا**

پدر در زبان ترکی سومری

ADAXAN **آداخان**

خان و حکمران جزیره

ADAR **آدار**

از اسامی ترکی قدیمی در متون و نوشته های
ترکان اویغور ، بالغ و رشید ، ماه مارس یا
مارت

ADAŞLIK **آداشلیک**

صداقت

ADAĞAN **آداغان**

جزیره خون ، جزیره خونین ، همچنین نام
آبادیست از دهستان ساری سوباسار شهرستان
پلدشت از بلاد آذربایجان

ADAL **آدال**

که «اُروز» یا «آروز» نام یکی از جنگاوران و
بهادران نگاشته شده در داستانهای ده ده
قورقود نیز می باشد

ARBERDİ **آر بُردی**

دلیرمردی که خداوند آنرا به ما ارزانی داشته
(ترکمنی)

AREQ **آرئق**

نهر ، رودخانه (ترکمنی)

ARALAN **آرآلان**

انتقامجو، انتقام گیرنده (ترکمنی)

ARABULAN **آرا بولان**

میانجی

ARABUL **آرا بول**

جستجو کن و بیاب

ARAÇI **آراچی**

پیام رسان ، رسول (ترکمنی)

ARAZBAY **آراز بای**

بیگ و رئیس حوزه رودخانه «ارس»، بیگ و
رئیس مسعود.

ARAZCAN **آراز جان**

کسی که جان و وجودش صاف، پاک و زلال
چون رود ارس میباشد

ARAZDURDİ **آراز دوردی**

همچون رود ارس ، جاوید و روان مانده است

آشهر ، بسیار معروف و مشهور (ترکمنی)

ADLIQ **آدلیق**

شخص معروف و مشهور

ADNA **آدنا**

روز جمعه (ترکمنی)

ADIBƏLLİ **آدی بللی**

مشهور (ترکمنی)

ADIÇIQAN **آدی چیقان**

بنام ، مشهور و معروف (ترکمنی)

ADISÖNMƏZ **آدی سؤنمز**

جاوید نام ، کسی که نامش به نیکی هر زمان
یاد شود.

ADIQAVİ **آدی قاولی**

بهنام (ترکمنی)

ADIVAR **آدی وار**

مشهور ، دارای نام و نشان ، نامدار

ADIĞAN **آدیغان**

نامدار ، مشهور (ترکمنی)

ARÜZ **آر - اوز**

پاکرو ، پاکرخ ، دارای سیمایی زیبا و پاکیزه
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
دیزمار شرقی بخش ورزقان شهرستان اهر با
نام و نگارش فعلی «اروج» **oruc** (آر- اوز ←
اُروز ← اُروچ ← اروج) لازم به ذکر است

آران آر..... ARANƏR

دلیر مرد منطقه گرمسیر جلگه ای ، دلاور
دشتی ، مرد جلگه و دشت، همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهای دهستان ساری سوباسار
حومه شهرستان پلدشت از بلاد آذربایجان با
نام و نگارش فعلی «اورنər» (آران آر
—اوران آر —اورن آر —اورنر —اورنر)

آران باسار..... ARANBASAR

در گویش ترکی محلی «اردوباد» آذربایجان
شمالی به معنی دشت ، سرزمین مسطح و
بدون پستی و بلندی و در گویش ترکی
محلی منطقه «مغری» آذربایجان شمالی به
معنی زمینها و اراضی که فیما بین منطقه
ییلاقی و قشلاقی و آران (دشت مسطح) قرار
گرفته است ، بکار می‌رود..

آران بای..... ARANBAY

بیگ و رئیس منطقه آران (ترکمنی)

آرانچی..... ARANÇI

جلگه نشین ، از آبادیهای شهرستان اردبیل از
بلاد آذربایجان ، کسیکه در تابستان تا پایان
درو و برداشت محصول و خرمن در منطقه
آران (دشت مسطح و صاف) می ماند. (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«قازاخ» در آذربایجان شمالی)

آرانیلان..... ARANILAN

(ترکمنی)

آراز قیلیچ..... ARAZQILIÇ

رود «ارس» که همچو شمشیر تند و تیز
است ، شمشیر سعادت و نیکبختی.

آراز مَرگن..... ARAZMƏRGƏN

شکارچی حوزه رودخانه «ارس» (ترکمنی)

آراز تاغان..... ARAZTAĞAN

فرزند پر خروش و سیل آسا چون رودخانه
«ارس» که نذر و نیاز و اجاق او را برای ما
زنده نگه داشته است. نذر و نیاز و اجاق داده
ای که در ماه رمضان به دنیا آمده است
(ترکمنی)

آراش..... ARAŞ

مرد مقاوم و آهنین ، جستجو، کندو کاو
(ترکمنی)

آرال حازار..... ARALHAZAR

نام دو دریاچه مشهور در سرزمین ترکستان
به نام های «آرال» و «خزر»

آرال ده نگیز..... ARALDƏNGİZ

دریاچه آرال (ترکمنی)

آراللی..... ARALLI

اهل منطقه «آرال» ، آرالی ، نام منطقه و
دریاچه ای در سرزمین ترکستان و آسیای
میانه همچنین نام آبادیست از دهستان
«هیر» بخش حومه اردبیل از بلاد آذربایجان

مقصود ، منظور و هدف

ARBÖRİ آرپوری

حیوانی درنده که نام دیگر آن در ترکی «سیر تلان *sirtlan*» است

ARBAS آرباس

مرد بسیار قوی و جسور ، مرد نیرومند مهاجم و صف شکن

ARBAŞ آرباش

مرد موبور و چشم آبی

ARPA آرپا

نام فرزند «آلیناق نویان» مستقر در سرزمین آناتولی در زمان حکومت ایلخانیان

ARPAXAN آرباخان

نام پادشاهی است از سلاطین ترک مغولی که بعد از سلطان ابو سعید بر تخت نشست . آرپا خان دختر «الجایتو» را به همسری برگزید و در اوجان (بستان آباد) به دست سپاهیان امیر علیشاه مقتول شد.

ARPAD آرباد

نام قهرمان ملی مجارستان که در قرن نهم میلادی به همراه قوم مجار از کوههای اورال به سوی مجارستان فعلی روانه شدند و در آن سکنی گزیدند . لازم به ذکر است که در قاره اروپا مجارها و فنلاند بها از جمله نژاد هایی هستند که منشأ آنها ترک بوده و با سایر

اروپائیان متفاوت است .

ARPAK آرپاک

سحر ، جادو (مشابه نام وزیر و امیر خائن آستیاک آخرین شاه دولت ترک تبار ماد که با همدستی و خیانت او ، کوروش هخامنشی دولت «ماد» را منقرض نمود و برای نخستین بار حکومت را از ترکان به پارسیان تعویض نمود).

ARPAKAV آرپاکاو

نام یکی از امرای سلسله ترک ایلخانیان در سرزمین آناتولی از نسل چنگیز خان در سال ۱۳۳۶ میلادی

ARTAKALAN آرتا کالان

ماباقی ، باقیمانده (خطاب به آخرین فرزند خانواده)

ARTABAZ آرتاباز

نام شاه «ماد کوچک» یا «آتروپاتئن» مقارن امپراتوری «اوکتاویوس» یا «اوگوست» در روم و فرهاد پنجم معروف به آرشک پانزدهم یا آشک پانزدهم از شاهان دولت اشکانی

ARTABAS آرتاباس

نام پادشاه سرزمین «آتروپاتئن» یا ماد کوچک (آذربایجان) در اواسط قرن اول میلادی.

ARTAVAS آرتاواس

چون شمشیر (ترکمنی)

ARCA..... **آرجا**

درخت کاج

ARCIK..... **آرچیک**

دلور مرد کوچک (خطاب به کوچکترین پسر خانواده) (ترکمنی)

ARHAN..... **آرحان**

خان و خاقانی عالی تبار و پاک سرشت

ARXAJ..... **آرخاژ**

محل استراحت و خواب رمه گاو و گوسفند و دیگر حیوانات در هوای آزاد فصل گرما و تابستان را گویند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «باش کنجید» و بۇرچالی» در آذربایجان شمالی. لازم به ذکر است که منطقه «بۇرچالی» فعلاً در ترکیب اراضی گرجستان می باشد)

ARXAŞ..... **آرخاش**

محل استراحت و خواب رمه در هوای آزاد فصل گرما و تابستان (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گنجه» در آذربایجان)

ARXAN..... **آرخان**

آزاد (قزاقی)

ARXU..... **آرخو**

سپر، قلعه، دژ (ترکی باستان گوئی تورک)

نام پادشاه دولت و سرزمین آتروپاتن (آذربایجان فعلی یا ماد کوچک) در زمان هجوم رومیان به سرکردگی آنتونیوس.

ARTUK..... **آرتوک**

نام سلاله ای از حاکمان موروثی سلجوقیان آناتولی. اولاد «آرتوک» در سالهای ۱۲۳۱ - ۱۱۰۱ میلادی بر منطقه «هپسینی کثیفا» و تا سال ۱۴۰۸ میلادی بر «ماردین» حکومت راندند.

ARTIQBERDİ..... **آرتیق بُردی**

بیش از نیاز عطا فرموده است، اضافه بخشش بیش از نیاز (ترکمنی)

ARTIQDURDİ..... **آرتیق دوردی**

سرانجام زنده و باقی ماند (ترکمنی)

ARTIQQULI..... **آرتیق قولی**

فرزند اضافه بر نیاز که مطیع و فرمانبردار باشد (ترکمنی)

ARTIQGƏLDİ..... **آرتیق گلدی**

بالاخره آمد، اضافه بر نیازمان آمد (ترکمنی)

ARTIQMAÇ..... **آرتیقماچ**

فوق العاده (ترکمنی)

ARTIKBAY..... **آرتیک بای**

مرد بیش از اندازه غنی و ثروتمند (ترکمنی)

ARTIKQILIÇ..... **آرتیک قیلیچ**

شمشیر اضافه بر نیاز، مرد بسیار قاطع و بُرا

رهایی ، نجات ، پاک و منزّه هستی
ARSLANADAM **آرسلان آدام**

شیر مرد

ARSLANGİBİ **آرسلان گیبی**

همچو شیر ، مثل شیر

ARSLANYABQU **آرسلان یابقو**

نام پسر دوم «سلجوق بیک» بانی و مؤسس حکومت سلجوقیان. آرسلان یابقو پس از درگذشت سلجوق به حکمرانی سلجوقیان منصوب شده که در سال ۱۰۲۵ میلادی با حيله و تزوير به هنگام مراجعت جهت مذاکره با سلطان محمود غزنوی ، توسط سلطان محمود دستگیر و به هندوستان تبعید گردید و در قلعه ای زندانی گردید و بعد از هفت سال حبس درگذشت

..... **آرسلان یوره ک**

ARSLANYÜRÖK

شیر دل

ARŞAK **آرشاک**

دلیر مرد سرسخت و جدّی ، مرد مبارز و قهرمان سرسخت ، همچنین نام یکی از سرداران معروف امپراتوری ترکان اشکانی در زمان حکمرانی «بالاش» دوم مشهور به اشک بیست و پنجم

ARĞALI **آرغالی**

ARDA **آردا**

دومین ، بعد از اولی ، از اسامی قدیمی ترکی که در متون ترکان اویغور نیز ذکر شده است

ARDANIŞ **آردانیش**

نام نوعی درخت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «چمبَره ک» آذربایجان شمالی)

ARDUN **آردون**

از فرماندهان قشون ترکان در دوره ایلخانیان مقارن حکومت اولجایتوخان در سال ۱۳۰۶ میلادی

ARDIVAR **آردی وار**

ادامه دارد (خطاب به اولین فرزند خانواده یعنی بعد از او هم فرزندانی خواهند آمد) (ترکمنی)

ARDIÇ **آردیچ**

نام نوعی درخت جنگلی سخت و با دوام

ARDIL **آردیل**

بعد از اولین، دومین

ARZİK **آرزیک**

مؤمن ، نیکو سیرت (آناطولی)

ARSELANDÖK **آرسلان ده ک**

مانند شیر شجاع (ترکمنی)

ARSEN **آرسن**

کاروان، ایلچی (ترکی باستان گو ی تورک)
ARKAUT **آرکاوت**

نام یکی از قبایل مغول . (ترکی مغولی)
ARKATAN **آرکاتان**

معنی این لغت «مقتدر» و «قوی» می باشد ،
آرکاتانها جنگجویان و خدمتگزاران خصوصی
و نزدیک بزرگان و نوپانهای مغول بودند

ARKTU **آرکتو**

نام پسر ایلکای نویان از امرای بزرگ لشکری
دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی

ARKUT **آرکوت**

پاک و مقدس

ARGUNHAN **آرگون خان**

ارغون خان ، از سلاطین بزرگ سلسله ترک
ایلخانیان

ARGİN BAY **آرگین بای**

بیگ و سرور آزاده ، مرد آزاده ، بیگ و سرور
قوم ترک بنام «آرگین» ها که شاخه ای از
قرقیزهای قزاقستان به شمار میآیند

ARLAT **آرلات**

نام یکی از قبایل ترک ساکن در ماورالنهر در
سده های ۱۳ - ۱۲ میلادی

ARLI **آرلی**

در فکر انتقام ، هنوز انتقامش را نگرفته ،
انتقامجو (ترکمنی)

قوچ کوهی ، قوچ وحشی (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی مناطق «جلفا» ، «
قازاخ» ، «نخجوان» ، «اردوباد» و «زنگیلان»
در آذربایجان شمالی)

ARQADAĞ **آرقاداغ**

کسی که حامی و پشتیبانی چون کوه دارد
(ترکمنی)

ARQA **آرقا**

پشتیان ، حامی (ترکمنی)

ARQAÇ **آرقاچ**

پشت کوه (ترکمنی)

ARQADAĞ **آرقاداغ**

پشتیان (ترکمنی)

ARQADAĞLI **آرقاداغلی**

پشت گرمی (ترکمنی)

ARQALI **آرقالی**

دارای حامی و پشتیبان (ترکمنی)

ARQAYAS **آرقایاس**

نام یکی از قبایل ترک در سالهای اولیه قرن
یکم میلادی

ARQAYIN **آرقایین**

آسوده خاطر ، خاطر جمع (ترکمنی)

ARQUY **آرقوی**

سپر ، قلعه ، دژ (ترکی باستان گو ی تورک)

ARQIŞ **آرقیش**

ARVIN **آروین**

آزمایش ، آزمون ، امتحان (ترکمنی)

ARIEL **آریئل**

از ایل و تبار پاک و عالی نژاد، پاک دست و درست دست ، راست و درستکار و صدیق

ARIBAŞ **آرباش**

ساعی و کوشا ، دارای مغز و کله کوشا و ساعی

ARIBAL **آربال**

عسل

ARIÇ **آریچ**

صلح و حیات

ARISTAN **آریستان**

برج اسد (قزاقی)

ARIŞ **آریش**

یکی از دو تارو پود را گویند

ARIK **آریک**

نام رئیس و فرمانروای ترک ایالت بغداد در دوره ایلخانیان

ARIKAN **آریکان**

پاک نژاد از نسل پاک ، عالی تبار (همچنین نام قومی از بومیان آمریکای جنوبی به نام آریکانها که تا قبل از قرن شانزده میلادی در مناطق جنوبی سرزمین شیلی مسکن گزیده بودند . مؤلف)

ARMA **آرما**

زنده باشی (ترکمنی)

ARMANLI **آرمانلی**

امیدوار ، آرزو دار (ترکمنی)

ARMAYAN **آرمایان**

نستوه ، خستگی ناپذیر (ترکمنی)

ARNABERDİ **آرنا بئردی**

خداوند نهري روان به ما عطا فرمود (ترکمنی)

ARNADURDİ **آرنا دوردی**

چون نهر و رودی روان باقیست (ترکمنی)

ARNAQILIÇ **آرنا قیلیچ**

چون شمشیر تیز و ترا و چون نهر روان و جاری (ترکمنی)

ARNAGƏLDİ **آرنا گلدی**

چون نهر و رود روان پدیدار گشت (ترکمنی)

ARNABUS **آرنا بوس**

نهر و رود مربوط به قوم ترک تبار «بوس» یا «باسای» از قبایل متحده دولت ترک تبار ماد، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان «بهی» در حومه بوکان از بلاد آذربایجان

AROL **آرول**

پاک و منزه باش ، همچو زنبور پر تلاش و کوشا باش

قوم ترک تبار «آس» یا «آز» باشد - کسیکه دارای اسم و نامی کمیاب و نادر باشد همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان شهر ویران بخش حومه شهرستان ساووق بولاغ (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان می باشد .

AZAK **آزاک**

نام یکی از بیگ های ترکان اوغوز

AZAKDENİZ **آزاک دینیز**

دریاچه آزاک واقع در شمال دریای سیاه

AZRAK **آزراک**

کمیاب ، نادر و پر ارزش

AZQAN **آزقان**

از نسل و تبار قوم ترک نژاد «آز» یا «آس» ، خون «آز» ی ، خون ترک «آسی» ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر از بلاد آذربایجان

AZQIŞ **آزقیش**

نام دسته ای از ترکان «آز» ساکن در سرزمین دولت «گؤک تورک غربی»

AZKUTLUĞ **آز کوتلوغ**

نام یکی از پسران «کیخاتوخان» از سلاطین دوره ایلخانان

AZUKOK **آزوک اوک**

تیری که پرتاب کننده و مبداء پرتاب آن

ARIM **آریم**

انتقام من ، انتقامجوی من (ترکمنی)

ARIMAN **آریمان**

پاک و و درستکار، سمبل پاکی و راستی

ARIMIAL **آریمی آل**

انتقام مرا بگیر، انتقامجوی من (ترکمنی)

ARINMAZ **آرینماز**

دور از تنبلی و کاهلی ، چابک و زیرک ، قبراغ و کوشا

آز آدلی (آس آدلی)

AZADLI(ASADLI)

«آز» نام ، «آس» نام، کسیکه اسمش نام قوم ترک تبار «آس» یا «آز» باشد، کسیکه دارای نام و اسمی کمیاب و نادر باشد ، دارای اسم و نامی نادر و کم پیدا ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مغان بخش گرمی شهرستان اردبیل از بلاد آذربایجان .

AZARNA **آز آرنا**

نهر و رود «آس» یا «آز»، رود و نهر منسوب به قوم ترک تبار «آز»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان قلعه برزند بخش گرمی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آزرتق» *azarnaq*

AZAD(ASAD) **آز آد(آس آد)**

«آز» نام ، «آس» نام ، کسیکه اسمش نام

معلوم نباشد

آزوروشان.....AZVURUŞAN

کسیکه بیشتر طالب صلح و دوستی است تا
جنگ و جدل ، کسیکه صلح دوست است و

آس اوغوش ASOĞOŞ

ایل و طایفه ترکان «آز» یا «آس» ، محل سکونت و اتراق ایل ترک نژاد «آس» یا «آز» همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آتش بیگ بخش سر اسکند حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی **asayeş** «آسایش» (آس اوغوش ← آس اوپوش ← آس آیوش ← آس آیش ← آسایش)

آس باقیران ASBAĞIRAN

«آسی» یا «آزی» غرنده ، مرد آسی یا آزی غرنده چون شیر، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ملا یعقوب و رازلیق بخش مرکزی شهرستان سراب از بلاد آذربایجان .

آس بقلان ASBƏQLAN

ترک «آسی» یا «آز» ی سرزنده، شاداب، تنومند و تپل — همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای حومه شهرستان کلیر با نام و نگارش فعلی «اسبه قلیان» **əsbəqəlyan**) آس بقلان ← آس بقلیان ← آس بقلیان ← اسبه قلیان)

آس بکلان ASBƏKLAN

ترکمرد سرزنده شاداب و تپل از قوم ترک تبار «آس» یا «آز» ، ترک «آسی» یا «آز» ی سرزنده و شاداب — «بکلان» از نامهای قدیمی ترکان می باشد — آس بکلان «همچنین

آبادیهای دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند از بلاد آذربایجان با نام و نگارش «اسداغی» **osdağı** می باشد.

آس آغیش ASAĞIŞ

بلندی و تپه مرتفعی که از آن قوم ترک تبار «آس» یا «آز» باشد، بلندی و کوه منسوب به ترکان قوم «آس» یا «آز»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آتش بیگ بخش سر اسکند حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «آسایش» (آس آغیش ← آس آیش ← آس آیش)

آس آرَن ASƏRƏN

دلیر مرد جنگاور و سلحشور از قوم ترک تبار «آس» یا «آز»، رجال و مردان قوم ترک تبار «آس» یا «آز»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کیوان بخش خدا آفرین با نام و نگارش فعلی «اسیران» **əsiran** (آس آرَن ← آس اثره ن ← آس اثران ← آسیران ← آسیران)

آس اوپوز ASOBOZ

زمین مغاک و درشت متعلق به قوم ترک تبار «آس» یا «آز» ، همچنین نام یکی از آبادیهای بخش سردرود حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «آسوبس» **əsobos** (آس اوپوز ← آس اوپوز ← آس اوپوس یا «آسوبس»)

رازلیق بخش مرکزی شهرستان سراب از بلاد آذربایجان با نام نگارشی و فعلی «اسطلی» *astli* می باشد .

آس ترخان («آز» ترخان).....

ASTƏRXAN(AZTƏRXAN).....

ترخان و شاهزاده مربوط به قوم ترک تبار «آس» یا «آز» ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار باختری بخش ورزقان شهرستان اهر از بلاد آذربایجان با نام نگارشی «استرقان»

آس تمل.....ASTƏMƏL

دارای ریشه و بنیان «آسی» یا «آز» ی ، کسبیکه رگ و پی و ریشه اش از نژاد ترکان «آس» یا «آز» باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار خاوری بخش ورزقان شهرستان اهر از بلاد آذربایجان با نام نگارشی «آستمال» می باشد.

آس تنکین.....ASTENKİN

ترک «آسی» یا «آز» ی راست قامت و کشیده اندام چون خدنگ کشیده و آخته ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کاغذ کنان حومه شهرستان خلخال با نام و نگارش فعلی «آستانجین» *əstancin* (آس تنکین ← آس تانکین ← آس تانگین ← آستانجین)

مشابه نام یکی از قصبات خسرو شهر حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «اسپهلان» *espəhlan* «آس بکلان ← آس پکلان ← آس پخلان ← آس پهلان ← اسپهلان ← و بعد از تسلط اعراب «اسفهلان»

آس بوغا.....ASBUĞA

دلیر مرد ترک تبار آسی یا «آز» ی قدرتمند و قوی هیکل چون گاو نر، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان «آختاچی بوکان» شهرستان بوکان از بلاد آذربایجان با نام و نگارش «اسپوغه» می باشد.

آس تارخان.....ASTARXAN

امیر و فرمانروای قوم ترک تبار «آس» یا «آز»، همچنین مشابه نام یکی از شهرهای منطقه قفقاز واقع در شمال دریای خزر بنام «آستاراخان» که در زبان عامیانه «هشترخان» نیز نامیده میشود و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار غربی حومه ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آسترقان» *əstarqan*

آس تالی.....ASTALI

از شاخه قوم ترک تبار «آس» یا «آز»، کسبیکه منسوب به شاخه ای از قوم ترک تبار «آس» یا «آز» باشد ، مردی از تیره «آس» یا «آز» ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان

یا «آز»ی راست قامت و گردن کشیده ، آسی
سربلند و سرافراز ، همچنین مشابه نام قومی
از سرخپوستان سرزمین آمریکا با نام و
نگارش فعلی «آزتک» ها **aztek** («آز» یا
«آس» دیک ← آرتیک ← آزتک)

آس زاب **ASZAB**.....

آس + زاب = رود یا رودخانه منسوب به قوم
ترک تبار «آس» یا «آز»، رودخانه ای که ترکان
«آز» یا «آس» در کنار آن مسکن گزیده
بودند ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان منگور بخش حومه شهرستان ساووق
بولاق (مهباد) از بلاد آذربایجان با نام و
نگارش فعلی «أصحاب **ashab** می باشد ،
این آبادی در منطقه ای کوهستانی، با آب و
هوای سرد سیری قرار گرفته و آب مصرفی
آن از رودخانه «بادین آباد» تأمین می شود.
لازم به توضیح است که واژه «زاب» در زبان
ترکی باستان به معنی آب و رود یا رودخانه
اطلاق می شده سئی ← سوو ← سوب ←
ساب و زاب اشکال مختلف واژه آب در لهجه
های مختلف زبان ترکی باستان می
باشد. (آس زاب ← آس ساب ← آسساب ←
آساب ← أصحاب)

آس کاندان **ASKANDAN**.....

از خون و نژاد «آس»ها یا «آز» ها ، از نسل و
تبار قوم ترک تبار «آس» یا «آز»، همچنین

آس تور (آز تور).....

ASTUR(AZTUR).....

ترک «آس» یا «آز» ی ، ترک مرد منسوب
به قوم ترک تبار «آس» یا «آز» ، همچنین نام
یکی از آبادیهای دهستان گرم بخش ترک
شهرستان میانه با نام نگارشی و فعلی «
استور» **ostur** می باشد.

آس تورو **ASTORO**.....

آداب و رسوم و آیین ترکان «آس» یا «آز»
همچنین مشابه نام دو شهر از شهرهای
سرزمین آذربایجان یکی واقع در آذربایجان
شمالی و دیگری واقع در آذربایجان ایران با
نام و نگارش فعلی «آستارا»

آس تویار **ASTOYAR**.....

دلیر مردی از لشکریان ترک «آس» یا «آز» ،
مردی از لشکر و اردوی خاقان «آس» یا
«آز»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان مهر انرود بخش بستان آباد شهر
تبریز و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان
مواضعخان بخش ورزقان شهرستان اهر ، هر
دو با نام و نگارش فعلی «استیار» **astiyar**
(آس توئی آر ← آس توئی آر ← آس تنی آر ←
آستیار ← استیار ← آستیار)

آس دیک **ASDİK**.....

ترک آسی ایستاده و قد برافراشته ، «آسی»

خدمتگزار ملت ترک تبار «آس» یا «آز» (کنایه از رهبر و پادشاه قوم «آس» یا «آز») خادم، برده و اسیر ترکان قوم «آس»، محل تجمع و اسکان و نگهداری اسیران و بردگان تحت سلطه و استیلای ترکان «آس» یا «آز» همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان میشه پاره شهرستان کلیبر با نام و نگارش فعلی «آسکلو» *oskelu* (آس کولو ← آس کولو ← آسکلو)

آس ناک (آز ناک).....

ASNAK(AZNAK)
تمساح «آس» یا «آز»، مرد قدرتمند و قوی پیکر و درنده (به هنگام مبارزه) چون تمساح و نهنگ منسوب به ترکان قوم «آس» یا «آز» ساکنین اولیه و تشکیل دهنده سرزمین بزرگ آذربایجان و قاره بزرگ و کهن آسیا که نام خویش را از همین قوم ترک تبار (اجداد اولیه ترکان آذربایجان) به ارث برده است این اسم همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آلان براغوش حومه شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی *əsnaq* آس می باشد. (آس ناک ← آس نق)

آس وان (آسوان).....

ASVAN
شهر و محل استقرار قوم ترک «آس» یا «آز» ها (مشابه نام شهری معروف در کشور

مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش اسکو شهر تبریز از بلاد آذربایجان با نگارش فعلی «اسکندان» می باشد

آس کو (آز کو).....

ASKU(AZKU)
شاه و سلطان قوم ترک تبار «آس» یا «آز»، لازم به ذکر است که پسوند «کو» در آخر نام سلاطین و شاهان اقوام متحده ترک تبار ماد به معنی عنوان و لقب شاه یا حاکم مشاهده می شود همچنین مشابه نام یکی از بخشهای تابعه شهرستان تبریز بنام «اسکو» *osku* می باشد که محدود است از شمال به شبستر از جنوب به مراغه از شرق به بستان آباد و از غرب به بخش دهخوارقان.

آس کوچ آد (آز کوچر).....

ASKOÇƏR(AZKOÇƏR)
دلیر مرد «آسی» یا «آز»ی جسور، دلاور و جنگنده چون قوچ، جسور و دلاور مرد قوچ آسا از نسل ترکان «آز» یا «آس»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایردموسی بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش «آسک شهر» *askşəhr* (آس کوچر ← آس کوشر ← آسکی شر ← آسکی شر ← آسک شهر)

آس کولو (آس قولو).....

ASKULU
بنده ای از ترکان قوم «آس» یا «آز»، خادم و

آسان.....ASAN

نام پسر توغون از خانهای مغول

آسای.....ASAY

نام یکی از پادشاهان قوم ترک تبار آلبنها یا
آلانها در سرزمین آلبن (آذربایجان شمالی)

آسپا بارا.....ASPABARA

نام فرزند «تالتا» شاه قوم ترک تبار «اثللی
پی». «تالتا» در سال ۷۰۶ قبل از میلاد
درگذشت و به جای او «آسپابارا» شاه قوم
اثللی پی شد.

آسپاروگان (آس پاروگان).....

ASPARUQAN

شهر و دیار «آسپارو»، لازم به ذکر است که
«آسپارو» نامی است ترکی که اگر این واژه یا
نام ترکی را به عربی برگردانیم «اسفار و
جان» و به مرور زمان به «اسفرجان» تبدیل
میشود که مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان گنجگاه بخش سنجبد شهرستان
خلخال با نگارش فعلی «اسفرجان حاجی
عباس» می باشد .

آسلان آر.....ASLANƏR

دلور مرد شیر مانند ، شیر مرد دلیر و
جنگاور قدرتمند

آسلان بیگ.....ASLANBEYG

بیگ و حاکم شجاع و شیر مانند ایل

آفریقایی مصر بنام «اسوان» . مؤلف)

آس یورت.....ASYURT

سرزمین و محل استقرار قوم ترک «آس»
مَنَس (ماناس).....

MƏNƏS(MANAS)

نام پادشاه مصر علیا (مصر جنوبی) در سال
۳۲۰۰ قبل از میلاد که پس از غلبه بر مصر
سفلی (مصر شمالی) ، آن دو پادشاهی را
متحد ساخته و اولین فرعون مصر شد . (به
احتمال بسیار زیاد نام اولین فرعون مصر
«مَنَس» با نام قهرمان بزرگترین داستان
حماسی ترکان جهان و قهرمان استقلال
ترکان قرقیز یعنی «ماناس» ، «مَنَس» هم
ریشه و ریشه ترکی داشته باشد یعنی اولین
فرعون مصر از نژاد ترک «آس» یا «آز»
آسیایی تبار باشد که احتمالاً "اجداد قوم ترک
تبار این فرعون مصر در حدود ۶۰۰۰ سال
قبل از میلاد از آسیای جنوب غربی (محل
سکونت اقوام ترک تبار التتاقی زبان سومری
و عیلامی کوچ نموده از آسیای مرکزی و
کوههای اورال) می باشد که از طریق کانال
سوئز و صحرای سینا در مصر سفلی و از
طریق دریای سرخ یا بحر احمر و مناطق
آفریقای شرقی خود را به مصر علیا رسانده
سکونت گزیده و به زیست و حیات خود ادامه
داده باشند . مؤلف)

ASUT **آسوت**

نام یکی از قبایل ترک مغولی منسوب به جناح راست قوم مغول . (ترکی مغولی)

ASIQ **آسیق**

سود ، منفعت ، بهره ، فایده

AŞAQLAN **آشاقلان**

کوهپایه ، دامنه و پای کوه همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایل تیمور بخش حومه شهرستان ساووق بولاغ (مهاباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آشکلان *aşkelan*» آشاقلان ← آشاکلان ← آشیکلان ← آشک لان ← آشکلان

AŞAR **آشار**

فاتح بلندیها و کوهها ، فاتح موانع

AŞAQBAŞ **آشاقباش**

از اهالی ساکن در غرب ترکمن صحرا (ترکمنی)

AŞAK **آشاک**

پای کوه ، کوهپایه (ترکی باستان ، اوغوزی)

AŞAN **آشان**

کسی که بلندی ها و کوهها را در نورددیده پشت سر گذارد ، کسی که از مقابل مصائب و دشواریها عقب نشینی نکند و از عهده آنها بخوبی برآید ، فاتح بلندیها و موانع

ASLANDƏK **آسلان ده ک**

همچو شیر، مانند شیر (ترکمنی)

..... **آسلان ساووران**

ASLANSAVURAN

شیر افکن

ASLANGÜÇLÜ **آسلان گوچلو**

شیر زور، کسیکه به زور و قوت شیر باشد

..... **آسلی قوچ (آسلی قوش)**

ASLIQOÇ(ASLIQOŞ)

دلآوری چون قوچ نیرومند و جسور از قوم ترک تبار «آس» یا «آز» ، کسیکه اصل و نسبش چون قوچ دلاور ، شجاع و جسور باشد - همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان گرم بخش ترک شهرستان میانه از بلاد آذربایجان با نگارش فعلی «اصلی کش» *aslikoş* می باشد .

..... **آسلیکن (آسلیکند ، آسلیکنت)**

ASLIKƏN

شهر و اقامتگاه قوم ترک تبار «آز» یا «آس» ، همچنین نام یکی از آبادیهای منطقه یکانات بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش اصلی کند *aslikənd*

ASUAQEN **آسواقئن**

نام یکی از پادشاهان قوم ترک تبار آلبانها یا آلانها در سرزمین آلبان (آذربایجان شمالی)

- آشدی AŞDI
در نوردید، صعود کرد، به مقصد رسید
(ترکمنی)
- آشکینر AŞKINƏR
مرد برتر
- آشوک AŞUK
کلاهخود آهنی
- آغ آر (آغ آر) AĞƏR(ƏĞƏR)
دلیر مرد سپید و روشن چهره، دلاور مرد
پاک قلب و سلیم النفس، همچنین مشابه
نام یکی از شهرهای بسیار مهم و باستانی
سرزمین آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«آهر» (آغ آر ← آخ آر ← آخر ← آهر)
- آغ اکین AĞƏKİN
کشت و زرع گندم و جو (از گویشهای محلی
منطقه «سالیان» در آذربایجان شمالی)
- آغ اولو AĞULU
سپید و بزرگوار، سپید معظم، سپید و بزرگ
، روشنی و سپیدی بزرگ، ترک سفید و
بزرگوار همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
شهرستان سردرود حومه تبریز با نام و نگارش
فعلی «آخوله» axule (آغ اولو ← آخ اولو ←
آخ اولا ← آخوله)
- آغ چنلیک AĞÇELİK
فولاد، آهن سفید و استیل، آهن خوب
- آغ ده وه لی AĞDƏVƏLİ
دارای شتر سپید، صاحب و مالک شتر سپید
همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان ارشق
بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر از بلاد
آذربایجان
- آغ ساکا AĞSAKA
ترک سپید از تیره ساکا، ترکی از قوم ترک
تبار «ساک» یا «ساکا» ی سفید همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهار
اویماق بخش قره آغاج مراغه با نام و نگارش
فعلی «آغ سقالار»
- آغ قاشقا AĞQAŞQA
سر بلند و سرفراز
- آغ قویونلو AĞQOYUNLU
نام سلسله ای از ترکان در سرزمین آذربایجان
و آناتولی در زمان حکومت ایلخانیان
- آغزبک AĞƏZBƏK
راز دار، سردار و ستر نگهدار (ترکمنی)
- آغا اوغلو AĞAOĞLU
آقازاده
- آغا بای AĞABAY
بیگ و رئیس آقا صفت ایل و طایفه
- آغا چلق AĞAÇLEQ
جنگل، بیشه (ترکمنی)

AĞAYANA آغایانا

آقا مانند ، همچو آقا و سرور، آقا منش
(ترکمنی)

AĞTAC آغتاچ

تاج سپید ، نام آبادیست د رحومه شهرستان
ساوه

AĞTAREŞ آغتارئش

جستجو ، کاوش ، کند و کاو (ترکمنی)

AĞCAĞAN آغجاغان

نام نوعی درخت بیشه ۰ (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «خانلار» و
«وُغوز» آذربایجان شمالی)

AĞÇAY آغچای

رود سفید - همچنین نام رودی که از جنوب
منطقه چالدران عبور کرده و در ناحیه جلفا
به رود ارس می ریزد و نیز نام رودی که
ازگردنه معروف حیران بین اردبیل و آستارا
جاری میشود.

AĞRAM آغرام

سنگینی و وقار (ترکمنی)

AĞZIBƏK آغزیبک

راز نگهدار ، سر نگهدار (ترکمنی)

AĞLAR BULUT آغلار بولوت

ابر گریان

AĞAÇDİKƏN آغاچ دیکن

درختکار

AĞAR آغار

سنگین ، شکوهمند و به ترکی آذری «آغیر»
(ترکی باستان گوئی تورک)

AĞARANTANG آغاران تانگ

سپیده دم صبحگاهی (ترکمنی)

AĞASUR آغاسور

شهر جنگل ، شهر جنگلی ، شهری از درخت،
شهر درخت و جنگل ، همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای دهستان ایل تیمور بخش
حومه شهرستان «ساووق بولاق» (مهاباد
فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«آغاسور»

AĞASI آغاسی

بزرگ ، کبیر ، آقا

AĞALIQ آغالیق

فرمانروایی ، امیری و سروری

AĞAMGƏLDİ آغام گلدی

آقاو سرور من بدنیا آمد ، برادرم بدنیا آمد
(ترکمنی)

AĞANƏR آغان آر

شخص صاف و تمیز - مرد تند و تیز و
آتشین همچون شهاب

سنگین دست ، فولاد بازو و قوی پنجه
آغیر تاختالی **AĞIRTAXTALI**
 موقر، متین ، با وقار و سنگین (از اصلاحات و
 واژه های گویش محلی منطقه «گنجه»
 آذربایجان)

آغیر جانلی **AĞIRCANLI**
 گران جان ، سخت پیکر و تنومند
آغیر کیشی **AĞIRKİŞİ**
 مرد موقر و سنگین

آغیر نانگ **AĞIRNANG**
 پر ارزش و پر بها ، سنگین بها
آغیر یخچی **AĞIRIXÇI**
 محافظ و نگهبان روستا یا آبادی که به هنگام
 کوچ ییلاقی دیگر افراد آبادی، در روستا باقی
 می ماند. (از اصطلاحات و واژه های گویش
 محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

آغیر تاش **AĞIRTAŞ**
 سنگ سخت و سنگین (حکایه از مردی که
 همچون سنگ بزرگ ، سنگین ، موقر و متین
 باشد)

آغیر کیلیچ **AĞIRKILIÇ**
 شمشیر گران و سنگین
آغیر لانمیش **AĞIRLANMIŞ**
 مورد لطف و مرحمت قرار گرفته ، مورد
 محبت و اکرام قرار گرفته

آغمیان **AĞMIYAN**
 کوه و بلندی (مثل صخره های بزرگ و بلند)
 که محکم، ثابت و پایدار مانده و خواهد ماند
 و هیچ لغزش و ریزشی در آن دیده نشود
 همچنین مشابه نام یکی از آبادی های
 دهستانی به همین نام از بخش مرکزی
 شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «آغ
 میان»

آغنیان **AĞNIYAN**
 کوهی که تخته سنگهای آن مداوم ریزش
 کند ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
 دهستان آختاچی بخش حومه شهرستان
 بوکان از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
 «آغلیان *ağlıyan*»

آغهن **AĞHON**
 هون سفید ، ترک منسوب به قوم هون سفید.
 ترکان هون سفید در تاریخ به «هیاطله» نیز
 مشهورند هونهای سفید در زمان پادشاهی
 «فیروز» شاه ساسانی همراه با هونهای
 «قیدر» به سرزمین آذربایجان کوچ نموده اند.

آغیال **AĞYAL**
 ریش سفید ، مرد سالخورده مجرب و دنیا
 دیده (از اصلاحات و واژه های گویش محلی
 منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)

آغیر آل **AĞIRƏL**

جلگه و دشت سیل گیر ، جلگه و دشتی که همواره محل گذر و عبور سیل و طغیان آب رودخانه باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان خانمروود بخش هریس شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آندیس *andis* (آغن دوز ← آین دوز ← آین تیز ← آن دیز ← آن دیس)

آغین دوزه **AĞINDÜZƏ**
جلگه و دشت سیل گیر ، جلگه و دشتی که همواره محل گذر و جریان سیل و طغیان آب رودخانه باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان لاهیجان بخش حومه شهرستان «سوووق بولاق» (مهاباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آندیزه *andize*» (آغن توزه ← آین توزه ← آین تیزه ← آن تیزه ← آن دیزه ← آندیزه)

آغین سو **AĞINSU**
سیلاب ، آب سیل ، جلگه و دشتی که همواره محل عبور و گذر سیلاب باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کلخوران بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آنزاب *ənzab*» می باشد (آقن ساب ← آغن ساب ← آین ساب ← آن ساب ← آنزاب) لازم به ذکر است که در ترکی باستان «زاب» ، «ساب» ، «سوب»

آغیش **AĞIŞ**
بلندی ، رفعت ، آغوش ، نسل ، نژاد ، قوم - دارائی ، ثروت (ترکی باستان گوئی تورک)
آغیشان **AĞIŞAN**
صعود کننده ، اوج گیرنده ، از کوه بالا رونده ، کوهنورد

آغیشکان **AĞIŞKAN**
بسیار صعود کننده ، بسیار بالا رونده و اوج گیرنده

آغیشلی **AĞIŞLI**
زمین دارای کوه و بلندی ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان ائواوغلی بخش حومه شهرستان خوی

آغیمسار **AĞIMSAR**
کوهسار ، دارای تپه و بلندی و کوه همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان به به جیک حومه شهرستان سیه چشمه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آغ مزار» (آغیمسار ← آغ مسار ← آغ مزار)

آغیمقان **AĞIMQAN**
دارای بلندی بسیار ، زمین بسیار بلند ، کوه و تپه بلند همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای حومه بخش اسکوی شهر تبریز با نام و نگارش فعلی آغیمقان *ağmeqan*

آغین دوز **AĞINDÜZ**

از ترکان «آس» یا «آز»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهار دانگه بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آغ براز» *ağbraz* (آق بؤری آز ← آغ بؤر آز ← آغ براز)

AQBARS آق بارس

یوز پلنگ سفید، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهریق حومه شهرستان سلماس با نام و نگارش فعلی «آغ برزه» *ağbarze* (آق بارس ← آغ برس ← آغ برز ← آغ برزه)

AQBƏK آق بک

سپید و سخت و محکم، سردار پاک قلب

AQBUQA آق بوقا

نر سفید، گاو نر جوان و قدرتمند، همچنین نام یکی از خواص سلطان احمد بن هلاکو از طایفه جلایر همچنین نام جد ایلکانیان عراق

AQTUBAR آق توبار

دلیر مرد اصیل و عالی نژاد، مرد سپید تبار، مرد دارای اصل و نسب و عالی گوهر، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آغدیوار» *ağdivar* (آق توبار ← آغ توبار ← آغ توپار ← بعد از سلطه اعراب ← آغ توفار ← آغ دووار ← آغدیوار)

«سوو»، «ساو» همگی به معنی «آب» می باشد که فی النهایه در ترکی امروزی به فرم «سو» یا «سوو» ایفا میگردد.

AĞINAN آغینان

صعود کننده

AQALAK آق آلاک

بز غاله سپید (ترکمنی)

AQERKEK آق ائرکک

مرد سپیدوش (ترکمنی)

AQERKE آق ائرکه

نر سپیدوش، مرد سپید (ترکمنی)

AQÖYLİ آق اویلی

دارای کاخ سپید، دارای خانه و کاشانه پرونق و مصفا (ترکمنی)

AQORDA آق اورددا

کاخ و سرای سپید، همچنین به مناطق قسمت شرقی امپراتوری ترکان مغول تحت رهبری «اورددا» برادر «باتی خان» نیز اطلاق می شد.

AQBERDİ آق بئردی

خداوند پسری روشن چهره و سپید به ما عطا فرموده (ترکمنی)

AQBÖRİAZ آق بؤری آز

گرگ سپید قوم ترک تبار «آز» یا «آس»، سپید مرد دلیر و شجاع و جسور چون گرگ

AQKÖŞƏK آق کۆشک

بچه شتر سپید (ترکمنی)

AQMƏRGƏN آق مَرگن

شکارچی زبردست سپید پوش ، شکارچی
ماهری که هنگام بارش برف بخاطر استتار
بهتر، لباس سپید به تن می پوشد. (ترکمنی)

AQYAĞIZ آق یاغیز

از نژاد سفید (ترکمنی)

AQABERDİ آقا بُردی

خداوند آقا و سروری را به ما ارزانی
داشت (ترکمنی)

AQABƏG آقا بَگ

سردار آقا منش ، بیگ آقا منش (ترکمنی)

AQACAN آقا جان

آقا و سرور عزیز و دوست داشتنی

AQAXAN آقا خان

آقا و سرور بزرگ و معظّم ، خان و حاکم آقا
منش

AQADURDİ آقا دوردی

آقا و سرور باقی بوده و همچنان خواهد
بود. (ترکمنی)

AQAKİŞİ آقا کیشی

مردِ آقا، مردِ آقا منش

AQAGELDİ آقا گلدی

AQTOPRAQ آق توپراق

خاک سفید ، خاک روشن و سپید رنگ
همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
«سُکمن آباد» بخش حومه شهرستان خوی

AQDƏMİR آق دمیر

آهن سفید (ترکمنی)

AQŞOR آق شُور

طایفه ای از گوکلان (ترکمنی)

AQĞALA آق غالا

آهن سفید (ترکمنی)

AQQAN آق قان

خاقان (قآن) پاکدل و روشن ضمیر (آق قا
آن ، آغ قا آن، پاک خون ، پاک نژاد ، دارای
اصل و نجابتی پاک و اصیل ، همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهای دهستان شرقی بخش
ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی
«اعقان *aqan*» (آق قان ← آغقان ← اعقان
← آعقان)

AQQURT آق قورت

گرگ سپید (ترکمنی)

AQQULİ آق قولی

سپید و روشن و مطیع ، ضیاء فرمانبردار
(ترکمنی)

AQQİLİÇ آق قیلیچ

شمشیر سپید (ترکمنی)

AQALI آقالی

آقا منش، آقا صفت (ترکمنی)

AQTACI آقتاجی

چابک سوار (ترکی مغولی)

AĞCAVAN آقجا وان (آغجوان)

محل جمع و نگهداری پول و سکه های زر و نقره، خزانه پول و سکه و جواهرات دولتی و حکومتی، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بهی حومه شهرستان بوکان با نام و نگارش فعلی «آغجوان»
ağcovan (آقجاوان ← آغجوان ← آغجووان)

AQÇEBAY آقچه بای

مرد غنی دارای زر و سکه (ترکمنی)

AQZAM آقزام

خاطر یاد کردن، به خاطر آوردن، یاد کردن (ترکمنی)

AQĞIR آقگیر

رود و نهری که با شدت جریان دارد (ترکمنی)

AQLANG آقلانگ

تپه شنی (ترکمنی)

AKAĞAÇ آک آغاچ

درخت سپید

AKALIN آک آلین

آقا و سرور زاده شد، آقا بدنیا آمد (ترکمنی)

AQAGÜL آقا گول

گل آقا، آقای گل مانند

AQAYAR آقا یار

یار و یاور آقا منش (ترکمنی)

AQA آقا

آقا، سرور (ترکمنی)

AQAAMAN آقا آمان

آقا و بیگی که در سلامتی و آسایش است، مرد سالم و تندرست (ترکمنی)

AQABEK آقابک

آقای سفت و سخت، محکم، دارای تنی نیرومند و پر قدرت (ترکمنی)

AQABAY آقابای

آقای دارا، غنی و ثروتمند

AQATAĞAN آقاتاغان

آقا و سروری که نذر و نیاز و اجاق او را برای ما زنده نگه داشته است (ترکمنی)

AQACIK آقاجیک

آقا و سرور کوچک، آقای خردسال (ترکمنی)

AQAR آقار

رودخانه، رود (ترکمنی)

AQALAQÇI آقالاچی

بزرگتر، آقا، رئیس اتوغ در بین مغولان. (ترکی مغولی)

AKTUVAK **آک توواک**

مرد روشنفکر با حیا و با حیثیت (ترکمنی)

AKDAĞ **آک داغ**

کوه سپید ، کوه پوشیده از برف

AKDURDI **آک دوردی**

سپید و زیبا باقی مانده (ترکمنی)

AKSAKAL **آک ساکال**

ریش سفید و بزرگ ایل و طایفه (ترکمنی)

AKQUZI **آک قوزی**

تره سپید (ترکمنی)

AKQILINC **آک قیلینچ**

شمشیر سپید صیقل خورده

AKGELDI **آک گلدی**

فرزند سپید و زیبا بدنیا آمد (ترکمنی)

AKGIRAY **آک گیرای**

مرد درستکار و پاک گوهر

AKMADBEG **آک ماد بیگ**

بیگ و رئیس ایل ترکان ماد سپید ، رئیس

ترکان سپید «مادی» یا «میدیا» ئی،

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان

چهاردولی بخش مرکزی شهرستان مراغه با

نام و نگارش فعلی «احمد بیگ» (آکمد بیگ

← آقمد بیگ ← آغامد بیگ ← آخمد بیگ

← آحمد بیگ ← احمد بیگ)

رو سفید ، سربلند

AKƏRGİN **آک آرگین**

مرد درستکار و پاک گوهر

AKƏRMAN **آک آرمان**

مرد درستکار و پاک گوهر

AKUR **آک اور**

شهر سپید ، شهر سپیدی و روشنایی ، شهر

«ماد سفید»

AKURLU **آک اورلو**

اهل شهر سپید ، منسوب به اهالی شهر

«سپید» ، از اهالی شهر ترکان «ماد سفید» ،

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان

چاپاره شهرستان قره ضیاء الدین از بلاد

آذربایجان با نام و نگارش فعلی

«آخورلی *axurli*» (آک اورلو ← آق اورلو ←

آغ اورلو ← آخ اورلو ← آخورلی)

AKİRTİŞ **آک ایرتیش**

نام شاخه ای از ترکان «کیماک» در سده

هشتم میلادی

AKBERDİ **آک برودی**

خداوند فرزندی سپید و زیبا عطا کرد

(ترکمنی)

AKTENĞİZ **آک تنگیز**

نامی که قرقیزها دریاچه بالکاش را بدان

نامند.

- آک ماد**..... **AKMAD**
 ترک مادی (میدیایی) سپید ، ترک سپید
 روی و سفید پوست از قوم ترک تبار «ماد» یا
 «میدیا» همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
 دهستان ایل تیمور بخش حومه شهرستان
 سوووق بولاق (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان
 با نام و نگارش فعلی «احمد» (آک ماد ←
 آخمد ← آحمد ← احمد)
آک مادل (آغ مادل).....
AKMADLI (AĞMADLI)
 کسیکه منسوب به ترکان ماد سپید یا
 میدیایی سفید باشد ، از نسل ترکان «ماد»
 سفید ، از نسل ترکان سفید پوست مادی،
 همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
 منجوان بخش خدا آفرین با نام و نگارش
 فعلی «احمدلو»
آکۆنده ر..... **AKÖNDƏR**
 لیدر و رهبر سپید ، لیدر و رهبری که منزله و
 بدور از هر گونه ناپاکی و آلودگی باشد ، رهبر
 سلیم النفس و پاک سرشت
آکا گوندوز..... **AKAGÜNDÜZ**
 از رمان نویسان بزرگ و مشهور ترکیه که نام
 حقیقی او «حسین عونی» است (۱۹۸۵ -
 ۱۸۸۵)
آکات..... **AKAT**
- اسب سپید (ترکمنی)
آکاتا..... **AKATA**
 پدر پاک و منزله ، پدر با عزت و دارای شرف و
 ناموس
آکاتای..... **AKATAY**
 آقا منش ، عالی جناب و آقا صفت ، مردی که
 به پاکی و تمیزی شهره و معروف شده است
آکاد..... **AKAD**
 پاکنام ، سپید نام ، نیکو نام
آکادلی..... **AKADLI**
 پاکنام ، نیکو نام
آکاراز..... **AKARAZ**
 جاری و روان باش چون رود ارس
آکاسوی..... **AKASOY**
 از نژاد و تبار آقاها و سروران ، آقا منش ،
 عالی جناب، نجیب زاده ، اصیل زاده
آکاغا..... **AKAĞA**
 نام صنفی از خادمین دربار سلاطین عثمانی
 که رئیس و سردسته این اکیپ درباری را
 «قایی آغاسی» یا رئیس دربار می گفتند.
 «آکاغا» ها در اندرون دربار سلطنتی تربیت
 یافته سپس به خدمت دربار درمیآمدند .
آکاگوندوز..... **AKAGÜNDÜZ**
 مرد محترم روز ، آقای روز ، روز بزرگ
آکالان..... **AKALAN**

بزرگ و محترم باش ، سرور و بزرگ ایل باش	آکالب	AKALP
دلاور و قهرمانی که به راستی و درستی مشهور است	آکالتان	AKALTAN
سرخی و سپیدی تۇمان سپیده دم ، سرخی و سپیدی طلوع خورشید در صبحگاهان	آکالین	AKALIN
رو سپید و سرفراز ، سربلند	آکان آکی	AKANAKI
سیل جاری	آکان	AKAN
جاری و روان ، روان و گسیل شده	آکانەر	AKANƏR
دلاور مرد و قهرمان مهاجم	آکانسل	AKANSEL
سیل جاری و روان	آکبئل	AKBEL
گذرگاه تنگ و باریک و درّه مانند میان دو تپه در کوهستان	آکباتو	AKBATU
مرد دلاور و جسور پاکدل	آکباتور	AKBATUR
دلیر مرد شجاع و با ناموس ، قهرمان باشرف	آکباتون	AKBATUN
و با عزت	آکبای	AKBAY
مرد دلاور و جسور	آکبایار	AKBAYAR
مرد دارا ، غنی و روشن فکر ، دارا مرد ضیاء منش	آکبک	AKBƏK
مرد غنی و محتشم ، ثروتمند با شرف و پاکیزه	آکبورا	AKBORA
باد سفید آلیزه ، طوفان و گردباد سپید	آکبورچ	AKBURÇ
برج سپید رنگ قلعه یا دژ	آکبوغا	AKBUĞA
«آکبوغا نویان» از امرای لشکری دوره‌ایلیخانیان در سرزمین آناتولی. آکبوغا امیر لشکر ممالک روم به شمار می آمد.	آکپولات	AKPOLAT
آهن سپید ، آهن کوبیده شده و آبدیده ، فولاد استیل	آکتکین	AKTEKİN
رئیس پاک منش ایل ترکان ، شهزاده پاکدل		

AKCABAY آکجابای

مرد دارا ، غنی و سپید وش (ترکمنی)

AKÇAKOCA آکچاکوچا

مرد پاک و باناموس

AKÇAR آکچار

ارواح مقدس

AKÇAKAYA آکچاکایا

صخره سپید رنگ

AKÇAKIL آکچاکیل

سنگ کوچک سپید رنگ در داخل نهرها و

رودخانه ها

AKÇAM آکچام

نوعی کاج که در سرزمین آمریکای شمالی

رشد و نمو می کند

AKÇAVAN آکچاوان

صاحب و دارای پول و سکه زر ، محل تجمع ،

ذخیره و نگهداری سکه ، زر و سیم ، خزانه زر

و سیم همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای

دهستان «بهی» شهرستان بوکان از بلاد

آذربایجان

AKÇORA آکچورا

ارواح پاک و مقدس

AKÇURA آکچورا

از تاریخ نگاران بزرگ ترک منسوب به ترکان

کازان زاده شهر «اولیانوفسک»

AKTAŞ آکتاش

سنگ سپید.

AKTAY آکتای

سپید مانند ، نام سرفرمانده و امیر لشکر

«توکتامیش خان» از خانهای معروف ترکان ،

همچنین نام جد شاخه ای از ترکان قرقیز

AKTÜRK آکتورک

ترک سپید و پاک ، ترک منز و بدور از

هرگونه ناپاکی و پلیدی

AKTOĞAN آکتوغان

شاهین سپید

AKTOLGA آکتولگا

کلاخود سپید رنگ

AKTÜN آکتون

شب روشن ، شب مهتابی و روشن (آناتولی)

AKTUNA آکتونا

رود «دُن» صاف و سپید و زلال

AKTUNÇ آکتونچ

برنز سپید (آناتولی)

AKTİMUR آکتیمور

آهن سپید ، فولاد

AKCA آکجا

سپیدوش (ترکمنی)

AKCAXAN آکجا خان

خان سپیدوش (ترکمنی)

AKSAL.....آکسال

وسیلهٔ شناور قایق مانند که از اتصال و مماس چندین تنهٔ درخت به هم بسته شده با الیاف یا طناب، که جهت حمل محموله به آب اندازند (آناتولی)

AKSAY.....آکسای

صخره زار خاکستری رنگ ، سنگ پهن سپید رنگ (آناتولی)

AKŞAD.....آکشاد

شاه و خاقان روشن ضمیر و پاک طینت ، عنوان و لقب خاقان ترکان فرغانه .

AKKÖZ.....آککوز

خاکستر سپید و روشن

AKKAN.....آککان

پاک خون ، کسی از نژاد و تبار پاک و معتبری باشد

AKKAYA.....آککایا

صخرهٔ سپید ، صخرهٔ برفی و پوشیده از برف

AKKOR.....آککور

جرقهٔ روشن سپید رنگ ، شرر سپید

AKKUŞ.....آککوش

نام یکی از امیران اتابکان آذربایجان

AKLI.....آکلی

دارای رنگ سفید (ترکمنی)

AKHAN.....آکحان

خاقان درستکار و سپید قلب ، نام یکی از امرای ترک خوارزم

AKDAĞ.....آکداغ

سپید کوه

AKDAL.....آکدال

شاخهٔ سپید ، شاخهٔ درخت پوشیده از برف

AKDAMAR.....آکدامار

رگ سپید ، رگی که در آن خون صاف و روشن جاری است ، سرخرگ

AKDEMİR.....آکدمیر

آهن کوبیده شده و سخت و آبدیده ، فولاد

AKDORU.....آکدورو

کوهی که قلّهٔ آن پوشیده از ابر باشد

AKDUMAN.....آکدومان

مه سپید ، طوفان سپید گردو خاک

AKDİK.....آکدیک

سپید و ایستا ، سپید و بلند و قامت برافراشته

AKDİL.....آکدیل

بسیار خوش سخن و نیکو گفتار

AKƏR.....آکر

مرد سپید و پاک ، مرد پاک و منزّه

AKƏRGİN.....آکرگین

مرد رشید و بالغ سپید چهره و پاکیزه

۱۲۲۴ . م حکمرانی می نمود.

AKOZAN **آکوزان**

شامان و عاشق (خواننده و نوازنده ساز عاشقی) پاک و منزّه از هرگونه آلودگی و ناپاکی

AKÜN **آکون**

نیکنام، دارای شهرت و اعتبار نیک، خوشنام و مشهور

AKÜNAL **آکونال**

صاحب نام نیک و شهرت عالی باش، به نیکنامی معروف و مشهور باش (آناطولی)

AKI **آکی**

دست و دلباز و سخی، گشاده دست و جوانمرد

AKIALP **آکی آلپ**

قهرمان و دلاور جسور و مهاجم

AKIMAN **آکیمان**

سمبل هجوم و جسارت، گشاده دست و جسور

AKINBAY **آکین بای**

بیگ و رئیس ایلی که جنگجو و مهاجم است

AKIN **آکین**

هجوم به سوی دشمن

AKINALP **آکینالپ**

قهرمان و بهادر جسور و مهاجم

AKMADOBA **آکمداد اوْبا**

قبیله ترکان سپید «ماد» یا «میدیا»، از قبیله ترکان سپید «ماد»، از قبیله «ماد سپید»، همچنین مشابه نام ۲۳ آبادی از دهستانهای مختلف شهرهای سرزمین آذربایجان با نام و نگارش فعلی، «احمد آباد» (آک ماد اوْبا ← آقمداد اوْباد ← آغمداد اوْبا ← آخمداد اوْبا ← آحمد اوْبا ← احمد آباد)

AKMAN **آکمان**

سمبل سفیدی (ترکمنی)

AKMANƏR **آکمانَر**

مرد پاک و منزّه بدون هر گونه آلودگی، مردی که سمبل پاکی است.

AKHON **آکھون**

هون سفید، ترک منسوب به قوم هون سفید. ترکان هون سفید در تاریخ به «هیاطله» نیز مشهورند. هونهای سفید در زمان پادشاهی «فیروز» شاه ساسانی همراه با هونهای «قیدَر» به سرزمین آذربایجان کوچ نموده اند.

AKORDA **آکوردَا**

نام سرزمینی از امپراتوری ترکان مغول که فرزندان جوچی خان (فرزند ارشد چنگیز) بر آن حکم میراندند. «باتو» فرزند «جوچی خان» بر این سرزمین در سالهای ۱۲۵۵ -

بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آلوسان» می باشد (مشابه نام یکی از بزرگان و جنگجویان سرخپوست قبیله «آراپاهو» در سرزمین آمریکا . مؤلف)

ALBARS آل بارس

پلنگ قرمز، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نیر بخش مرکز ی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آلوارس» *alvars*

ALBAYDAQ آل بایداق

رنگارنگ ، الوان، پرچم سرخ (از اصلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گؤی چای» و «کوردمیر» در آذربایجان شمالی

ALTOMÇI آل توّمچی

صاحب و مالک اسب یکدست قرمز و سرخ رنگ ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش «آلتّمچی»

ALDAŞEYN آل داشین

زمین پست و نشیب پوشیده از سنگهای قرمز رنگ. آل (قرمز) + داش (سنگ) + این (زمین پست و نشیب) - همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایردموسی بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آلداشین» *aldaşin*

AKINTAN آکیتان

هجوم و حمله ای که به هنگام سپیدی صبح به وقوع پیوندد

AKINCU آکینجو

سربازی که سراسیمه و شبانه به سوی دشمن هجوم برد

AKINƏR آکینر

مرد جنگنده و مهاجم ، مرد یورش بر

AKINKAGUA آکینکاقوا

خدای جنگ . الهه جنگ ، «آکین» و «آکینکا» به معنی جنگ ، یورش ، حمله و هجوم و «قوا» به معنی خدا ، یا رب النوع و پادشاه می باشد (مشابه نام بلندترین قلّه واقع در کشور آرژانتین با ارتفاع ۶۹۶۰ متر بنام «آکونکاگوا» مؤلف).

ALÖC آل اؤج (آلّوج)

انتقام گیر ، قصاص گیر ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین باختری بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر با نام و نگارش فعلی «آلّوج»

ALOZAN(ALEZAN) آل اوزان (آلوزان، آلزان)

شامان و نوازنده سرخ پوش ترکان در ازمنه قدیم ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان بردوست بخش صومای شهرستان اورمیه از

گراید ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ولدیان بخش حومه شهرستان خوی از بلاد آذربایجان با نام فعلی و نگارش «آلماده» *almadeh* می باشد .

ALMAN **آل مان**

نمونه و سمبل سرخی ، سرخ وش ، سرخ گون، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر از بلاد آذربایجان می باشد .

ALHAVA **آل هاوا**

بلند آسمان (ترکمنی)

ALYEMƏZ **آل ینمز**

کسیکه مکر و حيله و فریب در او کارگر نباشد

ALEP **آلئپ**

بهادر ، قهرمان (ترکمنی)

ALECIĞURT **آلئجی غورت**

باج گیر (ترکمنی)

ALEŞ **آلئش**

مصلحت ، تبادل افکار (ترکمنی)

ALATOZAN **آلا توزان**

طوفان گرد و خاک (ترکمنی)

ALADALI **آلا دالی**

سخت کوش (ترکمنی)

ALABULUT **آلابولوت**

ALDOĞAN **آل دوغان**

نوعی شاهین شکاری

ALSAKA **آل ساکا**

سرخپوست منسوب به قوم ترک «ساک» یا «ساکا» (مشابه نام ایالت بسیار معروف در قاره آمریکای شمالی بنام «آلاسکا». مؤلف)

ALQANOBA **آل قان اوْبا**

از قبیله سرخ خونان ، قبیله سرخ خون، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان اجارود بخش گرمی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آلقناب» *alqanab* لازم به توضیح است که در ترکی قدیم «آل» را «آل» و «قان» را «قَن» می گفتند (آل قَن اوْبا ← آل قَن اوْب ← آل قَن آب ← آلقناب)

ALQIN **آل قین (آلقین)**

غلاف سرخ و خونین

ALKU **آل کو**

شهرت و آوازه منیر، درخشان و روشن ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان بنا جو حومه شهرستان بناب از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آلقو» *alqu* (آل کو ← آلقو) و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج شهرستان مراغه

ALMADA **آل مادا**

مادی سرخ ، مرد مادی که رنگش به سرخی

- آسمانی با ابرهای پراکنده، آسمانی صاف تا قسمتی ابری (ترکمنی)
- ALASKU** **آلاس کو**
حکمران و سلطان سرخپوست منسوب به قوم «آس» یا «آز». آل + آس + کو (مشابه نام ایالت بسیار معروف آمریکا بنام آلاسکا)
- ALASAKA** **آلاساکا**
ساکای ترک که به رنگ سرخ و سفید باشد. (مشابه نام ایالت بسیار معروف آلاسکا واقع در شمال قاره آمریکا. مؤلف)
- ALAŞA** **آلاشا**
نوعی اسب ترکمنی (ترکمنی)
- ALAFATIN** **آلافاتین**
بسیار تیز و برنده (از اصطلاحات و واژه های محلی منطقه «بویوک قارا کیلسه» و «شمگیر» در آذربایجان شمالی)
- ALAQ** **آلاق**
باجگیر (ترکمنی)
- ALAQUDUR** **آلاق اودور**
از سران و بزرگان قوم تاتار معاصر چنگیز خان
- ALAQARANGI** **آلاقارانگئی**
هوای تاریک روشن، هوای گرگ و میش (ترکمنی)
- ALAQAVURDAQ** **آلاقاوورداق**
هوای نه تاریک و نه روشن، هوای تاریک
- آسمانی با ابرهای پراکنده، آسمانی صاف تا قسمتی ابری (ترکمنی)
- ALATENGİZ** **آلاتنگیز**
نامی که قرقیزها در یاچه بالکاش را بدان نامند
- ALATAVA** **آلاتاوا**
سنگ صاف و تخت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «باکو» در آذربایجان)
- ALACABARS** **آلاجابارس**
یوز پلنگ (ترکمنی)
- ALACAN** **آلاجان**
درنده و بهادر (ترکمنی)
- ALACANG** **آلاجانگ**
زرنگ (ترکمنی)
- ALADA** **آلادا**
تقلاً، جدیت (ترکمنی)
- ALADALAN** **آلادالان**
به فکر فرو رفته، در فکر و تعمق (ترکمنی)
- ALADON** **آلادون**
عبای قرمز راه راه (ترکمنی)
- ALARŞAK** **آلارشاک**
نام فردی که از طرف مهرداد (ششمین پادشاه حکومت ترک تبار اشکانی) به

روشن (ترکمنی)

آلامان ALAMAN

چپاول و غارت (ترکمنی)

آلان بۆری آغیش

آلان بۆری آغیش ALANBÖRIAĞIŞ

آلان نام ایلی ترک تبار که به «آلوان» یا «آلبان» نیز مشهور است + بۆری (گرگ) + آغیش (بلندی، کوه، کوهستان) = گرگ کوهستان از تیره و نژاد ترکان «آلبان»، «آلوان» و یا «آلان»، - تیره و طایفه ای از ترکان «آلبان» یا «آلان» که به گرگ کوهستان مشهورند - همچنین مشابه نام دهستان و نام یکی از بخشهای دوگانه شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «آلان» بر آغوش «alanbərəğuş» نیز می باشد (آلان بۆری آغیش ← آلان بۆرآغیش ← آلان بر آغیش ← آلان بر آغوش)

آلان برغوجی

آلان برغوجی ALANBƏRĞOCI

ترک سیار و مهاجر از قبیله ترکان «آلبان»، «آلوان» و یا «آلان»، همچنین مشابه نام دهستان و نیز نام یکی از بخشهای دو گانه شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «آلان» بر آغوش «alanbərəğuş» (آلان برغوجی ← آلان برغوشی ← آلان برغوش ← آلان

برآغوش)

آلان قوچ ALANQOÇ

میدان و جولانگاه قوچ، دلاوری از قوم ترک تبار «آلان» که همچو قوچ نیرومند، قدرتمند و جسور است. همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش «گیوی» سنجد شهرستان خلخال با نام فعلی «آلنکش» *alankoş* می باشد.

آلان یازی ALANYAZI

دشت و جلگه مسطح

آلان ALAN

نام یکی از اقوام ترک نژاد و التصاقی زبان ساکن منطقه قفقاز. نام این قوم ترک تبار در تاریخ به «آلبان» نیز مشهور است. «آلبانها» یا «آلانها» پیرو کیش مسیحیت بودند که هم اکنون نیز بسیاری از کلیساهای موجود در منطقه قفقاز از جمله در ارمنستان و آذربایجان متعلق به همین قوم ترک تبارمی باشد. آلانها یا آلبانها از سالهای ۲۰ - ۳۰ سده چهارم همراه با گرجی ها و ارمنی ها به دین مسیحیت گرویدند «آلانها» یا «آلبانها» در مناطق مختلف سرزمین خود شروع به ساختن مراکز مذهبی و کلیساهای مختلف نمودند بعدها تاریخ نگاران ارمنی و خصوصاً رهبران ارامنه و حکومت شوروی

شهرستان ساووق بولاق (مهاباد فعلی) از بلاد
آذربایجان

ALAYBEY **آلای بی**

از عناوین امرای لشکری در زمان عثمانیان ،
میر آلای ، فرمانده

ALBATU **آلباتو**

سرباز مجبور به خدمت و تابع مغولی در قرن
۱۷

..... **آلبار (آلب + آر)**

ALBAR(ALBƏR)

دلور مرد قهرمان و بهادر ، همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهای دهستان مهرانرود بخش
بستان آباد تبریز با نام و نگارش فعلی «الوار»
alvar و همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر
از بلاد آذربایجان نیز می باشد.

ALBAG **آلباگ**

نام پدر بزرگ تیمور گورکان (جد مادری)

..... **آلب آتان (آلباتان، آلباتان)**

ALPATAN(ALBATAN)

قهرمان و بهادر تیرانداز ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان منگور بخش حومه
شهرستان ساووق بولاق (با نام جعلی و
فعلی «مهاباد») از بلاد آذربایجان می باشد
که به شکل «آلواتان» نگاشته و نامیده

سابق ، آلبانهای هم کیش با ارامنه را در
تاریخ بنام ارمنی قلمداد نموده و تمامی
اراضی سرزمین آلبانها را ضمیمه ارمنستان
قلمداد نموده ، آثار تاریخی بجا مانده از آنان
را از جمله کلیسای معروف «قره کلیسا» را
مربوط و منسوب به ارامنه نموده و هم اکنون
به جهانیان چنین وانمود می کنند که این اثر
تاریخی بسیار مشهور از آن ارامنه بوده و
هست در حالی که تاریخ خوب میداند که
چنین نیست و این اثر تاریخی ، مذهبی از آن
ترکان قوم «آلبان» یا «آلان» می باشد .
«آلانها» یا «آلبانها» مهاجرین ترک نژاد
التصاقی زبان آسیای میانه به جز وحدت
دینی ، مذهبی دارای هیچگونه قرباتی با خلق
هند و اروپایی و آریایی نژاد ارمنی نبوده و
نیستند. «آلانها» یا «آلبانها» دارای الفبای
نوشتاری و مورخین مخصوص به خود بوده
اند که مورخین ارامنه نام و عنوان و نشانی
نویسندگان و آثار آنان را عوض نموده ، از آن
ارامنه قلمداد و جلوه نموده اند.

ALANG **آلانگ**

تپه ممتد (ترکمنی)

ALAVAN **آلاوان**

تمساح ، نهنگ ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان منگور بخش حومه

ALPTOĞAN آلب توغان

مرد قهرمان و جنگنده چون شاهین

ALPQARA آلب قارا

نام یکی از فرماندهان و سرکرده های قشون حکومت قاراخانیان

ALPYÜREK آلب یوره ک

نام یکی از بیگهای دوره حکومت ایلخانیان در سرزمین آناتولی و پدر «مظفرالدین یا ولاک ارسلان»

ALPAQUT آلبا قوت

دلاوری که به تنهایی به دشمن تازد و آن را تار و مار کند

ALPATAY آلبا تای

شجاع ، دلیر و نیرومند چون قهرمان و بهادر ، همچنین نام یکی از بزرگان و شاهان قوم ترک نژاد «اسکیت» ها، یا «ساکا» ها .

ALPARIZ آلباریز

نام پسر افراسیاب در داستانها و روایات ترکان

ALPAZ(ALPAS) آلباز (آلباس)

پهلوان و قهرمان دلاور قوم ترک «آز» یا «آس»

ALPAĞU آلباغو

آلب بیگ ، بزن بهادر ، پهلوان بی حریف ، مهاجم ، زورمند (ترکی باستان گوئی تورک)

ALPAĞOT آلباغوت

میشود .

ALPANDI آلب آندی (آلباندی)

قسم و عهد مرد قهرمان و دلاور ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مهرانرود بخش بستان آباد حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «آلوندی *alvendi* (آلب آندی ← آلب آندی ← بعد از سلطه اعراب ← آلفندی ← آلوندی)

ALPƏRSƏLAN آلب ارسلان

نام برادر زاده طغرل بیک اولین پادشاه سلسله ترک سلجوقی است که در سال ۴۵۵ بر تخت سلطنت پادشاهی ایران جلوس کرد و سلطنت او تا سال ۴۶۵ ادامه داشت

ALPƏRƏN آلب آره ن

عنوان و لقب درویشان ترک باستانی که در راه دین مبارزه می کردند .

ALPİLİTVER آلب ایلیت وئر

نام سرکرده ترکان هون در زمان حکومت جوانشیر بر سرزمین ترکان آلبان

ALPILIQ آلب ایلیق

از سران و بزرگان لشکر ی حکومت سلجوقی دوره سلطان ملکشاه سلجوقی در سرزمین آناتولی

ALPTURAN آلب توران

قهرمان توران ، قهرمان ترکان

ALPHAN **آلپخان**

خان دلیر و جوانمرد

ALPƏRGİN **آلپَرگین**

دلاور مرد رشید و بالغ

ALPƏRMİŞ **آلپَرمیش**

قهرمان و دلاور مرد کامل و رشید

ALPKAN **آلپکان**

کسی که در رگهایش خون دلیری و شجاعت

جاری است ، از نژاد دلیر مردان و بهادران

ALPMAN **آلپمان**

دلاور مرد و بهادر ، سمبل دلاور مردان و

بهادران

ALPİNİST **آلپینیسْت**

کوهنورد (قزاقی)

ALTAR **آلتار**

نام حکمران ترک فرغانه

ALTANURUQ **آلتان اوروق**

ایل طلایی ، ایل چنگیز خان را به این نام می

خواندند (ترکی مغولی)

ALTANTUMAD **آلتان توماد**

از خانهای مشهور مغول (ترکی مغولی)

ALTANXAN **آلتان خان**

عنوان و لقب یکی از خاقانان ترک مسلمان

بنام «تایزی اوغلان»

مبارز و دلیر مرد شکست ناپذیر ، دلاور

مغلوب نشدنی ، مبارز دلیر که کسی براو

دست نیابد ، همچنین نام دو آبادی از

دهستانهای بدوستان بخش هریس شهرستان

اهر و دهستان حومه بخش مرکزی اهر با نام

و نگارش فعلی آلپاوت *alpavot*»

ALPAMSI **آلپامسی**

شکل کوتاه شده نام «آلپ بامسی» از بهادران

و سرکردگان قوم ترک «کانگرات»

ALPAND **آلپاند**

قهرمان و دلاور متعهد ، بهادر و قهرمان

سوگند یاد کرده همچنین مشابه نام یکی از

سلسله جبال واقع در جنوب سرزمین

آذربایجان حومه شهر همدان از بلاد

آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آلوند

alvand» لازم به ذکر است که در ترکی

باستان «قهرمان ، شجاع ، جسور و دلیر مرد

«را آلب *alb* می گفتند و نیز واژه «قسم» و

«عهد» را «آند» می گفتند. (آلب آند ← آلپ

آند ← بعد از سلطه اعراب و تبدیل صوت

«پ» به «ف» آلفند ← آلوند)

ALPTƏKİN **آلپتکین**

سردار و حاکم قهرمان ، اولین پادشاه ترک

غزنوی که در سال ۳۵۱ در شهر غزنه به

سلطنت رسید

ALTINALTAY آلتین آلتای

کوه طلائی «آلتای»، آلتای طلائی

ALTINTAQ آلتین تاق

نام منطقه ایست در سرزمین ترکستان

ALTINÖZ آلتینؤز

دارای وجود و جانی طلائی

ALCERAMA آجبراما

عجله نکن (خطاب به نوزاد ی که زودتر از موعود یعنی قبل از ۹ ماه بدنیا می آید)
(ترکمنی)

ALÇAQ آچاق

جوانمرد، سخی، بخشنده (ترکمنی)

ALÇI آلچی

رسول، حاجب. (ترکی مغولی)

ALDERMA آلدئراما

عجله نکن (خطاب به نوزادی که زودتر از ۹ ماهگی به دنیا آید) (ترکمنی)

ALDEQ آلدئق

بدست آوردیم (ترکمنی)

ALDANMA آلدانما

فریب نخور، هشیار باش (ترکمنی)

ALDANAN آلدانان

فریفته (ترکمنی)

ALSAN آسان

مشهور و نامی شو، نام نیک کسب کن

ALTANQAN آلتانقان

نام یکی از امرای امیر تیمور گورکانی

ALTAYTÜRK آلتای تورک

ترک آلتایی، ترک منسوب به کوهستان آلتای

ALTAYDURDI آلتای دوردی

همچون کوههای «آلتای» پا برجا و جاوید ماند (ترکمنی)

ALTMEŞATAR آلتمش آتار

مسلسل (ترکمنی)

ALTMİŞ آلتمش

شصت (ترکمنی)

ALTİATAR آلتی آتار

شش تیر، اسلحه ای که شش گلوله در آن جای گیرد (ترکمنی)

ALTIBAY آلتی بای

مرد غنی و ثروتمند ششم خانواده (ترکمنی)

ALTIQULİ آلتی قولی

ششمین بنده که خداوند به خانواده عطا فرموده است (ترکمنی)

ALTİKUL آلتی کول

ششمین بنده ای که خداوند به خانواده عطا فرموده (ترکمنی)

ALTI آلتی

شش، فرزند ششم خانواده (ترکمنی)

مراغه با نام فعلی «آلما چوان *almaçevan*»

آلماچووان (آلما چوبان).....

ALMAÇOVAN (ALMAÇOBAN)...

یاور و معاون کارگزار و سرشناس قوم و طایفه در امور خرید ، چوپان اجیر شده ده و روستا ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان سراجو بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «آلما چوان *almaçevan*»

ALMALI..... آلمالی

منطقه مملو از سیب ، سرزمین سیب ، همچنین مشابه نام پنج آبادی از دهستانهای سراجوی مراغه ، قطور شهرستان خوی ، سهند آباد بستان آباد ، بخش دهخوارقان ، کلخوران اردبیل با نام و نگارش فعلی «آلمالو *almalu*»

ALMANOBA..... آلمان اوْبا

از قبیله و تیره ترکان سرخ ، قبیله و ایل ترکان سرخ

ALMIT..... آلمیت

باج گیر (ترکمنی)

ALMIŞXAN..... آلمیش خان

نام یکی از خانهای ترکان بولقار (بلغار) حوزه رودخانه «ایتیل» که همان «اوغورها» می باشند و پایتخت آنها بنام «بولقار» در ۱۱۵

ALĞIR..... آغیر

باز ، شهباز ، قرقی (ترکمنی)

ALQAÖY..... آلقا اوی

نام طایفه ای از ترکمن های نسل گون خان (ترکمنی)

ALQAÖYLİ..... آلقا اویلی

نام تیره ای از ترکمنها (ترکمنی)

ALQIŞBERDİ..... آلقیش بردی

خداوند ما را تبریک و طهنیت داد ، شوق و اشتیاقی که خداوند به ما عطا فرموده (ترکمنی)

ALQIŞSƏNƏ..... آلقیش سنه

دروید بر تو ، احسن بر تو ، آفرین بر تو

ALQIM..... آلقیم

غلبه (ترکمنی)

ALKABÖLÜK..... آلكا بؤلوك

نام تیره ای از ترکان اوغوز

ALGAN..... آلكان

تسخیر کننده سرزمینها و ممالک

ALMAÇIVAN..... آلما چیوان

شهر و مرکز و کانون کاشت و پرورش سیب ، شهر و مرکز باغداران سیب ، شهر سیب کاران ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان سراجو بخش مرکزی شهرستان

به معنی شفق ، فجر و پگاه (مشابه نام ایالت
یا استانی است در کشور مالزی به مرکزیت
«کوتابارو». مؤلف)

ALIZDAYAN **آلیز دایان**

همچو گرگ و دیگر حیوانات درنده به شکار
هجوم برده آنرا گرفته و تکه پاره کند . (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«باکو» در آذربایجان)

ALIŞKAN **آلیشکان**

خو گرفته ، انس پیدا کرده

ALIŞKIN **آلیشکین**

مجرّب ، کار آزموده

AMATLI **آماتلی**

مدرک ، با فهم ، با شعور (ترکمنی)

AMAÇLANAN **آماچلانان**

مقصود ، منظور و هدف

AMAR(YAMAR) **آمار(یامار)**

نام یکی از قبایل ترک در سالهای اولیه قرن
یکم میلادی

AMAN **آمان**

سالم و تندرست (ترکمنی)

AMANARAZ **آمان آراز**

همچو رود «ارس» جاری، روان، ترو تازه و
تندرست (ترکمنی)

AMANƏSƏN **آمان آسن**

کیلومتری شهر «کازان» فعلی قرار داشت

ALNIAY **آنی آی**

ماه جبین ، کسیکه پیشانی او همچو ماه ،
روشن و براق است

ALNIPARLAK **آنی پارلاک**

ماه جبین ، کسیکه پیشانی او همچو ماه
روشن و براق است

ƏLIBALTA **آلی باتلا**

تبرین دست ، تبر دست ، تبر به دست
، کسیکه دارای دست و بازوی فولادین و
شکننده چون تبر باشد ، همچنین نام یکی
از آبادیهای حومه شهرستان شاهیندژ از بلاد
آذربایجان می باشد

ALICIARSLAN **آلیجی آرسلان**

شیر شکارچی

ALIRSATAR **آلیرساتار**

مرد بازرگان ، تاجر ، خرید و فروش کننده
، کاسب و بازاری ، آلیر+ سات + ار که «آلیر»
به معنای خرید یا خرید کننده + «سات»
یعنی فروش و فروشنده + «ار» به معنای مرد
(کالانتان(قالان دان)).....

KALANTAN(QALANDAN)

پگاه و صبحدم جاوید و ماندگار ، فجر و شفق
ماندنی و همیشگی. «کالان» یا «قالان» به
معنی ماندنی ، همیشگی + «تان» یا «دان»

سالم و تندرست باش ، سلامت باش ، شاداب و سرحال بایستی ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مهر انرود بخش بستان آباد حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «آمندی ammendi» (آمن دور ← آمن دیر ← آمندی ← آمندی)

آمان دوردی AMANDURDI
سالم ، تندرست و سر حال باقی ماند (ترکمنی)

آمان دورسون AMANDURSUN
سالم و تندرست بماند (ترکمنی)

آمان ساچلی AMANSAÇLI
دارای زلف سالم و تندرست (ترکمنی)

آمان ساری AMANSARI
زرد سالم و تندرست ، شخص بور و سالم (ترکمنی)

آمان شا AMANŞA
سلطان و حاکم سالم و تندرست (ترکمنی)

آمان قاقا AMANQAQA
پدر سالم و تندرست (ترکمنی)

آمان قولی AMANQULI
بنده سالم و تندرست (ترکمنی)

آمان قیلیچ AMANQILIÇ
سالم و تندرست و همچون شمشیر تیز و برنده (ترکمنی)

سالم و تندرست ، آرامش ، زندگی و آسایش (ترکمنی)

آمان بئردی AMANBERDI
خداوند پسری سالم و تندرست به ما عطا فرموده (ترکمنی)

آمان بای AMANBAY
بیگ و دارا مرد سالم و تندرست (ترکمنی)

آمان بک AMANBƏK
نیرومند ، سالم و تندرست ، سخت و محکم (ترکمنی)

آمان بگ AMANBEG
بیگ و سردار سالم و تندرست (ترکمنی)

آمان تاغان AMANTAĞAN
فرزند ی که نذر و نیاز و اجاق او را تندرست و سلامت برای ما نگه داشته است (ترکمنی)

آمان توواقی AMANTUVAQ
سالم و تندرست با حیا (ترکمنی)

آمان توواک AMANTUVAK
شخص سالم و تندرست با حیا و با آبرو (ترکمنی)

آمان جان AMANCAN
دارای تن و جان سالم و تندرست (ترکمنی)
آمان دور (آمن دور)

AMANDUR(ƏMƏNDUR)

چیز طیب بوده اند (ترکی مغولی)

AMUR.....آمور

نام معروفترین رودخانه خاور دور که از تلاقی دو رود جاری در مغولستان بنامهای «شیلکا» و «آرگون» در شمال سرزمین منچوری تشکیل می یابد. طول این رودخانه ۴۳۵۴ کیلومتر و مساحت حوزه آن دو میلیون کیلومتر مربع است - ابر بر هم نشسته و متراکم، مه (ترکی باستان غزی)

AMUROBA.....آموراوبا

از نسل ترکان قبیله «آمور» یا «آمیر»، قبیله «آمور» یا «آمیر» از ترکان، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گنجگاه بخش سنجد شهرستان خلخال با نام و نگارش فعلی «آمر آباد amrabad» (آمر «آمیر» یا «آمور» اوْبا ← آمر اوْبا ← آمر آباد) لازم به توضیح است که «آمر» (معنی ابر بر هم نشسته و متراکم و همچنین به معنی «مه» می باشد).

AMİR.....آمیر (آمر)

ابر بر هم نشسته و متراکم، مه (ترکی باستان غزی)

ANENDE.....آئنده

نام یکی از شاهزادگان ترک مسلمان و نوه

AMANQILINC.....آمان قیلینچ

سالم، تندرست و همچو شمشیر تیز و بُرا (ترکمنی)

AMANGƏLDİ.....آمان گلدی

سالم و تندرست متولد شد (ترکمنی)

AMANMƏRGƏN.....آمان مَرگن

شکارچی سالم، تندرست و قبرا (ترکمنی)

AMANMENGLİ.....آمان منگلی

خالدای سالم و تندرست (ترکمنی)

آمانلی (آمن لی).....

AMANLI(ƏMƏNLI).....

سالم و تندرست، شاداب و سرحال، در صحت و سلامتی، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه شهرستان نقده (منطقه سولدوز) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آمنلو amenlu» (آمن لی ← آمن لی ← آمنلو)

AMANLIQ.....آمانلیق

امنیت، آسایش (ترکمنی)

AMANLIK.....آمانلیک

سلامتی و تندرستی (ترکمنی)

AMBAZUK.....آمبازوک

نام سرکرده ترکان «سایبر» از اقوام هون

AMÇİ.....آمچی

شَمَن طیب. میدانیم که شَمَن ها قبل از هر

«کوبیلای قآن»

ANAS **آناش**

کسیکه از هر کاری سر در بیاورد ، هر نوع کار و عملی را بداند ، همه کاره (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «خانلار» آذربایجان شمالی)

ANAQ **آناق**

از مصدر آنماق یعنی فهمیدن . نام یکی از بزرگان طایفه سرشناس «سورئن بالهاو» سردار بزرگ اشکانی

ANAN **آنان**

درک کننده ، فهم کننده

ANDA **آندا**

برادر خوانده ، از آداب و رسوم قدیمی ترکان مغول . در نزد مغولهای قدیمی رسم «بستن عهد برادری» بین اقوام مختلف وجود داشته است ، دو فرد که عموماً "متعلق به قبایل مختلف بودند ، حتی اگر با یکدیگر نزدیکی داشتند ، بین خود عهد دوستی و برادری می بستند و مجبور بودند هدایایی رد و بدل کنند. کسانی که «آندا» می شدند دو دوستی هستند که یک زندگی دارند. هرگز یکی دیگری را ترک نمی کند هر یک از جان دیگری محافظت و دفاع می کند

ANDİZ **آندیز**

نوعی علف (ترکمنی)

ANGZAQ **آنگزاق**

باد و سرمای خشک (ترکمنی)

ANGLI **آنگلی**

فهم ، دانا (ترکمنی)

ANGIRBAS **آنگیرباش**

فوق العاده (ترکمنی)

ANNAAMAN **آنا آمان**

شخص سالم و تندرستی که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)

ANNABERDİ **آنا بُردی**

فرزندی که خداوند در روز جمعه آنرا به ما ارزانی داشته (ترکمنی)

ANNABAQŞI **آنا باقشی**

عاشق نوازنده ای که در روز جمعه بدنیا آمده باشد (ترکمنی)

ANNABAY **آنا بای**

مرد دارا و ثروتمندی که در روز جمعه بدنیا آمده است (ترکمنی)

ANNABAYRAM **آنا بایرام**

در روز عید مصادف با روز جمعه بدنیا آمده (ترکمنی)

ANNABEG **آنا بگ**

بیگ و سرداری که در روز جمعه به دنیا آمده

است (ترکمنی)

ANNA POLAT **آنا پولات**

مرد نیرومند و فولاد تن که در روز جمعه متولد شده (ترکمنی)

ANNA TUVAK **آنا توواک**

با حیا و با آبرویی که در روز جمعه متولد شده است (ترکمنی)

ANNA DURDI **آنا دوردی**

در روز جمعه متولد شده (ترکمنی)

ANNA QOÇ **آنا قوچ**

دلیر مرد و بهادری که در روز جمعه به دنیا آمده است (ترکمنی)

ANNA QURT **آنا قورت**

مرد دلیر و جسور چون گرگ که در روز جمعه به دنیا آمده (ترکمنی)

ANNA QULI **آنا قولی**

بنده خداوند که در روز جمعه به دنیا آمده (ترکمنی)

ANNA QILIÇ **آنا قیلیچ**

مرد برنده و قاطع چون شمشیر که در روز جمعه به دنیا آمده (ترکمنی)

ANNA K **آنا ک**

درک و فهم ، شعور (ترکمنی)

ANNA KIŞI **آنا کیشی**

مردی که در روز جمعه متولد شده

(ترکمنی)

ANNA GƏLDİ **آنا گلدی**

در روز جمعه به دنیا آمد (ترکمنی)

ANNA NUR **آنا نور**

نوری که در روز جمعه پدیدار گشته (ترکمنی)

ANNA Q **آناق**

درک و فهم ، شعور (ترکمنی)

ANNA ŞAN (ANŞAN) **آنیشان (آنشان)**

درک کننده ، فهم کننده ، فهم ، همچنین نام دولتی از ترکان باستان که به «ایلام» نیز مشهور است که بعد از کوچ ترکان سومر به منطقه بین النهرین آنان نیز در منطقه غرب و شرق رشته کوههای زاگرس سرزمینهای شمال آذربایجان ، مناطق هشتروند، دامنه های سبلان، زنجان ، قزوین ، همدان ، ساوه ، قم ، کاشان ، لرستان و خوزستان مسکون شده و تمدن پر شکوه ایلام (عیلام) را به وجود آوردند و شوش را پایتخت خویش قرار دادند . دولت ترک تبار ایلام از نخستین تمدن های درخشان عالم بشریت به شمار می آید .

ANNA IQ **آنیق**

روشن ، روشن فکر (ترکمنی)

سلماس با نام و نگارش فعلی «آفتاخانه
aftaxane (آو تیککان ← آف تیکان ←
 آفتیخان ← آفتاخان ← آفتاخانه)
 آو دکن (اوودکن).....

AVDƏLƏN(OVDƏLƏN).....
 تیر کمان ، پیکان ، نیزه ، مزراق ، همچنین
 مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان برادوست
 بخش صومای شهرستان اورمیه از بلاد
 آذربایجان با نام و نگارش فعلی
 «آودلان **avdelan**» (آو دکن ← آودکن ←
 آودلن ← آودلان)

AVARSİN آوار سین
 ۱- مرد شکاری ، مرد شکار ۲ - ترک بلند
 بالا و دارای قد و قامت از قبیله «آوار» یا
 «آبار» ۳ - مزار و گورستان ترکان قبیله
 «آوار» همچنین مشابه نام دو آبادی یکی از
 دهستان مشگین باختری حومه شهرستان
 مشکین شهر و دیگری از دهستان کیوان
 بخش خدا آفرین

AVARBAŞI آوارباشی
 رئیس و سرکرده ترکان «آوار» یا «آبار» ،
 همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش
 چالدران شهرستان سیه چشمه از بلاد
 آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آبارباشی»
 (آوار باشی ← آبار باشی ← آبارا باشی)

AVATAN آو آتان

شکارچی ، شکار کننده و صیاد (ترکمنی)

AVUÇYAN آو- او چیان

هواپیمای شکاری (ترکمنی)

AVBORİ آو بوری

گرگ شکاری ، گرگ شکارچی ، همچنین
 مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان منگور
 بخش حومه شهرستان «سوووق بولاق»
 (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و
 نگارش فعلی «آو بره **avbare**» (آوبوری ←
 آوبوری ← آو بری ← آوبره)

AVTOBO آو توبو

شکاری در بالای کوه، صیدی در ستیغ کوه،
 کوهی که قله و ستیغ آن مملو از صید و
 شکار باشد ، قله ای که امکان یافت صید و
 شکار در آن باشد ، همچنین مشابه نام یکی
 از آبادیهای دهستان گنجگاه بخش سنجد
 شهرستان خلخال با نام و نگارش فعلی
 «آفتابه **aftabe**»

AVTİKKAN آو تیککان

کسیکه با نیزه شکار خود را از پای در آورده
 باشد یعنی با پرتاب نیزه و یا با فرو بردن و
 دوختن نیزه بر شکار خویش ، صید خود را
 بدست آورد همچنین مشابه نام یکی از
 آبادیهای دهستان لکستان حومه شهرستان

آودیکن AVDIKƏN

کسیکه با نیزه صید خویش را بدست آورد
یعنی با پرتاب نیزه و یا با ضربت نیزه و با فرو
بردن آن به صید و با دوختن نیزه بر شکار
خویش صید خود را بدست آورد ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان لکستان
حومه شهرستان سلماس با نام و نگارش
فعلی «آفتاخانه *aftaxane* (آو دیکن ← آف
دیکان ← آف تیکان ← آف تیخان ← آفتا
خان ← آفتاخانه)

آوشار AVŞAR

خنجر کوچک (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «قاراکیلسه» در
آذربایجان شمالی)

آوغانلی AVĞANLI

خطاب به شکارچیان گفته میشود یعنی :
«موفق باشی» (ترکمنی)

آوقوشی AVQUŞI

مرغ شکاری (ترکمنی)

آولاغ AVLAĞ

شکارگاه ، نخجیرگاه (ترکمنی)

آونوق داش AVNUĞDAŞ

قلوه سنگ ته رودخانه (ترکمنی)

آوینلیق AVİNLİQ

جنگل و بیشه زار محل زیست و سکونت

آوانلی AVANLI

ترک منسوب به قبیله «یوا»، «یاوا» و یا «آوا»
که شاخه ای از ترکان «غز» می باشند و
«یوان» ، «یاوان» و «آوان» شکل جمع بسته
شده قبیله مذکور می باشد ، بنابر این «یوان»
یعنی «یوا» ها و «آوان» یعنی «آوا»ها.
آوانلی همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
کیوان بخش خداآفرین با نام و نگارش فعلی
«آوانلو *avanlu*» می باشد .

آوتوتار AVTUTAR

شکاری ، شکارگیر ، همچنین مشابه نام یکی
از آبادیهای دهستان آختاچی بوکان از بلاد
آذربایجان با نام نگارشی و فعلی آفتتر
aftətar می باشد که در زبان عامیانه محلی
به این روستا اختتر نیز می گویند.

آوجی کایا AVCIKAYA

صخره شکارچی ، صخره صیادان ، همچنین
نام محله ایست بسیار قدیمی در نزدیکی شهر
«قونیه» در سرزمین آناتولی

آوجی لاجین AVCILAÇIN

نوعی مرغ شکاری به نام «لاجین»

آوجیل دوغان AVCILDOĞAN

لاجین ، مرغ شکاری شاهین

آوجی AVÇI

شکارچی ، صیاد(ترکمنی)

آی تونقوز AYTONGUZ.....

تابش و انعکاس نور و روشنی ماه بر روی
امواج متحرک دریا

آی تیمور AYTIMUR.....

آهن سیمگون ، چون ماه زیبا و چون آهن
سخت و محکم ، همچنین نام یکی از
حکمرانان ترک خاندان سربداری ۷۴۶ - ۷۴۴
ه. ق.

آی چیراک AYÇIRAK.....

همچو چراغ روشن ماه ، ماه روشن (ترکمنی)

آی دمیر AYDEMİR.....

تندرست و نیرومند چون آهن و زیبا و
درخشان چون ماه

آی دینچ AYDINÇ.....

زیبا همچو ماه و در عین حال نیرومند و پر
قدرت

آی سئوه AYSEVƏN.....

ماه دوست ، ماه پرست

آی کامر AYKAMER.....

مرد تمام ماه ، مرد خوش تیپ و خوش سیما

آی مَرگَن AYMƏRGƏN.....

اسب سوار و تیرانداز زیبا چون ماه

آی وئردی AYVERDİ.....

مehزاد ، مه‌داده ، ماهی که برکت و فراوانی را

حیوانات وحشی چون شیر، ببر و پلنگ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
تیر چایی بخش ترکمان شهرستان میانه با
نام و نگارش فعلی «اَوینلق» *əvinliq*

آی آتا AYATA.....

پدر ماه سیما و زیبا ، همچنین نام خدای
ترکان باستان که طبق باور آنان ، در طبقه
دوم آسمان قرار داشته و «خدای ماه » نیز
خوانده میشود.

آی آلپ AYALP.....

بهادر و دلیر مرد نیکو صفت و خوش سیما

آی بَرک AYBƏRK.....

مرد سالم، تندرست و درخشنده چون ماه

آی به ی (آی بی) AYBEY.....

بیگ و سرور نورانی و درخشنده چون ماه

آی پالتا AYPALTA.....

مرد زیبا چون ماه و قاطع چون تبر (ترکمنی)

آی پولات AYPOLAT.....

همچو ماه زیبا و همچو فولاد سالم ، نیرومند
و تندرست

آی تولدی AYTOLDİ.....

ماه کامل ، نام یکی از خانهای ترک

آی تونقوچ AYTONGUÇ.....

اولین فرزند مهزاده و زیبا روی چون ماه

AYAZQULI آیاز قولی

بنده ای که در سرمای خشکِ شیبی صاف و روشن دنیا آمده باشد (ترکمنی)

AYAZGÖLDİ آیاز گلدی

نسیم و باد خنک صبحگاهی به وزیدن آغاز نمود (ترکمنی)

AYASPAŞA آیاس پاشا

نام یکی از سرداران مشهور و نامی دورهٔ امپراتوری عثمانی مقارن سلطنت با یزید دوم.

AYASKÖK آیاس کوک

فضای باز، آسمان فراخ و گسترده

AYAKTAŞ آیاکتاش

همقدم، همراه

AYAMANI آیامانی

بی دریغ، بدون مضایقه (ترکمنی)

AYBAKAN آیباکان

تقویم نگار، تنظیم کنندهٔ تقویم و سالنامه

AYBARAN آیباران

دلیر مرد نیرومند، بهادر

AYTKAN آیتکان

نصیحت و پند، اندرز و آگاهی (قزاقی)

AYDEMÇİ آیدئمچی

خواننده، نوازندهٔ ساز عاشقی (ترکمنی)

AYDYAN آیدیان

غزلسرا (ترکمنی)

با خود آورده باشد

AYELĖANÇ آیلغانچ

مخوف، ترسناک (ترکمنی)

AYATAPAN آیا تاپان

ماه پرست (آناتولی)

AYAQSEZ آیا قسنز

بی پایان، فنا ناپذیر، بی انتها (ترکمنی)

AYAKTA آیا کتا

بر پا، پا برجا، ایستاده و مقاوم

AYAKTAŞ آیاکتاش

همگام

AYARBAZ آیارباز

شخص کُمیک و مزاح کننده، اهل مزاح و شوخی (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی مناطق «برده» و «قاراکیلسه» در

آذربایجان شمالی)

AYAZBERDİ آیاز بُردی

خداوند او را به هنگام ورزش نسیم و باد

خنکسحرگاهی به ما ارزانی داشت. (ترکمنی)

AYAZXAN آیاز خان

رئیس ایل و خانی به مثابه نسیم صبحگاهی

(ترکمنی)

AYAZDURDİ آیاز دوردی

نسیم و باد خنک صبحگاهی همچنان می

وزد (ترکمنی)

سرباز و جنگنده مهر و درخشان
AYĞUÇI **آینوچی**
 مشاور ، مصاحب ، خردمند ، عاقل ، سخنگو ،
 نماینده (ترکی باستان گوئی تورک)
AYĞIT **آینیت**
 روشن ، واضح ، آشکار
AYĞITLI **آینیتلی**
 آشکار کننده ، روشننگر (ترکمنی)
AYĞIR **آینیر**
 اسب نر بالغ ، اسب نر جوان
AYQAN **آیقان**
 پاک نژاد ، پاک خون ، پاک گوهر ، از نسل
 نیکان و پاکان - خاقان و امپراتور زیبا و مهر و
 ، امپراتور خوش سیما و نیکو چهره
AYQUTALP **آیقوت آلپ**
 یار و همزم «عثمان قاضی» از سلاطین ترک
 عثمانی ، قهرمان و بهادر تلطیف شده
AYKAÇ **آیکاچ**
 خوش سخن ، زیبا کلام ، عاشق (خواننده و
 نوازنده ساز عاشقی) (آناتولی)
AYKUTALP **آیکوتالپ**
 دلار مرد جسور و دلیر خوش سیما چون ماه
 ، از امرای لشکری ترک که به همراه
 «آرطغرل» قاضی وارد سرزمین آناتولی شده
 بود

AYDIM **آیدیم**
 شعر و سخن آهنگدار عاشق های نوازنده
 (ترکمنی)
AYDIMÇI **آیدیمچی**
 عاشق و نوازنده ساز عاشقی (ترکمنی)
AYDINOL **آیدین اول**
 روشن فکر و منورالفکر باش ، خواسته ، آرزو
AYDINBULAQ **آیدین بولاق**
 چشمه روشنی و ضیاء ، همچنین نام
 آبادیست در ولایت شکی آذربایجان
AYDINTAN **آیدین تان**
 سپیده دم روشن و درخشان
AYDING **آیدینگ**
 روشنی ، ضیاء (ترکمنی)
AYDINLI **آیدینلی**
 دارای روشنایی و وضوح ، همچنین نام دو
 آبادی از دهستانهای برکشلو بخش حومه
 شهرستان اورمیه و دهستان دیگله بخش هورا
 ند شهرستان اهر
AYRAN **آیران**
 نیست کننده (ترکمنی)
AYRI **آیری**
 بی مانند (ترکمنی)
AYSÜ **آیسو**

AYMAK آیماک

نام قبیله ای که مغولان افغانستان بدان منسوب می باشند (ترکی مغولی)

AYNACI آیناجی

آینه ساز

AYNAX آیناخ

با مزه ، شاد و شوخ ، مزاح گر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق « آغجا بدیع » ، « برده » ، « ایمیشلی » و « شوشا » در آذربایجان شمالی)

AYUQ آیوق

فرمانروائی ، نظارت (ترکی باستان گوی تورک)

AYILĞANÇ آیلغانچ

خوفناک ، ترسناک (ترکمنی)

AYIZTAĞ آیزتاغ

کوه صعب العبور ، کوه بدون گذر گاه و غیر قابل عبور

AYKUDALP آیکودآلپ

نام یکی از بزرگان و سرشناسان ترکان سرزمین آناتولی ، دوست و یار «عثمان قاضی» جد و نیای سلاطین عثمانی

AYKURALP آیکورآلپ

نام یکی از بزرگان و سرشناسان ترکان سرزمین آناتولی ، دوست و یار «عثمان قاضی» جد و نیای سلاطین عثمانی

AYKUL آیکول

انسانی چون ماه خوش سیما

AYLANEŞ آیلانئش

گردش (ترکمنی)

AYLANÇAQ آیلانچاق

گرداب (ترکمنی)

AYLAV آیلاو

کورس ، مسابقه (ترکمنی)

AYLIBAYRAK آیلی بایراک

درفش ماه پیکر

AYLITÜRK آیلی تورک

ترک ماه دار، ترک دارای نشان ماه

AYLISANCAK آیلی سانجاک

درفش ماه پیکر

AYMAĞ آیماغ

نام قبیله ای که مغولان افغانستان بدان منسوب می باشند (ترکی مغولی)

آر - اوک (آروق).....

ƏROK(ARQQ).....

مرد تند و تیز و فرزند چون تیر، مرد تیر آسا
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
گاودول بخش مرکزی شهرستان مراغه

آر آلپ ƏRALP

دلاور مرد، مرد دلیر و جوانمرد

آر - اوستون ƏRÜSTÜN

مرد برتر

آرؤز ƏRÖZ

کسی که جان و وجودش آکنده و سرشته از
شجاعت و دلآوری است

آرآز (آراز) ƏRAZ(ARAZ)

دلیر مرد «آز» یا «آسی». اجداد و نیاکان
آذربایجانیان امروزی و دیگر ترکان سرزمین
ایران نام «آذر» یا «آذر» را بر روی کوه و
پهنه و گستره تحت حکومت و ولایت خود
دادند و رودی که در قلب سرزمین مقدسشان
جاری بود «آرآز» یا «آراز» نامیدند و همچنین
سرزمینشان را «آذربایجان» نام نهادند.

آرآسلان ƏRASLAN

شیر مرد دلیر و شجاع

آرئل ƏREL

از ایل جوانمردان و دلیر مردان

آرآی ƏRAY

Ə

İ

آبک ƏBƏK

در ترکی باستان نان در تداول کودکان چنین
باشد. همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
اوج تپه بخش ترکمان شهرستان میانه

ابومسلم ƏBUMÜSLİM

از ترکان رشید و مبارز خراسان که بر علیه
سلطه اعراب قیام نموده و توسط منصور
دومین خلیفه عباسی کشته شد، قیام او
اولین قیام بر علیه سلطه اعراب به شمار
میآید. قیام ابو مسلم با طراحی، دخالت و
حمایت ترکان صورت گرفته بود.

آپه ت ƏPƏT

خیلی بزرگ (ترکمنی)

آدرمن ƏDƏRMƏN

بهادر، پردل، با غیرت (ترکمنی)

آدره نچ ƏDRƏNÇ

ترسناک، مخوف (ترکمنی)

دلاور مرد افکن ، دلاور مرد کوب ، همچنین
نام آبادیست از دهستان «بدوستان» بخش
هریس شهرستان اهر و دهستان یامچی
بخش مرکزی شهرستان مرنده از بلاد
آذربایجان

ƏRBATUR **آرباتور**

دلیر مرد بهادر و جسور

ƏRBASIQ **آرباسیق**

دلاور و بهادر مرد شبیخون زننده و غافلگیر
کننده دشمن

ƏRBAŞAT **آرباشات**

برترین مرد ، سر کرده و لیدر مردان

ƏRBƏRK **آربِرک**

دلیر مرد سخت و مقاوم

ƏRBƏN **آربَن**

جوانمرد من

ƏRBÜTÜN **آربوتون**

تمام مرد ، مرد تمام عیار و کامل ، مرد سخت
و محکم .

ƏRBUSUK **آربوسوک**

مرد کمین گرفته ، مرد در کمین دشمن
نشسته

ƏRBUĞ **آربوغ**

سرآمد دلاوران ، فرمانده

ƏRBUĞA **آربوغا**

جوانمرد دلاور و زیبا رو

ƏRAYDIN **آرآیدین**

مرد منور و نورانی

ƏRƏND **آرآند (آرند)**

مرد قسم خورده ، مرد سوگند یاد کرده ، مرد
عهد بسته ، مرد پیمان بسته ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ساری
سوباسار حومه شهرستان پلدشت با نام و
نگارش فعلی «آرند» *erend*

ƏRİLAN **آرآیلان (اریلان)**

دلیر مرد پرهیبت و رعب آور چون مار ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
یامچی بخش مرکزی شهرستان مرنده از بلاد
آذربایجان

ƏRBEY **آربئی**

بیگ و آقای جوانمرد و دلاور

ƏRBAT **آربات**

مرد کوب ، دلیر مرد مظفر و غالب ، همچنین
نام آبادی هایی در حومه بخش مرکزی
شهرستان میانه و دهستان چهار اویماق
بخش قره آغاج شهرستان مراغه دهستان
حومه بخش اسکو از بلاد آذربایجان و
دهستان آجرلو از بخش مرکزی شهرستان
مراغه.

ƏRBATAN **آرباتان**

دلاور مرد پر زور و قدرتمند

ƏRBİÇƏN آریبچن

درهم شکننده و درو کننده جنگاوران

ƏRBİL آریبل

مرد عالم ، دانشمند

ƏRBİLƏN آریبلان

دانا مرد ، مرد فهیم و دانا ، همچنین نام یکی

از آبادیهای دهستان برادوست بخش صومای

شهرستان اورمیه از بلاد آذربایجان

ƏRBİLƏK آریلک

دارای زور و بازوی فراوان ، کسی که بازویش

را نتوان خم نمود

ƏRBİLƏN آریلن

مرد دانا و دانشمند

ƏRBİLİR آریلیر

جوانمرد دانا و دانشمند

ƏRTAS آرتاس

دلیر مرد سفت و سخت و محکم چون سنگ

(ترکی باستان گوی تورک)

ƏRTAŞ آرتاش

مردی چون سنگ سخت و محکم ، همچنین

نام یکی از سران و بزرگان حکومت سلجوقی و

برادر زاده «موسی یاقو»

ƏRTANIYAN آرتانیان

مرد شناس

ƏRTAY آرتای

چون دلیر مردان ، همتای جوانمردان و

دلیران

ƏRTAYLAN آرتایلان

دلیر مرد قد بلند و ستبر اندام

ƏRTƏK آرتک

همچون دلیر مردان و جوانمردان ، تک مرد

بی نظیر و بی همتا

ƏRTEKİN آرتکین

شاهزاده دلیر و جوانمرد ، رئیس دلاور و

جوانمرد ایل

ƏRTƏN آرتن

دارای تن و پیکری پهلوانانه و مردانه

ƏRTƏNƏ آرتنه

نام یکی از امیران سلسله ترک ایلخانیان و

والی کل ولایات سرزمین آناتولی در سال

۱۳۳۸ میلادی

ƏRTƏƏR آرته آر

مرد فردا (ترکمنی)

ƏRTOBİL آرتوبیل

دلاور مرد کوه ، مرد پشت کوه ، دلاور مرد

کوه نشین ، مرد دامنه های کوهستان ، مرد

گردنه کوه ، همچنین نام یکی از شهرهای

بزرگ ، تاریخی و باستانی سرزمین آذربایجان

دلیر مرد شب .

ƏRTUNA آرتونا

مرد رودخانه «دن»

ƏRTUNCA آرتونجا

مرد رودخانه «تونجا» جاری در سرزمین
آناطولی

ƏRTUNCAY آرتونجای

دلیر مرد آهنین تن زیبا چون ماه .

ƏRTİRƏR آرتیرآر

مرد فردا (ترکمنی)

ƏRTİRİNA آرتیرینا

صبح زود (ترکمنی)

ƏRTİŇQÜ آرتینقو

فوق العاده ، خارق العاده (ترکی باستان گوئی
تورک)

ƏRCEL آرجئل

جدیت ، فعالیت (ترکمنی)

ƏRCƏŞƏN آرجه شن

مبارز ، بزن بهادر ، مبارز تن به تن (ترکمنی)

ƏRCƏ آرجه

مردانه

ƏRCİK آرجیک

مرد کوچک (خطاب به پسر کوچک خانواده)
همچنین نام مرکز دهستان مشگین خاوری
بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر از بلاد

بنام اردبیل (که زمانی هم پایتخت سلسله

ترک صفوی بود) می باشد. آر + تو + بیل.

آر = دلیر مرد ، دلاور مرد، توبیل = *tobil*

کمر کوه ، پیرامون کوه ، کوه کمر . لازم به

توضیح است که «تو» در زبان ترکی باستان (

همچنین در ترکی امروزی قرقیزها) به معنی

کوه و «بیل» یا «بئل» به معنی کمر یا دور

تا دور و دامنه کوه می باشد (ارتوبیل ←

اردوبیل ← اردبیل)

ƏRTOP آرتوپ

دلیر مرد تندرست و تنومند و پر قدرت

ƏRTURAN آرتوران

دلیر مرد تورانی ، چون دلیران و جوانمردان
بودن

ƏRTÜRK آرتورک

ترک مرد ، دلیر مرد ترک

ƏRTÜZ آرتوز

دلیر مرد عادل

ƏRTÜZÜN آرتوزون

دلیر مرد راستین و درستکار

ƏRTUĞ آرتوغ

دلیر مرد تاجدار

ƏRTOĞAN آرتوغان

مرد قوی ، جنگاور و شکاری چون شاهین

ƏRTÜN آرتون

دلیر مرد و جوانمردی که به هنگام پگاه صبح

زاده شده باشد

ƏRDƏNALP آردن آلپ

قهرمان و بهادر دلیرزاده

ƏRDƏNƏR آردن آر

دلیر زاده ، شجاع زاده

ƏRDƏNİZ آردن ایز

نشان از دلیر مردان و جوانمردان دارد

ƏRDƏMALP آرده م آلپ

دلاور مرد فروتن

ƏRDƏMƏR آرده م آر

دلیر مرد و جوانمرد فروتن

ƏRDƏMİR آرده میر

دلیر مرد آهنین و نیرومند

ƏRDUR آردور

مرد و مردانه باش ، جوانمرد و دلیر بمانی

ƏRDURAN آردوران

زنده مرد ، همچو جوانمردان بودن ، کسی که

چون دلیر مردان و جوانمردان می ماند

ƏRDURU آردورو

مرد ناب و اصیل ، مرد صاف دل و پاک قلب

ƏRDÜŞÜREN اردوشوره ن

جسور ، مرد افکن

ƏRDOĞAN آردوغان

آذربایجان

ƏRÇELİK ارچئلیک

مرد آهنین ، سخت و محکم چون آهن

ƏRÇEVİK ارچئویک

مرد پر تحرک و پر تلاش

ƏRÇƏTİN ارچئتین

مرد نیرومند و تندرست

ƏRÇƏ ارچه

مرد آسا ، مردانه (آناتولی)

ƏRÇİN ارچین

مرد حقیقی و راستین

ƏRHAN ارحان

خان دلاور و جوانمرد

ƏRXAN ارخان

مرد خان و مرد حاکم و رئیس ایل و طایفه

ƏRDÖL آردؤل

پسر بچه (آناتولی)

ƏRDÖLƏK آردؤلک

دلیر مرد باهوش و با ذکاوت (آناتولی)

ƏRDENİZ آردئئیز

مرد دریا ، دریا مرد ، ملوان ، ناخدا

ƏRDAL آردال

از رده مردان ، در ردیف و جرگه مردان

ƏRDAN آردان

ƏRDİN **آردین**

رشید و بالغ شده ای ، مرد کامل شده ای

ƏRDİNÇ **آردینچ**

دلیر مرد قوی و نیرومند

ƏRSEZƏR **آرسزه ر**

مردی که حوادث را قبل از وقوع حس کند

ƏRSEZƏN **آرسزه ن**

مردی که حوادث را قبل از وقوع حس کند

ƏRSEL **آرسئل**

دلیر مرد و جوانمردی قوی و پر زور چون سیل

ƏRSEVƏN **آرسوه ن**

دوستدار دلیر مردان و جوانمردان

ƏRSAK **آرساک**

مرد قهرمان و دلیر طایفه ترک بنام ساک

ƏRSAKARAN **آرساکاران**

ترک مردی از تبار مردان «ساک» یا «ساکا» (سَکْها) همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای

دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج

شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «ارزه

خوران *erzexoran* (آرساکاران ←

آرساخاران ← آرزاخاران ← آرزخوران ← ارزه

خوران)

ƏRSƏN **آرسن**

دلیر مرد و جوانمرد هستی

دلیر مردی مهاجم و شکاری چون شاهین

ƏRDOĞDU **آردوغدو**

مرد زاده ، دلیر زاده

ƏRDOĞU **آردوغو**

مرد شرقی ، مردی از شرق

ƏRDUHA **آردوها**

مرد ذکاء و داهی ، همچنین نام یکی از

آبادیهای دهستان ملا یعقوب بخش مرکزی

شهرستان سراب از بلاد آذربایجان

ƏRDİ **آردی**

نائل شد، واصل شد ، رشید و بالغ شد ،

همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان

کلخوران بخش مرکزی شهرستان اردبیل از

بلاد آذربایجان

ƏRDİŞA **آردیشا**

به مقام شاهی و سلطانی رسیده ، همچنین

نام یکی از آبادیهای دهستان باراندوز چای

بخش حومه شهرستان اورمیه از بلاد

آذربایجان

ƏRDİK **آردیک**

دلیر مرد سرفراز و رو سفید

ƏRDİLƏK **آردیلک**

آرزوی مردانه ، آرزوی مرد ، مرد پر آرزو

ƏRDİM **آردیم**

به وصال رسیدم ، به آرزویم نائل شدم

ƏRSİNAQ.....آر سیناق

مرد امتحان پس داده ، مردی که از بوته آزمایش و امتحان در آمده ، مرد آزموده ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آلان براغوش شهرستان سراب از بلاد آذربایجان بنام «ارزنق»

ƏRSINAYAN.....آر سینایان

مرد آزما

ƏRŞAN.....آر شان

جوانمرد مشهور و نامدار ، مرد دارای شان و شهرت

آر شک (آر شق).....

ƏRŞƏK(ƏRŞƏQ).....

مرد زیرک ، قهرمان و دلاور هوشیار و زیرک ، همچنین نام اوّلین پادشاه بزرگ سلسله ترک نژاد اشکانی می باشد این نام از دو قسمت آر + شک (آر + شق) ساخته شده است . کلمه های شک ← ساک ← ساق ← شق نام همان قوم ترک تبار «ساک» و یا «ساکاها» می باشد و نام این قوم ترک هم اکنون نیز در زبان ترکی آذربایجانی بر اثر کثرت کاربرد به شکلهای مختلف درآمده است . از آن جمله به صورت کلمه شق ← شاق به معنای راست و قائم و استوار به کار میرود .

ƏRTOĞROL.....آر طغرل

ƏRSÜ.....آر سو

سرباز دلاور ، افسر دلیر و شجاع

ƏRSON.....آر سون

آخرین مرد (خطاب به آخرین پسر خانواده) همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان خان اندبیل بخش مرکزی شهرستان خلخال از بلاد آذربایجان

ƏRSUN.....آر سون

مردی ، مردانگی و جوانمردی خویش را عرضه کن

ƏRSUNQUR.....آر سونقور

دلیر مرد جنگنده و درنده چون شاهین

ƏRSİL.....آر سیل

مرد کم خوراک و کم غذا ، کسیکه خوردن هر غذایی را ناپسند دارد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار غربی بخش ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آرزیل» *arzil*

ƏRSİN.....آر سین

دلیر و جوانمرد هستی - مرد بلند بالا و دارای قد و قامت ، ستبر و بلند قد همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حسن آباد کلیبر و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ترگور بخش سیلوانای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «آرزین» *arzin*

«آرخازلو» (آركاسلی ← آرخاسلی ← آرخازلی
← آرخازلو)

ƏRKAL **آرکال**

دائما "مرد بمانی ، برای همیشه و هر زمان
جوانمرد بمانی

ƏRKAN **آرکان**

کسی که خون دلیر مردان و جوانمردان در
رگهایش جاری است ، از تبار و نسل دلاور
مردان و جوانمردان

ƏRKAYA **آرکایا**

دلیر مرد مقاوم ، سخت و سنگین چون
صخره

ƏRKİN **آرکتین**

دارای روح قوی و مقتدر

ƏRKƏR **آرکَر**

مرد نیرومند و قدرتمند

ƏRKŞAL **آرکسال**

سایه قدرت خود را بگستران ، قدرت و توان
خویش را نشان ده

ƏRKŞAN **آرکشان**

دارای شأن و شهرت قدرتمندانه و پر اقتدار

ƏRKŞUN **آرکسون**

قدرت و اقتدار خویش را عرضه نما

ƏRKŞOY **آرکسوی**

از نژاد و نسل قوی و قدرتمند ، از نسل

رئیس و حاکم ترکان عثمانی در اواسط قرن
دوازده و پدر عثمان بنیانگذار سلسله
امپراتوری عثمانی

ƏRĞU **آرغو**

ما بین دو کوه

ƏRQATI **آرقاتی**

مرد محکم و سخت

ƏRQAZAN **آرقلزان**

مردی از تبار ترکان «غَز» یا «غُزان» ، مرد
ترک تبار «کاس» یا «کاسسی»

ƏRQAĞ **آرقاغ**

نوعی آلت فلزی و آهنی با نوک کج جهت
شکار ماهی

ƏRKASAN **آرکاسان**

مردی از تبارترکان تیره «کاس» یا
«کاسسی» ، مردان قوم ترک تبار «کاس» یا
«کاسسی» ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان آواجیق بخش حومه
شهرستان ماکو با نام و نگارش فعلی
«آرخشان» *arxəşan* (آرکاسان ← آرکاسان
← آرخاسان ← آرخاشان ← آرخشان)

ƏRKASLI **آرکاسلی**

مردی از تبار ترکان «کاس» یا «کاسسی» ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش
نمین شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی

مقتدارن

آر کک آسلان ƏRKƏKASLAN

شیر نر

آر کل ƏRKƏL

پر زور و پر قدرت ، قدرتی ، در رابطه با زور و قدرت ، کسی که دارای دست و بازوی قدرتمند و قوی باشد

آر کمَن ƏRKƏMƏN

فرد قدرتمند و نافذ

آر کوت ƏRKUT

دلیر مرد سعید و خوشبختی آور

آر کوتای ƏRKUTAY

دلیر مرد سعید و خوش سیما چون ماه

آر کوتلو ƏRKUTLU

دلیر مرد سعید و خجسته

آر کوچ ƏRKOC

دلیر مرد شجاع و جسور ، مرد بی باک همچو قوچ

آر کوچاک ƏRKOCƏK

جوانمرد سخی و دست و دلباز ، دلیر مرد شجاع و جسور

آر کورت ƏRKURT

دلیر مرد جسور و جنگنده چون گرگ

آر کوز ƏRKÜZ

آب حاصل از ذوب برفها در اوّل بهار

آر کول ƏRKOL

قوی و قدرتمند باش ، توانمند و نیرومند باش

آر کول ƏRKUL

بندهٔ جوانمرد و دلیر ، فرد جوانمرد و دلیر

آر کون (آرقون) ƏRKUN(ƏRQUN)

نام سالی که در پیش است

آر کیش (آر قیش) ƏRKİŞ(ƏRQİŞ)

مرد زمستان ، مرد سرسخت و مقاوم ، مردی

که در فصل زمستان به دنیا آمده باشد، کاروان

آر کیشی ƏRKİŞİ

مرد دلیر ، دلاور مرد ، جوانمرد

آر گور ƏRGÖR

دلاور مرد را بین، آنکه بینی از دلیر مردان است

آر گوک ƏRGÖK

مرد آسمان ، مرد آسمانی

آر گنه ƏRGENƏ

دامنهٔ کوه

آر گن ƏRGƏNƏR

جوانمرد در آستانهٔ ازدواج

آر گن ƏRGƏN

مرد نورانی و منور چون آفتاب	هنوز همسر برنگزیده ، در آستانه ازدواج ،
ƏRGÜVƏNÇ آرگووهنچ	جنگنده و جسور
مرد مورد اعتماد ، امین ، درستکار و راستگو	ƏRGƏNÇ آرگنچ
ƏRGİ آرگی	جوان دلیر و راد
نائل شدن به آنچه دل خواهد	ƏRGÜÇ آرگوچ
ƏRGİBİ آرگیبی	مرد زورمند و پر نیرو ، مرد قدرتمند
مرد آسا	ƏRGÜDƏR آرگوده ر
ƏRGİL آرگیل	دلیر مردی که در تعقیب مردان و سلحشوران
در رابطه با نیل به خواسته و خواهش دل	باشد
ƏRGİNSOY آرگین سوی	ƏRGÜDƏN آرگوده ن
از نژاد و تباری رشید و معتبر ، از نسل	در کمین و در پی سلحشوران و مردان ، آنکه
رشیدان	در کمین و یا تعقیب جنگاوران و سلحشوران
ƏRGİNALP آرگینالپ	باشد
دلاور مرد مجرب ، بالغ و رشید	ƏRGÜR آرگور
ƏRGİNBAY آرگینبای	مرد نیرومند و پر زور
دارا ، غنی همچنین بالغ و رشید	ƏRGÜL آرگول
ƏRGİNƏR آرگینر	مرد نیکو منظر ، خوش تیپ ، مرد همچو گل
مرد رشید . بالغ و کامل ، مرد مجرب و پخته	ƏRGÜLƏÇ آرگولچ
ƏRLAÇIN آرلاچین	مرد خنده رو و بشاش ، مرد شاداب و با
دلیر مردی چون شاهین	طراوت
ƏRLAN آرلان	ƏRGÜLƏN آرگولن
مرد باش ، مردانه باش ، همچنین نام مرکز	مرد خندان ، خوشبخت و سعادتمند
دهستان چهار دانگه بخش هوراند شهرستان	ƏRGÜNEY آرگونئی
اهر از بلاد آذربایجان	مرد جنوبی ، مردی از جنوب
ƏRLİK آرلیک	ƏRGÜNƏŞ آرگونش

مردی و جوانمردی

آرماد **ƏRMAD**

دلیر مرد مادی ، مردی از تبار قوم ترک نژاد
«ماد»

آرمان **ƏRMAN**

سمبل مردان

آرموتلو **ƏRMUTLU**

مردی که در سعادت و خوشبختی زندگی
کند

آرن آی **ƏRƏNAY**

مرد قهرمان که همچو ماه خوش سیما است.

آرن آر **ƏRƏNƏR**

مرد رشید و مجرب ، دلیر مرد جنگاور و
سلحشور، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان ساریسوباسار حومه
شهرستان پلدشت از بلاد آذربایجان با نام و
نگارش فعلی «*orənnər*» اورنر

آره تنا **ƏRƏTNA**

از سران و بیگهای دودمان « پسران اره تنا »
اره تنا اوغوللاری به ی لیگی (در سرزمین
آنا طولی که در سال ۱۳۲۷ میلادی به عنوان
والی اول یا بزرگ والی ایلخانیان آنا طولی
تعیین شده بود .

آره چی **ƏRƏÇİ**

مرغ درنده شکاری که در صید از آن استفاده

میشود (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی در مناطق مختلف آذربایجان ایران)

آره زه ن (آرزن) **ƏRƏZƏN**

آخرین فرزند خانواده در منطقه جلفای
آذربایجان را گویند

آره ن آلپ **ƏRƏNALP**

دلیر مرد مجرب و رشید

آره ن آی **ƏRƏNAY**

مرد زیبا رخ رشید و بالغ

آره ن آؤز **ƏRƏNÖZ**

دارای وجودی رشید و بالغ

آره ن ائل **ƏRƏNEL**

از ایل جوانمردان و دلیران

آره ن تورک **ƏRƏNTÜRK**

ترک رشید و بالغ

آره ن جان **ƏRƏNCAN**

دلاور مرد بالغ و رشید ، رشید محبوب و عزیز

آره ن سو **ƏRƏNSÜ**

سرباز رشید

آره ن سوئی **ƏRƏNSOY**

از نژاد و تبار دلاوران

آره ن گوچ **ƏRƏNGÜÇ**

فرد نیرومند ، رشید و بالغ

آرهوئر **ƏRHÜNƏR**

نام ایلی از ترکان مغول که شعبه ای کوچک

از ایل برجیقین بوده است . (ترکی مغولی)

ƏROLAN **آرولان**

دلیر مرد و جوانمرد

ƏRÜLGEN **آرولگن (آراولگن)**

دلیر مرد بزرگ و نامدار ، مرد وزین و متین

ƏRÜN **آرون**

مرد مشهور و نامی ، مرد نامدار

ƏRÜNAL **آرونال**

به جوانمردی و دلیری مشهور باش

ƏRVUZ **آرووز**

از اسامی بسیار قدیمی ترکی

ƏRVİN **آروین**

آزمایش ، آزمون ، امتحان (ترکمنی)

ƏRYAMAN **آریامان**

مرد کاردان ، پر جسارت ، پر تهّور ، متعصّب

ƏRYAVRU **آریاورو**

فرزند مرد دلیر

ƏRYAVUZ **آریاووز**

مرد بسیار سخت و محکم ، بی باک و دلاور

ƏRİZ **آریز**

کسی که نشان از مردان و دلیران دارد ،

کسی که قدم در راه دلیر مردان و جوانمردان

نهاده ، ما مرد هستیم و مرد میدانیم

ƏRİZGİ **آریزگی**

مرد هنر ، مرد هنرمند و صنعتگر

ƏROZAN **آروزان**

عاشق و اوزان جوانمرد و دلیر

ƏRVƏŞLİ **آروشلی**

ساحر ، افسونگر . جادوگر همچنین مشابه

نام یکی از آبادیهای دهستان بکشلو چای

شهرستان اورمیه که بر اثر ازدیاد وسعت شهر

اورمیه این آبادی فعلاً" در داخل شهر جای

گرفته و با نام آرشلو جزو یکی از مناطق

شهری اورمیه می باشد (آروشلی ← آرشلی

← آرشلو)

ƏROĞAN **آروغان**

مرد قوی و قدرتمند

ƏROĞUZ **آروغوز**

مرد نیکو و راستین ، مرد دلیر و تنومند

ƏROĞUL **آروغول (آر-اوغول)**

فرزند دلاور و جوانمرد

ƏROQ(ƏROK) **آروق (آروک)**

مرد تند و تیز و سرت چون تیر از کمان رها

شده ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای

دهستان گاو دول بخش مرکزی شهرستان

مراغه از بلاد آذربایجان

ƏROKAY **آروکای**

دلیر مرد تند و تیز چون تیر و زیبا چون ماه

ƏRULAT **آرولات**

مرد بی باک و شجاع ، نترس و پر تهور
ƏJNƏ **آژنه**

مال و ثروت و دارایی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاراکیلسه» در آذربایجان شمالی)

ƏSRÜK **آسروک**

سرخوش و سرمست

ƏSRI **آسری**

بیر

ƏSKİTAĞ **آسکی تاغ**

کوه باستانی

ƏSKİNALP **آسکین آلپ**

دلاوری چون باد تند و شدید

ƏSKİN **آسکین**

باد تند و شدید

ƏSƏNEL **آسن ائل**

از ایل و تبار سالم و تندرست ، قوی دست .

ƏSƏNƏR **آسن آر**

دلیر مرد سالم و تندرست ، مرد نیرومند و قدرتمند

ƏSƏNBAYRAK **آسن بایراک**

بیرق و پرچم در اهتزاز

ƏSƏNTÜRK **آسن تورک**

ترک تندرست و نیرومند

مرد عاقل و فهمیده ، مرد دانا و با ذکاوت
ƏRİSMƏYƏN **آرئسمه ین**

تغییر ناپذیر (ترکمنی)

ƏRİŞİK **آرئشیک**

دلیر مرد و جوانمرد روشن منظر و نوارنی

ƏRİKAT **آرئیک آت**

اسب راهوار (ترکی باستان ، البته ترکان اوغوز چنین واژه ای را نمی دانند و بکار نبرند)

ƏRİKƏR **آرئیک آر**

مرد کاردان و دلیر ، جسور و با مهارت

ƏRİĞİT **آرئگیت**

دلیر مرد قهرمان و بهادر

ƏRİNCUSUZ **آرئنجو سوز**

بی گناه ، معصوم

ƏRYƏN **آرئیه ن (آرئین)**

پسری که وقت ازدواجش فرارسیده باشد ،

پسری که در آستانه ازدواج و تشکیل خانواده

باشد. (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی مناطق چمبَرَه ک ، گنده به ی ، قازاخ

، شکی ، و توووز یا طاووس در آذربایجان

شمالی)

ƏRYURD **آرئورد**

مرد و طن ، مرد سرزمین خویش

ƏRYILMAZ **آرئیلماز**

صدای «س» به «ش» تبدیل شده و «ساکن» به فرم شاکن درآمده است . «ساق» یا «ساک» که به مرور زمان تبدیل به «شاق» یا «شاک» شده است معنی لغوی آن «بیدار» هوشیار و زیرک می باشد . سلسله ای که منسوب به همین نام در ایران به مدت ۴۷۷ سال بر سرزمین ایران حکومت را نداشتند به اشکانیان معروف است .

آشنوار. ƏŞNUƏR.....

مرد پیشگام ، مرد پیشقدم ، مرد پیشی گیرنده همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بروانان بخش ترکمان شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «آشنار» *aşnar* (آشنوار ← آشنوار ← آشنی آر ← آشنار)

آف تَبُو. ƏFTƏBO.....

خانه ای بر قلّه کوه ، خانه و مسکنی در ستیغ کوه ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گنجگاه بخش سنجد شهرستان خلخال با نام و نگارش فعلی «آفتابه» *aftabe* (آف توَبُو ← آف توَبُو ← آفتابُو ← آفتابه)

آفجی (آوجی). ƏFCİ(AVCİ).....

شکارچی، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای منطقه مغان بخش گرمی با نام و نگارش فعلی «آفچه» *aŋce* (آوجی ← آفجی ← آفجی ← آفجی ← آفچه)

آسن جان. ƏSƏNCAN.....

دارای تن و جانی سالم و تندرست ، دارای تن و پیکری خوش بنیه ، قوی و سلامت، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای سردرود حومه شهر تبریز و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان بدوستان بخش هریس هر دو با نام و نگارش «آسنجان» *aşencan*

آسن دمیر. ƏSƏNDƏMİR.....

سالم و تندرست و همچو آهن سخت و محکم

آسن یاپان. ƏSƏNYAPAN.....

مُهیچ ، شاد کننده ، به هیجان آورنده (آناطولی)

آسن. ƏSƏN.....

سالم ، تندرست

آسنلو. ƏSƏNLU.....

طایفه ای از قبیله ترکمنی چاودر (ترکمنی)

آشتل اوغول. ƏŞTƏLOĞUL.....

آخرین فرزند

آشتل. ƏŞTƏL.....

نهایی ، پایانی ، آخرین

آشکان. ƏŞKAN.....

همان کلمه ترکی آرشکان است که دو کلمه «آر» یعنی امیر ، جوانمرد ، قهرمان به اضافه «ساکن» (نام قبیله ای از ترکان بنام «ساق» یا «ساک») که در لفظ محاوره به مرور زمان

جنگلبان . مسئول حفاظت و نگهداری از جنگل (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گنده به ی» آذربایجان شمالی)

ƏLTAYAQIM **آل تایاقیم**

عصای دست من ، تکیه گاه من (ترکمنی)

ƏLQIYAN **آل قیان**

دست آهنین و پر قدرت ، دست زورمند . کسی که دارای دست و بازوی زورمند و پر قدرتی باشد. (همچنین نام روستایی است در حومه شهرستان اورمیه از بلاد آذربایجان .)

ƏLQICIQLI **آل قیجیقلی**

دارای زور و بازو و قدرت

ƏLVER **آل وئر**

یاری و مدد رسان ، دست یاری و مدد دراز کن

ƏLVERƏN **آل وئرهن**

امداد گر ، یاری و کمک کننده

ƏLDƏNTUTAN **آلده ن توتان**

یاور ، دستگیر ، کمک کننده (ترکمنی)

ƏLDƏQALAN **آلده قالان**

ماحصل ، آنچه حاصل شده و آنچه به عمل آمده

ƏLƏND **آلند**

قسم و سوگند خونین ، قسم و سوگندی که

آقین اوْبا (آکین اوْبا)

ƏQENOB(AKINOBA)

قبیله «سیل» ، از قبیله «سیل» و «سیل آسا» ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مهرانرود بخش حومه بستان آباد با نام و نگارش فعلی « آکین آباد *əkinabad* » (آقن اوْبا ← آقین اوْبا ← آکین اوْبا ← آکین آباد)

ƏKDÜ **آکدو**

غلاف شمشیر

ƏKLƏNÇ **آکلنچ**

معیشت زندگی، گذران زندگی (ترکمنی)

ƏKƏNƏR **آکن ار**

مرد بذرکار

ƏKƏN **آکن**

کاونده ، بذرکار

ƏKİDƏN **آکیدهن**

برنده (ترکمنی)

ƏKİNLİ **آکینلی**

زراعت کار، صاحب زراعت و کشت و زرع (ترکمنی)

ƏGİRGƏN **آگیرگن**

ریسنده

ƏLBEŞİQ **آل بشیق**

«امیر». «آم» در زبان ترکی باستان یعنی شفا، علاج، درمان + «ایر» در زبان ترکی باستان یعنی زمین، ارض، سرزمین = آم ایر» یعنی سرزمین شفا و درمان

آم ایر اوْبا (امیر اوْبا) ƏMİROBA
قبیله ترک سرزمین شفا و درمان، از نسل و قبیله سالم و تندرست، همچنین مشابه نام ۱۰ آبادی از دهستانهای مختلف حومه اشنویه، اوزمدل ورزقان، گنجگاه بخش سنجید خلخال، گرما دوز کلیبر، کله بوز میانه، چهار اویماق بخش قره آغاج مراغه، بنا جوی بناب، مواضعخان بخش ورزقان و دهستان گرم بخش ترک شهرستان میانه با نام و نگارش «امیر آباد»

آم ایریگ (امیر بیگ) ƏMİRBEYG
بیگ و رئیس سرزمین شفا و درمان، بیگ و سرور ایل سرزمین شفا و بهبودی، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان «رهال» بخش حومه شهرستان خوی.
آم ایستقان (آم ایسته ین) ƏMİRBEYG

ƏMİSTƏQAN(ƏMİSTƏYƏN) ..
خواهان سلامتی و تندرستی، خواهان شفا و بهبودی، خواهان درمان و مداوا، خواهان علاج، همچنین نام یکی از آبادیهای حومه

به سرخی خون خویش یاد شده باشد، کسی که به خون سرخ قسم یاد کرده باشد، همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای هفت گانه بخش حومه شهرستان خوی می باشد و نیز رودخانه ای به همین نام در این منطقه جریان دارد که از کوههای مرزی ایران و ترکیه سرچشمه گرفته و پس از مشروب نمودن این دهستان داخل دهستان «پره» (فرورق) می گردد..

آلویز ƏLVİZ
بلند، رفیع (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «خانلار» در آذربایجان شمالی)

آلی چاپوک ƏLİÇABUK
تَرْدست

آلی کیران ƏLİKİRAN
کسی که دارای دستها و بازوی قوی و قدرتمند باشد، دارای بازوان و دستان خرد کننده و شکننده، همچنین نام آبادیست در حومه شهر مشکین شهر از بلاد آذربایجان

آم ایر (امیر) ƏMİR
سرزمین سلامتی و تندرستی، سرزمین شفا و بهبودی، مکان شفا و علاج، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان گاودول بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش

آبا ← اِمناب)

امیر چاوول **ƏMİRÇAVUL**

نام والی و حکمران منطقه «اورفا» در دوره
«سلجوقیان روم» یا «سلجوقیان آناتولی»

امیر چوبان **ƏMİRÇOBAN**

نام یکی از فرمانروایان لشکری ایلخانیان
آناتولی در زمان «اولجایتو»

امیر اکلی **ƏMİRAKLI**

کوه دارای ابر سپید بر هم نشسته و متراکم ،
کوه دارای مه سپید ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان اجارود بخش گرمی
شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی
«امراهلو *əmrəhlu*» (امراقلی ← امیراکلی
← امراخلی ← امراهللی ← امراهلو)

آن آر (آئر) **ƏNƏR**

مرد بسیار دلیر و شجاع ، بسیار مردانه و
دلاور همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان روضه جای بخش حومه شهرستان
اورمیه با نام و نگارش فعلی «آنهر *ənəhər*» (آن
آر ← آنهر)

آن بای **ƏNBAY**

بسیار توانگر ، بسیار غنی و ثروتمند ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
ترگور بخش سیلوانای شهرستان اورمیه از
بلاد بزرگ سرزمین آذربایجان با نام و نگارش

شهرستان تسوج از بلاد آذربایجان با نام و
نگارش فعلی «آمستجان *əməstəcan*» (آم
ایستقان ← آم ایسته گان ← بعد از سلطه
اعراب ← آم ایسته جان ← آمستجان)

آمای **ƏMAY**

با احتیاط ، محتاط (ترکمنی)

آمچی **ƏMÇİ**

دکتر ، پزشک ، حکیم (ترکمنی)

آمرآج **ƏMRAC**

هوسکار ، دوستدار ، خواهان

آمره لی **ƏMRƏLİ**

دارای برادر بزرگتر ، دارای راهنما و راهبر
(ترکمنی)

آمره م **ƏMRƏM**

دوست و رفیق من

آمک **ƏMƏK**

زحمت ، تلاش ، رنج

آمن اوْبا (آمان اوْبا)

AMƏNOBA(AMANOBABA)

قبیله سالم و تندرست ، قبیله ای که افراد
آن همگی سالم ، تندرست و سلامت هستند
، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان مهر انرود بخش بستان آباد حومه
شهر تبریز با نام و نگارش فعلی
«امناب *emnab*» (آمن اوْبا ← آمن آبا ← آمن

، شفافیت و جلای بسیار، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیکله بخش هوراند

شهرستان اهر با نام و نگارش «آنپار» *anpar*

آن تاب (آنتاب) ENTAB

بسیار جنگنده ، کسیکه مدام در نزاع و جنگ بوده و آثار جراحت و زخم بسیار بر تن داشته باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آنداب» *andab* (آن تاب ← آن داب ← آنداب)

آن توب ایل ENTÖBİL

ایل و قبیله اصیل و اصل و ریشه دار همچنین مشابه نام دو آبادی از دهستانهای «خان اندبیل» بخش مرکزی شهرستان خلخال و رود قات بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «آندبیل» *andebil* (آن توب ایل ← آن تب ایل ← آن دب ایل ← آندبیل)

آن توبی یئل ENTÖBIYEL

باد سخت و شدید و بسیار تند وزنده ، همچنین مشابه نام دو آبادی از دهستانهای «خان اندبیل» بخش مرکزی شهرستان خلخال و رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «آندبیل» *andebil* (آن توبی یئل ← آن تبی یئل ← آن

فعلی «آنبی» *anbi* (آن بای ← آن بی ← آن بی ← آن بی)

آن بایار ENBAYAR

بسیار دلیر و شجاع ، بسیار قهرمانانه و دلاور ، همچنین مشابه نام ۶ شش آبادی از دهستانهای آختاچی بوکان ، چالدارن سیه چشمه، اوجان بستان آباد ، چهار اویماق بخش قره آغاغ مراغه با نام و نگارش فعلی «آنبار» *anbar* (آن بایار ← آن با آر ← آن بار ← آنبار)

آن بک ENBƏK

بسیار محکم و استوار ، همچنین مشابه نام چهار آبادی از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر با نام و نگارش «آنباق» *anbaq* ، انباق بالا ، انباق بتی ، انباق جواد (آن بک ← آن باک ← آن باق ← آنباق)

آن بوزداغ ENBUZDAĞ

کوه بسیار سرد و یخی ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیکله بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آنباستق» *anbastaq* (آن بوزداغ ← آن بوس داغ ← آن بوس تاغ ← آن باس تاغ ← آن باس تق ← آنباستق)

آن پار ENPAR

بسیار نورانی و درخشان ، نور و روشنی بسیار

تَبیل ← آن دَبیل ← آنَدَبیل)

آن تَوْر آو **ƏNTORAV**

جای و منطقه ای پر شکار ، جای و محلی که پر از صید و شکار باشد ، جای مناسب برای صید شکار ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایرد موسی بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آنَدَر آب **əndərab** (آن تَوْر آو ← آن تَر آو ← آن دَر آو ← آنَدَر آب)

آن داریئن **ƏNDARYEN**

بیشه بسیار تنگ و پوشیده از انبوه درخت ، بیشه شیر و پلنگ که تنگ و پر از انبوه درختان باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار باختری بخش ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آنَدَریان **ənderyan**» (آن داریئن ← آن دَرِئِن ← آنَدَریان)

آن دوز **ƏNDÜZ**

بسیار درست ، بسیار راست و درست، دشت و جلگه بسیار صاف و مسطح همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان خانمروود بخش هریس شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «آنَدِیس **əndis** (آن دوز ← آن دوس ← آن دیس ← آنَدِیس) و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان لاهیجان بخش حومه

شهرستان «سووق بولاق» (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آنَدِیزه **əndize**» همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین باختری بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر با نام و نگارش «آنَدِزَق **əndezeq**» (آن دوز ← آن دِیز ← آن دِیزه ← آنَدِزَق)

آن ساغین **ƏNSAĞIN**

بسیار حکیم و فرزانه ، لازم به توضیح است که «ساغون» لقب بزرگان ایل ترک تبار «قارلیق» یا «قارلوق» در عهد قدیم بود و نیز به پزشک و طبیب در ترکی باستان «آتا ساغون» می گفتند ، همچنین این واژه «آن ساغون» مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین باختری بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر با نام و نگارش فعلی «آنَزَن **ənzan**» می باشد (آن ساغون — آن ساغین ← آن ساین ← آن سان ← آنزان)

آن قوت **ƏNQUT**

بسیار مقدس ، بسیار مبارک و خجسته ، همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای بخش گرمی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آنْگُت **əngut**»

آن قوچ طوغان

«شکی» در آذربایجان شمالی)

آنرکان ƏNƏRQAN

از نسل مردان بسیار دلیر و شجاع همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان سردرود بخش اسکو حومه شهر تبریز و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان اوجان بخش بستان آباد حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی *ənərcan* «آنرکان» (آن آرگان ← بعد از سلطه اعراب آن آرکان ← آنرکان)

آنسال ƏNSAL

تخته سنگ بسیار و فراوان ، سرزمین کوهستانی و محلی که پر از تخته سنگ باشد، همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای شش گانه بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش *ənzəl* می باشد. این دهستان در قسمت شمال بخش و کنار دریاچه اورمیه واقع شده و موقعیت این دهستان کوهستانی است ، دهستان انزل از شمال و خاور به دریاچه اورمیه از جنوب به دهستان نازلو و از باختر به دهستان صومای محدود است. هوای این دهستان معتدل و آب آن از قنات و چشمه سارها تأمین می گردد از مهمترین روستاها و بخش های این دهستان میتوان از «قره باغ» ، «قوشچی» ، «قولنجی» و «کهریز» را نام برد . از ارتفاعات مهم این منطقه کوهستانی می توان از کوه «آغ کان

..... ƏNQOÇTOĞAN

بسیار دلاور ، جسور و شجاع چون قوچ و همچنین بسیار تند و تیز و شکاری چون شاهین ، مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه شهرستان تسوج با نام و نگارش فعلی «انگشتجان» *əngöştəcan* «آن قوچ توغان» ← آن قوش توقان ← آن کوش توگان ← بعد از سلطه اعراب ← آن کوش توغان ← انگشتجان ← انگشتجان)

آن قورد ƏNQURD

بسیار گرگ آسا ، بسیار جسور و مهاجم ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان احمد آباد تکاب با نام و نگارش فعلی «انگورد» *əngurd*

آن کوتسال ƏNKUTSAL

بسیار پاک و مقدس

آن موتلو ƏNMUTLU

خوشبخت ترین

آن یوجه ƏNYÜCƏ

برترین

آن یوکسک ƏNYÜKSƏK

بسیار بلند و رفیع ، بسیار عالی و برتر

آنجه رلی (آنجرلی) ƏNCƏRLİ

زیبا ، برازنده ، مناسب ، شیک (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه

همین واژه می باشد چون کلید نیز دارای دندانهایی جهت باز نمودن قفل می باشد

əvɪt اه ویت
پند و نصیحت (ترکمنی)

əvət آو ات
اسب خانگی ، اسب اهلی و رام شده (ترکمنی) همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ترگور بخش سیلوانای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «آودی *əvdi*» (آو آتی ← آو آدی ← آو دی)

əvrəncə آورنجه
نو آموز (ترکمنی)
..... (اوسال(اوسال))

əvsal(əvsal)
خانه و کاشانه ای عمارت کن، صاحب خانه و کاشانه باش ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کندوان حومه شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «أفضَل *əfzəl*» (اوسال ← اوسل ← افسل ← أفضَل)

əvɪrɒŋg آویرونگ (آوایرونک)
خانه و سرزمین نیکو و پسندیده ، میهن و وطن نیک و خوب ، سرزمینی که صید و شکار در آن به سهولت و فراوان یافت شود ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر با نام و

داغ» که در حدود ۳۰۰۰ متر و در قسمت باختری دهستان واقع است نام برد. (آن سال ← آن زال ← آن زل ← آنزل)

ənson آنسون
آخرین ، نهایی ، پایان ، فینال ، خاتمه و ختم آنکا موق آر (آنکاموقار).....

ənkamoqər(ənkamoqar) ...
دلیر مرد چپ دست ، دلاور چپ دست

ənkamoq آنکا موق
چپ دست ، کسیکه دست چپش کاری و قدرتمند است ، فرد چپ دست، چپ زن و چپ گارد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان یامچی (یام) بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «أنامق *ənameq*» (آنکاموق ← آنقاموق ← آنغاموق ← آناموق ← آنامق)

ənuʃtəkɪn انوشتکین
نام مؤسس سلسله حکومت ترک خوارزمشاهیان که در سال ۴۷۰ به حکومت خوارزم رسید و دوران حکومت وی تا سال ۴۹۰ ادامه داشت

ənük انوک
بچه شیر و گرگ ، بچه شیر و گرگ را بخاطر دارا بودن دندانهای تیز «انوک» گویند و واژه «آنکتار» به معنی کلید نیز برگرفته شده از

آییز (آییز).....ƏYİZ(AYİZ)

بلندی ، رفعت

نگارش فعلی «اورنگ *avrang*» (آویرۆنگ

← آوی رَنگ ← آوَرَنگ)

آوینتون (آوینتون).....

ƏVİNTUN(AVİNTUN).....

بیشۀ آرام و بسیار انبوه از درخت که محل زیست حیوانات شکاری و درنده چون شیر ، ببر ، پلنگ و گرگ باشد - بیشۀ تاریک که مسکن حیوانات درنده چون شیر و پلنگ باشد، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار غربی بخش ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «*avindin*» آویندین». آو = شکار + این = بیشه و محل زیست حیوانات درنده + تون = آرام ، ساکت ، (آوین تون ← آوین تین ← آوین دین)

آیری کیلینچ.....ƏĞRİKILINÇ

شمشیر

آیه رجنگ.....ƏYƏRCƏNG

آدم احساساتی (ترکمنی)

آیه رجی.....ƏYƏRCİ

زین ساز ، زینگر

آیه ریاپان.....ƏYƏRYAPAN

زین ساز ، زینگر

آیه.....ƏYƏ

ولی ، قَیم (ترکمنی)

EÇMƏK **اچمک**

پوستین (ترکمنی)

EÇÜ **اچو**

پدر ، پدر بزرگ (ترکی باستان گوئی تورک)

EÇİ **اچی**

برادر بزرگ (ترکی باستان گوئی تورک)

EDALI **اندالی**

مؤدب ، متین (ترکمنی)

EDGÜALP **اندگوآلپ**

نیک مرد دلیر و بهادر

EDGÜƏR **اندگوآر**

مرد نیک و دلاور

ERESMƏK **ائرئسمک**

تحول ، دگرگونی (ترکمنی)

ERTENA **ائرئتنا**

از امرای دوره ایلخانیان سرزمین آناتولی در
زمان «اولجایتو»

ERTƏTURĞAN **ائرته تورغان**

سحر خیز (قزاقی)

ERTƏKİÇİ **ائرته کیچی**

راوی ، حکایت کننده ، روایت کننده
(ترکمنی)

ERCEL **ائرجنل**

فعال و جدی (ترکمنی)

E

ا

ETİ **ایتی**

«هیتی» یا «هیت» نام قومی ترک نژاد
مهاجرت نموده از آسیای میانه که در سالهای
۱۲۰۰ - ۱۹۰۰ قبل از میلادی در سرزمین
آناتولی ساکن شدند و اجداد اولیه ترکان
سرزمین آناتولی بشمار میآیند .

ETİZ **ائتیز**

بلند مرتبه و رفیع ، با ارزش و گرانبها
(آناتولی)

ETİKŞİ **ائتیکشی**

کفاش (قزاقی)

ETİL **ائتیل**

رود ، نهر را در زبان ترکی لهجه چوواشی
چنین نامند، همچنین نام اصلی رود ولگا نیز
می باشد - نام یکی از شهرهای معروف ترکان
خزر

EÇYAQAN **اچ یاقان**

دلسوز (ترکمنی)

ERİNÇƏR **اثرینچەر**

مردی که در خوشبختی و سعادت زندگی
کند (آناطولی)

ERYÜRƏK **اثریوره ک**

جسور ، شجاع (قزاقی)

EZĞİP **اثر غیپ**

طوفانی (ترکمنی)

EZGÜ **اثر گو**

خوب و نیکو

EZGÜTEKİN **اثر گو تکین**

شهزاده خوب و نیکو

EZGİŞ **اثر گیش**

نام یکی از قبایل ترک مهاجرت نموده به
منطقه قفقاز که در سرزمین حوزه ترکان خزر
و خراسان ساکن شده و در اوضاع تاریخی و
سیاسی اروپای شرقی به مدت یک قرن نقش
و رل بسیار مهمی را ایفا نمودند.

ESPƏNDYAZ **اَسپند یاز**

نام یکی از خانواده های بسیار مشهور و پر
نفوذ خاندان اشکانی در زمان حکومت
ساسانیان

ESĞEN **اَسْغَن**

نیرو و توان ، زور و قوت (ترکمنی)

ESLƏGİGÜL **اَسله گی گول**

میل و خواسته اش گل است (ترکمنی)

ERCÜRÖK **اثر جورؤک**

جسور ، دلاور، شجاع (قرقیزی)

ERKANA **اثر کانا**

آزاد (ترکمنی)

ERGİNSİZ **اثر گین سیز**

خستگی ناپذیر ، نستوه (ترکمنی)

ERYASIZ **اثر یاسیز**

صرفه جو ، بی زیان (ترکمنی)

ERİSMƏK **اثر یسمک**

تحول ، دگرگونی (ترکمنی)

ERİŞKƏN **اثر یشکن**

رشید ، بالغ ، مجرب ، کامل ، با تجربه و
پخته (آناطولی)

ERİŞKİN **اثر یشکین**

رشید ، بالغ ، مجرب، کامل ، رسیده و پخته
(آناطولی)

ERİŞƏN **اثر یشن**

کسی که بالغ و رشید می شود ، در حال
تکامل و تکمیل شدن (آناطولی) - هجوم
کننده ، حمله کننده (ترکمنی)

ERİKƏR **اثر یرکەر**

دلیر مرد و جوانمرد رشید و بالغ ، مجرب و
کار آزموده (آناطولی)

ERİMƏR **اثر یرمەر**

مرد محبوب و دوست داشتنی (آناطولی)

اټکاڭ EKTAĞ

نام محل و قرارگاه خاقانهای ترکان «گۆک تورک» واقع در منطقه «تیانشان»

اټکسدارئس (اټکسدارس) EKSEDARES

نام شاهزاده ترک تبار اشکانی فرزند «پاووکر» دوّم معروف به ارشک بیست و سوم یا «ارشک» بیست و سوم. این شاهزاده ترک بعد از درگذشت شاه ترک نژاد ارمنستان بنام «تیرداد» از طرف پدر خود «پاووکر» دوم به تخت پادشاهی ارمنستان جلوس کرد (سال ۱۰۰ میلادی)

اټکمت اووا EKMƏTOVA

خانه و کاشانه و سرزمین قوم ترک نژاد «ماد»، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مواضعخان شهرستان ورزقان از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «حشمت آباد» (اټکمت اووا ← اټچمت اووا ← اټشمت اووا ← حشمت آباد) (ترکی مادی)

اټکیلیم EKİLİM

خانه و سرزمین من (اټک = سرزمین + ایل + پسوند مالکیت ایم (ترکی مادی) ، این واژه ترکی به زبان فارسی و عربی نیز رسوخ کرده و به شکل «اقلیم» به کار برده میشود.

اټسله گیم ESLƏGİM

خواست من ، طلب من ، نیت من (ترکمنی)

اټسماق ESMAQ

زورمندی ، توان و قدرت کاری را داشتن (ترکمنی)

اټسواقن ESVAQEN

نام هشمین پادشاه آلبانهای ترک نژاد از سلاله آرشاکیها مقارن سلطنت یزدگرد دوّم پادشاه سلسله ساسانی

اټشن EŞƏN

همراه (ترکمنی)

اټشی بولونماز EŞİBULUNMAZ

بی همتا ، یکتا ، لنگه ندارد

اټشیت EŞİT

تحقیق ، تفحص ، جستجو

اټشیتگیچ EŞİTĞİÇ

دارای گوشی حساس و تیز (ترکمنی)

اټشیتگیر EŞİTGİR

دارای گوشی حساس و تیز (ترکمنی)

اټشیک آغاسی EŞİKAĞASI

حاجب دربار ، رئیس دربار - داروغه دیوانخانه

اټشیکچی EŞİKÇİ

دروازه بان شهر

فانی را وداع گفت و بعد از مرگش «اثل توتوموش» داماد وی بر تخت سلطنت نشست و بانی سلسله تازه با نام «خاندان شمسیه» در سرزمین هندوستان گشت. «اثل توتوموش» نیز همچون پدر زن خویش شیفته و دوستدار زبان و فرهنگ ترکی بوده و در طول سلطنت خویش موجب اسکان و سکونت تعداد بیشماری از گروههای ترکان مهاجر در شمال سرزمین هندوستان بوده و در عین حال موجب احیای فرهنگ و تمدن ترکی در آن سرزمین و مناطق شمالی آن گشت. «اثل توتوموش» در سال ۱۲۳۶ میلادی در گذشت

اثل توزه ر.....ELTUZƏR

نام او لاین حکمران ترکان خان نشین خیره از ایل کونقرات نوه محمد امین ایناق در سال ۱۸۰۴ میلادی

اثلات.....ELAT

مهاجر، کوچ کننده

اثلال.....ELAL

دستگیر، دستگیری و نیکی کن

اثلالمیش.....ELALMIŞ

سرزمینها و ولایتها تسخیر کرده، نام یکی از پادشاهان ترک مادی

اثلباشی.....ELBAŞI

اٹکینشی.....EKİŇŞİ

دوم، دومین (قزاقی)

اٹگه.....EGE

بزرگ، نام دریایی است بین ترکیه و یونان

اٹکینشی.....EGİŇŞİ

سبزیکار (قزاقی)

اثل آلان.....ELALAN

تسخیر کننده سرزمینها و ولایت ها

اثل اووه ر.....ELÖVƏR

کسی که همه به او فخر و افتخار کنند حتی بیگانگان

اثل اووه.....ELÖVƏ

کسی که خودی و بیگانه نیز به او فخر و افتخار کنند

اثل توتوموش.....ELTUTMUŞ

نام داماد «آی بگ» از سلاطین ترک سرزمین هندوستان. لازم به ذکر است که «آی بگ» بانی و مؤسس دولت مملوک ترک دهلی حاکم بر سرزمین هندوستان بود. او از ترکان قیپچاق بوده و در سال ۱۲۰۶ میلادی بعد از مرگ «سلطان معزالدین محمد» بر تخت سلطنت نشست او مبلغ و مروج دین اسلام و زبان و فرهنگ غنی ترک در سرزمین هندوستان بود. او در سال ۱۲۱۰ میلادی بر اثر سقوط از اسب به هنگام بازی چوگان دار

پیش‌تاز ، مقدم ، پیشرو (ترکمنی)
اټله ری گلن **ELƏRİGƏLƏN**

پیش‌تاز ، مقدم ، پیشرو (ترکمنی)
اټلی میان **ELİMİYAN**

نام دیگر حکومت «ایلام» در زمان حکومت
سلوکیها مقارن حکومت آنتیوکوس چهارم

اټلی یازار **ELİYAZAR**

نام اسقف اعظم و بزرگ کشیشان ترکان
سرزمین آلبان در زمان حکومت «واراز
تیرداد» برادرزاده «جوانشیر» سلطان ترکان
آلبان در سال ۶۸۰ میلادی

اټلیازی **ELYAZI**

حوزه و منطقه متعلق به ایل ، دشت متعلق
به ایل ترکان همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان کردیان حومه شهرستان
سلماس از بلاد آذربایجان با نام و نگارش
«الیاسی *elyasi*»

اټلیاسیج **ELYASIC**

ایل مسلح به تیر و کمان که به هنگام
تیراندازی از تیرهای نوک پهن و دراز استفاده
می کنند همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان کردیان حومه شهرستان سلماس با
نام و نگارش فعلی «الیاسی» *elyasi*

اټلیاسیغ **ELYASIĞ**

ایل تیرانداز ، ایلی که دارای کمان و کماندان

سر کرده ایل و مسئول نگهداری و رسیدگی
به امور اسبان ایل

اټلبک **ELBƏK**

بیگ و رئیس ایل

اټلداریز **ELDARİZ**

نام دوم «قوتلوق» خاقان بزرگ ترکان گوی
تورک

اټلده م **ELDƏM**

محبوب ، دوست داشتنی و خونگرم

اټلغا آت **ELĞAAT**

اسب پدو و تازنده، اسب تاخت (ترکمنی)

اټلغادی **ELĞADI**

تاخت و تازید (ترکمنی)

اټلغالی **ELĞALI**

پدو ، تازنده (ترکمنی)

اټلقوش **ELQUŞ**

مرغ شکاری که جهت شکار پرندگان پرواز
دهند (ترکمنی)

اټلکی **ELKİ**

اولین ، نخستین (ترکمنی)

اټلگین **ELGİN**

غریب، از خانه و کاشانه دور افتاده

اټله ری سوره ن **ELƏRİSÜRƏN**

- نام یکی از شاهان دولت ترک تبار ایلام
ENCƏ **اَنْجَه**
 آلت و وسیله ای چوبی به جهت کندن علف
 خاردار صحرایی بنام «گۆن» از ریشه و بن (از
 اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
 «لئریک» در آذربایجان شمالی)
ENDİRƏN **اَنْدیره ن**
 حرمت گذار ، احترام گذار (از اصطلاحات و
 واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در
 آذربایجان شمالی)
ENGÜREK **اَنْگوره ک**
 نام یکی از امرا و صاحب منصبان ترک مغولی
 در زمان باتو خان
ENGİNSU **اَنْگین سو**
 دریای آزاد (آناتولی)
ENƏR **اَنْه ر**
 شتر نر (ترکمنی)
ENİ **اَنْی**
 برادر کوچکتر (ترکمنی)
EVRENOS **اَنْورئوس**
 نام بیگ و رئیس طایفه «اوران» از ترکان
 قیپچاق
EVLİ **اَنْولی**
 دارای خانه و کاشانه ، صاحب اهل و عیال و
 خانواده همچنین نام پنج آبادی از آبادیهای
- است ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
 دهستان کردیان حومه شهرستان سلماس با
 نام و نگارش فعلی «الیاسی» *elyasi*
 (ائلیاسیغ — با حذف غ در تلفظ به مرور
 زمان ائلیاسی)
EMERAQ **اَنْمِراق**
 تداخل نور و تاریکی ، اختلاط تاریکی و
 روشنائی (ترکی باستان غزی)
EMEQLİ **اَنْمِقلی**
 دائمی ، جاوید ، اصولی (ترکمنی)
EMENEK **اَنْمِئنگ**
 نام بیگلر بیگی سرزمین «کریمه» در شمال
 دریای سیاه در زمان سلطان محمد فاتح
 امپراتور عثمانی در سال ۱۴۷۸ میلادی
EMRELİ **اَنْمرلی**
 نام تیره ای از ترکمنها (ترکمنی)
EMĞER **اَنْمَغَر**
 بزرگ ، وسیع (ترکمنی)
EMİL **اَنْمیل**
 نام پسر «ایسئن بوکا» از خاقانهای ترک
ENAM **اَنْام**
 ایمان ، آبرو ، حیا و حرمت (ترکمنی)
ENANÇ **اَنْانچ**
 اعتقاد ، باور ، ایمان ، عقیده (ترکمنی)
ENPİLOXAN **اَنْپیلوخان**

ای از پریان و جنیان باشد گویند — همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان تیرچای بخش ترکمان شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «ایشلیق *İşliq*» (ایشلیک ← ایشلیق ← ایشلیق)

اِیْتِن *EĞİTEN*
تعلیم دهنده ، (آناتولی)

اِیْن زاب *EYNZAB*
آب رودخانه ایکه عریض و پهن باشد ، همچنین سرزمین و منطقه ای که زمینش پست و گود بوده و آب در آن جمع شده به حالت دریاچه درآمدۀ باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کلخوارن بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «آنزاب *ənzab*» (این زاب ← آنزاب ← آنزاب)

اِیْن سال *EYNSAL*
سرزمین بَلَم و قایق ، سرزمین تخته سنگ های بزرگ ، همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای شش گانۀ بخش حومۀ شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «آنزل *ənzəl*» می باشد . این دهستان در قسمت شمال بخش حومۀ اورمیه و کنار دریاچۀ اورمیه واقع شده و نیز موقعیت آن کوهستانی است . دهستان آنزل از شمال و شرق به دریاچۀ

حومۀ شهرهای مرند ، ورزقان . کلبر و اردبیل از بلاد آذربایجان

اِیْدِرَه ن *EYDİRƏN*
نوازش دهنده ، تیمار دهنده - مالش و نوازش پستان گاو، گوسفند و گاو میش قبل از شیردوشی همچنین خوراندن به طریق مکیدن پستان گوسفند و گاو میش به گوساله و بزگاله را قبل از شیردوشی به منظور دوشش بهتر و بیشتر شیر . از این مفهوم همچنین در نوازش و تمجید و مدح و حمایت انسانها نیز ترکان استفاده کرده و در مکالمات روزمره از این واژه در جای خود استفاده می کنند به عنوان مثال به هنگام انتقاد از نوازش و حمایت بیجای مادر از فرزند خویش ، خطاب به او می گویند : «سن آلاله آز او اوشاغیوی ائیدیر» و یا «نه یه بیر بؤیله اوئو ائیدیریرسن؟» (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغجا بدیع ، آغدام ، گۆی چای، کورده میر، قازاخ، مینگه چئویر، شمکیر و زنگیلان آذربایجان شمالی ، منطقه «بورچالی» که فعلاً» در ترکیب گرجستان است و مناطق مختلف آذربایجان ایران)

اِیْشَلِیک *EYŞLIK*
دارای تابعۀ جن و پری ، به کسیکه او را تابعه

اورمیه و از جنوب به دهستان نازلو و از غرب
به دهستان صومای محدود است. (این سال
← این زال ← اینزال ← آنزال ← آنزل)

نور و روشنی ده

İŞİTAN **ایشیتان**

روشن و آشکار کننده ، نور و روشنی دهنده

İŞİQART **ایشیقارت**

نام کوه و همچنین دشت و جلگه ایست در
سرزمین ترکستان در حوزه رود «چو»
سرزمین مادری ترکان

İŞİKƏR **ایشیک آر**

دلیر مرد نورانی و منور

İŞİKALP **ایشیکالپ**

قهرمان و دلاور مرد نورانی

İŞİLTAN **ایشیل تان**

نور و روشنی شفق ، روشنی سپیده دم صبح

İŞILAR **ایشیلار**

نور و روشنایی می دهد ، برق میزند

İŞİNƏR **ایشین آر**

مرد منور و براق ، مرد شهاب آسا

İŞİNBAY **ایشین بای**

مرد و آقای شهاب آسا

İĞAR **ایغار**

سخت ، مهم (ترکی باستان گوئی تورک)

..... **ایلدیریم ساچان**

ILDIRIMSAÇAN

رعد آسا ، برق آسا

اِئ

اِ

IDUQ **ایدوق**

مقدس ، مبارک (ترکی باستان گوئی تورک)

IZUK(IYUK) **ایذوک (اییوک)**

مبارک و فرخنده ، مقدس و خجسته

IRQAĞ **ایرقاغ**

نوعی چنگک فلزی جهت گرفتن و مهار
نمودن تگه های یخ

IRKIARI **ایرکی آری**

پاک نژاد ، پاک گوهر ، اصیل و پاکزاد

İSLƏYƏN **ایسله ین**

طالب . خواستار (ترکمنی)

İSLİKÇALAN **ایسلیک چالان**

صفیر زن

İŞKIN **ایشکین**

شاخه تازه رویدده و جوان درخت، شاخه ترو

تازه و نورسته و نازک

İŞİT **ایشیت**

ILĞADI ایلغادی

تاخت (ترکمنی)

ILGAZƏR ایلگازآر

دلیر مرد کوهستان «ایلگاز» «ایلگاز» نام
رشته کوهیست ما بین منطقه «چانگیری» و
«کاستوموئو» واقع در سرزمین آناتولی

ILGIT ایلگیت

وزش ، نسیم ، جریان آرام

ILICAN ایلجان

کنایه از شخص نرمخوی ، آرام و ملایم

ILIMAN ایلیمان

معتدل

IMIQLI ایمیقی

دائمی ، همیشه ، جاوید (ترکمنی)

IYĞNAV اییغناو

فوج ، دسته ، گروه (ترکمنی)

ایجی **ici**

برادر بزرگتر ، نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان در منطقه «قونیۀ» سرزمین آناتولی

ایجیل **iciL**

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی فرزند «ساماقلار»

ایچ اوغوز **içOĞUZ**

نام شاخه ای از ترکان اوغوز که به ایشغوز نیز مشهورند همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گورائیم بخش مرکزی شهرستان اردبیل و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گیوی بخش سنجد شهرستان خلخال با نام و نگارش فعلی «اوجقاز **ucqaz**» لازم به توضیح است که واژه «ایچ» به معنی درون و داخل را در ترکی باستان «اچ» می گفتند (اچ اوغوز ← اوج اوغوز ← اوجقوز ← اوجقاز)

ایچۆز **iÇÖZ**

دارای باطن و درون

ایچتن دوست **iÇTENDOST**

دوست صمیمی و خالص

ایچدویغی **iÇDÜYĞİ**

شعور باطن (ترکمنی)

ایچکی دویغی **iÇKİDÜYĞİ**

i

ای

ایبیری **İBİRİ**

از سران و بزرگان مغول و از رقبای اصلی دایان خان

ایپک بوکن **İPƏKBÜKƏN**

ابریشم تاب

ایپی تولو **İPİTULU**

نام یکی از خاقانان ترک در سال ۶۵۳ میلادی

ایتاکو **İTAKU**

تکه چوبی که بر روی سنگ آسیاب تعبیه شده باشد .

ایتجان **İTCAN**

سگ جون ، دارای هفت جان ، سخت جان و مقاوم (ترکمنی)

ایجئل **İCEL**

از اجداد امیر تیمور گورکانی بنام «ایجئل نویان» و فرزند «کاراچارین» جد بزرگ امیر تیمور

ادراک باطن ، ندای باطن (ترکمنی)

ایچی دولقون İÇİDOLQUN.....

مغز دار ، پر محتوا ، پر مغز

ایچی دولو İÇİDOLU.....

توپر ، پر مغز و پر محتوا ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مهرانرود بخش بستان آباد تبریز با نام و نگارش فعلی «اوشدلی *uşdeli* و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «اوشدلیق *uşdelaq* «می باشد. (ایچی دولو ← ایچ دولو ← ایش دولو ← اوش دولی ← اوش دلی ← اوشدلی)

ایدی İDİ.....

صاحب ، مالک

ایدیک İDİK.....

مقدس ، مبارک

ایدیکوت İDİKUT.....

قدسی مرتبت ، لقب برخی از شاهزادگان ترک آسیای مرکزی در قرون وسطی

ایدیملی İDİMLİ.....

دارای ظاهر و هیبت ، خوش نما و ممتاز (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق آغابابا، برده ، مینگه چئویر ، شکی و اوجار در آذربایجان شمالی)

ایدی İDHi(İzi).....

آفندی ، سرور ، آقا

ایرئن İREN.....

شخص نائل شده ، به قرب خدائی رسیده ، شخص کامل و رسیده

ایرئنجین İRENCİN.....

از امرای دوره ایلخانیان سرزمین آناتولی در زمان «اولجایتو» . او از بیگهای ایل «کراییت» بوده و در سالهای ۱۳۱۷ - ۱۳۱۲ میلادی امیر لشکر روم به شمار می آمد
ایر آوانلو(ایر آوانلی).....

یراوانلو(یرەوانلی) İRAVANLU(İRƏVANLI).....

از اهالی سرزمین ترکان «یوان» ، «آوان» یا «آوان» که شاخه ای از ترکان «غُر» می باشند ، از نسل ترکان « یوان» یا «آوان» - همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو چای شهرستان ارومیه با نام و نگارش فعلی «ایراوانلو» *iravanlu* لازم به توضیح است که «یر» در زبان ترکی باستان به معنی سرزمین ، موطن و دیار می باشد و «آوان» نیز نام ایلی از ترکان «غُر» می باشد بنابراین «(ایر = سرزمین) + آوان = نام ایلی ترک تبار) = ایراوان

ایراول İRAUL.....

جنگ تن به تن را مغولان چنین خوانند.
(ترکی مغولی)

و یا «سَکْها» یکی از قدیمی ترین قبایل ترک نژاد – همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان بکشلو چای حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «ایرسکان *irsəkan*» (ایرسکان ← ایرسکان)

ایرگان **İRGAN**
در بین مغولان، ایلات عموماً "گروههای مختلفی را تشکیل می دادند که بدان «ایرگان» می گفتند که میتوان این لغت را «قبیله»، شعبه ای از قبیله، «اولوس» «حکومت» و «تیول» ترجمه کرد. (ترکی مغولی)

ایرگیچ گن **İRGİÇGƏLƏN**
دیر یا زود می آید، کسی که دیر یا زود خواهد آمد (ترکمنی)

ایرمان **İRMAN**
خستگی ناپذیر (ترکمنی)

ایرمانی **İRMANİ**
خستگی ناپذیر، نستوه (ترکمنی)

ایره ن **İRƏN**
شکافنده (ترکمنی)
ایره وان (ایرآوان).....

ایرəvan (iravan)
سرزمین و مسکن ترکان قبیله «یوان» یا «آوان» که شاخه ای از ترکان «عُز» به شمار

ایرانجین **İRANCIN**
نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک «بیگلر بیگی» های خراسان
ایرتوریان **İRTURYAN**
زود خیز (ترکمنی)

ایرتومسی (ایرتومسو)

İRTOMSi (İRTOMSU)
سرزمین آب سرد و یخی، محل و جایگاه رودخانه ای که دارای آب سرد و خنک باشد.
«ایر» یعنی سرزمین و جایگاه + «توم» یا «تم» به معنی چیز سرد و سرما + «سی» یا «سو» به معنی آب و رودخانه = سرزمین آب سرد و بسیار خنک - همچنین مشابه نام یکی از آبادیها و دهستانهای حومه شهر اردبیل با نام و نگارش فعلی «ایردموسی» *ird-musi*. (ایرتومسی ← ایرت اومسی ← ایرد اومسی ← ایرد موسی)

ایرده ن قارشی **İRDƏNQARŞI**
کهنه حریف (ترکمنی)

ایرزه وان **İRZƏVAN**
کمکچی چوپان، دستیار و کمک چوپان (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «مغری» در آذربایجان شمالی)

ایرساکان **İRSAKAN**
سرزمین و دیار ترکان قوم «ساکا»، «ساک»

ساله بنام ارمنستان می باشیم که شهر مذکور در فوق نیز فعلاً پایتخت و مرکز همین کشور نوبنیاد و جدید التاسیس می باشد ، لازم به توضیح است که واژه «ایروان» از دو کلمه ترکی «یر» به معنی سرزمین و «آوان» ، «یوان» یا «آوان» که نام قبیله ای ترک تبار از شاخه ترکان «غز» می باشد، تشکیل یافته است و این نشانگر این واقعیت تلخ است که محل فعلی شهر «ایروان» و بقیه نقاط مختلف سرزمینی که فعلاً به نام ارمنستان خوانده میشود از آن ترکان بوده و آنان صاحبین و مالکین اصلی و حقیقی این سرزمین به شمار میروند.

ایروک.....İRÜK

گردنه کوه

ایری بوئی.....İRİBOY

قد بلند و تنومند

ایری بویلو.....İRİBOYLU

قد بلند درشت اندام

ایری توماج.....İRİTUMAC

نام طایفه ای ترکمنی از تیره جعفریای (ترکمنی)

ایری سوموک.....İRİSÜMÜK

تنومند و درشت اندام

ایری.....İRİ

میروند. «ایروان» یا «ایرآوان» همچنین نام یکی از شهرهای بزرگ ، بسیار مهم و تاریخی سرزمین آذربایجان به شمار میرود که بی شک نام آن نیز از نام همین قوم ترک «آوان» یا «یوان» ها برگرفته شده است و این نیز به سبب سکونت و مسکن قوم ترک «آوان» در این سرزمین می باشد که به نام سرزمین و موطن ایشان، یعنی «سرزمین آوان ها» نامیده شده است . تا سال ۱۸۰۰ میلادی تمامی سکنه این شهر آذربایجان را ترکان مسلمان تشکیل میداند ولی از اوایل قرن هیجده با نفوذ و اعمال قدرت روسها در منطقه قفقاز و ماوراء قفقاز و اعمال نفوذ دیگر دول استعماری اروپای ضد ترک، به تدریج ارمنه را به سرزمین ترکان آذربایجان سوق داده و موجبات مهاجرت و اسکان تدریجی و آرام آرام آنان را فراهم ساختند و سرانجام کار بدانجا کشید که عملاً ترکیب جمعیتی را در بخشهایی از سرزمین معظم آذربایجان دگرون و به سود ارمنه رقم زدند و بالاخره با کوشش ، اهتمام و دسیسه های امپراتوران و تزارهای روس و حکام بلشویک روسی ضد ترک و از طرفی با همت و پشتکار آگاهانه و قابل تحسین ارمنه زیرک و همیشه بیدار هم اکنون شاهد دولت و سرزمینی نو پا و جدید التاسیس دارای سکنه ای با قدمت دویست

کسی که نام و نشان و آثار نیک از او به یادگار مانده (ترکمنی)

ایزبول İZBUL

راهی برای رفتن بیاب ، راهجوی ، رهجوی

ایزدنگ İZDƏNG

نوعی تله برای صید ماهی

ایزگوتای İZGÜTAY

فرزند نیکو و دوست داشتنی

ایزی آق İZİAQ

خوش رَد ، خوش اثر ، کسیکه از خود نشان و آثار نیکو و خیری بجا گذارد ، خوشنام و نیکو نام حتی بعد از مرگ ، کسیکه که همواره از او به نیکویی و خیر یاد کنند چه به هنگام زنده بودن و چه بعد از مرگ

ایسن بوقا İSENBUQA

نام یکی از خانان مشهور ترکان از سلاله «چاغاتای» و نوّه «خضیر خوجا» در سالهای ۱۴۶۲ - ۱۴۳۴ م

ایسن İSEN

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک «بیگلر بیگی» های خراسان . او رئیس پلیس حکومت بیگلر بیگی ها به شمار می آمد.

ایسلام گووه نج

İSLAMGÜVENC

ثقه الاسلام

بزرگ ، درشت اندام ، بزرگ جثه (نام روستای است در ساحل رودخانه ارس از توابع شهرستان علمدار - گرگر از بلاد آذربایجان ، همچنین مشابه اسمی نام دریاچه ایست در سرزمین کانادا واقع در قاره آمریکای شمالی)

ایز باسار İZBASAR

رَد و اثر از خود بر جای گذارنده ، کسی که نام و شهرت نیک و آثار گراندرد و نیکو از خود به یادگار گذارد (ترکمنی)

ایز آق (ایزاک ، ایساک)

İZAQ(İZAK-İSAK)

خوش رَد ، خوش اثر ، کسیکه از خود نشان و آثار نیکو و خیری بجا گذارد . خوشنام و نیکو نام حتی بعد از مرگ ، کسیکه که همواره از او به نیکویی و خیر یاد کنند چه به هنگام زنده بودن و چه بعد از مرگ

ایزا چکیلمز İZAÇƏKİLMƏZ

کسیکه در مقابل دشمن عقب نشینی نکند (ترکمنی)

ایزارلانان İZARLANAN

پژوهیده (ترکمنی)

ایزا قالماز İZAQALMAZ

پیشرفته ، پیشرو و پیش رونده (ترکمنی)

ایز باسدی İZBASDI

کار دوست ، با مهارت و مجرب ، ساعی ،
کوشا

İŞXAN ایشخان

عنوان و لقب حکومتی معادل امیر بزرگ در
سلسلهٔ مهرانیان سرزمین ترکان آلبان
(آذربایجان فعلی)

İŞDƏŞ ایشده ش

همکار ، هم شغل ، هم صنف (ترکمنی)

İŞQAY ایشقای

سخت کار خستگی ناپذیر ، کسیکه به خوبی
و به راحتی از عهدهٔ اعمال شاقه و سخت و
طاقت فرسا برآید — همچنین مشابه نام یکی
از آبادیهای دهستان آجرلو حومهٔ
شهرستانهای میاندوآب و شاهیندژ با نام و
نگارش فعلی «ایشگه *işge*» (ایشقای ←
ایشقه ی ← ایشقه ← ایشگه)

İŞQULİ ایشقولی

بندهٔ کارکن و ساعی خداوند (ترکمنی)

İŞKAR ایشکار

زحمتکش (ترکمنی)

İŞKUL ایشکول

بندهٔ کاری و ساعی (ترکمنی)

İŞGAR ایشگار

کارکن ، کارگر ، زحمتکش (ترکمنی)

İŞLAVIRAN ایشلاویران

İŞƏRİ ایش آری

مرد کار و کوشش

İŞBECƏRƏN ایش بئجَرَه ن

کارساز

İŞBAŞI ایش باشی

پیشوا ، رهبر (ترکمنی)

İŞBUYURAN ایش بویوران

کار فرما

İŞTANICI ایش تانیجی

کاردان ، کارشناس ، (ترکمنی)

İŞGÖRƏN ایش گۆرَه ن

کار آزموده (ترکمنی)

İŞANAN ایشانان

با ایمان ، ایماندار (ترکمنی)

İŞBATIR ایشباتیر

قهرمان و بهادر کارکن و ساعی (ترکمنی)

İŞBAY ایشبای

بیگ و سرور کارکن و کاردان ، مرد کار
(ترکمنی)

İŞPOLAT ایشپولات

کاری ، سخت و محکم چون فولاد (ترکمنی)

İŞCAN ایشجان

دارای تنی ورزیده و کاری (ترکمنی)

İŞÇƏN ایشچَن

işidoğru ایشی دوغرو

درستکار

işidoğrı ایشی دوغری

راست کردار (ترکمنی)

işikən ایشی کن

پر کار (ترکمنی)

işibar ایشیار

دارای کار و حرفه (ترکمنی)

işikən ایشیکن

پر کار (ترکمنی)

iğalli ایغالی

هوای سرد با باد و باران ، بوران (ترکمنی)

iğçin ایغچین

خوب و محکم ، نیکو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگانالا» در آذربایجان شمالی)

ikidoğan یکی دوغان

اخوان ، برادری ، اخوین ، دو برادر (ترکمنی)

ikisil ایکسیل

جفت ، دو تایی ، کسیکه دو قلو دنیا آمده باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدره» و «کلبَجَر» در آذربایجان شمالی)

ikin ایکین

باران بسیار شدید ، بارش تند باران (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «پاکو» ی آذربایجان)

işləyən ایشله یه ن

فعال و جدّی (ترکمنی)

işli ایشلی

پیشه ور (ترکمنی)

işmən ایشمن

کار دوست ، ساعی ، کوشا ، مجرب و ماهر

işən ایشَن

ایمان داشته باش ، با ایمان و با اعتقاد باش

işənc ایشَنج

ایمان ، اعتقاد ، باور

işəngər ایشَنگَر

کار آمد ، ماهر ، زبردست ، استاد در کار خویش (ترکمنی)

işəbişən ایشه بیشن

کار دیده (ترکمنی)

işegele ایشه گلن

به درد خور ، به کار آمدن ، کارآمد

işibitgin ایشی بیتگین

موفق (ترکمنی)

işıtaşlan ایشی تاشلان

فارغ (ترکمنی)

دلیر مرد دلاور ، شجاع و نیرومند

ایگیت جان
İĞİTCAN(YİĞİTCAN)

شخص نیرومند و دلاور

ایگید آلوو
İĞİDALOV

دلاور مرد جسور ، جنگنده و تند و تیز چون
شعله آتش ، دلیر مرد آتشین و تیز چون
آتشپاره - همچنین مشابه نام هشت آبادی از
دهستانهای آغمیون شهرستان سراب ،
گادول مراغه ، اجارود بخش گرمی
شهرستان اردبیل ، چهار اویماق بخش قره
آغاچ مراغه ، چاپاره شهرستان قره ضیاء
الدین، کله بوز بخش مرکزی شهرستان میانه
، آتش بیک بخش سر اسکند با نام و نگارش
فعلی «ایده لو *idelu* (ایگید آلوو ← ایگیدآلوو
← ایبیدآلوو ← ایبده لوو ← ایده لو)

ایگیدائیلی
İĞİDELI

ایل و تبار دلاور مردان شجاع، جسور و
جنگنده، ایل و نسل دلیر مردان جنگاور ،
همچنین مشابه نام هشت آبادی از
دهستانهای آغمیون سراب ، گاو دول مراغه ،
اجارود بخش گرمی ، چهار اویماق مراغه ،
چاپاره قره ضیاء الدین ، کله بوز میانه ،
آتش بیک سر اسکند با نام و نگارش فعلی
«ایده لو *idelu* (ایگیدائیلی ← ایغیدائیلی ←

دومی ، دومین، خطاب به دومین فرزند
خانواده (ترکی باستان گوئی تورک)

ایکینتی
İKİNTİ

دومین ، دومی ، خطاب به دومین فرزند
خانواده (ترکی باستان گوئی تورک)

ایکینجی موراد
İKİNCİMURAD

مراد دوم ، مراد ثانی ، فرزند «ایلدیریم
بایزید» دومین سلطان عثمانی

ایگ
İG

ترکمن اصیل (ترکمنی)

ایگدیرشان (ایغدیرشان)

İGDIRŞAN(İĞDIRŞAN)

لانه و کندوی دلاور مردان ، سرزمین و
گهواره مردان شجاع و جنگاور ، همچنین نام
یکی از آبادیهای بخش هریس شهرستان
سراب با نام و نگارش فعلی
«ایدرشان *iderşan* » (ایگیدیر شان —
ایگدیرشان — ایغدیرشان — ایبیدیر شان —
ایدیر شان — ایدر شان)

ایگیت آسلان
İĞİTASLAN

شیر مرد دلاور و شجاع

ایگیت آلب

İĞİTALP(YİĞİTALP)

دلاور دلوران و قهرمان قهرمانان

ایگیت آر
İĞİTƏR(YİĞİTƏR)

فرد سالم و تندرست ایل و قبیله ، ایل و
قبیله سالم و تندرست (ترکمنی)

ایل اوروغ İLURUĞ

عشیره ، طایفه (ترکمنی)

ایل اوقلی İLOQLI

فرزند ایل و طایفه (ترکمنی)

ایل اولوس İLULUS

وطن ، دیار ، ایل ، خلق ، ملت (ترکمنی)

ایل بُردی İLBERDİ

هدیهٔ ایل و طایفه ، آنچه که ایل و قبیله به ما
عطا فرموده (ترکمنی)

ایل بگی İLBEGİ

بیگ و سردار ایل و طایفه (ترکمنی)

ایل باتیر İLBATIR

بهادر و قهرمان ایل و طایفه (ترکمنی)

ایل بیگی İLBEGİ

بیگ و بزرگ ایل ، حکمران ایل (قشقایی)

ایل بیلگه İLBİLGƏ

ایل و سرزمین علم و دانش

ایل توتמוש İLTUTMUŞ

نام یکی از پادشاهان سلسلهٔ ترک هندوستان
در سالهای ۱۲۳۶ - ۱۲۱۰ میلادی

ایل دوردی İLDURDİ

ایل و قبیلهٔ پا برجا و استوار ، با تولد او ایل و

ایبیدانلی ← ایبیدنلی ← ایدنلی ← ایده لو)

ایگیدار İGİDƏR

دلاور مرد شجاع، رشید و جنگاور - همچنین

مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گرما دوز

شهرستان کلیر با نام و نگارش فعلی

«ایدر *ider*» (ایگیدار ← ایغیدار ← ایبیدار

← ایبیدر ← ایدر) واژهٔ «ایگیدار» همچنین

مشابه نام یکی از شهرهای مشهور سرزمین

آناتولی با سکنهٔ ترک آذری معروف به

«ایغدیر *igdir*» و نیز نام یکی از آبادیهای

دهستان بکشلو حومهٔ شهرستان اورمیه با نام

و نگارش فعلی «ایغدیر *igdir*» می باشد

(ایگیدار ← ایگیدر ← ایگیدیر ← ایگدر)

ایگیداولو İGİDULU

دلاور بزرگ ، مرد شجاع و جنگندهٔ بزرگ،

همچنین مشابه نام هشت آبادی از

دهستانهای مختلف شهرستانهای سراب ،

مراغه ، گرمی، قره ضیاءالدین، میانه و

سراسکند با نام و نگارش فعلی «ایده

لو *idelu*» می باشد. (ایگیداولو ← ایغیداولو

← ایبیداولو ← ایدولو ← ایده لو)

ایل آسلان İLASLAN

نام یکی از حاکمان سلجوقی در سالهای

۱۱۷۲ - ۱۱۵۶ میلادی

ایل آمان İLAMAN

ایلم	ایلم (ترکمنی)
ایلمگونیم	ایلمگونیم (ترکمنی)
ایلئو	ایلئو (ترکمنی)
ایلاقو	ایلاقو (ترکمنی)
ایلام	ایلام (ترکمنی)
ایلانقارا	ایلانقارا (ترکمنی)
ایلانقوچ	ایلانقوچ (ترکمنی)
ایلدوزگین	ایلدوزگین (ترکمنی)
ایل سئوه	ایل سئوه (ترکمنی)
ایل سؤیه	ایل سؤیه (ترکمنی)
ایل ساواش	ایل ساواش (ترکمنی)
ایل ساوون	ایل ساوون (ترکمنی)
ایل قاغان	ایل قاغان (ترکمنی)
ایل قولی	ایل قولی (ترکمنی)
ایل کوتلو	ایل کوتلو (ترکمنی)
ایل کوتلوغ	ایل کوتلوغ (ترکمنی)
ایل گلدی	ایل گلدی (ترکمنی)
ایلم	ایلم (ترکمنی)
ایلمگونیم	ایلمگونیم (ترکمنی)
ایلئو	ایلئو (ترکمنی)
ایلاقو	ایلاقو (ترکمنی)
ایلام	ایلام (ترکمنی)
ایلانقارا	ایلانقارا (ترکمنی)
ایلانقوچ	ایلانقوچ (ترکمنی)
ایلدوزگین	ایلدوزگین (ترکمنی)
ایل سئوه	ایل سئوه (ترکمنی)
ایل سؤیه	ایل سؤیه (ترکمنی)
ایل ساواش	ایل ساواش (ترکمنی)
ایل ساوون	ایل ساوون (ترکمنی)
ایل قاغان	ایل قاغان (ترکمنی)
ایل قولی	ایل قولی (ترکمنی)
ایل کوتلو	ایل کوتلو (ترکمنی)
ایل کوتلوغ	ایل کوتلوغ (ترکمنی)
ایل گلدی	ایل گلدی (ترکمنی)

بزرگ ایل ، رهبر و سردار ایل، بیگ و رئیس ایل

İLTAN **ایلتان**

روشنی صبحگاهان و سپیده دم سرزمین خویش

İLTAY **ایلتای**

فرزند محبوب ایل و سرزمین خویش

İLTƏR **ایلتّر**

محافظ و نگهبان سرزمین ، محافظ میهن

İLTƏŞMƏ **ایلتشمه**

همبستگی (ترکمنی)

İLTƏKİN **ایلتکین**

شهزاده سرزمین و میهن

İLTÜZƏR **ایلتوزّه ر**

کسی به وطن و سرزمین خویش یکپارچگی بخشیده سر و سامانی به اوضاع و احوال مملکت خویش بخشد

İLCAN **ایلجان**

جان و دل ایل و طایفه ، محبوب ایل و طایفه (ترکمنی)

İLÇİGİDAY **ایلچی گیدای**

از طایفه ترک «نایمان» و جانشین «بایجونویان» در دوره ایلخانان آناتولی

İLÇİDAY **ایلچیدای**

İLBEY **ایلبنی**

بیگ و رئیس ایل

İLBARS **ایلبارس**

پلنگ سرزمین ، پلنگ ایل

İLBARMİŞ **ایلبارمیش**

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک «بیگلربیگی» خراسان در زمان «اولجایتو»

İLBASMIŞ **ایلباسمیش**

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان روم. او ترک قیپچاقی بوده و امیر تومان منطقه «دیار بکر» در سرزمین آناتولی به شمار می آمد

İLBANAQ **ایلبان آق**

قبیله ای از ایل ترکان سپید، از نسل ایل ترکان سفید، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان خان اندبیل بخش مرکزی شهرستان خلخال با نام و نگارش فعلی «ایلوآنق *ilvanəq*» (ایل بوْیون آق ← ایل بایین آق ← ایل بان آق ← ایلوان آق ← ایلوانق)

İLBAY **ایلبای**

مرد دارا ، غنی و ثروتمند ایل و طایفه (ترکمنی)

İLBEK **ایل بک**

بیگ و رئیس ایل

İLBƏG **ایل بگ**

خطاب به اولین فرزند خانواده یعنی از اصل و
نسب زاده شده

İLKƏ **ایلکه**

خطاب به اولین فرزند خانواده

İLKUT **ایلكوت**

سرزمین و میهن مقدس و مبارک ، سال
مبارک و میمون

İLKİ **ایلیکی**

سرآغاز ، شروع (خطاب به اولین فرزند
خانواده) (ترکمنی)

İLKİZ **ایلیکیز**

خطاب به اولین فرزند خانواده یعنی اولین اثر

İLGÜN **ایلگون**

تمامی طایفه و اقربا و کل سرزمین و وطن

..... **ایلیگی گوسته رن**

İLGİGÖSTEREN

مشفق ، مهربان

İLGİ **ایلیگی**

وابستگی ، علاقه

İLLƏŞMƏ **ایللشمه**

همبستگی (ترکمنی)

İLLİ **ایللی**

دارای ایل و طایفه و قبیله (ترکمنی)

İLLİG **ایللیگ**

دارای دولت و حکومت (ترکی باستان گوی

نام برادر زاده چنگیز خان

İLXAN **ایلخان**

خان و رئیس ایل (قشقای)

İLDEVÇİ **ایلدنوچی**

بهادر ، قهرمان، عنوان و لقبی که در زمان
غازان خان به مردان شجاع ، متهور و جنگجو
اعطا می شد.

İLSEV **ایلسو**

ایل و سرزمین خویش را دوست دار

İLSU **ایلسو**

همچو آب حیاتبخش ایل و سرزمین خویش

İLŞAT **ایلشات**

شادی و سرور ایل و قبیله (ترکمنی)

İLĞA **ایلغا**

تند و تیز رو (ترکمنی)

İLĞAYAN **ایلغایان**

دونده (ترکمنی)

İLQARMİŞ **ایلقارمیش**

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک
«بیگلر بیگی» های خراسان

İLKOĞUL **ایلك اوغول**

اولین فرزند

İLKTÜRK **ایلك تورک**

اولین ترک ، نخستین ترک

İLKÖZ **ایلكوز**

تورک

ایلنور İLNUR

نور و روشنایی ایل و طایفه (ترکمنی)

ایله تن İLETEN

مبلغ ، تبلیغ کننده (آناطولی)

ایلیگ İLİG

فرمانروا (ترکی باستان گوی تورک)

ایلیم بئردی İLİMBERDİ

ایل و قبیله او را به ما عطا فرمود (ترکمنی)

ایمره İMRƏ

دوست ، رفیق ، بیگ و سرور آقا منش

ایمگه İMGƏ

خیال ، رویا

ایمنجی İMƏNCİ

خوفناک ، ترسناک (ترکمنی)

ایمنچ İMƏNÇ

ترسناک ، مخوف (ترکمنی)

ایمی سالا İMİSALA

راحت ، آسوده (ترکمنی)

ایمیشلی İMİŞLİ

برومند (ترکمنی)

اینلگا İNELGA

گذرگاه (ترکمنی)

اینا نجانگ İNANCANG

معتمد (ترکمنی)

اینا نمیش İNANMIŞ

گرویده ، یقین و ایمان پیدا کرده

ایناق İNAQ

دوست نزدیک ، بسیار نزدیک و محرم .

(ترکی مغولی)

اینال تکین İNALTEKİN

شهزاده امین و مورد اعتماد

اینال کوت İNALKUT

شخص خجسته و مورد اعتماد ، امین و

مبارک

اینال İNAL

خاتون زاده، نام هر جوانی که مادرش خاتون

ولی پدرش از عامه و مردم عادی باشد.

اینانؤز İNANÖZ

شخص مؤمن ، ایمان آورده

اینانچ بگ İNANÇBƏG

بیگ و سرور معتمد و مورد اطمینان

اینانیان İNANYAN

معتمد (ترکمنی)

اینانیلmiş İNANILMIŞ

مسلم ، کسی که سخنش حجت باشد ، ثابت

، محکم ، حقیقت

اینجه بئی İNCƏBEY

مرد با ظرافت و دارای اصل و نسب

اینچو..... İNÇÜ

از القاب بزرگان و خاقانهای ترک از ایل
قاراخانی ها

اینسل..... İNSEL

سیلی که از غار و زاغه به بیرون فوران زند

اینکبایی..... İNKBAYİ

ثروتمندترین (ترکمنی)

اینکسونقی..... İNKSONGQİ

آخرین (ترکمنی)

اینی..... İNİ

برادر کوچک

اینیش یوکوش..... İNİŞYOKUŞ

فراز و نشیب

ایوا..... İVA

نام فرزند چنگیز خان (ترکمنی)

ایبی ده ده..... İYİDƏDƏ

پدر نیکو و عالی ، پدر خوب و پسندیده .
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
حومه بخش مرکزی شهرستان اهر با نام و
نگارش فعلی ایده ده *ide-deh* «ایبی ده ده
← ایی ده ده ← ایده ده»

ایبی قود آلپ..... İYİQUDALP

نام یکی از بزرگان و سرشناسان ترک
سرزمین آناتولی ، دوست و یار «عثمان

قاضی» جد و نیای سلاطین عثمانی

ایبی یوره ک..... İYİYÜRƏK

خوش قلب

← اوبره ق ← ایبره ق ← ایبریق ← ابریق)

OBKA **اوبکا**

خشم و غضب و غیض

OBORKAN **اوبورکان**

بسیار نوشاننده ، کسیکه نوشانیدن و خوارنیدن آشامیدنی خوی و عادت اوست همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان رود قات بخش مرکزی شهرستان مرند و نیز نام یکی از دهستانهای شش گانه بخش مرکزی شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «آبرغان» *əbərgan* می باشد

OBUZ **اوبوز**

چشمه آب ، سرچشمه

OBOQ **اوبوق**

عشیره و ایل به زبان ترکی مغولی که مترادف با اجتماع منتسب به اجداد همخون می باشد (ترکی مغولی)

OTAĞILLI **اوت آغیللی**

سرزمین مرتع دار و دارای احشام ، زمین علفزار و چمنزار با خیل احشام و محل های محصور شده جهت نگهداری آنها ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان گوئی آغاج حومه شهرستان شاهین دژ با نام و نگارش فعلی «اطاقلو» *otaqlu* (اوت آغیللی ← اوت آقیللی ← اوت اقلی ← اطاقلو)

O

او

ORDUBAŞ **اردوباش**

فرمانده اردو و ارتش ، فرمانده سپاه ، امیر لشکر

OBEN **اوبئن**

شتر نر

OBADAŞ **اوباداش**

همشهری ، هم ولایتی ، هم اوبه ، هم چادری (ترکمنی)

OBALI **اوبالی**

بومی ، محلی ، روستایی (ترکمنی)

OBAM **اوبام**

قوم و خویشم (ترکمنی)

OBRAQ **اوبراق**

کهنه و قدیمی ، باستانی . فرسوده همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان منجوان بخش خدا آفرین با نام و نگارش فعلی «ابریق» *ibriq* (اوبراق

نام یکی از حکمرانان ترک قیپچاق سرزمین

روسیه

OTRUĞ **اوتروغ**

جزیره

OTRİQUR **اوتریقور**

نام دسته ای از ترکان متشکل از «اوغور» و

«هون» مهاجرت نموده به اروپای شرقی که

به «اوتوز اوغوز» ها نیز معروفند .

OTƏK **اوتک**

به زبان سعدی به معنی مملکت و سرزمین

می باشد. این لغت به اشکال مختلف در زبان

ترکی، مغولی و تُنگوس آمده است و معرف

سرزمین، زمین و غیره می باشد . (ترکی

مغولی)

OTKAN **اوتکان**

خون آتشین و سرخ

OTLIYARAĞ **اوتلی یاراغ**

تفنگ ، اسلحه گرم (ترکمنی)

OTƏMİŞ **اوته میش (اُتمیش)**

از نامهای قدیمی ترکی از برای مردان ، گیاه

شفا بخش ، گیاه و رستنی درمان کننده ،

همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان

آختاچی حومه شهرستان بوکان از بلاد

آذربایجان با نام و نگارش فعلی «اُتمیش»

(اوت اُمُش ← اوت اُمُش ← اوت اُمیش ←

OTOVA **اوت اووا (اُتاوا)**

آتشکده ، خانه آتش ، محل نگهداری آتش

دشت آتش ، دشت و جلگه آتشین (مشابه نام

پایتخت کشور کانادا در قاره آمریکای شمالی

بنام «اُتاوا» . مؤلف)

OTPAŞA **اوت پاشا**

سرداری که از سختیها و مرارتها نهراسد،

سردار درهم شکننده سختیها، سردار قاطع ،

برآ و آتشین ، همچنین مشابه نام یکی از

آبادیهای دهستان ارشق بخش مرکزی

شهرستان مشکین شهر

OTSAVIRYAN **اوت ساویریان**

آتشفشان (ترکمنی)

OTYALI **اوت یالی**

آتشین (ترکمنی)

OTAĞA **اوتاغا**

به مغولی کلاهی که پر بلندی در پشت آن

تعبیه شده است را گویند . (ترکی مغولی)

OTÇİĞİN **اوتچیگین**

در ترکی مغولی یعنی خداوند آتش و یورت

(سرزمین) ، شاهزاده آتش ، عنوانی که

مغولان به پسر کوچک خانواده که حافظ و

نگهدار اجاق خانواده می باشد اطلاق می

نمودند (ترکی مغولی)

OTRAK **اوتراک**

اوجیستان OCISTAN

محل رویش نوعی درخت بنام اوج که ترکان از آن، قلم برای نوشتن و نیز چوبدستیها، عصا و دوکها سازند همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش اسکوی شهرستان تبریز با نام و نگارش فعلی «آشستان *aşostan* (اوجستان ← اوچستان ← آچستان ← آشیستان ← آشوستان ← آشستان)

اوجوک OÇUK

اجاق (ترکی باستان گوی تورک)

اوخ آتان OXATAN

تیرانداز

اوخ گوچ OXGÜÇ

همچو تیر تند و تیز و پر قدرت

اوخدا OXDA

نام جد پنجم «تو - اورین» (تو - اوریل) برادر خوانده چنگیز خان. (ترکی مغولی)

اوخسار OXSAR

تیر سرت و محکم (ترکی مادی)

اوخیرمان OXIRMAN

خواننده (قزاقی)

اود پاشا ODPASA

سردار و سر لشکر آتشین و قاطع، سردار و رئیس آتشکده یا آتشگاه همچنین نام یکی از

اطمیش)

اوتوغ OTOĞ

از نقطه نظر نظامی، اتوغ مغولی عبارت است از یک واحد مشخص چریک و واژه «أتاق» مستعمل در فارسی نیز مأخوذ از همین کلمه ترکی مغولی می باشد

اوج اور OCUR

۱ - شهر و ولایتی که نیست و نابوده شده، شهری که تخریب و ویران شده است ۲ - شهر «اُج» نام شهریست مشهور از آن ترکان، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایرد موسی بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «اوجور *ucur*»

اوجار OCAR

نوعی گیاه (ترکمنی)

اوجاق OCAQ

آتشدان، دودمان، خاندان، آل، صاحب کرامت

اوجموش OCMUŞ

انتقامجو، انتقامی، انتقامگر، خشمگین و انتقامجو، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان اوچ تپه بخش ترکمان شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «اوجموش *uçmuş*» (اوجموش ← اوچموش ← اوچموش)

«آذربایجان»	آبادیهایی دهستان ارشق بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر می باشد .
ODYAKAN اودیاکان	اودا تاپان
آتش فروز ، آتش افروز	آتش پرست
ODYALI اودیالی	اودحان
زرنگ (ترکمنی)	خان و حکمران آتشین
OREV اورئو	اودساویران
نام یکی از شاعران سرشناس ترکان قیپچاق ساکن در سرزمین روسیه	آشفشان ، آتشبار (ترکمنی)
ORAÇA اوراچا	اودقورموش
آلاچیق (ترکمنی)	نام برادر وزیر خاقان «گون توغدی» بنام «آی تولی»، اودقورموش نام یکی از چهار فرد نامبرده شده در کتاب «قوتاد قوبیلیک» تمثیل کننده قناعت و عاقبت
ORARYAĞI اوراریاغی	اودقورویان
درو کننده دشمن	محافظ آتش ، لقب مغها (کاهنان و روحانیون زرتشتی سرزمین آذربایجان) در ازمنه دیرین
ORAR اورار	اودکان
درو کننده و بُرنده	خون سرخ و آتشین
ORARTO اورارتو	اوده ربات (اود + آر + پات)
کوه تند و تیز (همچنین نام دولت و حکومت مقتدر و متمدن از ترکان بنام «اورارتو» در سرزمین آذربایجان)	اودرپات
ORARTI اورارتی	مرد محافظ آتش ، اروپات ، عنوان و لقب مُغ های زرتشتی (کاهنان و روحانیون ترک نژاد دین زرتشت در آذربایجان) در سرزمین «مادکوچک» یا «آترپاتن» ، «آتروپاتکان» یا
آلتی برنده و تیز	
ORAQ اوراق	
داس (ترکمنی)	
ORAQÇI اوراقچی	
دروگر (ترکمنی)	
ORAKBAY اوراک بای	

ORTAÇ **اورتاچ**

ولیعهد ، وارث ، جانشین ، تپه

ORTAKƏR **اورتاک آر**

مرد منصف و عادل

ORTAK **اورتاک**

انصاف ، عدل ، منصف و عادل

ORTAM **اورتام**

میانه ، وسط ، اوسط

ORTANCI **اورتانجی**

وسطی ، میانی

ORTAYÖRÜŞ **اورتایوروش**

انصاف ، میانه روی ، عدالت (ترکمنی)

ORTUN **اورتون**

برادر وسطی ، برادری که ما بین دو برادر
بدنیا آید

ORTUNÇ **اورتونچ**

قلعه و دژ سخت و محکم ، دژ آهنین
(آناطولی)

ORÇUM **اورچوم**

شخص سالم و تندرست (آناطولی)

ORÇUN **اورچون**

شخص سالم و تندرست (آناطولی)

ORHANBEY **اورحان بی**

از بیگهای ترکان اوج و پدر سلطان مراد اول

بیگ و رئیس ایل که همچو داس تیز و برنده
و قاطع است (ترکمنی)

ORAK **اوراک**

داس (ترکمنی)

ORAL **اورال**

نام رشته کوهیست در شمال سرزمین قفقاز
که حد فاصل و مرز میان دو قاره اروپا و آسیا
می باشد

ORALLI **اورالی**

منسوب به کوههای اورال در منطقه قفقاز

ORAN **اوران**

درک و فهم ، تناسب متقابل بین دو چیز ،
درو کننده و برنده

ORANSAL **اورانسال**

نسبی ، تناسبی (آناطولی)

ORAY **اورای**

ماه قلعه و دژ ، ماهی که از پشت برج قلعه و
دژ برآمده باشد

ORBALGA **اوربالگا**

در نزد مغولان سنت قدیمی بر سر گذاشتن
کلاهی را که با پر تزیین شده است گویند.
(ترکی مغولی)

ORBAY **اوربای**

غنی و دارا، مرد شهری

همّت ، اراده و عزم ، سخاوتمندی (ترکمنی)

ORNUU **اؤرنوعو**

نام کوهی در سرزمین مغولستان . (ترکی مغولی)

ORUD **اؤرود**

نام سیزدهمین پادشاه سلسله ترک تبار اشکانیان که به آرشک سیزدهم معروف است

ORUQ **اؤروق**

آتش (ترکی باستان گوئی تورک)

ORUNBASAR **اؤرون باسار**

ملقب و مفتخر به عنوان دشمن شکن (ترکمنی)

ORUNBAY **اؤرون بائی**

بیگ و آقایی که دارای مقام ویژه ، جایگاه و منصب خاصی است (ترکمنی)

ORUNDURDI **اؤرون دوردی**

دارای مقام ویژه ، جایگاه و منصب خاصی خواهد بود (ترکمنی)

ORUNYAZ **اؤرون یاز**

مرد عالی مقام و عالی رتبه که در موسم بهاران بدنیا آمده (ترکمنی)

ORUNLI **اؤرونلی**

بلند پایه ، بلند مرتبه (ترکمنی)

ORİQUTAN **اؤری قوتان**

پلیکان نر («قُتان» مانند قَبان از نامهای

اولین امپراتور عثمانیان و فرزند «عثمان

بیگ» که در سال ۱۳۲۶ میلادی «بورسا» را فتح نمود

ORHON **اؤر حون**

نام رودخانه ایست در سرزمین ترکستان

ORDA **اؤردا**

نام و عنوان لشگر چنگیز خان (ترکمنی)

ORDIYAĞI **اؤردی یاغی**

دشمن را درو کرد ، درو کننده و درهم کوبنده دشمن

ORĞAK **اؤر غاک**

داس

ORKUT **اؤر کوت**

به مفهوم خجسته و مبارک ، قلعه و دژ مقدس

ORKUTAY **اؤر کوتای**

به مفهوم ماه خجسته و مقدس ، ماه سعید و خجسته قلعه و دژ

ORKUN **اؤر کون**

شخص سالم و تندرست

ORLUK **اؤر لوک**

قهرمان . (ترکی مغولی)

ORMAQ **اؤرماق**

داس (ترکمنی)

ORNAMAQ **اؤر ناماق**

قهرمان و دلاور مرد شاعر و ساز زن
OZANAY **اوزان آی**

شاعر و ساز زن ماه سیما
OZANƏR **اوزان آر**

دلیر مرد شاعر و ساز زن
OZANKAN **اوزان کان**

از نسل و تبار شاعران ساز زن ، از نسل عاشقهای نوازنده تُرک

OZUKAT **اوزوک آت**
اسب سریع السیر و تیز پای که دیگر اسبان به گرد او نرسند

OZI **اوزی**
شکاف در کوه ، غار (به زبان ترکی چِگلی) ،

همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان حومه شهرستان کلبر با نام و نگارش فعلی «اوزی *uzi*» و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان حسن آباد شهرستان کلبر می باشد

OSASES **اوساسس**
نام سر کرده اشکانی و معاون «پاووکتر» سردار قشون اشکانی

OSKAY **اوسکای**
مقَرَح ، شادی بخش و شادی آور ، نشعه آور (آناتولی)

OŞTOLU **اوش تولو**
تو پُر ، میان پُر ، درون پُر، تگرگ توپر و

ترکی مردان است) همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار شرقی حومه ورزقان با نام و نگارش فعلی «ارگتین» *orgotin* (اُوری قوتان ← اُورقوتان — اُورقوتین—ارگتین)

ORİZ(ORİS) **اوریز(اوریس)**
نام حکمران حکومت آلبانهای ترک تبار در سرزمین آذربایجان در زمان حمله پومپه سردار رومی به ارمنستان ، آذربایجان و گرجستان (به احتمالی ممکن است نام رودخانه «ارس» جاری در سرزمین آذربایجان نیز با نام این حکمران ترک آلبان مرتبط بوده باشد یعنی مأخوذ از نام همین حکمران بوده باشد که به مرور زمان به شکل «ارس» ، «آراز» درآمد باشد. اوریس ← اوریز ← اُروز ← اُراز ← آراز همچنین محتمل است نام «اُروز» یکی از قهرمانان حماسی ده ده قورقود نیز با همین نام حکمران آلبان مرتبط بوده باشد یعنی از یک ریشه برگرفته شده باشند اوریس ← اوریز —اُروز)

OZAQYOLDAŞ **اوزاق یولداش**
شوهر ، همسر (ترکمنی)

OZAQ **اوزاق**
دائمی ، جاوید ، همیشگی (ترکمنی)

OZANALP **اوزان آلپ**

OĞURBƏG **اوغور بگ**

بیگ دولتمند و مقتدر ، بیگ صاحب دولت

OĞUR **اوغور**

دولت و اقتدار ، خیر و برکت

OĞURCALI **اوغور جالی**

نام یکی از طوایف ترکمنی (ترکمنی)

OĞUZAKA **اوغوز آکا**

«اوغوز خان» به روایت داستان «اوغوز»

OĞUZTAN **اوغوز تان**

سپیده دم اوغوز ، فرزندى از نسل و تبار

اوغوز که به هنگام سپیده دمان متولد شده

OĞUŞ **اوغوش**

آغوش ، نسل ، نژاد ، قوم (ترکی باستان گوئی

تورک)

OĞULAMAN **اوغول آمان**

پسر سالم و تندرست (ترکمنی)

OĞULBAYRAM **اوغول بایرام**

پسری که در روز عید به دنیا آمده است

(ترکمنی)

OĞULBEBEK **اوغول بیک**

پسر بچه (ترکمنی)

OĞULBƏG **اوغول بگ**

پسر بیگ صفت و آقا منش ، نوجوان سردار

(ترکمنی)

OĞULBULDİ **اوغول بولدی**

سفت و سخت همچنین مشابه نام یکی از

آبادیهای دهستان مهر انرود بخش بستان آباد

تبریز بنام «اوشدلی» و نیز نام یکی از

آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی

شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «اوشدلی»

(اوش توئو ← اوش توئی ← اوش تئلی ←

اوش دلی ← اوشدلی)

OŞCƏRUN **اوش جرون**

قلب و درون درخت چنار ، میان و درون

درخت چنار ، همچنین مشابه نام یکی از

آبادیهای بخش هریس حومه شهرستان

سراب با نام و نگارش فعلی «اشتجران

aştçəran» (اوش جرون ← آش جرون ←

آش جران ← آشتجران)

OĞAN **اوغان**

قادر و توانا (از صفات خداوند یکتا) ،

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش

هریس شهرستان سراب

OĞRAQ **اوغراق**

نام ایل و گروهی از ترکان که «قَرایغاج» نیز

نامیده میشدند ، همچنین مشابه نام یکی از

آبادیهای دهستان گرم بخش ترک شهرستان

میانه با نام و نگارش فعلی «أهراق» **ahraq**

(اوغراق ← اغراق ← اخراق ← آخرق ←

أهراق)

پسر زاده شده (ترکمنی)

OĞULSURAY **اوغول سورای**

فرزندی که سمبل زیبایی است (ترکمنی)

OĞULSULQUN **اوغول سولگون**

فرزند زیبا چون قرقاول (ترکمنی)

OĞULSONA **اوغول سونا**

فرزند زیبا و خوش ترکیب چون قو (ترکمنی)

OĞULKİŞİ **اوغول کیشی**

فرزند مرد صفت (ترکمنی)

OĞULGÖZƏL **اوغول گوزه ل**

فرزند زیبا (ترکمنی)

OĞULGÜL **اوغول گول**

پسر گل مانند ، پسر زیبا همچون گل

OĞULMARAL **اوغول مارال**

پسر زیبا چون آهو (ترکمنی)

OĞULMENGLİ **اوغول منگلی**

پسر خالدار (ترکمنی)

OĞULNAR **اوغول نار**

پسر زیبا و سرخ گونه چون انار (ترکمنی)

OFŞİN **اوفشین**

سردار ترک لشکر اعراب که علیرغم خدمات

بزرگ به دربار و حکومت اعراب بخاطر

خواندن یک کتاب نگاشته شده به زبان ترکی

از طرف دربار و حکومت عرب به جزای اعدام

پسر متولد شده، پسر بدنیا آمد ، پسرمان شد

(ترکمنی)

OĞULPAŞA **اوغول پاشا**

پسر پادشاه (ترکمنی)

OĞULTUVAQ **اوغول توواق**

فرزند با حیا و با آبرو (ترکمنی)

OĞULCAN **اوغول جان**

فرزند عزیز و دوست داشتنی ، فرزند دلبرند

OĞULCEREN **اوغول جرن**

فرزند زیبا چون آهو (ترکمنی)

OĞULÇAĞ **اوغول چاغ**

از پادشاهان سلسله ترک قراخانیان که در

سال ۸۹۳ میلادی با سامانیان جنگید

OĞULHALLI **اوغول حاللی**

فرزند خالدار (ترکمنی)

OĞULHAN **اوغول حان**

فرزند خان و رئیس ایل، فرزندى که خان و

رئیس ایل خواهد بود (ترکمنی)

OĞULDURDİ **اوغول دوردی**

پسر زنده و جاوید مانده (ترکمنی)

..... **اوغول دورسون**

OĞULDURSUN

فرزند فنا ناپذیر، پسر زنده و جاوید (ترکمنی)

OĞULDOĞDİ **اوغول دؤغدی**

محکوم شد .

اوققاش OFQAŞ.....

قصر سنگی یا قصر ساخته شده از سنگ های صاف و نَسو و سفید و سیاه ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کیوان بخش خداآفرین با نام و نگارش فعلی «اوغاش» (ovğaş) (اوق قاش ← اووُغاش ← اوغاش)

اوق آتاک OQATAK.....

جسور ، جنگنده و مهاجم برق آسا، تیز و فرز مثل تیر، همچو تیر مهاجم و یورش بر به هدف ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی « آق اطاق» (اوق آتاک ← آق آتاک ← آق اوتاک ← آق اطاق)

اوق آر (اوقار) OQƏR(OQAR).....

دلیر مرد تند و تیز و بسیار فرز ، دلاور مرد بسیار سَرت ، سخت، محکم و شکافنده چون تیر، همچنین مشابه نام یکی از شهرهای مهم و تاریخی سرزمین آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آهر» (اوق آر ← اوک آر ← اوخ آر ← آخ آر ← آح آر ← آهر)

اوق اوُل (اوخوُل).....

اوقول (OXOL) OQOL.....

همچو تیر باش . همچو تیر سفت و سخت ، محکم و شکافنده، تند و تیز باش . همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «اهل *ohol*» (اوق اوُل ← اوک اوُل ← اوخ اوُل ← اوُح اوُل ← اهل)

اوق اون (اووقون) OQON.....

ده تیر، نام شاخه ای از ترکان بانسان ده تیر (ترکی باستان گوئی تورک)

اوق یاراغ OQYARAĞ.....

لوازم جنگی ، سورات جنگ (ترکمنی)

اوقدار OQDAR.....

هجوم ، یورش (ترکمنی)

اوقروغ OQRUG.....

خم و انحنای کوه را گویند ، پیچ دره ، انتها و پایان دره ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گرم بخش ترک شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «آهرق *əhrəq*» (اوقروغ ← اوغروق ← آغروق ← آخروق ← آخرق ← آهرق)

اوقغون OQĞUN.....

مشتاقانه (ترکمنی)

اوقلا OQLA.....

جوان ، دلیر مرد ، دلاور

اوقچی OQUÇİ.....

دانش آموز ، دانشجو (ترکمنی)

اوقور..... **OQUR**

نام تیره ای از ترکان که به «اویغور» نیز معروفند

اوقوربای..... **OQURBAY**

نام فرزند «تیمورتاش» امیر لشکر ممالک روم در دوره ایلخانیان آناتولی.

اوقولی..... **OQULI**

عالم ، دانشمند (ترکمنی)

اوقومش..... **OQUMES**

عالم ، دانشمند (ترکمنی)

اوقیاراغ..... **OQYARAĞ**

لوازم جنگی (ترکمنی)

اوقیای..... **OQYAY**

تیر و کمان (ترکمنی)

اوقیپ..... **OQİP**

آزاد، آزادگی ، نیرو ، توان ، توانایی (ترکمنی)

اوقیپلی..... **OQİPLİ**

نیرومند و توانا (ترکمنی)

اوک آرگین..... **OKƏRGİN**

مرد آزاده و آزاد تند و تیز چون تیر

اوک ده میر..... **OKDƏMİR**

تیر آهنی و سرت

اوک یاپان..... **OKYAPAN**

تیرانداز

اوکاتای..... **OKATAY**

سرت و محکم ، تندو تیز چون تیر ازکمان رها شده ، همچنین نام یکی از بزرگان و شاهان قوم ترک نژاد «اسکیت» ها یا «ساکا»ها.

اوکان آر..... **OKANƏR**

دلیر مرد قوی و نیرومند

اوکانالپ..... **OKANALP**

دلیر مرد روشن و منور چون آفتاب ، دلیر مردی قوی و نیرومند

اوکانای..... **OKANAY**

دلیر مرد ماه رو و زیبا ، ماه دلیر و شجاع ، ماه و خورشید

اوکای گون..... **OKAYGÜN**

همچو تیر تند و تیز و راست و همچو ماه زیبا ، سوزان و فروزان چون خورشید

اوکای..... **OKAY**

همچو تیر تند و تیز و همچو ماه زیبا

اوکتا..... **OKTA**

نام پسر «شکتورنویان» از امرای معروف ترکان در ترکستان قدیم

اوکتام..... **OKTAM**

مسافتی به طول یک پرتاب تیر

تیرانداز برتر و نمونه ، تیرانداز ماهر و
برجسته، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان مشگین باختری بخش مرکزی
شهرستان مشگین شهر با نام و نگارش فعلی
«اهل ایمان *ahliman*» (اوکلومان ←
اوخلومان ← اخلو مان ← اخلی مان ← اهل
ایمان)

OKMAN.....**اوکلومان**

تیرانداز

OKƏR.....**اوکه ر (اوک آر)**

مرد تند و تیز و سریع چون تیر از چله رها
شده

OKUUÇMUŞ.....**اوکواوچموش**

چله و کمائی که تیر آن رها گردیده است

OKUŞ.....**اوکوش**

فهم و درایت

OKUŞLU.....**اوکوشلو**

با فهم و با درایت ، زیرک و دانا

OKOL.....**اوکول**

سخت پی ، دارای اساس و بنیاد ، عاقل و
خردمند و زیرک باش ، فطین و زیرک باش.
همچو تیر باش ، همچون تیر سفت و سخت
محکم و شکافنده باش ، همچو تیر سرت و
سخت، تند و تیز باش ، سخت بنیاد و محکم
چون تیر باش

OKTUĞ.....**اوکتوغ**

تیر پرچم

OKTÜNÇ.....**اوکتونچ**

تیری که از آلیاژی سخت و محکم ساخته
شده است

OKCAN.....**اوکجان**

مرد تیروش ، کسی که تن و جانی سرت و
سخت و محکم چون تیر را دارا باشد

OKHAN.....**اوکحان**

امیر و حکمران تند و تیز و پر قدرت چون
تیر

OKDAĞ.....**اوکداغ**

تیر کوهستان

OKSEV.....**اوکسئو**

کسیکه تیر و تیراندازی را دوست می دارد

OKSADAK.....**اوکساداک**

تیر و تیردان

OKSAR.....**اوکسار**

تیر سرت و محکم (ترکی مادی)

OKSAL.....**اوکسال**

تیراندازی کن ، تیز زن ، تیر پرتاب کن

OKLUK.....**اوکلوک**

تیردان ، آلتی که تیرها را در آن جای داده
به دوش (به طور حمایل) اندازند

OKLUMAN.....**اوکلومان**

غنیمت گرفته شود ، همچنین نام یکی از نوادگان «هلاکو» خان و فرزند آرگون (آرغون) خان از حکمرانان سلسله ترک ایلخانیان

OLDUĞUGİBİ **اؤلدوغوگیبی**

آنطور که هست ، آنچنانکه هست

OLDUQAT **اؤلدوق آت**

اسب بی نعل

OLDUKAT **اؤلدوک آت**

اسب بی نعل

OLSAN **اؤلسان**

مایه شأن و شهرت باش ، مایه افتخار و اشتهار باش

OLĞAM **اؤلغام**

قله و دامنه کوه (ترکمنی)

OLGU **اؤلگو**

حقیقت ، واقعیت

OLGUNSOY **اؤلگون سوی**

از نسل و تبار رشیدان ، از نسل و تباری معتبر و گرانقدر

OLGUNAY **اؤلگونای**

ماه تمام ، ماه کامل و سی روزه

OLGUNƏR **اؤلگونر**

مرد کامل و رسیده ، مرد بالغ و رشید

OLUŞAN **اؤلوشان**

OKYAR **اؤکیار**

تیر دوخته شده را با پرتاب تیر دیگر از سوفا ر آن بشکاف

OGANSOY **اؤگان سوی**

از نسل و تبار خدایان و الهه ها

OGAN **اؤگان**

الهه صلح ، خدای صلح و دوستی ، آفتاب ، قدرتمند و نیرومند ، دلاور مرد

OGANALP **اؤگانالپ**

دلیر مرد روشن و منور چون آفتاب ، دلیر مردی قوی و نیرومند

OLAY **اؤلای**

واقعه

OLTAN **اؤلتان**

چون شفق و روشنی سپیده دمان باش

OLTUN **اؤلتون**

با حرمت باش ، محترم و حرمت گذار باش

OLTUNC **اؤلتونج**

چون آهن و فلز سخت و محکم باش ، سالم و تندرست باش

OLCA **اؤلجا**

غنایم ، سود و ثروت (ترکمنی)

OLCAYTUĞ **اؤلجای توغ**

پرچم و بیرقی که در حرب و جنگ به

OMĞA **اومغا**

قوچ کوهی ، گوزن کوهی (ترکمنی)

OMURTEKİN **اومورتکین**

نام یکی از حاکمان و فرمانروایان ترک در زمان «طغرل بیک»

OMUZLAQ **اوموزلاق**

آدم چهار شانه (ترکمنی)

ONƏR **اون آر**

ده مرد دلیر و شجاع ، ده مرد دلاور همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مشکین خاوری بخش مرکزی شهرستان مشکین شهر با نام و نگارش «*onar*»

ONBAŞI **اون باشی**

رئیس و فرمانده گروه ۱۰ نفره از سپاه

ONATKUT **اونات کوت**

خوب و خجسته (آناتولی)

ONARAN **اوناران**

کسیکه به امورات ، نظم و سرو سامانی دهد ، نظم و نظام دهنده (آناتولی)

ONAN **اونان**

بهتر و بهروز شونده ، خوب تر و نیکو تر شونده ، کسیکه و وضعیت و حال و احوال او روز بروز بهتر و خوبتر شود ، کسیکه هیچ کم و کسری نداشته باشد (آناتولی)

ONAYLAYAN **اونایلیان**

مترقی (آناتولی)

OLOĞQAAN **اولوغ قان**

خاقان بزرگ ، امپراتور بزرگ ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش نمین شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «اولاغان *olağan*» (اولوغ قان ← اولوغ غان ← اولوغ غان ← اولوغان ← اولاغان)

OLUK **اولوک**

قایق و زورق کوچک

اوما ایسته قان (اوما ایسته ین)

OMAİSTƏQAN

مهماندوست ، مهمان پرور ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای حومه شهرستان تسوج از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «*amestəcan* امیستجان» (اوما ایسته قان ← اما ایسته گان ← بعد از سلطه اعراب ← اما ایسته جان ← امیسته جان ← امیستجان)

OMAQ **اوماق**

اوماق در نزد مغولان آنست که هر شعبه از ایلات از نسلی معین باشد و آن اوماق ها دیگر باره منشعب گشته باشند . (ترکی مغولی)

OMÇA **اومچا**

کنده درخت (ترکمنی)

«قسار» و سایر برادران چنگیز خان آنرا یدک می کشیدند.

ONGALĞA..... **اوتگا لغا**

معیشت ، گذران زندگی (ترکمنی)

ONGANƏR..... **اوتگان آر**

دلیر مرد خوشبخت و کامروا (آناتولی)

ONGAN..... **اوتگان**

خوشبخت ، کامروا ، به آرزوهای خویش نائل شده (آناتولی)

ONGAYLI..... **اوتگایلی**

کامروا (ترکمنی)

ONGŞUQ..... **اوتگشوق**

روزی ، غنی (ترکمنی)

ONGĞUR..... **اوتگنور**

نام یکی از سران و بزرگان ترک مغولی در عهد چنگیز خان . (ترکی مغولی)

ONGMAN..... **اوتگمان**

پیشرو ، دائم پیشروی کننده ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان باراندوز چای بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «*angeman*»

ONGUNALP..... **اوتگون آلپ**

دلیر مرد خوشبخت و کامروا

ONGUNƏR..... **اوتگون آر**

مصدق ، تصدیق کننده (آناتولی)

ONƏR..... **اوتّر**

مرد قوی و شجاع که برابر ده مرد است

ONQAT..... **اوتنقات**

خوب (ترکمنی)

ONKAM..... **اوتکام**

ده مُغ ، اجداد قبیله «اوتوک» از قبایل ترکان «گؤک تورک»

ONGƏR..... **اوتنگ آر**

دلیر مرد پیشرو ، دلاور پیشگام ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دو دانگه بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «*encar*» (اوتنگ آر ← بعد از سلطه اعراب ← اونج آر ← اونجار ← انجار)

ONGİZ..... **اوتنگ ایز**

خوش رد ، خوش اثر ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ینگجه بخش مرکزی شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی انگیز «*angiz*» (اوتنگ ایز ← انگ ایز ← انگیز)

ONGBOLSUN..... **اوتنگ بولسون**

مبارک باد (ترکمنی)

ONGXAN..... **اوتنگ خان**

خان قیصر . اوتنگ به معنی قیصر عنوان و لقبی است که در دوره بعد از یوان ها اولاد

اؤوات OVAT

اسب شکار ، اسبی که به جهت شکار و صید از آن استفاده گردد (ترکمنی) ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ترگور بخش سیلوانای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «اودی *avdi*» (اؤ آتی ← اؤادی ← اودی) لازم به توضیح است که «اؤ» در ترکی باستان به معنی صید و شکار و نیز «آت» به معنی اسب به کار می رفته و هم اکنون نیز در ترکی معاصر با اندکی تغییر در ایفای صانت ها «اؤ» را «آو» یا «اؤو» و «آت» را «آت» می خوانیم .

اؤوادوشدی OVADÜŞDİ

پیش افتاد ، پیشقدم شد ، پیشی گرفت (ترکمنی)

اؤوان OVAN

خرد کننده ، در هم شکننده . (حاکمی از شخص پر قدرت و دارای زور بازوی بسیار فراوان) ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایل تیمور بخش حومه شهرستان ساووق بولاق (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آفان» *afan* (اؤوان ← آوان ← آفان)

اؤوسونجو OVSUNCU

افسونگر ، افسون کننده

دلیر مرد و راد مرد خوشبخت و کامروا

اؤنورآلب ONURALP

قهرمان و دلاور مرد شریف و با حیثیت

اؤنورال ONURAL

صاحب شرف و حیثیت باش

اؤنورحان ONURHAN

خان و حکمران با شرف و با حیثیت

اؤنورسال ONURSAL

در ارتباط با شرف و حیثیت

اؤنورکان ONURKAN

کسیکه خون شرف و حیثیت در رگهایش جاری است

اؤنوقور ONOQUR

اؤنوقور نام دسته ای از ترکان متشکل از «وگور» و «هون» مهاجرت نموده به اروپای شرقی که همین اسم نام دیگر مجارها نیز می باشد

اؤنوک ONOK

ده تیر، نام قبیله ای از ترکان «گؤک تورک»

اؤنونچ ONUNÇ

دهمی ، دهمین ، خطاب به دهمین فرزند خانواده (ترکی باستان گؤی تورک)

اؤنیگور ONIĞUR

نام یکی از اقوام ترک در زمان حکومت ترکان «گؤی تورک»

بیدار (ترکمنی) **OYAŞ**..... **اویاش**

شخص با وقار ، شخصیت (ترکمنی)
OYTUN..... **اویتون**

مکان زیبا ، دلپسند ، مقدس و سعید
(آناطولی)
OYLAŞ..... **اویلاش**

مصلحت ، تبادل افکار (ترکمنی)
OYLAN..... **اویلان**

فکر کن ، اندیشه کن (ترکمنی)
OYLANYAN..... **اویلانیان**

فکور (ترکمنی)
OYMACI..... **اویماجی**

کنده کار ، کنده گر
OYMAQ..... **اویماق**

قبیله ، ایل
OYUNCU..... **اویونجو**

بازیگر
OYUNÇI..... **اویونچی**

بازیگر ، ایفا گر ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان بهی حومه شهرستان
بوکان از بلاد آذربایجان

OVQAN..... **اووقان**

امیر شکار ، فرمانروای شکارچی ، سلطان
شکار و صید ، سلطان شکاری و از پای
درآورنده ، همچنین مشابه نامی یکی از
آبادیهای بخش هریس حومه شهرستان
سراب با نام و نگارش «اوغان» (اووقآن ←
اووغان ← اوغان)

OVQUŞ..... **اووقوش**

مرغ شکاری ، پرندۀ شکارچی و درنده ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
کیوان بخش خداآفرین با نام و نگارش فعلی
«اوغاش» (ovgaş) (اووقوش ← اووقاش ←
اووغاش ← اوغاش)

اوووت پاشا(اوت پاشا).....

OVOTPAŞA.....

سردار با حیا و با آبرو، سردار با عرض و
ناموس ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان ایشق بخش مرکزی شهرستان
مشکین شهر با نام و نگارش فعلی «اوت
پاشا» (ovtpaşa)

OVİTBƏRYƏN..... **اوویت بریه ن**

پند آموز (ترکمنی)

OYAT..... **اوی آت**

اسب طوسی و خاکستری رنگ

OYA..... **اویا**

مرد انتقام ، مرد انتقامی و انتقامگیر همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «آجرلو» و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای حومه شهرستان شاهین دژ از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آجری» (اؤج آر ← آج آر ← آجیر ← «آجرلو» و «آجری»)

اؤج آری **ÖCƏRİ**

مرد انتقام ، مرد انتقامگیر همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای حومه شهرستان شاهین دژ از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «آجری» (اؤج آری ← آج آری ← آج آری ← آجری)

اؤجال **ÖCAL**

انتقامت را بگیر ، انتقام خویش را از دشمن بگیر

اؤجی غالان **ÖCİĞALAN**

در فکر انتقام ، هنوز انتقامش را نگرفته (ترکمنی)

اؤجیم **ÖCIM**

انتقام ، انتقام من (ترکمنی)

اؤچال **ÖÇAL**

انتقام گیر

اؤچش **ÖÇƏŞ**

هماوردی ، رقابت ، سبقت جویی

Ö

اؤ

اؤتکیر **ÖTKİR**

تیز و برنده (قزاقی)

اؤتگیر **ÖTGİR**

تیز و برنده (ترکمنی)

اؤتلوک **ÖTLÜK**

پند و وعظ ، نصیحت

اؤتولوک **ÖTÜLÜG**

محترم ، معتبر (ترکی باستان گوی تورک)

اؤتونچ **ÖTÜNÇ**

بخشایش (ترکمنی)

اؤج آر اؤبا (اؤجر اؤبا)

اؤجربا **ÖCƏROBA**

قبیله مرد انتقامجو ، از قبیله مرد انتقامی ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آلان براغوش حومه شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «آجر آباد» **əcabad** (اؤج آر اؤبا ← آج آر اؤبا ← آجیر اؤبا ← آجر آباد)

اؤج آر **ÖCƏR**

- ÖRS** **اؤرس**
سندان
- ÖRSKAN** **اؤرسكان**
دارای خونی سالم (آناطولی)
- ÖRSƏL** **اؤرسل**
دارای دستهای سالم و قوی (آناطولی)
- ÖRK** **اؤرك**
بلندی کوه ، قلّه کوه (ترکمنی)
- ÖRKÜÇ** **اؤركوچ**
کوهان شتر (ترکمنی)
- ÖRGÖK** **اؤرگوك**
حیران ، حیرت زده (ترکمنی)
- ÖRÜCÜ** **اؤروجو**
رابط ، ربط دهنده
- ÖZDƏN** **اؤز ده ن**
از اصل و نژاد پاک ، اصیل و دارای اصل و نژاد
- ÖZSOY** **اؤز سوی**
دارای نژاد اصل ، دارای اصل و نسب اصیل
- ÖZATA** **اؤز آتا**
پدر حقیقی و اصیل ، پدر با اصل و نسب
- ÖZARI** **اؤز آری**
دارای وجود و جوهره ای پاک به پاکی زنبور عسل
- ÖÇLİ** **اؤچلی**
در فکر انتقام ، هنوز انتقامش را نگرفته (ترکمنی)
- ÖDƏBERDİ** **اؤده بئردی**
خداوند فرزندی که بیای دارند و برقرار سازنده قانون و عدل است به ما ارزانی داشت (ترکمنی)
- ÖDƏBAY** **اؤده باي**
بیگ و سروری که برقرار سازنده نظم و قانون است (ترکمنی)
- ÖDƏXAN** **اؤده خان**
خان و رئیس برقرار سازنده و بیای دارندۀ عدل و قانون (ترکمنی)
- ÖDƏQILİÇ** **اؤده قیلیچ**
شمشیر برقرار سازنده عدل و قانون (ترکمنی)
- ÖDƏGƏLDİ** **اؤده گلدی**
بیای دارند و برقرار کننده قانون و عدل بدنیا آمد (ترکمنی)
- ÖDƏLİ** **اؤده لی**
برقرار سازنده ، بیای دارندۀ مجری (ترکمنی)
- ÖDÜLÜK** **اؤدولوک**
محترم ، معتبر
- ÖRAN** **اؤران**
یاور ، کمک (ترکمنی)

اوز آک.....ÖZAK	اوز آک.....ÖZAK
دارای وجودی پاک و پاکیزه ، پاک نهاد و پاک سرشت	دارای وجود و پاکیزه ، پاک نهاد و پاک سرشت
اوز آکای.....ÖZAKAY	اوز آکای.....ÖZAKAY
ماه دارای وجود و جوهره ای پاک ، ماه پاک جوهر	ماه دارای وجود و جوهره ای پاک ، ماه پاک جوهر
اوز آل.....ÖZAL	اوز آل.....ÖZAL
سرخ اصل و ناب ، اصیل و ناب باش	سرخ اصل و ناب ، اصیل و ناب باش
اوز آلتان.....ÖZALTAN	اوز آلتان.....ÖZALTAN
پگاه حقیقی ، فجر حقیقی و راستین	پگاه حقیقی ، فجر حقیقی و راستین
اوز وئنده ر.....ÖZÖNDƏR	اوز وئنده ر.....ÖZÖNDƏR
کسیکه لیدری و رهبری در ذات و وجودش نهفته باشد ، شخصی که می تواند رهبر و لیدر واقعی بشود.	کسیکه لیدری و رهبری در ذات و وجودش نهفته باشد ، شخصی که می تواند رهبر و لیدر واقعی بشود.
اوز آئر کیندا.....ÖZERKINDA	اوز آئر کیندا.....ÖZERKINDA
رها (ترکمنی)	رها (ترکمنی)
اوز آرتان.....ÖZƏRTAN	اوز آرتان.....ÖZƏRTAN
باطنا" و وجودا" چون شفق سپیده دمان باش	باطنا" و وجودا" چون شفق سپیده دمان باش
اوز آرجان.....ÖZƏRCAN	اوز آرجان.....ÖZƏRCAN
دلیر مرد محبوبی که دلاوری در وجودش نهفته باشد	دلیر مرد محبوبی که دلاوری در وجودش نهفته باشد
اوز آرحان.....ÖZƏRHAN	اوز آرحان.....ÖZƏRHAN
نام پدر سردار معروف ترک «أوره نوس قاضی»	نام پدر سردار معروف ترک «أوره نوس قاضی»
اوز آردال.....ÖZƏRDAL	اوز آردال.....ÖZƏRDAL
از شاخه دلاور مردان اصیل	از شاخه دلاور مردان اصیل
اوز آردم.....ÖZƏRDƏM	اوز آردم.....ÖZƏRDƏM
شخص متواضع و فروتن	شخص متواضع و فروتن
اوز آر کین.....ÖZƏRKİN	اوز آر کین.....ÖZƏRKİN
شخص آزاد و مستقل	شخص آزاد و مستقل
اوز اک.....ÖZAK	اوز اک.....ÖZAK
دارای وجود و جوهره ای پاک	دارای وجود و جوهره ای پاک
اوز اوژان.....ÖZOZAN	اوز اوژان.....ÖZOZAN
کسیکه ذات و اصلتش شاعر و عاشق نوازنده ساز باشد	کسیکه ذات و اصلتش شاعر و عاشق نوازنده ساز باشد
اوز اوغوز.....ÖZOĞUZ	اوز اوغوز.....ÖZOĞUZ
کسیکه تمام و خالص ترک اوغوزی باشد	کسیکه تمام و خالص ترک اوغوزی باشد
اوز ایلتر.....ÖZİLTƏR	اوز ایلتر.....ÖZİLTƏR
کس که ذاتا" و اصلا" مدافع امنیت سرزمین خویش است	کس که ذاتا" و اصلا" مدافع امنیت سرزمین خویش است
اوز بی.....ÖZBEY	اوز بی.....ÖZBEY
بیگ و سرور اصیل و با اصل و نسب	بیگ و سرور اصیل و با اصل و نسب
اوز بای.....ÖZBAY	اوز بای.....ÖZBAY
مرد اصیل و حقیقی	مرد اصیل و حقیقی
اوز برک.....ÖZBƏRK	اوز برک.....ÖZBƏRK
کسی که دارای وجود و جانی سخت و محکم باشد ، سخت جان و تندرست	کسی که دارای وجود و جانی سخت و محکم باشد ، سخت جان و تندرست
اوز بک بای.....ÖZBƏKBAY	اوز بک بای.....ÖZBƏKBAY
بیگ و آقایی از تیره ترکان اوزبک	بیگ و آقایی از تیره ترکان اوزبک
اوز بک قیلیچ.....ÖZBƏKQILIÇ	اوز بک قیلیچ.....ÖZBƏKQILIÇ

ÖZTAŞ **اۆزتاش**

دارای ذات و وجودی تندرست ، نیرومند و سخت و سنگین

ÖZTAĞ **اۆزتاغ**

کوه حقیقی و با اصالت

ÖZTAY **اۆزتای**

نمایانگر و برابر با ذات و جوهر و اصالت خویش

ÖZTƏK **اۆزتک**

دارای ذات و اصالت بی همتا

ÖZTƏKİN **اۆزتکین**

شخص بی همتا و یگانه ، دارای ذات و اصالت شهزادگی ، یک شاهزاده تمام عیار

ÖZTÜRK **اۆزتورک**

ترک حقیقی و واقعی ، کسیکه ذاتاً و اصالتاً " ترک است

ÖZTOK **اۆزتوک**

سیر طبع ، سیر چشم ، گشاده دست و سخی ، منیع سرشت ، کسیکه ذاتاً " منیع طبع باشد.

ÖZTUNÇ **اۆزتونچ**

کسی که تن و وجود و بنیه اش محکم و فولادین است ، رویین تن

ÖZTİMUR **اۆز تیمور**

ترکی از تیره ازیب که چون شمشیر تیز ، برنده و قاطع است (ترکمنی)

ÖZBİR **اۆزبیر**

دل و زبانش یکیست ، زبان و وجودش یکیست ، دارای ذات و اصالت یکتا و بی همتا

ÖZBİLEK **اۆزبیلک**

کسی که خود را شناسد ، کسی که به خود آید و خود شناسد ، عالم و دانای اصیل

ÖZBİLGƏ **اۆزبیلگه**

کسیکه اصل ، باطن هر چیزی را عالمانه دریابد

ÖZBİLGİN **اۆزبیلگین**

شخص با معلومات و دانشمند ، عالم حقیقی

ÖZBİLƏN **اۆزبیلن**

وجود و جوهر شناس ، اصل شناس و ذات شناس

ÖZBİLİR **اۆزبیلیر**

کسیکه اصل ، درون و باطن هر چیزی را داند

ÖZPEKƏR **اۆزپنکه ر**

کسیکه ذاتاً " مرد تمام عیار و جوانمرد کامل باشد

ÖZPULAT **اۆز پولات**

کسیکه وجود و بنیانش سرت و محکم چون فولاد باشد

ÖZDENER **اۋزدئئر**

كسيكه اعمالش با دل و روانش يكيست

ÖZDƏM **اۋزده م**

وجود و هستى من ، هستى معنوى من ،
وجود معنوى من

ÖZDƏNƏR **اۋزده ن آر**

دلير مرد پاك گوهر و اصيل

ÖZDƏN **اۋزده ن**

رفتار باطنى و معنوى ، درونى ، باطنى ، پاك
گوهر ، پاك سرشت

ÖZDƏYƏR **اۋزده ير**

شخص با ارزش و گرانقدر ، كسيكه جان و
وجودش با ارزش است

ÖZDURU **اۋزدورو**

كسيكه داراى وجود و باطنى صاف و روشن
باشد

ÖZDURUL **اۋزدورول**

پاك جوهر باش ، داراى وجود و باطنى پاك
باش

ÖZDOĞA **اۋزدوغا**

وجود و جوهر طبيعت ، طبيعت وجود

ÖZDOĞAL **اۋزدوغال**

وجود و جوهر طبيعى ، وجود طبيعى

ÖZDOĞAN **اۋزدوغان**

كسيكه وجود و طبيعتش چون شاهين

كسيكه ذات و جوهر بنيانش سخت و قوى
چون آهن باشد

ÖZTİN **اۋزتين**

روح و روان حقيقى و واقعى

ÖZTİNƏR **اۋزتينر**

دلير مردى كه صاحب يك روح واقعى است

ÖZCAN **اۋزجان**

جان و وجود ، جوهر و جان ، ذات و وجود

ÖZÇELİK **اۋزچئليك**

داراى جان و وجودى سالم و تندرست و
محكم چون آهن

ÖZÇEVİK **اۋزچئويك**

داراى جان و وجودى فرز و چابك

ÖZÇƏTİN **اۋزچتين**

جان سخت ، داراى جان و وجودى سخت و
سرت

ÖZHAKAN **اۋزحاکان**

كسى كه ذاتا" و اصلا" خاقان و امپراتور
تركان باشد

ÖZHAN **اۋزحان**

كسى كه ذاتا" و اصلا" خان و سلطان است

ÖZDİNÇ **اۋزد ينچ**

داراى جان و وجودى آرام و ساكت

ÖZDAL **اۋزدال**

همچون شاخه درخت و گل

و جوهر پاک	جنگندگی و شکارگری باشد
ÖZŞAN اؤزشان	ÖZDOĞRU اؤزدوغرو
دارای شان و شهرت اصیل	کسیکه وجود و جوهره اش آکنده از راستی و درستی است
ÖZKAL اؤزکال	ÖZDİL اؤزدیل
اصیل و حقیقی بمان ، با اصالت و ناب باش	سخنور ، خطیب . خوش سخن ، خوش صحبت
ÖZKAN اؤزکان	ÖZDİLƏK اؤزدیلک
خون اصیل ، با اصالت و با اصل و نسب	آرزو و خواسته درونی ، آرزوی باطنی
ÖZKAYA اؤزکایا	ÖZDİNÇƏR اؤزدینچر
کسیکه دارای ذات و جوهری سخت و محکم چون صخره باشد	دلیر مرد آرام ، مؤقر و متین
ÖZKƏR اؤزکەر	ÖZSEL اؤزسل
سالم و تندرست ، دلیر مرد سالم و نیرومند و پر تهور	کسیکه ذات و اصالتش چون سیل قوی و فراگیر است
ÖZKƏND اؤزکند	ÖZSEVER اؤزسوه ر
نام پایتخت ترکان «قاراخانی» غربی	نارسیست (آناتولی)
ÖZKUTLU اؤز کوتلو	ÖZSAN اؤزسان
فرد خجسته و فرخنده ، فردی که وجود و باطنی آکنده از خجستگی و فرخندگی را دارا باشد.	کسیکه ذات و بنیان و اصالتش نشانگر و بیانگر شأن و شهرت و اشتهار اوست
ÖZKUL اؤز کول	ÖZSUN اؤزسون
کسیکه جان و وجودش آکنده از عبودیت به درگاه خداوندی است، کسیکه باطنا و درونا "خویش را بنده پروردگار می پندارد	ذات و اصالت خود را نشان بده ، ذات و بنیانت را عرضه نما.
ÖZGEN اؤز گئن	ÖZSOY اؤزسوی
	اصیل ، پاک گوهر ، پاک نژاد ، دارای اصالت

ÖZGÜÇ **اۆزگوچ**

کسی که ذاتاً ، وجوداً قوی و نیرومند است

ÖZGÜRƏL **اۆزگورآل**

آزاد دست ، دستهایی که با آزادی و استقلال
تام کار می کنند

ÖZGÜRCAN **اۆزگورجان**

شخص محبوب مستقل و آزاد

ÖZGÜLEÇ **اۆزگوله چ**

خنده رو ، متبسم ، کسیکه باطنا و درونا
خنده رو و شاد است

ÖZGÜNƏR **اۆزگون آر**

دلیر مرد منحصر بفرد

ÖZGÜVƏN **اۆزگووه ن**

حس اعتماد به نفس و اتکا به خویشتن

ÖZLÜ **اۆزلو**

دارای ذات و سرشت ، دارای باطن و درون ،
دارای وجود و هستی ، رئال و حقیقی ،
حقیقت ، گشاده مشرب ، خوش مشرب ،
نجیب

ÖZLÜƏR **اۆزلوآر**

دلیر مردی دارای وجود باطن و معنوی ، دلیر
مرد اصیل

ÖZMAN **اۆزمان**

سمبل اصالت ، سمبل اصیلی ، سمبل ذات و
جوهر

آزاد و مستقل

ÖZGENALP **اۆزگئنالپ**

قهرمان و دلاور آزاد و مستقل

ÖZGERİŞ **اۆزگریش**

تحول (ترکمنی)

ÖZGƏNƏR **اۆزگن آر**

دلیر مرد و راد مرد آزاد و مستقل

ÖZGƏNÇ **اۆزگنچ**

دارای جان و وجودی جوان ، باطنا ، جانا و
وجوداً جوان

اۆزگه آر (اۆزگر)

ÖZGƏƏR(ÖZGƏR)

دلیر مرد منحصر بفرد با خصوصیات فردی
ویژه ، دلیر مردی سوای مردان دیگر

ÖZGƏBAY **اۆزگه بای**

مرد دارا و غنی منحصر بفرد

ÖZGƏRMƏK **اۆزگه رمک**

تحول ، دگرگونی (ترکمنی)

ÖZGƏRİŞ **اۆزگه ریش**

شورش ، ترقی (ترکمنی)

ÖZGƏ **اۆزگه**

خوب و زیبا ، خونگرم ، مخلوقی منحصر بفرد
و جدا از دیگر خلایق با خوی و خاصیت ویژه

ÖZGÜ **اۆزگو**

منحصر بفرد و ویژه

ÖZÜAK	اؤزواک	ÖZMƏN	اؤزمن
	دارای ذات و اصالت پاک		سمبل اصالت و ذات درونی ، صمیمی و
ÖZÜPEK	اؤزوپئک		جانانه
	شخص سالم و تندرست	ÖZMUŞTU	اؤزموشتو
ÖZÜTOK	اؤزوتوک		کسیکه جان و وجودش آکنده از مژده و
	منیع طبع و منیع سرشت ، گشاده دست و		بشارت است
	سخی ، بخشنده	ÖZETYAPAN	اؤزه ت یاپان
ÖZÜDÖĞRU	اؤزودوغرو		خالص کننده ، صاف و تمیز کننده (آناطولی)
	کسیکه ذات و اصالتش درست است .	ÖZER	اؤزه ر
ÖZOK	اؤزوک		از طوایف عمده تشکیل دهنده قوای دولت
	کسیکه ذات و سرشت و بنیانش همچو تیر		ترکان آق قویونلوها در آذربایجان
	کمان راست و درست باشد ، راست فطرت	ÖZƏROL	اؤزه رؤل
ÖZOL	اؤزؤل		باطنا" و وجودا" راد مرد باش
	صاحب ذات و جوهری قوی و پاک باش ،	ÖZƏK	اؤزه ک
	اصیل و با اصالت باش		ساعی ، کوشا ، قدرت ، کانون ، مرکز ، بر
ÖZÜYÜCE	اؤزویوجه		آیند، هسته و قسمت داخلی گیاه و درخت
	عالی طبع ، گشاده مشرب ، خوش مشرب	ÖZELSİMGE	اؤزه ل سیمگه
	(آناطولی)		رزم و نشان ویژه (آناطولی)
ÖZİ	اؤزی	ÖZELGÜÇ	اؤزه ل گوچ
	راه و گذرگاه عریض و بزرگ واقع در بین دو		نیروی مخصوص ، نیروی ویژه و فوق العاده
	کوه (ترکی باستان: چگیلی)	ÖZƏNÇ	اؤزه نچ
ÖZYAPILMIŞ	اؤزیاپیلیمیش		در نهایت زیبایی و کمال کاری را انجام دادن
	خالص شده ، خالص و صاف و تمیز (آناطولی)	ÖZENEN	اؤزه نن
ÖZİLHAN	اؤزیلحان		دقیق و با دقت (آناطولی)

دلور ، با شرف و با حیثیت ، سرشناس و مشهور ، نیرومند و قدرتمند (آناتولی)

اۆکتەم آر ÖKTƏMƏR.....

دلیر مرد پر تهۆر و قدرتمند ، دلور نامی و سرشناس ، دلیر مرد با شرف و با حیثیت

اۆکتەن ÖKTƏN.....

دلیر مرد نیرومند ، دلور قوی و پر تهۆر (آناتولی)

اۆکتە ÖKTE.....

حقیقت بین ، راست نگر و درست نگر (آناتولی)

اۆکدە ÖKDƏ.....

استاد ، کاردان ماهر (ترکمنی)

اۆکدە راک ÖKDƏRAK.....

ماهر تر ، مجرب (ترکمنی)

اۆکدە لیک ÖKDƏLİK.....

مهارت (ترکمنی)

اۆکدولموش ÖKDÜLMÜŞ.....

نام پسر «آی تۆلی» وزیر «گون تۇغدی» خاقان ترکان، یکی از چهار فرد نامبرده شده در کتاب «قوتاد قوبیلیک» و تمثیل کننده عقل و فراست

اۆکسل ÖKSƏL.....

عاقلا نه ، داهیانه ، در ارتباط با عقل و ذكاء

اۆکمن آر ÖKMƏNƏR.....

کسی که ذاتاً و اصلاً "خان و حکمران ایل است

اۆزینال ÖZİNAL.....

کسی که جان و وجودش آکنده از ایمان به خداست

اۆزینان ÖZİNAN.....

کسی که جان و وجودش آکنده از ایمان به خداوند است

اۆزیورت ÖZYURT.....

سرزمین اصیل ، وطن حقیقی و اصیل

اۆزجوک ÖJCÜK.....

دیو کوچک

اۆسگون ÖSGÜN.....

مقاوم ، پایا (ترکمنی)

اۆسمک ÖSMƏK.....

ترقی (ترکمنی)

اۆسوش ÖSÜŞ.....

پیشرفت (ترکمنی)

اۆسیار ÖSYAR.....

ترقی می کند (ترکمنی)

اۆشدی ÖŞDİ.....

می وزد ، باد در حال وزیدن است (ترکمنی)

اۆک آت ÖKAT.....

اسب چهار ساله

اۆکتەم ÖKTƏM.....

ÖLMƏ.....	اۆلمه	دلیر مرد عاقل ، با هوش و با ذکاوت
ÖKMƏN.....	اۆکمَن	عاقل ، با ذکاوت ، داهی ، باهوش (آناتولی)
ÖNUMUT.....	اۆن اوموت	اۆکه.....
ÖNGÖR.....	اۆن گۆر	علامه ، بسیار داننده ، داهی ، باهوش (آناتولی)
ÖNGÜN.....	اۆن گون	ÖGALAY.....
ÖNAL.....	اۆنال	از سرداران چنگیز خان منسوب به دسته نکوت (ترکی مغولی)
ÖNALAN.....	اۆن آلان	ÖGƏDEY.....
ÖNAY.....	اۆنای	اۆگه دئی
ÖNCƏL.....	اۆنجل	نام سۆمین فرزند چنگیز خان
ÖNCÜ.....	اۆنجو	ÖGE.....
ÖNCÜƏR.....	اۆنجوآر	اۆگه.....
ÖNDƏROL.....	اۆنده رول	علامه ، بسیار داننده ، داهی ، باهوش (آناتولی)
		ÖGÜT.....
		اۆگوت
		پند و وعظ ، نصیحت
		ÖGÜRLÜ.....
		اۆگورلو
		صاحب احشام و دارای رمه های گوسفند
		ÖLÇÜ.....
		اۆلچو
		معیار
		ÖLŞÜK.....
		اۆلشوک
		کشت و کشتار (ترکمنی)
		ÖLMƏZYETMƏZ.....
		اۆلمز یتمز
		دائمی ، جاوید (ترکمنی)

ÖNƏM اۆنەم

ارزش ، بها

ÖNOL اۆنول

پیشرو و پیشگام باش ، راهبر و سرکرده باش

ÖNÜMLİ اۆنوملی

ثمر بخش (ترکمنی)

ÖNİZ اۆنیز

رَد و اثر اول ، اولین اثر ، اولین نشان

ÖVET اۆوئت

نصیحت ، پند و اندرز (ترکمنی)

ÖVADÜŞƏN اۆوادوشەن

پیشقدم (ترکمنی)

ÖVAGİT اۆواگیت

به پیش ، پیش رو (ترکمنی)

ÖVAGİDƏN اۆواگیده ن

پیشرو (ترکمنی)

ÖVBASLAN اۆوباشلان

پیشقدم (ترکمنی)

ÖVRƏDİŞ اۆوره دیش

آموزش ، یاد دهی (ترکمنی)

ÖVRƏNCA اۆوره ن جا

کار آموز (ترکمنی)

ÖVRƏNİYƏN اۆوره نیه ن

کار آموز (ترکمنی)

..... اۆنده سالدیران

ÖNDƏSALDIRAN پیشتاز

ÖNDƏGƏLƏN اۆنده گلن

پیشی گرفته ، سبقت گرفته

ÖNDİCİ اۆندیجی

تولید کننده (ترکمنی)

ÖNƏR اۆنەر

رونده ، سیار و گردنده ، متحرک (ترکی

باستان: اویغوری)

ÖNSƏL اۆنسل

بدون هیچ تجربه و آزمایشی فقط به واسطه

عقل و ادراک

ÖNSOY اۆنسوی

از نسل پیشین

ÖNGATLI اۆنگاتلی

از سر کردگان مراسم جشن عروسی که با

اسب از خانه عروس برمیگردند (ترکمنی)

ÖNGŞAĞAN اۆنگشاغان

سلیم الطبع (ترکمنی)

ÖNGÜZ اۆنگوز

نام یکی از قبایل ترک در ترکستان قدیم به

معنی غار داخل کوه .

ÖNEL اۆنل

زمان و فرصت کافی برای انجام یک کار

ÖYƏN	اؤيَن (اؤيَه ن).....	اؤوگون.....	ÖVGÜN
.....	ستاينده ، تعريف و تمجيد كننده	بالنده، فخر كننده	
ÖĞÜT	اؤيوت.....	اؤوه ر.....	ÖVƏR
.....	پند و اندرز ، نصيحت	ارزش و بهاي چيزي را نشان دادن همراه با	
ÖĞÜTALAN	اؤيوت آلان.....	ذكر حسنات و خوبيهاي آن	ÖVƏN
.....	نصيحت پذير ، پند پذير ، پند شنو	اؤوه ن.....	
ÖĞÜTTUTAN	اؤيوت توتان.....	ثنا خوان	ÖVÜL
.....	نصيحت پذير ، پند پذير	اؤوول.....	
.....	اؤيوت ساووران.....	مايه فخر و مباهاات باش	ÖVÜN
ÖĞÜTSAVURAN		اؤوون.....	
.....	نصيحت گذار	فخر و مباهاات كن ، افتخار كن	ÖVÜNÇ
ÖĞÜTVERƏN	اؤيوت وئره ن.....	اؤوونچ.....	
.....	پند گو ، اندرزگو	مايه فخر و مباهاات	ÖVIT
ÖĞÜTYAPAN	اؤيوت ياپان.....	اؤويت.....	
.....	ناصح ، پند دهنده ، نصوح	پند و نصيحت (تركمنى)	ÖYRƏTƏN
ÖĞÜTÇÜ	اؤيوتچو.....	اؤيره تن.....	
.....	نصيحتگر ، پند و اندرز دهنده	آموزنده ، آموزش دهنده ، معلم ، مربى	ÖYSUN
ÖĞÜŞ	اؤيوش.....	اؤيسون.....	
.....	فخر و مباهاات ، افتخار	كمينگاه صيادان (تركمنى)	ÖYLƏN
ÖĞÜN	اؤيون.....	اؤيلن.....	
.....	فخر كن ، افتخار كن	تشكيل خانواده كن ، صاحب خانه و اهل و	
ÖĞÜNÇ	اؤيونچ.....	عيال باش (تركمنى)	ÖYLİ
.....	مايه فخر و مباهاات	اؤيلى.....	
.....		داراي خانه و كاشانه ، داراي خانواده و اهل و	

اۆيۈنمۈش.....

مسرور ، شاد ، خوشحال

اوتان.....UTAN

برنده ، پیروز ، فائق شونده (ترکمنی)

اوتچی نویان.....UTÇINOYAN

نام یکی از فرماندهان قشون (ژنرال) چنگیز خان که با داشتن عمر دراز ، در زمان کوبیلای قآن (نوه چنگیزخان) نیز در قید حیات بود.

اوتغاشان.....UTĞAŞAN

متحد ، هم رای و همدل (ترکمنی)

اوتماق.....UTMAQ

پیروزی ، ظفر (ترکمنی)

اوتی.....UTİ

نام یکی از ۲۶ ایل و طایفه ترک تشکیل دهنده حکومت آلبانهای ترک تبار. «اوتی» ها در جنوب سرزمین داغستان ساکن بودند. «اوتی» ها از قدیمی ترین طوایف ترک تشکیل دهنده دولت ترک تبار آلبان بشمار می آیند . بازمانده های «اوتی» ها هم اکنون در مناطق «نیج » و «وارتاشن» آذربایجان شمالی زندگی می کنند که به آنان «اودین ها» خطاب می شود.

اوج بای (اوج بی ، اوج بیگ).....

UCBAY(UCBEY).....

رئیس ایل ترکان قبیله «اوس» سرزمین آناتولی در زمان حکومت ایلخانیان

U

او

ارومچی (اورومچی).....URUMÇİ

نام مرکز ترکستان چین (سین کیانگ) می باشد. نام این شهر به احتمال بسیار زیاد با نام شهر ارومیه یا اورمیه (از شهرهای معروف و تاریخی آذربایجان) از یک ریشه مشتق شده باشند.

او سوش.....USUŞ

ترقی ، پیشرفت (ترکمنی)

اوارنکهای.....URANKHAY

نام ایلی از ترکان

اوتا میش.....UTAMIŞ

نام قبیله ای ترکمنی (ترکمنی)

اوتار.....UTAR

برنده ، پیشی گیرنده ، پیروز ، مظفر

اوتاغالی.....UTAĞALI

تاجدار (ترکمنی)

اوتاغان.....UTAĞAN

شکست ناپذیر (ترکمنی)

ترک پروازگر، ترکی که در آسمانها سیر می کند

UÇAN..... **اوچان**

پرواز کننده، پرنده، در هوا سیر کننده

UÇHAN..... **اوچحان**

خان و سلطانی که سه سال حکمرانی نموده است، سلطان و خان پرنده، سلطان پرواز

UÇKAN..... **اوچکان**

پرواز کننده، پروازگر، پرنده، کسیکه پرواز را دوست میدارد

UÇKUN..... **اوچکون**

کسیکه پرواز را بسیار دوست می دارد

UÇMALEQ..... **اوچمائقی**

آدم بهشتی (ترکمنی)

UÇMALI..... **اوچمالی**

آدم بهشتی (ترکمنی)

UÇMAN..... **اوچمان**

پرواز کننده، خلبان

UÇMUŞ..... **اوچموش**

بهشتی، جنتی، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان اوچ تپه بخش ترکمان شهرستان میانه

UÇUT..... **اوچوت**

پرتگاه (ترکمنی)

UDUQ..... **اودوق**

UCTÜRK..... **اوج تورک**

ترک منسوب به قبیله «اوس» در سرزمین آناتولی دوره حکومت ایلخانیان - ترک منسوب به قبیله «اوج» ساکن در منطقه ساکاریای سرزمین آناتولی در سال ۱۲۳۰ میلادی

UCAƏR..... **اوجا آر**

دلیر مرد بزرگ و بلند بالا

UCA..... **اوجا**

بزرگ و بلند بالا، بلندی

UCCA..... **اوجا**

رفیع و ستبر، بلند (ترکمنی)

UCABAŞ..... **اوجاباش**

سر بلند، رفیع

UCATEKİN..... **اوجاتکین**

شهزاده بلند بالا

UCUMÇİN..... **اوجومچین**

نام یکی از از قبایل مغول. (ترکی مغولی)

UÇOĞUZ..... **اوج اوغوز**

نام قبیله از ترکان اوغوز

UÇANOK..... **اوجان اوک**

تیر پرواز کننده در هوا، تیر پروازگر

UÇANTEKİN..... **اوجان تکین**

شهزاده پرنده، شهزاده بالدار

UÇANTÜRK..... **اوجان تورک**

URDA.....اوردا

نام پسر جوجی خان و نوۀ چنگیز خان

URŞAĞAN.....اورشاغان

جَدّی ، کوشا و فداکار ، جنگجو (ترکمنی)

URŞAQ.....اورشاق

مبارز (ترکمنی)

URĞA.....اورغا

درخت بزرگ (ترکی باستان : اوغوزی و

آرگوئی)

URQUN.....اورقون

محل و سرزمینی در ترکستان قدیم و در آنجا موضعی است که در آن ده رودخانه جاری است و به مسکن «اون اوغور» ها نیز معروف است

URU,UT.....اورو - اوت

نام قومی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان

(ترکی مغولی)

URUŞALP.....اوروش آلپ

قهرمان و بهادر جنگنده و مبارز

URUŞSEZ.....اوروش سئز

صلح و آرامش (ترکمنی)

.....اوروش گوره ن

URUŞGÖRƏN.....

جنگ آزموده (ترکمنی)

مقدّس

URAZ.....اوراز

بخت ، اقبال ، شانس ، خوشبختی و کامیابی

URAS.....اوراس

بخت ، اقبال ، شانس ، خوشبختی و کامیابی

URALTAN.....اورالتان

شفق و سپیده دم کوهستان اورال

URƏMCI.....اورآمچی

دیار شفا بخش ، سرزمین شفا بخش و درمان کننده ، سرزمین و شهر علاج و درمان ، شهرتداوی ، پزشک سرزمین، حکیم شهر، حکیم میهن، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش نمین شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «اورنج *urənc*» و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان اوچ تپه بخش ترکمان شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «اورنجق *urənceq*» (اورآمچی -اورآنچی -اورآنچ -اورنج)

URAN.....اوران

نام یکی از قبایل ترک ساکن در آذربایجان که در سده یکم میلادی از سرزمین آسیای میانه مهاجرت نموده اند.

URBAY.....اوربای

حاکم شهر ، حاکم و حکمران (ترکی

سومری)

نشانهٔ تصغیر و کوچکی است و جدا از اصل

واژه می باشد. (اوریت ← اوریات ← اوریاد)

اوز آر **UZƏR**

دلیر مرد اوغوزی ، دلاور مردی از تبار ترکان
اوغوز ، مردی از تبار ترکان «اوز» یا «اوس»
و یا اوستی در منطقهٔ شمال قفقاز که هم
اکنون نیز در آنجا ساکن هستند .

اوز آرلی **UZƏRLİ**

از دلیر مردان ترکان تیرهٔ «اوز» یا «اوس» ،
از دلاور مردان ترکان تیرهٔ اوغوز ، همچنین
نام یکی از آبادیهای محال نازلو چای بخش
حومهٔ شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی
«اوزرلو»

اوز **UZ**

نام دسته ای از ترکان بنام «اوغوز» که با نام
«اوز» به سرزمین «اوکراین» مهاجرت
نمودند. (هم اکنون در منطقهٔ جنوب ایران
خصوصاً بندرعباس مشابه همین نام
جماعتی زندگی میکنند که بازاری نیز به نام
آنها بنام «بازار اوزی ها» در بندرعباس وجود
دارد. مؤلف)

اوز آلپ **UZALP**

بهادر و دلاور مرد مجرب و کاردان

اوزاک **UZAK**

دور ، غریب افتاده ، دور افتاده (ترکمنی)

اوروش گوران

URUŞGORAN

رزم آزما (ترکمنی)

اوروشچی **URUŞÇI**

مبارز ، جنگاور (ترکمنی)

اوروکتو **URUKTU**

«اوروکتونویان» فرزند «ایلکای نویان»
حکمران و فرمانروای تومان های جلایر در
سرزمین آناتولی

اورون باسار **URUNBASAR**

جانشین (ترکمنی)

اورونلی **URUNLI**

دارای درجه و مقام (ترکمنی)

اوری **URI**

فرزند پسر ، پسر بچه

اوریات **URYAT**

سرزمین و شهر معجزه ، سرزمین دعا و
نیایش کاهنان ترک که با پیشگویی ، دعا،
سحر و جادو با سنگهای مخصوص طلب باد و
باران و جز آن از درگاه خداوندی می نمودند
. این واژه همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره
آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی
«اوریادجق *uryadceq*» می باشد . لازم به
توضیح است که پسوند «جق» علامت و

- اوزاک بای** **UZAKBAY**
بیگ و آقای غریب و دور افتاده (ترکمنی)
- اوزبردی** **UZBERDİ**
خداوند فرزندی خوب و نیکو به ما عطا فرمود (ترکمنی)
- اوزبای** **UZBAY**
دارا و غنی مرد ماهر ، مجرب و کاردان
- اوزتکین** **UZTEKİN**
شهزاده مجرب و کاردان
- اوزتورک** **UZTÜRK**
ترک ماهر ، مجرب و کاردان
- اوزجان** **UZCAN**
شخص مجرب ، ماهر و کاردان
- اوزحان** **UZHAN**
سلطان و خاقان با مهارت ، مجرب و کاردان
- اوززئین بویلی** **UZZEYNBOYLİ**
بلند بالا ، بلند قامت (ترکمنی)
- اوزکیشی** **UZKİŞİ**
مرد دست ورز و ماهر
- اوزگوره ن** **UZGÖRƏN**
آینده نگر ، دوراندیش
- اوزلاش** **UZLAŞ**
یکتا دل ، یکرنگ و یکدل ، بدون ریا
- اوزمن** **UZMƏN**
- شخص ماهر ، استاد و کاردان
- اوزناویت** **UZNAVİT**
از خانههای ترک مغولی
- اوزه ر** **UZƏR**
مرد هنر و هنرمند (ترکی باستان گوئی تورک)
- اوزه ل** **UZƏL**
دست استاد ، دست ماهر و مجرب و کاردان
- اوزون آربا (اوزون آریا)**
- UZUNƏRBA (UZUNARPA)**
جو ساقه بلند ، سرزمینی که در کشتزارهای آن جو ساقه بلند می روید ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مرحمت آباد حومه شهرستان «قوشاسو» (یا کیشه سو) میاندوآب فعلی با نام و نگارش فعلی «اوزون آربه *uzunorbe*» (اوزون آریا ← اوزون آربه ← اوزون آربه) لازم به توضیح است که واژه «آریا» یعنی جو را در ترکی باستان «آریا» می گفتند.
- اوزون اوْبا** **UZUNOBA**
اوبه و چادر بلند و بزرگ و بسیار گسترده ، محل بزرگ و گسترده پوشیده از چادر کوچ نشینان ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان سراجو بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش اوزون اوبه»

شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «اوشدلق
«(اوستی لی ← اوسدی لی ← اوشدی لی
← اوشدلی ← اوشدلق)

USGUN **اوسگون**
رشید (ترکمنی)

USLUƏR **اوسلوار**
دلیر مرد کارآ و مفید

USUŞ **اوسوش**
ترقی (ترکمنی)

USUN **اوسون**
نام یکی از قبایل ترک که در قسمت
«تینشان میانه» در زمان حکومت ترکان
«ساکا» می زیستند و طبق روایات منابع
تاریخ ترک، «اوسون»ها اجداد اولیه قوم ترک
«چیگرئک» «ایگراک» و یا «چیگراک»های
امروزی هستند. آنان همچنین اجداد اولیه
قسمی از ترکان «گؤک تورک» را نیز شامل
میشوند. «اوسون»ها سرانجام تابع «هون»ها
و سپس «سیئنپی»ها شدند

UŞXIŞ **اوشخیش**
پروازگر، پرواز کننده، خلبان (قزاقی)

UŞUQSEZ **اوشوق سئز**
بی پروا، نترس (ترکمنی)

UĞRA **اوغرا**
به راه خویش رو، به راهت ادامه ده

UZUNORPƏK **اوزون اوزرپک**
دارای موهای ژولیده و بلند همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهای دهستان مرحمت آباد
حومه شهرستان میاندوآب با نام و نگارش
فعلی «اوزون ارپه *uzunorbe*» (اوزون اوزرپک
← با حذف «ک» نرم ← اوزون اورپه ←
اوزون اوزرپه)

UZUNBOY **اوزون بوی**
قد بلند، دارای قد و قواره بلند

UZUNSÜRƏN **اوزون سوره ن**
دیرپای، جاوید

UZUNSÜRE **اوزون سوره**
دراز مدت، دارای عمر دراز

UZUNYAŞAM **اوزون یاشام**
صاحب عمر دراز و طولانی

USTİLİ **اوستی لی**
از ترکان تیره اوز یا «اوس» و یا «اوستی».
ترکان اوستی در شمال قفقاز ساکن بوده و
هنوز هم به زیست خود ادامه می دهند، این
واژه همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان مهرنرود بخش بستان آباد تبریز با
نام و نگارش فعلی «اوشدلی» *uşdeli* می
باشد. (اوستی لی ← اوسدی لی ← اوشدی
لی ← اوشدلی) و نیز مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی

مظفر ، جوان فرخنده و خجسته	(ترکمنی)
UĞURCAN اوغور جان	UĞRAK اوغراک
شخص ظفر نمون و پیروز	گذرگاه
UĞURDAŞ اوغور داش	UĞRAN اوگران
همسفر ، هم عقیده ، همفکر (ترکمنی)	رهسپار (ترکمنی)
UĞUROL اوغورول	UĞURATA اوغور آتا
مظفر و پیروز باش	پدر موفق و پیروز
UQARAT اوقار آت	UĞURALP اوغور آلپ
اسبی که سپیدی بر پیشانی داشته باشد	قهرمان و دلاور موفق و پیروز
UQAN اوقان	UĞURAY اوغور آی
قادر و توانا (از صفات باریتعالی)	ماه پیروز و موفق ، ماه مبارک و خجسته
UQURLI اوقورلی	UĞURƏL اوغور آل
مبارک و فرخنده ، خجسته (ترکمنی)	دست برنده و پیروز
UKUŞLUƏR اوکوشلوار	UĞURTAPAN اوغور تاپان
مرد با درآکه و فهیم	مهدی (ترکمنی)
ULA اولا	UĞURSOY اوغور سوی
علامت و نشان راه در دشتها	فرخنده نژاد
ULAÇXAN اولاچ خان	UĞURALAN اوغور آلان
خان و حکمرانی که به سرزمین و ملت	رونق (ترکمنی)
خویش وابسته و پیوند خورده باشد	UĞURTAN اوغور تان
ULAÇ اولاچ	سپیده دم پیروزی و ظفر ، صبح پیروزی ،
وصل کننده ، واصل ، اتصال دهنده ، کنایه از	فجر ظفر ، فجر پیروزی
فرزندى که انسان را به زندگى و خانواده	UĞURTAY اوغور تای
پیوند داده و وابسته کند	پیروزی و ظفر نمون ، جوان پیروزمند و

ULUƏR اولو آر

دلیر مرد بزرگ ، معظم و ممتاز

..... اولو آمجی (اولامجی)

ULUƏMCI(ULAMCI)

حکیم بزرگ ، حکیم فرزانه ، پزشک بزرگ و

حاذق ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای

دهستان آجرلو حومه شهرستان شاهیندژ با

نام و نگارش فعلی «اولامچی *ulamçı*»

(اولوغ آمجی ← اولو آمجی ← اولامچی)

ULUBAY اولو بای

غنی مرد بزرگ و محتشم

ULUTAV اولو تاو

نام رشته کوهی در شمال «سیر دریا»

ULUHAN اولو حان

خان بزرگ ، خان اعظم ، خاقان و امپراتور

اعظم

ULUKUT اولو کوت

شخص بزرگ ، معظم و مقدس

ULU اولو

بزرگ ، معظم و با عظمت ، محتشم ، بلند

مرتبه

ULUÖZ اولو اوؤز (اولوئوز)

شخص بلند مرتبه و ممتاز و دارای ذات عالی

ULUOĞAN اولو اوغان

قادر بزرگ ، بزرگ و توانا (از صفات پروردگار)

ULAŞ اولاش

به هدف و آرمان خود نائل آی ، نائل شو ،

همچنین نام یکی از قبایل ترک تشکیل

دهنده ملت مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰

میلادی (ترکی مجاری)

ULAŞDI اولاشدی

نائل شد ، واصل شد ، به آرزوی خود رسید

(ترکمنی)

ULAQAN اولاقان

بزرگ و مقام دار و با نفوذ ، کبار (ترکمنی)

ULAL اولال

رشد و نمو کن ، بزرگ و بالغ شو (ترکمنی)

ULANBATUR اولان باتور

قهرمان سرخ و آتشین ، همچنین نام پایتخت

مغولستان.

ULGEN اولگه ن

بزرگ ، بلند مرتبه ، رفیع درجه ، سالم و

تندرست همچنین نام الهه نیکی و خوبی در

بین ترکان

ULLAQAN اوللاقان

اکبر ، بزرگ (ترکمنی)

ULUALP اولو آلپ

بهادر و دلاور بزرگ و محتشم

ULUANT اولو آنت

عهد و قسم بزرگ

اولوشان ULUŞAN

صاحب نام و نشانی بزرگ و ممتاز ، رفیع مرتبه

اولوغ بُردی ULUGBERDİ

خداوند بزرگ او را به ما عطا فرموده (ترکمنی)

اولوغ بک ULUGBƏK

نام نوه «تیمورگورکانی»

اولوغ تکین ULUGTEKİN

شهزاده بلند قد و خوش قامت ، شهزاده بزرگ و معظم

اولوغ ULUG

بزرگ

اولون ULUN

تیر و پیکانی که بر نوک آن فلز نباشد ، تیری که نوک آن از غیر فلز ساخته شده باشد

اولونای ULUNAY

ماه بزرگ ، معظم و رفیع

اولوو ULUV

اژدها (ترکی ترکستان شرقی «چین»)

اولویوچه ULUYÜCƏ

بزرگ و عالی ، رفیع و کبیر

اولی ULİ

مقامدار ، درجه اعلاء (ترکمنی)

و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای بخش نمین شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «اولاغان» (اولوغ اوغان ← اولوغوآن ← اولوغان ← اولوغان)

اولوتان ULUTAN

فجر معظم و محتشم ، فجر بزرگ

اولوتکین ULUTEKİN

برگزیده ، منتخب ، ممتاز و یگانه ، شهزاده بزرگ

اولوچ حان ULUÇHAN

نام یکی از خانهای معروف دولت «آلتین اردو» در ازمنه قدیم

اولوخاقان ULUXAQAN

خاقان بزرگ ، خان و امپراتور کبیر ترکان

اولوس اوکشایان ULUSOKŞAYAN

مردم نواز

اولوس بای ULUSBAY

رئیس و فرمانروای ایل و لقب «ملک اشرف» برادر «شیخ حسن خان کوچک» از سلاطین سلسله ترک ایلخانیان در سرزمین آناتولی

اولوسان ULUSAN

بلند مرتبه ، والامقام ، از شمار بزرگان

اولوسچو ULUSÇU

ناسیونالیست ، ملی گرا

از رؤسا و امرای ترک دورۀ سلطنت سلطان
مراد دوم امپراتور عثمانی

UMULAN **اومولان**
مترقب

UMULMAYAN **اومولمایان**
غیر منتظره

UMUNAN **اومونان**
امیدوار

UMİT **اومیت**
امید و آرزو (ترکمنی)

UMİDGƏLDİ **اومید گلدی**
امید و آرزوی ما آمد (ترکمنی)

UNGOBOĞAL **اونگو بوغال**
قومهای تحت تابعیت و فرمان بندگی
چنگیزخان را چنین می نامیدند ، به معنی
ایلی که بنده و در تحت انقیاد قدرت و فرمان
چنگیز خان می باشد

UNUDULMAZ **اونودولماز**
از یاد نرفتنی ، فراموش نشدنی ، برای
همیشه در خاطره ها مانده

UVRƏDƏN **اووره دن**
استاد ، معلم (ترکمنی)

UYTUN **ایتون**
خجسته ، فرخنده و مقدس

UYSUN **اویسون**

ULİESLƏG **اولی ائسله گ**
آرمان ، هدف ایده آل ، مراد (ترکمنی)

ULİÇİLLA **اولی چیللا**
چله بزرگ زمستان (ترکمنی)

ULİXAN **اولی خان**
خان بزرگ ، خان کبیر ، خاقان ، امپراتور
(ترکمنی)

ULİRAQ **اولی راق**
اجل ، بزرگ و محتشم ، ارشد (ترکمنی)

ULİQUŞ **اولی قوش**
مرغ و پرنده بزرگ (ترکمنی)

ULİ **اولی**
کبیر ، بزرگ (قزاقی)

ULİÇİM **اولیچیم**
فرزند من ، عزیزو دلبد من

ULİŞA **اولیسا**
امپراطور (ترکمنی)

UMAN **اومان**
امیدوار

UMĞA **اومغا**
کوچ کوهی (ترکمنی)

UMUDUM **اومودوم**
امید من

UMURBAY **اوموربای**

نام یکی از قبایل ترک در ترکستان قدیم

UYQUD **اویقود**

بیگ و رئیس ترکان منطقه «اسکی شهر»

سرزمین آناتولی در دوره ایلخانیان

UYQURALP **اویقورآلپ**

بهادر و دلاوری از ترکان اویغور - نام یکی از

بزرگان و سرشناسان ترک سرزمین آناتولی ،

دوست و یار «عثمان قاضی» جد و نیای

سلطین عثمانی

UYGU **اویگو**

رابطه و تناسب بین دو چیز

UYGUNƏR **اویگون آر**

مرد مناسب و برازنده

UYU **اویو (اوذو)**

تپه

UYUM **اویوم**

یکزبان

UYUMAYAN **اویومایان**

بیدار و هشیار ، مواظب

شتر بچه نر به سال سَوم درآمده (ترکمنی)
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
بریاچی حومه شهرستان سردشت از بلاد زیبا
و فرح انگیز آذربایجان با نام و نگارش
«اشترمل» *oştormel* (اوج تۆرۆم ← اوش
تۆرۆم ← اوش تۆرۆم ← اشترمل) اوج تۆرۆم
اثل یعنی ایل و طایفه ای که دارای شتران نر
۳ ساله باشند.

ÜÇKARA اوج کارا

از سرداران جنگاور و بهادر ترکان در اواخر
قرن ۱۴ میلادی

ÜÇYILDIZ اوج یلدیز

نام ستاره ای است (ترکمنی)

ÜÇƏR اوچر

سه دلاور ، سه دلیر مرد

ÜÇÖK اوچوک

نام و عنوان عمومی دوازده قبیله ترک
منشعب از شاخه چپ بنا به روایت داستان
«اوغوز»

ÜRKƏZ اور کمز

ترس ، دلیر ، شجاع و جسور

ÜRKÜSALAN اور کوسالان

کسیکه به واسطه هجوم برق آسایش موجب
تشویش، اضطراب و دربه دری در دشمن
جهت یافتن جان پناهی چون قلعه ، دژ و

Ü

او

ÜSÜŞDA اوسوشدا

مترقی (ترکمنی)

ÜPCUN اوپجون

آماده (ترکمنی)

ÜTELGI اوتئلگی

نوعی مرغ شکاری شب شبیه قرقی (ترکمنی)

ÜÇTƏREM اوج ترئم

سه بازو یا سه شاخه ای از یک رودخانه که
در جایی از رودخانه به هم می پیوندد ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
بریاچی شهرستان سردشت از بلاد آذربایجان
با نام و نگارش فعلی «اشترمل» *oştormel*
(اوج ترئم ← اوش ترئم ← اوش تۆرئم ←
اوش تۆرم ← اشترمل) اوج ترئم اثل یعنی
ایلی که در نزدیکی و یا مجاور تلاقی و اتصال
سه شاخه از رودخانه ای زندگی میکنند.

ÜÇTOROM اوج تۆرۆم

زاغه در کوهستان باشد

اوره سین ÜRƏSİN

ازدیاد یابد ، افزون شود

اوره گیر ÜREGİR

نام تیره ای از ترکان اوغوز

اوره ن ÜRƏN

نسل ، رعد و برق

اورون ÜRÜN

چیز مفیدی که از طبیعت بدست آید

اورونای ÜRÜNAY

ماه مفید و پر فایده

اورونکای ÜRÜNKAY

نام یکی از قبایل ترک در ترکستان قدیم

اوری ÜRİ

صدا و غرش

اوزه نجی ÜZƏNCİ

بر وزن «اؤیره نجی» یعنی شناگر همچنین

مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نیر بخش

مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش

فعلی «یزنجی *izənci*» (اوزه نجی ←

ایزنجی)

اوزولمز ÜZÜLMEZ

شاد و سر حال ، آسوده و شنگول

اوستر ÜSTƏR

سر آمد و سرکرده دلاور مردان

اوسته نجی ÜSTENCİ

متعهد ، عهد و پیمان بسته ، تعهد کننده

(آناطولی)

اوستول ÜSTOL

سر آمد و سرکرده باش

اوستون آر ÜSTÜNƏR

مرد برتر و قوی

اوستون آل ÜSTÜNƏL

دست برتر ، دست قوی و نیرومند

اوستون چیقان ÜSTÜNÇIQAN

پیروزمند (ترکمنی)

اوستون شانلی ÜSTÜNŞANLI

گردن فراز

اوشنک تاش ÜŞƏNKTAŞ

صخره راست و دیوار مانند ، «اوشنگ» ، «

اوشنک» یا «یوشنگ» به معنی صخره و

سنگ بزرگ راست و قائم، همچنین نام یکی

از پادشاهان اسطوره ای و افسانه وی سرزمین

و موطن اصلی ترکان یعنی «ایران» بنام

«هوشنگ» می باشد بدین جهت نام

«هوشنگ» واژه ای ترکیست با معنای مذکور

در فوق

اوشیک ÜŞİK

سرمای سختی که میوه جات را از بین برد

اولگه ن آر..... ÜLGƏNƏR

دلیر مرد بزرگ ، سالم و تندرست

امور..... ÜMÜR

مه (ترکمنی)

امور گلدی..... ÜMÜRGƏLDİ

عمری دوباره آمد ، عمر و زندگی دوباره متولد شد (ترکمنی)

امیت و ئره ن..... ÜMİTVERƏN

امید بخش

امیتلی..... ÜMİTLİ

امیدوار ، آرزودار

اون آلان..... ÜNALAN

معروف و مشهور ، نامی و دارای شأن و شهرت

اون آلپ (اونالپ)..... ÜNALP

دلاور مشهور و نامی

اون اول..... ÜNOL

مشهور و نامی باش

اون بولموش..... ÜNBULMUŞ

مشهور ، اشتهار یافته

اون تورک..... ÜNTÜRK

ترک مشهور و نامی

اون دوغان..... ÜNDOĞAN

شهیرزاده ، شخصی که از بدو تولد مشهور و نامی بوده است

اوشینشی..... ÜŞİNŞİ

سۆم ، سومین (قزاقی)

او کئک..... ÜKEK

برج و باروهای ساخته شده در دورادور شهر جهت دفاع در برابر هجوم دشمن

اویتچی..... ÜGİTÇİ

آسیابان

اولجان..... ÜLCAN

بسیار زنده و متحرک

اولکنن..... ÜLKEN

بزرگ (قزاقی)

اولکه نی..... ÜLKEBEY

رئیس و فرمانروای ایالت

اولکه م..... ÜLKƏM

وطن و سرزمین من

اولکو..... ÜLKÜ

آرزویی که شخص را امیدوار و زنده نگه می دارد ، عهد و پیمان

اولکومن..... ÜLKÜMƏN

شخص صاحب هدف و آروز ، آروزمند و هدف دار

اولگهر..... ÜLGƏR

ستاره پروین

اولگه ن آلپ..... ÜLGƏNALP

بهادر و دلاور بزرگ و سالم و تندرست

نام و شهرتی کسب کن ، معروف و نامی باش

ÜNAY **اونای**

مشهور ، نامی و شبیه ماه

ÜNDÜCİ **اوندوجی**

مشاور ، مصلحت دهنده (ترکمنی)

ÜNDİCİ **اوندیجی**

راهنمون ، رایزن (ترکمنی)

ÜNƏR **اونر**

دلیر مرد مشهور و نامی

ÜNSEV **اونسئو**

مشهور و نامی باش همچنین لایق محبت و

دوست داشتن باش

ÜNSAN **اونسان**

بی همتا ، بی نظیر همچنین مشهور و نامی

ÜNSAY **اونسای**

شناخته و معروف شو و همچنین محترم

شمرده شو

ÜNLƏR **اونلر**

با صدای بلند غریو و بانگ می کند ، با صدای

بلند نعره می کشد

ÜNLƏN **اونلن**

برای همه معروف و شناخته شده باش ،

صاحب نام و شهرتی باش

ÜNLÜƏR **اونلؤر**

ÜNSEVƏR **اون سئوهر**

کسی که دوست داشته باشد مشهور و معروف

شود

ÜNSEVƏN **اون سئوهرن**

کسی که مشهور و نامی شدن را طالب و

خواهان باشد

ÜNSEVİN **اون سئوین**

مشهور، نامی و محبوب باش

ÜNSAÇ **اون ساج**

آوازه نام و شهرت را به همه جا منتشر کن

ÜNSAL **اون سال**

آوازه نام و شهرت را به همه جا منتشر کن

ÜNSOY **اون سئوی**

نژاد و تبار مشهور و معروف ، نسل و تبار

معروف و مشهور

ÜNKAYA **اون کایا**

صخره مشهور و معروف ، شخص مشهور و

سخت و سرت چون صخره

ÜNVER **اون وئر**

آوازه نامت را به همه جا بگستران

ÜNVERƏN **اون وئرهن**

کسی که آوازه شهرتش را به همه آفاق

بگستراند

ÜNAL **اونال**

دلیر مرد مشهور و نامی

ÜNLÜOL **اونلو اول**

برای همه شناخته شده باش ، مشهور و نامی
باش

ÜNLÜ **اونلو**

مشهور و نامی

ÜNLÜTÜRK **اونلوتورک**

ترک مشهور و سرشناس

ÜNÜGÜR **اونوگور**

کسی که نام و آوازه اش بر همه آفاق کران
گسترده باشد

ÜNÜVAR **اونووار**

دارای نام و شهرتی و اسم و رسمی می باشد
، صاحب نام و آوازه ای می باشد ، مشهور و
نامی است

ÜVEK **اووئک**

«اووئک نویان» از امرای ایلخانیان حاکم
مناطق «قونیه» و «کارامان» در سرزمین
آناتولی و فرزند بایجو نویان از قبیله ترک
مغولی بنام «بیسو-اوت»

ÜYÜK **اویوک**

جای مرتفع چون تپه و کوه (ترکی باستان
اوغوزی)

ارگنه کون رهایی بخشید

BÖRTƏÇİNƏ **بورتە چینه**

آهنگری که با ذوب نمودن کوره آهنی، قوم ترک «گوک تورک» ها را از حصار اراضی مسدود بدون گذر بنام «ارگنه کون» نجات و

رهايي بخشيد

BÖRÇEGİN **بۇرچىگىن**

شاخه اى از قبيله ترک «قيات» که اجداد چنگيز خان بدان منسوبند

BERDƏNKA **بىردىنكا**

ناگهانی، کسیکه ناگهانی و غیره منتظره زاده شود (ترکمنی)

BERDİBEY **بىردى بىي**

ازخانهای اردوی زرین

BERDİBAY **بىردى باي**

خداوند بیگ و سروری را به ما ارزانی داشت (ترکمنی)

BERDİBƏK **بىردى بىك**

از سران و نام آوران ترکان «آلتین اورد» در دوره امپراتوری عثمانی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۷)

BERDİCAN **بىردى جان**

خداوند جان و روحی دیگر به ما بخشید(فرزند جدیدی متولد شد) (ترکمنی)

BERDİHALLI **بىردى حالى**

خداوند فرزندی خالدار به ما عطا فرمود

B

ب

BETGEN **بىتگىن**

مقاوم، پایا (ترکمنی)

BETƏV **بىته و**

سالم (ترکمنی)

BEÇEN **بىچىن**

از طوایف عمده تشکیل دهنده قوای دولت ترکان آق قویونلوها در آذربایجان

BERSİNGAR **بىر سىنگار**

تک، واحد (ترکمنی)

BERBADA **بىربادا**

ناگهانی، کسیکه ناگهانی و غیره منتظره زاده شود (ترکمنی)

BERBOLAN **بىربولان**

متحد (ترکمنی)

BÖRTEÇİN **بورتە چىن**

طبق روایات ترکان باستان نام آهنگری است که کوه را ذوب نموده و ترکان را از حصار

BERLƏŞ بئرش

متحد شو (ترکمنی)

BERLƏŞƏN بئرشن

متحد (ترکمنی)

BÖRÜTEĞİN بؤرو تئگین

نام نسلی از ترکان مغول از طایفه «قیات» یا «کیات» که چنگیز خان نیز بدان منسوب می باشد .

BÖRÜ بؤرو

گرگ ، گرگ مقدس

BÖRÜBAY بؤروبای

خان و خاقان و بیگی که بنا به باور و اعتقاد ترکان «گؤک تورک» تمام خصوصیات و ویژگیهای «گرگ مقدس» یا «بؤزقورد» را در نفس و روح خویش دارا باشد

BERUNAD بئروناد

نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان. محل برقراری این شهر ناحیه ای بنام «برگشاد» واقع در بین شهرهای «شاماخی» و «برده» می باشد.

BÖRİ بؤری

گرگ

BÖRİULUĞU بؤری اولویو

زوزه گرگ

BÖRİULİĞU بؤری اولیغو

(ترکمنی)

BERDİQULİ بئردی قولی

بنده خداداد، بنده ای که خداوند او را به ما ارزانی داشته (ترکمنی)

BERDİQILIÇ بئردی قیلیچ

خداوند فرزندی قاطع و برنده چون شمشیر به ما ارزانی داشت (ترکمنی)

BERDİGƏLDİ بئردی گلدی

خداداد به دنیا آمد (ترکمنی)

BERDİMƏRGƏN بئردی مَرگن

خداوند یک شکارچی زبردست و ماهر به ما ارزانی داشت (ترکمنی)

BERDİNUR بئردی نور

نور داده ، نوری که خداوند به ما ارزانی داشته (ترکمنی)

BERDİ بئردی

خداداد ، خدا او را به ما عطا کرد (ترکمنی)

BÖRKYARAQ بؤرک یاراق

کلاهخود جنگی وزره آلات، کلاهخود لباس زرهی و جنگی، همچنین نام پسر ارشد ملکشاه سلجوقی

BÖRKYARUQ بؤرک یاروق

کسی را که کلاه و تاجی از نور بر سر باشد همچنین نام یکی از سلاطین سلجوقی فرزند سلطان ملکشاه

زوزه گرگ

BÖRİBAY **بؤری بای**

بیگ و سروری دلیر و بی باک چون گرگ
(ترکمنی)

BÖRİHAN **بؤری حان**

خان و حکمران دلیر و جسور چون گرگ ،
همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
آختاچی واقع در ۲۶ کیلومتری جنوب
خاوری شهرستان ساووق بولاق (مهاباد) از
بلاد آذربایجان با نام فعلی و نگارش «برهان»
و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان چهار دانگه
بخش هوراند شهرستان اهر با نگارش
«بریحان» *borihan*

BÖRİKAY **بؤری کای**

ترک جسور و درنده و پر تهوّر از تیره «قای»
یا «کای» همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان «گورک» سردشت از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی «باریکائی»
barikai (بؤری کای ← بؤری کای ← باری
کای ← باریکائی)

BÖRİKAYA **بؤری کایا**

گرگ صخره و کوه ، صخره محل سکونت و
اتراق گرگها ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان «گورک» سردشت از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی «باریکائی»

barikai (بؤری کایا ← بؤری کایا ← باری

کایا ← باریکای ← باریکائی)

BEZDƏNBİRİ **بئزدن بیرى**

یکی از ما ، تو یکی از ما هستی ، تو از ما ئی ،
کسی از ما (ترکمنی)

BEŞBEK **بئش بک**

نام یکی از بزرگان متخصص ترک قیپچاقی
سرزمین «کریمه» واقع در شمال دریای سیاه
در سال ۱۲۸۰ میلادی

BEŞQUR **بئشقور**

نام دسته ای از ترکان متشکل از «اوغور» و
«هون» مهاجرت نموده به اروپای شرقی
(مجارستان) که به «بئش اوغوز» ها نیز
معروفند

BEKATA **بئک آتا**

پدر نیرومند و محکم

..... **بئکئچ آرسلان**

BEKEÇARSLAN

نام یکی از شاهزادگان ترک قاراخانیان در
سال ۱۰۴۰ میلادی

BEKEÇ **بئکئچ**

نام یکی از شاهزادگان ترک قاراخانیان در
سال ۱۰۴۰ میلادی

BEKEN **بئکن (بکن)**

نیرومند و قوی (آناتولی)

BELENƏR بئلن آر

دلیر مردی که کوهها و درّه ها را در نورددیده از هر گونه گذرگاهی بتواند عبور کند ، مردی که به تنهایی با شجاعت و جسارت تمام گام در راهی گذاشته و با عزم راسخ آن را بپیماید

BELQUR بئلقور

بئلقور یا «بولقار» ها نام دسته ای از ترکان متشکل از «اوغور» و «هون» مهاجرت نموده به اروپای شرقی که به بلغار نیز معروفند

BELGEÇ بئلگچ

عالم ، دانشمند (ترکمنی)

BELGER بئلگر

عالم ، دانشمند (ترکمنی)

BÖLGE بؤلگه

ناحیه ، مرز ، منطقه ، سرزمین

BELƏN بئلن

پشت قلّه کوه ، نزول به پشت قلّه کوه بعد از صعود ، سرازیری پشت قلّه کوه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق گنجه ، قاراکیلسه ، قازاخ ، شمکیر و توووز یا طاووس در آذربایجان شمالی) - محل کمین و اختفای شکارچی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی) - جای مرتفع ، تپه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در

BÖKAÇEQDİ بؤکا چئقدی

پیروز شده ، پیروز (ترکمنی)

BÖKƏR بؤکر

دلیر مرد پهلوان (ترکمنی)

BEKE بئکه

نیرومند و قدرتمند

BÖKƏBAY بؤکه بای

بیگ و سرور پهلوان و نیرومند (ترکمنی)

BÖGÜŞLÜ بؤگوشلو

عاقل ، باهوش ، ذکی

BENGİTAŞ بئنگی تاش

پیکرهای که به یاد بود و بزرگداشت شخصیتی بزرگ بر پا می گردد ، یادمان ، یاد بود و پیکره

BEGİÇ بئگیچ

بیگ کوچک ، همچنین نام پسر یکی از خانهای «کازان»

BELEM بئلئم

دانش ، علم ، دانستنی (ترکمنی)

BELEMATA بئلئم آتا

استاد (ترکمنی)

BELEMDAR بئلئمدار

دانا ، فهمیم با معلومات (ترکمنی)

BELEN بئلن

گذرگاه میان دو کوه

ازمنهٔ قدیم
BENŞEN **بُنْشَن**

با مزه ترین طنزگو ، طنزگوی بسیار بامزه

BENGÜTEKİN **بُنْگوتَکین**

شهزادهٔ جاوید و پاینده

BENGİALP **بُنْگی آلپ**

قهرمان و بهادر جاوید و ابدی

BENGİHAN **بُنْگی حان**

خان و خاقان جاوید و ابدی

BENGİSAN **بُنْگی سان**

کسیکه نام نیکش تا ابد باقی خواهد بود

BENGİSOY **بُنْگی سوی**

کسیکه شأن و شهرتش را از خانواده و طایفه
ای معتبر و جاوید نام، به ارث برده باشد.

BENGİMAN **بُنْگی مان**

جاوید و لایزال ، جاوید نام ، کسیکه نامش تا
ابد باقی خواهد بود

BENOKAN **بُنْوکان**

خدای صلح و دوستی

BEYATLI **بئی آتلی**

بیگ سواره و دارای اسب ، بیگ جنگنده و
مهاجم

BEYBARS **بئی بارس**

بیگ قوی ، مهاجم و چابک چون یوز پلنگ

منطقه «جبرائیل» آذربایجان و «بورچالی»
که فعلاً "جزو اراضی گرجستان به شمار
میآید)

BÖLÜN **بُولُون**

وزیر، مشاور (ترکی باستان گوئی تورک)

BÖLÜNMƏRİK **بُولونمه ریک**

سالم (ترکمنی)

BELİBAĞLI **بئلی باغلی**

مطمئن و آسوده خاطر ، خاطر جمع ،
همچنین نام مرغی است شکاری و درنده که
در کمر آن نواری از رنگ شبیه کمر بند دیده
میشود (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی مناطق «برده» ، «قازاخ» و «شمکیر»
در آذربایجان شمالی)

BELİT **بئلیت**

کسیکه از خود هیچ نشان و نشانه ای از
شناسایی و معرفی خویش بجا نگذارد و راضی
به هیچ شناسایی و اشتهاهی نباشد .

BELİK **بئلیک**

قله ، بلندترین نقطهٔ تپه یا بلندی ، تاب مو و
گیسو

BELİN **بئلین**

اماره ، نشانه و سر نخ

BENÇUL **بُنْچول**

نام یکی از شهرهای مهم و تاریخی ترکان در

بیگ زاده ، امیرزاده

BEYSAN **بئی سان**

آقا منش ، از تبار و جرگه آقاها و سروران

BEYQAM **بئی قام**

مُغ و کاهنی که رئیس و بزرگ ایل است ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای منطقه
مغان بخش گرمی اردبیل با نام و نگارش
فعلی «بجامیر *becamir* (بئی قام ایر ←
سرزمین و ولایت بیگی که مُغ و کاهن ایل
است ← بئی گام ایر ← بئی جام ایر ←
بئجام ایر ← بجامیر)

BEYHAN **بئیحان**

بیگ و سرور خانها ، همچنین نام یکی از
خانهای مشهور ترکان اوغور

BEYDƏŞ **بئیدش**

برابر با بیگ و رئیس ایل

BÖGRƏK **بؤیره ک**

هر یک از جناحین راست ، چپ و مرکزی
لشکر و سپاه را گویند

BÖYRƏKLİ **بؤیره کلی**

شجاع ، دلاور ، جسور *böyrəxli* از اصطلاحات
و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ»
آذربایجان شمالی)

BEYKAN **بئیکان**

از نسل و تبار بیگها

BEYBUT **بئی بوت**

چاقوی بزرگ که دسته آن تا نشود (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
«باکو» و «شکی» در آذربایجان)

BEYBORA **بئی بورا**

بیگ خشن و تند ، بیگ سرت و قاطع چون
باد شدید

BEYTÖRE **بئی توره**

بیگ نوجوان و نیکو

BEYTAŞ **بئی تاش**

برابر با بیگ ، کسی که با بیگها برابری میکند
مثل یک بیگ

BEYTEKİN **بئی تکین**

تک و بی همتا ، بی نظیر ، امین و معتمد ،
خانزاده ایکه رئیس و بزرگ یک ایالت است ،
همچنین نام بانی و مؤسس دولت «بئی تکین
ها» ی منطقه موصل .

BEYTİMUR **بئی تیمور**

از نسل و تبار «تیمور خان» ، بیگی که از
نوادگان تیمور باشد

BEYXUD **بئی خود**

چاقو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
در منطقه «بورچالی» که فعلاً جزو اراضی
گرجستان محسوب میشود)

BEYDOĞAN **بئی دوغان**

BABAATA **بابا آتا** تازه به دوران رسیده (ترکمنی)
 پدری که پدر بزرگ خواهد شد، پدر پدر،
 پدربزرگ (ترکمنی)
BABAÇAL **بابا چال** پدر بزرگ ریش سفید و سپید زلف
 (ترکمنی)
BABADURDI **بابا دوردی** همچنان مثل یک پدر بزرگ باقی خواهد بود
 (ترکمنی)
BABAŞA **بابا شا** پدر بزرگ معظم و والا مقام ، پدر بزرگی که
 سلطان و شاه میباشد (ترکمنی)
BABAQARA **بابا قارا** پدر بزرگ گندمگون ، پدر بزرگ معظم و با
 حشمت (ترکمنی)
BABAQARRI **بابا قارری** پدر بزرگ فرزانه (ترکمنی)
BABAQORQOR **بابا قور قور** پدر آتش منزلت ، پدر بلند منزلت و پاک
 منزلت به پاکی و منزلت جرقه آتش ،
 همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان آتش
 بیگ بخش سراسکند حومه شهرستان تبریز
 با نام و نگارش فعلی «بابا گرگر». لازم به
 توضیح است که قور در ترکی باستان به

BEYGO **بیگو** نام نوه بانی و مؤسس دولت سلجوقیان
 آناتولی «سلطان سلجوق»
BEYGÜN **بیگون** بیگ مرد روز و زمانه ، بیگ مرد معاصر و
 متمدن امروزمین
BEYLƏKAN **بیلکان** نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان واقع
 در سرزمین آذربایجان شمالی
BÖYÜKTÜRK **بویوک تورک** ترک بزرگ ، ترک معظم و کبیر
BÖYÜKMAD **بویوک ماد** ماد بزرگ ، نام قسمتی از سرزمین ماد به
 پایتختی و مرکزیت شهر بزرگ «اکباتان» که
 ماد بزرگ خوانده میشد . سرزمین دولت ماد
 به دو قسمت تقسیم شده بود : ماد کوچک
 که همان آذربایجان فعلی سرزمینهای حوزه
 دریایچه اورمیه را شامل میشد و ماد بزرگ
BABAXAN **بابا خان** خان بزرگ ، خان پدر بزرگ ، خان پدر،
 همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
 رهاش بخش حومه شهر خوی واقع در ۲۳
 کیلومتری جنوب باختری خوی با نام و
 نگارش فعلی «بابکان *babakan*»
BAYBOLAN **بای بولان**

ولایت «ماننا» (سرزمین آذربایجان)

BATAK **باتاک**

محل گود و ژرف رود یا رودخانه ، محل و منطقه پر آب نهر یا رودخانه ، همچنین مشابه نام دو آبادی از دهستانهای حومه شهرستانهای قره ضیالالدین و روضه چای اورمیه با نام و نگارش فعلی « بادکی *badeki* » (باتاک ← باتک ← بادک ← بادکی)

BATANAY **باتان آي**

ناپدید شدن ماه از انظار به هنگام روشنی صبح

BATTAL **باتتال**

قهرمان ، بهادر ، دلاور مرد جسور

BATĖALEQ **باتغالق**

مرداب ، باتلاق (ترکمنی)

BATMAZ **باتماز**

غروب نمی کند ، هیچوقت اوفول نمی کند ، همیشه درخشنده و تابنده (ترکمنی)

BATU **باتو**

نیرومند و قدرتمند

BATURAY **باتور آي**

دلاور و قهرمان زیبا ، دلیر مرد و بهادر زیبا

BATURTUMAN **باتور تومان**

قهرمان و بهادر لشکر ده هزار نفره مغول

معنی رتبه ، مرتبه و پایه می باشد و در نام «بابا قور قور» نیز «قور» اولی به معنی جرقه و ریزه آتش و «قور» دومی به معنی رتبه ، مرتبه و مقام می باشد

BABAQULI **بابا قولي**

مطیع و فرمانبردار پدر بزرگ (ترکمنی)

BABAQILIÇ **بابا قيلیچ**

پدر بزرگی تند ، تیز ، ترا و قاطع چون شمشیر (ترکمنی)

BABAKIŞI **بابا کیشي**

مردی که پدر بزرگ است (ترکمنی)

BABAGƏLDİ **بابا گلدی**

پدر بزرگ آمد (یعنی یک پدر بزرگ بدنیای آمد) (ترکمنی)

BABAYURD **بابایورد**

سرزمین نیاکان و آبا اجدادی ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان باراندوز چای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «بابارود *babarud*» بابا یورد ← بابا اورد ← بابا رود

BABÜR **بابور**

نوعی پلنگ که در ترکستان زیست می کند ، نام بنیانگذار حکومت امپراتوری ترکان مغول

BATAŞ **باتاش**

نام یکی از حکمرانان قوم و دولت ترک تبار

آباد» (باتی آوار ← بات آوار ← بت آوار ← بت
داوار ← بتد داوار ← بدل آباد)

BATIRAY **باتیر آی**

دلیر مردی که عادت به شکست دادن
دشمنان دارد ، دلاور مرد شجاع

BATIRXAN **باتیر خان**

خان و حاکم دلاور و بهادر (ترکمنی)

BATIRQUL **باتیر قول**

عبد و بنده خداوند که یک دلاور و بهادر تمام
عیار باشد (ترکمنی)

BATIRGÖLDİ **باتیر گلدی**

دلاور و بهادری زاده شد (ترکمنی)

BATIROVA **باتیراوا**

دشت و جلگه بهادران و دلاوران ، دشت دلاور
خیز، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
منگور بخش حومه شهرستان ساووق بولاق
(مهباد) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش
فعلی بدر آباد. (باتوراووا ← باتیراوا ←
بتیراوا ← بدیراوا ← بدر آباد)

BATIĞAR **باتیغار**

زمین گود و ژرف ، محل دره مانند و در
گودی قرار گرفته، گودترین و ژرف ترین
محل رود ، نهر و امثالهم، همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای دهستان بخش سیلوانای
شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی

BATURALP **باتور آلپ**

دلاور مرد و بهادری که خدمات بزرگی برای
ملت و حکومتش انجام داده است

BATURLU **باتورلو**

قهرمان پرور ، دلاورپرور ، از تبار قهرمانان و
بهادران ، منسوب به قهرمانان و بهادران دلاور
، همچنین نام یکی از آبادیهای شهرستان
دلاور پرور و قهرمان خیز تکاب با نام و
نگارش فعلی «بدرلو» (باتورلو ← بتیرلو ←
بدرلی ← بدرلو)

BATUK **باتوک**

نیرومند ، قهرمان ، بهادر

BATIBAY **باتی بای**

بیگ و رئیسی که منطقه غرب کشور را
رهبری و اداره می کند

BATIHON **باتی هون**

نام دولت امپراتوری هون غربی از
قدرتمندترین امپراتوریهای ترک در سال های
۴۵۰ میلادی

BATIAVAR **باتی «آوار»**

«آوار» غرب، از ترکان «آوار» غربی، ترکی که
منسوب به قبیله «آوار» های غربی باشد ،
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان فرورق
۰ (پره) بخش حومه شهرستان خوی از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی «بدل

آبادیهایی دهستان شیران شهرستان سلماس
با نام و نگارش فعلی «برازی *barazi*»، نام
یکی از آبادیهایی دهستان خانمروود بخش
هریس و نیز نام یکی از آبادیهایی دهستان
حسن آباد حومه شهرستان کلیبر با نام و
نگارش فعلی «برازین *barazin*»

بار آس بی **BARASBEY**
بیگ و رئیس بزرگ و کلان اندام و قوی پیکر
قوم ترک نژاد «آس» یا «آز»، همچنین نام
یکی از آبادیهایی دهستان حومه بخش
صومای شهرستان اورمیه با نامهای فعلی
«براسب *barasb*» و «براسبی *barasbi*»
(بارآس بی ← برآس به ← «براسب» و
«براسبی»)

بار اونغ آز **BARONĞAZ**
ترک «آس» یا «آز» ی بزرگ و نیکو،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهایی دهستان
کاغذ کنان شهرستان خلخال با نام و نگارش
فعلی «برانقاز *baranqaz*» (بار اونغ آز ← بار
اونق آز ← بار آنقاز ← برانقاز)

بار بوری **BARBÖRİ**
گرگ بزرگ و درشت اندام، همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهایی دهستان نازلوی اورمیه با
نام و نگارش فعلی «بوربور *borbor*» (باربوری
← بور بوری ← بور بور ← بور بور)

«بدکار *bədkar*» (باتیغار ← باتغار ← باتقار
← باتکار ← بَنکار ← بدکار)

باداکول **BADAKUL**

پسر «چوچی بوکا» از نسل چنگیز خان

بادراق **BADRAQ**

اتابک، پدر دارا و غنی، پهلوان، همچنین
نام تیره ای از ترکمنها (ترکمنی)

بادلی **BADLI**

پر زور و قدرتمند، خونگرم (ترکمنی)

بادور **BADUR**

قهرمان بی باک و جسور، بهادر

بار - اون (بارون) **BARÜN**

بزرگ و شریف، محتشم و متشخص،
محتشم و با شرف. لازم به ذکر است که
اروپاییان نیز همین واژه ترکی را در مقام
بزرگ و محتشم و شریف به فرم «بارون»
استفاده می کنند، این واژه همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهایی منطقه چالدارن با نام و
نگارش «بارون *barun*» می باشد

بار آز **BARAZ**

ترک بزرگ و ستر اندام درشت هیکل از
ترکان قوم «آس» یا «آز»، همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهایی دهستان مرگور بخش
سیلوانای شهرستان اورمیه با نام و نگارش
فعلی «برازان *barazan*»، نام یکی از

نام و لقب دیگر «شیخ بَراک» از شیوخ مسلمان ترک سرزمین آناتولی دوره ایلخانیان و از مریدان «شیخ سالتیک» می باشد او خود را «شیخ تاتارها» و «شیخ مغولان» می خواند

باراک BARAK

نام خان ترک از سلاله «چاغاتای» (فرزند چنگیز خان) در سالهای ۱۲۷۱ - ۱۲۶۶ میلادی

باران BARAN

از بزرگان و محتشمین ، بزرگ و محتشم همچنین نام دو آبادی در حومه شهرستان نقره با نام و نگارش فعلی «بارانی عجم» و «بارانی کرد»

باران آلپ BARANALP

قهرمان و دلاور قوی و قدرتمند

باراندئر BARANDER

حتماً و مطلقاً به مقصد می رسد (ترکمنی)

بارانسل BARANSEL

متمکی به نیرو و قدرت ، از ریشه و بن قوی و قدرتمند ، سیل پر زور و پر آب

بارانلی BARANLI

فردی متشخص و بزرگ مرتبه از شمار بزرگان ، سرزمینی دارای افراد بزرگ و برجسته. «بار» و «باران» در زبان ترکی

بار بؤن BARBÖN

درشت هیکل و سستبر اندام ، بزرگ و تنومند. این واژه ترکیبی است از دو کلمه «بار = بزرگ و درشت و «بؤن» یا «بؤنخ» = درشت هیکل و درشت اندام. همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلوی شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «باربین *barbin*» (باربؤنخ ← بار بؤن ← بار بون ← باربین)

بار یوگی BARYOĞI

بود و نبود (ترکمنی)

بارئش گلش BAREŞGƏLİŞ

دوستی ، رفاقت ، صلح و دوستی (ترکمنی)

بار آغیش BARAĞIŞ

بلندی و ارتفاع بزرگ ، کوه و بلندی بزرگ و رفیع، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان آلان براغوش شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «بر آغوش *barağuş*» (بار آغیش ← باراغوش ← بر آغوش)

باراچ BARAÇ

نام یکی از قبایل ترک که ترکان منطقه «بؤرجالی» نیز منسوب به این قبیله می باشد

باراک بابا BARAKBABA

نام یکی از رؤسای ترکان دوره ایلخانیان در زمان غازان خان در سرزمین آناتولی

باراک سووار BARAKSUVAR

زنده شد (ترکمنی)

BARTU بارتو

فرد قوی و نیرومند ، همچنین نام یکی از خاقانهای ترک در دوره باستان

BARTURAC بارتوراج

مرغ دراجه بزرگ ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان اند بخش حومه شهرستان خوی و دهستان حومه بخش صومای شهرستان اورمیه هر دو با نام و نگارش فعلی « *barderaş* » (باردوراج ← باردوراژ ← باردوراش ← باردیراش ← باردئراش ← بارده راش ← برده رَش)

BARTUĞ بارتوغ

افسر و تاج بزرگ ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش صومای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی « *berduk* » (بارتوغ ← برتوق ← برتوک ← پردوک)

BARTIK بارتیک

پیکره ، یادمان

BARTIN بارتین

سرزمین و مملکتی مقتدر توأم با قدرت و توان اقتصادی بالا ، سرزمین مرفه و در رفاه و آسایش

باستان به معنی بزرگ ، کبیر و معظم می باشد و به احتمال بسیار زیاد اروپاییان نیز واژه «بارون» به معنی آقای بزرگ و سرور معظم را از همین واژه «ترکی» اخذ نموده و بکار می برند ، همچنین این واژه ترکی نام یکی از آبادیهای خسرو شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «بارانلو *baranlu*» می باشد - نام طایفه ای از ترکان قیپچاق

BAROBA بارابا

ایل و قبیله بزرگ و کلان ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان گورگ بخش حومه شهرستان ساووق بولاق (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی « *bərabad* » آباد

BARBARUN باربارون

بیگ و رئیس بزرگ و متشخص ایل - همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان باراندوز چای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی « *barbaran* » (باربارون ← بربرون ← بربران)

BARBARIS بارباریس

پلنگ بزرگ و قدرتمند

BARBOL باربول

زنده باد ، زنده باشی (ترکمنی)

BARBOLSUN باربولسون

نام یکی از پادشاهان سلسله ترک مملوکی ها در مصر از ترکان تیره چرکز در سالهای ۱۴۳۸ - ۱۴۲۲ میلادی

بارس بولاد..... **BARSBOLAD**

یکی از رؤسای نظامی و فتودال مغولی

بارس یوره ک..... **BARSYÜRƏK**

شیر دل

باسارخان..... **BASARXAN**

خان و رئیس پر قدرت ، توانمند و دافع دشمن ، خان و خاقانی که برگرداننده خیل عظیم صفوف دشمن باشد، مشابه نام یکی از شهرستانهای مرزی سرزمین آذربایجان واقع در ۱۸ کیلومتری شمال غربی شهرستان ماکو و شهر مرزی ایران و ترکیه همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان منگور بخش حومه شهرستان سوووق بولاق (مهاباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «بازرگان *bazərgan*» (باسارخان ← باسارقان ← بازارقان ← بازارگان ← بازرگان)

بارسیل..... **BARSİL**

سرزمین یوز و پلنگ ، دیار و ولایت پلنگان ، ایل و قوم پلنگان ، قلمرو و محل سکونت پلنگان ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین باختری بخش مرکزی شهرستان مشکین شهر با نام و نگارش فعلی

بار جوق..... **BARCUQ**

نام مسکن گروهی از ترکان که « جُرق » نامیده میشوند و آن شهری است بنا کرده آلپ ارتونقا (افراسیاب) — همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان برکشلو یا بکشلو بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش «بارا چوق *baraçuq*»

بار جیک (بار جیق، بار جوق).....

بارحیک..... **BARCIK**

نام سرکرده لشکریان ترک خزر در سال ۷۳۰ میلادی که با سیصد هزار تن از لشکریان خود بر علیه عربها به سرزمین آلبان حمله برده سرزمین پایتاکاران را تصرف نمودند.

بارچا..... **BARÇA**

امیر و حاکم ایلی بزرگ و پر نفوس ، خان ، خاقان ، حکمدار

بارچین..... **BARÇIN**

نام قلعه و شهریست در حوزه رودخانه «سیردریا» در ماورالنهر

باردان (بُردان).....

BARDAN(BƏRDAN).....

نام نوزدهمین پادشاه سلسله ترک تبار اشکانیان معروف به آرشک نوزدهم یا آشک نوزدهم در سالهای ۴۶ - ۴۲ م .

بارس بای..... **BARSBAY**

به تندی درخشنده ، به سرعت برق زننده ،
شخص آتشین و تند مزاج

BARULA **بارولا**

بارولا فرزند «تونا» از بیگلر بیگی های معروف
دورهٔ ایلخانیان در سرزمین آناتولی

BARİDER **باری دئر**

دارا و غنی و ثروتمند است (ترکمنی)

BARİ **باری**

دیوار ، حصار ، بارو(از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی در مناطق «شوشا» ، «گنجه» و
«گوئی چای» آذربایجان شمالی)

BARİS **باریس**

پلنگ ، همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان مشگین خاوری بخش مرکز ی
شهرستان مشگین شهر ، و نیز مشابه نام یکی
از آبادیهای بخش نمین اردبیل با نگارش
«بریس» *beris*

BARIŞAN **باریشان**

صلح کننده ، حامی صلح و دوستی

BARIŞKAN **باریشکان**

صلح دوست ، صلح خواه

BARİK(BARIQ) **باریک (باریق)**

ریشه ، بن ، اساس ، اصل و ذات ، محافظت
شده ، سیاهی و شبی که از دور نمایان
باشد — مشابه نام چهار آبادی از دهستانهای

«بارزیل *barzil*» (بارس ایل ← بارزیل)

BARQA **بارقا**

از سران و بزرگان ایل جورکی معاصر چنگیز
خان

BARKAN **بارکان**

نام و عنوانی که ترکان باستان به سرزمین
اعراب اطلاق می نمودند

BARKOL **بارکول**

نام دریاچه ای در سرزمین ترکستان واقع در
منتهای الیه شرقی کوههای تیانشان

BARKIN **بارکین**

سیاح ، سیار

BARLAĞ **بارلاغ**

جستجو ، کاوش ، کندو کاو (ترکمنی)

BARLAYAN **بارلایان**

آزمایشگر (ترکمنی)

BARLİDER **بارلی دئر**

غنی و ثروتمند است (ترکمنی)

BARLI **بارلی**

ثروتمند ، غنی (ترکمنی)

BARLIQ **بارلیق**

بقاء ، هستی (ترکمنی)

BARLIK **بارلیک**

هستی ، ثروت و دارایی

BARUT **باروت**

(شمالی)

باسار بای BASARBAY

حاکم و سلطان در هم کوبنده دشمن و در حال پیشروی به خاک دشمن

باسار BASAR

در هم کوبنده دشمن، کسی که خیل و صفوف دشمن را در هم کوبیده و به پیش رود

باسارغان BASARĠAN

بسیار توانمند و دافع دشمنان، بسیار گرداننده صفوف دشمن، همچنین مشابه نام یکی از شهرستانهای مرزی آذربایجان واقع در ۱۸ کیلومتری شمالی غربی شهرستان ماکو، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان منگور بخش حومه شهرستان ساووق بولاق (مههاباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «بازرگان *bazərgan*» (باسارغان ← باسارقان ← بازارقان ← بازارگان ← بازرگان)

باسارقان BASARQAN

از نسلی شجاع، قدرتمند، دافع و در هم شکننده صفوف دشمن، همچنین مشابه نام شهرستان مرزی آذربایجان در شمال غربی ماکو و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان منگور بخش حومه شهرستان ساووق بولاق (مههاباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و

دیجو یچین اردبیل، گاو دول، آلان براغوش سراب و چهار اویماق بخش قره آغاج مراغه با نام و نگارش فعلی «باروق *baruq*» (باریق ← باروق) همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش یامچی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «باروج *baruc*» (باریق ← باروق ← باروگ ← باروج ← باروژ)

باریکان BARIKAN

از نسلی صاحب نیرو و قدرت نهانی و جادویی

باریم BARIM

ثروت، دارائی (ترکی باستان گوئی تورک) **باریمبای BARIMBAY** دارا مردی که صاحب نیرو و قدرت جنگاوری باشد، نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی. او فرزند «سوتای» و والی منطقه «دیاربکر» به شمار میآمد

بارینج BARINC

بزرگی، حشمت، کبار و درشتی، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مهرانرود بخش بستان آباد تبریز با نام و نگارش «بارنج *barenc*»

بازوروت BAZBURUT

قد و قامت، هیکل، فیگور و اندام (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدام»، «گنجه» و «قازاخ» در آذربایجان

معراج (ترکمنی)	نگارش فعلی «بازرگان» (باسارقان ← بازار
BASAY باسای	قان ← بازارگان ← بازرگان)
نام قومی از ترکان و یکی از قبایل متحده	BASARKEÇƏR باسار کئچر
دولت ترک تبار «ماد» و معنی لغوی آن	در هم شکننده صفوف دشمن ، همچنین نام
پیروز شدن ، فائق شدن و برتری یافتن است	منطقه ای است در آذربایجان شمالی
BASQIN باسقین	BASAĞA باساغا
هجوم ، حمله	اسکله ، لنگرگاه (ترکمنی)
BASKAN باسکان	BASAK باساک
پیروزی ، ظفر بر دشمن	فشردن و کوبیدن ، به عقب راندن ، همچنین
BASMACI باسماجی	نام یکی از نوازندگان اوغوز خان
مطبعه چی ، صاحب چاپخانه و مطبعه	BASALAQ باسالاق
BASMAÇI باسماچی	کابوس (ترکمنی)
مهاجم ، عیار ، گروه مردان مسلح ترکمنی که	BASALIQ باسالیق
نماینده قیام مردم بر ضد غاصبان به شمار	آرامش (ترکمنی)
میروود ، نام نهضتی در ترکمنستان که در	BASANBAY باسان بای
سال ۱۹۱۸ توسط جنید خان حاکم سابق	دلیر مردی که نیروی متخاصم دشمن را به
خیوه و از مشایخ نقشبندی ، رهبری می شد	عقب میراند
او تا ۳۱ ژانویه ۱۹۲۳ در خیوه حکومت می	BASAN باسان
کرد اما جنگهای او با قوای بلشویک روسی	مهاجم ، در هم کوبنده و پیشروی کننده ،
تا ۱۹۲۷ ادامه یافت. (ترکمنی)	مهاجم غالب و مظفر ، همچنین مشابه نام
BASMAQ باسماق	یکی از آبادیهای دهستان برادوست بخش
پیروزی و ظفر (ترکمنی)	صومای شهرستان اورمیه از بلاد آذربایجان با
BASUT باسوت	نام و نگارش فعلی پسان <i>pasan</i> (باسان ←
نام قومی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان	پسان ← پسان)
(ترکی مغولی)	BASANÇAQ باسانچاق

BAŞBARAD باش بار آد

رئیس و بزرگی که اسم معظم و محتشمی را به یدک می کشد، رئیس و بزرگ نام ، کسیکه اسم بزرگ و معظمی را دارا می باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گوی آغاج حومه شهرستان شاهیندژ با نام و نگارش فعلی «باشبرات *başberat*» (باش بار آد ← باش بر آد ← باش بر آت ← باشبرات)

BAŞBAQAN باش باقان

رئیس الوزرا (نخست وزیر)

BAŞBOLYAN باش بولیان

سردار (ترکمنی)

BAŞPOLAT باش پولات

دلیر مرد فولادین که سرآمد دلاوران باشد (ترکمنی)

BAŞTEMÜR باش تمور

از رؤسای ترکان در سرزمین ترکستان قدیم و نیای خانهای «کریمه» در سال ۱۳۹۰ میلادی

BAŞTUTAN باش توتان

سردار ، سرکرده ، رهبر (ترکمنی)

BAŞTUĞ باش توغ

پرچم و بیرق حکمدار و خاقان ، سخنگوی حکمران و خاقان

BASIĞ باسیغ

جای و محل شبیخون زدن و غافلگیر کردن دشمن ، شبیخون ، غافلگیر کردن همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای حومه شهرستان سردشت از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «باسک *bask*» (باسیغ ← باسیق ← باسیک ← باسک)

BASİMBOL باسیمبول

تند و سریع باش (ترکمنی)

BAŞAĞA باش آغا

سر کرده و سرآمد آقاها

BAŞAYDIN باش آیدین

پیشتاز مردان روشنفکر

BAŞOK باش اوک

تیری که با نشانه روی بسیار دقیق ، کاملاً درست به هدف اصابت نموده است

BAŞOL باش اول

سرکرده و رهبر باش ، لیدر و رئیس باش

BAŞEĞMEZ باش ایمز

دارای غرور و بلندگی ، معتمد به خویش ، خود باور ، متکی به پای خویش ، شکست ناپذیر ، تسلیم نشدنی

..... باش بئرمه ین

BAŞBERMƏYƏN باش بئرمه ین

سرکش (ترکمنی)

بسیار نا مناسب ، بی معنی و بدور از عقل و منطق می باشد (باش مؤغ ← باش ماغ ← باشماق)

BAŞYÜCƏLT **باش یوجلت**

مایه سرافرازی و افتخار باش ، سرفراز باش

BAŞAT **باشات**

برتر از همه ، سرآمد همه

BAŞARAN **باشاران**

موفق ، قادر و توانا

BAŞARCANG **باشار جاتگ**

توانا ، قادر ، نیرومند (ترکمنی)

BAŞARNEQLİ **باشار نغلی**

توانا ، قادر ، نیرومند (ترکمنی)

BAŞAL **باشال**

شخصی که لایق رهبری و مدیریت است

BAŞBAY **باشبای**

سرآمد اغنیا و ثروتمندان

BAŞTAGƏLƏN **باشتا گلن**

سرآمد

..... **باشخان (باشخان)**

BAŞHAN(BAŞXAN)

سرآمد خانها و خاقانها

BAŞDAQ **باشداق**

سردار ، سرکرده (ترکمنی)

BAŞSIZ **باشسيز**

BAŞXƏLƏC **باش خَلَج**

رئیس و حاکم ترکان «خَلَج» ، سر کرده و خان ترکان «خلج» ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان آتش بیگ بخش سراسکند تبریز

BAŞDURDİ **باش دوردی**

سرآمد همگان باقی خواهد بود (ترکمنی)

BAŞDOĞAN **باش دوغان**

کسی که از بدو تولد لیدر و رهبر است ، کسی که مادرزادی لیدر و رهبر است

BAŞSOY **باش سوئی**

از نسلی برتر و اصیل ، از نژاد و سلاله ای بزرگ و حاکم بر ملت

BAŞTOĞAN **باش طوغان**

اولین شاهین

BAŞKAYNAK **باش کایناک**

منبع و سرچشمه اصلی چشمه و قنات

BAŞMOĞ **باش مؤغ**

رئیس مُغان ، رئیس و بزرگ کاهنان ترک در زمان حکومت ترکان ماد — ماننا ، همچنین نام دو آبادی از دهستانهای کله بوز بخش مرکزی شهرستان میانه و بخش سر اسکند تبریز با نام و نگارش فعلی «باشماق» **başmaq** که این اسم با توجه به معنی آن که کفش می باشد برای یک آبادی اسمی

نام اسب « گول تکین » مکتوب در سنگ
نیشته های اورخون

BAŞGİL **باشگیل**

خانواده و عائله ایکه فردی رهبر صفت برای
هر حزب و مسلکی پیروانند

BAŞLANGEÇ **باشلانغچ**

سرآغاز (ترکمنی)

BAŞMAN **باشمان**

پیشگام ، لیدر ، رهبر ، جلودار

BAŞOL **باشول**

درصدر باش

BAŞIYUQARI **باشی یوقاری**

سر افراز (ترکمنی)

BAŞIYÜKSƏK **باشی یوکسک**

سربلند

BAĞA **باغا**

لقب و عنوانی است در دوره ترکان باستان ،
معادل بیگ و امیر (ترکی باستان گو ی
تورک)

BAĞLIUÇA **باغلی اوچا**

پشت بسته ، کمر بسته ، پشتیبانی شده ،
حمایت شده ، همچنین مشابه نام سه آبادی
از دهستانهای شاهیندر ، چهار اویماق بخش
قره آغاج و دهستان تورجان شهرستان بوکان
از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی

سالم و تندرست ، سرحال و قبراق ، بدون هر
گونه زخم و جراحی ، سالم و از گزند تیر و
ضربت دشمن در امان مانده - همچنین نام
سه آبادی از دهستانهای سهند آباد و اوجان
بخش بستان آباد و کاغذ کنان شهرستان
خلخال

BAŞQUR **باشقور**

نام دسته ای از ترکان متشکل از «اوغور» و
«هون» مهاجرت نموده به اروپای شرقی
(مجارستان) که به بش اوغوزها نیز معروفند

BAŞQURD **باشقورد**

رئیس گرگ مانند ، رئیس و بزرگ گرگان

BAŞKAK **باشکاک**

شحنه ، داروغه ، ژاندارم. در زمان حکمرانی
«بایجوخان» در منطقه آکسارای سرزمین
آناتولی دروه ایلخانیان، شحنه و داروغه را
«باشکاک» نیز می گفتند.

BAŞKAYA **باشکایا**

صخره زیرین و دارای بن و ریشه

BAŞKUT **باشکوت**

اولین مبارک ، اولین خجسته ، بزرگترین
سعادت و کامیابی

BAŞKUR **باشکور**

موسس و بانی یک جمع یا حزب

BAŞGU **باشگو**

«باغلوجه **bağluce**» (باغلی اوجا ← باغلی اوجا ← «باغلوجه» یا «باغلوجه»)

BAĞLI باغلی
دارای باغ و باغچه (ترکمنی)

BAĞIRBADAŞ باغیر باداش
دوست صمیمی ، یکدل و یکجان (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدام» ، «گنجه» ، «قاراکیلسه» ، «قازاخ» ، «منغری» ، «توؤوز یا طاووس» و «زنگیلان» در آذربایجان شمالی

BAĞIR باغیر
همچو شیر غرش کن (ترکمنی)

BAĞIRLI باغیر لی
ترس و شجاع ، دل و جگر دار (ترکمنی)

BAĞIŞPINAR باغیش پینار
چشمه و منبع جود و کرم (از صفات خداوند باری تعالی)

BAĞIŞYAPAN باغیش یا پان
اعطاء کننده، بخشش کننده

BAĞIŞLAYAN باغیش لایان
بخشنده

BAQATUT باقا توت
نام اولوسی از مغولان (ترکی مغولی)

BAQADUR باقادور

قهرمان بی باک و جسور ، بهادر

BAQALI باقالی
ناظر ، در حال نظارت و مشاهده امور ، بیدار و مواظب (ترکمنی)

BAQAMAN باقامان
ناظر ، نگاه کننده و سیر کننده ، بیدار و مواظب (ترکمنی)

BAQRI باقری
دل و جگر (ترکمنی)

BAQŞI باقشی
عاشق نوازنده ساز ، شَمَن و اُوزان ، نوازنده ساز قوپوز، همچنین نام یکی از آبادیهای حومه مَردن بخش مرکزی شهرستان مَردن با نام و نگارش فعلی «بخش کند **baxşkend**» ، نام یکی از آبادیهای دهستان لکستان شهرستان سلماس با نام و نگارش فعلی «بخشی کند **baxşikend**» و نیز نام یکی از آبادیهای منطقه مغان بخش گرمی اردبیل با نام و نگارش فعلی «بخشعلی کندی **baxşelikendi**» که در اصل نام واقعی آن «باقشیلی کندی» یعنی آبادی و روستایی که صاحب «باقشی» یا عاشق نوازنده ساز قوپوز باشد بدین معنی که در ازمنه قدیم این آبادی مرکز تجمع، مهد و خواستگاه عاشق های نوازنده ساز قوپوز ،

عنوان «باکی» در اصل متعلق به رؤسای قبایلی بوده که در عین حال جادوگر نیز بوده اند . این عنوان مکرر در متون تاریخ ترکان باستان و مغولان همراه با اسامی شخصیت های متعدد که از قبایل و اجداد مختلف مغول بوده اند آمده و مشاهده میشود که این عنوان بیشتر متعلق به پسران ارشد بوده است و به احتمال زیاد نام شهر باکو پایتخت آذربایجان نیز برگرفته شده از این واژه بوده باشد. (ترکی مغولی)

BAKIRTAŞ **باکیر تاش**

سنگ مس

BAKIRCI **باکیر جی**

مسگر

BAGATUR **باگاتور**

دلاور مرد ، قهرمان ، بهادر ، شجاع و بی باک

BAGİ **باگی**

عنوانی که از آن شاهزادگان ترک مغول بوده

(ترکی مغولی)

BALACI **بال آجی**

تلخ بسیار شیرین ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان روضه چای حومه شهرستان اورمیه واقع در ۱۱ کیلومتری شمال غربی اورمیه در مسیر اورمیه به موانا با نگارش فعلی «بالاجی»

شَمَن ها و مَغ های روحانی ترکان بوده است.

BAQŞIYIŞ **باقشی آیش**

«عاشق» و «اوزان» سخنور ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مهرانرود بخش بستان آباد شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «بخشایش» **baxşayeş** « می باشد (باقشی آیش ← باخشی آیش ← باخشی آیش) (بخشایش)

BAQİR **باقیر**

زیاد ، فراوان (ترکمنی)

BAKAN **باکان**

ناظر

BAKU(BAKI) **باکو (باکی)**

تپه ، محل مرتفع ، محل و جایی که از آنجا میتوان به اطراف نگاه کرد و جاهای بسیار دور را دید ، محل دیده بانی (دیوان اللغات الترك. محمود کاشغری)

BAKUR **باکور**

«باکور» از رهبران مذهبی کلیسای ترکان آلبان در سرزمین آلبان (آذربایجان) مقارن حکومت خلیفه اموی «عبدالملک»

BAKI **باکی**

به معنی کاهن ، جادوگر و ستاره شناس در آیین شَمَنیسم ترکان سیبری بوده است .

کارهای زراعی و کشت و زرع ، یاور ، مددکار ، کمک زارع و زمیندار باشد . این مورد بیشتر در امور شخم زنی و حاضر نمودن زمین برای کشت مصداق دارد که ترکان بدان «چیراک *çirak*» نیز گویند. مشابه نام یکی از آبادیهای منطقه نازلو چای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «بالو *balu*» (بالا — بالو ← بالو)

BALAAZ بالا آز

بچه ترک «آز» یا «آس»

BALAOĞLAN بالا اوغلان

پسر کوچک (خطاب به پسر کوچک خانواده)

BALABƏY بالا به ی

بیگ و رئیس کوچک و خردسال ایل و طایفه ، همچنین نام یکی از آبادیهای منطقه مغان و بخش گرمی اردبیل با نام و نگارش فعلی «بالا بیگلو *balabeyglu*»

BALATÜRK بالا تورک

ترک خردسال ، بچه ترک ، ترک بچه

BALASONGI بالا سونگی

پسر کوچکتر مرد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای شهرستان کلیبر با نام و نگارش فعلی «بالا سنگ *balasəng*» (بالا سونگی ← بالا سونگ ← بالا سنگ)

BALAMAN بالا مان

BALƏR بال آر

مرد شیرین و با مزه

BALOĞLAN بال اوغلان

پسر شیرین و دوست داشتنی که همه او را دوست بدارند همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان ترگور بخش سیلوانای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «بالو *balu*»

BALOLAN بال اولان

همچون عسل شیرین شده ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان ترگور بخش سیلوانای شهرستان اورمیه

BALBAY بال بای

بیگ و سروری شیرین چون عسل که همه او را دوست میدارند

BALTEKİN بال تکین

شهزاده شیرین چون عسل

BALQULİ بال قولی

بنده شیرین و خوب خداوند (ترکمنی)

BALGÖZ بال گوز

چکش و پتک سنگ شکن (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

BALA بالا

در ترکی باستان به کسی گفته میشود که در

انسانی به پاکی و صافی قلوب خردسالان
BALABAN **بالابان**
 از حکمرانان دولت مملوک ترک در سرزمین هندوستان متوفی به سال ۱۲۸۷

محلی مناطق «قاخ» و «زاگاتالا» ی
 آذربایجان شمالی)
BALTAOĞLU **بالتا اوغلو**
 نام اولین کاپیتان دریایی قوای بحریه امپراتوری عثمانی در زمان حکومت سلطان مراد دوم

BALTABAY **بالتا بای**

بیگ و رئیس ایل قاطع و ترا چون تبر
BALTAQUL **بالتا قول**
 عبد و بنده خدا که قاطع و ترا چون تبر باشد (ترکمنی)

BALTAQIRAN **بالتا قیران**
 تبر شکن ، در هم شکننده تبر ، نام نوعی درخت بسیار محکم و سخت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «قازاخ» آذربایجان شمالی)

BALTABIÇAK **بالتابیچاک**
 چاقوی بزرگ ، قمه ، خنجر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «کورد» آذربایجان شمالی)

BALHAN **بالحان**
 خان شیرین چون عسل (ترکمنی)

BALXAŞ **بالخاش**
 نام دریاچه «بالخاش» یا «بالکاش» به زبان

BALABAY **بالابای**
 بیچۀ ثروتمند

BALATEKİN **بالاتکین**
 شاهزاده کوچک

BALACA **بالاجا**
 کوچک ، کوچکترین (خطاب به کوچکترین فرزند خانواده) (ترکمنی)

BALAR **بالار**
 شاه تیر، چوبی بود که به سقف خانه و عمارت پوشند.

BALAKA **بالاکا**
 آقا و سروری شیرین چون عسل که همه او را دوست میدارند (ترکمنی)

BALAM **بالام**
 فرزندم (ترکمنی)

BALBACAN **بالباجان**
 ساقدوج (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قاخ» و «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

BALBAĞAN **بالباغان**

BALKAŞ **بالکاش**

نام دریاچه ای در سرزمین ترکستان

BALKAN **بالکان**

کوه پوشیده از درخت و جنگل انبوه ،
همچنین نام رشته کوهیست در اروپای
شرقی که از غرب به سوی شرق کشیده شده
است

BALKIRSOY **بالکیر سوی**

از نسل خدمتگزاران حقیقی ملت که در
روزهای سخت حیات ملت خویش، به داد
میهن بشتابد

BALGUNUTAYI **بالگو نوتای**

از سران و بزرگان ترکان مغول و یکی از پنج
فرزند «آلان قوا». (ترکی مغولی)

BALLIBAY **باللی بای**

مرد شیرین و دارا (ترکمنی)

BALLIBƏY **باللی به ی**

بیگ و سرور شیرین و دوست داشتنی

BALU **بالو**

نام یکی از قصبات در سرزمین ترکان «آرگو»
یا «آرغو» همچنین نام یکی از آبادیهای
منطقه نازلو چای شهرستان اورمیه با همین
نام و نگارش «*balu*»

BALI **بالی**

درخشندگی ، براقیت

«کالموک ها» به معنی بزرگ ، کبیر و عظیم

BALDAĞ **بالداغ**

کوهی که قله آن پهن و گسترده باشد . (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«گوی چای» آذربایجان شمالی)

BALDAQ **بالداق**

دسته شمشیر ، شاخه تازه (ترکمنی)

BALDIRLI **بالدیرلی**

دماغه و برآمدگی حاصل آمده در کوه و تپه ،
صاحب فرزندی ناتنی ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان بکشلوی شهرستان اورمیه
با نام و نگارش فعلی «بالدرلو»

BALƏR **بالر**

مرد شیرین چون عسل

BALŞA **بالشا**

سلطان و حاکم شیرین چون عسل که همه او
را دوست میدارند (ترکمنی)

BALQARA **بالقارا**

شیرین ، دوست داشتنی و گندمگون
(ترکمنی)

BALQUTAY **بالقوتای**

نام برادر چنگیز خان * (ترکی مغولی)

BALQUL **بالقول**

عبد و بنده شیرین خداوند که همه او را
دوست میدارند (ترکمنی)

بانات.....BANAT

ایالت و ولایتی که از طرف بیگ و رئیس ایل اداره شود

بانار.....BANAR

اصیل زاده ، سرکردهٔ سپاه ، سردار و سرلشکر

بانگو.....BANGU

آواز و صدای بلند ، بانگی که به جهت تحریک و یورش لشکریان از سوی سردار و فرمانده سپاه برآورده میشود .

باوار.....BAVAR

صبر ، مقاومت ، صبوری و بردباری ، شکیبایی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق « فضولی » ، «قاراکلیسه» و «نخجوان» آذربایجان شمالی)

باوریم.....BAVRIM

برادر من (ترکی قزاقی)

بای آز ایگید.....BAY_AZ_İĞİD

جوانمرد و دلاور مرد «آس» یا «آز» ی ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاچ مراغه با نام و نگارش فعلی « بایزید bayezid (بای آز ایگید ← بای آز ایید ← بای آز اید ← بای آز ید ← با یزید)

بای آس.....BAYAS

بیگ طایفهٔ قدیمی ترک تبار بنام « آس » یا

بالی بُئی.....BALIBEY

کسیکه با شایستگی جمعی را هدایت و رهبری کند ، نام یکی از فرماندهان مشهور و نامی دورهٔ حکومت سلطان با یزید دوم

بالی پاشا.....BALİPAŞA

نام یکی از بیگها و رؤسای متهّور و جنگاور امپراتوری عثمانی که در سال ۱۵۲۱ میلادی والی بلگرد و در سال ۱۵۴۱ والی مجارستان بوده است

بان آذر(بان آس آر).....BANAZƏR

غرش دلیر مرد «آسی» یا «آز»ی، دلاور مرد غرنده از ترکان «آس» یا «آز» ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کلاس حومهٔ سردشت از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «بانه زر bane-zər» بنگ آز آر ← بان آز آر ← بان آزار ← بانه زر ← بانه زرر

بان بُورو.....BANBÖRÜ

پرنس جسور و شجاع چون گرگ

بان تورو.....BANTORUM

نعرهٔ شتر بچه ، شتر بچهٔ نعره کنان ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان یافت بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «باندروم bandrum» (بنگ تورو ← بنگ تورو ← بان تورو ← بانترور ← باندروم)

BAYBARS بای بارس

نام یکی از امیران و حکمرانان سلسله ترک مملوک مصر از طایفه «بوزجالی» ساکن در مصر

BAYBOLAN بای بولان

تازه به دوران رسیده (ترکمنی)

BAYBİRAD بای بیر آد

بیگ و مرد غنی و ثروتمندی که تکنام و یگانه باشد ، مردی که در توانگری و ثروتمندی یگانه و منحصر بفرد باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان باراندوز چای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «بابا رود *babarud*» (بای بیر آد ← بابیراد ← بابیرود ← بابا رود)

BAYPOLAT بای پولات

رئیس ایل و بیگ نیرومند و فولادین

BAYTÖRƏ بای توره

نوجوان نیکو و غنی ، دارا و ثروتمند (ترکمنی)

BAYTEKİN بای تکین

شهزاده دارا و غنی ، شهزاده ثروتمند

BAYTÜZÜN بای توزون

ثروتمند ، غنی و عادل (آناتولی)

BAYDİK بای دیک

دارا مرد سر بلند، مرد غنی و توانگر سرفراز ،

«آز»

BAYAVAN بای آوان

بیگ و دارا مردی از تبار ترکان «آوان» ، همچنین مشابه نام دو آبادی از دهستانهای صومای و مرگور شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «باوان *bavan*» (بای آوان ← بای وان ← باوان)

BAYƏR بای آر

دلیر مرد جسور و ثروتمند

BAYOĞLAN بای اوغلان

پسر دارا و ثروتمند ، پسر پولدار و مالدار (ترکمنی)

BAYOĞLU بای اوغلو

غنی زاده ، بیگ زاده

BAYÜLKEN بای اولکن

خدای صلح و دوستی در بین ترکان باستان . طبق باور ترکان باستان جایگاه خدای صلح و دوستی در مرتبه شانزدهم آسمان می باشد

BAYÜLGEN بای اولگن

تندرست و متین ، قدرتمند و نیرومند ، رفیع

BAYBERDİ بای بئردی

خداوند یک بیگ دارا و غنی به ما عطا فرمود.(ترکمنی)

BAYBABA بای بابا

پدر بزرگ غنی و ثروتمند (ترکمنی)

بیگ و دارا مردی که سَمبُل قدرت و اقتدار است

BAYGILAV **بای گیلاو**

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک «بیگلریگی» خراسان در زمان «اولجایتو»

BAYNUR **بای نور**

بیگ و سرور نورانی ، ضیاء منش و روشنفکر

BAYETMIŞ **بایتتمیش**

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک «بیگلریگی» خراسان در زمان «اولجایتو»

BAYARQAN **بایارقان**

از نسل «بایار» ها و دلیر مردان غنی و توانمند - همچنین مشابه نام یکی از شهرستانهای مرزی سرزمین آذربایجان واقع در ۱۸ کیلومتری شمال غربی شهرستان ماکو و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان منگور بخش حومه شهرستان سوووق بولاغ (مهباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «بازرگان *bazərgan*» (با توجه به اینکه ترکان «بولقار ، سووار ، یاماک و قپچاق حرف «ی» را به ذ، ز « تبدیل می کنند بنابراین «بایار» قان ← باذار قان ← بازارقان ← بازارگان (بازرگان)

BAYAZ **بایاز**

مرد «آز» ی ، مردی از قوم ترک «آز» یا

بیگ و رئیس سربلند ایل و طایفه همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کیوان بخش خدا آفرین با نام و نگارش فعلی «*baydiq*»

BAYQARA **بای قارا**

مرد بزرگ و معظم ، همچنین نام نوه تیمور کبیر امپراتور بزرگ ترکان

BAYQUT **بای قوت**

آقای محتشم و مقدس ، سرور مقدس و خجسته ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان گاو دول بخش مرکزی شهرستان مراغه

BAYQULI **بای قولی**

بنده دارا و غنی ، بنده توانا و سرور ایل (ترکمنی)

BAYQILIÇ **بای قیلیچ**

مرد دارا ، غنی ، تیز و برنده چون شمشیر (ترکمنی)

BAYKAKA **بای کاکا**

پدر ثروتمند و غنی (ترکمنی)

BAYGÖNƏNÇ **بای گوننج**

کسیکه در رفاه و آسایش زندگی می کند

BAYGƏLDİ **بای گلدی**

بیگ و سرور ایل آمد (ترکمنی)

BAYGÜÇ **بای گوج**

BAYAM **بایام**

جَدّی ، حقیقی ، راست و درست

BAYAN **بایان**

نام یکی از بیگ های سرشناس ترکان در زمان «وگندای قآن» که از پکن به تبریز آمده و در دستگاه ایلخانیان روم (آناتولی) مشغول خدمت شد . سپس او به چین برگشته و از فرماندهان بنام و بزرگ «قوبیلای قآن» گشته است .

BAYANTU **بایانتو**

نام یکی از خاقانهای ترک در سرزمین چین قرن سیزدهم میلادی

BAYBÖRÜ **بایبورو**

گرگ بزرگ و مقدس

BAYBARS **بایبارس**

نوعی پلنگ کوچک جثّه که ترکان باستان آنرا پرورش می دادند

BAYBƏK **بایبک**

غنی مرد و دارا مرد سخت پیکر و محکم ، همچنین نام حقیقی قهرمان و دلاور مرد آزادیخواه سرزمین آذربایجان که به مدت ۲۰ سال از مرز و بوم آذربایجان در برابر هجوم و استیلای اعراب دفاع و مبارزه نمود و بارها در جنگهای مختلف لشکر عرب را سخت و مفتضحانه شکست داد و سرانجام بر اثر

«آس» ، ترک مرد آذری

BAYAZƏR **بایازآر (بایازر)**

دلاور مرد غنی و توانگر از ترکان قوم «آس» یا «آز»

..... **بایازارقان (بای آز ارقان)**

BAYAZARQAN

نسل دلاور مردان ترک «آز» یا «آس» ، همچنین نام یکی از قصابات مرزی سرزمین آذربایجان واقع در مرز زمینی ایران — ترکیه با نام و نگارش فعلی «بازرگان *bazarqan*» (بای آز ارقان ← بای آز ارقان ← بای زرقان ← بازرقان)

BAYAZIT **بایازیت**

فرزند سلطان مراد اوّل ، دومین سلطان امپراتوری عثمانی. او سلطانی علم دوست و هنر دوست و در عین حال یک جنگاور متهور به شمار میرفت . او در طی حیات سلطنت خود ۳۴ بار جنگ نمود و حدود ۴۰ زخم و جراحت برداشت .

BAYASƏR **بایاس آر**

دلاور مرد غنی و توانگر از ترکان قوم «آس» یا «آز»

BAYAKA **بایاکا**

مرد مشهور و محتشمی که مالک خصوصیات کبار ، بزرگی ، حشمت و رهبری می باشد

BAYCUNOYAN..... **بایجونویان**

نام یکی از حکمرانان ترک که در سال ۱۲۹۹ میلادی سرزمین ترک تبار ایران را فتح نمود.

BAYCIQ..... **بایجیق**

بیگ و سرور کوچک (خطاب به پسر کوچک خانواده) (ترکمنی)

BAYCIK..... **بایجیک**

بیگ و رئیس کوچک ایل (ترکمنی)

BAYCİN..... **بایجین**

انسان مبری و پاک گشته از بدیها

BAYÇA..... **بایچا**

بیگ و رئیس کوچک ایل (ترکمنی)

BAYÇUR..... **بایچور**

نام یکی از طوایف ترک در سالهای اوایل ظهور اسلام

BAYHAN..... **بایحان**

خان و خاقان ثروتمند

BAYDAR..... **بایدار**

کسیکه با امورات اغنیا و دارایان سر و کار داشته باشد و مدیر برنامه های آنان باشد

BAYDAN..... **بایدان**

کسیکه از خانواده و نسل اغنیا و دارا مردان باشد

BAYDURALP..... **بایدروآلپ**

توطئه افشین سردار ترک تبار اعراب و خیانت ناجوانمردانه یک والی ارمنی تبار بنام «سونبات» گرفتار و تسلیم خلیفه عرب گشته و به طرز فجیعانه و غرور انگیزی به شهادت رسید. دیگر معنی «باییک» عبارت است از دلاور قدرتمندی که سرزمین و ملت خویش را محافظت کرده از سرحدات و مرزهای سرزمین خویش مواظبت و نگهبانی کند.

BAYBORA..... **بایبورا**

مرد سخت ، خشن و قدرتمند چون باد شدید

BAYTÜZ..... **بایتوز**

ترتیب دهنده ، آماده سازنده ، سمت و جهت دهنده

BAYTÜZE..... **بایتوزه**

قاضی ، بازپرس

BAYTÜZÜN..... **بایتوزون**

نظم و ترتیب دهنده ، تهیه کننده

BAYTOK..... **بایتوک**

غنی و ثروتمند بی طمع و بی آز

BAYCA..... **بایجا**

در حد و اندازه یک مرد دارا و ثروتمند (ترکمنی)

BAYCAR..... **بایجار**

نام یکی از امرای ترک «بیگلر بیگی» در منطقه «دیار بکر» آناتولی

نذر و نیاز و اجاق داده ای که در روز عید به
دنیا آمده است (ترکمنی)

بایرام تواق.....

BAYRAMTUVAQ

شخص با حیا و با آبرویی که در روز عید بدنیا
آمده است (ترکمنی)

BAYRAMCAN **بایرام جان**

کسی که تن و وجودش آکنده از شادی و
سرور است (ترکمنی)

BAYRAMDURDI **بایرام دوردی**

در روز عید بدنیا آمد و زنده و جاوید ماند
(ترکمنی)

BAYRAMSATLIQ **بایرام ساتلیق**

شخص گرانقدر و گرانبهای که در روز عید
بدنیا آمده (ترکمنی)

BAYRAMQULI **بایرام قولی**

بنده ای که خداوند آنرا در روز عید به ما عطا
فرموده (ترکمنی)

BAYRAMQILIÇ **بایرام قیلیچ**

مرد قاطع و برآ چون شمشیر که خداوند در
روز عید به ما ارزانی داشته (ترکمنی)

BAYRAMGELDI **بایرام گلدی**

عید آمد ، در روز عید متولد شد (ترکمنی)

BAYRAMGÜNÜ **بایرام گونو**

روز عید ، روز جشن و شادمانی

قهرمان و بهادر غنی و فنا ناپذیر

BAYDU **بایدو**

نام نتیجه هلاکوخان، نوه «آباکاخان» و فرزند
«ارگون خان» (ارغون خان) که در سال
۱۲۹۵ میلادی بر ایران حکمرانی نمود.

BAYDUHAN **بایدو حان**

فرزند «مؤچو خان» برادر کوتلوق خان بانی
و مؤسس دولت کوتلوق همچنین همسر «
شاه عالم» دختر «سیورقاتمیش»

BAYDUR **بایدور**

مقر و مرکز حکومتی و حکمرانی بیگ یا امیر
ولایت ، غنی و فنا ناپذیر باشی

BAYDUK **بایدوک**

امیری و حکمرانی ولایتی را بایدوک گویند

BAYRAMAMAN **بایرام آمان**

تندرستی که در روز عید به دنیا آمد ، جشن
و عید سلامتی و تندرستی (ترکمنی)

BAYRAMBERDI **بایرام بئردی**

جشن و سرور و شادی به ما عطا
فرمود،خداوند او را در روز عید عطا فرموده
است(ترکمنی)

BAYRAMBAY **بایرام بای**

بیگ و سروری که در روز عید بدنیا آمده
باشد (ترکمنی)

BAYRAMTAĞAN **بایرام تاغان**

بیگ و رئیس بزرگ ایل و طایفه ، یکی از

پسران «تیمور» (۱۵۰۹ - ۱۴۶۹ م.)

BAYKAL **بایکال**

دریاچه سرشار، دریاچه ثروتمند و غنی ، نام

دریاچه ای در سرزمین ترکستان

BAYKAM **بایکام**

ساحر و شمن ترکان باستان که با سحر و

جادو تداوی و معالجه می کرد ، دکتر، پزشک

، حکیم ، طبیب ، ساحر ، افسونگر

BAYKAN **بایکان**

غنی ، دارا و عالی تبار ، دارای نژاد و تبار

BAYKUT **بایکوت**

محافظ قلعه و دژ ، نگهبان دژ ، دارا و غنی

مرد عزیز و محبوب ، ثروتمندخجسته

BAYKUTAY **بایکوتای**

عزیز و مقدس ، مردی که در ماه مبارک و

خجسته زاده شده

BAYKURT **بایکورت**

غنی ، دارا و همچو گرگ جسور و نیرومند

BAYKUL **بایکول**

شخص صادق و امین که مقرب و محرم

خاقان و امپراتور ترکان است

BAYGAN **بایگان**

دلاورانه و مردانه ، محافظ و پاسدار

..... **بایرام مَرگن**

BAYRAMMƏRGƏN

شکارچی ماهر که در روز عید بدنیا آمده

باشد (ترکمنی)

BAYRAV **بایراو**

پر شدت و خیلی سریع (آناتولی)

BAYRU **بایرو**

باستانی ، قدیمی ، آزلی

BAYRI **بایری**

نام حکمران غزنه که به جای آلف تکین به

قدرت رسید

BAYSU **بایسو**

غنی ، دارا و همچون آب پر ارزش

BAYSÜ **بایسو**

سرکرده و سردسته سربازان ، فرمانده

سربازان

BAYSUN **بایسون**

سورو سات ، مهمات و لوازم مورد نیاز

فرماندهان و افسران قشون

BAYSUNKUR **بایسونکور**

نام نوه «تیمورگورکانی»

BAYSOY **بایسوی**

از نسل اغنیا و دارا مردان

BAYKARA **بایکارا**

بیگ و سرور من

BAYINCAR **بایینجار**

نام یکی از امرای دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی سال ۱۲۹۸ . او امیر لشکر روم در زمان غازان خان به شمار می آید.

BƏBƏK **بیهک (به به ک)**

مردمک چشم

BƏTALAN **بَتَّالان**

ترک تند و فرز و سریع از تیره «آلان» ها، ترک «آلانی» چابک و چالاک، همچنین مشابه نام دو آبادی از دهستان فرورق (پره) شهرستان خوی با نام و نگارش فعلی «*bədəlan* بدلان»

BƏTALPI **بَت آلی**

قهرمان و بهادر فرز و سریع ، دلآور مرد تند و تیز و بسیار فرز و قزباق ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان نازلوی شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «*bədelbu* بدلبو» (بَت آلی ← بَد آلی ← بَد آلبو ← بَد لبو)

بَت اوس (بَت اوز)

BƏTUS(BƏTUZ)

ترک «اوس» یا «اوز» ی فرز و بسیار تند و سریع ، ترک «اوز» ی چابک و چالاک — همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای بخش هریس شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی

BAYGÜÇ **بایگوچ**

غنی ، ثروتمند ، دارا و نیرومند

BAYLEQ **بایلق**

ثروتمندی ، دارا بودن ، غنی بودن (ترکمنی)

BAYLAR **بایلار**

بیگها و سروران ایل (ترکمنی)

BAYLAN **بایلان**

شخص محبوب و ثروتمند محترمی که آثار و خدمات او در هر نقطه و مکانی مشاهده گردد

BAYLI **بایلی**

ثروتمند ، غنی و دارا (ترکمنی)

BAYNA **باینا**

مرقه ، در رفاه و غنی (ترکمنی)

BAYUR **بایور**

رئیس دروازه شهر یا قلعه ، محافظ و نگهبان قلعه در بین عثمانیها ، فرمانده نیروهای نوار مرزی محافظ مرز و سرحدات کشور

BAYITMIŞ **باییتیش**

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان روم. او ترک قیپچاق بوده و امیر تومان منطقه «دیار بکر» در سرزمین آناتولی به شمار می آمد.

BAYIK **باییک**

محترم ، صادق و مطیع ، روشن و صریح ، منتخب و معلوم

BAYİM **باییم**

استفاده می نمایند . (بدوک ← بادوک ←

بادیک ← بادک ← بادکی)

BƏDÜKƏR **بدوک آر**

مرد بزرگ ، دلاور مرد بزرگ و معظم ،
بزرگمرد، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای
دهستان بخش سیلوانای اورمیه با نام و
نگارش فعلی «بدکار *bedkar* (بدوک آر ←
بدوک آر ← بدوک آر ← بدکار)

BƏDİRĞA **بدیرغا**

جوابده ، مسئول (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «زنگیلان» در
آذربایجان شمالی)

BƏDİZÇİ **بدیزچی**

پیکر تراش ، مجسمه ساز ، نقاش (ترکی
باستان گوی تورک)

BRANGAR **برانگار**

دست راست ، عنوانی حکومتی و درباری (به
معنی کسی که دست راست سلطان محسوب
می شود) در سلسله ترک «بیگلر بیگی»
خراسان در زمان اولجایتو. برانگار فرماندهی
جناح راست قشون سلطان را بر عهده دارد

BƏRBƏŞ **بربش**

کبک نر (از اصطلاحات و «واژه های گویش
محلی منطقه «فاراکیلسه» در آذربایجان
شمالی)

«بدوستان *bedovvstan*» (بت اوس ← بد

اوس ← بد اوس ← بدوس ← بدوستان)

BƏTULA **بتولا**

فرمانده چهار تومان (ده هزاره) لشکر اویرات
و از سرداران معروف آلباغ خان. (ترکی
مغولی)

BƏCƏNƏ **بجنه (به جه نه)**

نام تیره ای از ترکمنهای نسل گوک خان
(ترکمنی)

BƏXŞİ **بخشی**

مغول های قرون وسطی تمام کسانی را که
در هنر منشی گری دست داشتند بنا به
عادت قدیمی «بخشی» به معنی منشی و
مرئی می نامیدند. (ترکی مغولی)

BƏDAY **بدای (بادای)**

نام فردی از مغولان که در زمان چنگیز خان
کارگر اصطبل بود . (ترکی مغولی)

BƏDÜK **بدوک**

بزرگ ، عظیم ، معظم ، کبیر ، همچنین
مشابه نام دو آبادی از دهستانهای حومه
شهرستانهای قره ضیا الدین و روضه چای
اورمیه با نام و نگارش فعلی «بادکی
badeki» لازم به توضیح است که واژه
«بدوک» یا «بدوک» را ملت فارس زبان نیز
به اختیار گرفته از آن به شکل «بزرگ»

قوی ، دارای دست و بازوی محکم و فولادین

BƏRKOK **بَرک اوک**

تیر و پیکان سالم ، از سلاطین دولت ترک
جلایری

BƏRKÜN **بَرک اون**

دارای شان و شهرتی نیکو

BƏRKPOLAD **بَرک پولاد**

فولاد سخت

BƏRK TUĞ **بَرک توغ**

تاج و افسر مقاوم ، دیهیم محکم و سخت

BƏRK SOY **بَرک سوی**

از نژاد و تباری نیرومند و قدرتمند

BƏRK QAN **بَرک قان**

پاک خون ، عالی نژاد ، عالی گوهر ، از نژاد و
نسلی پاک و اصیل

BƏRKÖZ **بَرک کُوز**

شخص نیرومند ، دارای وجود و جوهری سالم
و تندرست

..... **بَرکان (برک کان)**

BƏRKAN (BƏRK KAN)

دارای خون سالم و تندرست

BƏRKANT **بَرکانت**

قسم درست و حقیقی ، نام سلسله جبالی در
منطقه آسیای میانه

BƏRK TAN **بَرکتان**

BƏRTAN **بَر تان**

از سران و بزرگان بهادر ترکان مغول همعصر
چنگیز خان .

BƏRZAN **بَرزان**

نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان واقع
در منطقه «موغان»

BƏRSBOLAD **بَرس بولاد**

نام پسر سوّم دایان خان و جنگجوی معروف
مغول که بعدها به عنوان خاقانی دست یافت.

BƏRSXAN **بَرسخان**

امیر و خان پلنگ آسا.

BƏRQUT **بَر قوت**

نام قومی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان

BƏRKANT **بَرک آنت**

قسم و سوگند قاطعانه ، همچنین نام رشته
کوهیست در آسیای میانه

..... **بَرک آر (بَرکَر ، بار کر)**

BƏRKƏR (BERKER, BARKER)

مرد سخت و بسار مقاوم (مشابه نام «پارکر»
جنگجوی بزرگ و رئیس سرخپوستان قبیله
«کومانش» ساکن در منطقه دشتهای جنوبی
ایالات «کانزاس» و «نبراسکا» ی آمریکا در
سال ۱۸۶۰ میلادی . مؤلف)

BƏRKƏL **بَرک آل**

سخت دست ، دارای دستانی محکم و بسیار

BƏRKUK بَر کُوک

از مشهورترین مملوکان ترک مصر

BƏRKOL بَر کُول

سخت و محکم باش ، تندرست و نیرومند
باش

BƏRKİŞLİ بَر کِشلی

سخت کوشنده ، نام یکی از بخشهای
شهرستان اورمیه .

BƏRKİN بَر کین

سالم ، تندرست و نیرومند

BERENDİ بَر نَدی

نام طایفه ای از ترکان قیپچاق

BƏRƏ بَر َه

نهر و جوی کوچک

BƏRƏÇƏ بَر َه چِه (به ره چه)

نهر کوچک ، جوی آب . در زمین زراعی و
جالیز (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «ایمیشلی» ، «کورده میر» و
«سالیان» در آذربایجان شمالی)

BƏRƏÇİ بَر َه چِی (به ره چی)

میراب و آبیاری که با آب نهرها و جوی های
کوچک ایجاد شده در زمین زراعی و جالیز ،
محصول را آبیاری کند

BƏRƏGƏN بَر َه گَن

نیرو و قدرت فوق العاده اش هر بیننده ای را
مات و حیران می کند

BƏRKSAN بَر کسان

دارای اسم و رسمی قدرتمند ، شهره و پر
آوازه

BƏRKSU بَر کسو

آب سخت و سنگین ، نیرومند ، قدرتمند

BƏRKŞÜ بَر کسو

سرباز و مدافع بسیار قوی و تندرست

BƏRKSOY بَر کسوی

از نسلی قوی ، تندرست و مشهور

BƏRKƏM بَر کَم

قلعه و دژ مستحکم و مسلّح ، سپر

BƏRKMAN بَر کمان

مرد نیکو رشد یافته و قوی و قدرتمند شده

BƏRKMƏN بَر کَمَن

مرد نیکو رشد یافته و قوی و قدرتمند شده

BƏRKƏNTAY بَر کَن تَای

نام پسر «شاربان» و والی عمومی گرجستان
در زمان «اولجایتوخان» از حکمرانان دوره
ایلخانیان

BERKE بَر کِه

از جانشینان «باتو خان» در سالهای ۱۲۶۶ -
۱۲۵۶ م .

عنوانی که به بیگ ها و شهزادگان سلجوقی
اطلاق می شد

BƏKALP **بک آلپ**

نیرومند ، متین ، دلاور و قهرمان شجاع

BƏKƏRCAN **بک آر جان**

انسانی با روح دلاوری ، متانت و عزم و اراده

BƏKBƏRDİ **بک بگردی**

خداوند فرزندی جان سخت و محکم به ما
ارزانی داشته (ترکمنی)

BƏKPOLAT **بک پولات**

فولاد سخت و محکم

BƏKTÖRE **بک توره**

دلیر مرد وابسته و دلبسته به فرزندان خویش

BƏKTEMUR **بک تهمور**

آهن سخت و محکم ، مرد متین و دلاور

BƏKTEMİR **بک تمیر**

آهن سخت ، محکم و سفت (ترکمنی)

BƏKTÜZÜN **بک توزون**

دلاور نیرومند که طرفدار و خواهان نظم و
ترتیب است

BƏKTİĞİN **بک تیگین**

مرد دلاور ، قدرتمند و مقاوم بی نظیر ،
جسور

BƏKDURDİ **بک دوردی**

همچنان جان سخت و محکم باقیست

سخی ، بخشنده ، دست و دلباز (ترکمنی)

BƏRƏN(BEREN) **بره ن**

نیرومند ، قوی ، مشهور و نامی (آناتولی)

BƏRƏYƏ **بره یه (به ره یه)**

علفزار و سبزه زاری که بر بالای صخره قرار
داشته باشد (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «لاچین» در آذربایجان
شمالی)

BƏRİMLİ **بریملی**

سخاوتمند ، بخشنده ، سخی (ترکمنی)

BƏRİNGİBAQ **برینگى باق**

به من نگاه کن ، مرا نگاه کن (ترکمنی)

BƏŞQULİ **بش قولى**

بنده پنجم خداوند در بین فرزندان خانواده
(ترکمنی)

BƏŞGƏLDİ **بش گلدی**

پنجمین نوزاد بدنیا آمد ، پنجمی آمد
(ترکمنی)

BƏŞİM **بشیم**

فرزند پنجم من (ترکمنی)

BƏŞİMQULİ **بشیم قولى**

بنده پنجم خداوند در بین فرزندان (ترکمنی)

BƏŞİMGƏLDİ **بشیم گلدی**

فرزند پنجم من آمد (بدنیا آمد)

BƏKATA **بک آتا**

(ترکمنی)

BƏKQILIÇ **بک قلیچ**

فرزند جان سخت و محکم که همچو شمشیر
تیز ، برآ و قاطع است، شمشیر مقاوم و سخت
(ترکمنی)

BƏKQUL **بک قول**

بنده خداوند که جان سخت و محکم است
(ترکمنی)

BƏKTAY **بکتای**

سخت و محکم و سفت (ترکمنی)

BƏKTUĞ **بکتوغ**

دلاور و قدرتمند صاحب رتبه و نشان ،
صاحب نشان و درجه

BƏKCAN **بکجان**

جان سخت و محکم ، نیرومند (ترکمنی)

BƏKDAŞ **بکداش**

سنگ سخت و محکم

BƏKSAN **بکسان**

متین ، قدرتمند ، دلاور و دارای شخصیتی
سالم

BƏKƏM **بکَم**

متین ، صبور و بردبار ، دارای نیروی صبر و
بردباری

BƏKMƏN **بکَمَن**

نمونه و سبیل سختی و سرتی ، همچنین
مشابه نام دو آبادی یکی از دهستان کاغذ
کنان شهرستان خلخال و دیگری از دهستان
آلان براغوش با نام و نگارش فعلی «بهمن
آباد» که در اصل «بکمن اووا» یا «بکمان
اووا» می باشد

BƏKƏN **بکَن**

نیرومند و قدرتمند

BƏKYAZ **بکیاز**

بهار سخت و سرد ، کسی که در یک روز سرد
و سخت بهاری بدنیا آمده (ترکمنی)

BƏKİTƏR **بکیت آر**

دلیر مردی که روح او از نظر احساس و
ادراک معنویات تربیت گشته و به حالت
کامل و بلوغ رسیده باشد

BƏKİT **بکیت**

صاحب جسارت ، جسارت یافته ، خوب و
تندرست گردیده

BƏKİR **بکیر**

کسی که عادت به سحر خیزی دارد

BƏKİK **بکیک**

زیر چتر حمایت و امنیت ، تحت حفاظت و
حمایت قرار گرفته

BƏGARSLAN **بک آرسلان**

بیگ و سرور ایل که همچو شیر باشد

(ترکمنی)

BƏGƏR **بگ آر**

بیک مرد ، دلیر مردی که رئیس و بزرگ ایل و طایفه است ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان اوچ تپه بخش ترکمان شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «بجرلو *bəcarlu* (بگ آرلی ← بچ آرلی ← بجرلی ← بجرلو)

BƏGƏND **بگ آند**

عهد و پیمان بیک ، قسم و سوگند بیک و رئیس قبیله ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش هریس با نام و نگارش فعلی «بجند *bəcənd*»

BƏGPOLAT **بگ پولات**

بیک و رئیس فولادین

BƏGTÖRƏ **بگ توره**

نوجوان نیکو که رئیس و سرور ایل است (ترکمنی)

BƏGCAN **بگ جان**

بیک و سرور عزیز و دوست داشتنی ، سردار محبوب (ترکمنی)

BƏGHAN **بگ حان**

سرداری که خان و رئیس ایل است، خان دارا و غنی (ترکمنی)

BƏGQULI **بگ قولی**

بنده ای که سر کرده و سردار است، بیک و

رئیس ایل که مطیع خداوند است. (ترکمنی)

BƏGKAN **بگ کان**

از نسل و تبار بیگها

BƏGGƏLDİ **بگ گلدی**

سردار و بیک ایل آمد (ترکمنی)

BƏGCAN **بگجان**

سردار ، آقا و سرور عزیز و دوست داشتنی (ترکمنی)

BƏGCƏ **بگجه**

همچون یک آقا و سرور (ترکمنی)

BƏGÇƏ **بگچه**

بیک و سردار کوچک (خطاب به کوچکترین فرزند خانواده) (ترکمنی)

BƏGXAN **بگخان**

بیک و خان ایل (ترکمنی)

BƏGDİR **بگدیر**

از اولادان چنگیز خان (ترکمنی)

BƏGDİLİ **بگدیلی**

از اسلاف اولدوز خان ، از اولادان اولدوز خان (ترکمنی)

BƏGLİK **بگلیک**

سروری ، آقائی (ترکمنی)

BƏGƏNCALI **بگنجالی**

شادی آمیز و شادی آور

به ره گز دیره ن.....

BƏRƏĞƏZDİRƏN

میر آب ، کسیکه زمین زراعی را آبیاری کند

BƏRƏGƏN به ره گن

سخی ، بخشنده (ترکمنی)

BƏYƏR به ی آر

دلیر مردی که بیگ و حکمران ایل است

BƏYTOĞDI به ی توغدی

نام فرمانده و سرکرده قشون سلطان مسعود

غزنوی در منطقه نیشابور خراسان

BƏYCANLI به ی جانلی

بیگ دوست ، دوستدار بیگ و سرور ایل ،

کسیکه دارای روح و روان و شخصیتی بیگ

منشانه و متشخص باشد ، همچنین نام یکی

از آبادیهای دهستان حومه بخش سولدوز

شهرستان نقده از بلاد آذربایجان

BƏYDOĞDU به ی دوغدو

بزرگ زاده .

BƏYDİLLİ به ی دیللی

نام طایفه ای از ترکان اوغوز بنام «بیگدلی»

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان

کاغذ کنان بخش کاغذ کنان شهرستان

خلخال با نام و نگارش فعلی «بادلو *badellu*

« (بای دیللی ← بادیللی ← بادلی ← بادللو

← بادللو)

BƏGƏNÇ بگنچ

شادی و سرور (ترکمنی)

BƏGƏNÇGƏLDİ بگنچ گلدی

شادی و سرور آمد (ترکمنی)

BƏGƏNDİK بگندیک

پسندیدیم او را ، دوست میداریم او را

(ترکمنی)

BƏLƏK بَلْک

ارمغان ، هدیه

BƏLGƏTİGİN بَلْگه تیگین

از بانیان و مؤسسين حکومت غزنویان

BENTÜRK بن تورک

من ترکم ، از نژاد ترک هستم

BƏNDƏRBƏK بَندرَبَک

مستحکم ، محکم (ترکمنی)

BƏNZƏRSİZ بَنْزه رسیز

بی همتا ، یکتا ، لنگه ندارد

BƏNGÜ بَنگو

جاویدان ، ابدی (ترکی باستان گوئی تورک)

BƏNİZÇİ بَنیز چی

پیکر تراش، نقاش ، مجسمه ساز

BƏCƏRƏN به جه رن

بانی ، بنیانگذار ، ایجاد کننده ، بر پا کننده

(ترکمنی)

«اردوباد» در آذربایجان شمالی)

BƏYİK به یکک

بیگ ، سردار (ترکمنی)

BEYİKDAĞ به یکک داغ

کوه بزرگ و بلند (ترکمنی)

BOORÇU بوآورچو

از ملازمین چنگیزخان . (ترکی مغولی)

BUTQIRAN بوت قیران

بت شکن

BUTAVİ بو تاوی

سالم (ترکمنی)

BUTUN بوتون

بتون ، سخت و محکم (ترکمنی)

BÜTİN بوتین

سالم ، تماما ، کامل (ترکمنی)

BUÇKUR بوچکور

امیر الامرای لشکر روم (آناتولی) در زمان
«غازان خان»

BOÇUKUR بوچوکور

نام یکی از امرای دوره ایلخانیان در سرزمین
آناتولی سال ۱۲۹۸ میلادی در دوره غازان
خان

BUXA بوخا

گاونر (قزاقی)

BUXAL بوخال

به ی قان (بای قان).....

BƏYQAN(BAYQAN).....

از نسل بیگ ها و رؤسای ایل ، کسیکه از نژاد
و تبار بیگ ها و رؤسای ایل و قبایل ترک
باشد (« بای کان » یا « بای قان » یا
« بایگان » - بعد از حمله اعراب به سرزمین
آذربایجان - بایجان)

به ی گان (بایگان).....

BƏYGAN(BAYGAN).....

محل تجمع و کانون بیگ ها ، شهر بیگ ها و
رؤسای ایل ، کان و تجمع بیگ ها و روسای
ایل و قبایل ترک

BƏYNIŞAN به ی نیشان

زیبا مرد قد و قامت دار (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «قازاخ» در
آذربایجان شمالی)

BƏYYALLISI به ی یاللیسی

رقص دسته جمعی «جلمان» یا «یاللی»
(رقص مخصوص و ساخته و پرورده ترکان که
برخی ملل نیز از آنان تقلید و اقتباس نموده
و در مراسم خویش به اجرای آن می پردازند
) که در انتهای جشن عروسی ، تواما" با
شرکت داماد در آن گروه ، اجرا میشود ،
رقص «به ی یاللیسی» گویند. (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه

BODİK بۆدیک

رقص و پایکوبی با سلاح ، همچنین مشابه نام دو آبادی از دهستانهای حومه شهرستانهای قره ضیا الدین و روضه چای اورمیه با نام و نگارش فعلی «بادکی» *badeki* « (بۆدیک — بادیک — بادک — بادکی)

بۆذرچ (بویراچ).....

BUZRƏÇ (BUYRAÇ)

رئیس ایل ترکان «یاما» یا «یاباکو»

BOR بۆر

توفان (ترکی باستان گوی تورک)

BORAALP بۆرا آلب

قهرمان و دلاور قوی به قدرت و شدت باد سخت و شدید

BORATAŞ بۆراتاش

دارای خوی و مزاجی سرت و قاطع چون باد شدید و سخت

BORATAV بۆراتاو

همچون باد شدید و تند وزان و غران

BORATAY بۆراتای

برابر با تند و سخت ، تند و چابک ، سریع و پَر آن چون باد سخت و شدید

BORAHAN بۆراحان

خان سهمگین و خشن

آویز چوبی که چو پانان پوست و دیگر وسایل خود را از آن آویزان سازند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

BOD-US بۆد - اوس

قبیله ترکان «اوس» یا «اوز»

BODOVLI بۆد اوولی

از قبیله صیادان و شکارچیان

BODAVAR بۆد «آوار»

ترک منسوب به قوم ترک تبار «آوار» ، از قبیله ترک تبار «آوار»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان فرورق (پره) بخش حومه شهرستان خوی با نام و نگارش فعلی «بَدَل آباد» (بودآوار — بندآوار — بندداوار — بئتداوار — بدل آباد)

BÜDRÜC بۆدرؤج

نام رئیس دسته ای از ترکان بنام باسمیل در سال ۱۰۴۰ م .

BUDUNALP بۆدون آلب

قهرمان ملی ، بهادر و دلاور شجاع ملی

BODONÇƏR بۆدۆن چَر

نام پسر کوچک «آلان قوآ» مادر بزرگ تعداد زیادی از قبایل مغول . (ترکی مغولی)

BUDUN بۆدون

ملت ، خلق (ترکی باستان گوی تورک)

مردی سهمگین همچو رعد و برق، مرد
طوفانی

BORANLI **بورانلی**

هوای کولاکي و بورانی ، هوای برفی توام با
کولاک و بوران همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای شهرستان خسروشهر از توابع تبریز
با نام و نگارش فعلی بارانلو

BORAY **بورای**

ماه وزش بادهای تند و شدید

BURTA **بورتا**

نام یکی از اقوام ترک ساکن در اروپا در سده
های ۹ - ۸ میلادی

BURCUBAY **بورجوبای**

از فرماندهان برجک در قلعه و دژهای دوره
باستان

BURÇ **بورچ**

برج مراقبت واقع در چهار گوشه قلعه ها و
دژهای ترکان باستان

BORÇOĞLU **بورچوغلو**

نام دسته ای از ترکان ساکن در منطقه شمال
آذربایجان بنام «بورچالی» که فعلاً جزو
اراضی «گرجستان» به شمار می آید.

BORÇOL **بورچول (بوروج اوغلو)**

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت
مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی (ترکی

BORAXAN **بوراخان**

خان و حکمدار سرت و قاطع با دیسپلین و
برقرار سازنده نظم و قانون در مملکت

BORAZANCI **بورازانجی**

شیپور چی ، شیپور زن

BURAKLI **بوراکلی**

از حکمرانان دولت ترکان سالغور در ایران

BORANBERDİ **بوران بئردی**

خداوند او را در یک روز برفی و کولاکي به ما
ارزانی داشت (ترکمنی)

BORANBAY **بوران بای**

بیگ و سروری که در یک روز برفی و کولاکي
بدنیا آمده (ترکمنی)

BORANDÜZ **بوران دوز**

دشت بوران و کولاک ، دشتی که همیشه
محل وزش بوران و کولاک باشد ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
باراندوزچای بخش حومه شهرستان اورمیه با
نام و نگارش فعلی «باراندوز»

BORANSÜ **بوران سو**

سرباز و پاسدار غرنده چون باران شدید بهاری

BORANGƏLDİ **بوران گلدی**

در یک روز برفی و کولاکي به دنیا آمد
(ترکمنی)

BORANBAY **بورانبای**

(مجاری)

بورسالاچ BURSALAQ

بوران ، کولاک (بور سالاخ از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قازاخ» ، «تووز یا طاووس» آذربایجان و «بوریچالی» که فعلاً" جزو اراضی گرجستان است)

بورسوک BORSUK

نام یکی از امرا و فرمانروایان سلجوقی دوره «ملکشاه سلجوقی»

بورغی BURĞI

گرداب (ترکمنی)

بورقوت BURQUT

عقاب (ترکمنی)

بوره لاوا BURƏLAVA

«پدر سفید» عنوانی که ترکان مغول به پیرترین فرد قبیله می دادند. (ترکی مغولی)

بوروچ BORUÇ

نام یکی از قبایل ترک در سالهای اولیه قرن یکم میلادی

بورولا BURULA

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانی در سرزمین آناتولی در زمان حکمرانی غازان خان

بوروم BÜRÜM

محل برش و قطع تنه درخت توسط تبر

بوروندوز BORONDUZ

نمک موج آب ، موج آبی که از آن نمک حاصل آید. البته لازم به ذکر است که نمک حاصل از دریاچه اورمیه با محصور نمودن آب در ساحل دریاچه و تبخیر آب آن توسط گرمای آفتاب به بدست می آید ، این نام همچنین مشابه نام یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان اورمیه بنام «باراندوز» می باشد . این دهستان در جنوب شرقی اورمیه واقع و از شمال محدود به دهستان بکشلو از جنوب به دهستان «دول» ، از خاور به دریاچه اورمیه و از باختر به دشت مرگور محدود میشود و شغل بعضی از ساکنین کنار دریاچه، استخراج نمک از آب دریاچه می باشد (بُورون دوز ← باران دوز)

بورونقی BURUNQI

قدیمی ، باستانی (ترکمنی)

بورزی آز (بور آز)

BORİAZ(BORAZ)

گرگ «آسی» یا «آز» ی ، گرگ منسوب به ترکان «آز» یا «آس» همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزج رود حومه شهرستانهای عجب شیر و مراغه با نام و نگارش فعلی « باراز baraz » (بوری آز ←

بۇر آز — باراز

BORİBOKA **بۆری بوکا**

نام یکی از سران و بزرگان ایل برجیقین در عهد چنگیز خان

BORI **بۆری**

حلقه شیار و گودی پیکان تیر که از نوک تیر گذرانده و در گودی نوک پیکان جای داده باشند - همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان انزل بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «باری *bari* (بۆری)» باری

BURYAT **بوریات**

نام یکی از قبایل تشکیل دهنده جمعیت ترکان مغول (ترکی مغولی)

BURYAŞ **بوریاش**

نام یکی از خدایان قوم ترک تبار «کاسسی» ها

BOZƏR **بۆز آر**

مرد اسمر و گندمگون — مردی از تیره ترکان بۆز اؤق (تیر خاکستری)

BOZBALAMAN **بۆز بالامان**

مرغ شکاری (ترکمنی)

BOZPOLAT **بۆز پولات**

فولاد سپیدوش ، فولادی که رنگش مایل به سپیدی است

BOZKURT **بۆز کورت**

گرگ خاکستری رنگ

BOZYORĞA **بۆز یورغا**

نام نوعی پرندۀ به بزرگی کبک که در مناطق خشک و شوره زار یافت میشود (ازاصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغجا بدیع» و «ایمیشلی» آذربایجان شمالی)

BOZATLI **بۆز آتلی**

سوار و دلاوری که دارای اسبی به رنگ خاکستری باشد

BOZAY **بۆز آی**

ماه آخر زمستان (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق قازاخ ، نخجوان ، شمکیر، تر تر و تۆووز در آذربایجان شمالی)

BOZƏR **بۆز آر**

دلیر مرد تیز هوش و صاحب ادارک.

BOZARANTI **بۆزارانتی**

دم دمای سپیده دم صبح ، به هنگام سپیده دمان ، هوای نیمه تاریک و نیمه روشن صبحگاهی

BOZAN **بۆزان**

درهم کوبنده و زیر و رو کننده

BUZAN **بوزان**

نام یکی از خانان مشهور ترک عیسوی مذهب از سلاله «چاغاتای»

- BUZANCAR** **بوزانجار**
نام جد بزرگ چنگیز خان
- BOZİGİT(BOZYİĞİT)** **بوزایگیت**
دلیر مردی از نسل و تبار ترکان «بوزاؤک»
- BOZİLAN** **بوزایلان**
مار خاکستری ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان دو دانگه بخش هوراند شهرستان اهر
- BOZTAŞ** **بوزتاش**
سنگی به رنگ خاک ، سنگ خاکستری رنگ ، سمبل نیرومندی ، تندرستی و متانت
- BOZTOĞAN** **بوزتوغان**
نوعی شاهین ، نوعی پرندۀ از جنس شاهین همچنین نام نوعی گرز با سری به شکل شاهین که در جنگهای ازمئنۀ قدیم بکار میرفته است ، همچنین نام ایلی از ترکان سرزمین آنا طولی سده سیزده و چهارده میلادی
- BUZDAĞ** **بوزداغ**
کوه یخی (ترکمنی)
- BOZQURD** **بوزقورد**
گرگ افسانۀ ای ترکان، گرگ خاکستری
- BUZLI** **بوزلی**
منسوب به یخ ، یخی و سرد ، سفت و سخت چون یخ، کسی که در یک هوای بسیار سرد و
- یخبندان دنیا آمده (ترکمنی)
- BUZMAN** **بوزمان**
یخی ، سرد و منجمد چون یخ
- BÜZMƏ** **بوزمه**
نوعی چارق بدون بند (منطقۀ چمبرک) - لباس رو که زنان بر تن می کنند (منطقه کلبَجَر) . (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «چمبرک» و «کلبَجَر» آذربایجان شمالی)
- BOZOKAN** **بوزوکان**
نام الهه و خدای خاک در بین ترکان باستان
- BOZOKAY** **بوزوکای**
کسی که از نسل و تبار «بوزاؤک» ها (تیر خاکستری) باشد
- BOZOKLU** **بوزوکلو**
کسی که از نسل و تبار «بوزاؤک» ها باشد ، همچنین نام یکی از دو فرمانده لشکریان ترک که نخستین بار در زمان « آرطغرل قاضی » به سرزمین آناتولی وارد شدند
- BOZULMAZ** **بوزولماز**
شکست ناپذیر
- BOZON** **بوزون**
نام یکی از خانهای مشهور و معاصر متوفی به سال ۱۳۳۵
- BOSOBA** **بوسا اوبا**

مشابه نام یکی از بخشهای تابعهٔ بستان آباد
حومهٔ شهرستان تبریز با نام و نگارش فعلی
«باسمنج *basminc*» (بوُس مینج ← باس
مینج ← باس مینج ← باسمنج)

BOSMAQ **بوسماق**

هجوم ، حمله (ترکمنی)

BOSUT **بوُسوت**

در راه راست بودن ، راه راست و درست را
نشان دادن

BOŞADILAN **بوْشادیلان**

رها (ترکمنی)

BOŞTUXAN **بوْشتوخان**

نام خان مشهور قوم اویرات و قالمیق (ترکی
مغولی)

BUŞLAN **بوْشلان**

مبشر (ترکمنی)

BUŞLUQÇI **بوْشلوقچی**

بشیر ، بشارت دهنده (ترکمنی)

BOĞATEKİN **بوْغاتکین**

شهزادهٔ بسیار زورمند ، تنومند و قدرتمند
چون گاو نر

BUĞATUSƏLCİ **بوْغاتوسلجی**

نام چهارمین فرزند «آلان قوآ» مادر بزرگ
تعداد زیادی از قبایل مغول. (ترکی مغولی)

BUĞATİMUR **بوْغاتیمور**

مسکن و یورت ترکان تیرهٔ «بوُس» همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ملکاری
حومهٔ شهرستان سردشت از بلاد آذربایجان با
نام و نگارش فعلی «باس آوا» یا «باس آباد»

basava

BOSQATI **بوُس قاتی**

ترک سخت پیکر و محکم از تیرهٔ «بوُس» ها
، ترک بوُسی سخت و مقاوم ، همچنین مشابه
نام یکی از آبادیهای دهستان بر یاجی حومهٔ
شهرستان سردشت از بلاد آذربایجان با نام و
نگارش فعلی «باس کدو *bazkədu*» (بوُس
قَتغ ← بوُس قَتی ← بوُس کَتی ← باس کَتی
← باس کَدی ← باس کَدو)

BOSMONG **بوُس مونْگ**

ترک بوُسی مقاوم در سختی ها و بلاها ،
ترکی از تیرهٔ «بوُس» که در سختیها و محنت
ها آزمایش خود را پس داده است ، همچنین
مشابه نام یکی از بخشهای تابعهٔ بستان آباد
حومهٔ شهرستان تبریز با نام و نگارش فعلی
«باسمنج *basminc*» (بوُس مونْگ ← باس
مونْگ ← باس مونْج ← باسمینج ← باسمنج)

BOSMİNG **بوُس مینْگ**

هزار ترکِ «بوُس» ، حاکی از نام منطقه و
جایگاهی است که در آنجا ابتدا هزار ترک از
تیرهٔ «بوُس» ساکن شده باشند ، همچنین

BOĞURÇI **بوغورچی**

شتر سه ساله (ترکمنی)

BUĞUQƏTAGI **بوغوقتاگی**

از سران و بزرگان ترکان مغول و یکی از پنج فرزند «آلان قوا». (ترکی مغولی)

BOĞOLÇUD **بوغولچود**

غلام و خدمتگزار را در نزد ترکان مغول چنین می نامیدند. (ترکی مغولی)

BUQA **بوقا**

نوهٔ تالا گاتو از اعیان و اشراف ایل جلایر معاصر چنگیز خان - قوی، نیرومند و پرزور چون گاو نر (ترکمنی)

BUQATAY **بوقاتای**

قوی، محکم و زورمند همچو گاو نر جوان، همچنین نام یکی از بزرگان و شاهان قوم ترک نژاد «اسکیت» ها یا «ساکا» ها.

BUQRA **بوقرا**

نوعی شتر (ترکمنی)

BUQURÇI **بوقورچی**

نوعی شتر (ترکمنی)

BUQIYƏR **بوقی یه ر**

پناهگاه، مخفیگاه (ترکمنی)

BÜKA **بوکا**

نام رئیس دسته ای از ترکان بنام باسمیل در

از فرماندهان مشهور و بنام هلاکوخان

BUĞA **بوغا**

درخت توت سه، چهار ساله (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در آذربایجان ایران)

BOĞATAŞ **بوغاتاش**

از بیگهای مشهور ترکان دورهٔ هولاکو خان

BOĞATU **بوغاتو**

قهرمان، بهادر، دلاور مرد

BOĞATUR **بوغاتور**

قهرمان و بهادری جسور، بی باک، مهاجم و بسیار قدرتمند چون گاو نر

BOĞAÇXAN **بوغاچ خان**

از قهرمانان افسانه وی ترکان

BUĞDAYCI **بوغدا یجی**

گندم فروش

BUĞRA **بوغرا**

شتر دو کوهانه، شتر نر (ترکمنی)

BUĞUR **بوغور**

چاق، پر نیرو و پر زور (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «باکو» و «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

BUĞURÇU **بوغورچو**

از ملازمین و دوستان معروف چنگیز خان منسوب به ایل اشرافی ارولات. (ترکی مغولی)

سال ۱۰۴۰ م.

بوکاتکین..... BUKATEKİN

شاهزاده بسیار قوی و نیرومند

بوکتوز..... BÜKTÜZ

نام یکی از قبایل بیست و چهارگانه ترکان اوغوز

بوگه..... BÜGE

در برابرش سد کشیده شده

بوگونتایی..... BUGUNTAYI

از سران و بزرگان ترکان مغول و یکی از پنج فرزند «آلان قوا». (ترکی مغولی)

بول اووا (بولووا)..... BOLOVA

دشت و جلگه پر برکت و بسیار حاصلخیز «بول» به زبان ترکی یعنی فراوانی ، کثرت ، پر حاصل و «اوا» نیز در زبان ترکی به معنی دشت و جلگه می باشد .

بولات..... BULAT

از آخرین بیگ های ترکان کازان ، فولاد

بولاد..... BOLAD

فولاد ، پولاد (ترکی مغولی)

بولارگو..... BULARGU

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی. او امیر تومان منطقه «کیلکیا» بود

بولان..... BOLAN

نام جانوری است وحشی و بزرگ جثه که در سرزمینهای ترکان قپچاق یافت شود و شاخی دارد به شکل خُم که گود و رو به بالاست ، همچنین مشابه نام دو آبادی از دهستانهای میشه پاره و گرما دوز شهرستان کلپیر با آب و هوایی معتدل و کوهستانی و همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان کلاس شهرستان سردشت از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «بالان *balan*» (بولان ← بالان)

بولان..... BULAN

یابنده ، همچنین نام دو آبادی از دهستانهای «یافت» و «ورگهان» بخش هوارند شهرستان اهر

بولدوملی..... BOLDUMLI

مقاوم ، پایا (ترکمنی)

بولدی..... BOLDI

متولد شده ، پدیدار گشت (ترکمنی)

بولسین..... BOLSIN

دارای قد و قامتی بلند و ستبر این واژه اگر به شکل *bulsin* باشد به معنی گور باستانی و بسیار قدیمی که عصرها از آن سپری شده است می باشد همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان تیر چایی بخش ترکمان شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «بالسین *balsin*» (بولسین ← بالسین)

BOLOD **بولود**

فولاد ، پولاد (ترکی مغولی)

BULUŞÇU **بولوشچو**

مبتکر (آناتولی)

BOLUMLİ **بولوملی**

مقاوم ، پایا (ترکمنی)

BULUNDURAN **بولوندوران**

واجد ، حائز (آناتولی)

BUNÇUR **بونچور**

نام یکی از فرمانروایان ترک در سال ۸۴۰ میلادی

BUNQSUZ **بونگسوز**

بی غم و بی درد (ترکی باستان گوی تورک)

BONYAK **بوتیاک**

نام یکی از قهرمانان حماسی ترکان قیپچاق ساکن در سرزمین روسیه

BOYALAN **بوی آلان**

رشد کننده ، رشید و بالغ شونده (ترکمنی)

BOYƏR **بوی آر**

شکارچی و جنگجوی منسوب به قبیله

BOYHAN **بوی حان**

خان و رئیس قبیله و طایفه (ترکمنی)

BOYSALMIŞ **بوی سالمیش**

افراشته قد

BULĞIÇIN **بولغچین**

شکارچی سمور (ترکی مغولی)

BOLQAN **بولقان**

پر خون ، خوندار و رگدار ، با غیرت و غیور ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان چاراویماق بخش قره آغاج شهرستان مراغه

BOLLUQAN **بوللوقان**

فراوان خون ، دارای خون بسیار و فراوان ، حاکی از شخص خون و رگدار و غیور و با غیرت، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بروانان بخش مرکزی شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی بلوکان *bolukan*

BOLMAQLIQ **بولما قلیق**

انسانیت ، صفات انسانی داشتن (ترکمنی)

BULU **بولو**

ستونی که شاه تیر بام و سقف خانه روی آن قرار می گیرد . (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اوغوز» در آذربایجان شمالی)

BULUTTEKİN **بولوت تکین**

رئیس ایلی که ایل و ملت در زیر سایه چتر حمایت او در ناز و نعمت ، برکت ، آرامش و آسودگی زندگی کنند

BULUTAY **بولوتای**

ابر و ماه

BOYSAN بویسان

عائله و خانواده ای پر شاخه و گسترده که از
حيث گستردگی و بزرگی چون یک قبیله
باشد

BÜYƏ بویه

عقرب (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «شمکیر» آذربایجان)

BÜYÜTÜLMÜŞ بویوتولموش

معظم ، بزرگ

BUYURUQ بویوروق

لقب و عنوانی مستعمل در بین ترکان مغول

BÜYÜKBABA بویوک بابا

پدر بزرگ

BÜYÜKHAN بویوک خان

خان بزرگ ، خان اعظم

BÜYÜKDENİZ بویوک ده نیز

دریای بزرگ و وسیع ، اقیانوس

BÜYİ بویی

برج عقرب (فزاقی)

BƏYAUT بیا اوت

نام ایلی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان .
(ترکی مغولی)

BƏYAN بیان

ثروتمند ، دارا ، غنی

BEYTAVAR بیت آوار

BOYVERMİŞ بوی وئرمیش

گردن افراخته ، گردن افراز ، سربلند

BOYDAŞ بویداش

هم قبیله ، هم اوروق

BOYRA بویرا

نی روییده شده در آب (ترکمنی)

..... بویروغو گئچن

BUYRUĞUGEÇƏN

فرمان گذار ، حکمران

BUYRUK بویروک

یکی از عناوین و القاب بزرگان در زمان دولت
گؤک تورک ها و خزرها

..... بویروک بویوران

BUYRUKBUYURAN

فرمانفرما

..... بویروک توتان

BUYRUKTUTAN

فرمان شنو

..... بویروک وئره ن

BUYRUKVERƏN

فرمانده ، امیر

BUYRULTU بویرولتو

فرمودگی ، حکم ، فرمان

BUYRIQ بویریق

فرمان ، دستور ، حکم (ترکمنی)

BITAVİ **بی‌تاوی** (بدولی)

سالم (ترکمنی)

BITDİ **بی‌تدی**

پایان ، نهایی (خطاب به آخرین فرزند خانواده)
(ترکمنی)

BITİRƏN **بی‌تیره‌ن**

تمام کننده ، متمم ، تکمیل کننده

BITİKSEVƏR **بی‌تیک سئوهر**

کتابدوست

BITİKÇİ **بی‌تیکچی**

کتابدار کتابخانه

BİCİN **بی‌جین**

سال میمون (خطاب به کسی که در سال
میمون بدنیا آمده) (ترکمنی)

BİÇAQ **بی‌چاق**

برنده ، همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان مشگین خاوری بخش مرکزی
شهرستان مشگین شهر با نام و نگارش
«بی‌چق» *becaq*

BİÇƏR **بی‌چەر**

خیاط ، درزی (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «اردوباد» در آذربایجان
شمالی)

خانه و مرکز سکونت ترکان «آوار» یا «آبار»،
لازم به ذکر است که واژه بیت در نام بعضی
از نواحی و مناطق قدیمی و تاریخی ترکان
باستان از جمله در کتیبه های یافته شده به
خط میخی آشوریه ثبت و نگاشته شده است.
به عنوان مثال نام یکی از مناطق باستانی
سرزمین ترکان واقع در منطقه لرستان و
کرمانشاه به نام «بیت سانگی» نگاشته شده
در لوح آشوریه را می توان نام برد. «بیت
آوار» نام یکی از آبادیهای دهستان فرورق
(پره) بخش حومه شهرستان خوی با نام و
نگارش فعلی «بَدَل آباد *bedlabad*» میباشد
بیت اوس (بیت اوز)

BEYTUS(BEYTUZ)

خانه و مسکن ترکان «اوس» یا «اوز»
همچنین نام یکی از دهستانهای بخش
هریس شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی
«بدوستان *bedovstan*» (بیت اوس ← بد
اوس ← بد اووس ← بدوس ← بدوستان)

BEYTOVLI **بیت اوولی**

مرکز تجمع و تمرکز شکار ، محل وفور و
فراوانی شکار ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان آواجیق بخش حومه
شهرستان ماکو با نام و نگارش فعلی
بدولی *bedovli* «(بیت اوولی ← بد اوولی

همچو یک سیل بزرگ و زورمند ، چون سیل
زیرو رو کننده

BİRSƏL **بیرسل**

مربوط به یکی بودن و واحد بودن. تک ،
احدیت

BİRŞAN **بیرشان**

شأن شهرتش همه جا را گرفته ، شهره و
آوازه اش به دورترین نقاط رسیده

BİRKÖK **بیرکوک**

از نژاد و تبار واحد ، از نژاد معلوم ، هم نژاد

BİRKAN **بیرکان**

از یک نسل ، از یک نژاد ، هم نسل ، هم نژاد
، همخون

BİRGÖNÜLLÜ **بیرگونوللو**

یکدل و یکزبان ، یکرنگ ، صمیمی ، بدون ریا

BİRLƏŞƏN **بیرلشن**

متحد (ترکمنی)

BİRMƏN **بیرمن**

مجرد ، تک و واحد ، انسان بی نظیر و بی
همتا

BİROL **بیروئل**

بی نظیر و بی همتا باش ، عالی ، برتر و
منحصر بفرد باش ، متحد باش

BİRÜNİ **بیرونی**

از شخصیت‌های علمی و ریاضی ترکان . بیرونی

BİÇƏRLİ **بیچرلی**

قاطع و برنده ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان خان اند بیل بخش مرکزی
شهرستان خلخال با نام و نگارش فعلی
«beçarli» **بیچرلی**

BİÇUR **بیچور**

از شخصیت‌های علمی و ریاضی ترکان

BİRƏND **بیرآند**

سوگند بزرگ ، قسم کبیره و سوگندی که
هیچگاه شکسته نمی شود

BİROĞUL **بیراوغول**

تک فرزند (ترکمنی)

BİRALP **بیرآلپ**

یگانه قهرمان و بهادری که نظیر آن در هیچ
جایی یافت نشود

BİRTAL **بیرتال**

تک فرزند خانواده ، شاخه تک و منفرد
درخت

BİRHAN **بیرحان**

خان واحد ، خان تک و بی همتا

BİRDELLİ **بیردल्ली**

یک زبان ، صادق و راستگو (ترکمنی)

BİRSÖZ **بیرسوز**

یک سخن ، یکزبان

BİRSEL **بیرسل**

BİRİNŞİ **بیرینشی**

یکم . اولّین ، نخستین (قزاقی)

BİRYÜZ **بیریوز**

یکرو ، یکروی ، بدون ریا و صمیمی

BİRYÜZLÜ **بیریوزلو**

یکتا دل ، کسی که دلش با زبانش یکیست ،
یکرنگ

BİRYOL **بیریول**

همراه ، همقدم ، همفکر

BIŞÜK **بیشوک**

نسل ، نژاد (ترکی باستان گوئی تورک)

BIŞINÇ **بیشینچ**

پنجمی ، پنجمین ، خطاب به فرزند پنجم
خانواده (ترکی باستان گوئی تورک)

BEYKƏR **بیک آر**

دلیر مردی که بیک و حکمران ایل است .

بیگ و سرور ایل ، همچنین نام یکی از
سرداران جنگاور ترک در حمله به منطقه

«رومئلی» مقارن حکومت «اُورحان قاضی»

BİGAT **بیگات**

نام یکی از قبایل بیست و چهارگانه ترکان
اوغوز

BİLTAN **بیلتان**

سرچشمه و منبع علم و دانش ، زایش و تولد

از بزرگترین شخصیت های علمی جهان به
شمار میآید تخصص او بیشتر در حوزه علوم
ریاضی و طبیعی می باشد او علاوه بر
ریاضیات و طبیعیات در علوم جغرافیا و تاریخ
فرهنگ و ادبیات نیز متبحر و دارای تحقیقات
فراوانی می باشد

BİRİCİKÇİ **بیریجیکچی**

یکتا پرست ، خدای واحد را پرستنده

BİRİŞMƏK **بیریشمک**

متحد شدن ، اتحاد ، همبستگی (ترکمنی)

BİRİKMƏK **بیریکمک**

اتحاد ، یکی شدن ، متحد شدن (ترکمنی)

BİRİĞ **بیریگ**

متحد شو (ترکمنی)

BİRİĞƏN **بیریگن**

متحد (ترکمنی)

BİRİĞİNG **بیریگینگ**

متحد شوید (ترکمنی)

..... **بیرینجی مورد**

BİRİNCİMURAD

مراد اول ، نوه «عثمان بیگ» جد سلاطین
عثمانی و فرزند «اورحان بیگ» معروف به
سلطان مراد اول. او ۳۷ بار جنگ و پیکار
نمود و در همه آنها نیز پیروز شد و هرگز
طعم شکست را نچشید

وزیر مالیه «بنی بارس» سلطان بزرگ دولت

مملوک ترک مصر (۱۲۷۷ - ۱۲۶۰)

BİLGET **بیگت**

ارتباط دهنده با علم و دانش ، مرتبط سازنده
با علم

BİLGABAKI **بیگا باکی**

از سران و بزرگان ترک مغول منسوب به
قبیله کارائیت (ترکی مغولی)

BİLGƏR **بیگَر**

مرد فهمیده و فهیم

BİLGƏNÇUR **بیگن چور**

از پادشاهان سلسله ترک قراخانیان که در
سال ۸۴۰ میلادی با سامانیان جنگید

BİLGƏN **بیگن**

داننده ، با معلومات ، دانشمند

BİLGƏALP **بیگه آلپ**

قهرمان و بهادر دانا و جسور

BİLGETAY **بیگه تایی**

مجلس عالمان ، هیئت عالمان

BİLGƏKAAN **بیگه کا آن**

نام پسر «کوتلوک خان» از حکمرانان بزرگ و
بنام ترکان

BİLGÜTAY **بیگوتایی**

نام یکی از نه بیگ ترک که در اوایل روی کار
آمدن چنگیز خان ، وی را یاری نموده بودند

علم و دانش

BİLHAN **بیلحان**

خان و خاقان دانشمند و دانا ، همچنین نام
وزیر مالیه «بنی بارس» سلطان بزرگ دولت
مملوک ترک مصر (۱۲۷۷ - ۱۲۶۰)

BİLDİREN **بیلدیره ن**

مبلغ ، تبلیغ کننده

BİLƏRKU **بیلر کو**

سلطان و شاه دانا و دانشمند ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیها دهستان کنار بروژ
بخش صومای شهرستان اورمیه از بلاد
آذربایجان

BİLƏRGİ **بیلر گی**

داننده ، دانا ، دانایی و داندگی ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان کنار بروژ
بخش صومای شهرستان اورمیه از بلاد
آذربایجان

BİLSEL **بیلسل**

در ارتباط با علم ، مرتبط با علم . علمی

BİLQAN **بیلقان (بیگان)**

بسیار داننده و با معلومات ، کان و معدن علم
و دانش ، معدن فهم و شعور . شخص با شعور
و با معلومات

BİLKAN **بیلکان**

خان و خاقان دانشمند ودانا ، همچنین نام

برابر با هزار قهرمان و هزار مرد دلآور و جسور
کسیکه قدرت و یارای هزار مرد پهلوان و
بهادر را داشته باشد

BİNKAN **بینکان**

خصوصیات عالی و برتر هزار قهرمان و بهادر
را در خون خویش به یکد کشیدن

BİNİZ **بینیز**

رَد پای متحد الشكل به تعداد بسیار فراوان -
رَد و اثر بجای مانده از نعل اسبان سپاهیان
ترک در سه قاره جهان یعنی آفریقا ، اروپا ، و
آسیا - اصطلاح «بینیز» (هزار رد پا) از
زمان هجوم لشکریان ترک به سرکردگی آتیلا
به سوی امپراتوری روم غربی مصطلح گشته
است - این واژه همچنین مشابه نام یکی از
بخش های حومه شهرستان شبستر از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«بنیس *benis* می باشد ، همانا مردم در
محاوره عادی خویش آنرا «بینیس» خوانند.

BİLGUVÜT **بیگوووت**

از سرداران جنگاور و بهادر ترکان در اواخر
قرن ۱۴ میلادی

BİLMƏN **بیلْمَن**

دانا ، سبیل دانایی

BİLİDƏVƏN **بیلی ده وه ن**

کمر شکن (ترکمنی)

BİLİQUŞAQ **بیلی قوشاق**

کمر بسته (ترکمنی)

BİLİKLİ **بیلیکلی**

صاحب علم و معرفت ، دانا و عالم

BİLİĞ **بیلیگ**

دانش ، علم (ترکی باستان گوئی تورک)

BİLİMDAR **بیلیمدار**

دانا (ترکمنی)

BİLİNMIŞ **بیلینمیش**

مشخص و معلوم ، شناخته شده

BİNIŞIK **بین ایشیک**

خیلی نورانی و روشن ، روشن تر و نورانی تر
از هزاران روشنایی

BİNKAYA **بین کایا**

هزار صخره ، به سختی و سنگینی هزاران
صخره

BİNALP **بین آلپ**

پئکالپ PEKALP

قهرمان و دلاور تمام عیار ، یکپارچه قهرمان ،
دلیر مرد قوی ، نیرومند ، بسیار سرت و
محکم

پئکتاش PEKTAŞ

همچون سنگ سالم ، تندرست ، سخت و
سنگین

پئکشن PEKŞEN

تمام شاد ، سرشار از شادی

پئککان PEKKAN

خون قوی و سالم ، خون مقاوم ، دارای خون
قوی ، سالم و مقاوم

پئکوت PEKOT

تماما " آتش ، سرتاپا آتش ، آکنده از آتش
(مشابه نام قبیله ای از سرخپوستان سرزمین
آمریکای شمالی . مؤلف)

پئکین تورک PEKİNTÜRK

قطعا " یک ترک است ، بدون شک مطلقا "
یک ترک است

پئکینر PEKİNÖR

بسیار دلیر و شجاع ، دلیر مردی که در
شجاعت او هیچ شک و شبهه ای نیست.

پاجارلی PACARLI

درخشان (ترکمنی)

پاچ آلیان PAÇALYAN

P

پ

پئک اون PEKÜN

دارای شهرت و حیثیت معتبر ، بسیار شریف
، آکنده از شرف و عزت

پئک تورک PEKTÜRK

ترک سالم و تندرست ، ترک مقاوم ، ترک
تمام عیار ، تماما " و خالصا " ترک

پئک جان PEKCAN

سالم و تندرست ، دارای تن و جانی سخت و
محکم و مقاوم

پئک چتین PEKÇETİN

بسیار سخت و محکم ، بسیار قوی و سرت

پئک ده یه ر PEKDEĞER

دارای ارزش و بهایی زیاد ، بسیار با ارزش

پئک دولو PEKDOLU

لبریز ، پر ، پر محتوا (آناطولی)

پئک سایین PEKSAYIN

والا مقام ، بسیار محترم ، بزرگوار

راهدار (ترکمنی)

PAXTAÇI **پاختاچی**

پنبه کار (ترکمنی)

PARTAKEN **پارتاکئن**

نام قبیله ای ترک تبار از قبایل متحده دولت ترک تبار «ماد» که سرزمین محل سکونت آنان به همین نام قسمتی از سرزمین دولت ماد مرکزی را تشکیل می داد و معنی لغوی آن «شهر پارتها» است

..... **پارتاما زیریس**

PARTAMAZİRİS

نام شاهزاده ترک تبار اشکانی فرزند «پاووکر» دوم معروف به آرشک بیست و سوم «پارتا مازیریس» در سال ۱۱۴ میلادی شاه ارمنستان بود.

..... **پارلاک قیلینج**

PARLAKQILINC

شمشیر صاف و براق

PARN **پارن**

نام قبیله ترک تبار که اساس حکومت پارتیهای اشکانی را تشکیل داده که آنان نیز شاخه ای از قبیله ترکان ساکایی بودند

PAZLAQ **پازلان**

آتشی که زبانه میکشد (ترکمنی)

PASİN **پاسین**

نام یکی از قبایل قدیمی ترک

PAKIROBA **پاکیر اوْبا**

از ایل و طایفه ترکان سرخ و مسی رنگ (سرخپوست) ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش «هیر» واقع در ۲۶ کیلومتری جنوب شرقی اردبیل با نام و نگارش فعلی «باقر آباد *baqerabad*»

PAKIROVA **پاکیر اوْوا**

سرزمین مس و سُرخ ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش «هیر» اردبیل با نام و نگارش فعلی «باقر آباد *baqerabad*» (تغییر اوْوا ← باقیر اوْوا ← باقر آوا ← باقر آباد)

PALAQ **پالاق**

فلک (ترکمنی)

PALTA **پالتا**

تبر (ترکمنی)

PALVAN **پالوان**

کشتی گیر (قزاقی)

PAMİR **پامیر**

فلاتی در آسیای میانه

PAVUKER **پاووکر**

نام فرزند «اُرد» اوّل سیزدهمین پادشاه دولت ترک تبار اشکانی . او از طرف پدر در سال ۵۱ ق . م به سرداری قشون تعیین شده بود.

PAYBERƏN **پای بُره ن**

نام سفیر حکومت ترک آتروپاتئن آذربایجان
در روم از جانب «آرتاوازدس» شاه آتروپاتئن
مقارن حکمرانی آنتونیوس امپراتور روم و
فرهاد چهاردهم پادشاه حکومت ترک تبار
اشکانی

POLATALP **پولات آلپ**
قهرمان و دلاور مرد فولادین

POLATHAN **پولات حان**
سلطان و حکمران فولادین

POLATKAN **پولات کان**
دارای خون سالم و مقاوم و قوی ، فولادین ،
تندرست

POLADLI **پولادلی**
فولادین ، پولادین ، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان باراندوز چای بخش حومه
شهرستان اورمیه از بلاد آذربایجان

PULLİ **پوللی**
پولدار (ترکمنی)

PITRANG **پیترانگ**
تار و مار (ترکمنی)

کسیکه با شیرینی در عید و جشن پذیرایی
میکند (ترکمنی)

PAYXAS **پایخاس**
ادب ، دانش ، فرهنگ (ترکمنی)

PAYXASLI **پایخاسلی**
عادل ، با فراست ، رحمدل ، منصف
(ترکمنی)

PAYLAYAN **پایلایان**
قاسم (ترکمنی)

PƏRXAT **پرخت**
فرهاد ، فره و رتیش (ترکمنی)

PƏRƏNGİ **په ره نگي**
کارد ، چاقو (ترکمنی)

PƏYKAM **په ی کام**
پیکان ، تیر (ترکمنی)

PUTKIRAN **پوت کیران**
بُت شکن

POTA **پوتا**
بوته ، شاخه درخت و گل (ترکمنی)

PUTUR **پوتور**
زرنگ ، آتشپاره (ترکمنی)

PUSQUQURAN **پوسقووران**
در کمین نشسته ، دام و تله جهت گرفتار
نمودن دشمن حاضر کننده

POLEMON **پولمون**

TÖREBEK تۆره بک

نام یکی از رؤسای ترک ایل «قاراقویونلو» ها
در دوره مغولان

TÖREHAN تۆره حان

خان نوجوان ، نوجوانی که رئیس ایل و طایفه
است (ترکمنی)

TÖRƏDURDI تۆره دوردی

همچنان، چون نوجوان نیکو مانده و باقی
خواهد بود (ترکمنی)

TÖRƏR تۆره ر

مردی که همیشه در صدر مجلس جای دارد ،
صدر نشین مجلس (ترکمنی)

TÖRƏŞ تۆره ش

نوجوانی و نیکویی

TÖRƏQULI تۆره قولى

نوجوان نیکویی که عبد و بنده خداوند است
(ترکمنی)

TEZALP تىز آلپ

قهرمان و بهادر عجول ، دلاوری که شش
ماهه بدنیا آمده است

TEZƏR تىز آر

دلیر مرد چابک دست و فرز ، دلیر مرد عجول
و پر شتاب

TEZƏRƏN تىز آره ن

T

ت

TETİK تىتىک

چابک، چست و چالاک (مشابه واژه
سرخپوستی «تاتوک» به معنی چابک ،
همچنین نام یکی از بزرگان و سرکرده های
اقوام دهگانه سرخپوستان قبیله «سیوکس»
در قاره آمریکا . مؤلف)

TÖREŞİ تۆره شى

داور (قزاقی)

TÖRƏĞA تۆر آغا

رئیس (قزاقی)

تىراکو(تىراک، تيرهک ، ديرهک)

TERAKO

هر چیزی که بر آن اعتماد کنند و متکی
شوند و بدان تکیه زنند همچون ستون و
مانند آن .

TÖRƏBAY تۆره باى

نوجوان نیکویی که بیگ و آقا است (ترکمنی)

نام سلطان و امیر ایل ترک «بارلاس» در
ماورالنهر سالهای ۱۵۰۶ - ۱۳۷۰ میلادی

TEMİMUZ **تَمَمُوز**

نام الهه و خدای نباتات بابلیان . تمموز پسر
الهه «ایشتار» می باشد. نام این خدای نباتات
را به گرمترین ماه بهار نیز اطلاق نموده اند .

TEMİRBERDİ **تَمیر بُردی**

خداوند فرزندی قرص و محکم چون آهن به
ما عطا فرمود (ترکمنی)

TEMİRBAY **تَمیر بای**

بیک و آقای نیرومند و سخت و آهنین

TEMİRPOLAT **تَمیر پولات**

چون آهن و فولاد سخت و محکم

TEMİRTAŞ **تَمیر تاش**

چو سنگ و آهن سفت ، سخت و محکم

TEMİRYALIQ **تَمیر یالیق**

کمان آهنین ، آهنین کمان ، لقب «دوکاک
به ی» خان و رئیس دولت ترکان اوغوز در
اوایل سده دهم میلادی

TEMİRTAV **تَمیر تاو**

کوه آهن ، همچنین نام شهریست که مرکز
اداری قوم ترک تبار «شور» در ایالت کمروف
در ناحیه دمیرچیلر آلاداغی در جمهوری
فدراتیو روسیه می باشد - و در فرهنگ ترکی
به فارسی سنگلاخ چنین آمده است : «شور»

کسیکه تند و سریع خود را به هدف یا مقصد
برساند ، تند و سریع رسیده

TEZƏL **تَز آل**

دست چابک و فرز

TEZCAN **تَز جان**

عجول پر شتاب

TEZOK **تَزوک**

تیر تند و تیزی که بسرعت تمام در پرواز
است ، تیری که به سرعت به سوی هدف
روان است.

TEZOL **تَزول**

تند و سریع باش

TEKUDAR **تَنکودار**

نام پسر هولگو که در سالهای ۱۲۸۴ -
۱۲۸۲ میلادی بر ایران حکومت راند

TEKİNÇUR **تَنکین چور**

نام امیر و فرمانروای اردویی از ترکان تحت
فرماندهی و سلطه اعراب در زمان خلفای
اموی

TEMİTİ **تَمِتی**

نام یکی از شاهان دولت ترک تبار ایلام

TEMÜRBAY **تَمُوربای**

نام پسر «تیمورتاش» امیر لشکر ممالک روم
در دوره ایلخانیان آناتولی

TEMURBƏK **تَمُوربَک**

TABIN تاین

نام یکی از قبایل ترک در سالهای اولیه قرن یکم میلادی

TAPENDİ تاپندی

قدیمی ، باستانی ، آنتیک (ترکمنی)

TAPANLI تاپانلی

ستایشگر ، دارای معبود ، اهل عبادت و ستایش ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان گوراییم بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «دابانلو» (تاپانلی ← تاپانلی ← دابانلی ← دابانلو)

TAPDUKEMRE تاپدوک امره

نام یکی از روسای ترکان مهاجرت نموده از منطقه خراسان به سرزمین آناتولی دوره ایلخانیان

TAPUQ تاپوق

سلام خاص که مغولان ، سلاطین و خوانین را می دادند ، به معنی سجده و پرستش می باشد، خدمت و بندگی .

TATARBAY تاتار بای

رئیس ایل ترکان تاتار

TATARQAN تاتارقان

ترک تاتاری ، کسی که خون تاتاری در رگهایش جاری است ، خان و امپراتور تاتار ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر گنبد

نام طایفه ای است از ترکمانان

TEMİRDURDİ تمیردوردی

سخت و محکم چون آهن بوده و باقی خواهد بود (ترکمنی)

TEMİRQULİ تمیرقولی

بنده محکم و آهنین تن (ترکمنی)

TEOMANQAN تئومان قان

از نسل و تبار «تئومان خان» ، همچنین نام یکی از آبادیهای شهرستان هریس از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «دامنجان daməncan» (تئومان کان ← تامانکان ← تامانگان ← تامانجان ← دامنجان)

TAİÇƏR تائی چَر

نام پسر کوچک جاموقه که توسط ملازم چنگیز خان بنام «جوجی دَرَملا» کشته شد. (ترکی مغولی)

TABAR تابار

قوم و تبار ، نسل و نژاد (ترکی باستان گوئی تورک)

TABAŞARAN تاباشاران

نام یکی از اقوام ترک ساکن در شمال سرزمین آذربایجان

TABAQDAŞ تباق داش

هم سفره ، هم کاسه (ترکمنی)

TARILI تاري لی

دارای معبود و خدا ، معتقد به خدا و معبود ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
منجوان بخش خدا آفرین شهرستان تبریز با
نام و نگارش فعلی «دَریلو» *derilu*

TARIVERMİŞ تاري وئرمیش

خداداده ، خداداد همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان قطور بخش حومه
شهرستان خوی از بلاد آذربایجان

TARYAN تاريان

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت
مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی ۰ (ترکی
مجاری)

TARIQCI تاريقجي

کشاورز، برزگر، دهقان، زارع که به ترکی
آذربایجانی تاریغچی هم گویند.

TARIMTAZ تاریمتاز

نام یکی از امرای دوره ایلخانیان سرزمین
آناتولی در زمان «اولجایتو» . او از بیگهای
ایل اوغوران ساکن روم (آناتولی) به شمار
می رفت.

TARİNAK تاریناک

نام یکی از اقوام ترک در زمان حکومت ترکان
«گوی تورک»

TASXIN تاسخین

قابوس در ولایت ترکمن صحرا

TATARQULI تاتارقولی

عبد و بنده خداوند که از ترکان تیره تاتار
باشد (ترکمنی)

TATLIDİLLİ تاتلی دیلی

تر زبان

TATLICI تاتلیجی

شیرینی فروش ، قناد

TARANCI تارانجی

نام گروهی از ترکان ساکن در روسیه با
جمعیتی در حدود ۵۳۰۰۰ نفر طبق
سرشماری سال ۱۹۲۶ میلادی

TARTUŞI تارتوشی

نوازنده (قزاقی)

TARÇALYAN تارچالیان

ساز زن ، تارزن (ترکمنی)

TARHAN تارحان

طرخان ، از رؤسای ایل (ترکمنی)

TARQAT تارقات

عنوان و لقبی است در ترکستان قدیم (ترکی
باستان گوی تورک)

TARQAN تارقان

بگ ، امیر، ترخان (ترکی باستان گوی تورک)

TARKAN تارکان

فرد محترم و متشخص ، ترخان

TAŞBAY تاشبای

بیگ و آقای جان سخت و محکم چون سنگ،
آقای سنگین

TAŞTAN تاشتان

از سنگ ساخته شده ، سنگین و محکم و
سرت

TAŞCAN تاشجان

جان سخت و سنگین چون سنگ

TAŞKAN تاشکان

از نسل و تباری سالم و نیرومند ، از نسل
سالم و قوی

TAŞKINƏR تاشکین آر

دلیر مرد پر جوش و خروش

TAŞƏL تاشل

سنگین دست ، سخت دست چون سنگ

TAŞINAN تاشینان

تدبیر و اندیشه کننده

TAĞALP تاغ آلپ

بهادر و دلاور مرد کوه و کوهستان ، دلاوری
مقاوم و سرسخت چون کوه

TAĞÖZ تاغ اؤز

درهٔ ما بین دو کوه

TAĞOQRUĞ تاغ اوقروغ

پیچ کوه ، انتهای کوه

طغیان آب (قزاقی)

TAŞƏR تاش آر

سنگین مرد ، مرد سخت پیکر و محکم چون
سنگ

TAŞPOLAT تاش پولات

سخت ، سنگین و محکم چون فولاد و سنگ
(ترکمنی)

TAŞTEMUR تاش تئمور

نام یکی از امرای سرشناس ایلخانیان
سرزمین آناتولی در زمان «کیخاتو» . سلطان
وقت ایلخانیان . «تاش تئمور» از قبیلهٔ ختای
(کاتای) امیر و حاکم ممالک روم بشمار می
آمد.

TAŞTEKİN تاش تکین

همچو سنگ سفت و سخت و محکم، شهزاده
ای نیرومند و سخت پیکر چون سنگ

TAŞQULU تاش قولو

بندهٔ سنگین ، سخت جان و نیرومند خداوند
(ترکمنی)

TAŞMAĞARA تاش ماغارا

غار سنگی

TAŞYONTAN تاش یونتان

سنگتراش

TAŞAR تاشار

جوشان و خروشان ، در خود نمی گنجد

اجاق خانه (سه پایه اِجاق) بدنیا آمد
(ترکمنی)

TAĞANYAZ **تاغان یاز**

کسیکه در فصل بهار بدنیا آمده و نذر و نیاز و
اجاق او را برای ما زنده نگه داشته است
(ترکمنی)

TAĞAN **تاغان**

سه پایه اِجاق آتش (ترکمنی)

TAĞANLI **تاغانلی**

نذر و نیاز و اجاق داده (ترکمنی)

TAĞHAN **تاغان**

نام یکی از شش پسر اوغوز خان (ترکمنی)

TAĞŞİT **تاغشیت**

قناعت (ترکمنی)

TAĞŞİTLİ **تاغشیتلی**

صرفه جو ، مقتصد (ترکمنی)

TAĞŞİDLİ **تاغشیدلی**

صرفه جو ، بی زیان (ترکمنی)

TAQER **تاقر**

زمین مسطح بی علف (ترکمنی)

TAQIR **تاقیر**

زمین صاف و هموار (ترکمنی)

TAGACAR **تاگاجار**

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان در
زمان «هوله جو» در آناتولی

TAĞANBERDİ **تاغان بُردی**

نذر و نیاز و اجاق او را برای مازنده نگه داشت
(ترکمنی)

TAĞANBAY **تاغان بای**

مردی غنی و دارا که نذر و نیاز و اجاق او را
برای ما زنده نگه داشت (ترکمنی)

TAĞANDAŞ **تاغان داش**

فرزند موقر ، سنگین ، بسیار متین، سفت و
سخت و نیرومند، که نذر و نیاز و اجاق او را
برای ما زنده نگه داشته است (ترکمنی)

TAĞANDURDİ **تاغان دوردی**

نذر و نیاز و اجاق داده ای که برای همیشه
زنده ماند (ترکمنی)

TAĞANQURT **تاغان قورت**

کنایه از فرزند دلیر و بسیار جسوری که نذر و
نیاز و اجاق او را برای ما زنده نگه داشته است
(ترکمنی)

TAĞANQULİ **تاغان قولی**

بنده خداوند که نذر و نیاز و اجاق او را برای
ما زنده نگه داشت (ترکمنی)

TAĞANQILIÇ **تاغان قیلیچ**

فرزند قاطع ، ترا و دلیر که نذر و نیاز و اجاق
او را برای ما زنده نگه داشته است (ترکمنی)

TAĞANGƏLDİ **تاغان گلدی**

کانون و اجاق خانواده و خانه پدیدار شد ،

و نگارش فعلی «طالقان»

TALXAN **تالخان**

آرد گندم و برنج بریان شده (ترکمنی)

TALOY **تالوی**

اقیانوس، دریا.

TALIXAN **تالی خان**

از جرگه خانها، از نسل خانها، از شاخه خانها
همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان
مرکزی آستارای آذربایجان ایران با نام و
نگارش فعلی «تله خان» *taléxan* و نیز نام
یکی از شهرهای مرکزی ایران با نام و نگارش
فعلی «طالقان»

TAMATAR **تام آتار (تاماتار)**

شلیک کننده و تیرانداز کامل و تمام عیار،
تیرانداز ماهر و مجرب و ورزیده که تیر بسیار
و خوب اندازد، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان باراندوز چای بخش حومه
شهرستان اورمیه از بلاد آذربایجان با نام و
نگارش فعلی «تومتَر» *TUMƏTƏR*

TAMƏRK **تام آرک**

بسیار قوی و قدرتمند، قوی و قدرتمند به
تمام معنا

TAMAR **تامار**

رگ، رگ خون، غیرت

TAMARSAQ **تامارساق**

TAGİN **تاگین**

لقب و عنوانی مستعمل در بین ترکان مغول

TALDİK **تال دیک**

شاخه بلند و سرکشیده، همچنین مشابه نام
قومی از سرخپوستان سرزمین آمریکا با نام و
نگارش فعلی «تولتک» ها *toltek* (دال
دیک ← تال دیک ← تال تیک ← تول تیک
← تول تک)

TALAGATU **تالا گاتو**

از مردان و رجل بنام و ثروتمند قوم جلایر
معاصر چنگیز خان

TALAŞAN **تالاشان**

سعی و کوشش کننده

TALAYƏR **تالای آر**

دلیر مرد دریا، دلاور دریا، بسیار دلیر

TALAYHAN **تالای حان**

سلطان و خاقانی معظم به عظمت دریا،
سلطان دریا

..... **تالای کان (تالای قان)**

TALAYKAN(TALAYQAN)

دریای خون، اقیانوس خون، دریایی از خون،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
«یافت» بخش هوراند شهرستان اهر با نام و
نگارش فعلی «تله گان» *teleqan* و نیز
مشابه نام یکی از شهرهای مرکزی ایران با نام

حسرت مند ، آرزومند

TAMBAS.....**تامباس**

سازنده و بنا کننده خانه و کاشانه ، «تام» در زبان ترکی که «دام» نیز تلفظ می شود به معنی خانه و کاشانه است و «باس» فعل امر به ساختن و بنا نمودن است

TAMTARAQ.....**تامتاراق**

عظمت و حشمت ، کَر و فر ، شَأن و شوکت ، تجمل .

TAMTÜRK.....**تامتورک**

به تمام معنا تُرک ، ترک کامل ، رشید و تمام عیار

TAMDIRAÇI.....**تامدیراچی**

ساززن ، دو تار زن (ترکمنی)

TAMDIRLI.....**تامدیرلی**

دارای ساز ، صاحب ساز و «تامدیرا» همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گوئی آغاج حومه شاهیندژ از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «تندرلو» *tənderlu*

TAMƏR.....**تامَر (تام آر)**

مرد کامل ، مرد تمام عیار ، همچنین نام یکی از آبادیهای حومه شهرستان سلماس از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «تَمَر» *təmə*
TAMƏRÇİN.....**تام آرچین**
مرد کامل و حقیقی ، مرد تمام عیار راستین

و درستکار ، مرد حقیقت و راستی و درستی ، مرد درست و کامل ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان پیران بخش حومه شهرستان ساووق بولاق (مهباد) از بلاد آذربایجان

TAMQAÇ.....**تامقاچ**

نام یکی از حاکمان ترک قره خانیان

TAMKAN.....**تامکان**

بسیار قوی و قدرتمند ، قوی و قدرتمند به تمام معنا

TANAĞAR.....**تان آغار**

سرخی و روشنی شفق

TANAL.....**تان آل (تانال)**

شفق سرخ ، فجر سرخ ، سرخی شفق صبحگاهان

TANALP.....**تان آلپ**

بهادر و دلآوری که به هنگام شفق و سپیده دمان متولد شده است

TANALTAN.....**تان آلتان**

شفق سرخ سپیده دمان

TANALLI.....**تان آلی**

دارای سرخی شفق ، شفق سرخین، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان دیزج رود حومه شهرستان عجبشیر از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی دانالو و نیز نام یکی دیگر از

شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی
«دانباران»

TANTÜRK **تان تورک**

ترکی که به هنگام سپیده دمان متولد شده
باشد، ترک زیبا، ترکی به روشنی و زیبایی
شفق صبحگاهی

TANTUĞ **تان توغ**

درفش صبحگاهی، بیرق و درفشی که به
هنگام صبحگاهان در اهتزاز باشد.

TANDORUK **تان دوزوک**

شفقی که از پشت قلّه کوه برآید

TANDOĞAN **تان دوغان**

کسیکه به هنگام سپیده دمان بر فراز آسمان
قدرت نمایی کند.

TANDOĞDU **تان دوغدو**

هنگام سپیده دم صبحگاهان فرارسید، شفق
ظاهر شد

..... **تان قیران (تان کیران)**

TANQIRAN(TANKIRAN)

طلوع و فجر آفتاب به هنگام سپیده دمان،
درهم شکننده تاریکی پیش از شفق و فجر
صبحگاهان، فجر، همچنین مشابه نام یکی
از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره
آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی
«دانقاران»

آبادیهای دهستان قلعه دره سی بخش حومه
شهرستان ماکو با نام و نگارش فعلی «دانالو»

TANAYDIN **تان آیدین**

نور و روشنی شفق صبحگاهی

TANƏRCAN **تان آرجان**

دلیر مردی دوست داشتنی و زیبا چون شفق

TANƏRK **تان آرک**

شفق پر نور و بسیار روشن، نیرو و قدرت
شفق صبحگاهی

TANUĞUR **تان اوغور**

خجستگی و فرخندگی سپیده دمان، میمنت
و مبارکی شفق

TANBEY **تان بی**

بیگ و سروری که به هنگام شفق سپیده
دمان متولد شده باشد

TANBAY **تان بای**

دارا مردی که به هنگام سپیده دمان متولد
شده باشد

TANBƏRK **تان بَرک**

فرد سالم و تندرست به روشنی شفق

TANBORAN **تان بوران**

هوای سرد و بوران آمیز صبحگاهان، هوای
سرد توام با بوران برف به هنگام سپیده دمان
و فجر صبح، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان ابرغان بخش مرکزی

از مقربان الهی
TANƏR..... **تَانَر (تَان آَر)**
 دلیر مردی که به هنگام شفق صبحگاهی
 متولد شده باشد
TANRIÖVƏR..... **تَانَرِی آَوُه ر**
 عزیز و محبوب خداوند ، فخر خداوند ،
 کسیکه خداوند او را عزیز و محبوب شناخته
 و دوست داشته باشد
TANRIBUYRUK..... **تَانَرِی بُویروک**
 فرمان خداوند
TANRIKILIÇ..... **تَانَرِی کِلیچ**
 شمشیر خداوند
TANRIGÖMÜ..... **تَانَرِی گُومو**
 گنج الهی ، قرآن
TANJU..... **تَانْژو**
 بزرگی و بلند مرتبه گی، لقب و عنوانی که
 چینی ها به خاقانهای ترک اطلاق نموده
 بودند ، خاقان ، قآن ، امپراتور ترک
TANSEV..... **تَانْسُو**
 شیفته و دوستدار شفق صبحگاهی
TANSUKƏR..... **تَانْسوک آَر**
 دلیر مردی به زیبایی و روشنی شفق ، دلیر
 مرد معجزه آسا
TANĞIR..... **تَانْغِیر**
 عارفه (ترکمنی)

TANKARALI..... **تَان کَارالی**
 تاریکی و سیاهی پیش از فجر سپیده دمان ،
 همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
 نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه با نام
 ونگارش فعلی «دانقرالو»
TANGÖR..... **تَان گُور**
 ظهور و پیدایش شفق را مشاهده کن
TANGÜÇ..... **تَان گُوج**
 نیرو و قدرت شفق صبحگاهی
TANGÜNƏR..... **تَان گُونَر**
 دلیر مردی به زیبایی آفتاب صبحگاهی
TANYER..... **تَان یَر**
 محل ظهور شفق
TANYUALP..... **تَانیو آَلپ**
 خاقان و امپراتور قهرمان و دلاور
TANYU..... **تَان یو**
 بزرگی و بلند مرتبه گی ، لقب و عنوانی که
 چینی ها به خاقانهای ترک اطلاق نموده
 بودند ، خاقان ، قآن ، امپراتور ترک
TANYUTEKİN..... **تَان یوتکین**
 شهزاده قهرمان و دلاور
TANHAN..... **تَانحان**
 سلطان و خاقانی که به هنگام سپیده دمان و
 فجر صبحگاهی متولد شده باشد.
TANRIYAYAKIN..... **تَانرِیا یاکین**

← دانقرالو ← دانقرالو

TANGRİBERDİ **تانگری بُردی**

خداداد ، خداداده (ترکمنی)

TANGRİBERƏN **تانگری بُره ن**

خداداد ، خدا داده (ترکمنی)

TANGRİQULİ **تانگری قولی**

عبد و بنده خداوند (ترکمنی)

TANGRİNUR **تانگری نور**

نور خداوندی (ترکمنی)

TANGRİNOYAN **تانگری نویان**

ارباب رَبنی ، عنوانی که راهبان بودائی به شاهزادگان و نویانهای مغول اطلاق نمودند. راهبان بودائی اعلام داشتند که نویانها رب النوعهای (تانگری *tangri*) می باشند که سلسله نسب آنها به ساکنین آسمانها می رسد. بطور یقین به این دلیل این رسم هندوها را در آیین خود داخل کردند تا به نویان ها عنوان تانگری (تانگگار *tanggar*) نویان یعنی «ارباب رَبنی» بدهند ولی از طرف دیگر این موضوع را به آنها تلقین می کردند که اگر در زندگی قبلی ابراز لیاقت و شایستگی کرده بودند، می توانستند راهب بودائی شوند.

TANGI **تانگی**

سپیده دمان ، پیش از طلوع آفتاب (ترکمنی)

TANQIRQULİ **تانقیر قولی**

از سران و رهبران با نفوذ ترکمنها در سالهای ۱۸۲۰ در منطقه خلیج بالخان و کراسنو دسک (ترکمنی)

TANKA **تانکا**

بزرگ (نام یکی از رؤسای قبایل سرخپوست آمریکایی از قبیله «سیوکس» .)

TANKUTLU **تان کوتلو**

فجر مبارک و خجسته ، شفق خجسته و فرخنده ، میمنت و مبارکی شفق صبحگاهی

TANKUT **تانکوت**

فجر مبارک و خجسته ، شفق خجسته و فرخنده، میمنت و مبارکی شفق صبحگاهی

TANGAĞARDİ **تانگ آغاردی**

سپیده دم صبحگاهی (ترکمنی)

TANGER **تانگ آر**

قهрман و دلاور صبحگاهان ، دلاور و مرد سپیده دمان (ترکمنی)

TANGIRQULİ **تانگر قولی**

عبد و بنده خداوند (ترکمنی)

TANGIRLI **تانگرلی**

دارای معبود و خدا ، معتقد به خدا و معبود ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «دانقرالو» (تانگرلی ← دانقیرلی

سرشناس	TANU	تانو
TAVARSAQ تاوارساق	نام برادر «محمد به ی قارامان اوغلو» از بیگها و حکمرانان مشهور مقارن حکومت سلجوقیان در سرزمین آنا طولی.	
TAVTARSAÇ تاوتار ساج	TANITAN	تانیتان
دارای موهای مجعد و پیچ پیچ (ترکمنی)	معرف ، تعریف و توصیف کننده ، معرفی کننده	
TAVSAMIŞ تاواسامیش	TANIDIK	تانیدیک
سرکش و جهنده	یار ، دوست ، آشنا	
TAVSAN تاوسان	TANIR	تانیر
به چابکی و تندى جستن و به چالاکى گذشتن از نهر و گودالى چون اسب سرکش و جهنده	آگاه و بلد	
TAVQAÇ تاوواج	TANIŞTIRAN	تانیشتیران
آخشیذ توقوچ از اجداد «قاراخانیان» که در زمان خلیفه معتصم به بغداد مراجعت کرد.	معرف ، تعریف و توصیف کننده ، معرفی کننده	
TAYBARS تای بارس	TANIL	تانیل
بچه پلنگ ، پلنگ نوزاد	برای همه شناخته شده باش ، مشهور و نامی باش	
TAYTİMUR تای تیمور	TANILAN	تانیلان
جوان آهنین و نیرومند	انگشت نما ، مشهور و معروف (ترکمنی)	
TAYQULİ تای قولى	TANIMLAYAN	تانیملایان
یکی از دو بنده دو قلوی خداوند (ترکمنی)	واصف ، توصیف کننده	
TAYGÖLDİ تای گلدی	TANIN	تانین
جفت و برابر آن یکی آمد ، برابر هم آمد، کرّه اسب بدنیا آمد (ترکمنی)	مشهور و نامی شو ، برای همه شناخته شده باش	
TAYANÇ تایانچ	TANINAN	تانینان
حمایت ، پشت گرمی ، مواظب و حافظ		

دلیر مرد بلند بالا و برازنده و زیبا	TAYCAN تایجان
TAYLI تایلی	شخص جوان و نیرومند ، زیبا و چالاک چون کره اسب
هریک از جفت را گویند که برابر آن دیگری است ، صاحب کره اسب (ترکمنی)	TAYCI تایچی
TAYMAN تایمان	« تایچی نوین» از امرای بزرگ دوره ایلخانیان. او امیر تومان ایل ترک جلایر یان در سرزمین آناتولی بود.
TAYMIL تایمیل	TAYÇA تایچا
قایق (ترکمنی)	اسب کوچک (ترکمنی)
TAYNALYAYA تاینال یایا	TAYÇI تایچی
نام یکی از متشخصین مغول و پسر عموی چنگیز خان . (ترکی مغولی)	دارای کره اسب (ترکمنی)
TAYIM تاییم	TAYXAN تایخان
برابر من ، دوست همسن و سال (ترکمنی)	زارع ، کشاورز (ترکمنی)
TƏCƏNDURDİ تَجَن دوردی	TAYZIOĞLAN تایزی اوغلان
جاری و روان همچو رود «تجن» باقیست) (ترکمنی)	نام یکی از خاقانهای ترک مسلمان در زمان «قوبیلای قا آن»
TƏCƏNGƏLDİ تَجَن گلدی	TAYKUT تایکوت
رود «تجن» آمد (بدنیا آمد)	جوان خجسته و فرخنده ، جوان خوش یمن و مبارک
TƏCƏN تَجَن	TAYGAN تایگان
نام رودخانه ایست جاری در سرزمین ترکمنها (ترکمنی)	بی همتا ، یکتا ، بی نظیر
TƏRİNGBAQEM ترینگباقم	TAYGUNƏR تایگون آر
ژرف نگر ، نگاه ژرف و عمیق	دلیر مرد جوان و برنا
TƏRİNGOY ترینگوی	TAYLANƏR تایلان آر

TƏKÇƏ **تکچه**

یکتا و بی همتا ، بی نظیر

TƏKDİL **تکدیل**

یکزبان

TƏKƏBERDİ **تکه بئردی**

خداوند فردی از نسل طایفه «تکه» به ما عطا فرمود (ترکمنی)

TƏKƏBAY **تکه بای**

بیک و آقائی از طایفه تکه (ترکمنی)

TƏKƏTAY **تکه تای**

کره اسبی از از طایفه «تکه» (ترکمنی)

TƏKƏCAN **تکه جان**

فرد محبوب و عزیزی از طایفه «تکه»

TƏKƏDURDİ **تکه دوردی**

همچو یک ترکمن «تکه» ای باقی بوده و خواهد بود (ترکمنی)

TƏKƏQILIÇ **تکه قیلیچ**

شمشیر ایل و طایفه «تکه» (ترکمنی)

TƏKƏLİ **تکه لی**

فردی از طایفه تکه ترکمن (ترکمنی)

TƏKİZ **تکیز (تک ایز)**

تک اثر و تک نشانه ، اثر و نشانه یگانه و یکتا

TEKİNALP **تکین آلپ**

شهزاده دلیر و دلاور ، دلاور یکتا و بی همتا

تفکر ژرف ، تفکر عمیقانه (ترکمنی)

TƏZƏBAY **تزه بای**

بیگ و آقای مدرن و نوین (ترکمنی)

TƏZƏBƏY **تزه بی**

داماد ، تازه داماد

TƏŞƏ **تشه**

تیشه (ترکمنی)

TƏKANT **تک آنت**

عهد و پیمان بی نظیر

TƏKÖZ **تک اوز**

یگانه ذات واحد ، ذات و اصالت بی همتا و یکتا

TƏKOK **تک اوک**

تک تیر ، یگانه تیر واحد

TƏKOL **تک اول**

یکتا و بی همتا و بی نظیر باش

TƏKOLAN **تک اولان**

یگانه و منحصر بفرد

TƏKTAŞ **تک تاش**

یکتا و بی همتا ، سخت و سرت چون سنگ

TƏKSOY **تک سوی**

نژاد و تبار یکتا و بی همتا ، از نژاد و تبار بی نظیر

TƏKEŞ **تککش**

تک و بی نظیر ، بی همتا و بی مانند

- تکین آر**.....TEKİNƏR
دلیر مرد و دلاور بی همتا ، دلیر مرد شهزاده
- تکین سوئی**.....TEKİNSOY
از نژاد و تباری بی همتا و بی نظیر ، نژاد و تبار بی نظیر
- تنگ آری (تنگری)**.....TƏNGERİ
مرد آسمان ، صاحب آسمان ، از اسما و صفات پروردگار ، پروردگار به زبان ترکان
تنگ *təng* (آسمان) + آر (مرد و صاحب)
- تنگغوت**.....TƏNGĞUT
نام یکی از قبایل ترک مغولی (ترکی مغولی)
- تنی بک**.....TENİBEK
نام شاهزاده ای از ترکان «آلتین اورد» از نسل چاغاتای که به سال ۱۳۴۲ میلادی وفات نموده است
- ته یه نگ**.....TƏYƏNG
سَنجَاب (ترکی باستان گوی تورک)
- تو- اویریل**.....TOORİL
نام برادر خوانده چنگیز خان و پسر قُنگتقور.
(ترکی مغولی)
- تو- اویرین**.....TOORİN
نام برادر خوانده چنگیز خان و پسر قُنگتقور.
(ترکی مغولی)
- تو پاش**.....TOPBAŞ
- کلاه چوپانی ، کلاه چوپانها (ترکمنی)
- توب آر (توبر)**.....TUBƏR
دلیر مرد اصل و نسب دار ، دلاور مرد اصیل و دارای ریشه و بن
- توب آرقاآن**.....TUBƏRQAAN
امپراتور و خاقان اصل و نسب دار، خاقان اصیل و دارای ریشه و تبار ، همچنین مشابه نام یکی از شهرهای آذربایجان ایران بنام «توفارقان» (آذرشهر فعلی) (توب آرقا آن ← توبار قآن ← توبار قان ← توفارقان)
- توبارقان**.....TUBARQAN
از نسل و تبار تُرک مَرَدان اصیل و دارای نسب و اصل و ریشه ، همچنین نام یکی از شهرهای آذربایجان ایران با نام و نگارش «توفارقان» (آذرشهر فعلی) (توبارقان ← توبارقان ← توفارقان)
- توباقان**.....TUBAQAN
نام ایلی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان (ترکی مغولی)
- توبول**.....TOBOL
نام ایلی از ترکان سیبری غربی
- توبیل**.....TOBİL
تو + بیل یعنی دامنه کوه ، پشت کوه ، لازم به توضیح است که تو *to* به زبان ترکی

TUPARQAN.....توپارقان

از نسل و تبار تُرکمردان قدرتمند و آتشین چون گلولهٔ توپ ، همچنین نام یکی از شهرهای آذربایجان ایران با نام و نگارش «توفارقان» (آذرشهر فعلی) (توپارقان ← بعد از سلطهٔ اعراب ← توفارقان)

TOPÇUBAŞI.....توپچو باشی

فرماندهٔ آتشبار و توپخانه

TOPÇU.....توپچو

توپچی

TOPÇİ.....توپچی

سربازی که مأمور تیراندازی با توپ است .

TOPU.....توپو

نام خاقان ترکان و برادر «بومین خان» در سالهای ۵۸۱ - ۵۷۶ میلادی

TOPUZLU.....توپوزلو

گرزدار

TUTAŞ.....توتاش

نام جد «یمن بیک» . «یمن بیک» از امرای بزرگ دورهٔ ایلخانیان روم (آناتولی) در زمان غازان خان به شمار میرود.

TUTAŞDI.....توتاشدی

روشن شد، آتش روشن شد (ترکمنی)

TUTAŞMIŞ.....توتاشمیش

روشن و شعله ور شده (ترکمنی)

باستان (از جمله ترکی قرقیزی) به معنی کوه و «بیل» یا «بئل» به معنی کوه و پشت کوه می باشد ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان هیر بخش مرکزی شهر اردبیل با نام و نگارش فعلی «دویل» *dovil* می باشد (توبیل ← دوویل ← دوویل ← دویل)

TOPATİYAN.....توپ آتیان

توپچی (ترکمنی)

.....توپ آر (توبار)

TOPƏR(TOPAR).....

دلیر مرد پر قدرت و آتشین چوی توپ و گلولهٔ شلیک شده ، مرد قرص و محکم و نیرومند چون گلولهٔ توپ

TOPƏRQAAN.....توپ آرقاآن

خاقان و امپراتوری پر قدرت و آتشین چون گلولهٔ توپ ، همچنین مشابه نام یکی از شهرهای آذربایجان ایران با نام و نگارش «توفارقان» (آذر شهر فعلی) (توپ آرقاآن ← توپارقاآن ← توپارقان ← توفارقان)

TOPGÜLLƏ.....توپ گولله

کنایه از سالم و تندرست بودن ، حاکی از تندرست ، قوی پیکر و تنومند بودن ، گلولهٔ توپ

TOPAR.....توبار

فوج ، دسته ، گروه (ترکمنی)

TUTUNÇ توتونچ

فرزندی که مرد خانواده را به حیات و زندگی پیوند می دهد

TURATU توراتو

«توراتو کؤره گان» از بیگلر بیگی های معروف دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی

TURAQ توراق (توراک)

قله کوه ، بلندی و ستیغ کوه ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بهی حومه بوکان از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «دراغ» *dorağ*

TURANŞAH تورانشاه

نام آخرین حکمران و سلطان سلسله ترک تبار «ایوبی» در سرزمین مصر. (سده دوازده و سیزده میلادی) (لازم به ذکر است که سلاطین سلسله ایوبیان همچون اکثریت ترکان جهان سنی مذهب بوده و مبلغ و مروج مذهب سنی در منطقه آناتولی و خاور میانه بودند ، اولین سلطان ترک نژاد دولت مملوک ترک سرزمین مصر از سلسله ایوبیان نیز سردار دلاور جهان اسلام و جهان ترک ، سلطان «صلاح الدین ایوبی» می باشد که بعد از براندازی حکومت فاطمیان ، در سال ۱۱۷۱ میلادی بانی و مؤسس حکومت سلسله ترک ایوبی گشت . قشون و لشکر دولت ایوبی

TUTAK توتاک

از سران و بزرگان لشکر ی حکومت سلجوقی دوره سلطان ملکشاه سلجوقی در سرزمین آناتولی

TUTAM توتام

از نسلی با کرامت (ترکمنی)

TUTAMLI توتاملی

ظرفیت دار ، دارای ظرفیت (ترکمنی)

TUTAN توتان

بدست آورنده ، دستگیر کننده ، متمسک

TUTĞAYLI توتغایلی

حمله دار (ترکمنی)

TUTKU توتکو

احساس عشق و هوس بیش از حد در برابر چیزی

TUTLI توتلی

پوشیده از مه و طوفان گرد و خاک (ترکمنی)

TUTUMLI توتوملی

با عزم ، با اراده (ترکمنی)

TUTUŞ توتوش

پادشاه و حکمران سوریه برادر سلطان ملکشاه سلجوقی در سال ۱۰۷۷ میلادی

TUTUM توتوم

عزم ، اراده (ترکمنی)

TURĞUN.....تورغون

ماهر ، زبردست ، چیره دست (ترکمنی)

TURQAUT.....تورقا اوت

نام نگهبان ترقوتای کیریلتوق از رؤسای قوم
تایچیوت در ترکستان و مغولستان قدیم.
(ترکی مغولی)

TORGUT.....تورقوت

در بین قبایل مغول ، ایل یا ایلات و خانواده
هایی که همگی دارای خویشاوندانی از طرف
زن بوده اند بدانان صاحب «تورقوت» می
گفتند . (ترکی مغولی)

TÜRKALBAN.....تورک آلبان

ترک منسوب به طایفه آلبان ها در سرزمین
آذربایجان شمالی که در اطراف رودخانه
«کور» یا کُر ساکن بودند . این قوم هم نژاد و
هم زبان دیگر طایفه ترک بنام «کاسپی»ها
بودند که در سواحل بحر خزر می زیستند .
حکومت آلبانها از به هم پیوستن و اتحاد ۲۶
ایل و طایفه مهم ترک تبار تشکیل شده بود .

TÜRKORDU.....تورک اوردو

لشکر ترک

TÜRKBOD.....تورک بود

از قوم و قبیله ترک تبار (ترکی باستان گوی
تورک)

TÜRKPART.....تورک پارت

را ترکان « قیپچاق » و ترکان «چرکز» منطقه
قفقاز تشکیل می دادند. زبان رسمی در دوره
سلسله ایوبیان عبارت از زبان « ترکی » بود .

TURSUNBEY.....تورسون بی

از مورخان بنام و مشهور ترک در زمان
سلطان محمد فاتح از سلاطین امپراتوری
عثمانی

TORSUNBEK.....تورسون بک

از شعرای معروف ، کاتب دیوان و دفتر دربار
حکومت امپراتوری عثمانی در زمان «سلطان
محمد فاتح»

TURSUNTAŞ.....تورسون تاش

همچنان، چون سنگ، سفت و سخت و
محکم باقی بماند (ترکمنی)

TURSUNQULİ.....تورسون قولی

همچنان عبد و بنده پروردگار باقی بماند
(ترکمنی)

TURSUN.....تورسون

برای ما باقی بماند، زنده و لایزال باشد
(ترکمنی)

TÜRŞAD.....تورشاد

پادشاه ترک ، سلطان ترکان

TURĞAQ.....تورغاق

پاسدار، نگهبان ، همچنین نام طایفه ایست از
ازبکان .

ترک «آز»ی ، ترک منسوب به قوم «آس» یا «آز» که در سده های بیستم و هفدهم پیش از میلاد در غرب دریای خزر توانستند به اقوام و قبائل هم اقلیم خود چیره شوند و بدنه حکومتی منسجم با نام «آذر» تشکیل دهند.

لازم به ذکر است که نام قاره کهن و بزرگ جهان بنام «آسیا» نیز برگرفته شده از نام همین قوم ترک تبار «آس» یا «آز» می باشد.

TÜRKAS **تورک آس**

ترک آسی ، ترک منسوب به قوم «آس» یا «آز»

TÜRKƏKUL **تورکه کول**

خادم و خدمتگذار ترکان

TÜRKOL **تورک اول**

ترک باش ، در حد یک ترکمرد باش ، لایق ترک بودن باش

TÜRKİZ **تورکیز**

اثر و نشانه ترک ، ترک نشان، ترک راه گشا ، ترک ره گشوده

TURGAŞ **تورگاش**

نام قبیله ای ترک ساکن در پایین رودخانه «ایلی» مکتوب در نوشته های اورخون

TURGAK **تورگاک**

کشیک و قراول روز

TURGAVUL **تورگاوول**

ترک مبارز ، ترک سواره ، ترک منسوب به قوم ترک نژاد پارت. پارتها همان طایفه ترک نژاد که به مدت ۴۷۷ سال بر سرزمین ایران تحت نام سلسله امپراتوری اشکانیان حکومت کرده اند ، می باشند .

TÜRKHANI **تورک حانی**

خان ترک ، خاقان و امپراتور ترک

TÜRKDOĞDU **تورک دوغدو**

ترک زاده

TÜRKDİLLİ **تورک دیلی**

ترک زبان

TÜRKKAN **تورک کان**

از نژاد و تبار ترک ، ترک نژاد ، از نسل ترک

TÜRKKOŞUN **تورک کوْشون**

لشکر ترکان ، سپاه ترکان

TÜRKMON **تورک مون**

ترک صادق و درستکار

TÜRKNOYAN **تورک نوْبان**

سردار و فرمانده ترک قشون

TÜRKYURDU **تورک یوردو**

سرزمین ترک

TÜRKÖZ **تورک اوْز**

کسی که ذات و اصلتش ترک باشد

TÜRKAZ **تورکاز**

TORİL.....توریل

از سران و بزرگان مغول در عهد چنگیز خان.
(ترکی مغولی)

TOZAN(TOSAN,TOSƏN).....توزان (توسان، توسن)

گرد و خاک (اسب سرکش تیز پای و تندرو که بر اثر تاخت سریع، طوفانی از گرد و خاک به پا می کند و چنین اسب تیز پای به طوفان توام با گردو خاک یعنی گرد باد تشبیه شده است.)

TUZAN.....توزان

وزش باد تند همراه با گرد و خاک (ترکمنی)

TUZANĖAY.....توزان غای

طوفان ، طوفان توام با گرد و خاک (ترکمنی)

TOZANLI.....توزانلی

فرزندی که در یک روز بادی بسیار شدید همراه با گردو خاک بدنیا آمده باشد
(ترکمنی)

TOZĖA.....توزغا

گرد نرینه گل ، خاک نرم (ترکمنی)

TÜZÜNƏR.....توزون آر

دلیر مرد راستگو و درستکار ، مرد راستی و درستی

TÜZÜN.....توزون

راستی و درستی ، حقیقت

کشیک و قراول روز

TURGAY.....تورگای

نوعی مرغ آواز خوان از رده و خانواده گنجشگها به رنگ خاکستری که در مزارع لانه می کند

TURGUTALP.....تورگوت آلپ

نام یکی از سرداران دلاور ترک امپراطوری عثمانی که در سالهای اولیه تأسیس امپراتوری عثمانی قلعه و دژ «اینه گؤل» را تسخیر نمود.

TURGUT.....تورگوت

محل سکنی و سکونت ، محل اطراق

TURMUŞHAN.....تورמוש حان

نام برادر «بایندر خان» در سلاله ترکان اوغوز

TOROS.....توروس

نام رشته کوهی در جنوب سرزمین آناتولی که به موزات دریای مدیترانه امتداد یافته است

TORUM.....توروم

نوعی شتر (ترکمنی)

TURUM.....توروم

بچه شتر ۶ تا ۱۲ ماهه (ترکمنی)

TÜRİ.....توری

نام فرزند ارشد «نوغای» از رؤسای ترکان منطقه حوزه رود دُن در دوره ایلخانان

قهرمان و دلاور پرچمدار ، دلاور بیرق به دست

TOĞANTEKİN **توغان تکین**

همچون شاهین تند و تیز و شکاری ، شهزاده ای چون شاهین

TOĞTOABAKI **توغتوبا باکی**

نام یکی از سران مغول از سلالهٔ مرکیت ها (ترکی مغولی)

TUĞDARI **توغداری**

از گونهٔ غازها که مرغی بزرگ و شکاری است (ترکمنی)

TUĞƏR **توغەر**

دلیر مرد پرچمدار

TOĞRA **توغرا**

امضا و مهر فرمان پادشاه

TOĞRACI **توغراجی**

کاتب پادشاه و سلطان.

TUĞSAVUL **توغساوول**

دلیرمردی که در جنگ مسئول محافظت از پرچم است، جنگجوی محافظ پرچم در مبارزه و پیکار

TUĞKAN **توغکان**

خون پرچم ، پرچم خونین رنگ

TUĞLACI **توغلاجی**

TUSAQ **توساق**

تله ، دام ، محاصره ، زندان ، بازداشتگاه ، همچنین نام ۴۲ پارچه آبادی از دهستانهای مختلف شهرهای آذربایجان ایران با نام و نگارش فعلی «دیزج» (توساق ← توزاق ← تیزاگ ← دیزاگ ← دیزج) **توسانلی (توزانلی)**

TOSANLI(TOZANLI)

گرد و باد آمیز ، تند و سریع چون گرد باد ، دارای اسب تیز پا و توفنده چون گرد باد ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان قلعه برزند بخش گرمی شهرستان اردبیل از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «توسانلو»

tusanlu

TUŞİMAL **توشیمال**

درجه دار و رتبه دار نظامی را در بین ترکان مغول چنین می خواندند (توشیمال همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای منطقه هشتروود در حومهٔ مراغه با نام و نگارش فعلی «دشمنلو» و با نام عامیانهٔ «دوشماللی» می باشد) (ترکی مغولی)

TUĞTEKİN **توغ تکین**

از سران و بزرگان سلجوقی و حکمران سرزمین شام معروف به اتابک «توغ تکین»

TUĞALP **توغالپ**

توفکچی TUFƏKÇİ

تفنگچی ، تفنگدار

توق سولدا TUQSULDA

پرچم و اردوگاه چنگیز خان که بنا بر عقاید مغولها روح چنگیز خان در آنها حلول کرده بود و به این ترتیب پس از مرگ نیز حامی ایل خود و قوم مغول بوده است . (ترکی مغولی)

توقار TOQAR

بزرگ ، معظم (ترکمنی)

توقالاک TOQALAK

چاق و تپل و قد کوتاه (ترکمنی)

توقان تسمور TOQAN_TEMÜR

نام یکی از خاقانهای امپراتوری ترکان مغول در سالهای ۱۳۶۷ - ۱۳۳۳ میلادی

توقای تسمور TOQAYTEMÜR

نام پسر «تیمور تاش» امیر لشکر ممالک روم در دوره ایلخانیان آناتولی

توقتا سین TOQTASIN

زنده و پاینده بماند (ترکمنی)

توقتا TOQTA

زنده و پاینده (در نامگذاری برای بقای عمر و هلاک نشدن نوزاد)

توقتا قیلیچ TOQTAQILIÇ

شمشیر پاینده و ایستاده ، فرزندی سالم و

آخِر پَر

توغماک TOĞMAK

نام ایلی از خاندان «جوچی خان» فرزند ارشد چنگیز خان که در ناحیه ای بنام «دشت قیپچاق» می زیستند و به «توغماک» معروفند.

توغو غان تامور TOĞUĞANTAMUR

نام آخرین امپراتور سلسله یوآن در عهد چنگیز خان . (ترکی مغولی)

توغورا - اوت TOĞURAUT

نام یکی از شعبات قبیله ترک مغولی بنام جلایر . (ترکی مغولی)

توغرول بیگ TOĞROLBEYK

رئیس طایفه ترکان سلجوقی در ایران و اولین پادشاه سلسله ترک نژاد سلجوقی در ایران . طغرل بیگ در سال ۴۲۹ به پادشاهی ایران رسید و در سال ۴۵۵ درگذشت

توغولغا TOĞULĞA

مغفر، کلاخود جنگی ، کلاه آهنی.

توغون TOĞON

از سران و بزرگان مغول در عهد چنگیز خان منسوب به قوم اویرات . (ترکی مغولی)

توفان TUFAN

باد شدید گردآميز که باران نداشته باشد .

دارای ذات و اصالت اصیل و سخی و بخشنده

TOKƏR **توک آر**

مرد سیر و سخی ، مرد بخشنده و گشاده دست

TOKTUĞ **توک توغ**

بیرق بخشندگی و احسان

TOKTİMUR **توک تیمور**

سیر چشم و بخشنده ، همچنین سخت و محکم چون آهن

TOKGÖZ **توک گوز**

سیر چشم ، بخشنده ، سخی و گشاده دست

TOKAR **توک ار**

مرد سیر ، مرد چشم سیر و غنی (ترکمنی)

TOKALP **توک آلپ**

بهادر و دلاور سیر چشم ، سخی و گشاده دست

TOKAYTEMUR **توکای تمور**

نام یکی از فرزندان «جوچی خان»

TOKAY **توکای**

نام بیگ و امیر لشکر دوره ایلخانیان در آناتولی

TOKTAŞ **توک تاش**

سیر چشم و بخشنده، سخت و محکم چون سنگ

تندرست چون شمشیر، شمشیر زوال ناپذیر
(ترکمنی)

TOQCAN **توقجان**

فرزند تپل و چاق (ترکمنی)

TUQÇI **توقچی**

پرچمدار ، علمدار . (ترکی مغولی)

TOQĞA **توقغا**

تپل و چاق (ترکمنی)

TOQLUK **توقلوك**

از شاعران غزل سرای ترکان سرزمین آناتولی
در دوره امپراتوری عثمانی مقارن «جانی
بك» در قرن ۱۴ میلادی

TOQMAR **توقمار**

یک نوع تیری است که به جای پیکان ،
گرهی مانند تکه از چوب یا استخوان در آن
تعبیه شده باشد .

TUQUÇ **توقوچ**

نام یکی از فرمانروایان ترکان فرغانه از سلاله
«آخشید»ها . آخشید توقوچ از اجداد «
قاراخانیان » که در زمان خلیفه معتصم به
بغداد مراجعت کرد.

TOQUSBAKI **توقوس باکی**

از سران مغول و پسر بزرگ توغتو باکی از
سلاله مرکیت ها (ترکی مغولی)

TOKÖZ **توک اوز**

TOGAÇAR توگاچار

نام یکی از امرای لشکری دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی. «توگاچاری» از طرف «کیخاتو» به سمت «امیر لشکر روم» منتصب شده بود

TUGAYTEMUR توگای تئمور

نام یکی از حکمرانان سلسله ترک ایلخانیان در سرزمین آناتولی از نسل «جوچوکیسار» برادر چنگیز خان

TÜGƏR توگر

نام تیره ای از ترکان اوغوز

TÜGEL توگل

نام یکی از امرا و صاحب منصبان «بیگلر بیگی» خراسان در زمان «اولجایتو»

TOLA تولا

نام جنگل سیاه واقع در سرزمین مغولستان

TULADAY تولادای

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان در منطقه «قونیّه» سرزمین آناتولی

TOLQUN تولقون

کولاک، توفان، خیزاب، موج (ترکمنی)

TOLQUNUŞ تولقونوش

توفان (ترکمنی)

TOLGAYAPAN تولگا یاپان

سازنده کلاهخود جنگی، مغفر ساز

TOKTAQU توکتاقو

از جانشینان «باتو خان» در سالهای ۱۳۱۲ - ۱۲۹۰ م.

TOKCAN توکجان

شخص سیر و سخی

TOKHAN توکحان

خان و سلطان سیر چشم و سخی

TUKŞAD توکشاد

نام امیر و فرمانروای «بخارا» قبل از ظهور اسلام

TOKQA توکقا

تپل و چاق (ترکمنی)

TOKLI توکلی

سیر، چشم سیر (ترکمنی)

TÜKƏL توکه ل

کامل (ترکمنی)

TOKUZOGUZ توکوزاوغوز

نام دیگر ترکان قبیله اویغورها

TOKYAY توکیای

سیر چشم، سخی و بخشنده، چابک و فرز چون کمان کشیده شده

TUGACAR توگاجار

نام یکی از امرای لشکر ایلخانیان سرزمین آناتولی در زمان «غازان خان»، او امیر لشکر ممالک روم (آناتولی) بود.

TUMANAVACAN.....

عنوان اربابان بزرگ که مالک تومان (لشکر ده هزاره) بودند . (ترکی مغولی)

TUMBINAY.....**تومبینای**

از سران و بزرگان ترکان مغول همعصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

TÜMTÜRK.....**تومتورک**

یک ترکمرد به تمام معنا

TÜMHAN.....**تومحان**

به تمام معنا یک خاقان و امپراطور

TÜMƏR.....**تومَر**

تمام و کمال یک دلیر مرد ، دلیر مرد کامل و تمام عیار

TÜMƏRKAN.....**تومَرکان**

به تمام معنا یک دلیر مرد غیور

TÜMKAN.....**تومکان**

خون اصیل و با اصالت ، خون اصیل و تمام عیار

TÜMENBEY.....**تومن بی**

فرمانده قشون در زمان سلطنت ترکان ایلخانی ، فرمانده لشکر متشکل از ده هزار سپاهی

TÜMENTÜRK.....**تومن تورک**

نام گروهی از ترکان ساکن در منطقه سیبری غربی

TOLUNBAY.....**تولون بای**

مرد دارا ، غنی و پُر بار ، مرد کامل و تمام عیار

TOLUN.....**تولون**

بدر ، ماه پر و کامل

TOLONAY.....**تولونای**

ماه چهارده روز ، ماه کامل ، ماه تمام

TULUY.....**تولوی**

نام چهارمین فرزند چنگیز خان. «تولوی» در زبان ترکی مغولی به معنی «آیین» می باشد . (ترکی مغولی)

تولی کان (تولکان).....

TOLİKAN(TOLKAN).....

پُر از خون ، پر خون ، لبریز از خون ، از نسل «تولی» خان فرزند چنگیز ، شهر «تولی» خان ، از ایل و قوم «تولی» خان که در یک جا بصورت ایل یا قبیله و یا شهر گرد آمده اند ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان باراندوز چای بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی تولکان *tulkan*

TULİ.....**تولی**

نام پسر چنگیز خان، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان ترگور بخش سیلوانای شهرستان اورمیه از بلاد آذربایجان

تومان آواجان.....

دلیر مرد آهنین و سخت جان ، دلیر مردی
که جان و پیکری سخت چون آهن و روی را
داراست

TUNCOL **تونج اول**

محکم و با اراده باش ، رویین تن باش

TUNÇASLAN **تونج آسلان**

«شیر» جان سخت و قوی پیکر ، شیر مرد
آهنین ، شیر نیرومند و تندرست، شیر رویین
تن

TUNÇBAY **تونج بای**

آقا و سروری نیرومند و قوی پیکر ، آقای
سالم و تندرست ، سرور رویین تن

TUNÇBİLƏK **تونج بیلک**

آهنین بازو ، فولاد بازو ، رویین بازو، کسیکه
ساعد و بازوی محکم و قدرتمند چون آهن و
«روی» را دارا باشد.

TUNÇTÜRK **تونج تورک**

ترک رویین تن ، ترکمردی که جان و تنش
به سختی و محکمی آهن و روی باشد

TUNÇDƏMİR **تونج دیمیر**

«روی» و آهن ، بسیار قوی و نیرومند چون
آهن و روی ، آهنین و رویین تن

TUNÇSOY **تونج سوی**

از تیره و نژادی سالم و تندرست ، از نسل
سالم و بسیار قوی ، قوی نسل

TÜMƏNƏXAN **تومنه خان**

نام جد چهارم چنگیز خان

TÜNAYDIN **تون آیدین**

اصطلاح رایج در مورد خواهان سلامتی بودن
به هنگام عصر و اوائل شب

TUNAƏR **تونا آر**

دلیر مرد رودخانه «دُن» یا «تونا»

TUNA **تونا**

نام پسر خواجه نویان از بیگلربیگی های
معروف ایلخانیان سرزمین آناتولی

TUNAKAN **توناکان**

خون جاری در رگ تشبیه شده به رودخانه
«دن» یا «تونا» ، خون رودخانه «دن» یا
«تونا»

TÜNCÖZ **تونج اوژ**

رویین تن ، رویین پیکر ، و رویین جوهر

TUNCƏL **تونج آل**

آهنین دست ، قوی دست و سخت بازو ،
رویین دست

TUNCAL **تونجال**

رویین تن سرخ رنگ ، «روی» سرخ رنگ

TUNCALP **تونج آلپ**

دلاور و بهادر فولادین ، دلاور سخت پیکر
رویین تن

TUNCƏR **تونجر (تونج آر)**

TUNGATEKİN **تونگاتکین**

یکی از عناوین و القاب «افراسیاب» قهرمان و فرمانروای بزرگ «ساک» یا «ساکا»

TÜNGYABQU **تونگ یابقو**

نام خاقان ترکان و برادر «بومین خان» در سالهای ۶۳۰ - ۶۱۹ میلادی

TUVAQQULİ **توواق قولی**

بنده با حیا و با شرم خداوند (ترکمنی)

TUVAQQİLİÇ **توواق قیلیچ**

با حیا و با شرم قاطع و برا چون شمشیر (ترکمنی)

TUVAKBERDİ **توواک بردی**

خداوند فرزندی با شرم و با حیا به ما عطا فرمود (ترکمنی)

TUVAKBAY **توواک بای**

بیگ و آقایی با حیا و با شرم (ترکمنی)

TUVAKTAĞAN **توواک تاغان**

با آبرو و با حیای نذر و نیاز داده ، با آبروی اجاق داده (ترکمنی)

TUVAKDURDİ **توواک دوردی**

همچنان با حیا و با آبرو ایستاده و خواهد بود (ترکمنی)

TUVAKQILIÇ **توواک قیلیچ**

پسری چون شمشیر و با حیا و با آبرو

TUNÇKAYA **تونچ کایا**

صخره آهنین و سختومحکم، صخره ساخته شده از آهن و روی

TUNÇAL **تونچال**

« روی » ، رویین، سرخ رنگ، به سرخی «روی»

TUNÇOK **تونچوک**

تیر آهنین و ، تیر ساخته شده از آهن و روی ، تیر و پیکان رویین

TONQUÇ **تونقوچ**

اولین فرزند ، فرزند نخستین ، فرزند

TONKAHAN **تونکاحان**

نام یکی از خاقانهای ترکان اویغور مشهور به محمد چاکیر تونکا خان

TUNGAALP **تونگا آلپ**

قهرمان و پهلوانی چون ببر، نام اصلی و حقیقی افراسیاب پهلوان و شاه تورانیان

TONGA **تونگا**

ببر ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حسن آباد حومه کلپیر از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی « دنگاه »

dongah

TUNGA **تونگا**

ببر

TOYQILIÇ **توی قیلیچ**

فرزند قاطع و برآن چون شمشیر که در روز
جشن عروسی بدنیا آمده (ترکمنی)

TOYGƏLDİ **توی گلدی**

در روز جشن عروسی بدنیا آمده (ترکمنی)

TOYGƏNÇ **توی گنج**

برنا دل

TOYÇI **تویچی**

نوازنده طبل بزرگ در مراسم جشن عروسی ،
کسی که در روز جشن عروسی به دنیا آمده
است (ترکمنی)

TOYSAN **تویسان**

انسان جوان و برنا

TİYANŞAN **تیانشان**

نام رشته کوه و سرزمین آبا و اجدادی ترکان
جهان

TİCƏN **تیجن**

زنده باش (ترکمنی)

TİCƏNG **تیجنگ**

غیرتمند زنده (ترکمنی)

TİR **تیر**

تیر ، پیکان (ترکی سومری)

TİRAK **تیراک**

درخت سپیدار . همچنین ستون خانه را نیز
گویند .

(ترکمنی)

TUVAKGƏLDİ **توواک گلدی**

فرزند با حیا و با آبرو زاده شد (ترکمنی)

TUVTAR **تووتار**

موفرفری (ترکمنی)

TÜVƏLƏY **تووه له ی**

گرد و باد (ترکمنی)

TOYBERDİ **توی بئردی**

فرزند که خداوند در روز جشن عروسی عطا
فرموده است (ترکمنی)

TOYBAY **توی بای**

بیگ و آقایی که در روز جشن و عروسی بدنیا
آمده است (ترکمنی)

TOYHAN **توی حان**

خان و رئیس ایل که در روز جشن عروسی به
دنیا آمده باشد (ترکمنی)

TOYXAN **توی خان**

خان و حاکمی که در روز جشن عروسی بدنیا
آمده (ترکمنی)

TOYDURDİ **توی دوردی**

در روز جشن عروسی به دنیا آمد . زنده و
جاوید باقی ماند (ترکمنی)

TOYQULİ **توی قولی**

بنده ای که در روز جشن عروسی بدنیا آمده
باشد (ترکمنی)

نام پادشاه سرزمین آتروپاتئن (آذربایجان) در

زمان آنتونیوس سوم امپراتور روم

TİMUÇİN **تیموچین**

نام حقیقی و واقعی چنگیز خان امپراتور

ترکان مغول

TİMURCAN **تیمور جان**

آهنین تن ، سخت جان و سخت پیکر

TİMURHAN **تیمور حان**

خان و سلطان آهنین و سخت پیکر

TİMURKAN **تیمور کان**

آهنین خون ، خون سالم و تندرست

TİPƏR **تپیر**

مرد حریف ، مرد رقیب (ترکمنی ، تاتاری ،

باشقیرتی)

TİRDAD **تیرداد**

نام دومین پادشاه سلسله ترک تبار اشکانی

معروف به «آشک دوم» یا «آرشک دوم»

همچنین نام شاهزاده ترک اشکانی که در

سال ۶۳ میلادی شاه ارمنستان شد.

TİRKİŞ **تیرکیش**

پشت سر هم ، متوالی (با آرزوی اینکه

خداوند پشت سر هم و بدنبال یکدیگر فرزند

به خانواده عطا فرماید) (ترکمنی) ، کاروان ،

قافله (ترکی باستان گوئی تورک)

TİRİĞ **تیریگ**

زنده (ترکی باستان گوئی تورک)

TİSFUN **تیسفون**

نام پایتخت اشکانیان ترک تبار که آنرا در

کنار رود دجله بنا نهاده بودند.

TİĞİN **تیگین**

شاهزاده (ترکی باستان گوئی تورک)

TİLŞİ **تیلشی**

خبرنگار (قزاقی)

TİLKİ **تیلکی**

روبا (ترکمنی)

TİLMAŞ **تیلماش**

مترجم (قزاقی)

TİMARK **تیمارک**

CENKALP.....جئنکالپ

قهرمان جنگنده و مبارز ، دلاور جنگ و
محاربه

CENKƏR.....جئنکر

مرد جنگ و محاربه

CENGİZ.....جئنگیز

انعطاف ناپذیر ، راسخ و پایدار ، شخص
قدرتمند ، قوی و نیرومند ، پیشروی کننده ،
همچنین نام بانی و مؤسس امپراتوری بزرگ
ترکان مغول. نام اصلی وی «تموچین» است

CEYBİR.....جئی بیر

متحد ، اتحاد ، یکدست شدن (از اصطلاحات
و واژه های گویش محلی منطقه «خانلار»
آذربایجان شمالی)

CEY.....جئی

ریشه ، طایفه ، نسل (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «شاهبوز» نخجوان
در آذربایجان شمالی)

CÖYQA.....جؤیقا

طایفه ، نسل (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی در مناطق «داش کسن» و
«خانلار» آذربایجان شمالی)

CAB.....جاب

قله ، نوک ، سینغ و بلندی (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «شورور»

C

ج

CÖCƏQAN.....جؤجه قان

عقرب ، کژدم (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی در منطقه «باکو»ی آذربایجان)

CEDA.....جئدا

صبر و مقاومت (ترکمنی)

CEDAM.....جئدام

صبر ، استقامت (ترکمنی)

CEDAMLI.....جئداملی

صبور ، مقاوم (ترکمنی)

CEDAN.....جئدان

صبرکن ، مقاومت کن (ترکمنی)

CEDAYAN.....جئدایان

پرشکیب ، صبور (ترکمنی)

CEZA.....جئزا

یخ نازک روی آب (ترکمنی)

CEGI.....جئگی

برادر کوچکتر (ترکمنی)

CACABAY جاجابای

نام یکی از بیگهای سرزمین آناتولی در منطقه «کرشهر» *kırşehir* در سال ۱۲۷۲ میلادی دوره ایلخانیان

CADAY جادای

از سرداران چنگیز خان منسوب به دسته نکوت

CARCI جارچی

به شاخه های نازک خشک شده و ریز درخت که روی چوبهای کوچک نیم متری ما بین دو تیر بام خانه قرار می دهند، گویند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق بالا کن ، چمبرک ، خانلار ، کلبجر، قارا کیلسه ، قازاخ ، توووز یا طاووس در آذربایجان شمالی)

CARÇIUDAY جارچی اودای

مردی ثروتمند از ایل مغولی اوریانگخات معاصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

CARÇIBAŞI جارچی باشی

رئیس جارچیان در ازمئه قدیم .

CARÇI جارچی

خبر دهنده ، خبر رسان

CARÇIUT جارچیوت

نام قبیله ای از ترکان مغول (ترکی مغولی)

CAZIQ جازیق

نخجوان در آذربایجان شمالی)

CABARA جابارا

روشن ، آشکار، واضح ، و بدون پرده پوشی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «فضولی» در آذربایجان شمالی)

CABARİ جاباری

دست و دلباز ، سخی ، گشاده دست (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «سالیان» در آذربایجان شمالی)

CABAL جابال

درخت توت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق گوئی چای ، خاچماز، قاخ و زاگاتالای آذربایجان شمالی)

CABAY جابای

از سران و بزرگان معروف ایل مغولی «باسوت»

CABQU جابقو

نام یکی از امرای لشکری چنگیز خان

CABKA جابکا

نام سومین فرزند تالاگاتو از اعیان و اشراف ایل جلایر معاصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

CAPARBAY جاپاربای

نام سر کرده یکی از طوایف ترکمنی (از اعقاب یوموت خان)

CAMCI جامجی

شیشه گر

CAMUBƏK جاموبک

نام و عنوانی که به بیگ ها و رؤسای قبایل «نایمان» ها از طوایف ترکان مغول اطلاق می شده

CANAĞA جان آغا

آقای عزیز و دوست داشتنی و محبوب ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان آجر لو حومه شهرستان شاهیندژ از بلاد آذربایجان

CANUZAK جان اوزاک

عزیز و محبوبی که در غربت است (ترکمنی)

CANBAY جان بای

بیگ و سرور عزیز و دوست داشتنی (ترکمنی)

CANBƏRK جان بَرک

سخت جان ، تندرست و دارای وجود سالم و نیرومند

CANBOLAT جان بولات

کسی که جان و وجودش همچو فولاد سخت، محکم و نیرومند است

CANBULAQ جان بولاق

چشمه جان ، دارای جانی به صافی و روانی چشمه ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان بهی حومه شهرستان بوکان از بلاد

نام طایفه ای از ترکان در اطراف دریاچه آرال که در سال ۱۰۶۶ میلادی آلپ ارسلان پادشاه سلجوقی با آنان جنگ نمود. «جازیق» همچنین نام قبیله ای از ترکان «کومان» که به مجارستان کوچ نمودند، می باشد.

CAĞAN جاغان

نام نوعی درخت بیابانی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدره» ، «گوئی چای» ، «مینگه چنویر» ، «اوغوز» و «شکی» در آذربایجان شمالی)

CAQUNQAR جاقونقار

در زمان چنگیز خان همه دستجات مغولی و در نتیجه قوم و ملت مغول بر حسب سنن و آداب قدیمی استپ به دو جناح تقسیم میشدند که جناح چپ را جاقون قار می گفتند و جناح راست را براقون قار می گفتند «قار» در زبان مغولی به معنی دست می باشد. (ترکی مغولی)

CAKÜ جاکو

بیگ و رئیس ترکان منطقه «گوئی نوک» سرزمین آناتولی در دوره ایلخانیان

CALMA جالما

از ملازمین و دوستان چنگیز خان. جالما یکی از مهمترین سرداران چنگیز خان متعلق به ایل اوریا نغمت بوده است .

آذربایجان

CANBİRGƏ **جان بیرگه**

همجان ، همدل

CANPOLAT **جان پولات**

جان سخت و محکم چون فولاد

CANTEKİN **جان تکین**

شاهزاده عزیز و محبوب ، همچون جان و وجود عزیز و دوست داشتنی

CANDƏMİR **جان دمیر**

دارای جان و وجودی سخت و محکم چون آهن ، تندرست و نیرومند

CANDEĞER **جان ده یر**

کسی که جان نثاری و از جان گذشتگی در راه او ارزش دارد

CANDURDİ **جان دوردی**

عزیز و محبوب باقیست (ترکمنی)

CANQULİ **جان قولی**

بنده عزیز و دوست داشتنی ، بنده محبوب و نیکو (ترکمنی)

CANQİLİÇ **جان قیلیچ**

شمشیر محبوب و دوست داشتنی (ترکمنی)

CANGƏLDİ **جان گلدی**

جان و روحی دوباره به خانه ما آمد (ترکمنی)

CANGÜR **جان گور**

دارای جانی سخت و قوی و پر زور، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان بخش هریس شهرستان اهر و نیز نامی از آبادیهای دهستان مهرانرود بخش بستان آباد تبریز

CANYAZ **جان یاز**

عزیز و محبوبی که در فصل بهار دنیا آمده (ترکمنی)

CANYOLDAŞ **جان یولداش**

دوست بسیار نزدیک و صمیمی

CANAL **جانال**

جانیگر، جسور و دلیر باش ، جان دشمنان را بگیر

ÇANALP **جان آلپ**

قهرمان و دلاور عزیز و محبوب ، بهادر عزیز و محبوب

CANBAY **جانابی**

بیگ ، آقا و سرور عزیز و محبوب

CANDAŞ **جانداش**

دوست ، رفیق، محبوب و بسیار صمیمی

CANDİŞ **جاندیش**

زحمتکش ، کار دوست (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «مغری» در آذربایجان شمالی)

CANƏR **جان آر**

مرد جانانه و محبوب

مغولی . (ترکی مغولی)

CAVURAIT **جاوورائیت**

نام قبیله ای از ترکان مغول که جاوورادائی
بانی و مؤسس آن بود . (ترکی مغولی)

CAYSƏNG **جای سنگ**

از عناوین رؤسای قبایل و اولوس های مغول
که واژه ای چینی به معنای مؤسس بزرگ و
مأخوذ از واژه تسایی سیانگ می باشد (ترکی
مغولی)

CAYAAÇI **جایا آچی**

رّمال و پیشگو. مغول های قرون وسطی رّمال
هایی را که شَمَن نبودند چنین میخواندند و
اینان شاید دارای شغل های مشخصی در نزد
فئودال ها و اربابان مغول بودند (ترکی
مغولی)

CAYLAK **جایلاک**

چاق و جوندار (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «کورده میر» در
آذربایجان شمالی)

CAYLI **جایلی**

صبور ، پر حوصله ، برقرار ، خویشتن دار
(ترکمنی)

CAYMAZBEY **جایماز به ی**

بیگ و سرور لغزش ناپذیر ، بیگ و امیر خطا
ناپذیر

CANQA **جانقا**

دلاور ، دلیر و شجاع ، چاق ، تپل (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«زنگه زور» ، «قاخ» و «شکی» آذربایجان)

CANQI **جانیقی**

مصلحت و مشورت .

CANKAT **جانکات**

جانبخش ، جانفزا، حیاتبخش

CANKUT **جانکوت**

خجسته جان ، مبارک

CANGÜR **جانگور**

درشت اندام و قوی هیکل ، دارای بدنی بزرگ
و محکم

CANLI **جانلی**

جاندار ، زنده (ترکمنی)

CANIDEMİR **جانی دَمیر**

آهنین تن ، آهنین وجود

CANIMBAY **جانیم بای**

بیگ و سروری که عزیز و جان من است
(ترکمنی)

CANIMKUL **جانیم کول**

بنده خداوند که عزیز و جان من است
(ترکمنی)

CAVURADAI **جاوورادا ئی**

نام فرزند بودونچر از سران و بزرگان ترک

رهبر نهضت ملی - مذهبی و ضداستعماری
استقلال طلبانه بنام «باسماچیان» در
ترکمنستان. نهضت باسماچی ها در
ترکمنستان توسط جنید خان حاکم سابق
خیوه و از مشایخ نقشبندی رهبری می شد.
ترکمنها تحت فرمان جنید خان با روسهای
غاصب مبارزه می کردند. در نوامبر ۱۹۲۰
میلادی چهار پنجم سرزمین خوارزم در
دست جنید خان بود او که ۷۰ سال سن
داشت در نواحی «چهار جوی کرکی» و «اند
خوی» اقتدار یافت. خان جنید تا ۳۱ ژانویه
۱۹۲۳ در خیوه حکومت میکرد و جنگهای او
با قوای بلشویک روسی تا ۱۹۲۷ برای حفظ
اقتدارش در خیوه ادامه یافت او با چریکهای
احمد بیگ و شالتای باتور متحد شد و تمام
ترکمنهای قره قوم را به قیام علیه روسهای
غاضب واداشت. جنید خان یک سال بعد در
سپتامبر ۱۹۲۸ با حدود ششصد تن سرباز به
ترکمن صحرای ایران وارد شد ولی از تسلیم
اسلحه خود به قوای ایرانی خود داری کرد او
یکی دو سال در ایران و در نوار مرزی با قوای
رضا خان قلدر در حال زد و خورد بود. به
پیشنهاد نماینده دشت گرگان عده ای از
ترکمنان ایران مسلح شده تحت فرماندهی
سرتیپ زاهدی و سرهنگ حکیمی به جنگ

CAYMAZ.....جایماز

لغزش ناپذیر ، خطا ناپذیر ، متعهد وقاطع

CƏBES.....جَبَسْ

محکم ، مناسب و برازنده (ترکمنی)

CƏBƏ.....جَبَه

سلاح ، اسلحه ، زره ، لباس آهنی و جنگی .

CƏDƏRAN.....جَدَه ران

نام قبیله ای از ترکان مغول که «جدرائی»

سر سلسله و جد این قبیله بود.(ترکی مغولی)

CƏRDƏKÇİ.....جَرْد کچی

پيله ور (ترکمنی)

CƏSVAN.....جَسوان

دلیر مرد ، بهادر و دلاور مرد (از اصطلاحات

و واژه های گویش محلی مناطق «قازاخ» و

«شمکیر» آذربایجان شمالی)

CƏLAU.....جَلائو

بنده و خدمتگزار را در نزد ترکان مغولی

چنین می نامیدند . (ترکی مغولی)

CEMUDAR.....جمودار

نام یکی از شاهزادگان ترک دوره ایلخانیان

سرزمین آناتولی در سالهای ۱۲۹۷ - ۱۲۹۴

میلادی که والی عمومی ممالک روم به شمار

می آمد.

CUNEYTXAN.....جُنید خان

گویش محلی مناطق گوران بوی ، نخجوان ، اردوباد، شَرور، تَوووز و زنگیلان آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که فعلاً جزو خاک گرجستان است

CURÇADAY **جورچا دای**

از سرداران مغول در عهد چنگیز خان (ترکی مغولی)

CUSUQ **جوسوق**

از امرای لشکری مغول در عهد چنگیز خان منسوب به قوم جاجیرات. (ترکی مغولی)

COŞCAN **جوْشجان**

جان خروشان و به غلیان درآمده ، خروشان جان (ترکمنی)

COŞDI **جوْشدی**

خروشید و به غلیان در آمد (ترکمنی)

COŞĞEN **جوْشغئن**

طغیان آب رودخانه ، پر تحرک ، زورمند (ترکمنی)

COŞĞUNLI **جوْشغونلی**

طغیان و سیل وار بالا آمدن آب رودخانه ، پر شور (ترکمنی)

COŞĞIN **جوْشغین**

پر تحرک ، زورمند (ترکمنی)

CUŞĞIN **جوْشغین**

جوش و خروش دریا ، تموج دریا (ترکمنی)

جنید خان رفتند اما کاری از پیش نبردند و بناچار در سال ۱۹۲۹ جنید خان راهی افغانستان شد (ترکمنی)

CƏBƏNİ **جه به نی**

نام پسر گوک خان (ترکمنی)

CƏVƏNƏK **جه وه نک**

نگرگ (ترکمنی)

CAVANŞİR **جوانشیر**

نام آخرین پادشاه سلسله مهرانیان در سرزمین ترکان آلبان و فرزند «واراز قریقور» (سال ۶۴۳ میلادی)

CUCAR **جوجار**

نفر آخر از ردیف و جرگه درو کنندگان زمین زراعی

CUCİQASAR **جوجی قاسار**

نام برادر چنگیز خان

COÇİHAN **جوچی حان**

فرزند چنگیز خان

CURBAŞ **جورباش**

فرمو ، دارای موهای و زوزی و مجعد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

CORTAN **جوْرتان**

دوگی که از الک و صافی گذرانده باشند ، دوغ صاف شده (از اصطلاحات و واژه های

فامیل ، اقربا • از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی در منطقه «شَمکیر» آذربایجان

CULFAÇI **جولفاچی**

کسی که از پشم، لباس های گرم و پشمی
چون کت ، شلوار ، شال گردنی ، جوراب و
غیره بافد

COMA **جوما**

آلاچیقی که از بهم بافته شدن شاخه های
نازک درختان با روپوشی از نمد ساخته شده
باشد ، گویند (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «داش کسن» ، «گنده
به ی» ، «کلبَجَر» و «تُوووز» در آذربایجان
شمالی)

..... **جومارت بُردی**

COMARTBERDİ

خداوند مردی دست و دلباز و سخی به ما
عطا کرد (ترکمنی)

..... **جومارت دوردی**

COMARTDURDİ

دست و دلباز ، سخی باقی بوده و خواهد بود
(ترکمنی)

COMARTQULİ **جومارت قولی**

بنده دست و دلباز و سخی خداوند (ترکمنی)

CUMBUT **جومبوت**

درک و فهم ، شعور (از اصطلاحات و واژه

COŞQUNSU **جوشتون سو**

سیلاب

COŞQUN **جوشتون**

خروشان ، پرشور و غلیان

CUŞKAB **جوشکاب**

نام یکی از شاهزادگان ترک دوره ایلخانیان
که در سال ۱۲۸۶ میلادی بر قوم
«کاراتاتار» های ولایت دانشمند در سرزمین
آناطولی حکمرانی می نمود

ÇOŞKUNSEL **جوشتون سئل**

سیل پر خروش و موج

COĞA **جوغا**

طایفه ، نسل (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق داش کسن ، علی
بایراملی ، گنده به ی ، گورانبوی، گوی چای
، خانلار، ایمیشلی، کورده میر، قازاخ ، مینگه
چئویر، اوغوز و شاماخی در آذربایجان
شمالی)

CÜKGAN **جوکان**

چوگان ، همچنین نام طایفه ای از ترکمنها
(ترکمنی)

CUGRAK **جوگراک**

نام ایلی از ترکان ، از قبایل ده گانه
«اُونوک» ها

CULAŞA **جولاشا**

مقاوم ، پایا (ترکمنی)

CIDIRIKÇI جیدیر یکچی

چاپار ، پیک سوار (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

CIDIRÇI جیدیر چی

اسب سواری که عروس را از خانه پدری تا خانه داماد مشایعت و همراهی کند . (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گنجه» آذربایجان)

CIRASIL جیراسیل

زیرک ، فرزند و سریع و باهوش (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «گنجه به ی» در آذربایجان شمالی)

CIRASIN جیراسین

زیرک ، باهوش ، فرزند و سریع (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اردوباد» در آذربایجان شمالی)

CİRKA جیرکا

شکل دیگر همان واژه جرگه ، ردیف ، صف و قطار است و مجازاً نام یکتوع شکاری است که صفوف شکارچیان از اطراف حلقه زده و وحوش را به میان می گیرند .

CİRGƏ جیرگه

شکل دیگر همان واژه جرگه ، ردیف ، صف و

های گویش محلی منطقه «خانلار» آذربایجان شمالی)

CUMLAK جوملاک

پرتگاه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

COMUK جوموک

نام ایلی از ترکان ، از قبایل ده گانه «اؤنوک»ها

CUVANGAR جووانگار

دست چپ ، عنوانی حکومتی و درباری (به معنی دست چپ سلطان) در سلسله ترک «بیگلر بیگی» های خراسان . «جووانگار» فرماندهی جناح چپ قشون سلطان را بر عهده داشت .

COVXABAŞI جوؤخاباشی

سرجوخه ، فرمانده کوچکترین واحد نظامی که تعداد افراد آن بالغ برهشت تن است.

CUVƏNƏK جووه نک

تگرگ (ترکمنی)

COYĞA جوئیغا

طایفه ، نسل (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق گوران بوی ، خانلار ، تَرْتَرُو تُوُووز آذربایجان شمالی و منطقه بورچالی گرجستان)

CİDAMLI جیداملی

قطار است و مجازاً نام یکنوع شکاری است که صفوف شکارچیان از اطراف حلقه زده وحوش را به میان می گیرند.

CIRIQQA **جیر یققا**

جرقه آتش ، شراره ، ریزه آتش که از زغال در حال احتراق جدا گردد و به هوا جهد .

CIĞA **جیغا**

کاکل اسب (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

CIĞALI **جیغالی**

تاجدار (ترکمنی)

CIĞIR **جیغیر**

راه باریکه و گذرگاه حاصل شده در برف

CIĞƏ **جیگه**

قله ، نوک بلندی ، فراز بلندی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی «قاخ» در آذربایجان شمالی)

CİNDORUK **جین دؤروک**

بلندترین نقطه کوه ، قلّه کوه

سرزمین ، خانه و کاشانه ، محل سکونت
موقتی و غیر دائمی (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «قاراکیسه » و
«شاهبوز» در آذربایجان شمالی)

ÇEQEŞEQ چئقئشئق

تفاهم (ترکمنی)

ÇEQAN چئقان

پسر خاله (ترکمنی)

ÇÖLDOLAŞAN چؤل دولاشان

صحرا گرد

ÇÖLÇİ چؤلچی

کسی که به کارها و امورات خارج از خانه و
محل سکونت خویش (در دشت و صحرا)
مشغول است. (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «گوئی چای» در
آذربایجان شمالی)

..... چؤلده دولاشان

ÇOLDƏDOLAŞAN بیابانگرد

ÇÖLDƏGƏZƏN چؤلده گزه ن

بیابان نور

ÇELLAGİCƏ چئللا گيجه

شب اول دی ماه ، شب یلدا (ترکمنی)

ÇÖLLİ چؤللی

صحرايي ، مرد صحرا (ترکمنی)

Ç

چ

ÇEPNİ چئپنی

از طوایف عمده تشکیل دهنده قوای دولت
ترکان آق قویونلوها در آذربایجان ، دلیر و
جسور ، بهادر

ÇEÇAK چئچاک

نام یکی از امرای سلسله ترک ایلخانیان در
سرزمین آناتولی

ÇÖÇÜY چؤچؤی

برادر (از اصطلاحات و واژه ها ی گویش
محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

ÇÖRMƏ چؤرمه

دشت و صحرا (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «کورده میر» در
آذربایجان شمالی)

ÇERİBAŞ چئری باش

از عناوین امرای لشکری در زمان عثمانیان

ÇÖSKÜ چؤسکو

قوی	چؤلۈگئچن.....ÇÖLÜGEÇƏN
صحرا نورد	
چؤرئن.....ÇEVREN	
افق	چؤلۈ باي.....ÇÖLİBAY
بیگ و رئیس صحرا (ترکمنی)	
چئویرمن.....ÇEVİRMEN	چؤلۈ.....ÇÖLİ
مترجم ، دوبله کننده ، برگردان	صحرا ۰ (ترکمنی)
چئویک اؤز.....ÇEVİKÖZ	چئلیک آل.....ÇELİKƏL
کسیکه چابکی ، سرعت و فرز بودن در وجود و جوهره اش نهفته باشد	آهنین دست ، فولاد پنجه ، فولاد بازو
چئویک آر.....ÇEVİKƏR	چئلیک پنجه.....ÇELİK PƏNÇƏ
مرد چابک ، چالاک و زیرک	پولاد پنجه ، پنجه پولادین
چئویک جان.....ÇEVİKCAN	چئلیک جان.....ÇELİKCAN
تند و سریع ، چابک و قبراقتند	آهنین تن ، دارای تن و وجودی محکم و تندرست
چؤیسو.....ÇÖYSÜ	چئلیک سوئی.....ÇELİK SOY
دیرک یا تیرک میانی آلاچیق (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «باسارگنچر» ، «چَمَبَرک» و «حاماملی» در آذربایجان شمالی)	از نسلی نیرومند و سخت پیکر ، از نسلی محکم، سخت و فولادین
چؤیور.....ÇÖYÜR	چئلیکؤز.....ÇELİKÖZ
ساز عاشقی، قو پوز (آناطولی)	آهنین وجود ، دارای وجود و تنی فولادین و بسیار محکم
چائو.....ÇAO	چئلیکخان.....ÇELİKHAN
نام پول کاغذی (اسکناس) که در بین ترکان مغول مورد استفاده قرار می گرفت .	خان و خاقان آهنین ، خان فولادین و بسیار قوی
چابا گؤستره ن.....	چئلیکەر.....ÇELİKƏR
چابا گؤستره ن.....	مرد آهنین ، مرد فولادین و بسیار محکم و
چاباغؤستەرەن.....ÇABAGÖSTƏRƏN	

چاپدی ÇAPDI ساعی ، تلاشگر

تاخت و تا زید (ترکمنی)

چاپدیران ÇAPDIRAN

تا زنده

چاپنی ÇAPĞI

کارد ، ساطور (ترکمنی)

چاپغیر ÇAPĞIR

تیز رو ، دونده (ترکمنی)

چاپوؤ ÇAPOV

تاراج ، یغما ، غارت .

چاپیرداک ÇAPIRDAK

رگبار (ترکمنی)

چاپین ÇAPIN

تیز پای ، باد پای ، تیز پای سریع چون باد

چاپینج ÇAPINC

تاراج (ترکمنی)

چائش ÇATEŞ

متحد شو ، با ما یکی شو ، اعلام همبستگی

کن ، به ما ملحق شو (ترکمنی)

چاتقال ÇATQAL

نام کوهیست در نزدیکی تاشکند مرکز

ازبکستان که احتمالاً شکل تغییر یافته و یا

شکل قدیمی نام قبیله ترک تبار «چیگیل

»ها باشد (زکی ولیدی طوغان)

چاچان خان ÇAÇANXAN

چایش ÇABIŞ

چاووش ، معاون و مشاور ، کمک رسان

(ترکی باستان گوئی تورک)

چاپئرداق ÇAPERDAQ

رگبار ناگهانی باران (ترکمنی)

چاپار بئردی ÇAPARBERDİ

خداوند یک اسب سوار به ما عطا فرموده

(ترکمنی)

چاپارمان ÇAPARMAN

سوار یکه تاز ، اسب سوار ماهر ، قهرمان ،

بهادر

چاپال ÇAPAL

جایی که جهت درست نمودن و برپا سازی

اجاق حفر شده است ، محل گودی زیر اجاق

که در زمین حفر شده و خاک آن برداشته

شده (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی مناطق جلیل آباد ، علی بایراملی ،

کورده میر و سابیر آباد در آذربایجان شمالی)

انار ترک خورده ، اناری که پوست آن ترک

برداشته و از هم شکافته شده را در منطقه

«اوجار» آذربایجان شمالی چنین نامند.

چاپاوقی ÇAPAVQI

کسیکه به سوی دشمن می راند و هجوم می

برد ، بر سر غنیمت تا زنده و به سرعت تا زنده .

خان. (ترکی مغولی)
ÇAREBULAN چاره بولان

مداوا، علاج و چاره یابنده

ÇARVALI چاروالی
اوبانشین مالدار (ترکمنی)

ÇASLI چاسلی
نیرومند و مقتدر (ترکمنی)

ÇAĞERES چاغئرش
دعوت به مشاوره (ترکمنی)

ÇAĞEL چاغئل
سنگریزه، شن (ترکمنی)

ÇAĞAUYGUN چاغا اویگون
مدرن، همگام با زمانه

ÇAĞA چاغا
بچه کوچک، نوزاد، جوجه پرنندگان

ÇAĞAT چاغات
دامنه سنگلاخ کوه (ترکمنی)

ÇAĞAÇAR چاغاچار
ایجاد گر و گشاینده فصلی نو و عصری نو در زندگی افراد بشر

ÇAĞAÇAN چاغاچان
کسیکه موجب ایجاد و گشایش فصلی نو در عصر و زمانه خویش می باشد، کسی که با ایجاد تحولات سرآغاز کننده فصلی نو و

از رؤسای قوم مغولی اویرات (ترکی مغولی)
ÇAXƏR چاخ آر

نام آخرین خاقان امپراتوری چنگیز خانی
(ترکی مغولی)

ÇAXMUR چاخمور
رعد و صاعقه که بر زمین فرود آید،

همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان کله
بوز بخش مرکزی شهرستان میانه از بلاد
آذربایجان با نام و نگارش فعلی «چخمور»

çoxmur
ÇAXNAX چاخناخ

برکه، تالاب (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «گوی چای» و
«اوجار» در آذربایجان شمالی)

ÇAXIN چاخین
شمشک، صاعقه

ÇARBI چاری
از عناوین قدیمی مغولی. (ترکی مغولی)

ÇARPANA چارپانا
نوعی باروت است (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «گنجه» آذربایجان –
قسمت خاردار درخت را در منطقه
«چمبرک» چنین نامند)

ÇARKAS چارکاس
نام یکی از فرزندان جوجی خان و نوه چنگیز

ÇAĞKAN.....چاغان

کسیکه خونس در رگها به غلیان و جوش و
خروش آید ، بزنی بهادر

ÇAĞLI.....چاغلی

فرد زمانه ، انسان زمانه خویش

ÇAĞMAN.....چاغان

شخص معاصر ، انسان زمانه و عصر

ÇAĞIL.....چاغل

در ارتباط با زمان

ÇAĞILTI.....چاغلیتی

صدای خوشایند و لذتبخشی که از برخورد
جریان آب رودخانه با تخته سنگها و صخره
ها به وجود می آید.

ÇAĞIN.....چاغین

متناسب با زمانه ، معاصر و مدرنیزه ، در
داخل زمان بودن

ÇAQENŞEQ.....چاقنشیق

نزاع ، جنگ تن به تن (ترکمنی)

ÇAQATAY.....چاقا تای

نام پسر چنگیز خان

ÇAQANQUA.....چاقان قوآ

از سران و بزرگان مغولی در عهد چنگیز خان
(ترکی مغولی)

ÇAQAN.....چاقان

نام یکی از قبایل ترک مغولی زبان در سالهای

عصری نو در زندگی بشری می شود

ÇAĞARREQ.....چاغارریق

چوبهای سقف آلاچیق (ترکمنی)

ÇAĞAKAN.....چاگان

زمان ، گذشت زمان ، همچو زمان جاری و
سیال

ÇAĞALIQ.....چاغالیق

صباء (ترکمنی)

ÇAĞAM.....چاغام

فرزندم (ترکمنی)

ÇAĞAN.....چاغان

عید ، روز خجسته و مبارک

ÇAĞAY.....چاغای

وابسته به زمانه و عصر خویش ، همگام. و
معاصر با دیگران

ÇAĞHAN.....چاغان

خان و امپراتور عصر

ÇAĞDA.....چاغدا

در داخل زمان

ÇAĞDAN.....چاغان

به هنگام صبحگاهان ، به هنگام سپیده دم

ÇAĞRITEĞİN.....چاگری تنگین

نام یکی از خاقانهای ترک سرزمین خوارزم

ÇAĞRI.....چاگری

دعوت ، فراخوان

- ÇAKU** چاکو ۵۵۲ - ۳۹۴ میلادی - چشم آبی (ترکمنی)
- ÇAQĞAN** چاققان سریع العمل ، ماهر (ترکمنی)
- ÇAQĞI** چاقغی چاقو (ترکمنی)
- ÇAQLANG** چاقلانگ کوچکتر ، کوچک سن (ترکمنی)
- ÇAQIL** چاقیل شهاب و سنگ آسمانی
- ÇAQIN** چاقین صاعقه و رعد و برق (ترکمنی)
- ÇAKA** چاکا تبر جنگی ، تبری که از آن در جنگ و نزاع تن به تن استفاده می شود
- ÇAKAR** چاکار نام یکی از قبایل ترک ساکن در آذربایجان که در سده یکم میلادی از سرزمین آسیای میانه مهاجرت نموده اند
- ÇAKAN** چاکان چابک ، زیرک (ترکمنی)
- ÇAKANBƏY** چاکان به ی نخستین کاپیتان دریایی ترکان سلجوقی در خلیج «ازمیر» در زمان حکومت سلطان ملکشاه سلجوقی
- ÇAKU** چاکو قوچ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگاتالا»ی آذربایجان شمالی)
- ÇAKIR** چاکیر نوعی پرنده شکاری شبیه شاهین و باز ، نوعی قرقی
- ÇAKIRBAY** چاکیربای نام پدر بزرگ آلپ ارسلان
- ÇAKIRLI** چاکیرلی از طوایف عمده تشکیل دهنده قوای دولت ترکان آق قویونلوها در آذربایجان
- ÇAKIL** چاکیل سنگ های کوچک و گرد واقع در کناره های رودخانه و سواحل دریاها را گویند
- ÇALAT** چال آت اسب خاکستری رنگ (ترکمنی)
- ÇALSAÇ** چال ساچ دارای مو ی فلفل نمکی (ترکمنی)
- ÇALASİM** چالاسیم جست و چالاک ، پرشتاب (ترکمنی)
- ÇALANÇI** چالانچی سازنده ، نوازنده ، ساززن.
- ÇALPOV** چالپو محل پر شتاب و پر سرعت و پر خیزش آب

ÇAMERLEQ چامئرئلق

مرداب و تالاب علفزار (ترکمنی)

ÇAMƏR چامئر

دلاور مرد زیبا و خوش اندام چون درخت کاج

ÇAMLIDAĞ چاملی داغ

کوه پوشیده از درخت کاج

ÇANÇALAN چان چالان

ناقوس زن

ÇANAQDAŞ چانا قداش

هم کاسه ، همسفره (ترکمنی)

ÇANG چانگ

زنگ ، ناقوس (ترکمنی)

ÇANGA چانگا

از نژاد و تبار عالی ، عالی نژاد

ÇANGLI چانگلی

هوای پر گرد و غبار (کسی که در چنین هوایی بدنیا آمده باشد) (ترکمنی)

ÇAVDAR چاودار

از امرای ایلخانیان آناتولی ، فرزند «آلیناق نویان» حکمران قسمتی از ایل «کیرآیت» ساکن در منطقه آنکارای سرزمین آناتولی

ÇAVDI چاودی

از قدیمی ترین و اصیل ترین قبایل ترک سرزمین ترکان آلبان

رودخانه یا نهر که بسیار خطرناک می باشد

(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زنگیلان» در آذربایجان شمالی)

ÇALPOY چالپوی

بوران و کولاک توام با برف و باران (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «تووز» یا «طاووس» آذربایجان شمالی)

ÇALTİ چالتی

جلد و زیرک ، قبراقت ، فرز و سریع

ÇALCA چالجا

خاکستری مانند (ترکمنی)

ÇALŞAĞAN چالشاغان

فعال (ترکمنی)

ÇALQAR چالقار

برف سپید ، سپید برف ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان خان اندبیل بخش مرکزی شهرستان خلخال از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «چالگر» *çalgar*

ÇALQIBİLƏN چالقئیلن

موسیقی دان ، موسیقی شناس ، ماهر و استاد در امر نوازندگی

ÇALKANTI چالکانتی

تلاطم

ÇALIŞ چالیش

کوشش کن (ترکمنی)

ÇAYIRDURDI چایردوردی

چون چمنزار و سبزه زار خواهد بود
(ترکمنی)

ÇAYIRQILIÇ چاییرقیلیچ

شمشیر مرغزار (ترکمنی)

ÇƏPƏR چَپَر

کاردان ، استاد (ترکمنی)

ÇƏPƏRÇİ چَپَرچی

سازنده چپر و حصار

ÇƏPƏRLİK چَپَرلیک

مهارت (ترکمنی)

ÇƏPOV چَپُوْ

تاراج ، یغما ، غارت .

ÇƏTİNALP چَتین آلپ

پهلوان و دلیر مرد زورمند و نیرومند.

ÇƏTİNAY چَتین آي

زیبا و خوش سیمای زورمند و نیرومند

ÇƏTİNÖZ چَتین اؤز

دارای وجود و جوهره ای سخت و توپر ،
راسخ ، با عزم و با اراده

ÇƏTİNƏR چَتین آر

مرد زورمند ، پر قدرت و تندرست

ÇƏTİNƏL چَتین آل

دارای دست و بازوی زورمند و پر قدرت

ÇAVDIR چاودیر

پسر گوک خان (ترکمنی)

ÇAVĞA چاوغا

توفان باد و باران (ترکمنی)

ÇAVQAN چاوقان

ندا آورنده ، آب باران

ÇAVGU چاوگو

لقب رؤسای عشایر مختلف قبیله ترک تبار
قیات در ترکستان قدیم

ÇAVLAN چاولان

آبشار

ÇAVLUQ چاولوق

فرزند نوه ، نبیره (ترکمنی)

ÇAYDAŞI چای داشی

قلوه سنگ ته رودخانه (ترکمنی)

ÇAYQUŞ چای قوش

عقاب (ترکمنی)

ÇAYLAN چایلان

زمین شنی ، بستر و کف رود یا رودخانه ای
که آب آن خشک شده باشد

ÇAYIRBERDİ چاییر بُردی

مرغزار و چمنزار او را به ما داد (ترکمنی)

ÇAYIRGƏLDİ چاییر گلدی

چمنزار و سبزه زار به خانه ما آمد (ترکمنی)

گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان
(شمالی)

ÇƏĞAN.....چغان

نام یکی از پراکنده ترین قبایل ترک مغولی
در زمان چنگیز خان. (ترکی مغولی)

چغری قآن (چاغری قآن).....

ÇƏĞRİQAAN(ÇAĞRIQAAN).....

«چغری» خاقان یا «چاغری» خاقان از
خاقانهای ترک مغولی تبار که بر سرزمین
ایران حکمرانی می کرد ، همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای شهرستان تسوج و شبستر از
بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «چهره
قان». (چغری قآن ← چغری قان ← چهری
قان ← چهره قان)

چغری قان.....**ÇƏĞRİQAN**

از نسل «چغری» خان ، از نژاد و تبار «
چغری» خان، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای حومه شهرستان تسوج و شبستر از
بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «چهره
قان». احتمالاً در ازمنه قدیم اهالی و
ساکنین این آبادی را نسل واعقاب «چغری»
خان تشکیل داده باشند یعنی این محل را
برای سکونت برگزیده باشند و اهالی فعلی
این آبادی نیز از اعقاب و نسل «چغری»
باشند.

چتین اوک.....**ÇƏTİNOK**

تیر سخت و محکم ، تیری که هدف خود را
یافته بدان اصابت نماید

چتین تورک.....**ÇƏTİNTÜRK**

ترک شکست ناپذیر و سرسخت و نیرومند

چتین خان.....**ÇƏTİNXAN**

خاقان و امپراتور بسیار مقتدر

چتین سو.....**ÇƏTİNSU**

آب رود یا رودخانه ایکه با سرعت و شتاب
پیش از حد روان باشد ، رودخانه پر طغیان.

چتین سو.....**ÇƏTİNSÜ**

سرباز نیرومند و بسیار قوی که به آسانی
شکست نخورد

چتین سوئی.....**ÇƏTİNSOY**

از نسل و نژادی بسیار قوی و مقتدر

چرتمه.....**ÇƏRTMƏ**

تکیه گاه ، پشتیبان ، حامی (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «چمبرک» در
آذربایجان شمالی)

چره قای لیکنوم.....

ÇƏRƏQAY_LİNGÜM.....

از سران و بزرگان ترکان مغول همعصر چنگیز
خان . (ترکی مغولی)

چری (چه ری).....**ÇƏRİ**

بچه ، کودک (از اصطلاحات و واژه های

ÇOTA.....چوتا

تپه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قازاخ» و «وچمبرک» در آذربایجان شمالی)

ÇOÇİBUKA.....چوچی بوکا

نوه چوچی خان از نسل چنگیز خان

ÇOÇİKİSAR.....چوچی کیسار

نام برادر چنگیز خان

ÇOÇİHAN.....چوچیهان

نام فرزند ارشد چنگیز خان

ÇOYNAX.....چوخنخ

گلّه گرگ ، تعداد زیادی گرگ که در یک جا تجمع کرده باشند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «گنجه» ، «مینگه چئویر» و «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

ÇODDAŞ.....چودداش

سنگ سخت و بسیار محکم و سفت (چود^{cod}) به معنی محکم و سخت از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه جلفای آذربایجان

ÇUDƏN.....چوده ن

چدن ، چدنی ، ساخته شده از چدن ، سفت و سخت و محکم چون چدن .

ÇURAS.....چوراس

نام یکی از طوایف ترک ساکن در منطقه

ÇƏQANTUQ.....چقان توق

پرچم اردوی چنگیز خان که هم اکنون بدین نام خوانده میشود . (ترکی مغولی)

ÇƏMƏLİ.....چملی

مفید ، مطمئن ، پای بند (ترکمنی)

ÇƏNGŞİUT.....چنگشی اوت

نام ایلی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان . (ترکی مغولی)

ÇƏYİL.....چه ییل

چپر ، حصار . از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «آغبابا» در آذربایجان شمالی)

ÇUVALDAR.....چو والدار

نام تیره ای از ترکان اوغوز

ÇOANTAR.....چوآنتار

مهاجر ، کوچ کرده ، (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «فضولی» از قره باغ آذربایجان شمالی)

ÇOUŞ.....چواوش

رهبر ، سرکرده (از اصطلاحات و واژه ها ی گویش محلی منطقه «کورده میر» آذربایجان شمالی)

ÇUBUK.....چوبوک

شاخه ترو تازه و نازک .

ÇULA.....چولا

نام پایتخت حکومت ترکان آلبان واقع در سرزمین آذربایجان شمالی

ÇULHA.....چولحا

بافتکار ، بافکار

ÇULĞAN.....چولغان

مجلس شورای ترکان مغول با شرکت افراد غیر مشخص که اعضای آن برای کمک داوطلبانه به سلطان در موارد مختلف تشکیل جلسه می دادند، بر پا میشد .

ÇULMAZ.....چولماز

خستگی ناپذیر(چول = خسته و کوفته شدن)

ÇOLUQ.....چولوق

شاگرد چوپان (ترکمنی)

ÇOLUKBERDİ.....چولوک بردی

خداوند پسری که دستیار و یاور چوپان است به ما عطا فرمود (ترکمنی)

ÇOLUKBAY.....چولوک بای

مردی که دستیار ، کمک و یاور چوپان است (ترکمنی)

ÇOLUKDURDİ.....چولوک دوردی

کمک و یاور چوپان خواهد بود (ترکمنی)

ÇOLUKQULİ.....چولوک قولی

فردی که کمک و یاور چوپان است (ترکمنی)

ÇOLUKGƏLDİ.....چولوک گلدی

خوارزم و آلتین اورد

ÇORTAN.....چورتان

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی (ترکی مجاری)

ÇORMƏN.....چورمن

کسیکه از مادیات دل کننده و در راه حق و قرب الهی گام بردارد

ÇOQANDURDİ.....چوقان دوردی

چون ترکمن چوقانی ایستاده است، همچون یک ترکمن چوقانی باقی خواهد ماند (ترکمنی)

ÇOQANGƏLDİ.....چوقان گلدی

پسری از طایفه چوقان دنیا آمد (ترکمنی)

ÇOKƏR.....چوک آر

دارای مردانگی و جوانمردی بیش از حد ، بسیار جوانمرد و دلیر

ÇOKAR.....چوکار

بزرگ ، مقتدر و عالی گوهر

ÇOKAN.....چوکان

بلندترین نقطه کوه ، قله کوه

ÇOLA.....چولا

از عناوینی که سلاطین مغولی برای تلافی هدایا و پاداش خدمات شایسته، به فئودال های خود اعطا می نمودند. (ترکی مغولی)

ÇIRİK..... **چیریک**

سرباز و سپاهی ترک.

ÇIQANTATAR..... **چیقان تاتار**

«آک تاتار» یا «تاتار سفید» نام ایلی از ترکان
در زمان ایلخانیان مستقر در منطقه
«هارپوت» و «مالاتیا» ی سرزمین آناتولی

ÇIGINLI..... **چیگینلی**

چهار شانه (ترکمنی)

..... **چیلان قایچی**

ÇILAUNQAYÇI.....

فرزند تالاگاتو از اعیان و اشراف ایل جلایر
معاصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

ÇILAUN..... **چیلان**

از ملازمین چنگیز خان . (ترکی مغولی)

ÇILXIÇAPAR..... **چیلخی چاپار**

پرنده شب ، خفاش (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه « زاگاتالا » ی
آذربایجان شمالی)

ÇILDAM..... **چیلدام**

چابک ، تند و سریع

ÇILGAR..... **چیلگار**

از سران و بزرگان ترک مغولی از قبیله
مرکیت معاصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

ÇİLƏK..... **چيله ک**

کمک و یاور چوپان بدنیا آمد (ترکمنی)

ÇOLUM..... **چولوم**

در کارش چابک و ماهر (ترکمنی)

ÇOMRİ..... **چومری**

کشاووز شهر نشین (ترکمنی)

ÇUNGĞAL..... **چونگنال**

کوهپایه (ترکمنی)

ÇUNGĞUL..... **چونگنول**

قله کوه (ترکمنی)

ÇUVŞI..... **چووشی**

طناب بست آلاچیق (ترکمنی)

ÇOYĞA..... **چوینغا**

طایفه . نسل (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «داش کسن» و «گوران
بوی» در آذربایجان شمالی)

ÇUYUN..... **چویون**

چدن ، چدنی ، ساخته شده از چدن ، سفت
و سخت و محکم چون چدن.

ÇIXELGƏZ..... **چیخ ائلگز**

ایل و سرزمین خویش را سیر و سیاحت کن ،
به سیر و سیاحت ایل و دیار خویش در آی ،
همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان
«دیجوجین» بخش مرکزی شهر اردبیل از
بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «چهلگز»
(چیخ ائل گز - چهل گز)

نسل ، نژاد (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «بورچالی» که فعلاً" جزو
گرجستان است)

ÇİMBAY چیمبای

از ملازمین چنگیزخان. (ترکی مغولی)

ÇİNTEMÜR چین تئمور

والی عمومی شرق ایران (خراسان و مازندران)
در سالهای ۱۱۳۵ - ۱۱۳۱ دوره حکومت
ایلخانیان

ÇİNDOS چین دوس

دوست حقیقی (ترکمنی)

ÇİNDANDOS چیندان دوس

مخلص (ترکمنی)

ÇİNGTEMÜR چینگ تئمور

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک
«بیگلر بیگی» های خراسان . سمت و منصب
«چینگ تئمور» بیرقداری حکومت بیگلر
بیگی ها بود.

ÇİNGAY چینگای

نام رئیس مهمات ، اسلحه و سوارات اردوی
چنگیز خان و همچنین مشاور «اؤگه دئی
قان»

خان و رئیس ایل زنده و جاوید باقی ماند
(ترکمنی)

HANQULİ خان قولی

خان و رئیس ایلی که مطیع و فرمانبردار
خداوند است (ترکمنی)

HANQILIÇ خان قیلیچ

خان قاطع و برا چون شمشیر (ترکمنی)

HANGƏLDİ خان گلدی

خان و رئیس ایل آمد (ترکمنی)

HANMENGLİ خان منگلی

رئیس ایل و خان خالدار (ترکمنی)

HANAY خانای

کمک ، پشتیبانی ، حمایت (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی مناطق «چمبره ک»
و «شوشا» در آذربایجان شمالی)

HANCAN حانجان

خان و رئیس ایلی که عزیز و دوست داشتنی
است. (ترکمنی)

HANÇE حانچه

همانند خان ، خان منش، آقا (ترکمنی)

HANSOY حانسوی

از نسل و تبار خانها

HAVLEQMAÇ حاولئقماچ

پر شتاب (ترکمنی)

H

ح

HEJJAYT حهژ ژایت

رقص شمشیر (ترکمنی)

HARASAT حاراسات

توفان (ترکمنی)

..... حازار خان (حزر خان ، خزر خان)

HAZARXAN

خان ترکان خزر ، خان و حاکم ایل خزران
(خزرها) ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهرهای کرمانشاه ، خرم آباد ، سنندج بنام
های «هزارخانی» و همچنین نام آبادیست در
حومه شهرستان بیجار از بلاد آذربایجان بنام
«هزارخان»

HALANAN حالانان

حمید ، تعریف و تمجید شده (ترکمنی)

HALKISEVEN حالکی سئوه ن

مردم پرست ، ملت پرست (آناطولی)

HANDURDİ حان دوردی

HƏZƏR خزر

خزر ، مربوط به ترکان خزر ، ترک خزری

..... خزرپات (حازارپات).

HAZARPAT

نام صدر اعظم ترک تبار از خاندان معظم اشکانی در زمان حکومت بهرام پنجم (۴۲۲ - ۴۵۹ م.)

HOŞKOKULU خوش کوكولو

معطر ، دارای عطر و رایحه خوب و دل انگیز

HIRMANCI حیرمانجی

نام یکی از امرای لشکری ایلخانیان سرزمین آناتولی. او در سال ۱۲۹۷ میلادی از طرف غازان خان والی و امیر لشکر ممالک روم برگزیده شده بود.

HIZLAN حیزلان

چابک و زیرک باش ، سریع و فرز باش

HIZLIƏR حیزلی آر

دلیر مرد چابک و فرز

HINÇAL حینچال

انتقام خود گیر ، انتقامجو (آناتولی)

XASXIR.....**خاسخیر**

(گرگ (قزاقی)

XALBERDI.....**خال بُردی**

خداوند فرزندی خالدار به ما عطا فرمود
(ترکمنی)

XALQILIÇ.....**خال قیلیچ**

پسر خالدارِ تیز و برنده چون شمشیر
(ترکمنی)

XALMENGLİ.....**خال منگلی**

دارای خال و نشان در چهره (ترکمنی)

XALBAY.....**خابای**

بیگ و آقای که خال در چهره دارد
(ترکمنی)

XALLIBERDİ.....**خاللی بُردی**

خداوند پسری خالدار به ما عطا فرمود
(ترکمنی)

XALLIQILIÇ.....**خاللی قیلیچ**

پسر خالدار تیز و برنده چون شمشیر
(ترکمنی)

XALLI.....**خاللی**

خالدار (ترکمنی)

XALNAR.....**خالنار**

دارای خال سرخ به سرخی انار ، دارای خالی
چون انار بر چهره (ترکمنی)

X

خ

XA,AN.....**خآن**

رئیس و رهبر ایل ترکان مغول

XABAR.....**خابار**

نام یکی از اقوام ترک در زمان حکومت ترکان
«گۆی تورک»

XABILAN.....**خابیلان**

پلنگ (قزاقی)

XATŞI.....**خاتشی**

دبیر (قزاقی)

.....**خاداک (کاداک)**

XADAK(KADAK).....

نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان .
مورخین و باستانشناسان ، روستای
«شوردره» واقع در بین دو رود «الجهان» و
«قوریان» در سرزمین آذربایجان شمالی را
محل برقراری این شهر باستانی می دانند .

XARAZBAN.....**خارازبان**

آسیابان (ترکمنی)

- خالیم** **XALIM**
نام و نشان من (ترکمنی)
- خامشا** **XAMŞA**
نام معبدی که در سده های ۱۰ - ۹ میلادی
مرکز و کانون کلیسای ترکان آلبان (سرزمین
آذربایجان شمالی) بود.
- خامیر** **XAMIR**
«میر» و «سلطان» در زبان و لفظ «وگوزان»
- خان «باراق»** **XANBARAQ**
«باراق» یا «باراک» خان، همچنین نام یکی
از آبادیهای دهستان بناجو حومه شهرستان
بناب از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«خانه برق»
- خان آدام** **XANADAM**
انسان و شخصی که خان و سلطان ایل باشد،
شخص خان، همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان لکستان حومه شهرستان سلماس از
بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «خانه
دام»
- خان آس آر (خان آسر)**
.....
- خاناسەر** **XANASƏR**
خان دلاور قوم ترک «آس» یا «آز»، خان و
رئیس قوم «آز»، همچنین نام یکی از
آبادیهای دهستان دیزمار غربی بخش ورزقان
شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «خانه سر
- «xanesər»**
خان اؤروز **XANORUZ**
اوروز خان نام یکی از قهرمانان داستانهای ده
ده قورقورد
- خان ایجا اورتو** **XANIÇAORTU**
«صاحب اصل و نسب سلطنتی» عنوانی که
ترکان مغول آنرا استفاده می نمودند . (ترکی
مغولی)
- خان بُردی** **XANBERDİ**
خداوند فرزندی چون خان به ما عطا فرمود
(ترکمنی)
- خان بگی** **XANBƏGİ**
سر آمد سرداران، سلطان و خان سرداران و
لشکر داران (ترکمنی)
- خان پولات** **XANPOLAT**
خان فولادین و سخت پیکر
- خان تِمور** **XANTEMUR**
خان و حاکم آهنین و سخت جان و همچنین
نام آبادیست در حومه شهر زنجان از بلاد
آذربایجان
- خان توتای** **XANTOTAY**
خان مهرور طوفانی، خان تاخت و تاز کننده
که طوفان به پا می کند (ترکمنی)
- خان چای** **XANÇAY**
خان مهاجم و روان چون رودخانه، رودخان،

پسری چون خان زاده شد (ترکمنی)	همچنین نام آبادیست در حومه شهر زنجان
XANNUR خان نور	XANDURDI خان دوردی
خان نورانی و منور (ترکمنی)	همچنان خان بوده و باقی خواهد بود
XANNIŞAN خان نیشان	(ترکمنی)
کسی که نشان و علائم خانی را دارا باشد ،	XANDİZ خان دیز
کسی که نشانی از خانی و امیری داشته باشد	خان مقاوم همچو دژ، دژ و قلعه خان ،
، همچنین نام آبادیست در حومه شهر اورمیه	همچنین نام آبادیست در حومه شهر خوی از
از بلاد آذربایجان (خان نیشان — خانشان)	بلاد آذربایجان
XANAM خانام	XANSULTAN خان سولطان
خان و رئیس ایل هستم (ترکمنی)	بزرگ و سرآمد سلاطین و حاکمان (ترکمنی)
XANBAY خانبای	XANSOY خان سوئی
خان و بیگ ، خان ثروتمند	از نسل و تبار خانها
XANCAR خانجار	XANQAZAN خان قازان
خنجر ، قمه (ترکمنی)	قازان خان از قهرمانان داستانهای ده ده
XANCIK خانجیک	قورقود.
خان کوچک (خطاب به آخرین پسر خانواده)	XANQULI خان قولی
(ترکمنی)	مطیع و فرمانبردار خان و رئیس ایل
XANGTAR خانگتار	(ترکمنی)
ماه ژانویه (قزاقی)	XANQILIÇ خان قیلیچ
XANLARXANI خانلارخانی	خان قاطع و برآ چون شمشیر (ترکمنی)
خان خانان ، بزرگ و سرآمد خانان .	XANKIŞI خان کیشی
XAYIX خایخ	مرد خان ، همچنین نام آبادیست در حومه
قایق (قزاقی)	شهرستان ساوه از بلاد آذربایجان
XITAYLI ختایلی	XANGƏLDİ خان گلدی

(روحانیون و راهبان تناسخ یافته) که در صومعه ها یا در استپ ها زندگی می کردند، خوبیلغان می نامیدند (لاما = اسقف بودائی) (ترکی مغولی)

XOTƏN **خوتَن**

شهری بود در ترکستان شرقی که اکنون «سین کیانگ» گویند و فعلاً جزو سرزمین چین می باشد.

XOTON **خوتُون (خْتَن)**

نام ایلی از ترکان که در اطراف دریاچه «اویسا» ساکن هستند.

XOCABERDİ **خوجا بُردی**

خداوند سرور و خواجه ای را به ما عطا فرمود (ترکمنی)

XOCABAY **خوجا بای**

بیگ و سرور بزرگ ، خواجه و بزرگ مرد (ترکمنی)

XOCAXAN **خوجا خان**

آقا و سروری که خان و رئیس ایل است ، خواجه ای که خان و رئیس ایل است (ترکمنی)

XOCAQULİ **خوجا قولی**

خواجه و سروری که بنده خداوند است (ترکمنی)

XOCAQILIÇ **خوجا قیلیچ**

اهل ختا (سرزمین چین یا ترکستان چین) همچنین نام آبادیست در حومه شهر اورمیه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی خطایلو **XƏZARƏ** **خزاره**

نام قبیله ای که مغولان افغانستان بدان منسوب می باشند (ترکی مغولی)

XƏZƏRDƏNİZ **خزر دنیز**

دریای خزر

XƏZƏRKILIÇ **خزر کیلیچ**

شمشیر خزری ، شمشیر ترکان خزر

XƏZƏRDƏNGİZ **خزرده نگیز**

دریای خزر (ترکمنی)

XƏLLUX **خللوخ**

نام بزرگترین قبیله ترکان مغول که اکثریت مردم جمهوری مغولستان را تشکیل می دهد که نوشتار لاتینی نام این قبیله *khallukh* می باشد (ترکی مغولی)

XƏNCƏRXAN **خنجر خان**

خان تیز و بُرا همچون خنجر ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر خوی از بلاد آذربایجان

XOBİZ **خوبیز**

قوپوز ، ساز عاشقی (قزاقی)

XUBİLĞAN **خوبیلغان**

مغولان لاماهای بزرگ عالی مقام را

زیرک (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «قاخ» و «زاگاتالا»ی آذربایجان
شمالی)

XOŞGƏLDİ خوش گلدی

خوش آمد ، خوب و نیکو آمد (ترکمنی)

XOŞIUÇİ خوشی اوچی

رئیس قشون . (ترکی مغولی)

XOŞIUQUÇİ خوشی قوچی

رئیس قشون (ترکی مغولی)

XITAY خیتای

نام سرزمینی است واقع در چین شمالی که
مسکن قبایل ترک بوده است ، که این
سرزمین فعلاً در ترکیب کشور چین قرار
دارد ، همچنین ختای نام تیره ایست از
ازبکان .

XIVALI خیوالی

اهل خیه ، خیه ای (ترکمنی)

خواجه و سروری قاطع و برنده چون شمشیر
(ترکمنی)

XOCAGƏLDİ خوجا گلدی

خواجه و سروری بزرگ دنیا آمد (ترکمنی)

XOCAMENGLİ خوجا منگلی

خواجه و سرور خالدار (ترکمنی)

XOCA خوجا

استاد ، حکیم ، آقا ، سرور و خواجه
(ترکمنی)

XOCADURDİ خوجادوردی

همچنان سرور و خواجه بوده و خواهد بود
(ترکمنی)

XOCAMBERDİ خوجام بئردی

آقا و سرورم او را عطا فرمود (ترکمنی)

XOCAMQULİ خوجام قولی

بنده و خادم آقا و سرور من (ترکمنی)

XÜCƏNDİ خوجندی

نام یکی از شاعران پر آوازه ترکستان شرقی
اهل ماورالنهر . او به «کمال خجندی»
مشهور است

XORYA خوریا

اردو و کاروان بسیار بزرگ که دارای چندین
هزار نفر بوده است (ترکی مغولی)

XURİŞ خوریش

وزش باد غربی ، بادی که از سمت غرب بوزد
(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «سالیان» آذربایجان شمالی)

DÖŞÜDOLU **دۆشودولو**

دلیر مردیکه بزن و بهادر ، دلور تنومند (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
«باش کنچید» ، «بورچالی» «گنده به ی» ،
«فازاخ» ، «شمکیر» و «طاووس» در
آذربایجان شمالی)

DELMER **دئلمر**

دادرس ، فریاد رس ، کسیکه به یاری و امداد
دیگران بشتابد

DELIARASSA **دئلی آراسا**

پاک زبان ، دارای عفت کلام (ترکمنی)

DELIÇ **دئلیچ**

فرد شاد و شنگول و پر تحرک

DEMİRALP **دئمیرآلپ**

قهرمان و دلور مرد نیرومند و محکم چون
آهن

DEMİRAY **دئمیرآی**

همچو آهن سخت و محکم و همچو ماه ، زیبا
و خوش سیما

DEMİRAĞ **دئمیراغ**

نیزه و مزراق آهنی ، خطوط آهن ، راه آهن

DEMİRBAĞ **دئمیرباغ**

D

د

DERÇAŞ **دئر جاش**

با جان و دل کوشش کننده (ترکمنی)

DÖRADICI **دؤرادجی**

مبتکر (ترکمنی)

DÖRTQULİ **دؤرت قولی**

بنده چهارم خداوند ، فرزند چهارمی که
خداوند به خانواده عطا فرموده (ترکمنی)

DERÇAŞAN **دئر جاشان**

با جان و دل کوشش کننده (ترکمنی)

DÖRCƏLƏ **دؤرجه له**

جستجون کن ، کنکاش کن ، بکاو (ترکمنی)

DÖRDİ **دؤردی**

کاوید ، کاوش نمود (ترکمنی)

DÖRƏT **دؤره ت**

خلق کن ، اختراع کن (ترکمنی)

DÖRƏN **دؤره ن**

تولد شده ، متولد ، پدید آمده (ترکمنی)

DEŞDAVAR **دئشداوار**

DENİZTEKİN **دئیز تکین**

رئیس و بزرگ دریا ، رئیس دریا
مردان

DENİZMAN **دئیز مان**

دریا مرد ، مرد دریا ، ملوان

DENİZHAN **دئیز حان**

خان و سلطان دریا ، نام کوچکترین فرزند
اوغوز خان و طبق باور ترکان باستان نام یکی
از خدایان طبیعت نیز می باشد

DENİZƏR **دئیز آر**

مرد دریا ، ملوان

DÖVEŞ **دؤوئش**

جنگ ، مبارزه (ترکمنی)

DEVİRİMALP **دئوریم آلمپ**

قهرمان انقلاب ، پیشتاز و پیشگام انقلاب

DEVİRİMƏR **دئوریم ر**

انقلابی ، انقلابگر ، مرد انقلاب کننده

DÖVƏR **دؤوهر**

نام تیره و رده ای از ترکان اوغوز

DÖVÜŞYAPAN **دؤووش یاپان**

جنگال و غوغا بپا کننده (آناتولی)

DEYA **دئیا**

شتر (ترکمنی)

DÖYÜŞÇÜ **دؤیوشچو**

بند و پیوند سخت و محکم علائق مادی و
معنوی

DÖNDİ **دؤندی**

متحول و دگرگون شونده (ترکمنی)

DENKALTUN **دئئک آلتون**

برابر با طلا

DENKTAŞ **دئئکتاش**

عادل ، دوستدار و خواهان عدل و داد

DENKƏR **دئئکر**

مرد موزون و متناسب (آناتولی)

DENKƏL **دئئکل**

دارای دستان متناسب و موزون (آناتولی)

DENGİZƏR **دئنگیزه ر**

مرد دریا ، ملوان

DENLİ **دئنلی**

فردی که هر زمان مواظب رفتار و گفتار
خویش بوده و سنجیده و بجا رفتار کند

DÖNMƏZƏR **دؤنمز آر**

مرد مقاوم و پر استقامت ، مردی که از مقابل
مصائب و سختیها فرار نمی کند

DÖNEN **دؤنن**

متحول

DÖNÜKSİZ **دؤنوک سیز**

مصمم ، با اراده (ترکمنی)

توزین کننده ، وزن کننده ، قپانچی
(ازاصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «شوشا»ی آذربایجان)

DARĞAN **دارغان**

ده روز آخر زمستان یعنی از بیستم اسفند تا
اول بهار را گویند (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «دربند» در آذربایجان
شمالی) - تارومار (ترکمنی)

DARQAN **دارقان**

آخرین روز زمستان (ترکمنی)

DARGAN **دارگان**

کسیکه لیدر و رهبری نمودن جمعی یا دسته
و گروهی را طالب باشد

DARINDI **داریندی**

با استعداد (قزاقی)

DAŞBERDİ **داش بئردی**

خداوند فرزندی سفت ، سخت و محکم چون
سنگ را به ما ارزانی داشت (ترکمنی)

DAŞBULAQ **داش بولاق**

چشمه سنگی ، همچنین نام آبادیست در
حومه شهر مراغه ، تبریز ، میانه ، اردبیل ،
زنجان ، مشهد ، سنندج ، مشکین شهر ، اهر

DAŞPOLAT **داش پولات**

همچو فولاد و سنگ سخت و محکم

DAŞTEMUR **داش تمور**

مبارز ، جنگنده ، پیکار کننده

DABARA **دابارا**

شکوه ، جلال ، عظمت ، جشن و سرور
(ترکمنی)

DABARALI **دابارالی**

آمرانه (ترکمنی)

DABANLI **دابانلی**

با جرأت ، جسور ، شجاع ، با عزم و راسخ
محکم قدم در راهی گذاشتن (از اصطلاحات
و واژه های گویش محلی منطقه «شوشا»ی
آذربایجان شمالی)

DADAŞ **داداش**

برادر ، جوان پر دل و متهور

DADAK **داداک**

نام پدر بزرگ سلطان سلجوق بنیانگزار دولت
ترک تبار سلجوقیان

DARAĞAN **داراغان**

ماهی نر ، نر ماهی (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «گوئی چای» در
آذربایجان)

DARAĞUN **داراغون**

ماهی نر ، نر ماهی (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «کوردی میر» در
آذربایجان شمالی)

DARTICI **دارتیجی**

چشمه سنگی ، همچنین نام آبادیست در
حومه شهر کرمانشاه

DAŞLIDAĞ **داشلی داغ**

کوه سنگی و صخره زار ، همچنین نام یکی از
کوههای واقع در شمال شهرستان ماکو از
بلاد آذربایجان که جزو سلسله قره داغ
محسوب میشود.

DAŞLI **داشلی**

سنگی ، سنگین و آمیخته به سنگ
(ترکمنی)

DAĞAĞNADAN **داغ آغنادان**

زیر و رو کننده کوه (کنایه از شخص بسیار
قوی، تنومند ، پر زور ، مصمم و با اراده)

DAĞSEĞER **داغ سئغر**

گوزن (ترکمنی)

DAĞGEÇİD **داغ گنچید**

گذرگاه کوهستان

DAĞVAR **داغوار**

کوهستانی ، دامنه کوه (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی مناطق «برده» ، «قازاخ»
آذربایجان و منطقه «بورچالی» که فعلاً جزو
گرجستان است)

DAĞHAN **داغحان**

از خدایان طبیعت طبق باور ترکان باستان ،
همچنین نام پنجمین پسر اوغوز خان

سنگ آهن ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهر سوووق بولاقل (مهاباد فعلی) از بلاد
آذربایجان

DAŞTÜLƏK **داش توله ک**

قرقی (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «لنکران» در آذربایجان شمالی)

DAŞÇAPYAN **داش چاپیان**

سنگتراش ، سنگ شکن (ترکمنی)

DAŞDURDI **داش دوردی**

همچون سنگ ، سفت ، سخت و محکم باقی
بوده و خواهد بود (ترکمنی)

DAŞBAY **داشبای**

بیگ و آقای سخت ، محکم و مقاوم چون
سنگ (ترکمنی)

DAŞTAY **داشتای**

همچون سنگ سفت ، سخت و محکم

DAŞCAN **داشجان**

سخت جان ، دارای تن و جانی سفت ، محکم
و مقاوم

DAŞĞEN **داشغن**

طغیان آب (ترکمنی)

DAŞQIN **داشقین**

پر، لبریز و جوشان (ترکمنی)

DAŞLIBULAQ **داشلی بولاقل**

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهایی دهستان

دشت بخش سیلوانای شهرستان اورمیه با نام

و نگارش فعلی «دوله پسان» *dolepesan*

DALKILIÇ دال کیلیچ

شمشیر از نیام بر کشیده ، شمشیر بر آخته ،

سرباز داوطلب ، فدائی

DALAŞAN دالاشان

جد و جهد کننده ، جنگ و محاربه کننده ،

DALAN دالان

مهاجم ، حمله کننده ، یورشگر ، پر هوس ،

هوس انگیز

DALAYALP دالای آلب

قهرمان و سلطان دریا ، کاپیتان کشتی

DALAYƏR دالای آر

مرد دریا ، ظریف و قشنگ همچو شاخه

درخت ، زیبا و خوش سیما همچو ماه .

DALAYXAN دالای خان

خان جهانگیر ، خان و سلطان اقیانوس.

DALAYAN دالایان

تله بزرگ و گسترده صید ماهی در رودخانه و

دریا

DALĞAYARAN دالغا یاران

موج شکن

DALOKAY دالوکای

تبریک و تقدیر شده ، مشمول تبریک و

داغدا گزه ن

DAĞDAGƏZƏN

کوه پیم (ترکمنی)

DAĞLI داغلی

کوهی ، کسی که در کوهستان زندگی می

کند (ترکمنی)

DAĞILIŞ داغیلش

گسترش

DAQDAN داقدان

از کوه بر آمده ، از کوه حاصل شده (ترکمنی)

DAQQAR داqqار

محکم و مقاوم ایستاده ، کسی که از حرف

خود برنگردد ، استوار و ثابت قدم بدون چشم

پوشی و گذشت نمودن (از اصطلاحات و واژه

های گویش محلی منطقه « قازاخ» در

آذربایجان شمالی)

DAGADU داگادو

شریف ترین و با تربیت شده ترین (از عناوین

رؤسای مغول)

DAGAY داگای

شبان گله میس های چنگیزخان که بعدها از

فرماندهان و سرداران لشکر مغول به شمار

می آمد . (ترکی مغولی)

DALPOZAN دال پوزان

شاخه شکن ، شکننده شاخه درخت ، تبر

تقدیر

دالی اوبولداغ.....

DALIUNBULDAĞ.....

نام کوهیست در سرزمین مغولستان که چنگیز خان در کنار همین کوه از مادر زاده شد

داماقلی..... **DAMAQLI**

شنگول ، شاد و دلخوش ، سرخوش و خوش مشرب

دامچی..... **DAMÇI**

معاون . (ترکی مغولی)

دان آل (دانال)..... **DANAL**

شفق سرخ ، فجر سرخ ، سرخی شفق صبحگاهان

دان آلی..... **DANALLI**

دارای سرخی شفق ، شفق سرخین، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان دیزج رود حومه شهرستان عجبشیر از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی دانالو و نیز نام یکی دیگر از آبادیهای دهستان قلعه دره سی بخش حومه شهرستان ماکو با نام و نگارش فعلی «دانالو»

دان آر..... **DANƏR**

محافظ ، پاسدار ، مواظب و ناظر

دان بوران..... **DANBORAN**

هوای سرد و بوران آمیز صبحگاهان ، هوای

سرد توام با بوران برف به هنگام سپیده دمان و فجر صبح ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ابرغان بخش مرکزی شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «دانباران»

دان قارالی..... **DANQARALI**

تاریکی و سیاهی پیش از فجر سپیده دمان ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «دانقرالو»

دان قیران..... **DANQIRAN**

طلوع و فجر آفتاب به هنگام سپیده دمان ، درهم شکننده تاریکی پیش از شفق و فجر صبحگاهان ، فجر ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «دانقاران»

دانگ گلدی..... **DANGGƏLDİ**

به هنگام سپیده دمان زاده شد (ترکمنی)

دانگلی..... **DANGLI**

صبحگاهی ، صبح زود هنگام (ترکمنی)

داها بویوک..... **DAHABÜYÜK**

بزرگتر

داها یوجه..... **DAHAYÜCƏ**

برتر

مقاوم و مداوم ، پایدار و ثابت (از اصطلاحات
و واژه های گویش محلی منطقه «شوشا» ی
آذربایجان)

DAYAVBOL **دایاوبول**
مقاومت کن (ترکمنی)

DAYAVLEQ **دایاولق**
پشتکار (ترکمنی)

DAYCU **دایجو**
«دایجو نویان» یکی از بزرگان و خانهای
ترکان و جد «سوله میش» در زمان «غازان
خان» در سرزمین آناتولی

DAYXAN **دایخان**
کشاورز ، برزگر، دهقان (ترکمنی)

DAYXANQULİ **دایخان قولی**
بنده کشاورز خداوند (ترکمنی)

DAYMEN **دایمن**
فرد عاقل ، مجرب و دنیا دیده ، مرد صاحب
فضایل و خصائل نیکو

DEMİRATAN **دمیر آتان**
لنگر افکن ، لنگر انداز کشتی

DEMİRATMIŞ **دمیر آتمیش**
لنگر انداخته

DƏMİRALP **دمیر آلپ**
پهلوان و بهادری جان سخت چون آهن

DƏMİRAY **دمیر آی**

DAHİ **داهی**
یکی از شاخه های اقوام ترک که هروقت از
آنان به نام «ایسه دون» نام برده است که در
غرب دریای خزر در سرزمین داغستان و
آذربایجان شمالی می زیستند

DAYBU **دای بو**
مرد بزرگ، از عناوین رؤسای قبایل و اولوس
های مغول که واژه ای چینی به معنای
مؤسس بزرگ و مأخوذ از واژه تسایی سیانگ
می باشد و نیز عنوان و افتخاری است که
مأخوذ از لغت چینی دائی - فو می باشد
(ترکی مغولی)

DAYANÇLI **دایا نچلی**
دارای حامی و طرفدار زیاد (ترکمنی)

DAYAĞ **دایاغ**
ستون ، پایه (ترکمنی)

DAYAN **دایان**
قوی باش ، استوار و مقاوم باش (ترکمنی)

DAYANXAN **دایان خان**
از سران و رؤسای مغول. (ترکی مغولی)

DAYANAK **دایاناک**
پشتیبان ، حمایت

DAYANÇ **دایانچ**
ستون ، کمک ، پشتیبان (ترکمنی)

DAYANQAN **دایانقان**

دریای تُرک ، تُرک دریا دل
DENİZHAN **دنیز خان**
 نام کوچکترین (ششمین) پسر اوغوز خان
DƏDƏBERDİ **ده ده بُردی**
 خداوند پدری را به ما عطا کرد (ترکمنی)
DƏDƏBAY **ده ده بای**
 پدر بیک گونه ، پدر دارا و غنی (ترکمنی)
DƏDƏBƏY **ده ده بیگ**
 پدر آقا منش و بیگ صفت ، همچنین نام
 آبادیست در حومهٔ خیاو (مشکین شهر) از
 بلاد آذربایجان
DƏDƏXAN **ده ده خان**
 پدری که خان و رئیس ایل است (ترکمنی)
DƏDƏQULİ **ده ده قولی**
 مطیع و فرمانبردار پدر (ترکمنی)
DƏDƏGƏLDİ **ده ده گلدی**
 پدری آمد ، پدری زاده شد (ترکمنی)
DƏDƏLİ **ده ده لی**
 پدر دار ، دارای پدر (ترکمنی)
DƏDƏM **ده ده م**
 پدر من (ترکمنی)
DƏRƏKLİ **ده ره کلی**
 پر معنا (ترکمنی)
DƏRİN **ده رین**

سالم ، تندرست ، محکم چون آهن و زیبا
 چون ماه
DƏMİRBÜKƏN **دمیر بوکن**
 خم کننده و درهم پیچندهٔ آهن (کنایه از آدم
 بسیار قوی و دارای زور بازوی فراوان)
DƏMİRBİLƏK **دمیر بیلک**
 آهنین دست ، آهنین بازو ، دارای دست و
 بازویی محکم چون آهن
DƏMİRTÜRK **دمیر تورک**
 ترکمرد جان سخت و آهنین تن ، ترکمرد
 محکم و قدرتمند
دمیر یومروک
DEMİRYUMRUK
 مشت آهنین ، آهنین مشت
DƏMİRDƏLƏN **دمیر ده لَن**
 درهم شکافندهٔ آهن ، دارای زور و قدرت فوق
 العاده
DƏNGİZ **دنگیز**
 دریای بزرگ سرخ و وسیع (ترکمنی)
DENİZBEY **دنیز بی**
 امیر بحر ، فرماندهٔ دریا
DƏNİZBƏYİ **دنیز به بی**
 دریا بیگی ، امیرال ، دریا سالار
DƏNİZTURK **دنیز تورک**

از ته قلب ، از صمیم دل

DƏRİN ده رین

غور اندیش ، با تعمق اندیشنده

DƏZGƏ ده زگه (دَزگَه)

کمین (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)

DƏŞNƏ ده شنه (دَشَنه)

دشنه ، خنجر کوچک (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اردوباد» واقع در استان نخجوان آذربایجان)

DƏGƏRLİ ده گرلی

با ارزش ، گرانبها (ترکمنی)

DƏMRƏN ده مره ن

پیکان آهنی کار گذاشته شده در نوک تیر و نیزه

DƏMİRƏR ده میر آر

دلیر مرد نیرومند و پر قدرت چون آهن

DƏMİRORAN ده میر اوران

آهن تراش ، تراشکار (ترکمنی)

DƏMİRİZ ده میر - ایز

از نسل و تباری نیرومند و سخت و محکم چون آهن

DƏMİRTAŞ ده میر تاش

همچو سنگ و آهن سخت و محکم

DƏMİRTOPUZ ده میر توپوز

گرز آهنین

DƏMİRCAN ده میر جان

جان سخت و محکم ، آهنین بدن ، آهن تن

DƏMİRXAN ده میر خان

در میتولوژی ترکان ، رب النوع و خدای زمین و آنها که بنا به عقیده ترکان از ارواح مقدسی است که همواره مقرر و جایگاه آن در نوک قلل کوهها می باشد و این رب النوع و روح مقدس از ترکان یا کوت برخاسته است .

DƏMİRDİRNAQ ده میر دیرناق

جلد و زیرک ، فرز و تند ، چابک دست و فرز دست ، سالم و تندرست ، محکم و قوی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «چَمبَرَه ک» در آذربایجان شمالی)

DƏMİRYAMAN ده میر یامان

از سران و بیگهای دودمان « پسران جاندار» (جاندار اوغوللاری بهی لیگی) منسوب به تیره «قای» از ترکان اوغوز در سرزمین آنا طولی مقارن سده های ۱۳ و ۱۴ میلادی

DƏMİRYONAN ده میر یونان

آهن تراش ، تراشکار (ترکمنی)

DƏMİRKAN ده میر کان

سالم و تندرست ، از نسلی سالم و نیرومند

DƏNDAN ده ن دان (دندان)

قسمتی از آسیاب که دانه غلات جهت آسیاب

جلگه سابارها « و » اوجار» در آذربایجان
(شمالی)

DƏVƏYÜRƏK ده وه یوره ک

شتر دل ، کین جو ، کیندار ، ده وه کینلی

DƏVİŞƏN ده ویشه ن

جنگ دیده (ترکمنی)

DEĞERBİÇƏN ده یر بیچن

ارزیاب ، ارزش گذار

DƏYRƏG ده یرک

ستون ، کمک ، تکیه گاه (ترکمنی)

DEĞERVEREN ده یرو ئره ن

معزز ، محترم و عزیز شمارنده

DOPULMAQ دو پولماق

تاخت و تاز (ترکمنی)

DÜBURĞUN دو بورغون

ده روز آخر فصل زمستان ، آخرین دهه
زمستان (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «دربند» آذربایجان شمالی)

DOPUL دو پول

حمله کن ، هجوم ببر (ترکمنی)

DOPULDİ دو پولدی

تاخت و تازید (ترکمنی)

DUDAY دودای

همان «تودای» می باشد همچنین مشابه نام

شدن و آرد شدن بدانجا ریخته میشود (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«مینگه چئویر» در آذربایجان شمالی)
(به احتمال بسیار قوی کلمه « دندان » در
زبان فارسی نیز برگرفته شده از همین واژه
ترکی ذن + دان = دندان باشد . چون محل
ریزش دانه غلات در آسیاب نیز شبیه به
حفره دهان انسان و وضعیت و موقعیت قرار
گرفتن دندانها با توجه به وظیفه آنها می
باشد ، دندانهای انسان نیز آنچه را که یک
آسیاب انجام می دهد ، به معرض نمایش
میگذارد و همچنین از اینجا پی به ترکی
بودن واژه « دانه » در زبان فارسی نیز می
بریم . مؤلف)

DƏNÇİ ده نچی (دنجی)

کسیکه غلات را جهت آسیاب نمودن به
آسیاب برد (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «ایمیشلی» در آذربایجان
شمالی)

DƏNGLİK ده نگلیک

مساوات ، برابری (ترکمنی)

DƏNGƏ ده نگه

طایفه ، نسل (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی مناطق «آغدام » ، « گوی
چای » ، « سابیر آباد » یا « سابیر آوا = دشت و

داشتنی هستی همچین زنده و پاینده
خواهی ماند ، تو باید زندگی کنی»

DURDAK دورداک

مقاوم ، پایدار (ترکمنی)

DURDULİ دوردولی

ابدی ، جاوید ، با ثبات و پایدار (ترکمنی)

DURDİBERDİ دوردی بُردی

خداوند لایزال و ابدی او را به ما عطا فرمود
(ترکمنی)

DURDİBAY دوردی بای

آقا و سروری که تا ابد غنی و ثروتمند خواهد
بود (ترکمنی)

DURDİTAĞAN دوردی تاغان

همیشه چون ستون و پایه اجاق خانواده باقی
ایستاده است (ترکمنی)

DURDİXAN دوردی خان

خان زنده و جاوید ، خان پایدار و حَی و
حاضر ایستاده (ترکمنی)

DURDİQULİ دوردی قولی

بنده پایدار خداوند (ترکمنی)

DURDİQİLİÇ دوردی قیلچ

شمشیر ایستاده و پا برجا (ترکمنی)

DURDİGƏLDİ دوردی گلدی

فرزند جاوید و پایدار زاده شد (ترکمنی)

DURDİMENGLİ دوردی منگلی

یکی از آبادیهای دهستان ارس کنار
شهرستان پلدشت

DURASAN دوراسان

زنده و جاوید باشی ، زنده و فنا ناپذیر باشی ،
عمر طولانی داشته باشی (ترکمنی)

DURAQ دوراق

قله کوه ، بلندی و ستیغ کوه ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بهی
حومه بوکان از بلاد آذربایجان با نام و نگارش
فعلی «دراغ» *dorağ* – مقام ، جایگاه ، رتبه
(ترکمنی)

DURAN دوران

پا برجا و زنده ، مقاوم ، ثابت قدم ، پاینده ،
واقف (ترکمنی)

DURANƏR دوران آر

مرد ثابت قدم ، با عزم و راسخ

DURANGƏLDİ دوران گلدی

ایستا و پا بر جا و مقاوم متولد شد (ترکمنی)

DURPOLAT دورپولات

همیشه چون فولاد ، سخت ، محکم و
تندرست بمانی (ترکمنی)

DURCAN دورجان

خانواده ای که اغلب نوزادشان زود تلف می
شود چنین نامی را برای فرزند انتخاب می
کنند معنی و مفهوم این اسم : «تو دوست

خالد ار پایدار و جاوید (ترکمنی)

دوردی..... **DURDI**

پایدار و جاوید ماند ، ابدی باقی ماند
(ترکمنی)

دورسون بُردی.....

DURSUNBERDI.....

خداوند فرزندی سالم ، تندرست ، ماندگار و
فنا ناپذیر به ما ارزانی داشت (ترکمنی)

دورسون بای..... **DURSUNBAY**

مرد دارا و غنی که خداوند او را زنده و
سلامت نگه دارد، همچنان غنی و ثروتمند
بماند (ترکمنی)

دورسون تاغان.....

DURSUNTAĞAN.....

همیشه چون ستون و پایهٔ اجاق خانواده باقی
بماند (ترکمنی)

دورسون گلدی.....

DURSUNGÖLDİ.....

فرزندی سالم و تندرست ، لایزال و بدور از بلا
زاده شد (ترکمنی)

دورکو..... **DURKU**

کلاهخود (ترکی باستان)

دورماقلی..... **DURMAQLI**

پایدار ، استوار و برقرار (ترکمنی)

دورمالی..... **DURMALI**

ماندگار (ترکمنی)

دورموش بُردی.....

DURMUŞBERDİ.....

خداوند فرزندی زنده و حی و حاضر به ما
ارزانی داشت (ترکمنی)

دورموش گلدی.....

DURMUŞGÖLDİ.....

فرزندی زنده و لایزال ، سالم و تندرست بدنیا
آمد (ترکمنی)

دورموش..... **DURMUŞ**

عمر، زندگی ، حیات (ترکمنی)

دوره ده ن..... **DURƏDƏN**

مخترع (ترکمنی)

دوره دیش..... **DURƏDİŞ**

بنیاد ، اساس ، پایه (ترکمنی)

دوروت..... **DURUT**

نام یکی از طوایف ترک قبیچاقی در سرزمین
ترکستان که به «دورقوت» ها نیز معروف
هستند

دوروتای..... **DURUTAY**

«دوروتای نویان» یکی از امرای بزرگ دورهٔ
ایلخانیان در منطقهٔ «دیار بکر» سرزمین
آناتولی

دوروتکین..... **DURUTEKİN**

رئیس ایل و شاهزادهٔ پاک و پاکیزه

DÜZƏTAPAN دوزه تاپان

حق پرست

DÜZƏTAYI دوزه تایی

درست ، راست

DÜZÜSEVƏN دوزو سئوه ن

حق دوست ، حق پسند

DÜZÜGÖRƏN دوزو گؤره ن

حق بین

DÜZÜVLİ دوزوولی

آدم خوب ، مورد پسند (ترکمنی)

DOSLUQ دوسلوق

تودد ، دوستی ، صلح (ترکمنی)

DÜŞBİ دوشبی

تیز فهم (ترکمنی)

DÜŞGİR دوشگیر

تیز فهم (ترکمنی)

DÜŞNÜKLİ دوشنو کلی

با استعداد (ترکمنی)

DÜŞNÜM دوشنوم

فهم و ادراک (ترکمنی)

DÜŞÜMLİ دوشوملی

تیز فهم ، برازنده (ترکمنی)

DÜŞÜNTANİ دوشون تانی

بفهم ، درک کن و دارای معرفت و شناخت

DURUSOY دوروسوی

از نژاد و تباری پاک و تمیز ، پاک نژاد

DORUKTEKİN دوروک تکین

شهزاده بلند قامت ، رئیس و سالار ایل بلند بالا

DURUKAN دوروکان

دارای خون صاف و تمیز

DURUM دوروم

صبر ، مقاومت (ترکمنی)

DURUMLİ دوروملی

صبور ، مقاوم (ترکمنی)

DURUNBERDİ دورون بردی

خدایوند به کانون خانواده ما ثابت و پایداری بخشید(ترکمنی)

DURUNGƏLDİ دورون گلدی

ثبات ، پایداری و استواری به خانه ما آمد (ترکمنی)

DURUN دورون

تثبیت و پایداری ، استواری و مقاومت

DUZÇÖRƏKLİ دوز چؤره کلی

مهمان نواز (ترکمنی)

DUZAQ دوزاق

تله ، دام ، کمند (ترکمنی)

DÜZGÜNLİ دوزگونلی

آدم خوب ، مورد پسند (ترکمنی)

باش (ترکمنی)

DÜŞÜNCƏ دوشونجه

فهم و ادراک (ترکمنی)

DOĞAR دوغار

طلوع کننده ، ظاهر شدن و پدیدار گشتن

DOĞAN دوغان

تولد شده ، پدید آمده (ترکمنی)

DOĞANALP دوغان آلپ

دلور و بهادری چون شاهین

DOĞANAY دوغان آی

ماه نو ، ماه دو سه روزه

DOĞANƏR دوغان آر

مرد جنگنده و هجومی چون شاهین

..... دوغان بای (دوغان بی)

DOĞANBAY(DOĞANBEY) دوغان بای (دوغان بی)

بیگ و امیری جسور و مهاجم چون شاهین.

DOĞANTAN دوغان تان

پگاه صبح ، فجر صبحگاهی ، شفق

DOĞANKUŞ دوغان کوش

شاهین بزرگ ، شهباز

DOĞANGÜN دوغان گون

آفتاب به هنگام طلوع در صبحگاهان

DOĞAN دوغان

نوعی پرنده شکاری که از صید پرندگان

کوچک تغذیه می کند ، مرغ شکاری شاهین

DOĞANCI دوغانچی

کسیکه به کار پرورش و آموزش مرغ شکاری

«باز» مشغول می باشد ، پرورنده مرغ

شکاری «باز» ، بازدار

DOĞANLIQ دوغانلیق

آخوت و برادری (ترکمنی)

DOĞANIM دوغانیم

برادرم ، اخی (ترکمنی)

DOĞDİ-BİTDİ دوغدی بیتدی

آبا و اجداد ، پدر و جد و نیاکان ، نسل اندر

نسل (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی

منطقه «شاماخی» در آذربایجان شمالی)

DOĞRUSÖZLÜ دوغرو سوزلو

راستگو

..... دوغرو گوره ن

DOĞRUGÖRƏN دوغرو گورهن

راست بین ، حقیقت بین

..... دوغرو گوروش

DOĞRUGÖRÜŞ دوغرو گوروش

بصیرت ، بینایی ، با چشم بصیرت نگریستن

DOĞRUYAZAN دوغرو یازان

راست قلم ، حقیقت نویس

DOĞRU دوغرو

DOĞUHAN دوغان

خان شرق ، خان مشرق ، خانی از شرق

DOĞUDAN دوغان

از شرق، شرقی

DOĞUKAN دوغان

خون شرقی ، از نسل شرقی ها

DOQOLĞU دوقولغو

از سرداران چنگیز خان منسوب به دسته
نکوت (ترکی مغولی)

DUKAKBƏY دوکاک بهی

سر کرده و بزرگ دولت اوغوز در اوایل سده
دهم میلادی

DOKUYAN دوکویان

بافنده

DOGMAÇI دوگماچی

بافنده (ترکمنی)

DOLAT دولات

از سران و بزرگان لشکری حکومت سلجوقی
دوره سلطان ملکشاه سلجوقی در سرزمین
آناتولی

ARTOK آرتوک

از سران و بزرگان لشکری حکومت سلجوقی
دوره سلطان ملکشاه سلجوقی در سرزمین
آناتولی . کسی را که کلاه و تاجی از نور بر
سر باشد

راست و درست ، حقیقت

DOĞRUÖZ دوغان-اؤز

کسی که ظاهر و باطنش یکی است ، آنکه
دلش با زبانش یکیست ، راست باطن

DOĞRUƏR دوغانر

مرد راستین و درستکار

DOĞRUL دوغانرول

راست و درست باش ، پدیدار شو

DOĞRUMDAŞ دوغانروداش

قلوه سنگ موجود در کف رود و رودخانه (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«سایبر آباد» یا «سایبر اوبا» ، «سایبر اوا» در
آذربایجان شمالی)

DOĞRİBOLAN دوغانری بولان

نظم و ترتیب (ترکمنی)

DOĞRİÇİL دوغانری چیل

راستگو (ترکمنی)

DOĞRİLİQ دوغانری لیق

راستی (ترکمنی)

DOĞRİ دوغانری

امین ، درستکار ، امانتدار (ترکمنی)

DOĞMEŞOBAM دوغانمش اوبام

زادگاهم ، سرزمینم (ترکمنی)

DOĞMA دوغانما

پسر بچه (ترکمنی)

پر خون ، پر از خون ، همچنین نام آبادیست
در حومه شهر خرم آباد

DOLİTÜRK **دوئی تورک**

تاتار (ترکمنی)

DOLİÇAVĞA **دوئی چاوغا**

رگبار باران (ترکمنی)

DOLİRAQ **دوئی راق**

اکمل ، کاملترین (ترکمنی)

DOLİKUL **دوئی کول**

عبد و بنده توپر، کامل و تمام عیار خداوند
(ترکمنی)

DOLİGƏLDİ **دوئی گلدی**

تگرگ آمد، در یک هوای ابری و تگرگ را
بدنیا آمد ، به هنگام بارش تگرگ به دنیا آمد
(ترکمنی)

DOLİ **دوئی**

پرو کامل ، رشید و مجرب (ترکمنی)

DUMANLIDAĞ **دومانلی داغ**

کوه پوشیده از مه

DUMMAL **دوممال**

قایق بزرگ ، لنج (ترکمنی)

DONCA **دونجا**

تور دایره وار و گرد جهت صید ماهی (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه)

DOLAN **دولان**

همچو ماه تمام و کامل ، همچو ماه سی روزه
(ترکمنی)

DOLANMASEZ **دولانماسز**

مستم ، با عزم راسخ (ترکمنی)

DOLQAN **دولقان**

نام ایلی از ترکان سیبری

DOLQUNIÇLI **دولقون ایچلی**

مغز دار ، پر محتوا ، پر مغز

DOLUBASAN **دولو باسان**

جای تگرگ گیر ، منطقه ای که همیشه در
آنجا باران و تگرگ بارد همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای دهستان سیلوانای شهرستان
اورمیه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
دوله پسان **dolepesan** (دولو باسان ← دوله
پاسان ← دوله پسان)

DOLUDAY **دولودای**

نام بیگ و رئیس ایل ترک «تاتار» در دوره
«کیخاتو» از سلاطین ایلخانیان در سرزمین
آناتولی

DOLUĞ **دولوغ**

معدن ، کان (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی ناحیه «فضولی» در منطقه قره
باغ آذربایجان شمالی)

DOLUQAN **دولوقان**

سیر کن (ترکمنی)	«سالیان» در آذربایجان شمالی)
DÜYACI دیواجی	DONGAQ دونگاق
نام طایفه ای از ترکمنها ، شتربان (ترکمنی)	یخ منجمد (ترکمنی)
DÜYTCƏK دویتجک	DONGAQLIQ دونگاقلیق
مقاوم ، بادوام و محکم (ترکمنی)	یخبندان (ترکمنی)
DÜYDURUŞ دویدوروش	DONGANSUV دونگان سوو
خبر (ترکمنی)	یخ ، آب یخ بسته (ترکمنی)
DOYĞUN دویغون	DÜNƏY دونه ی
شکم سیر ، اشباع شده (ترکمنی)	محل و جای خنکی که احشام (گاو گوسفند
DÜYĞİR دویغیر	و ...) در آنجا به هنگام گرمای شدید تابستان
داهی (ترکمنی)	و بهار جمع شوند. (از اصطلاحات و واژه های
DÜYƏLİ دویه لی	گویش محلی مناطق «داش کسن» و «گنده
صاحب شتر(ترکمنی)	به ی» در آذربایجان شمالی)
DOYURAN دویوران	DÜNYAGƏZƏN دنیا گزه ن
سیر کننده ، شخص سخی و بخشنده ،	جهانگرد ، آفتاب عالمتاب
احسان کننده و جواد ، نابخش ، همچنین	دووات (تووات)
مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو	DOVAT(TOVAT)
بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش	اسب تندرو ، تیزپای و پرشتاب(ترکمنی)
«دویران» <i>doyran</i>	DUVAXAN دوواخان
DUYULAN دیولان	نام یکی از امرای لشکری ترکان در زمان
محسوس	«چاغاتای خان» و ایلخانیان در سالهای
DÜĞÜMAÇAN دیوم آچان	۱۳۰۷ - ۱۲۸۱ میلادی
گره گشا	DOVLI(TOVLI) دوولی(توولی)
دویوم چۆزه ن	پرسرعت ، تندرو ، تیزپا و پر شتاب (ترکمنی)
DÜĞÜMÇÖZƏN	DOYER دویئر

گره گشا و مشکل گشا

DÜYÜNAÇAN **دویون آچان**

گره گشا ، مشکل گشا (ترکمنی)

DİDAVAN **دیداوان**

اولین جوجه ، اولین جوجه ای که سر از تخم در میآورد (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قافان» در آذربایجان شمالی)

DİDUR **دیدور**

نام یکی از ۲۶ ایل و طایفه ترک تشکیل دهنده حکومت آلبانهای ترک تبار.

DİDIY **دیدیی**

پدر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

DİREK **دیرئک**

ستون ، رکن

DİRÇƏL **دیرچل**

بپا خیز ، بر پا خیز ، نیرو و قوت بگیر

DIRMANDIRIŞ **دیرمان دیریش**

خانه و کاشانه ، گذران زندگی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «چمبَرَه» ک «در آذربایجان شمالی)

DİRƏN **دیره ن**

مقاومت کن

DİRENEN **دیره نن**

مصر ، اصرار کننده

DİRİBOL **دیری بول**

زنده باد ، زنده باشی (ترکمنی)

DİRİBOLSUN **دیری بولسون**

زنده باشد (ترکمنی)

DİRİSOY **دیری سوئی**

از نژاد و تبار قوی و اصیل

DİRİCAN **دیریجان**

فرد سالم و نیرومند

DİRİK(TİRİK) **دیریک (تیریک)**

زنده ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان چهریق شهرستان سلماس از بلاد آذربایجان - سرزنده ، سالم ، تندرست ، چابک ، زیرک ، جسور و شجاع از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «لاچین» در آذربایجان شمالی)

DİRİKƏR **دیریک آر**

مرد سرزنده ، سالم و تندرست

DİRİL **دیریل**

سرزنده و سرحال باش ، شاداب و با طراوت باش

DİZAQ **دیز آق**

قلعه و دژ سپید ، سپید قلعه ، آق قلعه (آق قالا) مشابه نام ۴۲ آبادی از دهستانهای مختلف آذربایجان با نام و نگارش فعلی

دشت و صحرا (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «آغدام» در آذربایجان شمالی)

دیقلان DİQLAN

نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان. طبق نظر و عقیده مورخین و باستانشناسان این شهر در محلی نزدیک شهر «شکی» قرار داشته است.

دیک دوغری DİKDOĞRI

قائم و استوار (ترکمنی)

دیک ساک DİKSAK

مرد بلند بالای ساکی، مرد سر بلند و سرافراز قوم ترک تبار «ساک» یا «ساکا» ها یا «سکها»، مرد سر بلند و تندرست، مرد سالم و سرافراز، همچنین مشابه نام ۴۲ پارچه آبادی در نقاط مختلف سرزمین آذربایجان ایران با نام و نگارش فعلی «دیزج» *dizac* (دیک ساک ← دیکزاق ← دیهزاگ ← دیزاج ← دیزج)

دیک آلپ DİKALP

دلیر مرد و بهادر قد برافراشته و سرافراز

دیکتاش DİKTAŞ

سنگ ستبر و ایستا، سنگ بلند و قائم، سنگ ستون، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان برزند بخش گرمی شهرستان اردبیل

«دیزج» *dizac* (دیز آق ← دیزاگ ← دیزاج ← دیزج)

دیزال DIZAL

بزرگ، رشید و کبیر، تنومند و درشت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «کورده میر» در آذربایجان شمالی)

دیزچؤ کوده ن DİZÇÖKÜDƏN

شکست و هزیمت دهنده، به زانو درآورنده، پیروز، مظفر

دیزقیریق DİZQIRIYQ

کولاک، طوفان، بوران (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «کورده میر» آذربایجان شمالی)

دیزگین آده DİZGİNƏLDƏ

زمامدار

دیزمان DİZMAN

بزرگ و درشت، تنومند و دارای هیکل درشت (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغبابا»، «اردوباد»، «ترتر» و «اوجار» در آذربایجان شمالی)

دیش ده وه ن DİŞDƏVƏN

دندان شکن (ترکمنی)

دیش کیران DİŞKIRAN

دندان شکن

دیشغاری DİŞĞARI

DİNAN دینان

رستگار (ترکمنی)

DİNC دینچ

آسوده ، راحت ، در آرامش (ترکمنی)

DİNCYAŞAN دینچ یاشان

سایه پرور (ترکمنی)

DİNCLEQ دینچلق

صلح و آرامش (ترکمنی)

DİNCİQALAN دینچیق آلان

تازه نفس (ترکمنی)

DİNÇƏRK دینچ آرک

قوی ، نیرومند و آزاد

DİNÇTÜRK دینچ تورک

تُرک سالم و محکم

DİNÇÖZ دینچ اؤز

دارای جان و وجودی تندرست ، قوی و

نیرومند

DİNÇALP دینچ آلپ

دلاور مرد قوی و قدرتمند

DİNÇAY دینچای

قوی ، قدرتمند و زیبا چون ماه

DİNÇTAŞ دینچتاش

سنگ سخت و سنگین

DİNÇSAN دینچسان

DİKDAL دیکدال

شاخهٔ بدون خم و راست قد کشیدهٔ درخت

DİKƏR دیک آر

مرد سرافراز و قد برافراشته

DİKMƏN دیکمن

بلندترین نقطهٔ کوه ، قله

DİLEKBERDİ دیکلک بُردی

آرزو داده ، خداوند آرزو و نذر و نیاز ما را

برآورده ساخت (ترکمنی)

DİLMAÇ دیلماج

استاد زبان ، زبان شناس ، مترجم

DİLMƏN دیلمن

زبانشناس ، کسیکه به زبانهای زیادی آشنا و

بلد است

DİLİTÜRK دیلی تورک

ترک زبان (ترکمنی)

DİMRİ دیمری

سرزنده ، تندرست ، فرزند و چابک (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه

«قازاخ» در آذربایجان شمالی)

DİNAQUR دیناقور

اجاق کوچک (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان

شمالی)

واژه های گویش محلی مناطق «جبرائیل» ،
«شاماخی» ، «چمبَره ک» ، «گنجه» ،
«قازاخ» ، «شمکیر» در آذربایجان شمالی و
مناطق مختلف آذربایجان ایران)

DİNGİR **دینگیر**

خداوند به زبان ترکان سومری

DİNNİK **دیننیک (دین نیک)**

نسل ، طایفه و تبار (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «قازاخ» در
آذربایجان شمالی)

DİVANBEYGI **دیوان بیگی**

رئیس دیوان عدالت را در دوره صفویان و
قاجاریان چنین می نامیدند.

DIVIR **دیویر**

تپه ، جای مرتفع و بلندی (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «شمکیر» در
آذربایجان شمالی)

قوی ، نیرومند و مشهور

DİŇKAL **دینچکال**

همیشه قوی و نیرومند باش

DİŇKAYA **دینچکایا**

صخره بسیار قوی و نیرومند ، همچو صخره
سخت ، محکم و تندرست باش

DİŇÇƏL **دینچل**

قوی دست ، قوی پنجه ، قوی بازو

DİŇÇLEQ **دینچلئق**

سلامتی ، آسودگی. (ترکمنی)

DİŇÇMƏN **دینچمن**

مرد نیرومند ، تندرست و قوی

DİŇÇOK **دینچوک**

چون تیر و پیکان سالم ، تیز و با قدرت

DİŇÇOL **دینچول**

قوی ، نیرومند و قدرتمند باش

DİNDAR **دیندار**

آرام کننده ، آرامش بخشنده (ترکمنی)

DİŇQƏ **دینقه**

نوک و قلّه کوه (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان
شمالی)

DİŇGƏ **دینگه**

جای مرتفع و بلند ، تپه – نهال درخت گردو
– کنده درخت بریده شده (از اصطلاحات و

R

ر

RUGA.....روگا

نام عمومی آتیلا فرمانروای بزرگ ترکان هون

RİNÇİNSAÇAN.....رینچین ساچان

از شاهزادگان و نویانهای مغولی قرن ۱۷.

(ترکی مغولی)

Z

ز

ZAĞAR زاغار

یوز ، نوعی پلنگ کوچک جثه و بسیار سریع

ZAĞLIQILINÇ زاغلی قیلینچ

شمشیر صیقل خورده ، شمشیر جلا خورده

ZALUT زالوت

زیرک (ترکمنی)

ZƏNGİNBAY زنگین بای

مرد دارا و ثروتمند

ZOBER زوئر

نام یکی از سرکردگان دولت ترک تبار آلبان

ZORLI زورلی

پهلوان (ترکمنی)

ZİBEL زیبئل

نام سرکرده ترکان «خزر» در سال ۶۲۳

میلادی . زیبل تابع خاقان دولت «گؤی

تورک» بود.

JOLBASŞI ژولباشی

راهنما (قزاقی)

J

ژ

JENGİS ژنگیس

پیروزی ، غلبه (قزاقی)

JENGİMPAZ ژنگیمپاز

قهرمان (قزاقی)

JAS ژاس

جوان (قزاقی)

JALANÇAK ژالانچاک

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت
مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی (ترکی
مجاری)

JANKÜYER ژان کویه ر

طرفدار ، حامی ، دوستدار (قزاقی)

JANGAJIL ژانگازیل

سال نو (قزاقی)

JÜZGİŞ ژوزگیش

شناگر (قزاقی)

JÜLDEGER ژول دئگر

مدالیست (قزاقی)

نگارش فعلی « چشمه وزان » (سئچمه بوزان

← سئشمه بزان ← چشمه وزان)

SEÇMƏQANAN **سئچمه قانان**

فهیم و دانای منتخب و برگزیده ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهای شهرستان تسوج
از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی چشمه
کنان (سئچمه قانان ← سئشمه کانان ←
چشمه کنان)

SEÇMƏKOÇ **سئچمه کوچ**

قوچ ممتاز و برگزیده ، حاکی از شخص
قدرتمند و جسور ممتاز و منتخب از بین
دلوران و قوچ مردان ، همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای دهستان گرم بخش ترک
شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی «چشمه
کش» (سئچمه کوچ ← سئشمه قووش ←
چشمه کش)

SEÇƏN **سئچنه**

خوب را از بد تشخیص دهنده ، تشخیص
دهنده و تمیز دهنده

SÖRTÜK **سورتوک**

باد شرق ، بادی که از سمت شرق بوزد
(ترکمنی)

SERĞEN **سرغئن**

بوران (ترکمنی)

SERĞENLİ **سرغئنلی**

S

س

SÖYGET **سویگت**

تکیه گاه ، ستون ، کمک (ترکمنی)

SEBER **سبیر**

دوست ، رفیق

SEBÜKALP **سبوک آلپ**

قهرمان و دلاور چابک، زیرک و فرزند

SEBÜKTEKİN **سبوک تکی**

شهزاده چابک و زیرک و ممتاز

SEBÜK **سبوک**

دوست ، رفیق

SEÇMƏN **سئچمن**

انتخابگر ، برگزیننده

SEÇMƏBOZAN **سئچمه بوزان**

مبارز داغون کننده و در هم کوبنده ممتاز و
برگزیده ، جنگجوی ممتاز و در هم شکننده
صفوف دشمن ، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی
شهرستان اهر از بلاد آذربایجان با نام و

SELÇUKƏR **سئلچوک آر**

دلیرمرد چابک ، زیرک ، تند و سیل آسا ،
دلیر مردی چون سیل کوچک

SELMAN **سئلمان**

سمبل زور و قدرت ، همچو سیل دارای زور و
قدرت

SELVAN **سئلوان**

شهر سیل و باران ، شهر سیلابها ، همچنین
نام دهستان و بخشی از توابع اورمیه از بلاد
آذربایجان با نام فعلی سیلوانا

SELOK **سئلوک**

سیل بارش تیر و خدنگ ، سیلی از تیر و
خدنگ ، تیری که همچو سیل و با سرعت
زیاد در هوا رها شده به پیش رود.

SENEKTAY **سئنکتای**

از امرای دوره ایلخانیان سرزمین آناتولی در
زمان «اولجایتو»

SENGAR **سئنگار**

فردتک، یگانه (ترکمنی)

SÖNMƏZALP **سؤنمز آلپ**

بهادر و دلوار مرد جاوید و فنا ناپذیر

SÖNMƏZƏR **سؤنمز آر**

دلیر مرد جاوید و فنا ناپذیر

SÖVƏR **سؤوه ر**

بوران ، هوای سرد با باد و باران (ترکمنی)

SÖZBƏSLƏYƏN **سؤز بسله ین**

سخن پرور ، شاعر

SÖZTARTAN **سؤز تارتان**

سخن سنج

SÖZDÜZƏN **سؤز دوزه ن**

سخن پرداز ، شاعر

SÖZAÇƏPƏR **سؤزاچپر**

سخنور (ترکمنی)

SEZGİNƏR **سئزگین آر**

دلیر مردی که قابلیت درک و فهم و احساس
نمودن را داشته باشد

SÖZƏR **سؤزه ر**

دلیر مرد و راد مرد خوش کلام و شیرین
گفتار، کسی که صاحب حرفش است ، کسی
که روی گفته خود پایبند است

SÖZƏN **سؤزه ن**

فرد خوش سخن و شیرین گفتار

SÖZÜNÜTUTAN **سؤزونوتوتان**

وافی ، وفادار به عهد خویش

SELƏR **سئل آر**

دلیر مرد پر زور و قدرتمند سیل آسا

SELTUTAN **سئل توتان**

مسیل ، جایی که سیل آب از آنجا گذر کند

SÖYƏNGİÇ..... **سۆیه ن گیچ**

(تکیه گاه (ترکمنی)

SÖYƏN **سۆیه ن**

پسند کننده ، خواهان ، طالب (ترکمنی)

SÖYÜN **سۆیون**

شاد و خوشحال باش (ترکمنی)

SÖYÜNBERDİ..... **سۆیون بئردی**

شادی بخش ، خداوند به خانه ما شادی
بخشید (ترکمنی)

SÖYÜNXAN..... **سۆیون خان**

خان دوست داشتنی و شادی آور (ترکمنی)

SÖYÜNGƏLDİ..... **سۆیون گلدی**

شادی و فرح به خانه ما آمد ، شادی و نشاط
بدنیا آمد (ترکمنی)

SÖYÜNYAZ **سۆیون یاز**

شادی و نشاط بهاری ، عشق بهاری
(ترکمنی)

SÖYÜNCALI..... **سۆیونجالی**

شادی بخش ، فرح آور و نشاط بخش
(ترکمنی)

SÖYÜNÇ..... **سۆیونچ**

شیرینی و مژدگانی ، شادی و نشاط
(ترکمنی)

SÖYÜNDİK..... **سۆیوندیک**

شاد و خوشحال شدیم از زاده شدن او

عاشق ، دوستدار ، خواهان (ترکمنی)

SEVÜKTEKİN **سئووک تکین**

شهزاده دوست داشتنی و ممتاز

SEVÜK..... **سئووک**

عشق ، مهرورزی ، محبوب و مورد پرستش ،
دوست ، یار

SÖVÜNDİK **سؤووندیک**

شادمان و خوشحال شدیم (ترکمنی)

SEVİNCLİ **سئوینجلی**

شادی آور ، شادی بخش

SÖYA..... **سؤیا**

ستون ، دیرک ، پایه ، رکن (ترکمنی)

SEYHAN **سئیحان**

نام رودخانه ایست در سرزمین آناتولی که
پس از عبور از مناطق «چوکورأوا» و «آدانا»
وارد دریای مدیترانه میشود.

SÖYGBERDİ **سۆیگ بئردی**

محبت ، لطف و مهر خداوندی او را به ما عطا
فرموده است (ترکمنی)

SÖYGET **سۆیگئت**

دیرک ، ستون ، پایه ، تکیه گاه (ترکمنی)

SÖYLƏYƏN..... **سؤیله ین**

گویا ، ناطق ، گوینده ، سخن سرا

SÖYƏG..... **سؤیه گ**

ستون ، دیرک ، پایه ، رکن (ترکمنی)

(ترکمنی)

SAINOĞ **سائین اوْلوغ**

مشهور و نامی . (ترکی مغولی)

SAIT **سایت (سائیت)**

با تربیت ، نجیب زاده (از عناوین رؤسای مغول)

SAINKUMUN **ساین کومون**

«مرد درستکار» ، طبقه غنی و مرقه ، توانگر و دارای تعداد فراوانی چهار پا ، نوکر و غلام از مردم مغول که بر حسب شرایط مادی و اجتماعی به سه دسته تقسیم شده بودند. جای آن دارد متذکر شویم که در قرون وسطی و قرون ۱۶ - ۱۷ که سائیت **sait** ها هنوز اربابان و رؤسای فتودال بوده اند ، لغت «سا این کومون» به معنی درستکار معرف یک شخصیت محترم و مهم به معنی اعم بوده است . (ترکی مغولی)

ساب ایل (سوب ایل)

SABİL(SUBİL)

ایل و قوم «ساب» یا «سوب» ، منسوب به ایل و قوم ترک تبار «سوبار» ها («سابیر» ها یا «سیبر» ها) ساکنین و صاحبین اصلی سرزمین سیبری ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه شهرستان تکاب از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سبیل»

sabil

SABARAN **ساباران**

نسل قوم ترک تبار «سابار» ها («ساویر» ها ، «سوبار» ها ، «ساوار» ها ، «سووار» ها) همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیجوجین بخش مرکزی شهرستان اردبیل (ساباران ← ساواران ← زاواران ← زوران ← زفران ← زعفران)

SABARLI **سابارلی**

از ترکان سابار ، کسیکه منسوب به ترکان سابار ، «سوبار» یا «سیبیر» باشد ، از نسل ترکان سابار، مرد آنها ، از مردان دریا. «سابار» یا «سوبار» = «ساب» یا «سوب» + آر که در این واژه ترکی باستانی «سوب» به معنی آب و «آر» به معنی دلاور مرد و دلیر مرد می باشد همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان رود قات بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «زبرلو» **zəbərli** می باشد (سابارلی ← ساب آرلی ← زاب آرلی ← زب آرلی ← زبرلو)

SABİROVA **سایر اوا**

دشت و جلگه ترکان «سابار» ، «سایبر» ، «سوبار» و یا «سیبر» ها (به احتمال قوی شاید نام منطقه «سایبر آباد» یا «صابر آباد» در آذربایجان شمالی مأخوذ و برگرفته شده و

SATOY.....ساتوی

نام یکی از پادشاهان قوم ترک تبار آلبانها یا
آلانها در سرزمین آلبان (آذربایجان شمالی)

SAÇABAKI.....ساچا باکی

نام پسر ارشد «قوتوقتو جورکی» از سران
ترکان مغول (ترکی مغولی)

SAÇAN.....ساچان

عاقل ، لقب و عنوانی مستعمل در بین ترکان
مغول ، ناشر ، نشر کننده ، پخش کننده

SAXLU.....ساخلو

پادگان ، اردوگاه ، محل تجمع ارتش و
نیروهای رزمی (ترکمنی)

SADUN.....سادون

«سادون نویان» از امرای بزرگ دوره
ایلخانیان در سرزمین آناتولی

SARESMAZ.....سارُسماز

پا برجا ، محکم و ثابت (ترکمنی)

SARALAN.....سار آلان

ترک زرد آلبان ، ترک زرد از قوم ترک تبار
آلانها یا آلبانها، همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان باراندوز چای بخش حومه شهرستان
اورمیه با نام و نگارش فعلی « سارالان»
(ساری آلبان ← ساری آلوان ← ساری آلان ←
سار آلان)

SARAKA.....سارا کا

تغییر یافته واژه های «سابیر اوا» یا «سابیر
اوبا» به معنی محل سکونت ایل و خاندان
سابیرها یا سیرها باشد. مؤلف)

SABİROBA.....سابیر اوبا

محل سکونت و تجمع ایل و خاندان
«سابیرها» ، «سوبار» ها و یا «سیر» ها

SABİRHAN.....سابیر حان

خان و رئیس ایلی که از تبار ترکان سابیر یا
سیبیر باشد (ترکمنی)

SAPANDLI.....ساپاندلی

دارای فلاخن ، صاحب فلاخن و سنگ انداز ،
همچنین نام تیره ای از ایل قاجار می باشد .

SATLIQQULI.....ساتلیق قولی

بنده گرانمایه و گرانقدر

SATLIQQILIÇ.....ساتلیق قیلیچ

شمشیر گرانبها و گران قیمت (ترکمنی)

SATUCI.....ساتوجی

بایع ، فروشنده (ترکمنی)

SATUQBUĞRA.....ساتوق بوغرا

نام برادر زاده «اوغولجاق قدیر خان» خاقان
بزرگ ترکان قاراخانی که دین اسلام را به
عنوان دین رسمی دولت قبول کرد . او در
سال ۹۵۹ - میلادی وفات نمود

SATUK.....ساتوک

خریداری شده ، فروخته شده

سخت و صعب العبور ، محکم و قاطع ،
 انعطاف ناپذیر و رام نشدنی همچنین نام یکی
 از آبادیهای دهستان لاهیجان بخش حومه
 شهرستان «ساووق بولاق» (مهباد فعلی) از
 بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سر
 پُنگان» (سوره پنگان) *sərponqan* و نیز
 نام یکی از آبادیهای دهستان «نعلین» حومه
 شهرستان سردشت از بلاد آذربایجان با نام و
 نگارش فعلی «سَرپونکان» (سَر
 پاکان) *sərpunkan*

سار تلی **SARTLI**
 از ترکان منسوب به قوم ترک «سارد» یا
 «سارت» ، از نسل ترکان « ساردی » یا
 «سارتی» ، همچنین نام یکی از آبادیهای
 دهستان کلخوران بخش مرکزی شهرستان
 اردبیل با نام و نگارش فعلی «زردلو»
zərdlu (سارتلی ← ساردلی ← زاردلی ←
 زَرَدلی ← زردلو)

سارد آری **SARDƏRI**
 دلیر مرد «ساردی» ، مردی از تبار ترکان
 «سارد» یا «سارت» ، همچنین مشابه نام
 یکی از آبادیهای دهستان حومه شهرستان
 اشنویه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
 «سَرْدَره» *sərdəre* (سارد آری ← سَرْد آری
 ← سر دَره) و نیز مشابه نام یکی از آبادیهای

نام یکی از امرای ترک دوره ایلخانیان روم. او
 از ترکان «باشقورت» یا «باشقیرت» به شمار
 می آمد و در زمان «ولجایتو» سلطان ایلخانی
 ، از فرماندهان لشکری به شمار می آمد.
ساراگور(ساری او قور، ساری اویغور)....

SARAGUR
 نام یکی از ۲۶ ایل و طایفه مهم ترک نژاد
 تشکیل دهنده حکومت آلبانها در سرزمین
 آذربایجان شمالی

ساران **SARAN**
 کسیکه او را در میان بازوان آغوش گشوده
 قرار دهند و بر سینه خود بفشارند ، شخص
 محبوب و دلپسند ، شخص مورد پسند و
 عزیز

ساراچی **SARAYÇI**
 کاروانسرا دار (ترکمنی)

سارپ حان **SARPHAN**
 سلطان و خاقان سرفراز و سر بلند

سارپ **SARP**
 صعود و گذر از آن بسیار سخت و دشوار
 است، بسیار رفیع

سارپ آر **SARPƏR**
 دلیر مرد سرفراز و سربلند ، دلیر مردی که
 هیچ سر خم نمی کند

سارپینقان **SARPINQAN**

و سرزمین ماد در زمان حکومت هخامنشیان
SARIASLAN **ساری آسلان**
 شیر زرد ، عنوانی که در عهد صفویان به
 بعضی امرا می دادند

SARIBAY **ساری بای**
 بیگ و آقای ثروتمند مو بور (ترکمنی)

SARITAŞ **ساری تاش**
 سنگ زرد ، سنگ زرد رنگ . همچنین مشابه
 نام یکی از شهرستانهای سرزمین آذربایجان
 با نام و نگارش فعلی «سردشت» (ساری تاش
 ← ساری داش ← سَری دَش ← سر دشت)

SARITAN **ساری تان**
 فجر و پگاه زرد ، زردی و روشنایی شفق
 صبحگاهی — همچنین مشابه نام یکی از
 آبادیهای دهستان ایل تیمور بخش حومه
 شهرستان سوووق بولاق (مهاباد) از بلاد
 آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سَرتان»
 (ساری تان ← سَری تان ← سَرتان)

SARITƏPƏ **ساری تَپه**
 تپه زرد رنگ ، همچنین نام یکی از آبادیهای
 دهستان حومه شهرستان زنوز از بلاد
 آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سَرتپه»
sərtəpe (ساری تَپه ← سار تَپه ← سَرتپه)
SARIHAN **ساری حان**
 خان زرد پوست، خان و رئیس موبور و مو

دهستان باراندوز چای بخش حومه شهرستان
 اورمیه با نام و نگارش فعلی «سرد ارود»
sərdarud (سارد آری ← سرد آری ← سرد
 آری ← سرد ارود)

SARDANGA **ساردانگا**
 از سران و بزرگان مغول. (ترکی مغولی)

SARDVAN **ساردوان**
 شهر ترکان ساردی ، شهر سارد ، همچنین
 نام یکی از آبادیهای دهستان ویران بخش
 حومه شهرستان ساووق بولاق (مهاباد) از بلاد
 آذربایجان با نام و نگارش فعلی «ساروان»

SARSIMAZ **سارسیماز**
 هرگز لغزش و خطا نمی کند

SARĞIT **سارغیت**
 پیام ، توصیه (ترکمنی)

SARQUT **سارقوت**
 به رنگ روشن کاه

SARQIN **سارقین**
 جذاب ، جاذب ، محبوب . صمیمی

SARLI **سارلی**
 محکم و بادوام (ترکمنی)

SARUHAN **ساروحان**
 خاقان زرد ، خان و امیر زرد و موبور

SARUK **ساروک**
 از اسامی ترکان «ساکا» یا «ساک» ترکستان

SARIQAY ساری قای

کسیکه منسوب به تیرهٔ زرد از ترکان «قای» یا «قایی» باشد، ترک «قای» یا «قایی» زرد پوست، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ینگجه بخش مرکزی شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «زرگاه» (ساری قای ← سارقای ← زارقای ← زارقا ← زرقا ← زرگاه)

..... ساری قایا (ساری کایا)

SARIQAYA ساری قایا

صخرهٔ زرد رنگ، همچنین نام آبادی هائی در در حومهٔ شهرستان اردبیل، مراغه، زنجان سراب، مرند از بلاد آذربایجان

SARIQƏMIŞ ساری قمیش

نام دریاچه ای در سرزمین ترکمنستان (ترکمنی)

SARIQULI ساری قولی

بندهٔ زرد تن و زرد چهره، بندهٔ زرد پوست و روشن پوست (ترکمنی)

SARIYUGUR ساری یوقور

نام دسته ای از ترکان

SARI ساری

استحکام، دوام (ترکمنی)

SARICA ساریجا

زرد گونه، زرد مانند (ترکمنی)

طلایی (ترکمنی)

SARIXAN ساری خان

خان و امپراتور زرد، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان بخش سیلوانای شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «زَریخان» *zərixan* (ساری خان ← زاری خان ← زری خان)

..... ساری خان دیزاق

SARIXANDİZAQ ساری خان دیزاق

قلعه و دژ «ساری خان»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش صوفیان شهرستان تبریز با نام و نگارش فعلی «سرکند یزج» *sərkəndizəc* («ساری خان» دیزاق ← ساری قان دیزاق ← ساری کان دیزاق ← سارکان دیزاگ ← سَرکن دیزگ ← سَرکن دیزج ← سرکند یزج)

SARISALTİK ساری سالتیک

نام یکی از شیوخ ترک مسلمان در زمان «هولاگوخان» در سرزمین آناتولی. او در سال ۱۲۹۶ میلادی وفات نمود و در «بابا داغی» مدفون است.

SARIQAPLAN ساری قاپلان

پلنگ زرد، لقب قاسم بیک بن علاء الدوله ذوالقدر از رجال اوایل قرن دهم هجری در منطقهٔ دیاربکر.

— ساعتلو) (

SAĞAMAN ساغ آمان

سلامت ، سالم (ترکمنی)

SAĞAY ساغای

ماه سالم و تندرست ، نام تیره ای از ترکان

«یئنی سئی»

SAĞCAN ساغجان

دارای تن و جانی سالم و تندرست

SAĞHAN ساغحان

سلطان و خاقان سالم ، تندرست و نیکو

SAĞRAQ ساغراق

تیرکش ، تیردان

SAĞLAM YAPILI ساغلام یاپیلی

قوی بنیه

SAĞUN ساغون

محترم و گرانقدر ، شخص مقدس و پاک

SAĞIN ساغین

محترم و گرانقدر ، شخص پاک و مقدس ،

حکیم ، پزشک ، همچنین نام یکی از

خاقانهای مشهور و نامی ترکان قزاق

SAQ ساق

هوشیار (ترکمنی)

SAQA(SAKA) ساقا(ساکا)

انسان به زبان ترکی یاکوتی

SAQÇI ساقچی

SARIÇA ساریچا

از امرای دوره ایلخانیان سرزمین آناتولی در

زمان «اولجایتو» . او از بیگهای ایل «کراییت

» به شمار می آمد

SARISMAZ ساریسماز

پا برجا ، محکم و استوار (ترکمنی)

SARIMÖZBEK ساریم اوزبک

نام یکی از بزرگان ترک خدمتگذار در دولت

«هلاکوخان» . او از نزدیکان و سفیر معظم

«هلاکو» بود.

SARIK ساریک

نام تیره ای از ترکمنها(ترکمنی)

SAZÇALYAN سازچالان

ساز زن ، تارزن (ترکمنی)

SAZAQĞUL سازاق غول

بنده ای که در یک هوای سرد و بادی دنیا

آمده باشد (ترکمنی)

SAZÇALAN سازچالان

ساززن

SAĞATLI ساغ آتلی

صاحب و مالک اسب تندرست و نیرومند و

چابک، اسب سوار نیرومند و قیاق و

تندرست، همچنین مشابه نام پنج آبادی از

دهستانهای حومه شهرستان اورمیه با نام و

نگارش فعلی «ساعتلو» (ساغ آتلی — سآتلی

نگهبان ، قراول

ساقَر **SAQƏR**

طایفه ترک ساک + آر = مرد دلیر و قهرمان
طایفه ساک

ساقلان **SAQLAN**

حفاظت کننده (ترکمنی)

ساقلانان **SAQLANAN**

مقاوم (ترکمنی)

ساقلاو **SAQLAV**

پاسدار ، محافظ (ترکمنی)

ساقلایان **SAQLAYAN**

عاصم (ترکمنی)

ساقلی **SAQLI**

دارای خدمتکار و نگهبان (ترکمنی)

ساک آتلی **SAKATLI**

ترک سوار ه (اسب سوار) از قوم ترک تبار
«ساک» ، «ساکا» و یا «سگها» همچنین
مشابه نام پنج آبادی از دهستانهای مختلف
حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش
فعلی «ساعتلو» **saətlu** به قرار ذیل :
۱ - روستای « ساعتلوی بیگلر » از دهستان
نازلو چای ۲ - روستای ساعتلوی بیوه له « از
دهستان باراندوز چای ۳ - روستای «ساعتلوی
داغ» از دهستان باراندوز چای ۴ - روستای
«ساعتلوی لولفا» از دهستان نازلو چای

۵ - روستای «ساعتلوی منزل» از دهستان

نازلو چای

(ساک آتلی ← ساقاتلی ← ساغاتلی ←
سآتلی ← ساعتلو)

ساک آدلی **SAKADLI**

دارای نامی از قوم ترک تبار «ساک» یا
«ساکا» ، ساکا نام ، منسوب به قوم ترک
تبار «ساک» یا «ساکا» ، ساکای مشهور و
نامی ، ساکای نامدار . همچنین مشابه نام
پنج آبادی از دهستانهای حومه شهرستان
اورمیه با نام و نگارش فعلی «ساعتلو»
به قرار زیر:

۱ - روستای «ساعتلوی بیگلر» از دهستان

نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه

۲ - روستای «ساعتلوی بیوه له» از دهستان

باراندوز چای بخش حومه شهرستان اورمیه

۳ - روستای « ساعتلوی داغ » از دهستان

باراندوز چای بخش حومه شهرستان اورمیه

۴ - روستای «ساعتلوی لولفا» از دهستان

نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه

۵ - روستای «ساعتلوی منزل» از دهستان

نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه (ساک

آدلی ← ساق آدلی ← ساغ آدلی ← سآدلی

← سآتلی ← ساعتلو)

ساک آر (ساکَر) **SAKƏR**

جنوب رود ارس زندگی می کردند

SAKAKU ساکاکو

پادشاه یا حاکم ترک ساکائی. ساکا = نام

قومی از ترکان بنام ساک ، ساکا ، سَکَه

SAKANOVA ساکان اووا

دشت ترکان «ساک» یا «ساکا» ، همچنین

نام یکی از آبادیهای دهستان اوزومدل بخش

ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی

«زَغَن آباد» *zəğəṇabad* (ساکان اووا ←

زاکان اووا ← زاقان اووا ← زَقَن اوبا ← زَغَن

آباد)

SAKLICA ساکلیجا

محل زیست و سرزمین ترکان «ساک» یا

«سَکَه» ، سرزمینی که دارای ترکان «ساک»

یا «سَکَه» باشد» همچنین مشابه نام یکی از

آبادیهای دهستان عباسی بخش بستان آباد

شهرستان تبریز با نام و نگارش فعلی

«زَگُلُوجَه» (ساکلیجا ← ساقلیجا ← سَقَلِیجَه

← زَگَلِیجَه ← زَگُلُوجَه)

SAKLIK ساکلیک

محل تجمع و وفور ترکان «ساک» یا «ساکا»

، محل و منطقه سکونت و زیست ترکان

«ساک» یا «سَکَه» همچنین مشابه نام یکی

از آبادیهای حومه بخش مرکزی شهرستان

اهر با نام و نگارش فعلی «زَکَلِک» *zəklek*

دلیر مرد ساکی ، مردی از قوم ترک تبار »

ساک « یا « ساکا » ، همچنین مشابه نام دو

آبادی از دهستانهای گرم بخش ترک

شهرستان میانه با نام و نگارش فعلی « ذاکر

» و دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج

شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی « ذاکر

کندی « (ساک آر ← زاک آر ← ذاکر)

SAKƏRLİ ساک ارلی

منسوب به قوم ترک تبار «ساک» یا «سکها

» و یا «ساکاها» ، همچنین مشابه نام یکی از

آبادیهای دهستان ارسکنار شهرستان پلدشت

با نام و نگارش فعلی « ذکرولو » *zəkərlu* (ساک

ارلی یا ساکارلی ← زاکارلی ← ذکرولو)

SAKDİL ساک دیل

«ساک» زبان ، « ساکی» زبان ، ترک زبان

ساکی ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای

دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج

شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «سخت

دل» *səxt del* (ساک دیل ← ساخ دیل ←

سَخ دیل ← سخت دل)

SAKASEN ساکاسن

نام قومی ترک تبار که در زمان هخامنشیان

در مناطق شمال و جنوب آذربایجان زندگی

می کردند که به عبارتی اینان همان

«ساکا»ها هستند که در سواحل شمال و

کنایه از آدم قوی و پر زور می باشد . معنی لغوی این اسم یعنی به سرعت و به تندی بر زمین کوبنده، از آسمان بر زمین ساقط کننده همچون پرندگان شکاری چون عقاب ، شاهین و قرقی (مشابه نام استان و ایالتی در کشور مالزی به مرکزیت کوالالمپور)

SALTAN **سالتان**

سروان (ترکمنی)

SALTUKALP **سالتوک آلپ**

نام فرمانده مشهور و نامی آرطغرل « قاضی »

SALDI **سالدی**

هجوم ، حمله ، یورش ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چایپاره شهرستان قره ضیا الدین از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی سالطه **salte** (سالدی ←

سالتی ← سالطه)

SALDIRMA **سالدیرما**

تاخت و تاز

SALKAN **سالکان**

محل باز که کانون وزش بادهای سرد بدان باشد

SALQUR **سالقور**

نام تیره ای از ترکان اوغوز ، هجوم برنده ، حمله کننده ، همچنین نام یکی از رؤسای قبیله ای ترکمنی بنام «سالقور بی»

(ساکلیک ← زاکلیک ← زکلیک ← زکلیک)

SAKIULÇİN **ساکی اولچین**

نگهبان صومعه بودائی را مغولان چنین می خواندند. (ترکی مغولی)

SAKIĞÇİN **ساکینچین**

نگهبان صومعه بودائی را مغولان چنین می خواندند . (ترکی مغولی)

SAKILI **ساکیلی**

ایل و قوم «ساک» یا « ساکا »، منسوب به قوم ترک تبار «ساک» یا «ساکاها»، از نسل و نژاد ترکان «ساک» یا « ساکا »، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان ارشق بخش مرکزی شهرستان « خیاو» یا مشکین شهر .
(ساکیلی ← زاکیلی ← ذکی لی ← ذکی لو)

SAKINAN **ساکینان**

پرهیزگار ، متقی و دیندار (آناتولی)

SAGAY **ساگای**

نام گروهی از ترکان ساکن در سیبری که طبق نظر «آریستوف» باقیمانده ترکان «ساک» یا «ساکا» می باشند

SALAN **سالان**

بانی ، بنیانگذار ، ایجاد کننده ، برپا کننده (ترکمنی)

SALANGÜR **سالانگور**

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهایی دهستان
گوی آغاج شهرستان شاهین دژ با نام و
نگارش فعلی سانجود *sancud* (سان کوت
← سان قوت ← سانگود ← سانجود)

SANVER **سان وئر**
آوازه شهرت و معروفیت خویش را در همه جا
پخش کن

SANESAN **سانسان**
نام رئیس و فرمانده دسته ای از ترکان بنام
«ماسا گت» یا «ماساژت» در سال ۳۳۶
میلادی

SANAL **سانال**
شان و شهرتی کسب کن ، مشهور و نامی
باش

SANALP **سانالپ**
قهرمان و دلاور مرد مشهور و نامی

SANCAR **سانچار**
قمه کوتاه

SANÇAR **سانچار**
قمه کوتاه

SANƏR **سانر (سان آر)**
دلیر مرد مشهور و نامی

SANSIZ **سانسین**
بی همتا ، بی نظیر و یکتا ، نام یکی از خانان
مشهور ترکان از خاندان «چاغاتای» از قبیله

SALGIR **سالگیر**
آب روان

SALLI **ساللی**
مهاجم ، یورش بر ، حمله کننده ، همچنین
مشابه نام یکی از آبادیهایی دهستان
مواضعخان بخش ورزقان شهرستان اهر

SALMAN **سالمان**
همچون تخته سنگ بزرگ ، سمبل وزینی و
سنگینی ، آزاد و مستقل ، بدون هیچ
وابستگی به کسی و جایی

SALIR **سالیر**
پهلوان مرد افکن ، یل پر قدرت و پر زور
(ترکمنی)

SAMAQAR **ساماقار**
نام آختاچی یا میر آخور هلاکوخان و امیر
لشکر ممالک روم (آناتولی)

SAMSA **سامسا**
«سامسا چاووش» از بیگهای ترکان سرزمین
آناتولی در اوایل دوره عثمانی مقارن «عثمان
بیگ»

SANBƏRK **سان برک**
دارای شان و شهرتی معتبر و با حیثیت

SANKUT **سان کوت**
دارای نام و آوازه و شهرتی نیکو ، پاک و
مقدس ، نیکنام و دارای حیثیت معتبر ،

«دوقلات»

سانگون SANGUN

از سران و جنگاوران ترک مغولی معاصر
چنگیز خان . (ترکی مغولی)

سانیزان SANİZAN

نام پادشاه شعبه چهارم منطقه نفوذ اشکانیان
(دشت قیچاق) در سال ۳۷۰ میلادی که
شامل مناطق قفقاز شمالی و اوکراین فعلی
می باشد.

ساواش گورموش

SAVAŞGÖRMÜŞ

نبرد آزما ، جنگ دیده ، ماهر در پیکار و
مبارزه ، جنگجوی مجرب

ساواش گمی SAVAŞGƏMİ

رزمناو (ترکمنی)

ساواشان SAVAŞAN

جنگنده ، جنگاور

ساواشجانک SAVAŞCANG

جدی ، کوشا و فداکار (ترکمنی)

ساواشر (ساواشار) SAVAŞƏR

مرد جنگی ، مرد مبارزه و جنگ

ساواشکان SAVAŞKAN

جنگنده خوب ، مبارز خوب

ساوتکین SAVTEKİN

از سران و بزرگان لشکر ی حکومت سلجوقی

در دوره حکمرانی آلپ ارسلان

ساوتونچ SAVTUNÇ

آلیاژ و فلز سخت و محکم ، آهن و فولاد قوی
و سخت

ساوجی SAVCI

دادپرس

ساووت SAVUT

زره جنگی

ساووق یل SAVUQYƏL

باد سرد (ترکمنی)

ساووقغای SAVUQĞAY

سرد طوفانی (ترکمنی)

سای تکین SAYTEKİN

شهزاده محترم و ممتاز ، شهزاده متشخص

سایاک SAYAK

نام گروهی از ترکان قرقیزستان که طبق نظر

«آریستوف» باقیمانده ترکان «ساک» یا

«ساکا» می باشند

سایان SAYAN

حرمت گذار ، محترم شمارنده ، همچنین نام

آبادیست در حومه شهرهای زنجان و همدان

از بلاد آذربایجان

سایحان SAYHAN

خاقان و امپراتور محترم	ANAPOLU (آناتولی)
سایخاللی..... SAYXALLI	سایلانمیش..... SAYLANMIŞ
آرام ، مؤدب (ترکمنی)	منتخب (ترکمنی)
سایرام..... SAYRAM	سایلاو بئردی..... SAYLAVBERDİ
نام شهر و زادگاه شاعر بزرگ ترکان «احمد یسوی» در سرزمین ترکستان	خداوند، گلچین و منتخب خود را به ما عطا فرمود (ترکمنی)
سایرایان..... SAYRAYAN	سایلاو گلدی..... SAYLAVGƏLDİ
سخنور (ترکمنی)	فرزند منتخب و گلچین شده دنیا آمد (ترکمنی)
سایغاریان..... SAYĞARYAN	ساییل..... SAYIL
روشنفکر ، ژرف بین (ترکمنی)	ساییل..... SAYIL
سایقوت آر..... SAYQUTƏR	محترم و معزز باش ، متشخص و ممتاز باش
دلیر مرد محترم و خجسته	ساییلان آر..... SAYILANƏR
سایقوت..... SAYQUT	مرد محترم و با حیثیت
محترم و خجسته	ساییلمیش..... SAYILMIŞ
سایقون..... SAYQUN	محترم شمرده ، متشخص
کسیکه من او را محترم می شمارم	ساییلی..... SAYILI
سایقیتلیق..... SAYQITLIQ	محترم شمرده ، متشخص
نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک «بیگلر بیگی» خراسان در زمان «اولجایتو»	ساییم..... SAYIM
سایقیم..... SAYQIM	عزیر ، محترم
کسیکه من او را محترم می شمارم	سایین آر..... SAYINƏR
سایکوت..... SAYKUT	دلیر مرد متشخص، ممتاز و مقدس
شخص محترم ، متشخص، ممتاز و مقدس	سایین خان..... SAYINXAN
سایگین یاپان..... SAYGINYAPAN	لقب باتو خان فرزند جوجی خان و نوّه چنگیز خان به معنی خان محترم و معزز
محترم و عزیر شمارنده ، معزز (ترکی)	سایین یایلاک.....

SƏRTAZ سرت آز

«آز» یا «آسی» سرت و سخت ، محکم و فولادین ، فرد سخت و محکم منسوب به قوم ترک تبار «آز» یا «آس» ، ترک آذری بسیار قوی و سخت و فولادین - همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان منگور بخش حومه شهرستان «سووق بولاغ» (مهاباد فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سرتاس» *sərtas* (سرت آز ← سرت آس ← سرتاس)

SƏRTƏR سرت آر

دلیر مرد قوی ، تنومند و سخت پیکر

SƏRTOĞUZ سرت اوغوز

ترک سخت پیکر و تنومند فولادین از تیره ترکان اوغوز همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومه شهرستان اشنویه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سرگیس» *sərgis* (سرت اوغوز ← سرت غوز ← سرت قوز ← سرت گوس ← سرگوس ← سرگیس)

SƏRTİZ سرت ایز

دارای نشان و اثری محکم و پا بر جای ، کسیکه اثر رد و نشان گامهایش بر زمین نقش بندد (کنایه از شخص بسیار تنومند ، قوی پیکر، سرت و محکم که اثر رد پایش بر

SAYIN_YAYLAK ساین یایلاک

نام دشتی ما بین اردبیل و سراب که یکی از مراکز مهم تجمع و اسکان ترکان مغول در زمان ایلخانیان به شمار می آید.

SEPRAM سپرام

از رهبران مذهبی اولین قیام کلیسای ترکان آلبان در سرزمین آلبان (آذربایجان) مقارن حکومت خلیفه اموی عبدالملک

SƏRPEK سرپنک

نمد سقف آلاچیق (ترکمنی)

SƏRTAXAN سرت آخان

رودخانه و آبیکه با شدت تمام روان و جاری است ، مهاجم و یورش بر سر سخت و تند ، مهاجم شدید و سخت پیکار . همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیکله بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «زرده خانه» *zərdexane* (سرت آخان ← زرت آخان ← زرد آخان ← زرده خانه)

SƏRTAXIN سرت آخین

هجوم و حمله سخت و شدید ، یورش سنگین همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیکله بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «زرده خانه» *zərdexane* (سرت آخین ← زرت آخین ← زرد آخین ← زرده خانه)

همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان کله بوز بخش مرکزی میانه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «زرشلو» *zareşlu* (سرت) ایشلی ← زرتیشلی ← زرشلی ← زرشلو

سرت بیل SƏRTBİL

سینه کوه سخت و سنگی ، دامنه سخت و سنگی کوه ، کوه منسوب به قوم ترک تبار «سارد» یا «سارت» ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان گرما دوز حومه کلبر از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «زربیل» *zərbil* (ساردبیل ← سارت بیل ← سرت بیل ← زرت بیل ← زربیل)

سرت داش SƏRTDAŞ

سنگ سخت و محکم ، همچنین نام یکی از شهرستانهای سرزمین آذربایجان با نام و نگارش فعلی «سردشت» *sərdəşt* (سرت داش ← سرت دش ← سرت دش ← سردشت)

سرت قا آن SƏRTQAAN

خاقان و امپراتور سر سخت، خشن و رعب آور ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «زرقان» *zərqaan* (سرت قا آن ← زرت قا آن ← زرقا آن ← زرقان)

سرت قار SƏRTQAR

زمین نقش بندد) همچنین مشابه نام یکی از بخشهای شهر تبریز بنام «سر اسکند» که از ۵۴ آبادی تشکیل یافته که مهمترین آنها «داش بلاغ» ، «وظیفه خوران» ، «بابا کندی ذوالبین» ، «دمنا» و «علی آباد» می باشد — و نیز نام سه آبادی از دهستان «آتش بیگ» بخش سر اسکند شهر تبریز با نام «سراسکند پایین» ، «سراسکند حاجی نور علی» و «سراسکندفرج نایب کوه» *səreskənd* (سرت ایز ← سرت ایس ← سر ایس + کند یعنی آبادی ← سر ایس کند ← سر اسکند)

سرت ایش (سرتیش) SƏRTİŞ

سخت کار ، کسبیکه سخت و بطور مداوم و شدید کار می کند، همچنین مشابه نام پیغمبر بزرگ ترکان جهان در عهد باستان قبل از ظهور اسلام و سلسله ضد ترک ساسانی . زرتشت پیغمبر بزرگ آذربایجانی ، زاده خاک پاک و مقدس اورمیه (این قلب همیشه تپنده و توفنده و تاریخ ساز سرزمین ترکان آذربایجان در طی اعصار و طول تاریخ تمدن بشریت، از بدو شروع تمدن ترکان سومر و عیلام تا حال) میباشد. (سرت ایش ← زرتیش ← زرتوش ← زرتشت)

سرت ایشلی SƏRTİŞLİ

سخت کار مقاوم ، کار کن و تند کار ،

از نسل سخت و مقاوم ، خونسرد ، بی رحم و خشن ، سخت مزاج و قاطع ، انعطاف ناپذیر ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند با نام و نگارش فعلی «زَرَقان» (سرت قان ← زرت قان ← زرد قان ← زرقان)

سرت قوچ SƏRTQOÇ

دلور سخت پیکر ، محکم ، نیرومند ، جسور و شجاع چون قوچ - همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیزمار باختری بخش ورزقان شهرستان اهر با نام و نگارش فعلی «سرکش sarkeş» (سرت قوچ ← سرت قوش ← سرت کوّش ← سرکوّش ← سرکش)

سرت قین SƏRTQIN

غلاف و نیام سخت و محکم و فولادین ، غلاف و نیامی که از جنس بسیار سخت و محکم ساخته شده باشد - همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان ایردموسی بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «سَرَقین» sarqin و نیز نام یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر (سرت قین ← سرقین)

سرت کاسی SƏRTKASSI

ترک سخت پیکر و فولادین منسوب به قوم ترک تبار «کاس» یا «کاسی» همچنین

برف سخت و سنگین ، برف بسیار سرد و توام با یخبندان ، همچنین مشابه نام چهار آبادی از دهستانهای مختلف شهرهای آذربایجان ۱ - از دهستان مغان بخش گرمی شهرستان اردبیل ۲ - از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر ۳ - دو آبادی از دهستان ارشق بخش مرکزی شهرستان خیاو (مشکین شهر) با نام و نگارش فعلی «زرگر» zəgar (سرت قار ← زرتگار ← زرگار ← زرگر) - همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان سراجو بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «سرکار آباد» səkarabad (سرت قار اووا = دشت برفی منجمد و یخ زده ← سرت کار اووا ← سرکار اووا ← سرکار اوبا ← سرکار آباد)

سرت قان دیزاق

SƏRTQANDİZAQ

قلعه و دژ خاقان نیرومند و فولادین همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای بخش صوفیان شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «سرکندیزج» sərkəndizəc (سرت قان دیزاق ← سرت قان دیزاق ← سرقان دیزاق ← سرکان دیزاق ← سرکن دیزگ ← سرکن دیزج ← سرکند یزج)

SƏRTQAN

سرت قان

— زرین آباد)

سَرین دره SƏRİNDƏRƏ

دره ای که دارای آب و هوای خنک باشد و همچنین نام آبادیست در حومه شهر زنجان از بلاد آذربایجان

سگو SƏGU

بر تخت سلطنتی جلوس کردن ، در مقام حاکم و فئودال مستقر شدن. همین کلمه «به تخت نشستن و به سلطنت رسیدن خان و امپراتور بزرگ و بدست گرفتن قدرت و زمام امور یعنی سلطنت نیز معنی می داده است ، به احتمال بسیار زیاد واژه «سگو» ی مستعمل در زبان فارسی و «سککی» مستعمل در زبان ترکی آذربایجانی نیز مأخوذ از همین واژه ترکی مغولی «سگو» می باشد . (ترکی مغولی)

سَمَر کند SƏMƏRKƏND

نام همان شهر باستانی ترکان در آسیای میانه یعنی «سمرقند» می باشد. «سمرکند» شهریست مشهور در ماورالنهر و معنی ترکیبی آن «دهِ سَمَر» یا «شهر سَمَر» است و «سَمَر» نام پادشاهی است ترک نژاد که بانی آن شهر بوده و ترکان و مغولان آنرا «سَمیرکند» نیز گویند (فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ) «سَمَرکند» یعنی شهر فربه و سیمین به

مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان سراجو بخش مرکزی شهرستان مراغه با نام و نگارش فعلی «سرگزه» *sərgəze* «سَرَت کاسسی — سرت گاسسی — سَرَت گاززی — سرگاززی — سرگززی — سرگزه»

سَر تائول SƏRTAUL

نام یکی از قبایل ترک مغولی که خوارزمیها و مسلمانان ترک آسیای مرکزی نیز به آن داخل شده بودند . (ترکی مغولی)

سَر تلی SƏRTLİ

سخت و محکم . دارای سختی و محکمی ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان کلخوران بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «زردلو» *zərdlu* (سَر تلی — زرتلی — زردلی — زرد لو) لازم به توضیح است که این واژه ترکی «سَرَت» به شکل «سَرَد» مورد استفاده فارسی زبانان نیز است که معنی همان شدت سختی سرما را نشان می دهد

سَرین اووا SƏRİNOVA

دشت و سرزمین خنک و سردسیر با آب و هوای ییلاقی همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان چهار اویماق بخش قره آغاج مراغه با نام و نگارش فعلی «زرین آباد» *zərinabad* (سَرین اووا — زرین اووا)

همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «سُپرغان» یا «سپورغان»

sopurġan

.....سوبارقاآن (سوبارقاغان)

SUBARQAAN(SUBARQAĞAN)...

خاقان و امپراتور «سوبار» ها، خاقان قوم ترک تبار «سوبار» ، «سابیر» یا «سیبر» ها همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی «سُپرغان» یا «سپرغان» *sopurġan*

SUBAGAYسوباکای

نام جد چهارم «تو - اوزین» (توآوزیل) برادر خوانده چنگیز خان . (ترکی مغولی)

SUBƏKTƏKİNسوبک تَکین

نام دومین پادشاه ترک غزنوی که در سال ۳۶۶ به حکومت نائل آمد . او داماد آلپ تَکین نخستین پادشاه سلسه ترک نژاد غزنویان بود.

SÜBEKDAYسوبک دای

نام یکی از فرزندان «کاراچین از قبیله ترکان مغول بنام «بیسو-اوت»

SUBURĠANسوبورغان

گرداب آب رودخانه ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان نازلو بخش حومه شهرستان اورمیه با نام و نگارش فعلی

مناسبت بزرگیش و آن به فارسی سمرقند است (دیوان لغات الترك)

SƏNƏRسَن آر

تو یک مرد دلیر هستی

SƏNGÜNسَنگُون

سردار ، امیر لشکر (ترکی باستان گوی تورک)

SƏYRANسَه یران

سیر و سیاحت (ترکمنی)

SUALPسو آلپ

قهرمان ، بهادر و دلاور دریا

SUARسوآر (سوئار)

مرد آب ، مرد دریا ، دریا نورد . نام یکی از قبایل ترک در سده هفتم قبل از میلاد (مشابه اسمی نام قومی در سرزمین سوئد که در قرون پیش از میلاد نواحی عمده ای از این سرزمین مسکن آنان بود. مؤلف)

SÜƏRسوآر

دلیر مرد سرباز و جنگنده

SUBARسوبار

مرد آب ، مرد دریا ، «سوب» یا «سو» + ار *sub-ər* همان *su-ər* یا *su-əri* می باشد (ترکی باستان گوک تورک) .

SUBARĠANسوبارغان

از نسل ترکان «سوبار» ، «سابیر» یا «سیبیر»

بندۀ خداوند که امیر و فرمانروای دریاها است
(ترکمنی)

SUHAN **سوحان**

امیر و فرمانروای دریا ، دریادار (ترکمنی)

SUXRA **سوخرا (زرمهر)**

خورشید زرین ، نام یکی از سه شخصیت مهم
و قدرتمند ترک تبار از خاندان «قارن»
اشکانی که در زمان پادشاهی فیروز ساسانی
بر منطقه سکستان حکمرانی میکرد.

SUDAY **سودای**

نام یکی از امرای ترک ایلخانیان از نسل
«جوچی کیسار» برادر چنگیز خان

SORANCANG **سور انجنگ**

کنجکاو (ترکمنی)

SUREN **سورن**

نام سردار معروف اشکانی (سورثنا)

SURENA **سورثنا**

نام سردار معروف اشکانی که در جنگ با
کراسوس سردار رومی ، او را به سختی
شکست داده و موجب هلاکت سردار رومی
می شود

SORAN **سوران**

پرستنده ، سوال کننده ، کنجکاو ، نام دیگر
سردار معروف اشکانی «سورثنا». معنای لغوی
این کلمه «سؤال کننده » ، «پرسان» و دیگر

«سُپُرغان» یا «سُپُورغان» *sopurğan*

SÜBÜKTEY **سوبوک تئی**

نام بیگ و رئیس طایفه اویغوران دوره
ایلخانیان در سرزمین آناتولی

SUBUKAY **سوبوکای**

نامی یکی از شاهزادگان مغولی وابسته به قوم
خَللُوخ. (ترکی مغولی)

SUTAŞIYAN **سوتاشیان**

آبکش ، سقا

SUTAY **سوتای**

«امیر سوتای» از فرمانروایان لشکری
ایلخانیان سرزمین آناتولی در زمان «غازان
خان»

SÜTÜK **سوتوک**

آتش زنه ، آتش افروز (ترکمنی)

SUÇÖRTƏN **سوچ اوژتن**

خطاپوش

SUCTANUZAK **سوچتان اوزاک**

معصوم ، بی گناه

SUÇSUZ **سوچسوز**

معصوم و بی گناه

SUHANBERDİ **سوحان بُردی**

خداوند امیر و فرمانروای دریا را به ما ارزانی
داشت (ترکمنی)

SUHANQULİ **سوحان قولی**

SÜREGELEN **سوره گلن**

مداوم ، دائمی (آناطولی)

SÜRƏL **سوره ل**

زمانی ، مربوط به زمان ، عصر و دوره

SURUKÇİN **سورو کچین**

شبان گوسفندان. راهبان بودائی را مغولان
چنین می خواندند. (ترکی مغولی)

SÜRÜLÜ **سورولو**

رّمه دار ، دارای رّمه

SORUMLU **سوروملو**

مسئول

SÜRYEN **سورین**

کسیکه بی دغدغه زندگی می کند (ترکمنی)

SUQAN **سوقان**

نام یکی از طوایف ترک ساکن در آذربایجان و
سرزمین آناتولی در دوره ایلخانیان که از
ترکستان به این مناطق مهاجرت نموده اند

SUQMAQ **سوقماق**

کوره راه (ترکمنی)

SÜKEY **سوکی**

نام یکی از امرای ترک ایلخانیان و نوّه
«هولاگو»

SÜKAN **سوکان**

کسیکه در رگهایش خون جنگندگی و

معنای آن فریاد و غریو لشکریان با صدای
بلند می باشد .

SURAN **سوران**

غریو و آوازی می باشد که لشکریان به
جمعیت و ازدحام بکشد، غوغا و هیاهوی
سپاهیان به هنگام تاخت بر دشمن .

SÜRÇMƏZ **سورچمز**

لغزش ندارد ، هیچگاه لغزش و خطا نمی کند
سورچمه بیلمز

SÜRÇMƏBİLMƏZ

لغزش ندارد ، هیچگاه لغزش و خطا نمی کند

SURÇİ **سورچی**

کسیکه گاری و درشکه و دلیجان را میراند .

SURXAY **سورخای**

نام یکی از خوانین آذربایجان در ولایت
شیروان در سال ۱۷۰۱ میلادی

SÜRSOY **سورسوی**

به نسل خویش تداوم بخش ، تداوم بخش
نسل خویش باش

SORĞANŞİRA **سورغان شیرا**

نام یکی از جنگجویان چنگیز خان (ترکی
مغولی)

SORQANŞİRA **سورقان شیرا**

از بزرگان و مشخصین دربار چنگیز خان.
(ترکی مغولی)

سربازی جاری باشد

SÜKE **سوکه**

نام یکی از شاهزادگان ترک دوره ایلخانیان
آناطولی در زمان غازان خان

SUGANUT **سوغانوت**

نام یکی از طوایف ترک ساکن در آذربایجان و
سرزمین آناطولی در دوره ایلخانیان که از
ترکستان به این مناطق مهاجرت نموده اند.

SULDUDAY **سولدودای**

نام ایلی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان .
(ترکی مغولی)

..... **سولطان اووئیس**

SULTANÜVEYS

سلطان اوئیس جلایر از سلاطین با فضیلت و
هنرمند دوره ایلخانیان . او علاوه بر «نقاشی»
در هنر موسیقی نیز استاد زمان خود بوده و
چندین اثر موسیقی را آهنگسازی نموده
است.

SULTANXAN **سولطان خان**

از سران و رهبران با نفوذ ترکمنها در سالهای
۱۸۲۰ در منطقه خلیج بالخان و کراسنو
دسک (ترکمنی)

..... **سولطان سنجر**

SULTANSƏNCƏR

نام آخرین پادشاه سلسله معظم ترک

سلجوقی که در سال ۵۱۱ بر تخت سلطنت
جلوس کرد و تا سال ۵۵۲ بر ایران حکومت
کرد

SULTANMURAD **سولطان موراد**

نوه «عثمان بیگ» جد سلاطین عثمانی و
فرزند «اورخان بیگ» معروف به «سلطان
مراد اول» از سلاطین بزرگ و قدرتمند
امپراتوری عثمانی. او اولین سلطان امپراتوری
عثمانی به شمار می آید.

SÜLEMİŞ **سوله میش**

نام یکی از فرمانروایان و امرای لشکری
ایلخانیان سرزمین آناطولی فرزند «اوونک
نویان» و نوه «باجو نویان»

SULU **سولو**

نام رئیس قبیله ترکان تورگیش در سال ۷۱۶
میلادی که دولتی نیرومند در سرزمین
آسیای مرکزی تأسیس کرد

SUMER **سومئر**

مردِ حریف ، مرد رقیب

SUMKAY **سومکای**

حریف ، رقیب

SUNƏR **سون آر**

مرد احسان و بخشش

SONGÜR **سون گور**

پایان و سرانجامش فراوانی و اقتدار است .

نیک فرجام ، نیک انجام (ترکمنی)
SONUBİLƏN **سونوبیلان**
 پس اندیش ، عاقبت اندیش
SONUC **سونوچ**
 نتیجه ، فرآیند ، ما حصل
SONUÇ **سونوچ**
 آخرین فرزند
SÜNÜŞ **سونوش**
 جنگ با نیزه (ترکی باستان گوی تورک)
SONUKUTLU **سونو کوتلو**
 فرخنده فرجام
SONUGÖRƏN **سونو گوره ن**
 عاقبت اندیش
SONUNCU **سونونجو**
 آخرین ، نهایی ، پایان ، فینال ، خاتمه و ختم
SÜNİTAY **سونیتای**
 نام یکی از طوایف ترک
SOVEŞ **سووش**
 احترام ، حرمت (ترکمنی)
SOVEŞCƏNG **سووشجنگ**
 جدی ، کوشا ، فداکار (ترکمنی)
SOVAŞ **سوواش**
 جنگ ، پیکار (ترکمنی)
SOVRAĞÇI **سووراغچی**

کسیکه پایان و عاقبتش خیر و برکت ،
 فراوانی و قدرت است (خطاب به آخرین پسر
 خانواده) آخرین مرد زورمند و سیل آسا
SÜNTƏR **سونتر**
 نوعی گندم شبیه چاودار به رنگ سرخ طلایی
SUNDUK **سوندوک**
 از سران و بزرگان لشکری حکومت سلجوقی
 در دوره حکمرانی آلپ ارسلان
SONQA **سونقا**
 نام استپ هایی است در سرزمین ترکستان
 چین
SUNGXAR **سونگخار**
 مرغ شکاری «باز» (قزاقی)
SONGSIZ **سونگسیز**
 بی پایان ، بیکران (ترکمنی)
SUNGURALP **سونگور آلپ**
 بهادر و دلاوری چون شاهین
SUNGURTEKİN **سونگور تکین**
 شهزاده دلاور و جنگنده چون شاهین
SUNGUR **سونگور**
 نوعی مرغ شکاری شبیه شاهین
SÜNGÜG **سونگوگ**
 سر نیزه ، نیزه (ترکی باستان گوی تورک)
SONĞİBOLAN **سونگی بولان**

باز پرس (ترکمنی)

SUVSİN..... **سووسین**

نام یکی از خانهای ترک در دوره ایلخانیان

SUVUN..... **سووون**

نام یکی از قبایل ترک در سالهای اولیه قرن یکم میلادی

SOYALP..... **سوی آلپ**

کسیکه از تبار قهرمانان و دلاور مردان است ، از نژاد بهادران و دلاوران

SOYƏR..... **سوی آر**

از نژاد و تبار دلیر مردان و راد مردان

SOYTEKİN..... **سوی تکین**

شهزاده عالی نسب و ممتاز

SOYHAN..... **سوی حان**

از نژاد و تبار خاقانها و امپراطوران

SOYDİNÇ..... **سوی دینچ**

از نژاد و تباری مرفه و در آسایش

SOYDİNÇƏR..... **سوی دینچر**

دلیر مردی از تبار مرفه و آسایشمند

SOYKUT..... **سوی کوت**

دارای نژاد و تبار خجسته و فرخنده

SOYKURT..... **سوی کورت**

از نژاد و نسل گرگ، از نژاد و نسلی مقدس

SUYAB..... **سویاب**

نام پایتخت ترکان «تورگیش» در سال ۷۱۶

میلادی

SÜYTDƏŞ..... **سویت ده ش**

از یک مادر زادگان ، همشیر (ترکمنی)

SÜYTQAZAN..... **سویت قازان**

دعا و نیایش و مراسمی در طلب باران (ترکمنی)

SUYCİBAY..... **سویجی بای**

بیگ و سرور شیرین که همه او را دوست دارند (ترکمنی)

SOYKAN..... **سویکان**

خون اصیل و با اصالت ، از خون نژاد و تبار خویش

SOYLU..... **سویلو**

دارای نژاد و تباری عالی، ممتاز و پاک

SOYUYÜCƏ..... **سویو یوجه**

عالی گهر ، عالی نژاد

SOYUƏR..... **سویوآر**

کسی که از نژاد و تبار دلیر مردان و راد مردان باشد

SİPA..... **سپا**

چوپان (ترکی سومری)

SİCAKKAN..... **سیجاک کان**

خونگرم

SİÇRAMIŞ..... **سیچرامیش**

جسته

SİNYABĞU **سین یابغو**

لقب «ایستمی خان» امپراتور ترکان غربی به
معنی پادشاه چین

SINA **سینا**

بیازمای ، برانداز کن (فعل امر از آزمودن)
(ترکمنی)

SİNALAN **سینالان**

آزموده (ترکمنی)

SINAYAN **سینایان**

آزمایشگر ، آدم شناس ، ورنانداز کننده
(ترکمنی)

SINAYICI **سینایچی**

آزمایشگر

SİNÇİ **سینچی**

کنجکاو ، آدم شناس ، ورنانداز کننده ، صراف
آدم (ترکمنی)

SİNNASES **سینناسس (سیناسس)**

نام یکی از بزرگان و متشخصین دربار اشکانی
در زمان حکومت اردوان سوم معروف به
آرشک هیجدهم یا اشک هیجدهم

SINIRKORUCU **سینیر کوروجو**

مرزبان

SINIRKORUYAN **سینیر کورویان**

مرزبان

SİÇRAYAN **سیچرایان**

جهان ، جهنده ، تیر جهنده

SIRADAĞ **سیراداغ**

رشته کوه ، سلسله جبال

SİRAQIRAN **سیراقیران**

صف شکن ، بهادر جنگنده و شکننده خطوط
و صفوف دشمن

SİSBULUT **سیس بولوت**

ابر و مه

SİSTAN **سیس تان (سیستان)**

مه صبحگاهی ، همچنین نام ولایتی است در
جنوب شرقی ایران

SİSLİ **سیسلی**

مه آلود ، ابرناک

SIYLAŞBERDİ **سیلاپ بئردی**

خداوند پسری حرمتگذار و قدرشناس به ما
عطا فرموده است (ترکمنی)

SİLAĞLI **سیلاغلی**

با حرمت ، محترم (ترکمنی)

SİLANAN **سیلانان**

محترم شمرده شده (ترکمنی)

SİLİHAN **سیلی حان**

خان و رئیس ایلی که دائم در سیر و سفر
باشد، خان پاکیزه و تمیز

سییر یلمیش قلینج.....

SIYIRILMIŞQILINC

شمشیر از غلاف درآمدہ ، شمشیر لخت و

برهنہ ، شمشیر آخته شدہ

خواندند

ŞAPOLAT **شاپولات**

سلطان و خاقان فولادین (ترکمنی)

ŞAPULYO **شاپولیو**

نام خاقان ترکان و برادر «بومین خان» در سالهای ۵۸۷ - ۵۸۱ میلادی

ŞATTÜRK **شات تورک**

شاه ترک نژاد، شاه ترکان، «شات» نام خاقان ترکان خزر در سالهای ۶۳۰ - ۶۲۶ میلادی

ŞATA **شاتا**

نام فرمانده و سرکرده ترکان خزر در سال ۶۲۶ میلادی

ŞATLIK **شاتلیک**

شادی و شادمانی، جشن و سرور (ترکمنی)

ŞACAXAN **شاجا خان**

خانی در حد و اندازه یک سلطان (ترکمنی)

ŞACA **شاجا**

همچون یک سلطان (ترکمنی)

ŞACAN **شاجان**

سلطان و خاقان عزیز و محبوب که همه او را دوست میدارند (ترکمنی)

ŞADPIT **شادپیت**

شاه، پادشاه (ترکی باستان گو ی تورک)

ŞADTEKİN **شادتکین**

Ş

ش

ŞABERDİ **شابرودی**

خداوند سلطان و خاقانی را به ما ارزانی داشت. صدای ریزش آب باران، رگبار (ترکمنی)

ŞABAZ **شاباز**

دلیر و شجاع (ترکمنی)

ŞABRAN **شابران**

نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان از مراکز مهم تجارت و صنعت در سده پنج میلادی در نزدیکی ساحل «خزر». نام این شهر باستانی برگرفته شده از نام قوم ترک «سابیر» یا «سابار» می باشد شابران یعنی «سابیرها»، «سوار» ها یا «سابار» ها

ŞABE **شابه**

نام سرکرده ترکان «گوی تورک» در سالهای ۵۸۹ - ۵۸۸ میلادی

ŞABİNAR **شایینار**

مرید راهبان بودائی را مغولان چنین می

- نام یکی از امرا و فرمانروایان ترک در زمان
ملکشاه سلجوقی در سال ۱۰۷۶ میلادی
- ŞADURDİ** **شادوردی**
همچنان، چون یک سلطان خواهد بود
(ترکمنی)
- ŞADYAN** **شادیان**
برومند (ترکمنی)
- ŞARBAN** **شاربان**
نام پسر «جاپار» از امرای ترک چاغاتائیان
(جغتائیان)
- ŞARHAN** **شارحان**
نام خان و حکمران ترکان مسیحی قیپچاق
ساکن در شمال قفقاز مقارن پادشاهی
«داوید» دوم پادشاه گرجستان در سال
۱۱۲۱ میلادی
- ŞARUKAN** **شاروکان**
نام یکی از قهرمانان حماسی ترکان قیپچاق
ساکن در سرزمین روسیه
- ŞAŞAN** **شاشان**
متعجب، حیران (آناتولی)
- ŞAŞKIN** **شاشکین**
متحیر، حیران، شیفته (آناتولی)
- ŞAŞIRTAN** **شاشیرتان**
مدهش، حیرت آور (آناتولی)
- ŞAQULİ** **شاقولی**
- مطیع و فرمانبردار سلطان (ترکمنی)
- ŞAQILIÇ** **شاقیلیچ**
سلطانی قاطع، تیز و برنده چون شمشیر
(ترکمنی)
- ŞAKUL** **شاکول**
مطیع و فرمانبردار سلطان (ترکمنی)
- ŞAGƏLDİ** **شاگلدی**
سلطان و خاقانی بدنیا آمد (ترکمنی)
- ŞALTAYBATIR** **شالتای باتیر**
نام یکی از سرداران جنگاور سرزمین
ترکمنستان در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۷ که در
جنگ بر علیه روسهای غاصب همراه با احمد
بیگ متحد جنید، خان خیوه بود. (ترکمنی)
- ŞALMAN** **شالمان**
تنه بزرگ و کلفت درخت (ترکمنی)
- ŞAMAR** **شامار**
اژدها، مار بزرگ (ترکمنی)
- ŞAMAQ** **شاماکی**
عصر، لحظاتی قبل از غروب کامل آفتاب
(ترکمنی)
- ŞUMLU** **شاملو**
از طوایف عمده تشکیل دهنده حکومت
ترکان «قاراقویونلو» ها
- ŞANVER** **شان وئر**
آوازه نام و شهرت در همه جا پیچد

(همچنین نام خاقان بزرگ ترکان و فرزند امپراتور بزرگ ترکان «تیمور» است که اشتباها به شکل «شاهرخ» یعنی رخ و صورت شاه نگاشته شده و میشود چونکه از امپراتور و سلطانی معظم چون تیمور کبیر که تمامی عمر خود را صرف احیای اقتدار و عظمت زبان و فرهنگ ملت ترک صرف نموده و تکیه کلامش «ما ترکیم و ترکمرد زاده ترک و قدیمی ترین ملت روی زمین هستیم» و یا بر سر قبر « فردوسی» شاعر پارسی گوی ضد ترک، نمک پرورده دربار سلطان ترک غزنوی سلطان محمود بانک برآورده میگوید: «برخیز، برخیز و ترک مغلوبی را که در هر بیت شعرت او را ناسزا و دشنام گفتی ببین و تماشا کن» واقعا بعید است که نام فرزند خود را نامی پارسی چون شاهرخ یعنی رخ و چهره شاه برگزیده باشد.)

شاه سانجاک **ŞAHSANCAK**

پرچم همایونی

شاه قیلچ **ŞAHQILIÇ**

شاه شمشیرها، برترین و بهترین شمشیر (ترکمنی)

شاه یوزلو **ŞAHYÜZLÜ**

ملک سیم

شاولی **ŞAVLI**

شاننا گورا **ŞANINAGORA**

به حسب مقام و منزلتش (ترکمنی)

شانا **ŞANA**

شحنه، داروغه، پلیس در حکومت ترکان مغول در سالهای ۱۲۴۰ میلادی

شانال **ŞANAL**

آوازه نام و شأن و شهرت در همه جا پیچد

شان آلپ **ŞANALP**

دلور مرد مشهور و نامی، دلآوری که آوازه شأن و شهرتش در همه جا پیچیده باشد

شانلی بای **ŞANLIBAY**

مرد دارا، غنی و و ثروتمند مشهور و نامی

شانی بویوک **ŞANIBÜYÜK**

عظیم الشان

شانی یوجه **ŞANIYÜCƏ**

عالی جاه، عالیمقام

شانی یوکسک **ŞANIYÜKSƏK**

عظیم الشان، رفیع منزلت

شاه اوغلو **ŞAHOĞLU**

ملک زاده، شاهزاده

شاه روق (شاه اوروق، شاه اوروک)

شاه روق **ŞAHRUQ**

(ŞAHURUQ, ŞAHURUK)

شاه قبیله، شاه طایفه، از قبیله و طایفه شاه

مبارک (ترکمنی)

شاولی لیق ŞAVLILIQ

موفق ، پیروز (ترکمنی)

شای قولو ŞAYQULI

مطیع و فرمانبردار سلطان (ترکمنی)

شایار ŞAYAR

یار و یاور سلطان (ترکمنی)

شایباک ŞAYBAK

نام یکی از خانان مشهور ترکان از سلاله خاندان «جوچی خان» در سالهای ۱۵۱۰ - ۱۵۰۰ میلادی که در جنگ با شاه اسماعیل صفوی کشته شد.

شایلان ŞAYLAN

شادمان ، ظریف و قشنگ ، برخورد بالنده ، نشعه

شایمان ŞAYMAN

شاهانه ، همچو یک سلطان و پادشاه ، سمبل پادشاهان (ترکمنی)

شاییم ŞAYIM

شاه و سلطان من (ترکمنی)

شکتور ŞEKTUR

«شکتور نویان» از امرای بزرگ و معروف ترکان در ترکستان قدیم

شله ŞƏLPƏ

پنجه دست ، نوعی نقش کناره قالی

(ترکمنی)

شنایتخیش ŞINAYTXIŞ

راستگو (قزاقی)

شنلیک یاپان ŞƏNLİKYAPAN

آیین بند ، حاضر کننده سوروسات و تدارکات مراسم جشن و آیین بندی

شودورغو ŞUDURĞU

نام سازی است که آن را عود گویند و نیز نام پادشاه تنگقوت معاصر چنگیز خان بوده و آنرا «شیدورغو» هم خوانند.

شورتا ŞORTA

بذله گو ، لطیفه گو (ترکمنی)

شولاتغا ŞULANGĞA

مأمور مالیات . (ترکی مغولی)

شوماخان ŞUMAXAN

از نامهای قدیمی مردان مستعل در بین ترکان دولت و تمدن ترک تبار ایلام

شونان ŞUNAN

نام رودیست در منطقه آستارای آذربایجان ایران

شیبان ŞIBAN

نام نوه چنگیز خان و یکی از فرزندان «جوچی خان»

شیبی ŞİBİ

نام یکی از خاقانهای ترکان «گوک تورک» در

زمان سلطنت خسرو پرویز ساسانی در
سالهای ۶۱۹ - ۶۰۳ میلادی

ŞİRA شیرا

نام یکی از شاهزادگان مغولی . (ترکی مغولی)

ŞİĞİXUTUXTU شیگی خوتوختو

از قبیله ترکان تاتار که چنگیز خان وی را
پنجمین فرزند خود می خوانده است. (ترکی
مغولی)

ŞİLAMUN شیلامون

از سرداران مغولی در عهد چنگیز خان (ترکی
مغولی)

فخر کن ، افتخار کن (ترکمنی)

ĞABAR غابار

فخر کن ، افتخار کن (ترکمنی)

ĞABARAQ غاباراق

اکبر ، بزرگتر (ترکمنی)

ĞAPAN غاپان

تله ، دام (ترکمنی)

ĞAPLANG غاپلانگ

پلنگ (ترکمنی)

ĞATİQIZĞIN غاتی قیزغین

خیلی خونگرم (ترکمنی)

ĞAÇİUNBAKI غاچی اون باکی

از سران و بزرگان ترکان مغول از قبیله
دوربان (ترکی مغولی)

ĞADALĞA غادالغا

نیزه سه شاخ ماهیگیری (ترکمنی)

ĞARÇAVĞA غار چاوغا

توفان توأم با برف ، طوفان برفی (ترکمنی)

ĞARAÖY غارا-اؤی

آلاچیق (ترکمنی)

ĞARAŞLI غاراشلی

مطیع ، تابع (ترکمنی)

ĞARAĞUŞ غاراغوش

نوعی پرنده درنده بنام کرکس (ترکمنی)

Ğ

غ

ĞETƏR غئت آر

مرد نادر و کمیاب ، مرد گرانبها و تک ستاره
(ترکمنی)

ĞERADƏNG غئراده نگ

برابری ، مساوات (ترکمنی)

ĞIRĞI غئرغی

باز ، قرقی (ترکمنی)

ĞEZELYAĞEZ غئزل یاغئز

سرخ پوست (ترکمنی)

ĞEYR غئیر

اسب خاکستری رنگ (ترکمنی)

ĞABA غابا

بزرگ و درشت هیکل ، محاصره کن
(ترکمنی)

ĞABAT غابات

مخفیگاه (ترکمنی)

ĞABARÇAQ غابار چاق

ĞALBANG غالبانگ

برجسته (ترکمنی)

ĞALCANG غالبانگ

نستوه ، کوشا (ترکمنی)

ĞALDAV غالبداو

نستوه ، کوشا (ترکمنی)

ĞALQAN غالبقان

سپر (ترکمنی)

ĞALMALI غالبمالی

ماندگار (ترکمنی)

ĞANOCAQ غان اوچاق

کسیکه از جنگ و مبارزه روی برنتابد
(ترکمنی)

ĞANEM غانئم

خون من ، خون رگ من (ترکمنی)

ĞAHARCANG غاهار جانگ

خشمناک (ترکمنی)

ĞAVAQ غاواق

غار (ترکمنی)

ĞAVŞAMAZ غاوشاماز

پا برجا ، استوار (ترکمنی)

ĞAVĞA غاوغا

جنجال (ترکمنی)

ĞAVĞALI غاوغالی

ĞARAQ غاراق

چشم ، دیده ، همچنین نوعی علف که در
شوره زار روید (ترکمنی)

ĞARAMIQ غارامیق

ابری مه آلود (ترکمنی)

ĞARAYEŞ غارایش

تدبیر ، چاره ، انتظار (ترکمنی)

ĞARGANAQ غارغاناق

قلاب ماهیگیری (ترکمنی)

ĞARLI غارلی

کسی که در یک روز سرد برفی به دنیا آید.

ĞARNIDOQ غارنی دوق

سیر (ترکمنی)

ĞARIŞKER غاریشکر

کیهان نور ، فزانورد (فزاقی)

ĞASĞATI غاس غاتی

بسیار سخت (ترکمنی)

ĞAŞIÇITIK غاشی چیتیک

خشمناک (ترکمنی)

ĞALA غالا

قلعه ، دژ (ترکمنی)

ĞALANĞAÇAN غالان غاچان

ته مانده (خطاب به آخرین فرزند خانواده)
(ترکمنی)

ĞAYI..... غایي	پر شور (ترکمنی)
تیره ای از ترکمن ، طایفه غایی (ترکمنی)	ĞAY..... غای
ĞAYIQ..... غاییق	توفان (ترکمنی)
قایق ، زورق (ترکمنی)	ĞAYA..... غایا
ĞAYIL..... غایل	پرگاه ، صخره (ترکمنی)
قانع (ترکمنی)	ĞAYTARAN..... غایتاران
ĞUTOL..... غوت اول	برگرداننده صفوف لشکر دشمن (ترکمنی)
نام یکی از خانهای مغولی در عهد چنگیز	ĞAYDUSIZ..... غایدو سیز
خان (ترکی مغولی)	مصمم (ترکمنی)
ĞOCAMAN..... غوجامان	ĞAYZA..... غایزا
فرزانه ، بزرگ و پیر فهمیده ، دانا (ترکمنی)	بی باک ، بی پروا (ترکمنی)
ĞOCUR..... غوجور	ĞAYĞI..... غایغی
زور ، نیرو، قوت و قدرت (ترکمنی)	اندیشه ، فکر (ترکمنی)
ĞUCURLI..... غوجورلی	ĞAYĞIRMANI..... غایغیرمانی
زورمند ، نیرومند (ترکمنی)	بی دریغ ، بدون مضایقه (ترکمنی)
ĞOÇ..... غوچ	ĞAYĞILI..... غایغیلی
قوچ (ترکمنی)	پر گداز (ترکمنی)
ĞOÇAQ..... غوچاق	ĞAYQI..... غایقی
بزرگ ، دلاور، بی باک و شجاع (ترکمنی)	کسیکه سینه جلو راه میروود (ترکمنی)
ĞOÇĞAR..... غوچغار	ĞAYLI..... غایلی
بچه قوچ ، قوچ زاده (ترکمنی)	کسی که در یک روز سرد و طوفانی بدنیا
ĞOÇİ..... غوچی	آمده
پهلوان ، بهادر (ترکمنی)	ĞAYMAQ..... غایماق
ĞUDUQABAKI..... غودو قا باکی	زیده (ترکمنی)

ĞURĞUN غورغون

سالم و تندرست (ترکمنی)

ĞORQULI غورقولی

خوفناک ، ترسناک (ترکمنی)

ĞORUĞAN غوروغان

نگهبان ، محافظ ، پاسدار (ترکمنی)

ĞORUYAN غورویان

نگهبان ، محافظ ، پاسدار (ترکمنی)

ĞORIĞAN غوریغان

نگهبان ، محافظ ، پاسدار (ترکمنی)

ĞOŞĞULAM غووش غولام

سامان (ترکمنی)

ĞUŞLEQ غوشلق

بین صبح و ظهر (ترکمنی)

ĞULAMAN غول آمان

بندۀ سالم و تندرست (ترکمنی)

ĞULCAĞER غول جاغر

پسر بچه (ترکمنی)

ĞULDURDI غول دوردی

همچو عبد و بندۀ مطیع خداوند باقی مانده

(ترکمنی)

ĞULGƏLDİ غول گلدی

بنده و عبد خداوند به دنیا آمد (ترکمنی)

ĞULAN غولان

از سران و بزرگان ترکان مغول و رئیس قبیله

اویرات. (ترکی مغولی)

ĞORAĞÇI غوراغچی

نگهبان ، محافظ ، پاسدار (ترکمنی)

ĞORAQ غوراق

محافظ ، نگهبان ، پاسدار (ترکمنی)

ĞORAN غوران

حافظ ، محافظت کننده ، پاسدار (ترکمنی)

ĞURAN غوران

برپا کننده (ترکمنی)

ĞORAYÇI غورایچی

حفاظت کننده (ترکمنی)

ĞURBATLI غورباتلی

نیرومند و قدرتمند (ترکمنی)

ĞURTYAĞIN غورت یاغین

رگبار باران (ترکمنی)

ĞURTYALI غورت یالی

مثل گرگ ، همانند گرگ (ترکمنی)

ĞORRA غوررا

اسب پا سفید (ترکمنی)

ĞURŞUN غورشون

سفت و محکم همچو سرب (ترکمنی)

ĞORĞEN غورغئن

نگهبان ، محافظ ، پاسدار (ترکمنی)

ĞIRAV غیر او

برفک صبحگاهی (ترکمنی)

نوعی اسب در سرزمین ترکمن (ترکمنی)

ĞULANLI غولانلی

دارای اسب و احشام (ترکمنی)

ĞUNAN غونان

اسب ۲ - ۳ ساله نر (ترکمنی)

ĞUNTƏR غونت آر

مرد بسیار موقر و سنگین (ترکمنی)

ĞUVANÇ غووانچ

فخر ، افتخار (ترکمنی)

ĞUVANDIQ غوواندیق

بدو فخر نمودیم ، افتخار کردیم (ترکمنی)

ĞOYUNLI غویونلی

صاحب گوسفند ، مالدار و صاحب احشام
(ترکمنی)

ĞIZILCAĞURT غیزیلجا غورت

گرگ سرخ رنگ ، گرگ قرمز (ترکمنی)

ĞIŞĞAR غیشغار

برف زمستان (ترکمنی)

ĞIŞLAQ غیشلاق

قشلاق (ترکمنی)

ĞILMAN غیلمان

نوجوان (ترکمنی)

ĞILIÇ غیلیچ

شمشیر (ترکمنی)

میشد و به مرور زمان اختصار یافته به شکل «پرسپه» در آمده و در زمان هخامنشیان ، سلوکی ها و پارت ها (اشکانیان)، بدین نام خوانده میشد . در منابع دوره ساسانیان این شهر «کنزک ← کنزاک» نامیده شده و سپس در زمان اعراب به «شیز» معروف شد. محل کنونی این شهر در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی دریاچه اورمیه در نزدیکی شهر «تکاب» از بلاد آذربایجان به نام بازمانده های تخت سلیمان معروف و باقی است. این شهر حداقل از سال های ۵۰۰ قبل از میلاد تا ۷۰۰ سال بعد از میلاد مرکز و پایتخت سرزمین آذربایجان بوده و یکبار در سال ۶۲۴ میلادی «هراکلیوس» قیصر روم ، همین شهر و معبد درون آنرا که به آتشکده «آذرگشسب» معروف بوده است ، ویران نموده تمامی جواهرات و اشیاء قیمتی آنرا به غارت برد.

FƏRHADXAN **فرهاد خان**
از پسران «کارامان» در آذربایجان. فرهاد خان کارامانی در زمان شاه عباس می زیست . او برادر «ذوالفقار خان کارامانی» بود.

F

ف

FERİYAPET **فئری یاپئت**
نام چهارمین پادشاه حکومت ترک تبار اشکانی معروف به آرشک چهارم (ق . م ۱۷۴ - ۱۸۱)

FELMAN **فئلمان**
بسیار زرنگ و با هوش ، دانا و زیرک ، ۰ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی در منطقه «آغاجا بدیع» آذربایجان شمالی)

FARAB **فاراب**
نام یکی از شهرهای معروف سرزمین ترکستان و ماورالنهر

FARABI **فارابی**
فیلسوف و عالم بزرگ ترکان متوفی به سال ۹۵۰ میلادی

FRADAASP **فرادا اسپ**
نام پایتخت حکومت آذربایجان یا آترو پاتئن تا روی کار آمدن سلسله ضد ترک ساسانی . این شهر در زمان مادها «فرادا اسپ» نامیده

آذربایجان که فعلاً مرکز ارمنستان است)

QABULQAAN قبول قآن

از سران و بزرگان مغول از ایل جورکی .
(ترکی مغولی)

QAPĞAN قاپغان

از خاقانهای امپراتوری ترکان گوئی تورک و
برادر قوتلوق خاقان. قاپغان قآن در سال
۶۹۱ میلادی پس از قوتلوق قآن به خاقانی
رسید و در سال ۷۱۶ میلادی از این دنیا
برفت .

QAPLA قاپلا

پر زور و نیرومند (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «مغری» در آذربایجان
شمالی)

QAPUÇI قاپوچی

حاجب ، دربان

QATQİN قاتقین

نام ایلی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان .
(ترکی مغولی)

QATMA قاتما

موی دم و یال اسب - رشته و طنابی که از
موی دم و یال اسب بافند.

QATNAŞ قاتناش

متحد شو با ما یکی شو ، اعلام همبستگی
کن، به ما ملحق شو (ترکمنی)

Q

ق

QEZEQLİ قنزقلی

پر شور (ترکمنی)

QEYRAN قییران

محل سنگی و صخره زار در داخل رودخانه
های پر خروش

QAANÇI قاآنچی

کسیکه اموال یا احشام خاقان و امپراتور
ترکان را در تحویل خود داشته است .

QABANBASAN قابان باسان

کنایه از آدم بسیار قوی و پر زور ، کسی که
خوک وحشی و گرازها را از پای درآورد ،
همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان
ماکو از بلاد آذربایجان

QABLIQ قابلیق

غلاف آلات تیز و برنده (از اصطلاحات و واژه
های گویش محلی منطقه «جلفا» ی
آذربایجان و «ایروان» یا «یئرئوان» از
شهرهای مهم ، تاریخی و بزرگ سرزمین

QADA **قادا**

قانون (ترکمنی)

QADALI **قادالی**

با قاعده و قانون ، آدم خوب ، مورد پسند
(ترکمنی)

QADIRQAN **قادیرقان**

نام رودخانه ایست در سرزمین ترکستان

QARAEYNLI **قارا ائینلی**

سرزمین بسیار عریض و گسترده ، سرزمین
بسیار پهن و عریض ، بزرگ همچنین مشابه
نام یکی از شهرستانهای سرزمین آذربایجان
با نام فعلی «سیه چشمه» که نام اسبق آن
به صورت «قره عینی» ثبت و نگارش می
شد. (قارا ائینلی ← قرا ائینلی ← قره ائینلی
← قره عینی)

QARAEYNİR **قارا ائینیر**

سرزمین بزرگ و بسیار پهن و عریض ،
سرزمین وسیع و گسترده عریض — همچنین
مشابه نام یکی از شهرستانهای سرزمین
آذربایجان با نام و نگارش اسبق «قره عینی»
qaræyni (قارا ائین ایر ← قرا ائینیر ←
قره ائینیر ← قره ائینی ← قره عینی)

QARABERDI **قارا بُردی**

خداوند بزرگ او را به ما ارزانی داشت. خداوند
فرزند گندمگون به ما عطا نمود (ترکمنی)

QATIULI **قاتی اولی**

خیلی بزرگ (ترکمنی)

QATIBAŞ **قاتی باش**

سرسخت، کله شق (ترکمنی)

QATIDAŞ **قاتی داش**

صخره (ترکمنی)

QATILIQ **قاتی لیق**

صلابت (ترکمنی)

QACAL **قجال**

مرتع و علفزاری که در اطراف و حول و حوش
بیشه و جنگل قرار گرفته باشد (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی
منطقه «منغری» در آذربایجان شمالی)

QAÇADURYAN **قاچادوریان**

پرهیزگار (ترکمنی)

QAÇIUNİLÇİ **قاچی اون ایلچی**

نام برادر کوچکتر چنگیز خان . (ترکی
مغولی)

QAÇIUN **قاچی اون**

از سرداران چنگیز خان منسوب به دسته
نکوت . (ترکی مغولی)

QADABAHATUR **قادا باهاتور**

از رؤسای مهم ایل کرائیت در عهد چنگیز
خان

قارا باغیرین..... QARABAĞARIN

جد و جهد ، تلاش و کوشش (ترکمنی)

قارا بک..... QARABƏK

بزرگ و محتشم سخت و محکم (ترکمنی)

قارا تاغان..... QARATAĞAN

فرزند بزرگ و کبیر خانواده که نذر و نیاز و اجاق او را برای ما زنده نگه داشته است (ترکمنی)

قارا طوقان..... QARATOQAN

شاهین سیاه ، شاهین بزرگ ، همچنین نام یکی از دهستانهای شهرستان ساری از بلاد طبرستان

قارا قایش..... QARAQAYIŞ

صبور ، بردبار و مقاوم در برابر کارهای سخت و شاق (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که فعلاً در ترکیب گرجستان است)

قارا قوچ..... QARAQOÇ

قوچ سیاه ، قوچ بزرگ ، کنایه از آدم پر زور و قدرتمند و دلیر ، همچنین نام دو آبادی در حومه شهر اردبیل و تبریز از بلاد معظم آذربایجان

قارا قوروم..... QARAQURUM

سنگ سخت و محکم ، صخره ، همچنین نام

پایتخت چنگیز خان

قارا قوشلی..... QARACUŞLI

حمله دار (ترکمنی)

قارا..... QARA

بزرگ ، سیاه گندمگون

قارا آرسلان..... QARAARSLAN

شیر بزرگ ، نام پسر «چاغری بیک» نوه سلجوق بیک و فرزند میکائیل بیک

قار- ائینی (قارئینی)..... QAREYNI

سرزمین پست و فراخ پوشیده از برف ، سرزمین و دشت عریض ، پست و نشیب برافروز ، همچنین مشابه نام یکی از شهرستانهای سرزمین آذربایجان با نام فعلی «سیه چشمه» که نام اسبق آن به صورت « قره عینی » ثبت و نگارش می شد. (قار- ائینی ← قارئینی- قره عینی)

قارا اوغلان..... QARAOĞLAN

پسر گندمگون ، پسر بزرگ خانواده (ترکمنی)

قارا ایسیق خان..... QARAIŞIQQAN

نام فرزند «بومین خان» خاقان بزرگ ترکان «گؤی تورک» که بعد از مرگ پدر در سال ۵۵۲ به جای او به تخت نشست .

قاراب..... QARAB

ساختمان و بنای سنگی (ساخته شده از

QARAPOLAT قاراپولات

بزرگ ، محتشم ، نیرومند و جان سخت
فولادین (ترکمنی)

QARATAL قاراتال

عقاب سیاه .

QARATAY قاراتای

چون بزرگ و محتشم (ترکمنی)

QARATƏKİN قاراتکین

شهزادهٔ حاکم و رئیس معظم ایل ترکان ،
همچنین نام آبادیست در حومهٔ شهرستان
گرگان از بلاد ترکمن و ملایر از بلاد
آذربایجان

QARATUQ قاراتوق

پرچم سیاه که نشانه و علامت ارباب و رئیس
نظامی مغول بوده است . (ترکی مغولی)

QARATÜN قاراتون

شب سیاه و تاریک (خطاب به فرزندی که در
نیمه شبی کاملاً تاریک و بدون مهتاب و
ابری بدینا آمده باشد)

QARACAQUL قاراجاقول

بندۀ گندمگون و سیه فام خداوند (ترکمنی)

QARACAN قاراجان

دارای تن و وجودی گندمگون، دارای پیکر و
جانی درشت و بزرگ، عزیز و دل‌بند گندمگون
(ترکمنی)

سنگ) در کنار آبادی جهت نگهداری
گوسفندان (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «بالاکن» در آذربایجان شمالی)

QARABATIR قاراباتیر

دلاور و بهادر بزرگ (ترکمنی)

QARABAĞRİN قاراباغرین

مخلص ، اخلاص کار ، علاقمند ، با خلوص
نیت (ترکمنی)

QARABAĞIRIM قاراباغیریم

جگر پاره ام (ترکمنی)

QARABAY قارابای

آقا و سرور بزرگ و معظم ، آقای محتشم و
با عظمت (ترکمنی)

QARABAYRI قارابایری

عتیقۀ باستانی با عظمت و گران قیمت
(ترکمنی)

QARABƏG قارابگ

بیگ و سردار بزرگ (ترکمنی)

QARABUKA قارابوکا

منجینی که در جنگها بکار می بردند، گاو نر
قوی و پر زور سیاه رنگ

..... قارابیک (قارایی)

QARABEYK(QARABAY)

بیگ ، حاکم و رئیس معظم همچنین نام
آبادیست در حومهٔ شهرستان نیشابور

شده باشد (از اصطلاحات و اژه های گویش

محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

قاراسو QARASO.....

زمین آبیاری شده و نرم (از اصطلاحات و

واژه های گویش محلی مناطق «اوغوز» ،

«شکی» و «اوجار» در آذربایجان شمالی)

قاراسوی QARASOY.....

خاک سیاه که در علم کشاورزی آنرا

«چرنوزیوم» نیز خوانند که برای کاشت غلات

بسیار مناسب است (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان

شمالی)

قاراش QARAŞ.....

گندمگون و سیاه و ش (ترکمنی)

قاراشیق QARAŞEQ.....

انتظار (ترکمنی)

قاراشلی QARAŞLI.....

مترصد (ترکمنی)

قاراشیق QARAŞIQ.....

انتظار (ترکمنی)

قاراق QARAQ.....

مردمک چشم (ترکمنی)

قاراقول QARAQUL.....

بندۀ گندمگون خداوند (ترکمنی)

قاراقولا QARAQULA.....

قاراقای QARAÇAY.....

رود و رودخانه بزرگ ، همچنین نام آبادیست

در حومه شهر بجنورد از بلاد خراسان و

گرگان از بلاد ترکمن

قاراقوفا QARAÇUXA.....

بخت و طالع ، شانس و اقبال (از اصطلاحات

و واژه های گویش محلی مناطق «آغجا

بدیع» ، «برده» ، «کورده میر» ، «ترتر» در

آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که

فلا" جزو گرجستان است)

قاراخیل QARAXIL.....

رمة بسیار از اسبان ، رمة بزرگ ، همچنین

نام آبادیست در حومه شهر ستان قائم شهر

(شاهی) از بلاد طبرستان

قارادامغا QARADAMĞA.....

مهرخان و سلطان ترکان که با مرکب سیاه به

پای فرمانها و احکام می نهادند و آن

مخصوص احکام یاسا و غضب است .

قاراده رلی QARADƏRLİ.....

جدی (ترکمنی)

قارادوردی QARADURDI.....

همچنان بزرگ و محتشم باقی بوده و خواهد

ماند (ترکمنی)

قاراساغری QARASAĞRI.....

پوشش چرمی که روی غلاف خنجر کشیده

گوش محلی منطقه «داش کسن» در
آذربایجان شمالی)

QARAYAĞIN قارایاغین

باران ریز که به مدت طولانی بارش کند (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«کَلَبَجَر» در آذربایجان شمالی)

QARAYANDI قارایاندی

سیه فام ، سیه وش ، گندمگون (از
اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه
«کورده میر» در آذربایجان شمالی)

QARBERDİ قاربندی

خداوند او را در یک روز برفی به ما عطا
فرمود (ترکمنی)

QARTKAYA قارت کایا

صخره سخت و بسیار محکم

QARTUÇ قارتوچ

از شخصیت‌های مهم ادبی ترکان متوفی به
سال ۸۶۱ میلادی

QARCIK قارجیک

برف دانه ریز و کوچک (ترکمنی)

QARÇIQAY قارچقای

ماه بهمن ، ماه ریزش برف از کوه (ترکمنی)

QARXUN قارخون

نام یکی از قبایل ترک ساکن در آذربایجان
که در سده یکم میلادی از سرزمین آسیای

نام یکی از قآن های دولت گوی تورک شرقی
که در سالهای ۵۲۳ - ۵۵۲ م . حکمرانی
نمود

QARAKÖL قارا کؤل

دریاچه بزرگ و وسیع ، نام دریاچه ایست در
سرزمین ترکستان (ترکی باستان گوی
تورک)

QARAKÜLƏK قارا کولک

بادی که از سمت شرق بوزد (از اصطلاحات
و واژه های گویش محلی منطقه «اوغوز» در
آذربایجان شمالی)

QARAGƏLDİ قارا گلدی

پسری گندمگون به دنیا آمد (ترکمنی)

QARAM قارام

صبور ، بردبار و مقاوم در برابر کار ، کار کن و
ساعی (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

QARAMAN قارامان

سمبل بزرگی و انبوهی ، سمبل و نمونه
عظمت و اقتدار

QARAMƏRGƏN قارامرگن

تیرانداز بزرگ، تفنگچی بزرگ و بسیار ماهر
(ترکمنی)

QARAYARPAQ قارایارپاق

باران دانه درشت (از اصطلاحات و واژه های

قارقار (گارگار)..... QARQAR

نام یکی از ۲۶ طایفه ترک تشکیل دهنده حکومت آلبانیهای ترک تبار . قارقارها ابتدا در اراضی شمال کوههای قفقاز می زیستند و در قرن سوم پیش از میلاد به اراضی قره باغ سرازیر شده و سرانجام در منطقه ای در جنوب رود ارس که هم اکنون «گرگر» (علمدار - گرگر) نامیده می شود ساکن شدند و نام شهرستان «گرگر» نیز برگرفته شده از نام همین طایفه قارقار(گارگار) ساکن در محل فعلی شهرستان علمدار - گرگر می باشد .

قارلی..... QARLI

برفی ، کسیکه در یک روز برفی دنیا آمده باشد (ترکمنی)

قارلیق داغ..... QARLIQDAĞ

کوه برفی ، کوه پوشیده از برف ، همچنین نام کوهیست در سرزمین آنا طولی.

قارلیق..... QARLIQ

برفی ، برف دار ، توام با برف ، پر برف ، نام تیره ای از ترکان ، همچنین نام چند آبادیست در حومه همدان ، زنجان ، ساوه از بلاد آذربایجان و کرمانشاه ، بجنورد

قارناخ..... QARNAX

دره های کوچکی در مناطق ییلاقی و

میانه مهاجرت نموده اند .

قارداش آغا..... QARDAŞAĞA

دوست بسیار صمیمی که صیغه برادری بین او و دیگری جاری باشد. (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «ترتر» در آذربایجان شمالی)

قارداش..... QARDAŞ

برادر

قاری..... QARRI

بزرگ و کهنسال ، سالخورده و فرزانه (ترکمنی)

قاری آنا..... QARRIATA

پدر بزرگ و معظم فرزانه (ترکمنی)

قاری بای..... QARRIBAY

مرد غنی و ثروتمند کهنسال (ترکمنی)

قاریجا..... QARRICA

بزرگ و کهنسال (ترکمنی)

قارشی..... QARŞI

برف گونه . برف مانند (ترکمنی)

قارغان..... QARĞAN

نام دشتی است در سرزمین ترکستان

قارغو..... QARĞU

قلعه و دژ مستقر در بالای کوه (ترکی باستان گوی تورک)

خان ، لقب و عنوانی سلطنتی از آن خاندان سلطنتی مغولان . لازم به ذکر است که به احتمال بسیار زیاد واژه «قیصر» نیز برگرفته شده از همین واژه ترکی مغولی بوده باشد.

قاشار **QAŞAR**

جایی که گوسفندان را در آنجا نگه دارند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «نخجوان» از استانهای آذربایجان شمالی)

قاشقا **QAŞQA**

پیشانی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق بالاکن ، باسارکنچر، حاماملی، خاچماز، قازاخ، مینگه چنویر، شمکیر، شکی ، تئوووز و زاگاتالا در آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که فعلاً" در ترکیب گرجستان است)

قاشقای **QAŞQAY**

قشقای ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر تبریز از بلاد آذربایجان

قاشی چیتیق **QAŞIÇITIQ**

عتاس (ترکمنی)

قاشی **QAŞI**

نام نوه تالاگاتو از اعیان و اشراف ایل جلابر معاصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

قاغان **QAĞAN**

خاقان ، فرمانروا (ترکی باستان گوئی تورک)

کوهستانی که توده برف انبوه شده در آنها به مدت خیلی زیاد باقی می ماند .(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «جبرائیل» و «فضولی» در آذربایجان شمالی)

قاریاغیش **QARYAĞIŞ**

برف و باران

قزاق بای **QAZAQBAY**

بیگ قزاق ، قزاق دارا و غنی

قزاک **QAZAK**

قزاق، سلحشور ، نام تیره ای از ترکان (ترکمنی)

قزاک بای **QAZAKBAY**

بیگ و سرور سلحشور، بیگ قزاق (ترکمنی)

قازان بیگ(قازان بی)

QAZANBEYG

عنوان دیگر غازان خان حکمران ملک ایران ، همچنین نام یکی از آبادیهای شهرستان دره گز

قازانان **QAZANAN**

بهره مند ، بهره بردار (ترکمنی)

قازانچلی **QAZANÇLI**

سود آور ، نافع (ترکمنی)

قاسار **QASAR**

قیصر، امپراتور، همچنین نام برادر چنگیز

حمله دار (ترکمنی)	دلیر مرد ، دلاور شجاع و نیرومند (از
QALA قالا	اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
دژ ، قلعه ، بارو ، حصار بلند	«لنکران» و «مئغری» در آذربایجان شمالی)
QALABƏGİ قالابگی	QAFÇAĞA قافچاغا
سردار و رئیس قلعه و دژ (ترکمنی)	صخره و صخره زار (از اصطلاحات واژه های
QALABƏYİ قالابه ییی	گویش محلی منطقه «شمکیر» در آذربایجان
محافظ و نگهبان مال و اشیا و خانه و کاشانه	شمالی)
بجا مانده در آبادی که صاحبان آن به ییلاق	QAFÇIĞA قافچیغا
کوچ نموده اند. (از اصطلاحات و واژه های	صخره و صخره زار (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «بورچالی» که فعلاً» در	گویش محلی منطقه «توؤوز» در آذربایجان
ترکیب گرجستان است)	شمالی)
QALARLI قالارلی	QAQABALLI قا قابالی
پایدار (ترکمنی)	پدر شیرین و غسل وار (ترکمنی)
QALAMƏRGƏN قالامرگن	QAQABAY قا قابای
تفنگچی و تیرانداز قلعه و دژ ، پاسدار قلعه و	پدر دارا و غنی (ترکمنی)
دژ (ترکمنی)	QAQADURDI قا قادوردی
QALAN قالان	پدر زنده و جاوید مانده (ترکمنی)
باقی ، ابدی (ترکمنی)	QAQAGƏLDİ قا قگلدی
QALTANQAZ قالتان قاز	پدر یا پدر بزرگ متولد شد (ترکمنی)
زمین سخت و سفت (از اصطلاحات و واژه	QAQACAN قا قاجان
های گویش محلی مناطق «قازاخ» و «اوجار»	پدر جان ، پدر عزیز و دوست داشتنی
در آذربایجان شمالی)	(ترکمنی)
QALCANG قالچانگ	QAQAM قا قام
نستوه ، خستگی ناپذیر (ترکمنی)	پدر من (ترکمنی)
QALDAV قالداو	QAQĞINLI قا قغینلی

نام یکی از قهرمانان ترک تاتار معاصر چنگیز

خان

QAN(ĞAN)..... **قان (غان)**

خان و «قیصر» را ترکان و مغولان چنین می گفتند

QANQOQLI..... **قان قوقلی**

پیر شوخ (ترکمنی)

QANDAT..... **قاندات**

چارچی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «منغری» در آذربایجان شمالی)

QANİBƏK..... **قانی بک**

والی سرزمین «کریمه» که در سال ۱۴۷۶ از سوی «احمد خان» بدین منصب برگزیده شد

QAVİ..... **قاولی**

حسن (ترکمنی)

QAVİRAQ..... **قاولی راق**

احسن ، ارجح ، (ترکمنی)

QAVİGOR..... **قاولی گور**

دوستدار (ترکمنی)

QAYAQIRAN..... **قایا قیران**

کنایه از آدم پر زور و قدرتمند به معنی صخره شکن ،

QAYACIK..... **قایاچیک**

کوشا (ترکمنی)

QALDAVLİQ..... **قالداولیق**

کوشش (ترکمنی)

QALMALI..... **قالمالی**

زوال ناپذیر (ترکمنی)

QALINDİZ..... **قالین دیز**

قلعه و دژ بزرگ و پر استحکام که دیوارها و باروهای آن بسیار بلند و پر عرض و انبوه باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای منطقه «اسکو» حومه شهر تبریز با نام و نگارش فعلی «آلقلندیس *alqalandis*» می باشد . در ترکی باستان «قالین» را «قلن» می گفتند . (قلن دیز ← قلن دیس ← بعد از سلطه اعراب ← آلقلندیس)

QALINQAYA..... **قالین قایا**

صخره بزرگ و قطور ، همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان خلخال

QAMALTI..... **قامالتی**

چاقوی بزرگ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «علی بایراملی» در آذربایجان شمالی)

QAMBUR..... **قامبور**

نام نوعی گندم در منطقه «بولنیسی» آذربایجان شمالی

QAMUS..... **قاموس**

شابران - قوبا در فرهنگ سنگلاخ به معنی
برآمده و بلند می باشد - (مشابه نام کشوری
است در سرزمین آمریکای لاتین بنام «کوبا».

(مؤلف)

QƏCİRXAN **قَجیر خان**

نام یکی از سرداران مبارز ترکمن در سال
۱۸۸۴ میلادی در سرزمین مرو که بر علیه
حضور روسها جنگ و مبارزه می نمود

(ترکمنی)

QƏRAÇU **قَراچو**

فردی را که از طبقه سۆم و پایین جامعه
باشد مغولان چنین می نامیدند . (ترکی

مغولی)

QƏRAXAN **قَراخان**

خان بزرگ ، خان اعظم ، نام یکی از سران و
بزرگان ترکمن منسوب به یموت
آتابای (ترکمنی)

QƏRAQUŞ **قَراقوش**

مرغ و پرندۀ شکاری بزرگ ، مرغ و پرندۀ
شکاری سیاه همچنین نام آبادیست در حومۀ
شهر اورمیه از بلاد آذربایجان با نام فعلی
«خراگوش» یا «خره گوش»

QƏRƏBAY **قَره بای**

مرد بزرگ ، معظم و دارا (ترکمنی)

QƏRƏBEBEK **قَره بیک**

صخرۀ کوچک ، همچنین نام آبادیست در

حومۀ شهرستان ساوه از بلاد آذربایجان

QAYDAQ **قایداق**

نام خلیجی در سرزمین ترکمنستان
(ترکمنی)

QAYLIK **قایلیک**

روز سرد طوفانی (ترکمنی)

QAYNAQLI **قایناقلی**

زود فراگیرنده ، باهوش ، زیرک و داهی

QAYİM **قاییم (قه یم)**

محکم ، سخت و سفت - قایی به ترکی یعنی
سخت و محکم و اسم قبیله قای و قایی در
جامع التواریخ و فرهنگ سنگلاخ نیز به
همین معنی است و واژه «قایا» به معنی
صخره و تخته سنگ را به علت صعوبت و
صلابت به همین نام خوانند و مأ خود از
همین واژه قای (قایی) می باشد.

قُبا (قوبا، کوبا)

QOBA(QUBA,KUBA)

شهری بزرگ از نواحی فرغانه نزدیک چاچ
(تاشکند) در ازبکستان فعلی (فرهنگ معین)
، قوباق / غ نام ولایتی است از ترکستان که
اسب آنجا به خوبی اشتها دارد (فرهنگ
ترکی به فارسی سنگلاخ) ، قوبا نام شهریست
در سرزمین آذربایجان شمالی ما بین دربند و

شمشیر دوست داشتنی (ترکمنی)
QILIÇDURDI **قلیچ دوردی**

همچون شمشیر تیز و بُرا باقی مانده
(ترکمنی)

QILIÇQULI **قلیچ قولی**
بندهٔ خداوند که همچون شمشیرتیز و برنده
است (ترکمنی)

QINIQ **قنیق**
عزیز (ترکی باستان ، مغولی) همچنین نام
یکی از بیست و چهار قبیلهٔ اوغوز می باشد

QUİLDƏR **قو - ایلده ر**
از سران و سرداران بنام و مشهور مغولی در
عهد چنگیز خان . (ترکی مغولی)

QOÇAMAN **قوچ آمان**
دلیر مرد سالم و تندرست (ترکمنی)

QOLDAVLI **قودا ولی**
دارای حامی و طرفدار زیاد (ترکمنی)

QUAR **قوآر**
بزرگ و خروشان

QUİDU **قوئیدو**
از نوپانهای مشهور اونگ خان کارائیت در
دورهٔ چنگیز خان

QUƏR **قوآر**
بزرگ و خروشان

بچهٔ بزرگ و با عظمت (ترکمنی)
QƏRƏBƏG **قَره بَگ**

سردار بزرگ و پر هیبت (ترکمنی)
QƏRƏHAN **قَره حان**

خان بزرگ ، خانِ اعظم (ترکمنی)
QƏRƏSAÇ **قَره سا چ**
زلف سیاه ، سیه زلف

QƏRƏQURT **قَره قورت**
گرگ سیاه ، گرگ بزرگ پر هیبت (ترکمنی)

GƏRƏGALDI **قَره گلدی**
بزرگ و معظم آمد، پسری با عظمت به دنیا
آمد (ترکمنی)

QAZZAQQULI **قزاق قولی**
بندهٔ خداوند که از ترکان قزاق می باشد
(ترکمنی)

QILIÇBERDI **قلیچ بُردی**
خداوند پسری شجاع، تیزو برنده همچو
شمشیر به ما عطا فرموده است (ترکمنی)

QILIÇBAY **قلیچ بای**
مرد دارا ، غنی و بُرا چون شمشیر (ترکمنی)

QILIÇTUVAQ **قلیچ توواق**
شخص با حیا و با آبرویی که چون شمشیر
تیز و برنده است (ترکمنی)

QILIÇCAN **قلیچ جان**

مبارک و خجسته آمد (زاده شد) (ترکمنی)

QUTLİMƏRGƏN قوتلی مَرگن

تفنگچی مبارک و خجسته (ترکمنی)

QUTLI قوتلی

مبارک و خجسته (ترکمنی)

QUTUQA قوتوقا

امیر و بزرگ قوم اویرات در عهد چنگیز خان
(ترکی مغولی)

QUTUL قوتول

نام پدر «آلتان» رئیس ایلات مختلف قیات و
برجیقین

QUTULAN قوتولان

رستگار (ترکمنی)

QOCATAĞAN قوْجا تاغان

ستون و پایه بزرگ اجاق خانواده (ترکمنی)

QOCA قوْجا

بزرگ، پیر و فرزانه، معظم (ترکمنی)

QUCUR قوجور

توانا (ترکمنی)

QÜCÜKBAY قوجوک بای

بیگ و سرور ایل قوجوق از طوایف یموت
(ترکمنی)

QOÇATA قوْچ آتا

پدر دلاور و جسور چون قوچ

QOÇASLAN قوْچ آسلان

QUTƏR قوت آر(قوتَر)

مرد ترک نژاد قوتی، مردی از قوم ترک
«قوتی» های ساکن در آذربایجان (از اقوام
متحدۀ ترک مادی)

QUTTAQ قوت تاق

نام کوهیست در سرزمین اوغورستان و
نزدیک کوه «قراقوروم»

QUTAR قوتار

مرد قوتی، مردی از قوم ترک تبار قوتی های
ساکن در آذربایجان، قوترها از اقوام متحدۀ
ترک مادی بودند. (مشابه اسمی نام قومی در
سرزمین سوئد که در قرون پیش از میلاد در
قسمتهایی از جنوب سوئد ساکن شدند،
مؤلف)

QUTLUĞXAN قوتلوغ خان

امیر خجسته، لقبی که اوکتای قاآن به براق
حاجب داد و او را در مقام حکومت کرمان
باقی گذاشت او مؤسس خاندان قراخانیان
کرمان است.

QUTLIBERDİ قوتلی بُردی

خداوند فرزندی مبارک و خجسته به ما عطا
فرمود (ترکمنی)

QUTLİTEMİR قوتلی تَمیر

مبارک و خجستۀ آهنین تن (ترکمنی)

QUTLİGƏLDİ قوتلی گلدی

دارای تن و جانی نیرومند چون قوچ
(ترکمنی)

QOÇDURDI **قوچ دوردی**

همچنان شجاع و دلیر چون قوچ باقی بوده و
خواهد ماند (ترکمنی)

QOÇQULI **قوچ قولی**

بنده دلیر و شجاع خداوند (ترکمنی)

QOÇGƏLDİ **قوچ گلدی**

پسری پهلوان و بهادر چون قوچ به دنیا آمد
(ترکمنی)

GOÇYİĞİT **قوچ ییگیت**

دلیر مرد شجاع و جسور (ترکمنی)

QOÇAT **قوچات**

دلاور و شجاع همچو قوچ ، تند و تیز پا و
قبراق همچو اسب (ترکمنی)

QOÇƏRBAKI **قوچر باکی**

نام پسر بزرگ ناکون تا ایشی از سران قبیله
برجیقین ترکان مغول. (ترکی مغولی)

QOÇQARBAY **قوچقار بای**

بیگ و سروری دلیر و شجاع چون قوچ
(ترکمنی)

QOÇUM **قوچوم**

دلیر مرد پهلوان و شجاع من ، همچنین نام
آبادیست در حومه شهر سنندج

شیر دلاور و جسور

QOÇALAN **قوچ آلان (قوچالان)**

همچو قوچ دلیر ، جسور و مهاجم شونده ،
چون قوچ دلاور و شجاع ، شخص شجاع و
جسور و نیرومند چون قوچ از ترکان تیره
«آلان» همچنین نام یکی از آبادیهای
دهستان برادوست بخش صومای شهرستان
اورمیه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«خوش آلان» (قوچ آلان ← کوچ آلان ←
گوش آلان ← خوش آلان)

QOÇBERDİ **قوچ بردی**

خداوند فرزندی دلاور ، شجاع و بهادری چون
قوچ به ما عطا فرمود (ترکمنی)

QOÇBAKAR **قوچ باکار**

کسی که دارای رمه قوچ است (ترکمنی)

QOÇBAKAN **قوچ باکان**

کسی که دارای رمه قوچ است (ترکمنی)

QOÇBAY **قوچ بای**

بیگ و رئیس ایل که همچو قوچ دلیر، شجاع
و جسور است (ترکمنی)

QOÇPƏLƏNG **قوچ پلنگ**

کنایه از آدم بسیار دلیر و قوی همچون پلنگ
و قوچ ، همچنین نام آبادیست در حومه
شهرستان کاشمر

QOÇCAN **قوچ جان**

QURTBAY قورت بای

بیگ و آقای ثروتمند و غنی که همچو گرگ شجاع ، دلیر و جسور است

QURTBƏGİ قورت بگی

سرداری که چون گرگ شجاع و جسور است (ترکمنی)

QURTXAN قورت خان

خان و رئیس که همچو گرگ شجاع ، دلیر و جسور باشد

QURTDURDİ قورت دوردی

همچو گرگ شجاع ، دلیر و جسور باقی خواهد بود (ترکمنی)

QURTQULİ قورت قولی

بنده دلیر و جسور چون گرگ (ترکمنی)

QURTQILIÇ قورت قیلیچ

همچو گرگ شجاع ، دلیر ، جسور و همچو شمشیر تیز ، برنده و قاطع (ترکمنی)

QURTĞƏLDİ قورت گلدی

پسری شجاع و دلیر چون گرگ از مادر زاده شد (ترکمنی)

QURTMENGLİ قورت منگلی

گرگ خالدار (ترکمنی)

QURTCAN قورتجان

جان سخت و مقاوم در برابر سرما و بوران

QURTULMUŞ قورتولموش

QUDA قودا

در بین مغولان به افراد ایل یا ایلاتی گفته میشد که همگی خویشاوندانی از طرف زن را دارا بودند ، اطلاق میشد . (ترکی مغولی)

QUDUQABAKI قودو قاباکی

QUDUQABAKI

از سران و بزرگان مغولی معاصر چنگیز خان. (ترکی مغولی)

QUDUQA قودوقا

امیر و بزرگ قوم اویرات در عهد چنگیز خان . (ترکی مغولی)

QOR(KOR) قور(کور)

آتشپاره ، جرقه

QURQAŞAVUQ قوراق ساووق

باد و سرمای خشک (ترکمنی)

QURBƏYİ قوربه ییی

داروغه سلاح خانه یا اسلحه خانه

QURTOĞLU قورت اوغلو

گرگ زاده ، پسر گرگ

QURTBƏRDİ قورت بردی

پسر شجاع و دلیر چون گرگ که خداوند آنرا به ما ارزانی داشت (ترکمنی)

QURTBAQIŞ قورت باقیش

بسیار تیزبین ، چشم تیز ، بینا و هوشیار چون گرگ (ترکمنی)

گرگ رودخانه «ارس»
QURDOĞLU **قورد اوغلو**

گرگ زاده ، پسر گرگ

QURDBAŞ **قورد باش**

رئیس و بزرگ گرگان

QURDADAM **قورد آدام**

شخص تیز و زبر و زرنگ همچنین شجاع و
نترس مثل گرگ .

..... **قورداؤلدوره ن**

QURDÖLDÜRƏN

گرگ کش ، کنایه از آدم شجاع ، دلیر ، نترس
و قوی می باشد ، همچنین نام آبادیست در
حومه شهرستان ماکو از بلاد آذربایجان

QORDAĞ **قورداغ**

کوه آتشین و آتشفشانی

..... **قورداؤبا(کورت اوْبا)**

QURDOBA(KURTOBA)

گرگ اوبه ، گرگ ایل

QURDOLMUŞ **قورداؤلموش**

همچو گرگ شده ، کنایه از آدم دلیر و جسور
همچنین نام آبادیست در حومه شهر اردبیل
از بلاد آذربایجان

QURDYEMƏZ **قوردیئمز**

کنایه از آدمی که بسیار شجاع ، دلیر و نترس
باشد بحدی که گرگ را جرأت و توان حمله

رهایمی یافته ، نجات یافته ، آزاد و رها ،
همچنین نام آبادیست در حومه شهر اردبیل
از بلاد آذربایجان

QORCƏR **قورج ار**

مرد سخت و استوار ، مرد قرص و محکم ،
توپر و سخت . لازم به ذکر است که این واژه
ترکی «قورج» همچون هزاران واژه دیگر
ترکی به زبان فارسی نیز رسوخ کرده و به
وفور کاربرد داشته و به شکل «قرص» بکار
برده میشود

QURÇU **قورچو**

اسلحه ساز ، رئیس اسلحه خانه

..... **قورچی (قورجی)**

QURÇI(QURCI)

اسلحه ساز ، رئیس اسلحه خانه

QORÇİ **قورچی**

از ملازمین و دوستان نزدیک چنگیز خان .
سلاحدار ، کماندار . (ترکی مغولی)

QORÇİN **قورچین**

کماندار ، نشان گیر و همچنین نام قبیله ای
از ترکان مغول که اولاد قسار به ایشان تعلق
داشتند

QORXUBİLMƏZ **قورخوبیلمز**

بی باک ، نترس ، شجاع و دلاور

QURDARAZ **قورد آراز**

- به او را نباشد، همچنين نام آباديست در
حومه شهرستان مراغه از بلاد آذربايجان
- QURĞAN** **قورغان**
محافظ و پاسدار ، همچنين نام آباديست در
حومه شهرستان گلپايگان ، مشابه نام شهرى
است در سرزمين ترکمن صحرا بنام گرگان ،
قلعه ، دژ ، (ترکى باستان گوئى تورک)
- QURĞUN** **قورغون**
سلامتى ، تندرستى (ترکمنى)
- QORQMAZAQ** **قورقمازاق**
شجاع ، دلير (ترکمنى)
- QORQMANI** **قورقمانى**
شجاعانه (ترکمنى)
- QORQISIZ** **قورقى سيز**
بى باک (ترکمنى)
- QORQI** **قورقى**
انديشه ، فکر (ترکمنى)
- QURMAN** **قورمان**
دوالى باشد که در ترکش دوخته ، حمایل وار
در گردن اندازند ، بسته شدن کمريند برميان
- QOROQACAR** **قوروقاچار**
از سران و بهادران ترک مغولى در عهد
چنگيز خان
- QURİTUMAT** **قورى تومات**
نام قبیله اى بيشه نشين از ترکان مغول در
- سرزمين مغولستان (مغولى)
- QURİLAR** **قوريلار**
نام مؤسس و بيناد گذار قبیله اى بدین نام از
ترکان مغول در سرزمين مغولستان (ترکى
مغولى)
- QURİLARTAY** **قوريلارتای**
نام مؤسس و تشکيل دهنده قبیله اى از
ترکان مغول در سرزمين مغولستان که نام
وى «قوريلارتای مارگان» مى باشد . (ترکى
مغولى)
- QOZĞALANG** **قوز غالانگ**
جنش (ترکمنى)
- QUZATAY** **قوزاتای**
نام يکى از بزرگان و شاهان قوم ترک نژاد
«اسکيت» ها يا «ساکا»ها
- QUZUÇU** **قوزوچو**
چوپان بَره ، چوپان بره گوسفندان (از
اصطلاحات و واژه هاى گویش محلى مناطق
«قازاخ» ، «تووز» و «يئولاخ» در آذربايجان
شمالى)
- QUZULİ** **قوزولى**
دارای رمه بَره (ترکمنى)
- QOŞCAN** **قوش جان**
دارای تن و جانی نيرومند چون قوچ
(ترکمنى)

QOŞUN قوْشون

لشکر ، سپاه مجهّز ، آراسته و آماده
(ترکمنی)

QULATA قول آتا

بنده ای که پدر خواهد شد (ترکمنی)

QULATAR قول آتار

بنده ای که در تیراندازی ماهر و زبردست
است. (ترکمنی)

QULBERDİ قول بُردی

خداوند عبد و بندهٔ خویش را به ما ارزانی
داشت (ترکمنی)

QULBAŞ قول باش

رئیس و سرپرست خادمان دربار شاهی ،
همچنین نام آبادیست در حومهٔ شهر فسا

QULTÖRƏ قول تۆره

نوجوان نیکو که عبد و بندهٔ خداوند است
(ترکمنی)

QULDURDİ قول دوردی

عبد و بندهٔ خداوند باقی بوده و خواهد بود
(ترکمنی)

QULÖMÜR قول عۆمور

کسی که تا پایان عمر خویش در عبد و
بندگی به درگاه خداوندی باقی خواهد بود
(ترکمنی)

QUŞAQBAGLAN قوشاق باغلان

کمر بسته (ترکمنی)

QUŞAN قوشان

نام یکی از اقوام ترک هون که در اواخر قرن
پنجم میلادی مکرر و به دفعات به سرزمین
حکومت ترک آلبان هجوم می نمودند

QOŞAVUL قوْشاوول

از امرای لشکری مغول در عهد چنگیز خان
منسوب به قوم جاجیرات . (ترکی مغولی)

QUŞLUK قوشلوك

شکاری (ترکمنی)

QOŞLI قوْشلی

صاحب اسباب فراوان (ترکمنی)

QOŞMAN قوْشمان

مجهّز به تجهیزات، چون قوچ سمبل دلآوری ،
شجاعت و تهوّر (ترکمنی)

QOŞUL قوْشول

متحد شو، با ما یکی شو ، اعلام همبستگی
کن ، به ما ملحق شو (ترکمنی)

QOŞUNQULİ قوْشون قولى

بندهٔ آماده ، آراسته و مجهّز خداوند
(ترکمنی)

QOŞUNGƏLDİ قوْشون گلدی

آماده ، مجهّز و آراسته آمد (ترکمنی)

QULXAN قولخان

خان و خاقانی که عبد و بنده نیک خداوند است (ترکمنی)

QULDAR قولدار

دارای غلام و نوکر (حاکمی از شخص ثروتمند و مالدار) (ترکمنی)

QULDAV قولداو

حمایت (ترکمنی)

QULQARA قولقارا

بنده بزرگ و معظم خداوند ، بنده گندمگون خداوند (ترکمنی)

QULLUK قوللوک

ارائه خدمت ، خدمت و پذیرائی نمودن ، ارادت (ترکمنی)

QULLI قوللی

دارای غلام ، نوکر و خادمین (کنایه از آدم ثروتمند و پولدار) (ترکمنی)

QULMAN قولمان

سمبل بندگان خداوند ، سمبل بندگی و ارادت به درگاه خداوند (ترکمنی)

QOLUGÜCLÜ قولو گوجلو

قوی بازو

QUNAN قونان

از سرداران مشهور و بزرگ چنگیز خان . (ترکی مغولی)

QULKişi قول کیشی

مردی که عبد و بنده خداوند است (ترکمنی)

QULGƏLDİ قول گلدی

بنده خداوند زاده شد (ترکمنی)

QULAMAN قولامان

بنده سالم و تندرست (ترکمنی)

QULBATIR قولباتیر

دلاور و بهادری که عبد و بنده خداوند است (ترکمنی)

QULBAY قولبای

بنده خداوند که بسیار غنی و ثروتمند است (ترکمنی)

QULTAY قولتای

همچو یک عبد و بنده خوب خداوند (ترکمنی)

QULCA قولجا

عبد و بنده خداوند (ترکمنی)

QULCAN قولجان

عبد و بنده عزیز و محبوب خداوند (ترکمنی)

QULCUK قولجوک

بنده کوچک خداوند (خطاب به کوچکترین فرزند خانواده) (ترکمنی)

QULÇA قولچا

عبد و بنده کوچک خداوند (خطاب به فرزند کوچک خانواده) (ترکمنی)

پیوند و وصال، پیوند خورده ، به ما پیوسته

(ترکمنی)

QOYBƏRLƏN **قویبه رلن**

رستگار (ترکمنی)

QUYTUN **قویتون**

گردآب را در منطقه «قازاخ» آذربایجان شمالی چنین نامند.

QOYUNÇI **قوینچی**

چودار ، دارای رمه گوسفند و احشام (ترکمنی)

QOYUNLI **قوینلی**

دارای رمه گوسفند و احشام ، مالدار و ثروتمند (ترکمنی)

QIYATAĞA **قیات آغا**

از بزرگان و سران ترکمن در سال ۱۸۱۳ میلادی. قیات آغا از لحاظ شخصیت ، سنجیده ترین افراد ترکمن به شمار میرفت (ترکمنی)

QIRATLI **قیر آتلی**

صاحب اسب سمند، دارنده اسب سمند، صاحب اسب سیاه ، کسی که اسبی چون اسب کوراغلو (قهرمان حماسی آذربایجان) داشته باشد ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر همدان از بلاد آذربایجان

QIRAŞ **قیراش**

QONGTAQOR..... **قونگتاقور**

نام جد سوم «تو - اوزین» (تو - اوزیل) برادر خوانده چنگیز خان . (ترکی مغولی)

QUVAN **قووان**

اعتماد ، اطمینان (ترکمنی)

QUVANCALI..... **قووانجالی**

امین ، درستکار ، مطمئن و معتمد (ترکمنی)

QUVANÇ **قووانچ**

اعتماد ، اطمینان (ترکمنی)

QUVANÇBAY **قووانچ بای**

بیگ و آقای مطمئن و با اعتماد ، آقای معتمد و درستکار (ترکمنی)

QUVANÇGƏLDİ..... **قووانچ گلدی**

مرد با اعتماد و با اطمینان زاده شد (ترکمنی)

QUVANDIK..... **قوواندیک**

مطمئن و با اعتماد ، مورد اعتماد (ترکمنی)

QOVŞAR **قووشار**

بالاخره از راه میرسد و به ما می پیوندد (ترکمنی)

QOVŞAK **قووشاک**

به همدیگر رسیم و نائل شویم ، به دیدار هم نائل شویم (ترکمنی)

QOVŞUT **قووشوت**

واژه های گویش محلی منطقه «خودات» در

آذربایجان شمالی)

QIZDURDI **قیز دوردی**

بالاخره بعد از چندین دختر ، صاحب پسر

شدیم (ترکمنی)

QIZQINASLAN **قیزقین آسلان**

شیر غرنده و خشمگین

QIZILBAY **قیزیل بای**

بیگ و سرور طلایی، بیگ و آقای گرانقدر

چون طلا (ترکمنی)

QIZILSARIQ **قیزیل ساریق**

نام یکی از بزرگان و امرای لشکری ترکمن

دوره سلطان ملک شاه سلجوقی

QƏYSƏR **قیسر**

سرمای سخت و شدید ، کولاک و بوران

بسیار شدید (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «مئغری» در آذربایجان

شمالی)

QISIL **قیسیل**

صحرا ، دشت ، دره ، گردنه کوه و به ترکی

معاصر قشلاق را گویند (ترکی باستان گوئی

تورک)

QIŞBERDİ **قیش بردی**

خداوند او را در فصل زمستان به ما ارزانی

داشت (ترکمنی)

زمین سنگلاخ و بی آب

QIRAN **قیران**

درهم شکننده ، حاکی از انسان پر زور و

قدرتمند ، همچنین نام آبادیست در حومه

شهر سنندج

QIRANƏR **قیران آر**

دلیر مرد درهم شکننده و خرد کننده دشمن

QIRANÇAKI **قیران چاکی**

چاقوی بزرگ یا ساتور تیز و خرد کننده ،

(مشابه نام دشتی معروف و کم ارتفاع در

آرژانتین بنام «گران چاکو» که قسمت شمال

و شمال شرقی این سرزمین را پوشانده است

، مؤلف)

QIRANKU **قیرانکو**

«کو» در زبان ترکی قدیم مادی به معنای

پادشاه و سلطان می باشد بنابراین قیرانکو به

معنای سلطان و حاکم مقتدر و در هم

شکننده می باشد ، همچنین نام آبادیست در

حومه شهرستان ماکو از بلاد آذربایجان

QIRXINÇI **قیرخینچی**

پشم چین گوسفندان (از اصطلاحات و واژه

های گویش محلی منطقه «قازاخ» در

آذربایجان شمالی)

QIRVAÇ **قیرواج**

زیرک ، فرزند ، چابک و جلد (از اصطلاحات و

دارای شمشیر و نیام ، شمشیر زن (ترکمنی)

QILIŞQAYA **قیلیش قایا**

صخره تند و تیز چون لبه تیز شمشیر ،
همچنین نام آبادیست در حومه زنجان از بلاد

آذربایجان

QILINCAĞIZ **قیلینج آغیز**

دارای زبان تند و تیز و برنده، قاطع و برنده

QILINCÇƏKƏN **قیلینج چکن**

شمشیر کش ، تیغ کش ، شمشیر زن

QILINCLI **قیلینجلی**

دارای شمشیر ، شمشیر به کمر ، آماده کارزار
، همچنین نام آبادیست در حومه شهر اورمیه
از بلاد آذربایجان که در لفظ عامیانه به
«قیلیشلی» معروف است

..... **قینق تورک (کینیک تورک)**

QINIQTÜRK(KINIKTÜRK)

ترک اوغوزی از تیره ترکان قینق

QIYINQORQI **قیین قورقی**

صلابت (ترکمنی)

QIYINLIQ **قییینلیق**

صعوبت (ترکمنی)

QIĞIRIŞ **قیغیریش**

هیبت ، حمله ، سیاست (ترکمنی)

QIQÇIQ **قیقچیق**

جنجال (ترکمنی)

QILIÇTAĞAN **قیلیچ تاغان**

فرزند قاطع و برآ چون شمشیر که نذر و نیاز
و اجاق او را برای ما حفظ نموده است
(ترکمنی)

QILIÇTUVAK **قیلیچ توواک**

مرد با حیا و قاطع چون شمشیر (ترکمنی)

QILIÇXAN **قیلیچ خان**

خان و حاکم قاطع و برآن چون شمشیر

QILIÇGƏLDİ **قیلیچ گلدی**

پسری تند و تیز و برآ چون شمشیر دنیا آمد
(ترکمنی)

QILIÇMƏRGƏN **قیلیچ مرگن**

شمشیر شکارچی ، شکارچی شمشیردار
(ترکمنی)

QILIÇYAZ **قیلیچ یاز**

مرد قاطع ، تیز و برنده چون شمشیر که در
فصل بهار زاده شده (ترکمنی)

QILIÇCA **قیلیچجا**

همچو شمشیر تیز ، برنده و قاطع (ترکمنی)

QILIÇLI **قیلیچلی**

KÖÇLÜ.....کۆچلو

قوی ، قدرتمند ، نیرومند(تاتاری)

KÖÇÜMXAN.....کۆچوم خان

نام نوه «ایبک» از ترکان شیبانی در منطقه سیبری. «کۆچوم خان» سیبری اشغال شده توسط روسها را دوباره در سال ۱۵۵۶ میلادی با شجاعت و جنگندگی تمام باز پس گرفت و آنرا مرکز حکومت خان نشینی خویش قرار داد . او سراسر مدت حکمرانی خویش بطور مداوم با روسها جنگیده و ملت ترک تحت حکومت خویش را به سرعت مسلمان اسلامگرا نموده و در این امر نهایت کوشش و سعی خود را نمود و همواره تحت محاصره روسها و به دور از دیگر اقصی و ملل دیگر به طور محصور مانده و از تکنیک مدرن در امر اسلحه و سورات جنگی نیز در رکود مانده و روسها نیز هر زمان با سلاحهای تازه کشف شده و مدرن چون توپ و تفنگ به آنان هجوم و یورش می بردند . با این وصف و اوضاع احوال و شرایط بد ترکان تحت حکومت کۆچوم خان در سیبری، کۆچوم خان این دلاور و شیر مرد ترک سیبری در جنگ با روسها فرمانده و سرکرده قشون روسها یثرماک را با شکست سخت و مفتضحانه ای روبرو ساخت ولی سرانجام به علت دوری و انفصال ترکان سیبری از دیگر

K

ک

KÖPRÜK.....کۆپروک

پل

KÖPGƏR.....کۆپگه ر

بز کوهی (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قاخ» و «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

KÖPÜRƏNSEL.....کۆپوره ن سئل

سیل خروشان

KÖTƏLLİ.....کۆتल्ली

سالم و تندرست و جوندار (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «کورده میر» در آذربایجان شمالی)

KÖTÜRGƏ.....کۆتورگه

غلاف خنجر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه قازاخ» در آذربایجان شمالی)

KÖÇEK.....کۆچک

نام طایفه ای از ترکمنها (ترکمنی)

KÖRÜG.....کُورُوک

ایلچی ، ناظر ، تجسس کننده (ترکی باستان گوی تورک)

KÖZ.....کُوز

پاره های آتش و زغال سرخ داخل خاکستر را گویند

KÖZƏR.....کُوزِه ر

دلیر مردی آتشین و آتشپاره

KÖZÜTOK.....کُوزو توک

دست و دل باز ، سخی (قرقیزی)

KÖZİTOK.....کُوزی توک

دست و دل باز ، سخی (ترکی قزاقی ، ازبکی ، اویغوری)

KEŞTAZ.....کُشتاز

نام یکی از قبایل ترک ساکن در آذربایجان که در سده یکم میلادی از سرزمین آسیای میانه مهاجرت نموده اند .

KEŞŞEK.....کُششِک

کوچک (ترکمنی)

KÖŞEK.....کُوشِک

بچه شتر، شتر بچه (ترکمنی)

KEŞİ.....کُشی

مرد (ترکمنی)

KÖŞİKLİ.....کُوشیکلی

ترکان وعدم امکان کمک و حمایت از سوی دیگر ترکان و همچنین تعداد اندک نفوس آنان در برابر خیل عظیم نفوس روسها ، موجب جری شدن روسها در حمله و یورش متعدد و مداوم به خان نشین سیبری و بالاخره به از میان برداشتن آنان در سال ۱۶۰۰ میلادی منجر شد . فرزندان دلیر و شجاع «کُچوم خان» پس ازعقب نشینی از مقابل روسها با یک دسته از مبارزین جان برکف خویش تا سال ۱۶۶۵ میلادی با سپاهیان روس بصورت پارتیزانی مبارزه نمودند.

KÖRESPE.....کُورآسپه

نام یکی از شاهزادگان ترک در دوره ایلخانیان
.....کُورپه آرسلان

KÖRPƏARSLAN.....

شیر کوچک ، شیر بچه ، بچه شیر همچنین نام حاکم مراغه که منظمه هفت پیکر نظامی به نام او سروده شده است . نام این حاکم علاءالدین کُورپه آرسلان است

KÖRPƏASLAN.....کُورپه آسلان

شیر کوچک ، شیر بچه ، بچه شیر همچنین نام حاکم مراغه که منظمه هفت پیکر نظامی به نام او سروده شده است . نام این حاکم علاء الدین کُورپرسلان است

اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق
«برده» ، «شوشا» ، «ترتر» ، «منغری» در
آذربایجان شمالی)

KÖYAĞASI کوی آغاسی
دهدار ، مختار و کدخدای ده

KEYHATU کیحاتو
نام نتیجه هولاکوخان، نوّه «آباکا» ، و فرزند
«ارگون» یا «ارغون خان» که در سالهای
۱۲۹۵ - ۱۲۹۱ بر ایران حکومت راند

KAKABAY کا کا بای
پدر یا پدر بزرگی که سرور و آقای ایل است
(ترکمنی)

KAAN کاآن
خان خانان ، خاقان ، امپراتور حکومت ترکان
KABAR کابار

نام شاخه ای از ترکان خزر که سلاله «آرپاد»
مجارها نیز نشأت گرفته از این قبیله (کابارها)
می باشد

KAPKIN کاپکین
عافلگیرانه و برق آسا هجوم برنده و تگه پاره
کننده

KAPUÇI کاپوچی
حاجب ، دربان

KATAY کاتای
نام قبیله ای از ترکان به ریاست «تاش

صاحب کوشک (ترکمنی)

KÖKSÜR کؤک سور
ریشه دار شو ، ریشه افکن

KÖKSAL کؤکسال
ریشه و پی افکن ، ریشه افکن

KÖKSAN کؤکسان
دارای نام و شهرتی ریشه دار و اصیل

KÖKSOY کؤکسوی
کسی که ریشه و بُنش از نژاد و تباری اصیل
باشد

KÖKƏR کؤکه ر (کؤک آر)
از نسل و تبار دلیر مردان و راد مردان

KÖGMƏN کؤگمن
نام کوهیست در سرزمین ترکستان چین

KÖLİRKİN کؤل ایرکین
عنوان و لقب بزرگان قوم «قارلوق» به معنی
«صاحب عقل و فراستی چون دریاچه پر آب
یعنی دریای عقل و فراست

KÖLLİ کؤللی
دارای گل و بوته ، دارای ریشه و بوته
(ترکمنی)

KENŞİ کنشی
معدنچی (قزاقی)

KÖNƏLGƏ کؤنلگه
کمک ، پشتیبان . حمایت ، حامی (از

KARAKUŞ کارا قوش

مرغ و پرندۀ بزرگ ، پرندۀ سیاه ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان حومهٔ بخش صومای شهرستان اورمیه از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی خره گوش • (کارا قوش ← خارا قوش ← خراقوش ← خره گوش)

KARAALP کارا آلب

قهرمان ودلاور مرد بزرگ و کوه پیکر ، دلیر مرد و قهرمان سیاه وش

KARAAİB (KARAEV) کارا-اائب (کارا-ائوب ، کارا-ائو)

خانهٔ بزرگ ، خانه ، سرزمین و کاشانهٔ بزرگ. کارا(بزرگ) + «اائب» یا «ائو» (خانه) (مشابه نام دریایی است در منطقهٔ آمریکای لاتین در کنار خلیج مکزیک بنام دریای کارائیب .)

KARAIRTIŞ کارا-ایرتیش

نام شاخه ای از ترکان «کیماک» در سدهٔ هشتم میلادی

KARABEY کارا بیی

بیگ و سرور بزرگ و معظم ، بیگ و سرور سیاه وش

KARABAY کارا بای

دارا مرد بزرگ ، مرد سیاه وش

KARABUĞRA کارا بوغرا

تیمور» در زمان ایلخانیان سرزمین آناتولی که به «حیتای» یا «ختای» نیز مشهور است.

KATIBAŞLI کاتی باشلی

سرسخت

KACAR کاجار

از طوایف عمده تشکیل دهندهٔ حکومت ترکان «قاراقویونلو»

KAÇAR کاچار

نام یکی از قبایل بسیار قدیمی ترک ساکن در آذربایجان

KAÇU کاچو

نام امیر و فرمانروای اردویی از ترکان تحت سلطهٔ اعراب زمان خلفای اموی

KADAN کادان

نام پسر «بایجو» از امرای بزرگ دورهٔ ایلخانیان در سرزمین آناتولی

KADUS کادوس

نام یکی از اقوام تشکیل دهندهٔ دولت ترک تبار ماد در سالهای ۴۰۰ قبل از میلاد که در مناطق کوهستانی و جنگلی سرزمین قره داغ آذربایجان زندگی میکردند. کادوسی ها به صورت عشیره ای بوده و به دامپروری و دامداری روزگار میگذراندند .

KARABÖLÜK کارا بؤلوک

نام تیره ای از ترکان اوغوز

نام پدر بزرگ «تیمور» معاصر چنگیز خان
KARAÇARIN **کاراچارین**

نام جد و نسب امیر تیمور گورکانی
KARAÇIK **کاراچیک**

نام کوهیست در شمال رودخانه «سیردیا»
KARAÇIN **کاراچین**

نام فرزند «چاغاتای نوین» از قبیله ترکان
مغول بنام «بیسو-اوت»
KARAHAN **کاراahan**

خان بزرگ
KARASU **کاراسو**

رود بزرگ و عریض و پر آب (مشابه نام
ولایتی است در کشور «تیکاراگوا» به
مرکزیت شهر «خینوتیه». مؤلف)
KARASÜDER **کاراسودر**

نام یکی از پسران «ساریجی» (بیگ
اویغوری) از فرماندهان بنام و مشهور
«جورماقون» از سلاطین دوره ایلخانان
سرزمین آناتولی
KARASONKUR **کاراسونکور**

از سلاطین سلاجقه روم (آناتولی)
KARAŞİT **کاراشیت**

شاه و خاقان بزرگ، خاقان کبیر ترکان
فرغانه. کلمه «شیت» یا «شات» همان «شاد»
«یا «شاه» می باشد.

طبق روایت تاریخ طبری نام پدر بزرگ
«افشین» سردار ترک خلیفه عباسی هارون
الرشید.

KARAT **کارات**

نام یکی از قبایل ترک در سالهای اولیه قرن
یکم میلادی

KARATATAR **کاراتاتار**

ترک معظم و محتشم تاتاری، نام یکی از
قبایل ترک در زمان آبا کاخان در سالهای
۱۲۷۷ - ۱۲۶۵ میلادی

KARATAŞ **کاراتاش**

از سلاطین سلاجقه روم (آناتولی)

KARATAY **کاراتای**

از سلاطین سلاجقه روم (آناتولی)

KARACA **کاراجا**

گونه ای از غزالان با شاخهایی کوچک و
چنگال وار

KARACAN **کاراجان**

نام قهرمانی در داستان های ده ده قورقوت

KARAÇ **کاراچ**

«کاراچ بهادر» از ملازمان و نزدیکان «احمد»
خان پسر کوان محمد خان» در سرزمین
کریمه سالهای ۱۴۸۱ - ۱۴۷۶ میلادی
مقارن حکمرانی «سلطان محمد فاتح»

KARAÇAR **کاراچار**

هون بزرگ ، بزرگ و خاقان ترکان هون

KARAVAN **کاراوان**

شهر بزرگ ، همچنین نام یکی از آبادیهای دهستان مشگین خاوری بخش مرکزی شهرستان مشگین شهر از بلاد آذربایجان با نام ونگارش فعلی «خراوان» *xəravan* (قاراوان یا کاراوان ← خاراوان ← خراوان)

KARAYÜLÜK **کارایولوک**

از سرداران جنگاور و بهادر ترکان آق قویونلو در اواخر قرن ۱۴ میلادی (۱۴۰۲ - ۱۳۳۵ میلادی)

KARAYIĞAÇ **کارایيغاچ**

نام ایلی از ترکان که در سر حد سرزمین ترکستان می زیستند و بدانه‌ها «وُغراق» نیز می گفتند

KARTALKAYA **کارتال کایا**

عقاب صخره ، صخره عقابها

KARGUT **کارگوت**

نام یکی از قبایل ترک مغولی که همان «قرقیز» باشد. (ترکی مغولی)

KARMAN **کارمان**

جسور ، شجاع (قرقیزی)

KARULAN **کارولان**

نام تیره ای از ترکان مغول در قرون ۱۲ و ۱۳ (ترکی مغولی)

KARAŞİN **کاراشین**

سیه چرده ، اسمر گونه

KARAKAS **کاراکاس**

کارا یعنی سیاه ، بزرگ ، معظم ، «کاس» نام قومی است ترک تبار ساکن در سرزمین آذربایجان (ماد) در هزاره قبل از میلاد ، همچنین نام پایتخت ونزوئلا کشوری در شمال قاره آمریکای جنوبی در منطقه آمریکای لاتین

KARAKURUM **کاراکوروم**

نام شهر باستانی و پایتخت ترکان دولت گوک تورک شرقی ، دوققوز اوغوز ها و «گویوک خان» و «مونکه خان»

KARAKOYUNLU **کاراکوینلو**

نام سلسله ای از ترکان در آذربایجان و سرزمین آناتولی در زمان حکومت ایلخانیان

KARAMUÇIN **کاراموچین**

شکارچی سنجاب (ترکی مغولی)

KARANALP **کاران آلپ**

قهرمان و دلاور مرد سیاه وش

KARANCUK **کارانجوک**

یکی از امرای لشکری ایلخانیان آناتولی. او در زمان «اولجایتو» فرمانده لشکر ایلخانیان آناتولی به شمار می آمد.

KARAHUN **کاراهون**

سراب و دیگری از دهستان رازلیق بخش مرکزی شهرستان سراب با نام و نگارش فعلی «حَسَنجان» (کازان قا آن ← کاسان قا آن ← خاسان قا آن ← حاسان قا آن ← (بعد از سلطهٔ اعراب و تأثیر اصوات زبان عربی) ← حاسان جان ← حسنجان)

کازانان..... KAZANAN

اندوزنده ، برنده ، پیروز

کازانچی..... KAZANÇI

از سرداران جنگاور و بهادر ترکان در اواخر قرن ۱۴ میلادی

کازگان..... KAZGAN

نام یکی از خانان مشهور ترک مغولی از سلالهٔ «چاغاتای» در سرزمین افغانستان در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۴۷ میلادی

کازی قورت..... KAZIQUURT

نام سلسله جبالی در شمال شهر تاشکند پایتخت ازبکستان

کاس ائل (کاسئل)..... KASEL

کسیکه از نسل و ایل قوم ترک تبار و التصاقی زبان «کاسسی» یا «کاس» باشد ، از ایل و تبار ترکان «کاسسی»، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان مرحمت آباد شهرستان «قوشاسو» یا «قوشاچای» (میاندوآب فعلی) از بلاد آذربایجان با نام و

کازان باراک..... KAZANBARAK

از اسامی قدیمی ترکی ، احتمالاً از اسامی بزرگان ترک در ازمنهٔ قدیم باشد ، همچنین مشابه نام یکی از آبادیهای دهستان دیجو یجین بخش مرکزی شهرستان اردبیل با نام و نگارش فعلی «حسن باروق» (کازان باراک ← کاسان باراک ← خاسان باراک ← حاسان باراک ← حسن باروق)

کازان بیگلی..... KAZANBÖYLİ

از نسل و تبار «قازان بیک» یا «غازان بیک» ، همچنین مشابه نام مرکز دهستان حسن آباد شهرستان کلبر از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی «حسن بیگلو» (کازان بیگلی ← کاسان بیگلی ← خاسان بیگلی ← حسن بیگلو)

کازان تاتار..... KAZANTATAR

ترک تاتار منسوب به منطقه «کازان»

کازان تورک..... KAZANTÜRK

ترک کازانی ، ترک شهر کازان با جمعیتی در حدود ۳/۱۰۴/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۲۶ میلادی

کازان قآن..... KAZANQAAN

امپراتور «کازان» خان، خاقان «غازان» خان ، همچنین مشابه نام دو آبادی یکی از دهستان ملا یعقوب بخش مرکزی شهرستان

دهستان بکشلوی اورمیه ، دهستان آجرلو
مراغه ، کاغذ کنان خلخال ، دهستان گرم
بخش ترک شهرستان میانه ، حسن آباد
شهرستان کلپیر (کاس آر ← کاس آر ←
خاس آر ← حاسار ← حصار)

کاس باش (کاس باشی).....

KASBAŞ(KASBAŞI).....
فرمانده و سرکرده قوم ترک تبار «کاس» یا
«کاسسی ها»، همچنین مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان چهریق شهرستان سلماس
از بلاد آذربایجان با نام و نگارش فعلی
«حَسْبَشَه» (کاس باشی ← خاس باشی
← حاس باشی ← حَسْبَشَه)

کاس بک KASBƏK.....

بیگ و رئیس ایل ترکان «کاس» ، همچنین
نام یکی از آبادیهای دهستان چهار دانگه
بخش هوراند شهرستان اهر با نام و نگارش
فعلی خُسَبَک (کاس بک ← خاس بک ←
خُسَبَک)

کاسار KASAR.....

مرد ترک از تبار ترکان کاستی

کاسار کو KASARKU.....

شاه کاستی . پادشاه کاستی ، پادشاه قوم ترک
تبار کاستی . کاس (نام قوم ترک تبار در ازمنه
قدیم در حوزه دریای خزر) + آر ، آر (در زبان

نگارش فعلی «حاصل قویی افشار» (کاس ائل
← خاص ائل ← حاص ائل ← حاصل)

کاس ائلی KASELLİ.....

کسیکه از ایل و تبار و نسل قوم ترک تبار
کاسسی ها باشد ، از نسل ترکان «کاس»
، همچنین نام یکی از آبادیهای منطقه گاوگان
بخش دهخوارقان شهرستان تبریز با نام و
نگارش فعلی «حاصلو» که به «خاصلو» نیز
مشهور است . (کاس ائلی ← خاص ائلی ←
حاص ائلی ← حاصلو یا حاصلو)

کاس آر (کاسار).....

KASƏR(KASAR).....

مرد کاسسی ، دلیر مردی از تبار ترکان
تیره «کاس» یا «کاسسی»، همچنین مشابه
نام ۲۴ آبادی از دهستانهای مختلف سرزمین
آذربایجان ایران با نام و نگارش فعلی «حصار»
« به ترتیب زیر: دهستانهای گوئی آغاج از
شهرستان شاهیندر ، مهر انرود بستان آباد ،
آختاچی بوکان ، کلخوران اردبیل ، چهار
اویماق قره آغاج مراغه ، ساری سوباسار
پلدشت ، بخش مرکزی میانه ، فرورق خوی ،
باراندوز چای اورمیه ، دهستان مشگین
باختری بخش مرکزی شهرستان مشگین
شهر ، نازلو چای اورمیه ، رهاال خوی ،
دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر ،

شهر «کاس» ها ، شهر «کاسسی» ها،
همچنین نام یکی از آبادیهای شهرستان
خسرو شهر حومه تبریز با نام و نگارش فعلی
«خاصان» (کاس وان ← خاص وان ←
خاصوان ← خاصبان)

KAŞGAR **کاشگار**
نام یکی از شهرهای مهم و تاریخی ترکان در
ازمنه قدیم

KAŞIK **کاشیک**
گارد اشرافی خان و امپراتور مغول که توسط
چنگیز تشکیل و تأسیس شده بود . (ترکی
مغولی)

KAŞIKÇI **کاشیکچی**
مقام افتخاری عضویت گارد خان مغول در
دوران سلسله یوان ها . (ترکی مغولی)

KAĞA **کاغا**
غار و زاغه را در منطقه «شورو» آذربایجان
شمالی چنین نامند

کافشیت (قافشیت، قافشات)

KAFŞİT
نام طایفه ای از ترکان در اطراف دریاچه آرال
که در سال ۱۰۶۶ میلادی آلپ ارسلان
پادشاه سلجوقی با آنان جنگ نمود.

KAFKAS **کافکاس**
نام رشته کوهی در منطقه غرب آسیا واقع در

ترکی به معنی مرد) + کو (پسوندیست در
اسامی شاهان ترک در ازمنه قدیم چون
شاهان مادی)

کاسانلی (کازانلی)

KASANLI(KAZANLI)
از ایل و طایفه ترکان کاسسی یا «کاس» ،
اهل شهر «کازان» از مراکز مهم و تاریخی
ترکان در اعصار گذشته ، همچنین مشابه نام
یکی از آبادیهای دهستان حومه بخش
صومای شهرستان اورمیه - مشابه نام یکی از
آبادیهای دهستان آرشق بخش مرکزی
شهرستان مشکین شهر و نیز مشابه نام یکی
از آبادیهای دهستان حومه بخش سولدوز
شهرستان نقده از بلاد آذربایجان با نام و
نگارش فعلی «حسنلو» («کازانلی» ←
کاسانلی ← خاسانلی ← حاسانلی ← حسنلو)

KASPI **کاسپی**
نام یکی از اقوام تشکیل دهنده دولت ترک
تبار ماد ساکن در اراضی ماننا به هنگام
فرمانروایی آتروپات.

KASLI **کاسلی**
ترک کاسی ، ترک منسوب به قوم کاس ،
همچنین نام آبادیست در حومه اورمیه از بلاد
آذربایجان

KASVAN **کاسوان**

غرب دریاچه خزر

KAKABERDİ **کا کا بُردی**

خداوند پدری را به ما عطا فرمود (ترکمنی)

KAKABALLI **کا کا باللی**

پدر یا پدر بزرگ شیرین و دوست داشتنی
(ترکمنی)

KAKACAN **کا کا جان**

پدر یا پدر بزرگ عزیز و دوست داشتنی
(ترکمنی)

KAKAQULI **کا کا قولی**

پدری که عبد و بنده خداوند است (ترکمنی)

KAKAGƏLDİ **کا کا گلدی**

پدری به دنیا آمد (ترکمنی)

KAKALI **کا کالی**

پدر دار، دارای پدر، یتیم و بی سرپرست
نیست (ترکمنی)

KAKMACI **کا کاماجی**

خاتم کار

KAKIŞ **کا کیش**

شکل محبت آمیز خطاب جمله «پدر عزیز و
محبوب» (ترکمنی)

KAKINACI **کا کیناجی**

کنده کار، کنده گر

KAGAN **کا گان**

خان ترک، خاقان و امپراتوری ترک

KALAÇ **کا لاج**

نام قبیله ای از ترکان

KALQAY **کا لقای**

ولیعهد را در دوره سلطنت ترکان منطقه
«کریم» یا «کریمه» اوکراین فعلی چنین می
گفتند.

KALKIŞ **کا لکیش**

نهضت، جنبش

KAMAX **کا ماخ**

نام طایفه ای از ترکان که در سده نخستین
میلادی در حوزه رودخانه «یرتیش» ساکن
بودند. این روحانه در قسمت شرق
روخانه «ولگا» در سرزمین قزاقستان جاری
است. در سده های ۲ - ۴ قبل از میلاد در
جای کنونی شهر «شاماخی»، «کاماخ» ها
میزیستند و نام این شهر نیز برگرفته شده از
نام همین «کاماخ» ها می باشد. اعراب به
اول نام این طایفه علامت «ال» اضافه نموده
«الشماخیه» خطاب نموده اند

KAMTÜRK **کا متورک**

ترک شامان، ترک ساحر و افسونگر، کاهن
ترک، روحانی ترکان در قدیم

KAMUS(KAMUZ) **کا موس**

اوز نام یکی از طوایف قدیم ترک و کام یا قام

KANG **کانگ**

نام یکی از قبایل مهم ترکان که به «کنگرها» نیز مشهور است

KANGAR **کانگار**

خون و برف ، نام قومی از ترکان که در سرزمین آذربایجان به کنگرلوا مشهورند (همچنین مشابه نام شهرست در استان «پرلیس» در کشوری مالزی. مؤلف)

KANITLAYAN **کانیتلایان**

مصدق ، تصدیق کننده (آناتولی)

KAHA **کاها**

لانۀ روباه را در منطقه «سآتلی» آذربایجان شمالی چنین نامند

KAVRAYAN **کاورایان**

باهوش ، با ذکاوت

KAVURT **کاوورت**

نام پسر «چاغری بیک» از سران و سلاطین حکومت سلجوقی

KAVURD **کاوورد**

نام پسر «چاغری بیگ» از فرمانروایان بزرگ سلجوقی . اولاد «کاوورد بیک» در سالهای ۱۱۸۷ - ۱۰۴۱ بر سرزمین کرمان حکمرانی نمودند.

KAYBEK **کای بک**

بیگ و رئیس ایل ترکان «قایی» اجداد اولیه

در رابطه با شامانیزم نام کاهنان و جادوگران قدیمی ترک می باشد و همچنین نام دَهی از بخش سولدوز از توابع نقده

KANƏR(KANER) .. **کان آر(کانئر)**

دلیر مرد پاک خون و غیور

KANBELEMLİ **کان بئلملی**

بسیار دانا (ترکمنی)

KANTEMİR **کان تئمیر**

دارای خون پاک و سالم . سالم و تندرست و نیرومند چون آهن

KANTÜRK **کان تورک**

کسیکه خون تُرک در رگهایش جاری است، کسیکه از نسل و تبار ترک باشد ، ترک نژاد

KANDEMİR **کان ده میر**

خون سالم ، شخص دارای خون پاک و سالم

KANALGƏLDİ **کانال گلدی**

سرخ خون متولد شد (ترکمنی)

KANPOLAT **کانپولات**

مرد فولادین دارای خون سالم ، مرد دلیر و غیور

KANCALISOPA **کانجالی سوپا**

مرد گیر ، نوعی آلت جنگی در ازامنه قدیم (آناتولی)

KANSAÇAN **کانساچان**

خونبار

KAYAYOSUN..... **کایا یوسون**

گل‌سنگ (آناطولی)

KAYAT..... **کایات**

نام قبیله ای که «چنگیز خان» منسوب بدان است

KAYAN..... **کایان**

سیل ، بهمن ، سیلاب خروشان

KAYANSEL..... **کایانسل**

سیل ، سیلاب خروشان

KAYTBAY..... **کایت بای**

نام یکی از پادشاهان سلسله ترک مملوکی ها در مصر سالهای ۹۶ - ۱۴۶۳ میلادی

KAYTAY-NOYAN.. **کایتای نویان**

از سران و بزرگان ترک مغولی معاصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

KAYHAN..... **کایحان**

خان و رئیس ایل ترکان «قائی» یا «کائی»

KAYDAR..... **کایدار**

نام برادر «بایندر خان» در سلاله ترکان اوغوز. لازم به ذکر است که قبر «کایدار خان» در نزدیکی شهر «سلطانیه» از بلاد آذربایجان قرار دارد و احتمال اینکه نام این شخصیت با همان پیغمبر کایدار که برای ترکان بسیار مقدس می باشد ، یکی باشد بسیار است .

ترکان عثمانی

KAYBİLMƏZ..... **کای بیلمز**

لغزش ندارد ، هیچگاه لغزش و خطا نمی کند

KAYTÜRK..... **کای تورک**

ترک منسوب به قبیله «قایی» و اجداد اولیه ترکان عثمانی

KAYAALP..... **کایا آلپ**

قهرمان و دلاور مرد آهنین و سخت چون صخره

KAYATEMİR..... **کایا تمیر**

آهنین ، سخت و محکم چون صخره

KAYATEKİN..... **کایا تکین**

شهزاده نیرومند و جان سخت چون صخره

KAYATÜRK..... **کایا تورک**

ترک مرد نیرومند و جان سخت و محکم چون صخره

KAYACAN..... **کایا جان**

جان سخت و محکم چون صخره

KAYAHAN..... **کایا حان**

رئیس ایل و حکمدار نیرومند و جان سخت چون صخره

KAYAGÜN..... **کایا گون**

آفتاب صخره ، آفتاب برآمده از پشت سیتغ صخره

KAYIKÇI کاییکچی

قایقران

KAYI کاییی

سالم ، تندرست ، نیرومند ، سخت و محکم

KAYIHAN کاییی حان

امپراتور جان سخت و نیرومند

KEPTAVUL کپتاوول

کشیک و قراول شب

KƏTDA کتدا

مورد احترام ، پیشوا ، رهبر (ترکمنی)

KƏÇƏDON کچه دوڭ

عبای چوپانان ، عباى بی آستین نمدی
(ترکمنی)

KIRTAS کرتاس (قرطاس)

پول کاغذی که در بین ترکان سلجوقی مورد
استفاده قرار می گرفت .

KƏRÇƏK کرچک

دلیر ، شجاع ، راست ، محق (ترکمنی)

KIRIMTATAR کریم تاتار

ترک تاتار منسوب به منطقه «کریم» *kırım*

KƏSKİNDİŞ کسکین دیش

تیز دندان ، گرگ ، ببر و پلنگ

KƏSGİNQANAT کسکین قانات

تیز پر ، تیز بال

KAYDUHAN کایدو حان

نام یکی از خانان مشهور از اخلاف «اؤگه دئی
» در سالهای ۱۳۰۱ - ۱۲۶۷ میلادی

KAYDU کایدو

از خانهای ترک مغولی

KAYRA کایرا

امداد و کمک خداوندی ، نزول و بخشش
نیکی، لطف و مرحمت از سوی خداوند به
بندگان ، کمک ، حمایت

KAYKAN کایکان

ترک منسوب به قبیله «قائی» یا «کائی»

KAYGAN کایگان

نسوده ، راست و درست

KAYMABİLMƏZ کایما بیلمز

لغزش ندارد ، هیچگاه لغزش و خطا نمی کند

KAYMAZ کایماز

ثابت و استوار ، لغزش ناپذیر

KAYNAK کایناک

سرچشمه آب ، چشمه

KAYNAYIŞ کاینایش

جوشش

KAYIBEK کایبک

بیگ و رئیس ایل ترکان «قایی»

KAYİĞ(QAYİĞ) کایيغ (قایيغ)

نام تیره ای از ترکان اوغوز

ترک منسوب به قبیله «کنگر» ها، «کانگ

«ها یا «کانکلی» ها

KƏTDA **که تدا**

مورد احترام ، پیشوا ، رهبر (ترکمنی)

KƏSƏBOY **که سه بوی**

کشتی بادبانی (ترکمنی)

KƏKƏC **که کج**

تاج خروس ، کاکل (ترکمنی)

KƏNİ **که نی (کنی)**

جوان (از اصطلاحات و واژه های گویش

محلی منطقه «منغری» در آذربایجان

شمالی)

KƏVUK **که ووک**

گرهٔ وحشی (ترکمنی)

KUANÇI **کوآنچی**

محافظ ، نگهبان ، پاسدار (از اصطلاحات و

واژه های گویش محلی منطقه «سالیان» در

آذربایجان شمالی)

KOUN **کو-اون**

پسر در نزد ترکان مغول . اونگ خان چنگیز

خان را چنین خطاب می کرد چون بین

ایشان عهد پدر و فرزندی بسته شده بود و

اونگ خان او را کوآون یعنی «پسر» می

خواند . (ترکی مغولی)

KUBASAR **کوباسار**

کسکین گوروش

KƏSKİNGÖRÜŞ

تیز بین

KƏSGİRYARAĞ **کسگیر یاراغ**

اسلحهٔ تیز و برنده (ترکمنی)

KƏSGİR **کسگیر**

برنده و تیز (ترکمنی)

KƏSƏN **کسن**

برنده و تیز

KƏŞƏR **کشر**

شتر دو سالهٔ نر (ترکمنی)

KƏLVƏC **کل وچ**

ماه اول زمستان را در منطقهٔ «جلیل آباد»

آذربایجان شمالی چنین نامند

KƏNDURYAN **کن دوریان**

پر شکیب ، صبور (ترکمنی)

KƏNDİRCİ **کندیرجی**

گونی باف

..... **کندینی توتان**

KƏNDİNİTUTAN

خود دار ، خویشندار ، صبور و بردبار

KƏNKAŞ **کنکاش**

شورا و مشورت ، رایزنی

KƏNGƏRTÜRK **کنگرتورک**

KUTBƏRK **کوت بَرک**

خجسته ، مبارک و تندرست ، سالم و نیرومند

KUTGÜN **کوت گون**

آفتاب مقدس و پاک ، آفتاب خجسته و مبارک ، کسیکه در روز ی مبارک و خجسته دنیا آمده باشد

KUTEDGÜ **کوتدگو**

مسعود کننده ، به سعادت و خوشبختی واصل کننده

KUTAÇI **کوتاچی**

چابک سوار. (ترکی مغولی)

KUTAL **کوتال**

خجستگی ، مبارکی ، میمنت ، قدسی

KUTALP **کوت آلپ**

قهرمان و دلاور مرد خجسته و مقدس

KOTALLI **کوتاللی**

غنی ، دارا و ثروتمند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

KUTALMIŞ **کوتالمیش**

نام پسر آرسلان یابقو و نوه «سلجوق» بانی و بنیانگذار دولت سلجوقی

KUTBAY **کوتبای**

مرد خجسته و مبارک

نام فرمانده قوای قیپچاق ساکن گرجستان در سال ۱۱۹۵ میلادی

KOBAGUN **کوباغون**

به معنی شاهزاده پسر در بین مغولان (ترکی مغولی)

KUBRAT **کوبرات**

نام شاه ترک بلغارها که در سال ۶۴۲ میلادی فوت کرد ، در گذشت

کوبک (کوبیک ، کوبای)

KUBƏK(KUBAY)

کو در زبان قدیم ترکی به معنی خروش کننده ، بزرگ و پر جنجال و بک به معنای رئیس ایل و طایفه (همان بیگ) ، همچنین نام یکی از روستاهای بخش سولدوز از توابع نقده می باشد

KÜBECİ **کوبه جی**

زره ساز ، زره گر

KOPOQAN **کوپ اوقان**

عالم ، دانشمند (ترکمنی)

KOPBAN **کوپبان**

گُرز ، چکش و پتک بزرگ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جلفای» آذربایجان شمالی)

KUTƏR **کوت آر**

دلیر مرد و راد مرد خجسته و مبارک

خون مبارک و خجسته ، دارای خون پاک و مقدس

KUTLAMİŞ کوتلامیش

نام یکی از سلاطین سلجوقیان روم حامی و ساعی در علوم ریاضی و نجوم. او جد سلاله سلجوقیان روم (آناتولی) به شمار میرود

KUTLUASLAN کوتلو آسلان

نام یکی از بزرگان ترکان قبیچاق ساکن در گرجستان که در سالهای ۱۲۱۳ - ۱۱۸۴ کل امور مالی و دارایی سرزمین گرجستان را اداره می نمود

KUTLUALP کوتلو آلپ

قهرمان و دلاور خجسته و مقدس

KUTLUBEY کوتلو بئی

بیگ و سرور مبارک ، خجسته و مقدس

KUTLUBAY کوتلو بای

مرد دارا و غنی که در عین حال خجسته و مقدس است

KUTLUTEKİN کوتلو تکین

شهزاده خجسته ، مبارک و خوش یمن

KUTLUCAN کوتلو جان

دارای دل و جانی خجسته و مقدس

KUTLU کوتلو

مبارک ، خجسته ، مقدس و نیکو

KUTCAN کوتجان

فرد خجسته ، مبارک و دوست داشتنی

KUTRAĞAR کوتراغار

نام یکی از اقوام ترک در زمان حکومت ترکان «گؤی تورک»

KUTRİQUR کوتریقور

نام دسته ای از ترکان متشکل از «اوغور» و «هون» مهاجرت نموده به اروپای شرقی که به «توکوز اوغوز» ها نیز معروفند

KUTSALGÜN کوتسال گون

روز مبارک و فرخنده

KUTSALAR کوتسالار

خجستگی و فرخندگی می آورد

KUTSALAN کوتسالان

خجسته ، مبارک ، خوش یمنی و خیر و نیکی آورنده

KUTSAN کوتسان

خوشنام ، نیکو نام ، فرخنده نام

KUTSAY کوتسای

خجسته و فرخنده شمرده میشود ، از شمار خجسته گان و فرخندگان

KUTSOY کوتسوی

از نسل و تباری خجسته و مقدس

KUTKAN کوتکان

KUTLUQŞAH **کوتلوق شاه**

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک
«بیگلر بیگی» خراسان در زمان «اولجایتو»

KUTLUKŞA **کوتلوکشا**

نام امیر لشکر ایلخانیان سرزمین آناتولی در
زمان غازان خان سالهای ۱۳۰۴ - ۱۲۹۹
میلادی

KUTMAN **کوتمان**

خوش یمن، سمبل خوش یمنی و خجستگی
KOÇİZ **کوچ ایز (کوچیز)**

قوچ نشان، رد قوچ، کسی که قهرمانی و
دلاوری را الگوی خویش قرار داده، همچو
قوچ دلاور و مبارز بودن (نام رئیس بزرگ
سرخیوستان قبیله «آپاچی» در سرزمین
آمریکا مؤلف)

KOÇTÜRK **کوچ تورک**

ترک شجاع و جسور

KOÇHAN **کوچحان**

امپراتور و حکمران شجاع و دلاور

KOÇƏR **کوچر (کوچ آر)**

دلاور مرد شجاع و جسور

KOÇQAR **کوچقار**

نام یکی از پایتخت های ترکان در ازمنه قدیم

KÜÇLÜ **کوجلو**

قوی، قدرتمند، نیرومند (قرقیزی، ازبکی،

KUTLUALP **کوتلو آلپ**

دلاور مرد و قهرمان سعادتمند و خوشبخت

KUTLUƏR **کوتلوآر**

دلیر مرد و راد مرد خجسته، پاک و مقدس

KUTLUƏL **کوتلوآل**

دست پاک و مقدس، دارای دستانی خیر
دهنده و برکت دهنده همچنین مبارک و
مقدس

KUTLUBEY **کوتلوبی**

رئیس و فرمانروای ترکان ایل «آق قویونلو»ها
پسر «تورعلی» بیگ متوفی به سال ۱۳۸۹
میلادی

KUTLUBAKIŞ **کوتلوبا کیش**

همایون نظر

KUTLUTÜRK **کوتلوتورک**

تُرک خجسته، مبارک و خوش یمن

KUTLUTİN **کوتلوتین**

روح و روان پاک و مقدس، روح خجسته و
مبارک

KUTLUHAN **کوتلوحان**

امیر و حکمران خجسته، مبارک و خوش
یمن

KUTLUĞ **کوتلوغ**

نام یکی از پسران «کیخاتوخان» از سلاطین
دوره ایلخانیان، مبارک، خجسته، میمنت

KORGÜN کور گون

آفتاب سرخ و آتشین چون آتشپاره

KURAMA کوراما

نام گروهی از ترکان ساکن در ازبکستان با جمعیتی در حدود ۵۱۰۰۰ نفر طبق سرشماری سال ۱۹۲۶ میلادی

KURANƏR کوران آر

مرد سازنده ، بانی ، مؤسس

KURTALP کورت آلپ

دلاور مرد شجاع و جسور چون گرگ

KURTƏR کورت آر

دلیر مرد جسور و پر تهور چون گرگ

KURTBAY کورت بای

مرد دلیر و پر تهور چون گرگ

KURTA کورتا

گُرز، چکش و پتک سنگین (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

KURTARAN کورتاران

ناجی ، نجات دهنده

KORTAN کورتان

فجر و شفق سرخ و آتشین

KORTAY کورتای

همچون آتشپاره ، همچون جرقه آتش

اویغوری)

KÜÇÜRÜG کوچوروگ

پرتگاه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)

KÜÇÜKOK کوچوک اوک

تیر و پیکان کوچک ، ناوک

KÜÇÜKKIRBA کوچوک کیربا

مَشک کوچک ، مَشک آب کوچک (آناتولی)

KORALP کور آلپ

دلاور و قهرمانی چون پاره آتش ، قهرمان آتشپاره

KORAY کور آی

ماه سرخ چون پاره آتش

KORƏR کور آر

دلاور و جوانمردی آتشپاره

KORCAN کور جان

سرخ و آتشین چون آتشپاره

KORKAN کور کان

سرخ خون ، دارای خونی سرخ و آتشین

KORKMAZ کور کماز

دلیر، جسور ، بی باک ، شجاع و وترس

KORKUT کور کوت

آتش مقدس ، جرقه و آتشپاره مقدس و مبارک

KURULAS **کورولاس** پاروزن

نام یکی از طوایف ترک ساکن در سرزمین آناتولی در دوره ایلخانیان که از ترکستان به این منطقه مهاجرت نموده اند.

KURİAN **کوریان**

یک اردوی کاروانی متشکل از چندین صد یورت را کوریان یا «گوریان» می گفتند. کوریان در اصل به معنی حلقه است بدین ترتیب که یک کوریان از تعداد زیادی ازابه تشکیل می گردید که دایره وار و به شکل حلقه اردو میزدند و مستقر میشدند. «کوریان» یا «گوریان» و یا «کوریکان» که فرم روسی آن «کورئن» *kuren* به معنی دهکده های قزاقها می باشد که از «کوریان» مغولی برگرفته شده است (ترکی مغولی)

KURİKAN **کوریکان**

نام طایفه ای از ترکان که در ساحل غربی دریای بایکال می زیستند (ترکمنی)

KUŞ **کوش**

قدرت (قزاقی)

KÜŞER **کوشر**

مرد قوی ، قدرتمند (قزاقی)

KÜŞAT **کوشات**

درآمد ، ثروت و دارایی (از اصطلاحات و واژه

KURTHAN **کور تحان**

سلطان و حکمران دلیر و شجاع چون گرگ

KÜRTEKİN **کور تکین**

از امیران ترک در بار خلفای عباسی در بغداد

KÜRTUX **کور توخ**

توده برف جمع شده در دره ها (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «بورچالی» که فعلاً در ترکیب گرجستان است)

KURTUL **کور تول**

رهایی یاب ، خود را از بند برهان ، آزاد باش

KURTULMUŞ **کور تولموش**

وارسته ، آزاده

KÜRSOL **کور سول**

نام خاقان و امپراتور ترکان «گوک تورک» - تورغیش « در منطقه تیانشان

KÜRKEY **کور کئی**

«کورکئی نویان» از امرای بزرگ دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی

KURMIŞI **کور میشی**

«کورمیشی نویان» فرزند «آلیناق نویان» حکمران ایل «کیرآیت» ساکن در منطقه «توکات» سرزمین آناتولی

..... **کوره ک چکن**

KÜRƏKÇƏKƏN

KÜKRƏRARSLAN

شیر غرنده

KUKRƏR **کوکره ر**

زبانہ می کشد ، شعلہ می کشد (ترکمنی)

KOKOÇU **کوکوچو**

نام جد سوم «تو - اورین» (تو - اوریل) برادر

خوانده چنگیز خان. (ترکی مغولی)

KÖKÜXAN **کوکوخان**

از اصل و تبار خان ها ، کسی که اصل و

تبارش خان باشد

KULAVAT **کولاوات**

همه و پشتۀ انبوه هیزم جهت سوزاندن (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه

«مغری» در آذربایجان شمالی)

KULTKA **کولتکا**

نام یکی از خانهای ترک در دورۀ ایلخانیان

KULGAN **کولگان**

نام جنگلی است مکتوب در سنگ نبشته

های اورخون

KOLƏGƏLİ **کوله گه لی**

سایه دار (ترکمنی)

KÜLÜG **کولوگ**

نام آور ، پر آوازه (ترکی باستان گوئی تورک)

KÜLÜNCƏ **کولونجه**

های گویش محلی منطقۀ «اوغوز» در

آذربایجان شمالی)

KOŞAR **کوشار**

پویان

KOŞANKURT **کوشان کورت**

گرگ پوی ، گرگ تاز (آناتولی)

KUŞTUKUR **کوشتوکور**

بند باز ، طناب باز (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی مناطق «قاخ» و «زاگاتالا» ی

آذربایجان شمالی)

KUŞTİ **کوشتی**

قوی (قزاقی)

KUFAN **کوفان**

نام یکی از اقوام ترک در زمان حکومت ترکان

«گوئی تورک»

KÜFRÜYƏN **کوفرویه ن**

آب پر جوش و خروش ، سیلاب پرتلاطم و

پر آب و لبریز ، پیروز شونده ، ظفر یابنده (از

اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق

«چمبره ک» ، «جبرائیل» و «فضولی» در

آذربایجان شمالی)

KUKÇU **کوکچو**

نام شمن و ساحر دربار چنگیزخان

(ترکمنی)

..... **کوکره ر آرسلان**

KUMPUL.....کومپول

گُرز، چکش، پتک بزرگ و سنگین (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جبرائیل» در آذربایجان شمالی)

KUMUŞDƏPƏ.....کوموش ده په

شهر گمیشان (ترکمنی)

KUMUŞĞİN.....کوموش غین

غلاف نقره ای (ترکمنی)

KUNALKA.....کونالکا

نام یکی از خانهای ترک در دوره ایلخانیان

KUNT.....کونت

سالم و تندرست ، مقاوم ، ضخیم ، سخت و محکم

KUNTƏR.....کونت آر

دلیر مرد سالم ، تندرست ، مقاوم و سخت پیکر

KUNTAY.....کونتای

ماه سالم و تندرست

KUNTMAN.....کونتمان

مرد سالم ، تندرست و درشت پیکر

KONÇAK.....کونچاک

نام یکی از قهرمانان حماسی ترکان قیپچاق ساکن در سرزمین روسیه

KONDAM.....کوندام

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت

درخت توت شاخه کوتاه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «منغری» در آذربایجان شمالی)

KUMAC.....کوماج

مار چمبرزده (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «منغری» در آذربایجان شمالی)

KOMAR.....کومار

نام یکی از قبایل ترک در سالهای اولیه قرن یکم میلادی

KUMAR.....کومار

نامی که در بین ترکان آسیا خصوصا " آن قسمت که *önasya* نامیده میشود بسیار متداول است و برگرفته شده از نام قوم ترک «کومیس» ها ، یا «کومیچ» ها می باشد و تعداد بی شماری دهات و قصبات در مناطق مختلف ترک نشین آسیا وجود دارد که اسامی آنان مأخوذ از نام همین قوم یعنی «کومیس» ها یا «کومیچ» ها می باشد مثل «کومیچکت» در نزدیکی شهر بخارا، شهر «کومیچو» در نزدیک تونگ هو آنگ ، «کومیت» نام قدیمی شهر «بای» در ترکستان شرقی ، «کوماری» و «کومارلار» در سرزمین آناتولی ، «کومارلی» یا «خومارلی» در ساحل رود ارس در آذربایجان

مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی (ترکی مجاری)

KONGUR کوئگور

بیگ و رئیس ترکان منطقه «بؤلو» و «دوزجه» سرزمین آناتولی در دوره ایلخانیان

KONGURTAY کوئگورتای

نام شاهزاده امیر لشکر روم (سرزمین آناتولی) برادر «آبا کاخان» و فرزند هلاگو

KONURATA کوئور آتا

پدر دلاور و قهرمان

KONURALP کوئور آلپ

دلاور و جوانمرد با شرف و با حیثیت، دلاور دلاوران

KONURBAY کوئوربای

مرد دارا، غنی و با شرف با حیثیت

KONUŞAN کونوشان

ناطق، سخنور، خطیب

KONUK کوئوک

میهمان

KUVA کووا

سنگ، پاره سنگ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قاخ» در آذربایجان شمالی)

KOVAN کووان

متدافع، فراری دهنده، دفاع کننده

KUVUK کوووک

گره وحشی (ترکمنی)

KUVUL کووول

غار، زاغه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «بالاکن»، «قاخ» و «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی)

KOYUNGÖZ کوئون گؤز

میش چشم، چشم میشی

KOYUNCU کوئونجو

گوسفند دار، صاحب رمه گوسفند (آناتولی)

KİYA کیا

نجیب زادگانی که در خدمت نوپان های مغول بودند و در واقع آجودان و نایب ایشان به شمار می آمدند. (ترکی مغولی)

KIYATXAN کیات خان

خان و رئیس قبیله ترک تبار «کیات» (ترکمنی)

KIYAT کیات

نام طایفه ای که چنگیز خان از آن به شمار می رفت.

KIYATAY کیاتای

«کیاتای بورالغی» از امرای ترک دوره ایلخانیان در سرزمین آناتولی در سال ۱۲۸۴ میلادی

(ترکی باستان گۆی تورک)

KİÇİKMAD کچیك ماد

ماد کوچک . نام قسمتی از سرزمین ماد که آذربایجان فعلی و سرزمینهای حوزه دریایچه اورمیه را شامل میشد که به «ماد آتروپاتن» نیز مشهور است.

KİDREY کیدرئی

از اسامی ترکان «ساکا» یا «ساک» ترکستان و سرزمین ماد در زمان حکومت هخامنشیان

KİRAÇ کیراچ

نام تیره ای از ترکمنها (ترکمنی)

KİRS کیرس

یخ ، تکه های یخ ، قالب یخ (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «قاراکیسه» ، «مغری» و «زنگیلان» در آذربایجان شمالی)

KİRSAN کیرسان

نام جد سوم «تو - اورین» «تو - اوریل» برادر خوانده چنگیز خان . (ترکی مغولی)

KİRUSİN کیروسین

نام برادر «اوریز» یا «اوریس» شاه حکومت ترک تبار آلبانها در سرزمین فعلی آذربایجان شمالی (احتمالا" نام طایفه ای از ترکان ساکن در منطقه سلماس آذربایجان که به «کوره سنی» معروفند نیز مرتبط و برگرفته شده از نام همین سردار ترک آلبان بوده

KİTAYLI کیتایلی

اهل ختا ، اهل سرزمین چین یا ترکستان چین ، همچنین نام آبادیست در حومه شهر اورمیه از بلاد آذربایجان با نام خطایلو

KİTPAVUL کیتپااول

محافظ قلعه ، دژبان

KİÇİATA کچی آتا

پدر کوچک (خطاب به پسر کوچک خانواده (ترکمنی)

KİÇİBAY کچی بای

بیگ و آقای کوچک (خطاب به پسر کوچک خانواده) (ترکمنی)

KİÇİXAN کچی خان

خان و حاکم کوچک (خطاب به آخرین پسر خانواده) (ترکمنی)

KİÇİDOĞAN کچی دوغان

برادر کوچکتر (ترکمنی)

KİÇİQUL کچی قول

بنده حقیر و کوچک خداوند (خطاب به آخرین فرزند خانواده) (ترکمنی)

KİÇİKAKA کچی کاکا

پدر کوچک (خطاب به آخرین پسر خانواده) (ترکمنی)

KİÇİK کچیك

کوچک (خطاب به فرزند کوچک خانواده)

عثمانی جدا شده و به اراضی روسیه در سال ۱۷۸۳ ملحق شد بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم روسها به بهانه ارتباط و همدستی آنان با آلمانها در طی جنگ ، صدها هزار ترک «کریم» را درون واگن های قطارهای باری چپانده و به جهنم یخ و برف یعنی سیبری تبعید نمودند و موجبات هلاکت و از بین رفتن تعداد بسیار کثیری از این آوارگان تبعیدی را فراهم نمودند و گروه کوچکی از ترکان «کریمه» را نیز به ازبکستان تبعید نمودند و با این برنامه و عمل ننگین روسها در سرزمینی که ۱۵۰۰ سال سرزمین و موطن آباء و اجدادی ترکان بشمار میرفت دیگر ترکی باقی نماند و «کریمه» خالی از ترکان شد.

کریمخان KIRIMHAN

خان و فرمانروای «کریمه» در شمال دریای سیاه

کیزگین KIZGIN

خشمناک

کیزیل بوقا KIZILBUQA

نام یکی از بهادران و امرای لشکری ترکان در منطقه ماهان (مرو) در زمان چنگیز خان

کیشلا KIŞLA

لشکرگاه ، اردوگاه

باشد، یعنی همین طایفه ساکن در سلماس از اعقاب همین سردار ترک آلبان بوده باشد. (کیروسین لی ← کوره سین لی ← کوره سونلو .

کیریک KIRİK

ساکت ، آرام (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «گنجه» و «خانلار» در آذربایجان شمالی)

کیریکچی KIRIKÇI

شکسته بند

کیریلماز KIRILMAZ

نشکن ، مقاوم ، جان سخت

کیریم تورک KIRIMTÜRK

ترک «کریم» یا منطقه «کریمه» که فعلاً جزو اراضی کشور «اوکراین» محسوب میشود . منطقه «کریم» یا «کریمه» از مراکز مهم و تاریخی ترک نشین واقع در شمال دریای سیاه بوده است که به هنگام سکونت و حکومت ترکان جمعیت آن بیش از ۲ میلیون نفر بوده که به مرور زمان همواره حدود یک میلیون نفر از آنجا به نقاط مختلف چون استانبول ، آناتولی ، بالکان و قفقاز کوچ کرده اند منطقه «کریم» یا «کریمه» در سال ۱۷۷۱ میلادی از طرف روسها اشغال شد و طی عهد نامه ای از خاک امپراتوری

KILINÇ کیلینچ

شمشیر ، پولاد

KİLİNGUT کیلینگوت

نام قومی از ترکان مغول در عهد چنگیز خان.
(ترکی مغولی)

KINAY کینای

فعال و پر کار ، کسی که بدون وقفه در کار و تلاش است

KİNGAŞAN کینگاشان

رایزن ، مشاور ، مشورت کننده

KİNGÜT کینگوت

نام یکی از قبایل ترک در ترکستان قدیم

KİNNAM کیننام

نام یکی از شاهان حکومت ترک تبار اشکانی که سلطنت او چندان طول نکشید که بعد از سلطنت کوتاهی ، از پادشاهی استعفا داد ه با دست خود تاج شاهی را بر سر «اردوان» بنهاد.

KIVANÇƏR کیوانچر

دلاور مرد شادمان و شادی بخش

KİŞİXAN کیشی خان

مرد خان ، خان مرد صفت ، همچنین نام آبادیست در حومه زنجان از بلاد آذربایجان

KİŞİĞİBİ کیشی گیبی

مردوار ، مرد آسا (آناطولی)

KİLVAN کیلوان

آسیابان (ترکمنی)

KILIÇASLAN کیلیچ آسلان

نام پسر سلیمان از فرمانروایان سلجوقی سرزمین آناطولی در سالهای ۱۱۰۷ - ۱۰۹۲ میلادی

KILIÇAĞZI کیلیچ آغزی

لبه تیز و برنده شمشیر

KILIÇAĞIZ کیلیچ آغیز

دارای زبان تند و تیز و برنده ، قاطع و برنده

KILIÇALP کیلیچ آلپ

قهرمان و دلاور مرد قاطع و ترا چون شمشیر

KİLİMCİ کیلیمجی

گلیم باف ، گلیم فروش

KILINÇÇƏKƏN کیلینچ چکن

شمشیر کش ، شمشیر زن

KILINÇVURAN کیلینچ ووران

شمشیر زن

KILINÇYAPAN کیلینچ یاپان

شمشیر ساز ، سازنده شمشیر

GERÇEKÇİ گنر چکچی

واقع بین ، رئالیست

GERÇEKƏR گنر چک آر

مرد حقیقی ، مرد واقعی

GÖRK گورک

نمونه و الگو (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «فضولی» ، «مینگه چئور» ، «اوغوز» و «شمکیر» در آذربایجان شمالی)

GÖRKƏR گور کر (گورک آر)

دلیر مرد زیبا و خوش سیما

GÖRKLÜ گور کلو

متشخص، ممتاز، عالی منصب

GÖRKMƏN گور کمن

دلیر مرد جذاب ، گیرا و سرشناس

GÖRKƏZMƏ گور کز مه

عجیب و غریب ، تا کنون مشابه آن دیده نشده (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «ایمیشلی» در آذربایجان شمالی)

GÖRGÜ گور گو

نظارت ، کنترل

GÖRƏNƏR گوره ن آر

مرد بینا و تیز بین

G

گ

GECƏBASKINI گنجه باسکینی

شبیخون

..... گنجه سالدیران

GECƏSALDIRAN

شب تاز

GECƏYÜRÜŞÜ گنجه یوروشو

شبیخون

GÖÇGƏLDİ گوچ گلدی

وقت کوچ رسید ، به هنگام کوچ ایل بدنیا آمد (ترکمنی)

GÖÇÜBGƏLƏN گوچوب گلن

کوچ نشین (ترکمنی)

GEÇİLİ گنچی لی

دارای رمه بز و گوسفند ، دارای احشام

GEÇİM گنچیم

معشیت

GEÇİNME گنچینه

مدارا

مردمک چشم ، عزیزتر از هر چیز
GÖZBONCUĞU گۆزبونجوغو

منجوق چشم و نظر قربانی (آناطولی)
GÖZDİKEN گۆزدیکن
 مترقب

گۆزمینجیک **GÖZMINCIK**
 منجوق چشم و نظر قربانی

گۆزه تله ین **GÖZƏTLƏYƏN**
 پاسدار ، دیده بان

گۆزه تمن **GÖZETMEN**
 مبصر ، ناظر ، مراقب

گۆزه تیم **GÖZETİM**
 نظارت ، نگاه ، تعقیب (آناطولی)

گۆزه ل سنوه ن
GÖZƏLSEVƏN
 زیبا پرست

گۆزو کسکین **GÖZÜKƏSKİN**
 تیز چشم

گۆسته رن **GÖSTEREN**
 نماینده ، نشان دهنده

گۆک اوردا **GÖK-ORDA**
 نام منطقه ای در سرزمین ترکستان

(قزاقستان فعلی) که «اُردا ایچین» فرزند
 «جوچی خان» در سالهای ۱۲۵۰ - ۱۲۲۶
 میلادی بر آن حکومت میکرد.

گۆرو ینلن **GÖREVBİLEN**
 وظیفه شناس

گۆرو لمه میش **GÖRÜLMƏMİŞ**
 عجیب و غریب
 گۆرو شو آسلان

..... **GÖRÜŞÜASLAN**
 کسیکه در ظاهر و هیبت به شیر می ماند ،
 همچو شیر درنده و دلیر

..... گۆرو شو سوران
GÖRÜŞÜSORAN
 رایزن

..... گۆرو شو قورد
GÖRÜŞÜQURD
 کسیکه به گرگ می ماند ، کسیکه در ظاهر و

هیبت به گرگ می ماند ، شکل و قیافه اش
 چون گرگ ، همچو گرگ جسور و درنده

..... گۆرو کلو
GÖRÜKLÜ
 با شکوه ، با جلال ، با عظمت (از اصطلاحات

و واژه های گویش محلی منطقه «شاماخی»
 در آذربایجان شمالی)

..... گۆرونمه ین
GÖRÜNMƏYƏN
 غایب از انظار ، نامرئی

..... گۆری دۆنمز
GERİDÖNMƏZ
 مَصمّم و قاطع ، راسخ ، نترس و شجاع

..... گۆزبیه یی
GÖZBEBEĞİ

GÖKÇƏR گؤکچر

مرد زیبایی چشم آبی

GÖKÇEL گؤکچل

در ارتباط با آسمان و فضا ، آسمانی

GÖKÇENƏR گؤکچن آر

دلیر مرد چشم آبی

GÖKÇEN گؤکچن

زیبا و دوست داشتنی و چشم آبی

GÖKÇEƏR گؤکچه آر

مرد زیبا و خوش سیما

GÖKÇİN گؤکچین

به رنگ خاکستری

GÖKHAN گؤکحان

نام پسر اوغوز خان

GÖKDAL گؤکدال

شاخه سبز جوان

GÖKƏR گؤکر (گؤک آر)

مرد آسمانها ، مرد آسمان

GÖKSAN گؤکسان

کسی که شهرتش در آسمانها و افلاک پیچد

GÖKŞEN گؤکشن

فرد شادمان و دارای چشمان آبی رنگ

GÖKŞİN گؤکشین

قوس و قزح ، رنگین کمان

GÖKBÖRİ گؤک بوری

گرگ خاکستری ، گرگ آسمانی، گرگ از

آسمان نازل شد . گرگ مقدس

GÖKBAY گؤک بای

مرد ثروتمند و چشم آبی

GÖKTAY گؤک تای

همچو آسمان آبی رنگ

GÖKTEKİN گؤک تکین

شهزاده چشم آبی

GÖKTOĞAN گؤک توغان

شاهین آسمان ها

GÖKDEMİR گؤک دیمیر

مرد جوان آهنین

GÖKDENİZ گؤک دینیز

دریای آبی رنگ

GÖKSEVƏN گؤک سئوه ن

کسی که آسمان آبی را دوست داشته باشد

GÖKSAĞUN گؤک ساغون

حکیم و طبیب چشم آبی

GÖKBEL گؤکبئل

گذرگاه واقع در کوه سرسبز و جنگلی

GÖKCƏ گؤکجه

به فراخی ، گستردگی و بزرگی آسمان ، آبی

رنگ ، به رنگ آبی ، مایل به آبی (ترکمنی)

دل شکار ، دلربا
GÖNÜLGÖTÜRƏN گۆنول گۆتوره ن
 دلبر
GÖNÜLVERMİŞ گۆنول وئرمیش
 دلباخته ، دلبار ، دلداده
GÖNİBƏK گۆنی بک
 سخت جان و دارای پوستی سخت ، محکم و
 مقاوم (ترکمنی)
GÖYALP گۆی آلپ
 قهرمان و دلاور آسمانی
GÖYORDA گۆی اورددا
 به مناطق و سرزمینهای غربی امپراتوری
 ترکان مغول تحت تسلط «باتی خان» گفته
 میشد که بعدها به نام « قیزیل اورددا» نامیده
 شد
GÖYBÖRİ گۆی بۆری
 گرگ خاکستری ، بۆز قورد
GÖYBƏY گۆی به ی
 نام آبادیست در ولایت شکی آذربایجان
GÖYBULAQ گۆی بولاق
 نام آبادیست در ولایت شکی آذربایجان
GÖYNÜK گۆینوک
 نام یکی از بیگهای دوره ایلخانیان در

GÖKLEN گۆکلئن
 نام تیره ای از ترکمنها(ترکمنی)
GÖKLƏNG گۆکلنگ
 سبزی و طراوت (ترکمنی)
GÖKLI گۆکلی
 آسمانی ، آبی (ترکمنی)
GÖKMƏNƏR گۆکمئر
 (گۆکمئن آر)
GÖMÜBULAN گۆمو بولان
 گنج یاب (آناطولی)
GÖNLÜPARLATAN گۆنلو پارلاتان
 دل افروز
GÖNLÜTUTKUN گۆنلو توتکون
 دل بسته
GÖNLÜTOK گۆنلو توک
 دل سیر
GÖNLÜDİRİ گۆنلو دیری
 دل زنده ، زنده دل
GÖNLÜGENİŞ گۆنلو گئیش
 دریا دل
GÖNÜLAVLAYAN گۆنول آولایان

سرزمین آناتولی

GÖĞEÇİKAN **گوئه چیکان**

به معراج رونده ، عروج کننده

GEYİKLİBABA **گئییکلی بابا**

«گئی ایکلی» از صوفیان ترک و بنام ، اوایل امپراتوری عثمانی در سرزمین آناتولی که «اورحان بیگ» فرزند «عثمان بیگ» جد سلاطین عثمانی به ایشان ارادت خاصی داشتند و همواره او را حرمت و احترام کردند . «گئییکلی بابا» از ترکان آذربایجانی و اهل شهرستان «خوی» بود

GARDIZI **گاردیزی**

نام یکی از قبایل ترک در ترکستان قدیم

GAGER **گاگر**

نام اولین رهبر و سرکرده ترکان ساکا طبق روایت منابع یهودی از جمله کتاب «تورات»

GƏRAY **گرای**

ماه به رنگ آسمانی و آبی روشن

GERAY **گرای**

نام یکی از بیگها و فرماندهان قشون ترکان سرزمین آناتولی در دوره «سلطان مسعود» و گیخاتو از سلاطین دوره ایلخانیان

GƏRKƏZ **گرکز**

طایفه و روستای گرکز (ترکمنی)

GƏRƏN **گره ن**

گذرگاه کوهستانی ، گردنه کوه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

GƏZƏNDƏ **گزنده**

سیاح (ترکمنی)

GƏZDƏK **گزده ک**

گذرگاه و معبر کوهستانی ، گردنه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «چمبره ک» ، «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

GƏZLİK **گزلیک**

کارد ، چاقو (ترکمنی)

GƏZƏRGİ **گزه رگی**

بسیار گردش کننده ، سیاح ، توریست

GƏZƏRMƏN **گزه رمَن**

سیاح (ترکمنی)

GƏZİM **گزیم**

گردشگاه ، تفرجگاه (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «شورور» نخجوان در آذربایجان شمالی)

GƏLDİBERƏN **گلدی بره ن**

نان آور خانه متولد شد(ترکمنی)

GƏLDİBAY **گلدی بای**

بیگ و سرور ایل آمد ، بیگ و مرد غنی متولد شد (ترکمنی)

قدیم که هم اکنون به نام «تخت سلیمان»
در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی دریاچه
اورمیه قرار گرفته است - سرمایه و هستی
(ترکمنی)

GƏNCƏBAY گنجه بای

بیگ و رئیس منطقه گنجه از بلاد آذربایجان
GƏNCƏSƏR گنجه سر

نام معبدی که در سال ۱۲۴۰ میلادی مرکز و
کانون کلیسای ترکان آلبان (سرزمین
آذربایجان شمالی) به شمار می آمد. لازم به
ذکر است که کلیسای ترکان آلبان تا سال
۱۸۳۶ میلادی به نشو و فعالیت خود ادامه
داده و در همین سال بعد از مقاوله «ترکمن
چای» با اعمال نفوذ ضابطین و ارتشیان
ارمنی تبار که در اردوی تزار روسیه خدمت
میکردند، کلیسای ترکان آلبان به دستور تزار
روس منحل شد. بعد از این واقعه در مناطق
مختلف مسیحی نشین آذربایجان کلیساهای
تابع کلیسای «آپمیادزین» ارامنه تأسیس و
تشکیل شد. بعداً کلیسای ارمنی به منظور
گسترش حوزه دینی خود و احاطه دینی بر
تمامی سرزمین قفقاز و هشترخان، از دوایر و
مراکز دینی روسیه مجوز کسب نمود. و اما
این آرزوی عجیب و غریب ارامنه پوچ از آب
درآمده و در سالهای ۱۹۱۱ - ۱۹۰۹ میلادی
دولت روس و دوایر دینی روسیه به کلیسای

GƏLDİTAĞAN گلدی تاغان

ستون و پایه اجاق خانواده به دنیا
آمد. (ترکمنی)

GƏLDİHAN گلدی حان

خان و رئیس ایل به دنیا آمد (ترکمنی)

GƏLDİXAN گلدی خان

خان و رئیس ایل متولد شد (ترکمنی)

GƏLDİQILIÇ گلدی قیلیچ

پسری چون شمشیر متولد شد. (ترکمنی)

GƏLDİMƏRGƏN گلدی مَرگن

شکارچی آمد، یک شکارچی زبردست و ماهر
بدنیا آمد (ترکمنی)

GƏLDİYAR گلدی یار

یار و یاور متولد شد (ترکمنی)

GƏLDİ گلدی

آمد، متولد شد، پدیدار گشت (ترکمنی)

GƏLƏN گلن

آنکه می آید، آنکه از راه می رسد، آنکه متولد
میشود، مرد سوار که می آید و در راه است
(ترکمنی)

GƏNCALP گنج آلب

دلاور جوان، دلیر مرد جوان

GƏNCƏK گنچک

«گنچک» یا «شیز» نام پایتخت سرزمین ماد
کوچک یا آذربایجان (آتروپاتئن) در ازمنه

بنام «ساک»ها یا «ساکاها» می باشد بنابراین چنین نتیجه گرفته میشود که واژه «گنزاک» همان «کنساک» یا «کندساک» به معنی شهر «ساک ها» موطن ترکان «ساک» یا «ساکاها» می باشد نمونه مصداق چنین موردی ، نام شهرهای ترکان چون «مَرکند» یا «مارکند» - «تاشکند» ، «سَمَرکند» یا «سمرقند» را می توان نام برد . مؤلف)

گه گیر (گگیر) GƏGİR

شاخه های نازکی که از تنه بریده شده درخت روپیده شده باشد . (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جلیل آباد» آذربایجان شمالی)

گنگش GƏNGƏŞ

کنکاش (ترکمنی)

گوئی لینچی GUİLİNÇİ

نام یکی از رؤسای فتودال مغول. (ترکی مغولی)

گوپاللی GOPALLI

چاق و تپل و تنومند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «باسارکنچر» در آذربایجان شمالی)

گوپوردی GOPURDI

شتر نر (ترکمنی)

گوج آبپ GÜCALP

آچمیادزین ارامنه تنها این اجازه را دادند که آرشیه های کهنه دینی ، مذهبی را از بین ببرند که بی شک آرشیه کلیسای ترکان آلبان نیز در داخل این آرشیه ها ، جزو از بین رفته ها می باشد و این نیز نشانگر یکی از هزاران مورد همدستی و اشتراک مساعی دو ملت روس و ارمنی در توطئه ، خیانت و جنایت بر علیه ترکان در طول تاریخ به شمار می آید.

گنجیم GƏNCİM

جوان من ، سرمایه و دارائی من

گنچ آغا GƏNÇAĞA

آقای جوان

گنچای GƏNÇAY

ماه جوان

گنزاک (کنساک) GƏNZAK(KƏNSAK)

نام پایتخت سرزمین ماد کوچک یا آذربایجان (آتروپاتن) در ازمنه قدیم. «گن» یا «کن» که قسمت اول نام شهر را تشکیل میدهد همان کلمه ترکی «کند» به معنی شهر می باشد و قسمت دوم نام شهر که کلمه «زاک» یا «ساک» می باشد به احتمال بسیار زیاد نام همان قوم ترک ساکن در سرزمین آذربایجان (ماد کوچک یا آتروپاتن)

GÜÇXAN **گوچخان**

خان نیرومند و قدرتمند

GÜÇƏR **گوچ آر**

دلیر مرد نیرومند و قدرتمند

GÜÇSEL **گوچسل**

سیل پر آب و تند ، سیل پر زور و پر آب

GÜÇSAL **گوچسال**

نیرو وار ، در ارتباط با نیرو و قدرت

GÜÇSAN **گوچسان**

دارای شهرتی نافذ ، مشهور به نیرومندی و قدرت

GÜÇKAN **گوچکان**

از نسل قوی مردان ، از تبار پهلوانان

GÜÇLÜKOL **گوچلو کول**

سخت بازو

GÜÇLÜƏR **گوچلو آر**

دلیر مرد پر زور و قوی ، مرد با نفوذ

GÜÇLÜTÜRK **گوچلو تورک**

ترک مرد نیرومند و قدرتمند

GÜÇLÜHAN **گوچلو حان**

خان نیرومند و قدرتمند

GÜÇLÜXAN **گوچلو خان**

خان نیرومند و قدرتمند

GÜÇÜGÜR **گوچو گور**

دلیر مرد نیرومند و قدرتمند

GÜCAL **گوچال**

نیرومند و قدرتمند باش

GÜCƏR **گوچ آر**

دلیر مرد نیرومند و قدرتمند

GÜCLÜATA **گوچلو آتا**

پدر نیرومند و پر قدرت

GÜCLÜBİLƏK **گوچلو بیلک**

قوی پنجه

GÜCLÜQURD **گوچلو قورد**

گرگ قدرتمند و زورمند

GÜCÜM **گوچوم**

زور و قوت من ، نیرو و توان من ، حامی و پشتیبان من

GÜCÜMƏR **گوچوم آر**

دلیر مرد حامی و پشتیبان من

GÜÇBƏĞƏNƏN **گوچ به یه نن**

دشوار پسند ، مشگل پسند

GÜÇBULAN **گوچ بولان**

قدرت یاب ، قدرت یافته

GÜÇDURDI **گوچ دوردی**

پر قدرت و پرزور ایستاده است (ترکمنی)

GÜÇHAN **گوچحان**

خان نیرومند و قدرتمند

پر زور و بسیار قوی ، بسیار نیرومند
GÜRƏSİN **گورآسین**
 وزش باد تند و بسیار شدید ، نسیم تند و
 شدید
GÜRİZ **گورایز**
 دارای اثر بسیار ، کسی که از خود آثار
 بسیاری بر جای گذارد ، پر اثر
GÜRBAY **گوربای**
 غنی ، پر زور و قدرتمند
GÜRBÜZƏR **گوربوز آر**
 دلیر مرد تندرست و نیرومند
GÜRTAŞ **گورتاش**
 هم زور و هم بازو ، سنگ بسیار سخت و
 گران
GÜRTAY **گورتای**
 پر زور و بسیار قوی
GÜRTEKİN **گورتکین**
 شهزاده بسیار قوی و نیرومند
GÜRTÜRK **گورتورک**
 ترک مرد بسیار قوی و پر زور
GÜRTOĞAN **گورتوغان**
 شاهین بسیار نیرومند و تیز پرواز
GÜRTÜNÇ **گورتونچ**
 آهن و فلز بسیار سخت و محکم

از فرماندهان لشکر مغول در عهد چنگیز خان
 متعلق به ایل باسوت (ترکی مغولی)
QUDƏRZ **گودرز (قوثرز)**
 نام بیستمین شاه سلسله ترک اشکانی
 معروف به «آرشک بیستم» در سالهای ۵۱ -
 ۴۶ م.
GODMAN **گودمان**
 هیمه و پشتۀ کوچک علف درو شده به جهت
 تغذیه دامها (از اصطلاحات و واژه های گویش
 محلی مناطق «قبله» و «مینگه چنویر» در
 آذربایجان شمالی)
GÜRATA **گورآتا**
 پدر پر زور ، تنومند و قوی
GÜRAK **گورآک**
 پر زور و هجومی باش
GÜRALP **گورآلپ**
 قهرمان و دلاور پر زور و نیرومند
GÜRAY **گورآی**
 پر زور ، قدرتمند و زیبا چون ماه
GORACƏN **گورآجه ن**
 تیز چشم (ترکمنی)
GORAÇ **گورآچ**
 مردمک چشم (ترکمنی)
GÜRƏRK **گورآرک**

GÜRSEVƏN.....گورسئوھ ن

عاشق مجنون وار، دارای عشق و علاقهٔ بیش از حد

GÜRSAKAL.....گورساكال

انبوه ریش، دارای ریشی انبوه

GÜRSAL.....گورسال

تخته سنگ بزرگ و بسیار سخت

GÜRSAN.....گورسان

دارای شهرت عالمگیر، مشهور و بسیار نامی

GÜRSAVAŞ.....گورساواش

مرد بسیار مبارز و جنگنده، مبارزه و نزاع سخت و شدید

GÜRSEL.....گورسل

سیل عظیم

GÜRSƏN.....گورسَن

بسیار قوی و پر زور هستی

GÜRSOY.....گورسوی

از نژاد و تبار قدرتمند و بسیار شاخص

GÜRQAL.....گورقال

پر زور و نیرومند باش

GÜRKÖK.....گورکؤک

دارای ریشه و بن بسیار قوی، دارای ریشهٔ بزرگ و قوی

GÜRKAL.....گورکال

پر زور و نیرومند باش

GÜRCAN.....گورجان

دارای تن و جانی پر زور و قدرتمند، تنومند

GÜRÇAY.....گورچای

رودخانه پر آب

GÜRHAN.....گورحان

خان بسیار قوی و پر زور

GORDA.....گوردا

چاقوی بزرگ شبیه خنجر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «آغدام»، «باکو»، «جبرائیل»، «جلیل آباد»، «کلبَجَر»، «قاراکیلسه» و «سالیان» در آذربایجان شمالی)

GÜRDAĞ.....گورداغ

کوه پر درخت و انبوه

GÜRDAL.....گوردال

شاخهٔ پر برگ و پر میوهٔ درخت، شاخهٔ بزرگ درخت

GÜRDAMAR.....گوردامار

رگ پر خون، سرخرگ، رگ پر فشار

GÜRDENİZ.....گوردنیز

دریای موج و خروشان

GÜRDƏMİR.....گورده میر

چون آهن سخت و نیرومند

GÖRRUNGÇİ.....گوررونکچی

خوش مشرب (ترکمنی)

GORGİR گورگیر

تیز بین (ترکمنی)

GÜRLƏR گورلر

پرغله و غلیان کننده ، پر فشار و پر زور

GÜRLƏNG گورلنگ

پر قدرت ، خروشان و پر زور باش (ترکمنی)

GÜRMƏN گورمن

سالم ، تندرست و بسیار نیرومند

GORƏCİNG گوره جینگ

مردمک چشم (ترکمنی)

GÜRƏR گور - آر

دلیر مرد نیرومند و پر زور و بازو قوی

GORƏŞCƏNG گوره ش جه نگ

کشتی گیر (ترکمنی)

GORƏK گوره ک

خوش قیافه (ترکمنی)

GUREK گوره ک

نام حکمران ترک شهر سمرقند در سال ۷۱۸

میلادی

GORƏGƏN گوره گن

تیز چشم (ترکمنی)

GÜRƏL گور - آل

پر زور و پر جنب و جوش ، پر تحرک ، پر

زور و قوی بازو

GÜRKAN گورکان

دارای خون بسیار ، دارای خون بسیار جهنده

و پر آن ، غیور ، دارای رگ و غیرت

GÜRKAYA گورکایا

صخره بسیار تند ، خیلی سخت و بزرگ

GÜRKAYNAK گورکایناک

آبی که با فشار و جهش بسیار از سرچشمه

بیرون زند

GÜRKAYI گورکایی

سیلی که توفنده و خروشان از بلندی کوه به

پایین در حال سرازیر شدن می باشد

GÜRKUT گورکوت

مبارک ، خجسته و بسیار قوی ، بسیار

خجسته و میمون

GÜRGƏNÇ گورگنچ

جوان بسیار قوی و نیرومند ، جوان پر زور ،

نام پایتخت ترکان خوارزمی در سده ۱۰

میلادی

GÜRGÜÇ گورگوچ

دارای زور بسیار ، دارای زور و توان زیاده

GORGOR گورگور

شعله و زبانه آتش (از اصطلاحات و واژه های

گویش محلی منطقه «خاچماز» در آذربایجان

شمالی)

رنگ آبی سیر (ترکمنی)
گوغارئن (گؤک اَرَه ن)
GOGAREN(GÖKƏRƏN)
 نام دیگر قبیله ترک «ساک» ها یا «ساکا» ها
گول اکَن
GÜLƏKƏN
 گلکار
گول بئی
GÜLBƏY
 مرد دارا ، غنی و زیبا چون گل
گول قیر
GÜLQIR
 دشت گل ، گل دشت ، دشت پوشیده از گل
 و شکوفه
گولچ آر
GÜLƏÇƏR
 دلیر مرد خنده رو و بشاش
گولحان
GÜLHAN
 خان زیبا چون گل
گولدوروجو
GÜLDÜRÜCÜ
 خنده آور
گولرتان
GÜLƏRTAN
 خندان به هنگام سپیده دم صبح ، خندان
 صبحگاهان ، پگاه خندان
گولله آتان
GÜLLƏATAN
 تیرانداز ، مبارز و جنگجو
گولن آر
GÜLƏNƏR
 دلیر مرد خنده رو و بشاش
گولؤگ
GÜLÜG

گور - اوُل
GÜROL
 نیرومند ، قوی و تندرست باش
گورولتو
GÜRÜLTÜ
 ولوله ، غوغا ، جنجال
گوروندی
GORUNDİ
 پدیدار شد (ترکمنی)
گوریاُن
GORYƏN
 باصر ، بینا (ترکمنی)
گوریاغیش
GÜRYAĞIŞ
 باران تند و شدید
گوریا ی
GÜRYAY
 کمان بسیار سخت و محکم
گوز گنج
GOZGEÇ
 مردمک چشم (ترکمنی)
گوزه ل اؤزلو
GÜZELÖZLÜ
 دارای لطف طبع ، دارای طبع عالی (آناتولی)
گوزونک قاراسی
GOZUNGQARASI
 مردمک چشم (ترکمنی)
گوزیتمه
GOZYƏTMƏ
 افق ، (ترکمنی)
گور یوز
GÜRYÜZ
 دارای چهره و سیمایی بسیار وجیع و روشن
گوک رک
GOKRƏK

GÜNERALP **گونر آلپ**

دلاور مرد روز ، قهرمان روز

GÜNƏŞXAN **گونش خان**

خان آفتاب رو، خان آفتاب چهره

GÜNKAN **گونکان**

کسی که دارای خون صاف و پاکی به روشنی
آفتاب در رگهایش باشد

GÜNKAYA **گونکایا**

صخره ای که خورشید از پشت آن شروع به
تابش کند

GÜNG **گونگ**

از نقاشان مینیاتور است دوره تیموریان و
ایلخانیان

GÜNİZ **گونیز**

کسی که از او آثار نیکو بر جای ماند

GÜÇBERDİ **گویچ بردی**

خداوند پسری نیرومند و دارای زور و قدرت
به ما عطا فرموده است (ترکمنی)

GÜYÇGƏLDİ **گویچ گلدی**

پسری پرقدرت و توانمند به دنیا آمد
(ترکمنی)

GÜYÇLIQUŞ **گویچلی قوش**

پرنده پرقدرت و درنده (ترکمنی)

GÜYZBERDİ **گویز بردی**

نام آور ، پر آوازه (ترکی باستان گوی تورک)

GÜNALTAY **گون آلتای**

آفتاب کوههای آلتای ، آفتابی که از پشت
کوههای آلتای بتابد

GÜNƏRƏN **گون آره ن**

روز موعود ، مرد روز

GÜNƏRİ **گون آری**

مرد آفتاب چهره ، مرد خوش سیمای آفتاب
رو ، همچنین نام یکی از سران و بیگهای
دودمان قارامانیان سرزمین آنا طولی مقارن
حکومت سلجوقیان . «گون آری» در سال

۱۲۹۹ میلادی درگذشت. مرد روز، دلاور زمان

GÜNTİMUR **گون تیمور**

نام یکی از خانهای دولت ترکان قراقوروم

GÜNDOĞAN **گون دوغان**

نوزادی که به هنگام طلوع آفتاب زاده شود

GÜNYAŞANDA **گون یاشاندا**

اول شب ، شامگاهان (ترکمنی)

GÜNHAN **گونحان**

نام یکی از شش پسر «اوغوز خان»

GÜNDÜZALP **گوندوز آلپ**

نام یکی از رؤسای ایل ترکان «قایی» سرزمین
آناتولی در زمان «سلطان علاءالدین کیقباد
اول

دره کوچک ، کولاک و سرمای بسیار شدید ،
بوران (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی مناطق «چمبره ک » ، «سالیان» ،
شاماخی» و «شکی» در آذربایجان شمالی)

GİRVƏCİL **گیروه جیل**

کسی که فرصتها را از دست ندهد . کسی که
فرصت را غنیمت شمارد و از آن در حد
امکان استفاده کند (از اصطلاحات و واژه های
گویش محلی منطقه «اسماعیلی» در
آذربایجان شمالی)

GİZMƏN **گیزمن**

هم ستر ، همراه

GİZƏR **گیز آر**

مرد پنهان ، مرد مخفی ، مرد ناشناخته

GİZU **گیزو**

نام رئیس و حاکم آلانهای ترک تبار در زمان
حکومت بالاش دوم پادشاه اشکانی معروف به
آشک بیست و پنجم

GİZİR **گیزیر**

اجراچی ، خدمتگزار ، خادم (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «جلفا» در
آذربایجان شمالی)

GİLDİR **گیلدر**

آدم چاق و تپل ، تنومند (از اصطلاحات و
واژه های گویش محلی منطقه «قاراکیسه»

خداوند او را در موسم پاییز به ما عطا فرموده
(ترکمنی)

GÜYZHAN **گویز خان**

خان و رئیس ایلی که در فصل پاییز به دنیا
آمده (ترکمنی)

GÜYZGƏLDİ **گویز گلدی**

پاییز آمد ، در فصل پاییز دنیا آمد (ترکمنی)

GÜYÜK **گویوک**

نام نوه چنگیز خان و فرزند «اؤگه دئی»
فرزند سۆم و جانشین چنگیز خان .
«گویوک» در سالهای ۱۲۵۱ - ۱۲۴۶ م .
دارای عنوان و لقب «کائی» نیز بود

GYARMAT **گیارمات**

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت
مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی (ترکی
مجاری)

GİCO **گیجو**

گرداب (از اصطلاحات و واژه های گویش
محلی مناطق «علی بایراملی» ، «کورده میر»
و «شاماخی» در آذربایجان شمالی)

GİRAY **گیرای**

موزون و متناسب ، همچنین نام یکی از
خانهای ترک کریمه

گیروه (گیره وه)

GİRVƏ(GİRƏVƏ)

در آذربایجان شمالی)

گیوریت **GIVRIT**

چاق و تپل ، تنومند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قازاخ» در آذربایجان شمالی)

در آناتولی . «لاکوشی» اهل تبریز است. لازم به ذکر است که در سرزمین آناتولی به غیر از «لاکوشی» تنی چند از تبریزیان را نیز می توان نام برد که از وزیران حکومت ایلخانیان روم بوده اند . از جمله «تبریزی عثمانی» پدر بزرگ «لاکوشی» معروف به «عثمان تبریزی» ، «شرف الدین تبریزی» و «عبدالرحمان تبریزی» که اداره امور مالی و دارائی حکومت ایلخانیان سرزمین روم (آناتولی) را بر عهده داشتند.

LAGDAN.....**لاگدان**

نام آخرین خان مغول در قرن ۱۷. (ترکی مغولی)

LEŞKERKIRAN.....**لشکر کیران**

لشکر شکن ، شکست دهنده لشکر و اردوی دشمن

LUBÇİTU.....**لوبچیتو**

در زبان مغولی یعنی «سرباز زره پوش ، سرباز سوار»

L

LABIR.....**لابیر**

لنجر (ترکمنی)

LAPAN.....**لاپان**

نوعی درخت شبیه چنار را در مناطق «اوغوز» و «زاگاتالا» ی آذربایجان شمالی چنین نامند

LARI.....**لاری**

خروس جنگی را در مناطق مختلف آذربایجان چنین نامند این واژه همچنین به معنی شخص قوی پیکر و جوندار اطلاق میشود (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «شمکیر» در آذربایجان شمالی)

LAŞIN.....**لاشین**

مرغ شکاری «باز» (قزاقی)

LAKUŞI.....**لاکوشی**

نام یکی از وزیران سرشناس دوره ایلخانیان

آهن سخت و فنا ناپذیر

MENGÜ **مئگو**

فنا ناپذیر ، طویل العمر ، جاوید

MENGÜƏR **مئگوآر**

دلیر مرد فنا ناپذیر

MENGÜTAY **مئگوتای**

فنا ناپذیر ، جاوید

MENGÜTEKİN **مئگو تکین**

شهزاده جاوید و فنا ناپذیر

MENGÜÇEK **مئگوچئک**

نام سلاله ای از حاکمان موروثی سلجوقیان
آناتولی . اولاد «مئگوچئک» در سالهای
۱۲۵۲ - ۱۰۷۱ میلادی بر منطقه
«ارزینجان» ، «کماح» و «دیوریغی»
حکومت راندند.

MENGÜHAN **مئگو حان**

سلطان و حکمران فنا ناپذیر

MENGİ **مئگی**

فنا ناپذیر ، طویل العمر ، جاوید

MEYRAM **مئیرام**

عید (قزاقی)

MATA **ماتا**

محکم و شکست ناپذیر ، متین (ترکی مادی)

MATE **ماته**

M

م

MÖCEK **مؤجک**

گرگ (ترکمنی)

MERİÇTAN **مئر یجتان**

شفق رودخانه «مئر یچ» ، صبحگاهان در
ساحل رودخانه «مئر یچ»

MERGEN **مئر گئن**

برج قوس (قزاقی)

MENKEÇUR **مئنکه چور**

نام یکی از امیران ترک اهل فرغانه در
سرزمین آذربایجان شمالی که از طرف افشین
به امیری منصوب شده بود. نام قصبه ای در
آذربایجان شمالی بنام «مینگه چئویر» نیز از
نام این امیر ترک برگرفته شده است

MENGÜALP **مئگو آلف**

قهرمان و دلاور فنا ناپذیر

MENGÜTAŞ **مئگو تاش**

سنگ سخت و جاودانه ، سنگ فنا ناپذیر

MENGÜTEMUR **مئگو تیمور**

قرار گیرد ، همچنانکه انگلیسی زبانها به مادر «مادر» *mother* و اسلاوها از آن جمله روسها «مات *matb* خطاب می کنند».

ماتو MATO

محکم ، قوی و غول پیکر (ماتو در زبان سرخپوستان سرزمین آمریکا به معنی «خرس» یعنی حیوانی که بسیار قوی ، محکم و غول پیکر است ، نیز بکار رفته است همچنین نام دو تن از بزرگان و سرکردگان قبایل سرخپوستان آمریکایی نیز می باشد ماتو نوپا = «دو خرس» و «ماتوگلسکا» + «خرس خالخالی» مؤلف)

ماتون MATUN

متین ، سنگین همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان زابل از بلاد سیستان و بلوچستان (این واژه به احتمال بسیار زیاد همان «مته» ، «موتو» نام حاکم و خان بزرگ ترکان «مته خان» باشد و کلمه «متین» نیز که به اشتباه عربی انگاشته میشود ، مأخوذ از همین نام خان بزرگ ترکان «مته» یا «موتو» میباشد. لازم به ذکر است که نام «مته» خان بزرگ نیز با نام قوم ترک تبار «ماد» مرتبط میباشد.)

ماختاشی MAXTAŞI

پنبه کار (قزاقی)

مادی ، میدیایی ، از قوم و تبار «ماد» ، ترک مادی، همچنین نام آبادیست در حومه شهرستان خوی از بلاد آذربایجان (نام «مته» خان بزرگ ترکان نیز برگرفته شده از نام قوم ترک تبار «ماد» (میدیا) می باشد و بالعکس ، معنی واژه «مته» خان و «ماته» یا «ماد» ، «مات» به معنی وزین و سنگین ، با وقار و متین می باشد و کلمه «متین» نیز برگرفته شده از نام همین قوم ترک تبار «ماد» یا «ماته» میباشد به احتمال زیاد بنا به ارج و منزلتی که ترکان به مقام مادر و مادران قائل هستند و بنابه فراخور شأن و عزتی که به سرزمین مادری خویش یعنی سرزمین «ماد» داشته اند، نام «ماد» یا «مات» و یا «ماته» را بنام سرزمین محل سکونت خویش نهاده باشند و بالعکس . این استنتاج احتمالی از آنجا ناشی میشود که ترکان همواره سرزمین آبا اجدادی و مادری خویش را با کلماتی مترادف شأن و مقام «مادر» بیان نموده اند مثل «آنا وطن» «آنا یوردوم» «آنا تورپاق» بنابراین بیجا نخواهد بود که ملل مختلف از جمله «پارسیان» واژه ترکی «ماد» ، «ماته» را به عنوان واژه «مادر» برگزینند و به مادر خطاب کنند و این عاریه گیری به اروپاییان و دیگر ملل نیز سرایت کرده و به صورت «مادر» *mother* و «مات» *mat* مورد استفاده

آذربایجان به نامهای مادلوی چالدارن و مادلوی گدوک

MADVAN **مادوان**

شهر ماد ، شهری که مربوط به قوم ترک تبار ماد (میدیا) باشد، همچنین نام سه آبادیست در حومه شهرستانهای فسا ، جهرم و بهبهان

MADUVA **مادووا**

نام شاه ترکان ساکا ساکن در سرزمین آناتولی شرقی که به دست کیاکسار شاه ترکان ماد در یک ضیافت مهمانی که به افتخار او ترتیب داده شده بود ، همراه ملازمین و محافظین خود دستگیر و کشته شد.

MARTAŞ **مارتاش**

نام یکی از خدیان قوم ترک تبار «کاسسی»ها

MARGAN **مارگان**

کماندار ، لقب و عنوانی مستعمل در بین ترکان مغول

ALMASYONTAN **الماسی یونتان**

الماس تراش

MASAK **ماساک**

نام پسر «یافت» نوه حضرت نوح همچنین نام پدر اوغوز خان». طبق نظر «زکی ولیدی طوغان» نام قوم ترک «ماساگت»ها (ماساک + گت = «ماساگت» که با افزوده

MADATRUPAT **ماد آتروپات**

نام دولت و سرزمین آذربایجان فعلی در ازمنه قدیم که «آتروپاتن» و «آتروپاتکان» نیز نامیده میشد

MADAY **ماد آی**

ماه قوم ماد

MADAKAS **مادا کاس**

ترک مادی از نژاد کاس (همچنین مشابه نام کشوری در شمال غرب آفریقا واقع در اقیانوس هند بنام مادا کاسکار). لازم به ذکر است که حدود دو هزار سال پیش اقوام زرد پوست از آسیای جنوب شرقی پای بدین سرزمین نهاده اند .مؤلف)

MADAL **مادال**

«تابع» عنوان بعضی از افراد مغولی در دوره حکومت امپراتوری مغول قرن ۱۷. (ترکی مغولی)

MADALTU **مادالتو**

«تابع» عنوان بعضی از افراد مغولی در دوره حکومت امپراتوری مغول قرن ۱۷. (ترکی مغولی)

MADLI **مادلی**

مادی ، اهل ماد (میدیا) ، کسی که از قوم ترک تبار ماد (میدیا) باشد همچنین نام دو آبادیست در حومه شهرستان ماکو از بلاد

نام یکی از بزرگان قوم ترک تبار ماننا در
ولایت «پارسوا»

MAĞTANIYAN **ماغتانیان**

مفتخر (ترکمنی)

MAĞNADƏRƏK **ماغناده ره ک**

معنوی (ترکمنی)

MAQTIM **ماقتیم**

مختوم (ترکمنی)

MAKAYA **ماکایا**

نام فردی که از طرف مهرداد (ششمین
پادشاه حکومت ترک تبار اشکانی) به سمت
فرمانداری «ماد کوچک» یا آذربایجان
برگزیده شد (ق. م ۱۵۵) .

MALŞI **مالشی**

دامپرو (قزاقی)

MALLI **ماللی**

ثروتمند، متمول

MAMIR **مامیر**

ماه میلادی مه (قزاقی)

MANDAN **ماندان**

نام تیره ای از سرخپوستان طایفه
«سیوکس» ساکن در سرزمین آمریکا

MANKAN **مانکان**

نام یکی از شاهزادگان ترک در دوره ایلخانیان
..... **مانکاس (مانگاز)**

شدن پسوند جمعی «انت» به شکل جمع در
آمده) نیز برگرفته شده از این نام باشد.

MASAG **ماساگ**

نام یکی از قبایل مهم و معروف ترکان که به
شکل جمع آن یعنی «ماساگت» ها نیز
مشهورند.

MASKAT **ماسکات**

نام دسته ای از ترکان مقارن و معاصر با
خزرها و «ساور» ها در حوزه دربند که بی
شک با نام ترکان «ماساگت» یا «ماساگت»
بی ربط نمی باشد.

MASKAR **ماسکار**

نام یکی از طوایف بزرگ قبیله ترک «بایولی»
ساکن در منطقه ای ما بین دریاچه های آرال
و خزر در حوزه رود «جیم» (امبا) که در
ازمنه قدیم نیز جولانگاه ترکان ماساگت به
شمار می رفت. ماسکار شکل ترکیب یافته دو
کلمه «ماسک» یا «ماساک» + ار به معنی
«مرد ماسکی» یا «مرد مسکی» می باشد.

MASGİT **ماسگیت**

نام شاخه ای از ترکان منسوب به قبیله
«نوگای» ساکن در امتداد رودخانه «جیم»
(امبا) معروف به «جیمبویلیق» که به
«کریمه» نقل مکان نموده اند.

MAŞDAKU **ماشداکو**

پذیرفت. افکار الهی و فلسفی این پیغمبر ترک اشکانی در شرق خصوصا در سرزمین آبا و اجدادی خویش یعنی سرزمین خراسان بیش از دیگر جاها نشر و تبلیغ شده بود. افکار و نظریات «مانی» نشانگر روشنی، درخشندگی، انکشاف، تکامل و فضای روشن و منور دوران حکومت «پارتها» یا «ترکان اشکانی» در تاریخ بود. مانی نقاش و هنرمندی بسیار ماهر و متبحر، فیلسوف و پیغمبری ژرف اندیش و پر معرفت بود. پدر و مادر «مانی» هر دو از نسل اصیل ترکان اشکانی همدان بودند. پدر «مانی» «پاتیک» نام، از شاهزادگان ترک اشکانی از نسل «ارشک» بود و مادر او «مریم» نام نیز از شاهزادگان اشکانی منسوب به خانواده سرشناس «کمرکان» بود. «مانی» در سال ۲۴۰ میلادی رسالت خود را آغاز نمود و به اردشیر ساسانی رسالت خود را تبلیغ کرد. بعدها به عللی رهسپار هندوستان میشود و در آن دیار دین خود را تبلیغ می کند. او دین خود را به زبان مادری خود یعنی ترکی اشکانی تبلیغ و ترویج می نمود. دین «مانی» بعدها دین رسمی ترکان اویغور گردید.

متین جان MƏTİNCAN.....

MANGAS(MANGAZ).....

مرد متعلق به قبیله یا تیره «آس» یا «آز» (نام رئیس بزرگ سرخپوستان قبیله «آپاچی» در سرزمین آمریکا بنام «مانگاس کولورادو» همچنین مشابه نام قهرمان داستان مشهور ترکان آسیای میانه بنام «ماناس»)

مانگلای MANGLAY.....

سرنوشت (ترکمنی)

مانگیزلی MANGIZLI.....

مغز دار، پر مغز (ترکمنی)

ماننا قوآ (مانا گوا).....

MANNAQUA(MANAQUA).....

خدای قوم ماننا، صاحب و سلطان قوم ترک تبار ماننا (مشابه نام بزرگترین شهر و پایتخت کشور «تیکاراگوا» واقع در قاره آمریکای لاتین)

مانی MANİ.....

ترکمردی از خانواده شاهان اشکانی. پدر و مادرش نیز از شاخه «کام ساراگان» از خانواده شاهی بنام «فانیک» بودند. «مانی» در زمان حکومت سلسله اشکانیان دنیا آمد. او دارای افکار فلسفی مخصوص به خود بود. او به عنوان پیغمبر ابتدا دین و رسالت خود را به شاپور اول پادشاه سلسله ساسانی ابلاغ و او را به قبول آن دعوت نمود و شاپور نیز آن را

دایان خان (ترکی مغولی)

MƏNGATA منگاتا

از سران لشکری مغول. (ترکی مغولی)

MENGLİQULİ منگلی قولی

بنده خالدار خداوند (ترکمنی)

MƏNLİKSİZ منلیک سیز

سلیم الطبع (ترکمنی)

MEHRDAD مهرداد

نام ششمین پادشاه حکومت ترک تبار سلسله اشکانیان معروف به آرشک ششم (ق. م ۱۳۶ - ۱۷۴)

MUTVER موت وئر

خوشبختی و سعادت بیاور ، شادی و کامیابی ده

MUTLUAY موتلو آی

ماه خوشبخت و کامروا

MUTLUHAN موتلو حان

امیر و حکمران خوشبخت و کامروا

MUTLUGÜN موتلو گون

روز سعید و مبارک ، روز شادی بخش

MUTLUALP موتلو آلپ

قهرمان و دلاور خوشبخت و کامروا

MUTLUTEKİN موتلو تکین

شهزاده خوشبخت و کامروا

MUTLUTÜRK موتلو تورک

جان سخت ، تن و وجودی محکم و تندرست

MƏTİNCANLI متین جانلی

جان سخت ، دارای تن و وجودی محکم و تندرست

MƏZDƏK مزدک

یکی از مشهورترین مبارزین قرن پنجم میلادی که بر علیه ظلم و استثمار اقتصادی ، اجتماعی و ملی شوونیستی ساسانیان قد علم نموده و مدت چهل سال قیام و مبارزه بی امان او بطول انجامید . مزدک یک انسان ایدئولوگ بود و صاحب مکتب و مسلک منسوب به خود بود و بدین سبب افکار ، ایده و نظریات او از بین نرفته بلکه بعدها نیز شکوفا تر شده و ترکان آذربایجانی با استمساک به آن ایدئولوژی بر علیه ظلم ، استثمار و هجوم اعراب به آذربایجان ، این ایدئولوژی به فرم و شکل قیام «خرمدینان» به سرکردگی جاویدان و بابک تبلور و تظاهر نمود. مزدک اصلاً از ترکان تبریز بود.

MENTEŞE منتشه

از بزرگان و رؤسای ترکان سرزمین آناتولی در دوره ایلخانیان و اوایل دوره امپراتوری عثمانیان

MƏNDULAY مندولای

از سران و بزرگان مغول و از رقبای اصلی

ترک شاد و خوشبخت

MUTLUKAN **موتلوکان**

کسیکه خون خوشبختی و کامروائی در رگهایش جاری است

MÜCƏ **موجه**

سال ترکی که عبارت از یک دوره ۱۲ ساله با نامهای مختلف حیوانات (موش، گاو، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، اسب، گوسفند، میمون، مرغ، سگ و خوک) (ترکمنی)

MUÇU **موچو**

جانشین و برادر قوتلوق خاقان. او بزرگترین خان و امپراتور ملل و قبایل ترک از سر حد چین تا ماورالنهر به شمار می آمد. (ترکمنی)

MUHAN **موحان**

خاقان و فرمانروای امپراتوری ترکان شرقی و فرزند خاقان «تئومان» در سال ۵۲۲ میلادی

MORAN **موران**

رودخانه، سیل آبی که از دره کوه سرازیر شود

MUŞTU **موشتو**

مژده شادی آور، بشارت شادی بخش

MUĞAR **موغار**

مرد مغی، مرد روحانی، مرد کاهن از ترکان زرتشتی

MUĞAMLI **موغاملی**

عالیمقام، عالی جاه (ترکمنی)

MUĞAN **موغان**

نام یکی از قآن های دولت گوی تورک شرقی که در سالهای ۵۷۲ - ۵۵۳ م. حکمرانی نمود

MOĞOLBEY **موغول بی**

بیگ و رئیس ایل مغولی (ترکی مغولی)

MOQAM **موقام**

آواز، آهنگ، ساز، درجه، مقام (ترکمنی)

MUKUN **موکون**

نام فرزند «بومین خان» خاقان بزرگ ترکان «گوی تورک» و برادر «قارا ایسیق خان» در سالهای ۵۷۲ - ۵۵۳ میلادی

MUKİLİN **موکی لین**

نام برادر بزرگتر «گول تکین» که بعد از مرگ موچو بجای او بر تخت نشست. همانا لقب او «بیلگه خاقان» است.

MUGAN **موگان**

خاقان و فرمانروای امپراتوری ترکان شرقی و فرزند خاقان «تئومان» در سال ۵۲۲ میلادی

MULAN **مولان**

از رؤسای مغولی ایل ارولات و رئیس سپاه دایان خان. (ترکی مغولی)

MULQALQU **مولقالتو**

از فرماندهان و سرداران مغول در عهد چنگیز خان متعلق به قبیله جدرات (ترکی مغولی)

«میترا» مرتبط می باشد .

MİTİN **میتین**

تبر آهنی

MİDYA **میدیا**

قوم ترک تبار ماد ، نام قدیمی یکی از طوایف ترک که حکومتی به همین نام در منطقه وسیعی از ایران و آذربایجان تشکیل داده بودند.

MİRXAVAN **میرخاوان**

نام یکی از پادشاهان قوم ترک تبار آلبانها یا آلبانها در سرزمین آلبان (آذربایجان شمالی)

MİNGQAN **مینگان**

هزاره ای از لشکر ، لشکر و اردوی متشکل از هزار نفر (ترکی مغولی)

MONGUL **مون قول**

بنده صادق (ترکی مغولی)

MONEZES **مونئزس**

نام یکی از بزرگان اشکانی در زمان سلطنت فرهاد چهارم معروف به آرشک چهاردهم

MÜNKE **مونکه**

نام نوه چنگیز خان و فرزند «تولوی» خان که از خاقانهای بزرگ در سالهای ۱۲۵۹ - ۱۲۵۱ م . به شمار میرفت

MÜNKE_TEMUR **مونکه تمور**

از جانشینان «باتو خان» در سالهای ۱۲۸۰ - ۱۲۶۶ میلادی

MÜNGBAŞI **مونگ باشی**

فرمانده هزار سرباز (ترکمنی)

..... **مونگاتو - کیان**

MONGATO_KİAN

نام پدر اونگغور از سران و بزرگان ترک مغولی معاصر چنگیز خان. (ترکی مغولی)

MONGLIK **مونگلیک**

از سران و بزرگان مغول که بیوه یسوکای بهادر و مادر چنگیز خان را به زنی گرفته بود . (ترکی مغولی)

MİTRADTİS **میترا دیس**

نام واقعی و اصلی «مهرداد» اوّل پادشاه بزرگ ترک تبار سلسله اشکانیان که با نام الهه

NARINCIK نارینجیک

نارنجک ، بمب دستی

NAZQULİ ناز قولی

بنده ناز و قشنگ خداوند (ترکمنی)

NAZÇƏKƏN ناز چکن

ناز کسی را کشیدن ، ناز کسی را خریدن ،
نازکش

NAZİMARTAŞ نازی مارتاش

نام یکی از شاهان قوم ترک تبار «کاسسی»
ها

NAĞATU ناغاتو

نام ترکی و حقیقی رودخانه «سیمینه رود»
جاری در جنوب دریاچه اورمیه

NAĞRA ناغرا

نعره و فریاد (ترکمنی)

NAQUBAYAN ناقو بایان

«ناقوی ثروتمند» از سران و بزرگان مغول
معاصر چنگیز خان . (ترکی مغولی)

NAKUNTAİŞİ ناکو نتا ایشی

یکی از برادران ارشد «یسوکای بهادر» پدر
چنگیز خان . (ترکی مغولی)

NAGUS ناگوس

نام ایلی از مغولان در دوره چنگیز خان .
(ترکی مغولی)

N

ن

NERSES نئرسس

از رهبران مذهبی کلیسای ترکان آلبان در
سرزمین آلبان (آذربایجان) مقارن حکومت
خلیفه اموی عبدالملک

NEYÇALAN نئی چالان

نای زن ، نای زن ، نوازنده نای

NARTƏR نارت آر

دلیر مرد جسور و شجاع

NART نارت

جسور ، شجاع ، پر دل ، مرد دلیر (آناطولی)

NARQOÇRAQ نارقوچراق

پسر شجاع ، دلیر و زیبا ی سرخ گونه چون
انار (ترکمنی)

NARQILIÇ نارقیلیچ

شمشیر سرخ فام چون انار (ترکمنی)

NARINTORİL نارین توریل

از سران و بزرگان مغولی در عهد چنگیز خان.
(ترکی مغولی)

سایر رۇسای ایلات ، سلاله ها و رۇسای قبایل
بوده اند ، از خصوصیات نوکورها یکی اینکه
در خدمت ایلی به غیر از ایل خود بودند. لازم
به ذکر است که واژه «نوکور» نیز بر گرفته
شده از همین واژه ترکی مغولی می باشد
(ترکی مغولی)

NURALP **نور آلپ**

قهرمان و دلاور مرد منور و نورانی

NURTAĞAN **نور تاغان**

نور و روشنایی اجاق (ترکمنی)

NURTAY **نور تای**

چون نور روشن

NURXAN **نور خان**

خان نورانی و منور ، خان منور چهره

NURSAL **نور سال**

پرتو و روشنایی افکن

NURKAN **نور کان**

کسی که خون صاف و روشنی دارد

NURMAN **نور مان**

سمبل نور و روشنایی

NURYAĞDI **نور یاغدی**

نور باران شد ، نور بارید

NUSAL **نوسال**

نام یکی از امرا و صاحب منصبان ترک مغولی
در زمان باتو خان

NALYAPAN **نال یاپان**

نعلساز

NAMAZKILAN **ناماز کیلان**

نمازگزار ، نماز خوان

NAMISCANG **نامیس جانگ**

متعصب (ترکمنی)

NAVİR **ناویر**

تالاب ، مرداب (ترکمنی)

NAYANOYAN **نایا نو یان**

از سرداران و نوینهای مشهور مغول در عهد
چنگیز خان . (ترکی مغولی)

NAYAA **نایا آ**

از ملازمین چنگیز خان از ایل بارین ، شعبه
بزرگ قبیله قیات

NAYIR **ناییر**

دوست ، رفیق

NƏMUTLU **نه موتلو**

چه سعادت ، عجب سعادت ، خیلی
خوشبخت و کامروا

NOKOT **نو کوت**

خدمتگزار نظامی را مغولان چنین می
نامیدند ، چریک (ترکی مغولی)

NOKOR **نو کور**

ملازم را مغولان چنین می خواندند ، نوکورها
در خدمت خانهای قدیمی مغول ، بهادران و

NOĞAY **نوْغای**

نام ایلی ترک زبان (ترکمنی)

NÜKÜZ **نو کوز**

نام یکی از طوایف ترک ساکن در منطقه خوارزم و آلتین اُردا

NOGAY **نوْگای**

نام ایلی از ترکان ساکن در منطقه «دوبروجا»

NOYAT **نوْیات**

ارباب و مالک را در نزد مغولان چنین می خواندند .

NİROFAR **نیروفار**

نام شاه منطقه اهواز در زمان پادشاهی اردوان پنجم که از سلاله شاهان ترک تبار ایلام بود.

NİGRUZ **نیگروز**

نام یکی از امرا و صاحب منصبان سلسله ترک «بیگلربیگی» خراسان در زمان «اولجایتو»

NİLXAN **نیلخان**

رئیس و خان رود نیل

HAMPAZOR هامپازور

نیرومند ، قدرتمند ، زورمند (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «باکو» ، «گؤی چای» و «شاماخی» در آذربایجان شمالی)

HANQA هانقا

رضایت ، خشنودی ، راضی بودن (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق «بالاکن» و «قازاخ» در آذربایجان شمالی و منطقه «بورچالی» که فعلاً" در ترکیب گرجستان است.)

HƏPGÜLƏR هپ گوئر

همیشه خندان ، همیشه شاد و بشاش

HƏPYENƏR هپ یئنه ر

همیشه پیروز ، هر زمان موفق و شکست ناپذیر

HEPTAL هپتال

نام قومی از ترکان ساکن در تیانشان شرقی معروف به «افتالیت» ها که اجداد ترکان «قارلوق» و «کنجینه» به شمار می آیند.

HƏPƏR هپر

مرد تمام عیار ، مرد کامل

HƏZARƏ هزاره

نام قبیله ای که مغولان افغانستان بدان منسوب می باشند (ترکی مغولی)

H

ه

HEÇSÖNMƏZ هچ سؤنمز

هرگز خاموش نمی شود ، دائم روشن و منور

HERAVAT هتراوات

بزرگ و بلند بالا (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «اردوباد» در آذربایجان شمالی)

HÖKÜR هوکور

دوست ، رفیق • (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «باکو» ی آذربایجان)

HÖLƏN هوئن

جای پست و گود راه و جاده ای که آب در آن جمع شده باشد. (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «قوبا» در آذربایجان شمالی)

HAM هام

نام یکی از سه شخصیت مهم و قدرتمند ترک تبار از خانواده «مهران» اشکانی در زمان پادشاهی فیروز ساسانی

HÜNƏRLİ **هونرلی** (آناتولی)

هنرمند ، هنر یافته ، دارای هنر

HÜNÜŞ **هونوش**

هنر (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «فضولی» در آذربایجان شمالی)

HƏFTƏÜÇÜ **هفته اوچو**

روز دوشنبه ، روز سوم هفته ، کسیکه در روز دوشنبه یا روز سوم هفته بدنیا آمده باشد. (از اصطلاحات و واژه های گویش محلی مناطق مختلف آذربایجان شمالی و آذربایجان ایران)

HƏVƏSCƏNG **هوس جنگ**

آرزومند (ترکمنی)

HÜLECÜ **هوله جو**

شاهزاده ای از ترکان سلسله ایلخانی در سرزمین آناتولی. «هوله جو» در سالهای ۱۲۸۹ - ۱۲۸۴ امیر لشکر ممالک روم به شمار می آمد.

HUMARÇUR **هومارچور**

نام امیر و فرمانروای اردویی از ترکان تحت سلطه اعراب در زمان خلفای اموی

HUMAN **هومان**

نام یکی از سرداران ترک افراسیاب

HÜMÜŞ **هوموش**

هنر(از اصطلاحات و واژه های گویش محلی منطقه «جبرائیل» در آذربایجان شمالی)

HUNXAN **هون خان**

خان و خاقان قوم ترک تبار «هون»

HUNHAN **هونحان**

خان و خاقان قوم ترک تبار «هون» (ترکی

هستییت ، موجودیت

VASAL **واسال**

«بنده» را در نزد ترکان مغول چنین خوانند .
(ترکی مغولی)

VALƏRŞƏK **وال آرشک**

نام برادر کوچک مهرداد اول پادشاه بزرگ
سلسله ترک تبار اشکانی که در سالها ۱۴۷ -
۱۲۷ ق . م از طرف مهرداد اول (برادر بزرگ
خویش) به پادشاهی ارمنستان گزیده شده .

VƏHİMLİ **وه حیملی**

خوفناک ، ترسناک (ترکمنی)

VƏHSACAN **وهساجان**

نام شاهزاده ترک اشکانی که در زمان اردشیر
بر منطقه مرو - بلخ و حوالی آن حکمرانی
میکرد

VONON **وونون**

نام شاهزاده اشکانی فرزند فرهاد چهارم
معروف به «آرشک چهاردهم» یا «آشک
چهاردهم»

VURAL **وور آل**

بزن و بگير

VURGUN **وورگون**

طالب ، واله ، شیفته و خاطر خواه

VIRO **ویرو**

از رهبران مذهبی کلیسای ترکان آلبان در

V

و

VAÇAQAN **واچاقان**

دلیر مرد شجاع و بهادر، نام اولین شاه
حکومت آلبانهای ترک تبار در سرزمین
آذربایجان شمالی مقارن حکومت بالاش
بیست و دومین پادشاه سلسله ترک اشکانی

VAÇE **واچه**

نام یکی از پادشاهان قوم ترک تبار آلبانها یا
آلانها در سرزمین آلبان (آذربایجان شمالی)

VAXARMAN **واخارمان**

نوعی خربزه شیرین اترک (ترکمنی)

VARAN **واران**

ملحق شونده (آناطولی)

VARZAQ **واردزاق**

نام یکی از شهرهای باستانی آذربایجان واقع
در سرزمین آذربایجان شمالی.

VARGIN **وارگین (وارقین)**

رفته ، در حال رفتن

VAROLUŞ **وارولوش**

سرزمین آذربایجان در عهد سلطنت
«جوانشیر» و «واراز تیرداد»

ویزیقئس..... **VIZIQES**

نام یکی از سرکردگان و نمایندگان حکومت
پارتهای اشکانی در مذاکره با مارکوس
کراسوس سردار رومی

نام ایلی از ترکمن ها که از راه دامداری
زندگی می کنند

YÖRÜKAT یوروکات

اسب تیز رو و باد پای

YÖRİYƏN یورییه ن

راه پیما (ترکمنی)

YESEVUR یسه وور

«یسه وور نویان» از امرای ترک دوره
ایلخانیان در سرزمین آناتولی

YESÜKEY یسوکئی

نام یکی از سلاطین ترک مغول از نسل برادر
چنگیز خان

YEŞİLORMAN ییشیل اورمان

جنگل سبز

YEĞA یغا

جائیکه باد نمی گیرد (ترکمنی)

YEGENBERDİ یگن بئردی

خداوند خواهر زاده ای به ما ارزانی داشت
(ترکمنی)

YEGENBAY یگن بای

خواهر زاده ای که مردی غنی و ثروتمند
است (ترکمنی)

YEGENXAN یگن خان

خواهر زاده ای که خان و رئیس ایل است
(ترکمنی)

Y

ی

YETMİŞ یتمیش

نائل آمده ، به مراد و آرزو رسیده (ترکمنی)

YETİ یتتی

تیز و برونده (ترکمنی)

YÖRALGA یورالگا

آداب و رسوم ، قانون و قاعده (ترکمنی)

YERTİCİ یئر تیجی

درنده و شکاری (ترکمنی)

YÖRGÜÇ یورگوچ

از رؤسا و امرای ترک دوره سلطنت سلطان
مراد دوم امپراتور عثمانی

YÖRGÜR یورگور

تندرو ، تیزرو (ترکمنی)

YÖRGİR یورگیر

تندرو (ترکمنی)

YÖRƏKLİ یوره کلی

جسور ، شجاع (ترکمنی)

YÖRÜK یوروک

- یئگن دوردی**..... **YEGENDURDI**
خواهر زاده ای که برای ما ماندگار و باقیست
(ترکمنی)
- یئگن سولطان**..... **YEGENSULTAN**
خواهر زاده ای که سلطان و خاقان قوم است
(ترکمنی)
- یئگن قیلیچ**..... **YEGENQILIÇ**
خواهرزاده ای که همچون شمشیر تیز ، برآ و
قاطع است (ترکمنی)
- یئگن گلدی**..... **YEGENGÖLDİ**
خواهر زاده ای متولد شد (ترکمنی)
- یئگن یاز**..... **YEGENYAZ**
خواهر زاده ای که در فصل بهار دنیا آمده
است (ترکمنی)
- یئگن**..... **YEGEN**
خواهر زاده (ترکمنی)
- یئگون**..... **YEGÜN**
برادر کوچکتر (ترکی باستان گوئی تورک)
- یئگیت**..... **YEGİT**
برنا ، جوان برومند (ترکمنی)
- یئل باشی**..... **YELBAŞI**
اوّل سال ، (خطاب به کسیکه در اوّل سال
دنیا آمده باشد) (ترکمنی)
- یئل دؤنوم**..... **YELDÖNÜM**
- تحویل سال (ترکمنی)
- یئلدرئم**..... **YELDEREM**
آذرخش ، رعد و برق (ترکمنی)
- یئلدنژ تا نایان**.....
ستاره شناس ، منجم (ترکمنی)
- یئلدهزتانایان**..... **YELDEZTANAYAN**
نام پسر او غوز خان است (ترکمنی)
- یئلدهزخان**..... **YELDEZHAN**
یئلر (یئل آر).....
دلیر مردی تند و سریع چون نسیم و وزش
باد
- یئلغنن**..... **YELĞEN**
درخت گز (ترکمنی)
- یئلقی**..... **YELQI**
گلّه اسب ، رمّه اسب (ترکمنی)
- یئلمه**..... **YELMƏ**
پیشرو
- یئلوچوتسای**..... **YELUÇUTSAY**
نام وزیر ارشد چنگیز خان منسوب به ترکان
«قاراخانی» . یئلوچوتسای علاوه بر صدارت ،
معلم و مربّی فرزندان چنگیز خان «
منکوقآن» «کوبیلای» (قوبیلای) ، و
«هلاکوخان» نیز بود او سواد و نگارش
اویغوری را بدانان آموخته و علاوه بر این
ادبیات ترکی (اویغوری) ، علوم ریاضیات ،

مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی (ترکی
مجاری)

YÖNETEN..... **یؤنه تن**

مدیر ، رئیس

YÖNƏL..... **یؤنه ل**

به سمت و جهتی مشخص و معین حرکت
کن ، به راه معین حرکت کن

YENİGƏLƏN..... **یئنی گلن**

تازه وارد (ترکمنی)

YENİLMİŞ..... **یئنیلیمیش**

غالب ، مسلط

YAZTANG..... **یا ز تانگ**

سپیده دم بهاری ، پگاه و صبحگاهان بهاری
(ترکمنی)

YABAN..... **یابان**

صحرا ، بیابان (ترکمنی)

YABANLI..... **یابانلی**

صحرا نشین ، بیابانی (ترکمنی)

YABANI..... **یابانی**

علف صحرائی (ترکمنی)

YAPAN..... **یاپان**

واضع ، ایجاد کننده ، خلق کننده (آناطولی)

YATAĞAN..... **یاتاغان**

نوعی خنجر کوتاه منحنی که ترکان در جنگ
بکار می بردند

جغرافیا ، هئیت ، نجوم و تاریخ را نیز به نحو
احسن به آنان آموخته بود.

YÖNAL..... **یؤنال**

سمت و جهت خویش را معین کن ، خط
مشی و طریقت خویش را انتخاب کن

YENAL..... **یئنال**

غالب شو و تصرف کن

YÖNDƏR..... **یؤنده ر**

پیشگام ، پیشرو ، رهبر ، لیدر

YENƏR..... **یئنر**

غالب ، پیروز

YENƏROL..... **یئنرول**

غالب و پیروز باش

YENGİCİ..... **یئنگیجی**

برتر ، غالب ، پیروز (ترکمنی)

YENGİŞBERDİ..... **یئنگیش بئردی**

خداوند به خانه ما ظفر و پیروزی بخشید
(ترکمنی)

YENGİŞBULAN..... **یئنگیش بولان**

ظفر یاب

YENGİŞGƏLDİ..... **یئنگیش گلدی**

ظفر و پیروزی آمد ، ظفر و پیروزی متولد شد
(ترکمنی)

YENE..... **یئنه**

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت

YARALI یارالی

نام طایفه ای ترکمنی از تیره های جعفر بای
(ترکمنی)

YARAN یاران

شکافنده (ترکمنی)

YARANLIQ یارانلیق

مساعدت ، کمک (ترکمنی)

YARAV یاراو

تندرست (ترکمنی)

YARAVLI یاراولی

نیرومند ، قوی (ترکمنی)

YARAYAN یارایان

مفید ، به درد بخور

YARDAM یاردام

حمایت ، عنایت (ترکمنی)

YARDIM یاردیم

مدد ، یاری ، کمک ، امداد

YARDIMEDƏN یاردیم انده ن

نصیر ، یاور

YARDIMYAPAN یاردیم یاپان

یاور ، مدد یار ، کمک کننده

YARLIQLI یارلیقلى

حاکم ، فرماندار (ترکمنی)

YARIŞ یاریش

YATMAZ یاتماز

خبدار ، هشیار

YATIŞTIRAN یاتیشتیران

تسلّی دهنده ، آرام کننده و آرامش بخشنده

YAXŞIXAN یاخشی خان

خان و رئیس نیکو و عادل ، همچنین نام

یکی از سران و بیگهای دودمان قارامانیان

سرزمین آنا طولی مقارن حکومت سلجوقیان

YADALYAN یاد آلیان

مستحفظ (ترکمنی)

YADAMAZ یاداماز

خستگی ناپذیر (ترکمنی)

YADAMAN یادامان

خستگی ناپذیر (ترکمنی)

YARATANQULU یاراتان قولو

عبد و بنده خالق یکتا ، عبدالله

YARADANQULI یارادان قولی

عبد و بنده پروردگار (ترکمنی)

YARADAN یارادان

مخترع

YARADILMIŞ یارادیلmiş

آفریده ، خلق شده

YARAŞDERAN یاراشدئران

آشتی دهنده ، صلح دهنده (ترکمنی)

YAZQILIÇ..... یاز قیلیچ

شمشیر بهاران ، پسری قاطع و برآ چون
شمشیر که در فصل بهار به دنیا آمده
(ترکمنی)

YAZCAN..... یاز جان

عزیز و محبوبی که در فصل بهار بدنیا آمده ،
بهار عزیز و دوست داشتنی (ترکمنی)

YAZXAN..... یاز خان

خانی که در فصل بهار بدنیا آمده است
(ترکمنی)

YAZGƏLDİ..... یاز گلدی

بهار آمد ، در فصل بهار زاده شد (ترکمنی)

YAZLI..... یاز لی

بهاری ، کسی که در فصل بهار بدنیا آمده
(ترکمنی)

YAZMENGLİ..... یاز منگلی

خالداری که در فصل بهار به دنیا آمده
(ترکمنی)

YAZI..... یازی

بیابان ، صحرا (ترکی باستان گوئی تورک)-
سرنوشت ، طالع و بخت (ترکمنی)

YAZIM..... یازیم

بهار من ، سرنوشت و طالع من (ترکمنی)

YASABİLƏN..... یاسابیلن

قانون دان ، قاضی ، حقوقدان

کورس ، مسابقه (ترکمنی)

YARIŞAN..... یاریشان

زور آزمایی کننده (ترکمنی)

YARIĞ..... یاریغ

زره ، لباس جنگی (ترکی باستان گوئی
تورک)

YAZBERDİ..... یاز بُردی

خداوند او را در فصل بهار به ما عطا نمود
(ترکمنی)

YAZBAY..... یاز بای

بیک و آقایی که در فصل بهار زاده شد
(ترکمنی)

YAZBAYRAM..... یاز بایرام

عید بهار، کسی که در عید نوروز بدنیا آمده
است (ترکمنی)

YAZPOLAT..... یاز پولات

فررندی چون فولاد سخت و محکم که در
فصل بهار بدنیا آمده (ترکمنی)

YAZDURDİ..... یاز دوردی

همچو بهار سرسبز و خرم ماند (ترکمنی)

YAZQULİ..... یاز قولی

بنده خداوند که در موسم بهاران به دنیا آمده
باشد (ترکمنی)

YAZQIR..... یاز قیر

نام تیره ای از ترکان اوغوز

YAŞAYEŞ **یاشا یش**

زندگی ، حیات (ترکمنی)

YAŞA **یاشا**

فنا ناپذیر و جاوید

YAŞARDING **یاشار دینگ**

زنده باشی (ترکمنی)

YAŞMUT **یاشموت**

نام یکی از امرای ترک ایلخانیان و فرزند
«هولاگو»

YAŞIN **یاشین**

رعد و برق

YAĞAN **یاغان**

باران ، باریدنی

YAĞTİGUZEN **یاغتی گوزن**

وقت غروب (ترکمنی)

YAĞDAY **یاغدا**

علاج ، چاره ، درمان (ترکمنی)

YAĞŞİBERDİ **یاغشی بُردی**

خداوند فرزندی نیکو و خوب به ما عطا
فرموده (ترکمنی)

YAĞŞİRAQ **یاغشی راق**

احسن ، ارجح (ترکمنی)

YAĞMIRGƏLDİ **یاغمیر گلدی**

باران آمد ، در یک روز بارانی متولد شد

YASACI **یاساجی**

قانون دان ، قاضی ، حقوقدان

YASAQ **یاساق**

این لغت در نزد مغولان «دولت و حکومت»
و «نایب السلطنه» معنی می دهد ، لغت
یاساق به معنی «کیفر و جزا» نیز آمده است.
(ترکی مغولی)

YASAQTU_XAN **یاساقتو خان**

از بزرگان سرشناس و متشخص قبیله اویرات
مغول در قرن ۱۵ (۱۵۹۲ - ۱۵۵۷). (ترکی
مغولی)

YASAK **یاساک**

نام یکی از طوایف ترک

YASAVUR **یاساوور**

نام یکی از سلاطین ترک «جغتائی» در سال
۱۳۱۲ میلادی

YASAY **یاسای**

قانون (ترکمنی)

YAŞAĞAÇ **یاش آغاچ**

نهل درخت (ترکمنی)

YAŞULI **یاش اولی**

پیشوا (ترکمنی)

YAŞYİĞİT **یاش ییگیت**

جوان (ترکمنی)

(ترکمنی)

یاغمو گۆرموش.....

YAĞMURGÖRMÜŞ.....

باران دیده

یاغی باسان.....

YAĞIBASAN.....

در هم شکننده دشمن ، همچنین نام یکی از

بزرگان و امرای لشکری ملکشاه سلجوقی در

سرزمین آنا طولی

یاغی باستی.....

YAĞIBASTI.....

دشمن شکن ، همچنین نام پسر امیر چوپان

از امرای چوپانی

یاغی کران.....

YAĞIKIRAN.....

دشمن شکن

یاغیز.....

YAĞIZ.....

قهوه ای و گندمگون ، آسمر

یاغیز آلپ.....

YAĞIZALP.....

دلور مرد گندمگون

یاغیز آر.....

YAĞIZƏR.....

دلیر مرد گندمگون

یاغیز تکین.....

YAĞIZTEKİN.....

شهزاده گندمگون

یاقای.....

YAQAY.....

نام جد پدر «تو - اورین» (تو - اوریل) برادر

خوانده چنگیز خان. (ترکی مغولی)

یاقدی.....

YAQDI.....

بارید ، شروع به بارش کرد (ترکمنی)

یاقشی بای.....

YAQŞIBAY.....

بیگ و آقای نیکو (ترکمنی)

یاقشی قولی.....

YAQŞIQULI.....

بنده خوب و نیکوی پروردگار (ترکمنی)

یاقشی گلدی.....

YAQŞIGƏLDİ.....

فرزند خوب و نیکو زاده شد ، خوب و نیکو

آمد (ترکمنی)

یاقشی.....

YAQŞI.....

خوب و نیکو ، احسن (ترکمنی)

یاقمیر دوردی.....

YAQMIRDURDI.....

چون باران با خیر و برکت بوده و خواهد بود

(ترکمنی)

یاقمیر.....

YAQMIR.....

باران (ترکمنی)

یاقمیر بئردی.....

YAQMIRBERDİ.....

خداوند باران خیر و برکت به ما ارزانی داشت ،

با زاده شدن فرزند ، رحمت الهی به خانه ما

چون باران نزول کرد (ترکمنی)

یاقمیر گلدی.....

YAQMIRGƏLDİ.....

باران آمد ، خیر و برکت الهی به خانه ما آمد

(ترکمنی)

یاقچی.....

YAQICI.....

سوزنده ، سوزاننده (ترکمنی)

یاکا اولوس.....

YAKAULUS.....

اولوس بزرگ ، ملت بزرگ

YAKAMONGGOL یا کا مُنگول

مغول بزرگ

YAKAÇARAN یا کاچاران

از سران و جنگاوران ترک مغولی معاصر
چنگیز خان . (ترکی مغولی)

YAKANNOYAN یا کانویان

عنوان و لقب تولی خان فرزند چنگیز خان .
(ترکی مغولی)

YALABAÇ یا لاباچ

ایلچی ، رسول (ترکی باستان گوئی تورک)

YALAZALP یا لاز آلب

دلاور و بهادری تند و تیز چون زبانه و شعله
آتش

YALAZ یا لاز

زبانه آتش ، شعله آتش

YALAV یا لاو

پرچم ، بیرق (ترکمنی)

YALÇUK یا لچوک

ماه منور و درخشان ، سفیر ، نماینده

YALÇI یا لچی

مرداب کنار دریا ، سینه کش صاف کوه
(ترکمنی)

YALÇINQAYA یا لچین قایا

صخره راست و بلند

YALÇINKAYA یا لچین کایا

صخره راست و بلند

YALQAPBERDİ یا لقاب بُردی

غفران و کرم خداوندی او را به ما عطا فرموده
است (ترکمنی)

YALQAP یا لقاب

آمرزیدن ، بخشایش (ترکمنی)

YALQIN یا لقین

سراب ، گل و شکوفه

YALKIN یا لکین

تک ، یگانه ، ، ظریف ، نازک و قشنگ

YALNIZ یا لنیز

تک و تنها ، واحد

YALVARIŞ یا لواریش

مناجات

YALIM یا لیم

زبانه آتش ، شعله آتش

YALINALP یا لین آلب

قهرمان و دلاور مرد صاف و بی آرایش

YALINÇ یا لینچ

ساده و غیر مرکب ، خالص و ساده

YAMAR یا مار

نام رودخانه ایست در سرزمین ترکستان

YAVUZCAN **یاووز جان**

شخص بی باک ، دلیر و نترس

YAVUZSOY **یاووز سوی**

از نسل شجاعان و بی باکان

YAYBERDİ **یای بُردی**

خداوند او را در موسم تابستان به ما عطا فرموده (ترکمنی)

YAYÇİLLƏ **یای چیلله**

چَلّه کمان ، زه کمان .

YAYRATIYAN **یایراتیان**

انتشار دهنده ، پخش کننده (ترکمنی)

YAYRANG **یایرانگ**

فصیح (ترکمنی)

BAYQARA **یایقارا**

مشغله ، همهمه ، ولوله

YAYIL **یاییل**

چون مشک و عطر به همه جا پخش شو (ترکمنی)

YIQILMAN **یقیلمان**

آباد (ترکمنی)

YƏKMƏRDİM **یکمَر دیم**

قایق (ترکمنی)

YƏLTƏLİ **یَلته لی**

اندام دار، خوش اندام ، باندام (ترکمنی)

YAMANƏR **یامان آر**

دلیر مرد کاردان ، ماهر و مجرب

YAMANSOY **یامان سوی**

از تبار و نسلی کاردان و کارورز

YAMAN **یامان**

کاردان ، ماهر ، مجرب

YAMBUTU **یامبوتو**

به معنی «بلند پایه » طبقه ای از مردم در تقسیم بندی سه گانه افراد در جامعه مغول. (ترکی مغولی)

YANAL **یانال**

نام امیر و فرمانروای اردویی از ترکان تحت سلطه اعراب در زمان خلفای اموی

YAVAR **یاوار**

گماندان، فرمانده (ترکمنی)

YAVGU **یاوگو**

عنوان و لقب رؤسای عشایر مختلف قبیله ترک تبار «چومول» در ترکستان قدیم ، همچنین نام پایتخت قوم ترک «اوسون ها» در نزدیکی «ایسیک گؤل» در سرزمین قزاقستان فعلی

YAVUZALP **یاووز آلپ**

بهادر و دلاور بی باک ، نترس و شجاع

YAVUZƏR **یاووز آر**

دلیر مرد شجاع ، بی باک و جسور

YƏNGİŞ به نگیش

رشاد (ترکمنی)

..... **یوپوگو (یاباگو)**

YOPOGO(YABAGU)

نام یکی از قبایل ترک تشکیل دهنده ملت
مجارستان در سده ۱۱ - ۱۰ میلادی (ترکی
مجاری)

YÜCƏLTƏN **یوجلتن**

سر بلند کننده ، به درجه رفیع رساننده ،
سر بلند

YÜCƏALP **یوجه آلپ**

بهادر و دلاور بزرگ و بلند بالا

YÜCƏƏR **یوجه آر**

دلیر مرد بزرگ و بلند بالا

YÜCƏTEKİN **یوجه تکین**

شهزاده بزرگ و رفیع منصب ، شهزاده
والامقام

YÜCƏSAN **یوجه سان**

بزرگ نام ، رفیع نام ، سر بلند و مشهور

YÜCƏSOY **یوجه سوی**

از نسل و تبار بزرگ و عالی ، عالی تبار

YÜCƏLƏN **یوجه لن**

کسی که به درجات عالی و بلند مرتبه گی
صعود می کند

YƏLLİAYAZ **یللی آ یاز**

باد و سرمای خشک (ترکمنی)

YOMUTBERDİ **یموت بئردی**

خداوند یموتی دیگر به ما عطا کرد (ترکمنی)

YOMUTBAY **یموت بای**

بیگ و آقایی از طایفه « یموت » ترکمن

YOMUTCAN **یموت جان**

« یموت » عزیز و محبوب (ترکمنی)

YOMUTXAN **یموت خان**

خان طایفه « یموت » از ترکمن ها (ترکمنی)

YOMUTGƏLDİ **یموت گلدی**

ترکمنی از طایفه یموت زاده شد (ترکمنی)

YƏNGİCİ **ینگجی**

موفق ، پیروز (ترکمنی)

YƏTİŞƏN **یه تیشه ن**

بخد کمال رسیدن (ترکمنی)

YƏTİK **یه تیک**

آگاه (ترکمنی)

YƏRLİKLİ **یه رلیکلی**

بومی و محلی (ترکمنی)

YƏLYAĞIŞ **یه ل یاغیش**

باد و باران (ترکمنی)

YƏLLİÇAVĞA **یه للی چاوغا**

توفان باد و باران و برف (ترکمنی)

روشنی و نور سرزمین و میهن

YURDAHAN یورداحان

خاقان و حکمران سرزمین و میهن

YURDAKUL یورداکول

خادم و خدمتگذار سرزمین و میهن

YURDAL یوردال

به خاک و اراضی سرزمین خویش بیافزای ،
خاک سرزمین را گسترش ده ، در کشور
گشایی به متصرفات خویش بیافزای -
سرزمین سرخ (حاکمی از سرزمینی که سرشار
از معادن مس بوده همچنین سرزمینی که
رنگ نوع خاک آن به سرخی می زند)

YORDAM یوردام

اقتدا (ترکمنی)

YURDUŞƏN یوردوشن

کسیکه سرزمین و مملکتش آکنده از شادی
و خوشبختی و کامیابی باشد.

YURDUN یوردون

کسیکه متعلق به وطن و سرزمین خویش
است ، کسیکه از آن میهن و سرزمین خویش
و در خدمت و خدمتگزاری به آن بوده باشد.

YÜRGÖZ یورگوز

بی پروا (ترکمنی)

YÜRGÜR یورگور

تند و تیز رو (ترکمنی)

YURTSEVƏR یورت سئوه ر

میهن دوست ، وطن پرور

YORTAĞAN یورتاغان

تیز پا ، تند رو و دهنده (ترکمنی)

YURTAL یورتال

به خاک و اراضی سرزمین خویش بیافزای ،
خاک سرزمین را گسترش ده ، در کشور
گشایی به متصرفات خویش بیافزای -
سرزمین سرخ (حاکمی از سرزمینی که سرشار
از معادن مس بوده همچنین سرزمینی که
رنگ نوع خاک آن به سرخی می زند)

YORTDI یورتدی

تاخت و تازید (ترکمنی)

YURTUN یورتون

کسیکه متعلق به وطن و سرزمین خویش
است ، کسیکه از آن میهن و سرزمین خویش
و در خدمت و خدمتگزاری به آن بوده باشد.

YURDAMAN یورد آمان

سرزمین سلامتی و تندرستی ، فرزند
تندرست وطن و میهن (ترکمنی)

YURDAY یورد آئی

ماه سرزمین

YURDƏR یوردا-آر

دلیر مرد و دلاور سرزمین ، دلیر مرد میهن

YURDAIŞIK یوردا-ایشیک

YÜZAGƏN یوزا گه ن

شناگر (ترکمنی)

YÜZBAŞ یوزباشی

فرمانده و سردسته گروه صد نفره

YÜZGİR یوزگیر

شناگر (ترکمنی)

YÜZLİ یوزلی

محترم (ترکمنی)

YÜZƏGƏN یوزه گن

شناگر (ترکمنی)

YÜZƏN یوزه ن

شناگر

YÜZÜCİ یوزوجی

شناگر (ترکمنی)

YÜZÜKYAPAN یوزوک یاپان

خاتمی

YÜŞMƏTƏ یوشمه ته

نام برادر هلاکو خان

YÜŞƏNG یوشنگ

صخره راست و قائم ، همچنین نام یکی از پادشاهان اسطوره ای و افسانه وی سرزمین و موطن اصلی ترکان یعنی ایران بنام «هوشنگ» می باشد .

YUŞİ یوشی

YÜRƏKDƏŞ یوره ک دَش

همفکر و هم قصد ، با خلوص نیت ، مخلص (ترکمنی)

YÜREĞEYATAN .. یوره گه یاتان

مطلوب

..... یوره گی سوولی

YÜRƏGİSUVLI

به کار خود مطمئن (ترکمنی)

YÜRÜYÜŞ یورو یوش

آیین ، رسم

YÜRÜŞ یوروش

حمله ، هجوم

YORULMAYAN یورولمایان

خستگی ناپذیر ، تازه نفس ، مقاوم

YORUMCU یورومجو

مفسر ، تفسیر کننده

YURİŞAD یوری شاد

نام فرزند «زیبل» سرکرده ترکان «خزر» در سال ۶۲۰ میلادی

YÜZBAŞI یوز باشی

رئیس و فرمانده گروه ۱۰۰ نفره از سپاه

YÜZYAŞAR یوز یاشار

کنایه از آدمی که زیاد عمر کند و دارای عمر طولانی باشد

نماز گزار
YÜKÜNÇTÜRK **یو کونچ تورک**

ترک نماز خوان ، ترک نماز گزار ، ترک
نیایش کننده به درگاه خداوند
..... **یو کونچ سئوه ر**

YÜKÜNÇSEVƏR

نماز دوست ، نماز خوان و نماز گزار ،
دوستدار نماز و نیایش

YÜKÜNÇQILAN **یو کونچ قیلان**

نماز گزار ، نماز خوان

YÜKÜNÇ **یو کونچ**

نماز ، دعا و نیایش به درگاه خداوند یکتا

YÜKÜNÇƏR **یو کونچر**

مرد نماز گزار ، مرد نماز خوان

YÜKÜNÇLİ **یو کونچلی**

نماز گزار ، با نماز ، نماز خوان

YUGRUŞ **یو گروش**

«تخت وزیر» به زبان ترکی باستان در
سرزمین ترکستان و مغولستان قدیم

YOLALAN **یول آلان**

را پیما

YOLAMAN **یول آمان**

سفر بی خطر ، راه سالم ، مطمئن و بدون هر
گونه زیان و خطر (ترکمنی)

YOLÖĞRƏTƏN **یول اؤیره تن**

نام یکی از رؤسای قبیله ترک «کانکلی» ها یا
«کنگر» ها به روایت داستان «اوغوز». طبق
این روایت ، اوغوز خان شهر سمرقند را در
اختیار و تحت اداره «یوشی خوجا» و پسرش
«کارا سولک» قرار می دهد.

YOĞRULMUŞ **یوغرولموش**

مایه دار شده ، به قوام آمده ، عجین شده

YOQARIBAŞ **یو قاری باش**

اهالی ساکن در شرق ترکمن صحرا را گویند
که طایفه قاجار نیز از همین تیره بودند
(ترکمنی)

YUQUR **یو قور**

نام تیره ای از ترکان که به «ویغور» نیز
معروفند

YÜKSƏL **یو کسل**

بلند مرتبه و والامقام باش ، ترقی و پیشرفت
کن

YÜKSƏLƏN **یو کسه لن**

به درجات عالی صعود کننده ، ترقی و
پیشرفت کننده

..... **یو کونچ آسلان**

YÜKÜNÇASLAN

شیر مرد نماز گزار ، دلاور نماز خوان

YÜKÜNÇALP **یو کونچ آلپ**

قهرمان و دلاور نماز خوان ، قهرمان و بهادر

راه آموز ، راهنما	YOLUĞUR یول اوغور	مشت زن ، بوکسور	YÜNKIRAN یون کیران
شریعت (ترکمنی)	YOLTANIYAN یول تانیان	پشم چین	YONTAN یونتان
راهدان (ترکمنی)	YOLDURDI یول دوردی	تراشنده	 یونیس آمره (یونیسمره)
به راه ایستاد (ترکمنی)	YOLGƏLDİ یول گلدی	نام شاعر بلند آوازه ترکان	YUNİSƏMRƏ یونیس آمره
در راه آمد ، در راه بدنیا آمد (ترکمنی)	YOLADÜŞƏN یولا دوشه ن	یووئرتده ش	YÜVERTDƏŞ یووئرتده ش
رهسپار (ترکمنی)	YOLAYƏTİK یولا یه تیک	هموطن ، هم میهن (ترکمنی)	YOVAR یووار
راهنما ، بلد ، راه دان (ترکمنی)	YOLAÇ یولاچ	تعاون و همکاری (ترکمنی)	YUVRUKAT یووروک آت
یولاغچی	YOLAĞÇI یولاغچی	اسب تیزرو (ترکمنی)	YOVŞAN یووشان
رهگذار ، راهنورد (ترکمنی)	YOLDA یولدا	خوگیر ، زود انس ، انس گیر (ترکمنی)	YUVLUQ یوولوق
یولدا	YOLLI یوللی	نبیره ، نوه (ترکمنی)	YIRTAN یرتان
در راه ، مسافر ، همیشه در سفر (ترکمنی)	YOLUM یولوم	شکافنده (ترکمنی)	YİRÇİ یرچی (یئرچی)
راه من ، راه و طریق من (ترکمنی)	YUMRUKÇU یومرو کچو	راهنما ، بلد ، بومی (ترکی باستان گوی	 ییغان تنگین
		تورک)	

دارا ، ثروتمند (ترکی باستان گوئی تورک)

YİLQI..... **ییلقی**

گلّه اسب (ترکمنی)

YILMA..... **ییلما**

نترس و شجاع باش

YILMAYAN..... **ییلمایان**

استوار ، ثابت قدم ، لغزش ناپذیر

YİVA..... **ییوا**

نام فرزند چنگیز خان (ترکمنی)

نام یکی از سلاطین ترکان قاراخانیان در

ولایت «تالاس» حوزه سیر دریا

YİĞİT..... **ییگیت**

جوان ، جوانمرد (ترکمنی)

YİĞİTLİK..... **ییگیتلیک**

شباب ، جوانی (ترکمنی)

YİLƏRİ..... **ییل آری**

مرد سال

YILPAĞUT..... **ییلپاغوت**

بزن بهادر ، پهلوان بی حریف ، مهاجم ،

زورمند (ترکی باستان گوئی تورک)

YILÇAĞ..... **ییلچاغ**

سال معاصر ، سال و زمان

YILDIRALP..... **ییلدیر آلب**

بهادر و دلاور مرد رعب آور و ترس انگیز ،

بهادر و دلاور درخشان و نورانی

YILDIRƏR..... **ییلدیر آر**

دلیر مرد رعب انگیز و وحشت آور ، دلیر مرد

نورانی و درخشان

YILDIRIM..... **ییلدیریم**

رعد و برق (ترکمنی)

YILDIZHAN..... **ییلدیزحان**

از خدایان ثلاثه آسمانی ، شاخه ای از ترکان

اوغوز بنام «بوزوک»

YILSIQ..... **ییلسیق**

فهرست منابعی که در تدوین و نگارش این اثر از آنها نیز سود برده شده است :

- ۱ - زهتابی - محمد تقی ایران تورکلرینین اسکی تاریخی (تاریخ دیرین ترکهای ایران) جلد دوم نشر اختر - تبریز پاییز ۱۳۷۹
- ۲ - مفخم پایان - لطف اله فرهنگ آبادیهای ایران انتشارات امیر کبیر تهران آبان ۱۳۳۹
- ۳ - انتشارات گیتاشناسی گیتاشناسی کشورها تهران مهر ماه ۱۳۶۲
- ۴ - ولیدی طوغان - ذکی عمومی تورک تاریخینه گیریش (گذری به تاریخ عمومی تُرک) جلد اول استانبول ۱۹۸۱
- ۵ - متقی - نورمحمد فرهنگ سینا - ترکمنی به فارسی چاپ اول زمستان ۱۳۷۱
- ۶ - قاضی گنبد - مرادردی سوزلوک نشر قابوس - گنبد کاووس ۱۳۶۴
- ۷ - متقی گمش تپه - نورمحمد فرهنگ سلیم فارسی - ترکمنی چاپ اول زمستان ۱۳۷۵
- ۸ - بدخشان - قربان صحت نامهای ترکمنی (ترکمن آدلاری) ناشر: کتابفروشی یاختی (گنبد کاووس) چاپ نقش جهان گنبد کاووس - ۱۳۶۹
- ۹ - تاج مرادوف و قربان اوا تورکمن آدام آتارلرینینگ اسپراوونچنیگی چاپ ترکمنستان - عشق آباد سال ۱۹۸۹
- ۱۰ - پوسکوللواوغلو - علی چوچوک آدلاری سؤزلویو چاپ هفتم نشر اوزگور استانبول ماییس ۱۹۹۸
- ۱۱ - آکادمیک م. ش. شیر علی یف، پروفیسور م. ای. اسماعیلوف «آذربایجان دیالکتولوژی لغتی» آذربایجان علملر آکادمیاسی نسیمی آدینا دیلچیلیک اینستیتو تو نشر: تورک دیل کوروم یاینلاری - جلد اول آنکارا ۱۹۹۹
- ۱۲ - براون - دی فاجعه سرخپوستان آمریکا ترجمه محمد قاضی انتشارات خوارزمی چاپ دوم تهران ۱۳۵۶
- ۱۳ - جدی (بایات) - حسین پیوستگی قوم و تاریخی اوغوز - ایل های قشقایی ایران قبیله (قایی - قشقایی) انتشارات نوید شیراز زمستان ۱۳۷۶
- ۱۴ - اوزدک - رفیق تورکون قیزیل کیتابی (کتاب طلائی ترکان) جلد دوم برگردان: حسن پورگل محمد و واله عزیزاده چاپ اول نشر اختر تبریز ۱۳۸۰

- ۱۵ - ارشادی فرد - عادل فرهنگ واژگان ترکی در زبان و ادبیات فارسی چاپ اول انتشارات باغ اندیشه اردبیل اسفند ۱۳۷۹
- ۱۶ - محمد زاده صدیق - حسین یادمان های ترکی باستان - جلد اول انتشارات نخلهای سرخ تابستان ۱۳۷۹
- ۱۷ - فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها) جلد ۴ استان ۳ و ۴ آذربایجان از انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش چاپ چاپخانه ارتش مهر ماه ۱۳۳۰ سرتیپ رزم آرا رئیس دایره جغرافیایی ستاد ارتش - سرهنگ مهدی انصاری آذربایجانی - سرگرد عزیز اله نیکنام - سرگرد محمود مجتهدی - سروان یداله شجاعی - ستوان یکم رضا نعمت زاده - ستوان سوم وظیفه عبدالکریم معدلی - استوار یکم جبار قاسمی - استوار ۲ قربانعلی قصابی - گروهان یکم قربانعلی تمیمی - گروهان ۲ اصغر نوربخش - سرباز یکم وظیفه غلامرضا تقی پور فرشی - سرباز وظیفه ناثر میثمی
- ۱۸ - اتیک - عارف فرهنگ لغات فارسی به ترکی انتشارات کتابخانه صلاح بیلگی چاپ استانبول چاپخانه افست «آتیلا» ۱۹۶۸ م . «
- ۱۹ - دکتر رستم اوف مکالمات روزمره به سه زبان (فارسی - قزاقی - روسی) چاپ اول انتشارات دانشگاه تهران آذرماه ۱۳۷۴
- ۲۰ - ولادیمیر تسف . ب نظام اجتماعی مغول ترجمه شیرین بیانی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم ۱۳۶۵
- ۲۱ - شوکت رادو - وحدت گول تکین انتشارات دوغان کارداش یئنی حیات آنسیکلو پئدیا چاپ استانبول



*Ədalət TAHİRZADƏ,
filologiya elmləri namizədi,
dosent*

DƏDƏM QORQU YADİGARI ADLARIMIZ

Milli özünüdərkin güzgüsü olan milli adlar hər bir millətin ən dəyərli mənəvi sərvətlərindəndir. Buna görə də onu qoruyub yaşatmaq bütövlükdə millətin, toplumun, ayrılıqda hər bir soydaşın borcudur. Öyünc və güvənc yeri olan milli adların azalması, yaxud başqa millətlərdən ad götürülməsi türklərdə həmişə təəssüf, kədər doğurub. Hələ miladın VIII yüzilində böyük Bilgə xaqan şikayətlənirdi: «*Türk bəyləri... öz türk adlarını unudub Tabğaç (Çin – Ə.T.) bəyliyini, Tabğaç adını qəbul edərək Tabğaç xalqına tabe olmuş*». Tarixin müəyyən dönməsində «azmış» bu göytarıçı türklər Bilgə xaqanların siyasəti, Kül tiqinlərin qılını, Tonyukukların düşüncəsi sayəsində «titrəyib özünə döndülər». Ancaq yeni dinlərin (bütperəstlik, zərdüştcülük, müsəvilik, xəcpərəstlik, islam və b.) qəbulu hər dəfə türk adlarına yüzillər boyunca sağalmayan dərin yaralar vurdu.

VII yüzildən bu yana 1300 il boyunca əsas kütləsi müsəlman olan türklər islamı qəbul etməklə öz adlarının böyük qismini itirdilər (çünki müsəlman ərəb adı götürməliydi). Bu deyilən ulu babalarımız oğuzlara da aiddir.

Oğuzlar ada şəxsiyyət yetkinliyinin göstəricisi və müqəddəs məfhum kimi yanaşırdılar. Oğuzlarda ad verilmir, QAZANILIRDI; adı qazanmaqçün yaxşı anlamda AD ÇIXARMAQ gərəkdi! *Ad almaq, ad qazanmaq, ad çıxarmaq* eyni zamanda kişiliyi sübuta yetirmək, igid, qorxmaz, dönməz ər kimi yetişdiyini göstərmək deməkdi. Torpaq yolunda, el yolunda qılınc çalıb qan tökməyən şəxsə neçə yaşında olmasına baxmayaraq ad qoyulmazdı. Beləsinə qız verməz, onu adam saymazdılar.

Oğuzların ada münasibətini öyrənmək baxımından «*Kitabi-Dədə Qorqud*»dakı Bəybura'nın oğlu Bamsı Beyrək boyu çox maraqlıdır. Baybura bəyin oğlu 16 yaşında olsa da ona hələ ad qoyulmayıb. Atası onu «*Bamsı*» deyər əzizləyir; busa hələ «kişi adı» deyil. Bəzirganları (tacirləri) Gürcüstan ağzında yağı əlindən qurtaranda da onun adı yoxdur, sadəcə **BOZ OLAN** (adsız oğlan) deyər xatırlanır. İgidlik göstərməsi təsdiqləndikdən sonra Bəybura bəy Dədə Qorqudu çağırır oğluna ad qoymağı xahiş edir, çünki Dədə Qorqud «vilayət issi» (ululuq, böyüklük yiyəsi) olan müqəddəs şəxsdir və ad vermək kimi çox mühüm iş yalnız ona etibar olunur. Dədə Qorqud ənənəvi alxışlardan sonra deyir: «*Sən oğlunu **Bamsı** deyər oxşayırsan. Bunun adı **Boz ayğır**lı **Bamsı Beyrək** olsun! Adını mən verdim, yaşını Allah versin!*». Göründüyü kimi, **BEYRƏK** adı qarşısında iki ləqəb də (*Boz ayğır*lı, *Bamsı*) var. Bu hal başqa oğuz bəylərinin adlarında da özünü göstərir.

Doğrudur, ilkin müsəlman oğuzlar (türkmənlər) ərəb adları götürmüşdülər, ancaq onlar belə düşünürdülər ki, «*yad ad götürmək yad millətə uyğunlaşmaq deməkdir*»,

buna görə də öz türk adlarını da qoruyub saxlayırdılar. Qoşa ad (ərəb-oğuz) oğuz zadəgan və əyanlarında, sərkərdələrinə də də SİX-SİX görünməkdəydi: *Ziyaəddin Qara Arslan, Fəxrəddin Arslan Doğmuş, Mübarizəddin Ərtokuş, Seyfəddin Qara Sunqur, Şəmsəddin Altunbay, Nurəddin Tuğrak, Seyfəddin Salur, Şəmsəddin Oğuz, Hüsəməddin Timur, Danişmənd Yağıbasan* və b. Bu adlar başlıca olaraq Kiçik Asiyanı öz ağalıqları altına almış Böyük Səlcuqluların çağına (1040-1157) aiddir. Ancaq «Kitabi-Dədə Qorqud»sa oğuz adlarının ilkin duruluq dönməni özündə yaşadır. (Bu dastanda vur-tut üç şəxsin adı yaddır: *Qəflət Qoca oğlu ŞİR ŞƏMSƏDDİN, Alp RÜSTƏM, Boğazca FATMA*'nın). Çox təəssüf ki, sonra gələn Osmanlılar (1453-1924) Səlcuqlu ənənəsini yaşatmadılar...

Əski oğuzların ad sistemi kimi mühüm məsələyə çox üzdən toxunduqları sonra bircə şeyi xatırlatmaq istəyirik ki, istər oğuzlarda, istərsə də başqa türklərdə (qədim monqollarda da) ad daimi deyildi – el qarşısında göstərilmiş igidliyə, mühüm qulluğa görə müəyyən vaxtdan sonra yeni ad verilirdi. *QUTLUQ* sonradan *ELTƏRİŞ, MOĞİLYAN* sonradan *QAPAĞAN, TEMUÇİN* sonradan *ÇİNGİZ* adlandırılmışdı. AD İTİRMƏK ifadəsisiə göstərir ki, türklərdə AD QAZANMAĞ'ın əksi də mövcuddu; adı itirməksə əslində ölümə bərabərdir.

Sözsüz ki, Azərbaycan şəxs adları əski türk (oğuz) adlarının davamıdır. Ancaq minilliklər, yüzilliklər sürən tarixi təkamül dövrlərində müəyyən özəlliklər də ortaya çıxıb. Xüsusən XIX yüzil adlarımızın taleyində dərin iz buraxdı. Gülüstən müqaviləsindən (1813) sonra Rusiya işğalı altına düşmüş Quzey Azərbaycanda din fərqi rus adları götürməyin qarşısını alsa da əsl türk adlarının işlədilməsinə imkan verilmədi. Yalnız Azərbaycan Cümhuriyyəti dövründə (1918-1920) və sovet hakimiyyətinin ilk illərində Hüseyn Cavid, Cəfər Cəbbarlı, kimi söz

ustaları qədim adlarımızın yenidən həyata qaytarılmasında böyük iş gördülər. Sonralar bu işi Səməd Vurğun və Rəsul Rza davam etdirdilər.

Güney Azərbaycandasa islam inqilabınadək qanlı Pəhləvi rejimi türk dili və ədəbiyyatı kimi milli adlarımızı da yasaqlamışdı və uşaqlara türk adının qoyulmasının qarşısı vəhşicəsinə zorakılıqla alınırdı. Sevindiricidir ki, son illərdə Güney Azərbaycanda da milli adlarımız sürətlə yayılmaqdadır.

Yeni doğulmuş bir qohumuma ad qoymaqçün 1985-in avqustunda Bakının “adqoyma idarəsi” rəislərindən birinin yanına getmişdim. Qoymaq istədiyim OĞUZTOĞRUL adını eşidən həmin ağbirçək nurani qadın uşağa “MÜRƏKKƏB AD QOYMAQ OLMAZ!” yasağını mənə çatdırdı və nazik bir kitabçanı mənə uzadaraq “BU KİTABA DÜŞMƏYƏN ADI QOYMAQ OLMAZ!” deyərək ikinci yasağı bəyan etdi. Doğrudur, həmin yasaqların üstündən adlamağa gücüm çatdı və hətta uşağın doğum şəhadətnaməsini də öz əlimlə yazdım, ancaq hər iki qadağanın gerçək mahiyyətini sonralar – Azərbaycan şəxs adları haqqında kitab hazırladığım zaman (onu indiyədək nəşr etdirməmişəm) incəliyində başa düşdüm.

Kitabın yalnız ərəb-fars sözlərindən ibarət ilk variantı başa çatanda özüm də təəccübləndim – Bakıda şəxs adlarımıza dair indiyədək çıxmış bütün kitablardakı ümumi əhəmiyyətli gözlədiyimə görə buraya da MÜRƏKKƏB ADLAR düşməmişdi. Ancaq axı xalqımızın adlarının mühüm bölümü məhz mürəkkəb adlardır; onları xalqın yaddaşından silməyə heç kəsin ixtiyarı yoxdur. Buna görə də mürəkkəb adları “yerinə qoyarkən” aydınlaşdı ki, onların əsas hissəsi dini adlardır. Bəli, məhz *TANRIVERDİ*, *ALLAHVERDİ*, *MƏHƏMMƏDƏLİ*, *ƏLİQULU*... kimi Allahla (c.c.), Məhəmməd peyğəmbərlə (s.ə.s.), imamlarla, başqa

müqəddəslərlə bağlı adların yayılmasının qarşısını almaqçün “MÜRƏKKƏB AD VERMƏK OLMAZ!” yasağı qoyulmuşdu. 1987-də “İşıq” nəşriyyatının buraxdığı yarımrəsmi “Azərbaycanın şəxs adları” kitabına belə adlardan heç birinin düşməməsi, *MƏHƏMMƏD* adınısa yalnız *MƏMMƏD* biçimində verilməsi deyilənə ən yaxşı nümunədir. Həmin kitabda yazılır: “*Sovet vətəndaşları ad seçməkdə sərbəstdirlər. Lakin bu məsələdə ÖZBAŞINALIĞA DA YOL VERİLMƏMƏLİDİR*” (seçdirmə bizimdir – Ə.T.). Əlbəttə, ruhaniləri kütləvi şəkildə qırdıran, məscidləri, səcdəgahları bombalayıb dağıtdıran, Qur’an kitablarından tonqallar qalayan allahsız sovet hakimiyyətinin «özbaşinalığa yol verilməməsi» üçün gördüyü tədbirlər heç də qeyri-adi sayılmır. Ancaq indi də – Quzey Azərbaycanın müstəqilliyə qovuşduğu, milli dəyərlərlə yanaşı islam dəyərlərinin də başlıca mənəvi sərvətimiz sayıldığı bir çağda bu adlara arxa çevrilməsi qəbuledilməzdir.

Kitabda mürəkkəb adlarla bağlı boşluğu doldurandan sonra ortaya ikinci sual çıxdı – Azərbaycan adları elə ərəb-fars sözlərindən ibarətmiş?! Düzdür, indiyədək Bakıda buraxılmış bütün kitablardakı türk sözlərindən ibarət adlarımızın, demək olar ki, hamısını seçib buraya salmışdım, ancaq onların sayı toplam həcmə heç yüzdə 3-ü də deyildi. Xalqımızın xüsusən son illərdə yaradıb-ışlətdiyi təmiz türk adlarını da topladıqdan sonra yaranan mənzərə «BU KİTABA DÜŞMƏYƏN ADI QOYMAQ OLMAZ!» yasağının da mahiyyətini aydınlaşdırdı – TÜRK ADLARININ QARŞISINI ALMAQ GƏRƏKMİŞ! Uzun illər boyunca «türk» deyənin dilini boynunun sapından çıxaran, türk mənəviyyətiylə bağlı hər şeyə qənim kəsilən sovet rejiminin xalqımıza qarşı yürütdüyü amansız ideoloji təcavüz milli adlarımızın «özbaşinalığa yol verilməməsi» nəminə məhv edilməsində də əksini tapmışdı...

Kitabımın ilk variantı hazır olanda İran araşdırıcısı Fəridə Danainin «*İran adları lüğəti*» (Tehran, «Negah» nəşriyyatı, 1370/1991) əlimə düşdü. Mənə bir şey aydın oldu – sən demə, farslar öz qədim adlarını yaşatmaq, eləcə də çağdaş milli adlarının sayını artırmaqçün «Avesta»da, «Şahnamə»də və başqa əski yazılı qaynaqlarda işlənmiş fars köklü saydıqları bütün adları yenidən «dirildirlər»; Fəridə Danainin kitabı da buna ən yaxşı nümunədir. Çox güman ki, burada verilmiş adların bəlkə də heç yüzdə 20-30-u indi İranda işlənmir, ancaq müəllifin niyyəti alqışa layiqdir – o, oxucuya xeyli «yeni» ad təklif edir (onlardan hansının bəyənilib-bəyənilməyəcəyi sonranın işidir).

Beləliklə, mən də Fəridə Danainin təcrübəsindən yararlanmağı qərarlaşdırdım; «Kitabi-Dədə Qorqud»dan, Orxon-Yenisey abidələrindən, başqa əski türk yazılı qaynaqlarından çoxlu qədim adlarımızı seçib kitaba artırdım. Məqsədim o deyildi ki, həmin adların hamısını qəbul olunmuş görüm; onların hətta az bir bölümü də el içərisində işlənsə bunun özü də qazandır.

Sözsüz ki, bəzi «xeyirxahlar» irad tuta bilər ki, əski türk adlarının bizə nə dəxli? Bu sorğuya ən azından üç cavab var: 1) «Kitabi-Dədə Qorqud»un bizə dəxli varsa (busa göydə Günəşin olması kimi danılmaz gerçəklikdir!) həmin adların da dəxli var; 2) o adların böyük çoxluğu qədim oğuzlarındır, bizsə həmin oğuzların nəvələriyik; 3) «Avesta»nı çağdaş farsların malı edən məntiq Orxon-Yenisey abidələrini, başqa türk yazılı abidələrini (deməli, onlardakı adları da) də bizimki etmək hüququ verir. Bu məntiqlə Azərbaycan adları bir yerə yığılarkən bütün qədim türk adlarının seçilməsi həm tarixi, həm də elmi baxımdan doğru yanaşmadır.

Bu yaxınlarda Urmiyə alimi **Fərhad Abdulla oğlu Cavadi**'nin Təbrizin «Əxtər» nəşriyyatında buraxdığını

(1380/2001) «*Türkcə insan adları (ad və soyad)*» kitabının 656 səhifəlik birinci cildilə tanış oldum. Əsərin elmi baxımdan dəyərləndirilməsindən bütünlüklə uzaq qaçaraq (bu, ciddi bir araşdırma mövzudur) təkcə bunu bildirmək istəyirəm ki, Fərhad bəyin ortaya qoyduğu kitabı oxuyandan sonra sanki yayın qızmarında ürəyimə sərin su səpildi – olduqca elsevər və yurdsevər bir insan milli adlarımızı bir yerə toplamaqçün nə qədər böyük əmək, nə qədər gərgin enerji sərf edib!! Heç bir xüsusi elmi məktəb keçməyən Fərhad bəyin hədsiz şövqlə gördüyü bu möhtəşəm işi Quzey Azərbaycanın böyük araşdırıcısı Salman Mümtazın (1884-1941) Azərbaycanın folklor nümunələrini toplamasıyla müqayisə etmək, mənəcə, ədalətli olardı. Hər iki araşdırıcının əməyinin mayasında coşğun milli sevgi, milli qeyrət, milli təəssübkeşlik dayanır!

«*Türkcə insan adları*» kitabının mühüm elmi dəyərini bir yana qoyaraq yalnız onun Güney Azərbaycandakı milli-mənəvi oyanışa təsiri üzərində dayansaq belə, müəllifin XXI yüzilin başlanğıcında Güneydə türk milli özünüdərkinə çox sanballı bir töhfə verdiyini söyləyə bilərik. Ürəkdən inanıram ki, bu ikinci cild də oxucuların ixtiyarına verildikdən sonra alimlərimiz həm Güneydə, həm də Quzeydə «*Türkcə insan adları*» kitabının həm elmi, həm də mənəvi yönlərini incəliklə araşdıracaq, ona layiq olduğu yüksək dəyəri verəcəklər. Mənsə bu uğuru münasibətilə Fərhad bəyi təbrik edir, Tanrıdan ona yeni-yeni yaradıcılıq sevincləri diləyirəm!

Bakı, 21 yanvar 2003.